

**استاد قرضاوی:**  
 ما با خشونت برخورد نمی‌کنیم و وفاداری به رسول اکرم باید با ارائه سیره و رسالت آن حضرت به جهانیان باشد.



**اندیشه‌ی اسلامی و نقش آن در رویارویی با غلو و افراطی‌گری**

ترجمه سخنرانی استاد عبدالرحمن پیرانی در کنفرانس «اندیشه اسلامی و نقش آن در مواجهه با افراط گرایی» در مسکو



**بازخوانی تحولات سیاسی اخیر مصر**

فتح‌الله حقانی



**ای نفس!**

زنده‌یاد اسکندر محبوبی راد



**ازدواج گریزی**

دکتر سید احمد هاشمی



**خلاقیت و ابداع**

دکتر محمد طارق السویدان



# اسلام



نشریه داخلی، سال دوم - شماره پنجم  
تیر و مرداد و شهریور ۱۳۹۱

زیر نظر شورای سردبیری سایت اصلاح وب

خوانندگان محترم می‌توانند نظرات ارزنده خود را از طریق ایمیل یا شماره پیامک زیر ارسال فرمایند.

تذکر: لطفاً در پیامک ارسالی عنوان نشریه اصلاح را حتماً ذکر نمایید.

شماره پیامک: ۳۰۰۰۶۲۶۰۶۰

ایمیل: [n.islahweb@gmail.com](mailto:n.islahweb@gmail.com)

## فهرست

سخن اصلاح	۲
دین و دعوت	۳
اندیشه	۳۲
فرهنگی	۵۰
سیاسی	۶۸
اجتماعی	۹۵
تاریخی	۱۲۲
اهل سنت ایران	۱۳۱
پاسخ به سؤالات فقهی	۱۳۶
مصاحبه	۱۴۸
زنان	۱۵۹





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»  
قصص ۵/

برادران گرامی و اساتید ارجمند در مکتب ارشاد جماعت اخوان المسلمین اعضای محترم کادر رهبری حزب آزادی و عدالت السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

با نهایت خوشوقتی، خبر انتخاب دکتر محمد مرسی به عنوان رئیس جمهور و اعتماد اقشار مختلف ملت مصر به ایشان را دریافت نمودیم. ما در جماعت دعوت و اصلاح ایران این مناسبت فرح‌بخش را به شما و عموم اعضا و هواداران و همفکران تبریک گفته، این پیروزی را نتیجه فرخنده هشت دهه پشتکار خستگی‌ناپذیر مخلصانه و میوه‌ای از میوه‌های شجره طیبه‌ای می‌دانیم که بنیانگذار شهید، امام حسن البنا -رحمه الله تعالی- غرس نمود و گرانبهارترین و پاک‌ترین خون‌ها آبیاری‌اش نمودند. همچنین ورود به عرصه آزمونی حقیقی است که تجربه اسلام‌گرایی را در سرزمین مصر، قلب تپنده بیداری اسلامی به محک خواهد گذاشت. از خداوند بزرگ می‌خواهیم دکتر مرسی را در نهادینه کردن آزادی، عدالت، دموکراسی و ارزش‌های والای اخلاقی موفق گرداند و او را وسیله تحقق آرمان‌های ملت مصر از طیف‌ها و دیدگاه‌های گوناگون قرار دهد و در بنا نهادن نمونه‌ای پیشاهنگ از «حکمرانی خوب» وی را یاری نماید.

خداوند به تلاش‌های شما برکت و فزونی عنایت فرماید

برادران/ عبدالرحمن پیرانی  
دبیرکل جماعت دعوت و اصلاح ایران  
۴ تیر ۱۳۹۱ / ۲۴ ژوئن ۲۰۱۲

## پیام دبیر کل جماعت دعوت و اصلاح ایران به مناسبت پیروزی محمد مرسی

متن عربی پیام:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»  
قصص ۵/

الإخوة الأعزاء والأساتذة الكرام في مکتب الإرشاد بجماعة الإخوان المسلمین السادة في قيادة حزب الحرية والعدالة السلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته

تلقینا بیالغ الفرح والإبتهاج نبأ إختيار الدكتور محمد مرسی رئیساً لجمهورية مصر العربية بثقة عظيمة أولتها جماهير الشعب المصري العظيم لفخامته، ونحن في جماعة الدعوة والإصلاح الإيرانية إذ نهنئكم وكافة الأعضاء والمؤیدین بهذه المناسبة السارة، تعتبر هذا الفوز نتاجاً مبارکاً لثمانية عقود من العمل الدؤوب المخلص وثمره مباركة من ثمار الشجرة الطيبة التي غرسها الإمام المؤسس الشهيد حسن البنا رحمه الله تعالی وروتها أعلى الدماء وأزکیها. كما هو إختيار حقیقی أمام التجربة الإسلامية علی مستوى العالم في قلب الصحوة النابض، أرض الكنانة.

نرجوا الله سبحانه وتعالی أن یوفق الدكتور المرسی فی إرساء الحرية والعدالة والديمقراطية والقيم الأخلاقية العلیا وأن یستخدمه لتحقیق تطلعات الشعب المصري بكافة أطيافه وتوجهاته وأن یمکنه فی تأسيس نموذج رائد للحکم الرشید.

هذا وبارک الله فی جهودکم وشد أزرکم

أخوكم/ عبدالرحمن پیرانی  
الأمین العام لجماعة الدعوة والإصلاح الإيرانية  
۲۰۱۲/۰۶/۲۴

## بیانیه جماعت دعوت و اصلاح ایران در محکومیت کشتار مسلمانان میانمار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ (۴) النَّارَ ذَاتَ الْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)  
(البروج)

کشتار بیرحمانه مسلمانان روزه‌دار و بی‌پناه در میانمار همچنان ادامه دارد و صحنه‌های دلخراش و تکان‌دهنده قتل و سوزاندن به دلیل هویت، آرام و قرار وجدان‌های بیدار را هر لحظه می‌ریاید.

جماعت دعوت و اصلاح ایران، ضمن محکوم کردن این جنایات سبعانه، عموم مؤمنان را به دعا و نیایش به درگاه خداوند بزرگ، برای زدودن و تسکین آلام این ملت مظلوم فرا می‌خواند و برای همه جان باختگان این فاجعه دهشتناک طلب آمرزش می‌نماید.

جماعت دعوت و اصلاح ایران  
۱۳۹۱/۵/۱۵

## حکم فقهی رفتن به تالارهای عروسی

و به فرموده‌ی قرآن از هر چیز دو زوج آفریده شده است. (الذاریات ۴۹/)

علاوه بر این، ازدواج یک سنت دینی نیز می‌باشد که در قرآن مجید و

سنت نبی اکرم(ص) بدان اشاره شده و جوانان و هر کس نیازمند آن باشد، بدان تشویق گردیده است. از نگاه دین اسلام، امر ازدواج از آغازین مرحله‌ی آن، که مرحله‌ی انتخاب است تا آخرین مرحله که مراسم جشن و عروسی است، بسیار ساده و کم‌هزینه بوده و در صورتی که به توصیه‌های دین عمل شود، خیلی آسان برپا شده و بسیار پربرکت و ماندگار و با نتیجه خواهد بود. اما متأسفانه با نفوذ فرهنگ بیگانه و دور شدن مردم از روح تقوی و دینداری و خو گرفتن به چشم و همچشمی، بسیاری از روشها، سنن و آداب دینی آن متروک و به عادات و آداب غیر شرعی تبدیل شده است. به همین خاطر زوجین به جز چند روز اول زندگی، خود را همسر یکدیگر به حساب نمی‌آورند و درصد زیادی از ازدواجهای امروزی به طلاق منجر می‌شوند. گاهی جدایی ناشی از این ازدواجهای بی‌برکت، یک یا چند فرزند بخت برگشته را هم بی‌پدر و مادر و از زندگی طبیعی و همراه با سعادت، محروم می‌سازد.

منکرات و امور ناپسند و غیر شرعی ازدواجهای امروزی بسیار بیشتر از آن است که بتوان آنها را در یک مقاله جای داد. برای نمونه با هم بودن پسر و دختر قبل از خواستگاری و عقد برای مدت‌های زیاد و به صورت خلوت، تحت عنوان شناسایی یکدیگر و تفاهم و غیره، رفتن عروس و داماد با هم و بدون همراهی کسی دیگر به آرایشگاه و آزمایشگاه قبل از عقد، زیاده روی در مهریه بویژه در بخش قرض آن که به یک مسأله‌ی تشریفاتی تبدیل شده و داماد از اول تا آخر قصد پرداخت آن را ندارد، - در حالیکه چنین شوهرهایی طبق حدیث روز قیامت زنا کار به حساب می‌آیند. (مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الحافظ الهیثمی، شماره ۶۶۵۴)- و... را می‌توان از این منکرات برشمرد.

با این وجود به برخی از این منکرات به

هیأت افتای جماعت دعوت و اصلاح مهاباد

امروزه پیدا شدن تالارها و بر پای مراسم مختلف در آن‌ها، از جمله مراسم و جشنهای عروسی همراه با برخی امور خلاف شرع اسلام، مانند رقص و پایکوبی، اختلاط زنان و مردان نامحرم، دادن شاد باش، آرایشهای نامشروع و... برای شرکت کنندگان بویژه برای کسانی که از تعهد دینی و تقوای ایمانی برخوردارند، به یک معضل تبدیل شده است و حتی برخی افراد در میان شرکت کردن و یا نکردن می‌مانند، چون هر دو جنبه برای آنان پیامدهایی در بر دارد و از سویی بسیاری دیگر، از حکم واقعی شرکت کردن در این گونه مجالس بی‌اطلاع می‌باشند. لذا بر آن شدیم حکم شرعی شرکت در این مراسم‌ها را برای استفاده عموم خواهران و برادران دینی روشن نماییم.

حکم تالارهای عروسی:

اصل تالار از نظر شرع اسلام ممنوع نمی‌باشد و مانند بسیاری دیگر از ابزار، اماکن و کالاهای مورد استفاده در زندگی، بسته به اینکه چگونه و چه استفاده‌هایی از آن می‌شود، حکم آن تفاوت می‌کند. اگر استفاده از تالار بدور از ارتکاب امور خلاف شرع باشد، نه تنها اشکالی ندارد بلکه جزو وسایلی مباح محسوب بوده و حتی مهمانداري در آن‌ها نسبت به جاهای دیگر مانند منازل، مساجد و... نظر به سهولت در کار و وجود امکانات مختلف مهمانداري و پذیرایی، ارجحیت پیدا می‌کند و هر جایی که منکرات شرعی در آن ارتکاب شود، حکم تالار را پیدا خواهد کرد و به تعبیری خود تالار نامشروع و منکر نیست بلکه با نحوه‌ی برگزاری مراسم، صورت نامشروع به خود می‌گیرد و باعث می‌شود که شرکت در آن نامشروع باشد.

منکرات مراسم عروسی:

ازدواج قبل از اینکه یک عادت اجتماعی یا یک سنت دینی باشد یک امر طبیعی است. قانون زوجیت به عنوان یک سنت الهی در میان پدیده‌های هستی از جمله در میان درختان و نباتات حاکم است. این قانون در راستای بقای طبیعت و دوام حیات حیوانی و نباتی نقش اساسی ایفا می‌کند



طور خلاصه اشاره می‌شود تا هر خواهر و برادر دینی چه به عنوان اقدام کننده برای ازدواج و چه به عنوان مهماندار یا دعوت شده، از احکام مراحل مختلف ازدواج بی‌اطلاع نماند و بتواند موضع درست و شرعی را در برابر آنها اتخاذ کند:

۱- آرایش

خودآرایی زنان خواه با لباس باشد یا با زیور آلات و دیگر وسایل آرایشی، جز پیش زنان یا مردان محرم مانند پدر، برادر، شوهر و ... جایز نمی‌باشد. زیرا منجر به نظر حرام و و فریب کسانی که در صدد ازدواج هستند خواهد بود.

قرآن مجید می‌فرماید «... وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...» (نور/۳۱) ترجمه: نباید(زنان) زیور خود را نمایان کنند مگر آن قسمت که پوشاندنش ممکن نیست مانند ظاهر لباس، صورت کف دستان و...

حال نوع آرایش را هم نباید از نظر دور داشت چرا که برخی آرایشها مانند خالکوبی، تغییر شکل ابرو، مگر در حد اصلاح و آن هم با اذن و اجازه‌ی شوهر ... حرام می‌باشد.

۲- عطر زدن:

استعمال عطر برای زنان هنگام رفتن به میان مردان نامحرم جایز نمی‌باشد زیرا توجه آنان را جلب می‌نماید و در حدیث پیامبر گرامی(ص) آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِقَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ» (مسند امام احمد شماره ۱۸۸۷۹) ترجمه: هر زنی خود را معطر نماید و از مقابل قومی(مردان) رد شود به هدف اینکه بوی او را استشمام کنند چنین زنی (از نظر گناه) زناکار به حساب می‌آید.

۳- برهنگی

می‌دانیم که زنان نباید پیش بیگانگان (مردان نامحرم) به جز صورت و کف دستان را نمایان سازند ولی زنانیکه به تالارها و مراسم شادی و عروسی دعوت می‌شوند، بیشترشان از هیچ آرایش و پیرایشی فروگذار نمی‌نمایند و با آرایش تمام و



برهنگی شرم آور، حضور پیدا می‌کند، در حالیکه برخی از آنان برای شوهر خود بسیار بی‌توجه بوده و کمترین آرایش را از خود نشان می‌دهند.

موضوع پوشش و حجاب زنان چیزی نیست بر هیچ فرد مؤمنی مخفی باشد، چون در قرآن و احادیث نبوی بسیار بر آن تأکید شده است و در اینجا برای نمونه به حدیثی از حضرت رسول(ص) استدلال می‌شود که فرموده است: «... وَنَسَاءُ كَأَسِيَّاتِ عَارِيَّاتٍ ...» پیامبر(ص) در این حدیث مانند یک معجزه از آینده خبر داده و می‌گوید: دو دسته در میان مردم پیدا می‌شوند که تا به حال آنان را ندیده‌ام: یکی از آنان زانی هستند که به ظاهر لباس پوشیده‌اند ولی در واقع لخت و عریان می‌باشند، چون لباسشان یا نازک است و پوست بدن، از زیر آن دیده می‌شود و یا ناقص است و همه‌ی بدن را نمی‌پوشاند و یا اینکه اندامی و بدن چسپ است و جاهای حساس بدن را مجسم و نمایان می‌سازد. پیامبر عظیم الشان(ص) بعد از ذکر چند وصف دیگر برای آنان مانند خرامان راه رفتن و... می‌گوید چنین زانی به بهشت داخل نمی‌شوند و حتی بوی آن را هم استشمام نمی‌کنند در حالیکه بوی خوش بهشت از مسافت‌ها به مشام می‌رسد. (صحیح مسلم شماره ۵۷۰۴)

۴- اختلاط زنان و مردان

در هم آمیختن زنان با مردان با سه حالت صورت می‌پذیرد و اینک حکم هر یک از این سه حالت:

الف) اختلاط زنان با مردان محرم مانند پدر، برادر، عمو، دایی و... که بدون اشکال جایز می‌باشد.

ب) اختلاط زنان با مردان نامحرم به هدف رسیدگی به وظیفه و انجام کارهای ضروری روزمره مانند تعلیم و تعلم، خرید و فروش، علاج و تدوی، اقامه‌ی دعوی، دفاع و شهادت در دادگاه یا غیر آن، برگزاری مراسم‌های شرعی و یا مباح مانند جشن عروسی، ضیافت و پذیرایی و... که این حالت نیز به شرط خودداری از نگاه و تماس جز در حد ضرورت و لزوم و با رعایت حجاب، شرعی جایز می‌باشد.

ج) اختلاط زنان با مردان بیگانه (نامحرم) بدون ضرورت، خواه با رعایت حجاب باشد و یا بدون آن، بویژه اگر به هدف فساد، جلب توجه و جذب طرف مقابل باشد که این حالت حرام بوده و باید به شدت از آن خودداری شود.

بدون شک آنچه امروزه در جریان انجام بیشتر مراسم از جمله مراسم عروسی در

تالارها یا غیر آن دیده می‌شود اکثراً از نوع سوم بوده و منجر به فساد و گناه می‌شود زیرا:

۱- برخی از زنان و دختران متأسفانه خود را به طور کامل آرایش داده، لباسهای ناقص یا نازک می‌پوشند و با استفاده از عطرها و ویدکلونهای گرانبها خود را برای جذب دیگران و نگاههای ناروا آماده می‌سازند. حتی اینگونه دختران و زنان گاهی بدون اذن و اجازه اولیا و شوهران خود و فقط با دعوت برگزارکننده‌ی مراسم در آن شرکت می‌جویند و در بسیاری موارد هیچ یک از محارم خود را به همراه ندارند.

۲- شرکت در این مراسمها اغلب به رقص و پایکوبی زنان و مردان با هم و حتی احیاناً خلوت حرام در گوشه و کنار محل مراسم، منجر می‌شود که این امر هم به خودی خود جزو اعمال حرام و ناشایست به حساب می‌آید.

دلایل تحریم اینگونه اختلاطها از قرآن و سنت:

۱- آیه ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی نور که به خودداری از نگاه حرام، پاکدامنی، حفظ فروج، مخفی نگاه داشتن زینت و رعایت

حجاب در مقابل نامحرم دستور می‌دهد. قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِيمَانِهِنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يُضْرَبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱) ترجمه: به مردان باایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. و به زنان باایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای

شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیشان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا دنباله روانی که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پای‌های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد و جلب توجه کند) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

۲- ابو اسید انصاری روایت کرده است که رسول خدا(ص) در بیرون مسجد

زنان را دید که در حال راه رفتن با مردان مختلط شده‌اند فرمود: «اسْتَأْخِرْنَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكِنَّ أَنْ تَحْفَقْنَ الطَّرِيقَ عَلَيَكِنَّ بِحَافَاتِ الطَّرِيقِ» (روایت از ابو داود شماره حدیث(۵۲۷۲) البانی حدیث را حسن داشته است) ترجمه: درنگ کنید(وایستید) چون شما نباید در وسط راه بروید(و با مردان مختلط شوید) بلکه باید در کناره‌های راه حرکت کنید. راوی گفته است«فكانت المرأة تلتصق بالجدار حتى إن ثوبها ليتعلق بالجدار من لصوقها به» ترجمه: با این دستور پیامبر(ص) زنان چسپیده به دیوار راه می‌رفتند و گاهی به علت چسپیدن به دیوار لباسهایشان (در برآمدگیهای دیوار) گیر می‌کرد.

۳- ابو سعید خدری(رض) روایت کرده است که رسول خدا(ص) در بخشی از حدیث فرمود: «... وَأَتَقُوا النِّسَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ» (روایت از مسلم با شماره ۷۱۲۴) ترجمه: از ارتکاب گناه در رابطه با) زنان بپرهیزید چرا که اولین گرفتاری(مصیبت و بی‌دینی) بنی اسرائیل در رابطه با زنان بود.

۴- حدیث رسول خدا(ص) که فرمود: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً هِيَ أَضْرُّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ» (روایت از مسلم با شماره ۷۱۲۱) ترجمه: بعد از خودم فتنه و مصیبتی زیانبارتر از (فتنه‌ی) زنان برای مردان به جا نگذاشته‌ام.

۵- خلوت تعریف: خلوت حرام آن است که مرد و زن در کنار هم قرار بگیرند به گونه‌ای که

کسی آنها را نبیند و کلامشان را نشنود. (فتح الباری، تعلیق بن باز، ج ۹ ص ۳۳۳).

داخل شدن بر زنان اگر خلوت هم رخ ندهد مادامی که ضرورت و لزومی در کار نباشد، جایز نیست ولی در صورتی که خلوت متحقق شود به گونه‌ای که زن و مرد در جایی قرار گیرند که هیچ احدی نه مرد نه زن و حتی کودکان نیز آنان را نبینند و صدایشان به گوش کسی نرسد، این خلوت حرام می‌باشد و نباید به هیچ وجه صورت پذیرد.

دلایل تحریم خلوت:

الف) عقیبه بن عامر روایت می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود: «يَا كَأْمُ وَالِدُخُولِ عَلَيِ النِّسَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَرَأَيْتَ الْحَمُوَ قَالَ الْحَمُوَ الْمَوْتُ» (روایت از بخاری با شماره ۵۲۳۲ و مسلم با شماره ۵۸۰۳)، ترجمه: از وارد شدن بر زنان بپرهیزید، یکی از انصار گفت ای رسول خدا حکم وارد شدن خویشان مرد (مانند برادر، عموزاده، و ...) بر زنش چیست؟ فرمود داخل شدن این گونه کسان بر زن به منزله‌ی مرگ است.

به نظر امام نووی کلیه‌ی اقارب(خویشان) ذکور مرد به استثنای پدران و اجداد در حکم برادر، عموزاده، و ... می‌باشند.

منظور حدیث این است که خطر این اقارب از اجانب (بیگانگان) بیشتر است چون احتمال ماندن زیاد و در معرض گناه واقع شدن آنان، به دلیل فامیل بودن بیشتر است.

ب) رسول گرامی اسلام(ص) در بخشی از حدیثی دیگر گفته است: «... وَلَا يَخْلُونَ أَحَدَكُمْ بِأَمْرَةِ أَوْ بِنْتِ الشَّيْطَانِ تَالِئَهُمَا...» (بیهقی، السنن الکبری، شماره ۱۳۹۰۴) ترجمه: نباید هیچ یک از شما با هیچ زنی خلوت کند چون شیطان سومین آنان خواهد بود.

۶- رقص و پایکوبی

رقص و پایکوبی به صورت امروزی که با اختلاط زنان و مردان و آرایش‌های غلیظ و لباسهای نامناسب و نیمه عریانی زنان همراه است، حرام است و شکی در آن نیست و نیازمند استدلال نمی‌باشد؛ چرا که در این رقص‌ها علاوه بر موارد مذکور، تماس بدنی نیز صورت می‌گیرد. آن هم تماس با بدن برهنه یا با لباس نازک و یا مفاصل(جاهای شهوت انگیز) بدن طرفین، کاری که مفاسد فراوانی بر آن مترتب می‌شود. به طور خلاصه می‌توان گفت،

در رقص و پایکوبی‌های امروزی منکرات و مفاسد زیر همزمان متحقق می‌شود: نگاه حرام، تماس نامشروع، برهنگی حرام، گوش دادن به موسیقی و آوازهای

مبتذل، بر باد رفتن پول با پرداختن آن به آوازخوانها، تحریک جنسی حاضران، بدآموزی برای کودکان معصومی که هنوز به این کارها آلوده نشده‌اند و...

۷- فیلمبرداری و عکاسی

این کار- اگر به هدف تقدیس و پرستش نباشد- در ذات خودش حرام نمی‌باشد و مانند بسیاری از ابزار کار و وسایل زندگی می‌توان آن را در راههای صحیح و برای اهداف مشروع به کار گرفت. اما این استفاده‌ی نامشروع است که آنها را حرام یا مکروه می‌سازد. چرا که تصویر یا فیلم، صحنه یا عملی را به صورت ثابت یا متحرک ثبت و بازگو می‌نماید کاری که هم به منظور یادگاری و هم با اهداف دیگر بسیار مفید به نظر می‌رسد. خاصه اینکه اگر فیلمبرداری از مراسم عقد گویا و با کیفیت عالی و بدون دست کاری باشد، سند معتبری است بر وقوع عقد و به نظر می‌رسد اگر جنبه‌ی تبدیلی حضور شهود را در نظر نگیریم صادقترین شاهد و گویاترین گواه بر وقوع عقد تلقی می‌شود و حتی تصویر می‌تواند برخی از نقشهای سند و دفتر ثبت ازدواج را هم ایفا کند و بدون تزکیه یا تقلید پذیرفته شده و عادلتر از آن شاهد پیدا نمی‌شود. ولی متأسفانه فیلمبرداریهای امروزی غالباً به گونه‌ای انجام می‌شود که از دایره‌ی شرعی بودن خارج شده و صورتی نامشروع به خود می‌گیرد. زیرا فیلمبردار به جای ثبت واقعه‌ی عقد و به تصویر کشاندن عموم مراسم- به گونه‌ای که فیلم مورد سوء استفاده واقع نشود- از خانم عروس و زنان دیگر که غالباً فاقد حجاب و نیمه عریان هستند و بالباسهای مبتذل و آرایشهای غلیظ به میدان آمده‌اند، فیلمبرداری کرده و سپس فیلم را با آوازهای مبتذل ترکیب و در مقابل هزینه‌ای کمرشکن، تحویل داماد می‌نماید و این تازه اول کار است، چون فیلم، که مملو از تصاویر دختران و زنان نامحرم می‌باشد دست به دست گشته و در اختیار هر کس و ناکسی قرار داده می‌شود و چشم هر طمعکاری با آن روشن می‌گردد.

۸- حضور مطربان و آوازخوانان(تیب‌های موسیقی)

یکی دیگر از منکرات مراسم عروسی در تالارها و غیر آن دعوت از تیب‌های موسیقی و منکرات ناشی از حضور این به اصطلاح هنرمندان است.

قبل از اینکه به بحث و بررسی این منکر بپردازیم بجاست مطلبی را خاطر نشان

سازیم و آن اینکه باید بدانیم آواز و موسیقی را نمی‌توان به طور کلی رد یا تأیید نمود و دیدگاه صاحب نظران مسلمان در این زمینه متفاوت می‌باشد؛ برخی از نویسندگان به ویژه کسانی که دارای تفکر سلفی می‌باشند، آواز خواندن و نواختن موسیقی را مطلقاً حرام می‌دانند و در این رابطه شواهدی از قرآن کریم و سنت رسول خدا (ص) را مورد استناد قرار می‌دهند. در مقابل این دسته نویسندگانی هستند که آواز و موسیقی را نه مطلقاً حرام دانسته و نه به طور کلی می‌پذیرند. این دسته نیز برای خود به یک دسته از دلایل نقلی و عقلی استدلال کرده و ضمناً دلایل دسته‌ی اول را مورد نقد و جرح قرار می‌دهند که البته این مطلب بحث خاصی طلبیده و باید جدا گانه به آن پرداخته شود. (طالبان تحقیق بیشتر را به کتاب نفیس استاد محمد غزالی مصری موسوم به «نگرش نو در فهم احادیث نبوی» ترجمه از عربی به فارسی از آقای داود نارویی صص ۱۵۱-۱۱۱ ارجاع می‌دهم)

بعد از طرح دو دیدگاه فوق جا دارد به دیدگاه مذاهب فقهی هم نگاهی بیندازیم:

مجتهدان مذاهب فقهی هم مانند نویسندگان غیر مجتهد در رابطه با حکم آواز و موسیقی یکدست و همنا هستند. بلکه از نگاه برخی از آنان آواز و موسیقی، تحت شرایط خاص جایز می‌باشد و از دید برخی دیگر حرام قلمداد شده است. اینک به نقل آرای فقها و صاحب نظران مقید به مذاهب مبادرت می‌شود:

الف) مذهب امام ابو حنیفه(رحمه الله): آوازخواندن از نگاه علمای حنفی مذهب مورد اختلاف می‌باشد؛ بعضی آن را هم برای جشن عروسی و هم برای تمرین بر فصاحت زبان و سنجیدن وزن و قافیه و هم در صورتی که شخص آن را برای خودش و به هدف رفع غم و خستگی بخواند، جایز دانسته‌اند، در حالیکه برخی دیگر آن را گناه کبیره تلقی کرده‌اند خاصه موقعی که آوازخوان به توسط آواز، مردم را در ارتکاب گناه کمک نماید.(البحر الرائق، شرح کنز الدقائق، ج ۱۸، ص ۲۸۴)

ب) مذهب امام مالک: به نظر مجتهدان مذهب امام مالک(رحمه الله) آوازخواندن اگر همراه با موسیقی نباشد مکروه است و اگر موسیقی با آن نواخته شود؛ چنانچه آلت موسیقی زهدار باشد ممنوع و حرام و در غیر این صورت، مکروه می‌باشد. (الفواکه الدوانی، ج ۸، ص ۱۵۹)

این فقیهان همچنین گفته‌اند گوش کردن آواز اگر از طرف مرد خوانده شود بدون



اشکال است، مگر اینکه آوازخوان خود را به شکل زنان درآورده باشد و اگر از طرف زن خوانده شود در صورتی که آواز شهوت برانگیز یا محتوایش زشت و ناپسند باشد یا اینکه موسیقی با آن نواخته شود، حرام است و در غیر این صورت مکروه. (حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، ج ۵، ص ۲۱۱ و حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۸، ص ۴۱۷)

ج) مذهب امام شافعی: در متون محوری فقه مذهب شافعی (رحمه الله) آوازخواندن و گوش کردن آن اگر همراه با موسیقی نباشد، مکروه دانسته شده و حرام نیست ولی استعمال برخی آلات موسیقی از جمله آلتی که مخصوص مجالس شرابخواران است و نیز گوش دادن به آنها تحریم شده است. (السرچ الوهاج، صص ۶۰۳ و ۶۰۴) در کتاب الفقه الاسلامی و أدلته ج ۳ ص ۵۷۴ آمده است که قبول مشهور مذاهب چهارگانه‌ی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بر این است که استعمال و استماع آلات موسیقی اگر صدای آنها شادی آور و طرب افزا باشد حرام است. برخی از مجتهدان مذهب امام شافعی (رحمه الله) آواز و موسیقی را بسته به پیامی که با خود دارند و تأثیری که بر شنونده می‌گذارند، حلال یا حرام دانسته‌اند. از جمله امام محمد غزالی اصل را در موسیقی و آواز بر حلال بودن نهاده و می‌گوید این عوارض است که آواز و موسیقی را حرام یا مکروه می‌نماید و گر نه در اصل و بالذات مباح می‌باشند. (احیاء علوم الدین، ج ۲، صص ۲۷۸-۲۷۷)

اینک عناصری که موجب حرمت این هنرنمایی و کسب درآمد از طریق آن و گوش کردن آن می‌شود:

الف) استفاده از آن برای رقص و پایکوبی نامشروع

اگر چه هنر آواز و موسیقی را - همچنان که اشاره شد - نمی‌توان با هر شرایطی و به طور مطلق حرام و قابل انکار، تلقی کرد. اما چون در جشن عروسی غالباً برای برپایی رقص و پایکوبی از آن استفاده می‌شود، رقصی در شکل حرام آن که با شرکت و اختلاط زنان و مردان، فراهم می‌آید که شامل تماس حرام، نگاههای ناروا، تبرج و لختی و عریانی و... می‌باشد، نمی‌توان آن را مباح تلقی کرد و بدون شک باید هم نمایش و هم استفاده و بهره‌برداری از آن را در حوزه‌ی محرمات قرار داد و به انکار آن پرداخت.

ب) کمک مالی به تیپ موسیقی (اعانه به معصیت)

در قرآن مجید آمده است: «... وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...» ترجمه: همدیگر را در کارهای حرام و در عداوت همکاری نکنید» (مانده/۲).

شکی نیست که امروزه تیپ‌های گرداننده‌ی مجالس عروسی و رقص با اختلاط زن و مرد، اگر از جانب مهماندار هم کمک مالی نشوند، با حیل‌هایی که به کار می‌گیرند از جمله با مدح بیجای شرکت کنندگان با سرودن شعر همراه با آواز - که خود حرام دیگری است - از آنان هم پول (شادباش) دریافت می‌کنند، که این کمک از طرف هر کسی باشد، اعانه در راه معصیت و تقویت کار حرام به حساب آمده و از نظر شرع نارواست. از سوی دیگر برخی از شرکت کنندگان پولی را که به خنیاگران می‌پردازند، برای حفظ حرمت خود و از روی ناچاری و رودروایستی می‌پردازند و به اصطلاح شرعی عنوان «غصب الحیاء» به خود گرفته و این بر حرمت آن می‌افزاید و کاری است منکر و غیر شرعی.

ج) ایجاد مزاحمت صوتی

گروههای هنری آواز و موسیقی که خمیرمایه‌ی برگزاری مراسم شادی امروزی به حساب می‌آیند، منکر دیگری که مرتکب می‌شوند این است که با پخش صدای آواز و موسیقی - از طریق بلندگو و باندهای قوی که در داخل سالن و پیرامون محل برگزاری مراسم نصب می‌کنند - به قول معروف آلودگی صوتی ایجاد می‌نمایند که هم برای شرکت کنندگان و هم برای اطرافیان، حتی با فاصله‌های چند کیلومتری باعث مزاحمت می‌شوند، که علاوه بر شرع و وجدان اگر قانونی انسانی هم حاکم باشد باید از آن جلوگیری به عمل آورد.

آری این صداهای قوی و نامطبوع اگر بزرگان شرکت کننده هم به هر دلیلی با آن کنار بیایند و شر و پیامدهای ناگوار روحی آن را مورد مسامحه قرار دهند، گناه اطفال و کودکان بی‌گناهی که به تبعیت از والدینشان، در آنجا حضور پیدا کرده و اصلاً به سن احساس لذت از موسیقی و آواز نرسیده‌اند چیست؟ همچنین مردم دیگری که از کوچک و بزرگ، جوان و پیر، سالم و بیمار، خوشحال و غمگین، ناخواسته در اطراف تالار واقع شده‌اند یا بهتر بگوییم، تالار را به صورت غیر قانونی در نزدیکی آنان ساخته‌اند چه گناهی دارند که باید همراه و هر هفته و هر روز، زجر برگزاری اینگونه مراسم را بکشند و با قرار گرفتن در معرض این صداهای گوش‌خراش، تلخی آلودگی صوتی را بچشند؟! در حالی که همه می‌دانیم بعضی اوقات به سبب این سروصداها ناخواسته حتی در داخل مساجد و منازل، کسی حرف کسی را نمی‌فهمد و به مدت چندین ساعت در روز و یا چندین روز در هفته و احیاناً هر روز باید این صداهای مزاحم را شنید و زجر آن را کشید!

۹- دعوت از اغنیا و اهماال فقرا

دعوت مردم به مراسم عروسی و به تعبیر کتابهای فقهی (ولیمه‌ی عرس) یک امر دینی است و برای هر کس سنت است که در حد توان خویش، مردم را به مراسم دعوت نماید؛ مشروط به اینکه در میان ثروتمند و فقیر فرق نگذارد. در حدیث نبوی آمده است «شر الطعام طعام الولیمة» یعنی الیها الأغنیاء و یترک الفقراء و من لم یجب الدعوة فقد عصی الله ورسوله» (رویت مسلم و بخاری) ترجمه: بدترین طعام دعوتی است که ثروتمندان در آن دعوت می‌شوند، اما فقرا فرا موش می‌گردند، در حالی که هر کس دعوت را اجابت نکند از فرمان خدا و رسولش (ص)

سرپیچی نموده است.

در روایتی دیگر آمده است: «بدترین طعام دعوتی است که کسی که آن را اجابت می‌کند (به آن نیاز دارد) از آن منع می‌شود و کسی که آن را اجابت نمی‌کند (به آن نیاز ندارد) به آن دعوت می‌شود»

۱۰- فوت نماز

یکی دیگر از منکراتی که بیشتر مدعوین تالارهای عروسی مرتکب آن می‌شوند بی‌توجهی به نماز یا ترک آن است، چون: نخست: متأسفانه مراسم عروسی به دلیل تعطیلی ادارات و مدارس غالباً در روزهای جمعه برگزار می‌گردد و نماز جمعه‌ی اکثر دعوت شدگان فوت می‌شود و نه مهماندار و نه دعوت شدگان در فکر نماز جمعه که واجب است نمی‌باشند.

دوم: چنانچه مراسم در روزهای دیگر هفته واقع شود، نماز ظهر و عصر و چه بسا نماز مغرب هم از دست می‌روند و اگر مراسم شبانه اجرا شود، نماز مغرب و عشا به خاطر برپایی مراسم و خستگی و نماز صبح هم به سبب ماندن در خواب فوت می‌شوند.

البته علت فوت شدن نمازها در سبب‌های فوق خلاصه نمی‌شود؛ بلکه اسباب دیگری هم وجود دارد که در فوت شدن نمازها دخیل و مؤثر می‌باشند؛ مانند نبود نمازخانه و امکانات لازم برای نماز خواندن در برخی از تالارها و نیز می‌توان به جو حاکم بر محل برگزاری مراسم نیز اشاره کرد، زیرا از یک طرف متأسفانه بعضی از کسانی که در اینگونه مراسم‌ها شرکت می‌جویند اهل نماز و تقوی نیستند و از طرفی دیگر آواز و موسیقی حرام، سروصدای حاکم بر جمعیت و همچنین اختلاط مردان و زنان آرایش کرده، روح معنویت و خدا ترسی را در افراد اهل نماز مضمحل ساخته و جنبه‌ی فجور و بی‌تقوایی افراد را افزایش می‌دهد، به گونه‌ای که ممکن است ترک نماز بسیار آسان باشد و هیچ سؤالی را بر نیانگیزد ولی برعکس خواندن نماز جای سؤال باشد!!

۱۱- مصرف مشروبات الکلی

متأسفانه در برخی از مراسم‌های برگزار شده در تالارها و حتی در غیر آنجا، تعدادی از افراد از خدا بی‌خبر که اهل برنامه و معتاد به مصرف مشروب هستند و یا در اثنای مراسم نیروی شیطانیشان تحریک شده و فضا را مناسب می‌بینند، به مصرف مشروب روی می‌آورند و با ارتکاب این جرم مرتکب جرایم دیگری هم می‌شوند که برای نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) گرم کردن بازار مشروب فروشان

ب) بدآموزی و معتاد کردن دیگران ج) رخدادهای ناگواری چون طمع در ناموس مردم و احیاناً پیش آمدن جنگ و نزاع و حتی قتل و خونریزی در اثر آن د) تصادف و وقوع خسارتهای مالی و تلفات جانی به علت مستی و بدمستی آنچه ذکر گردید گوشه‌ای از منکراتی است که در اکثر مراسم‌های عروسی امروزی به وقوع می‌پیوندد و کمتر مراسمی هست که همه یا چندین منکر از منکرات فوق را در خود جای نهد. بنا بر این شرکت در چنین مجالس و مراسمی نه تنها از نظر شرع اسلام جایز نمی‌باشد بلکه باید به مثابه‌ی یک منکر با آن به مبارزه نیز برخاست.

زیرا همچنان که گفته شد شیوه‌ی برگزاری آنها و برخی از وقایعی که در آنها به وقوع می‌پیوندد، هم از نگاه مذاهب فقهی و هم از دید افراد مستقل و آگاه از حلال و حرام در اسلام، در حوزه‌ی حرام و منکرات قرار می‌گیرند و این صاحب نظران با وجود اینکه اجابه دعوت را واجب یا حداقل سنت می‌دانند، رفتن به چنین جاها را به علت وجود منکرات، جایز نمی‌دانند و همه هم‌رأی هستند بر اینکه در اینگونه مراسم‌ها نباید شرکت کرد، مگر در صورتی که بتوان از وقوع منکرات جلوگیری نمود.

ضیافت و مهمانی در شرع اسلام:

ضیافت و مهمانی در شرع اسلام، به مناسبت‌های مختلفی تجویز گردیده و در هر مناسبتی با کلمه‌ی خاصی از آن تعبیر شده است مانند:

۱. دعوت در مراسم عقد کنان به «إملاک» یا «شِدْحِی» از آن تعبیر شده است
۲. به مناسبت عروسی «ولیمه» گفته می‌شود. علمای شافعی مذهب گفته‌اند ولیمه را برای هر دعوتی می‌توان به کار برد ولی اگر بدون قید اطلاق شود بر دعوت عروسی حمل می‌گردد.
۳. به مناسبت زایمان «خُرس» یا «خُرص» آمده است
۴. به شکرانه‌ی تولد فرزند «عقیقه» می‌گویند
۵. به مناسبت ختنه «إعذار» گفته‌اند
۶. به مناسبت برگشتن از سفر اصطلاح «نقیعه» به کار برده می‌شود
۷. به مناسبت خریدن یا ساختن خانه ضیافت را «وکیره» گفته‌اند
۸. به مناسبت عزاداری «ضیمه» مصطلح است
۹. به مناسبت حفظ قرآن و ختم هر کتاب دیگری «حِذَاق یا حِذَاقه» گفته‌اند

۱۰. برای طعام و سفره‌ی هر دعوتی «مأذبه» یا «مأذبه» استعمال شده است. بویژه اگر به هدف کسب مدح و ثنای دعوت شدگان باشد. (حواشی الشروانی، ج ۷، ص ۴۲۴)

حکم دعوت و پذیرفتن آن

در احادیث نبی اکرم (ص) آمده است:

« إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيْمَةِ فَلْيَأْتِهَا » ترجمه: هرگاه یکی از شما به مهمانی دعوت شد باید برود (صحیح مسلم، شماره ۳۵۸۲)

« إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيْمَةِ فَلْيَجِبْ » ترجمه: هرگاه یکی از شما به مهمانی عروسی دعوت شد باید دعوت را اجابت کند (صحیح مسلم، شماره ۳۵۸۳) خالد بن حارث، یکی از روایان حدیث گفته است عیید الله بن عمر (راوی قبل از او) حدیث را بر دعوت عروسی حمل می‌کرد. چون حدیث در شماره ی (۳۵۸۴) با عبارت «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى وَلِيْمَةٍ عَرَسٍ فَلْيَجِبْ» نیز آمده است.

«أَجِيبُوا الدَّعْوَةَ إِذَا دُعِيتُمْ» ترجمه: هرگاه دعوت شدید آن را بپذیرید.

«إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ أَخُوهُ فليجب عرساً كان أو نحوه» ترجمه: هرگاه برادر دینتان یکی از شما را دعوت کرد باید دعوتش را اجابت کند؛ عروسی باشد یا غیر آن. (المسند المستخرج علی صحیح الإمام مسلم، ج ۴، ص ۹۹)

حکم دعوت و اجابت آن از نگاه مذاهب:

الف) مذهب شافعی

اصل دعوت به مناسبت مراسم عقد دعوتی را برخی از علمای پیرو مذهب امام شافعی واجب دانسته‌اند و بعضی هم معتقدند که واجب نیست بلکه سنت می‌باشد.

حکم اجابت دعوت هم از نظر فقیهان این مذهب یکی نیست، زیرا در حالی که گروهی از علما آن را مستحب تلقی کرده‌اند، خود امام شافعی (رح) معتقد است که اجابت دعوت واجب است.

دلایل مورد استناد امام عبارتند از:

نافع از ابن عمر روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: « مَنْ دُعِيَ إِلَى وَلِيْمَةٍ فَلَمْ يَجِبْ، فَلَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ جَاءَهُ بِعُيْرٍ دَعْوَةَ دَخَلَ سَارِقًا وَخَرَجَ مُعَيَّرًا » ترجمه: هر کس به ضیافتی دعوت شود و آن را اجابت نکند، از خدا و رسولش نافرمانی کرده است و هر کس بدون دعوت برود مانند دزد داخل شده و مانند غارتگر بیرون می‌رود.

« أَجِيبُوا الدَّاعِيَ فَإِنَّهُ مَلْهُوفٌ » ترجمه: به دعوت دعوت کننده پاسخ مثبت بدهید



چرا که او گرفتار و نیازمند کمک است.

از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود: «لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى ذِرَاعٍ لَقَبَلْتُ، وَلَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ» ترجمه: اگر دست حیوانی را به من هدیه کنند می‌پذیرم و اگر به مهمانی پاچه‌ای دعوت شوم آن را اجابت کنم.

ابو هریره(رض) روایت کرده که پیامبر(ص) فرمود: «شَرُّ الطَّعَامِ الْوَلَاءُ يُدْعَى إِلَيْهِ الْأَغْنِيَاءُ وَيَحْرِمُهُ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَمَنْ لَمْ يَجِبِ الدَّعْوَةَ، فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ترجمه: بدترین طعام دعوتی است که ثروتمندان در آن دعوت می‌شوند، اما فقرا و نیازمندان از آن محروم می‌گردند در حالی که هرکس دعوت را اجابت نکند از فرمان خدا ورسولش(ص) سرپیچی نموده است.

یکی دیگر از دلایل امام شافعی این است اجابت دعوت موجب انس و همگرایی شده و رد آن زیان و واگرایی در پی دارد.(الحاوی الکبیر، الماوردی، ج ۹، ص ۵۵۵باب الولیمة والشر)

ب) مذهب حنفی

در این مذهب دعوت مردم به صرف غذا در مجلس عقد یا جشن عروسی سنت است (التنف فی الفتاوی، ج ۱، ص ۲۴۲) و اما در مورد حکم قبول کردن دعوت، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند واجب است و نباید آن را ترک کرد، در مقابل، عامه‌ی علمای این مذهب معتقدند که اجابت دعوت سنت است نه واجب. مؤلف «رد المحتار» از منابع فقه حنفی سپس به توضیح پرداخته و نوشته است: چنانچه دعوت به مناسبت عروسی باشد بهتر آن است پذیرفته شود و در غیر این صورت دعوت شده، مختار است که برود یا نرود ولی در هر حال قبول کردن دعوت بهتر است، چراکه موجب خوشحالی دعوت کننده می‌شود.(رد المحتار کتاب حظر و اباحه)

شرایط پذیرفتن دعوت

علمای شافعی مذهب برای واجب شدن قبول دعوت، بر شخص دعوت شده شرایطی قرار داده‌اند که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. فقط ثروتمندان دعوت نشده باشند، وگرنه اجابت آن واجب نیست.
۲. دعوت کننده و دعوت شده هر دو مسلمان باشند، در غیر این صورت رفتن واجب نیست.
۳. دعوت در روز اول باشد؛ و اگر کسی بیشتر از یک روز مردم را دعوت کرد، رفتن در روز دوم سنت و در روز سوم مکروه

خواهد بود.

۴. دعوت به خاطر مودت و نزدیکی باشد، پس اگر کسی به خاطر ترس از او یا طمع در مقام و منزلتش دعوت شود، بر وی واجب نیست دعوت را بپذیرد.

۵. نباید دعوت کننده آدمی ستمگر یا شرور و یا اینکه مالش حرام باشد که در هر یک از این صورتها واجب نیست دعوتش اجابت شود.

۶. نباید در مجلس یا محل برگزاری مراسم امر منکری مانند مشروب‌خواری، اختلاط میان زنان و مردان و... وجود داشته باشد. زیرا رسول خدا(ص) فرموده است «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يقعدن علی مائدة يُدار علیها الخمر» ترجمه: هرکس به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید بر سفره‌ای بنشیند که مشروب بر آن قرار داده می‌شود (اخراج و تصحیح از حاکم المستدرک: الأدب، باب: لا تجلسوا علی مائدة يُدار علیها الخمر: ۲۸۸/۴)

البته در صورتی که باحضور او منکر از بین برود واجب است با پذیرفتن دعوت، حضور پیدا کرده و منکر را برطرف سازد. (الفقه المنهجي، ج ۴، ص ۷۰)

در کفایه‌الآخیر از منابع فقهی مذهب امام شافعی آمده است: «... اگر در محل برگزاری مراسم امر منکری وجود داشت و با رفتن او برطرف نمی‌شد نباید حضور پیدا کند، چون حضور پیدا کردن به منزله‌ی راضی شدن به منکر و تأیید آن است. .. و بنا بر رأی صحیح، اگر بدون اطلاع از وجود منکر حضور پیدا کرد (و یا بعد از حضور او منکری به وقوع پیوست (حاشیه‌الجبیرمی علی الخطیب) باید تا برطرف شدن، به انکار آن بپردازد، (ولو اینکه کار منکر در حضور او عملی نشود مثلا در اتاقی دیگر انجام داده شود) حاشیه‌الجبیرمی علی الخطیب) پس اگر از منکر دست برداشتند باید آنجا را ترک کنند. (کفایه‌الآخیر فی حل غایة الإختصار، ص ۳۷۵)

شرایط وجوب پذیرفتن دعوت نزد علمای حنفی هم تقریباً همان شرایط مذهب امام شافعی است با این تفاوت که گفته‌اند لزوم ترک مجلس در صورت اطلاع نداشتن از وجود منکر و یا به وقوع پیوستن آن بعد از حضور دعوت شده، در صورتی است که دعوت شده از کسانی باشد که مردم به عنوان الگو و مورد اقتدا به او نگاه کنند و یا عمل منکر در حضور او انجام داده شود، پس اگر شخص دعوت شده حالت الگو نداشته باشد، یعنی مردم عمل او را مستمسک قرار ندهند، ضمناً عمل منکر در حضور او انجام داده نشود، ترک محل

بعد از حضور پیدا کردن لازم نیست و باید صبر کرده و به انکار قلبی اکتفا نماید.) مجمع الأنهر فی شرح ملتقی الأبحر)

با توجه به مباحث گذشته معلوم گردید که حضور پیدا کردن در مجالس عروسی امروزی یا هر مراسم دیگری که دربرگیرنده‌ی منکرات فوق الذکر یا برخی از آنها باشد از نگاه صاحب‌نظران مسلمان از جمله فقهای مذاهب جایز نمی‌باشد و نباید در چنین مجالسی شرکت نمود، مگر در صورتی که بتوان همه یا برخی از منکرات را برطرف نمود.

راه چاره:

گفتیم که آیین‌ها و مراسم‌های امروزی در اکثر مناطق با منکراتی همراه است که با وجود چنین منکراتی حضور پیدا کردن در این مراسم‌ها نه تنها جایز نمی‌باشد بلکه باید به عنوان یک مسلمان موضع منفی هم گرفت و حد اقل دردل با منکرات آنها به مبارزه پرداخت.

اکنون راه چاره کدام است؟

آیا راه این است که بگذاریم این فرهنگ وارداتی به روند رو به افزایش خود دامه دهد، ما هم غیر مسؤولانه از کنارش بگذریم و حتی در اجرا و افزایش آن شرکت فعال داشته باشیم تا هرروز بیش از پیش بر این معضل خانمان سوز بیافزاییم و مشکلات دنیایی آن را به جان بخریم و برای فردای قیامت هم در آتش تاوان آن بسوزیم؟ یا اینکه وظیفه‌ای دیگر در پیش است؟

به نظر ما هرکدام از ما از صاحب مراسم گرفته تا دعوت شده و مالک تالار مسؤولیت دیگری بر عهده داریم. در صورتی که هرکدام از ما در جای خود این مسؤولیت را انجام دهد، اگر مراسم‌هایمان را به اصالت و نزاهت خود هم بر نگردانیم، لا اقل از وقوع بسیاری از منکرات جلوگیری خواهیم کرد. و اینک این وظایف و مسؤولیت‌ها:

وظیفه‌ی صاحب مراسم

اصل دعوت به مناسبت ازدواج که هنگام عقد یا جشن عروسی انجام داده می‌شود بنا بر رای اکثریت سنت است نه واجب. حتی اگر واجب هم باشد لازم نیست از دور و نزدیک و خویش و بیگانه دعوت کنیم و کسی را از قلم نیندازیم. بلکه دعوت باید در حد طاقت و توان مالی باشد و اصل سنت با پذیرایی بدون گوشت هم به جا آورده می‌شود (حاشیه‌العدوی علی شرح کفایة الطالب الربانی، ج ۸، ص ۱۹۰)

به نظر این جانبان یکی از انگیزه‌های دعوت از افراد زیاد، آوردن کادو است

از طرف دعوت شدگان، امری که توجیه شرعی ندارد، زیرا دستور شرع بر آن است که صاحب مراسم در شکرانه‌ی نعمت عروسی، تعدادی از همسایگان و خویشاوندان را سیر کند نه اینکه غذا را چند برابر گران تر به آنان بفروشد، بدون اینکه میل و رضایتی در کار باشد. چون کادو یا هدیه باید بدون انتظار هیچ عوضی یا قرار گرفتن در رودرواستی، و فقط از روی محبت و یا دلسوزی برای طرف فرستاده شود. درحالیکه می‌دانیم بیش از نود درصد این کادوها از روی ناچاری اهدا می‌شوند و نباید درحرام بودن بیشتر آنها شک داشت. بنا براین اگر پای کادو در میان نباشد، از این همه مردم دعوت به عمل نمی‌آید و در نتیجه از وقوع بسیاری از این مفاسد جلوگیری می‌شود. نامشروع و حرام بودن این کادوها را می‌توان برای مثال این طریق معلوم ساخت که بسیاری از ما کسانی را می‌شناسیم که سالیانه شاید چندین میلیون تومان پول نقد را در راه دعوت‌های اینچنینی هزینه کنند در حالی که اگر برای امر خیری پنجاه هزار تومان از آنان درخواست شود با جواب رد روبرو خواهی شد.

وظیفه‌ی دعوت شدگان

بر دعوت شدگان هم لازم است که از رفتن به چنین جاهایی خودداری کنند و نگذارند زنان و خواهرانشان به بازار و سینمای دیگران تبدیل شوند یا کودکانشان آسیب اخلاقی و روانی ببینند و بدین وسیله از هدر رفتن وقت و پولشان هم جلوگیری به عمل آورند.

آنچه ما می‌گوییم شاید برای بعضی جای تعجب و یا غیر ممکن قلمداد شود ولی نه جای تعجب دارد و نه غیر ممکن است، چون خطاب ما با کسانی است که مؤمن و متعهد می‌باشند- نه با کسانی که گناه، اخلاق، قیامت و... سرشان نمی‌شود- و انسان باایمان باید در راه محافظت از ایمان و اخلاق، زن و بچه، وقت و مال خودش، مقاومت کرده و آشکارا اعلام کند که با این اهداف و به خاطر تقوای خدا و ترس از فردای قیامت به چنین جاهایی نمی‌رود و به قول قرآن در راه به جا آوردن فرمان خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نهراسد. تا آنگاه ببینیم طرفداران فساد بدون دستیار و همکار چه فساد و گناهی را می‌توانند مرتکب شوند؟!

وظیفه‌ی مالک تالار

مالک تالار هم اگر مسلمان واقعی باشد و تالار را تله‌ی شکار قرار نداده باشد، حلال و حرام را بشناسد و پول حرام را از طرف دعوت شدگان، امری که توجیه شرعی ندارد، زیرا دستور شرع بر آن است که صاحب مراسم در شکرانه‌ی نعمت عروسی، تعدادی از همسایگان و خویشاوندان را سیر کند نه اینکه غذا را چند برابر گران تر به آنان بفروشد، بدون اینکه میل و رضایتی در کار باشد. چون کادو یا هدیه باید بدون انتظار هیچ عوضی یا قرار گرفتن در رودرواستی، و فقط از روی محبت و یا دلسوزی برای طرف فرستاده شود. درحالیکه می‌دانیم بیش از نود درصد این کادوها از روی ناچاری اهدا می‌شوند و نباید درحرام بودن بیشتر آنها شک داشت. بنا براین اگر پای کادو در میان نباشد، از این همه مردم دعوت به عمل نمی‌آید و در نتیجه از وقوع بسیاری از این مفاسد جلوگیری می‌شود. نامشروع و حرام بودن این کادوها را می‌توان برای مثال این طریق معلوم ساخت که بسیاری از ما کسانی را می‌شناسیم که سالیانه شاید چندین میلیون تومان پول نقد را در راه دعوت‌های اینچنینی هزینه کنند در حالی که اگر برای امر خیری پنجاه هزار تومان از آنان درخواست شود با جواب رد روبرو خواهی شد.

به خورد زن و بچه اش ندهد، باید تالار را فقط به شرط پول در اختیار مشری قرار ندهد بلکه باید به وظیفه‌ی مسلمان بودن، از قرار دادن تالار در اختیار کسانی که اهل فساد و منکرات هستند و یا نمی‌توانند از وقوع منکرات و مفاسد جلوگیری کنند، خودداری ورزد. اگر صاحب محترم تالار بگوید پس آنگاه مشتری نخواهم داشت- که این جواب بسیاری از صاحبان شغل‌های حرام می‌باشد- در پاسخ می‌گوییم طبق فرموده‌ی خداوند در قرآن کریم هر کس راه تقوی را در پیش گیرد خداوند از محلی که اصلاً فکرش را نمی‌کند او را روزی خواهد داد و اگر شغلی فقط به درآمد حرام می‌انجامد باید آن را ترک کرد و روزی خدا را در جایی دیگر جستجو نمود. خلاصه اینکه اگر همه در راه خدا دست به دست هم دهیم می‌توانیم بسیاری از مشکلات را برطرف کرده و یا رو به کاهش ببریم.

والسلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ

\*\*\*

## شعبه‌های ایمان

**شعبه‌ی سی و ششم: زکات و صدقات**

زکات و صدقات که بعد از نماز گام اساسی در عبودیت و بندگی انسان است، سبب تقویت شخصیت ایمانی انسان می‌شود هم چنین با ادای صدقات انسان ایمانش را تصدیق می‌کند. لازم به یادآوری است که زکات تنها متعلق به مال نیست بلکه هر چه سبب رشد و توسعه شخصیت ایمانی انسان شود، زکات تلقی می‌شود و می‌تواند شامل فداکردن مال و جان باشد.

**شعبه‌ی سی و هفتم: کرم و سخاوت و انفاق مال**

کرم و سخاوت و انفاق مال، در راه خدا که تأیید زکات و تمرین برای بذل و بخشیدن مال و جان در راه خداوند است و دادن مال مقدمه‌ی دادن جان است. کرم به عطایی گفته می‌شود که در مقابل عوضی انجام نگیرد و به همین خاطر با کریمان کارها دشوار نیست و توسعه شخصیت ایمانی انسان در گرو اهل کرم شدن اوست.

**شعبه‌ی سی و هشتم: بخشیدن مال به قوم و خویشان و یتیمان و مساکین**

بخشیدن مال به قوم و خویشان و یتیمان و مساکین که یکی از گام‌های تقویت ارتباط ایمانی با نزدیکان است، حتی اگر اهل دین هم نباشد چون کمک به آنان می‌تواند تشویقی برای آمدن آنها به سوی دین باشد. و این خود یکی از حقوق متعلق به مال اهل ایمان می‌باشد که با پرداخت به موقع آن سبب تألیف دل‌ها و نزدیک شدن آنها به یکدیگر می‌شود.

**شعبه‌ی سی و نهم: اطعام مردم**

غذا دادن به دیگران که نمادی از کرم و سخاوت و در جهت ایجاد الفت و انس و نزدیک کردن دل‌ها به هم دیگر می‌باشد. اطعام از ویژگی‌های مهم اهل ایمان است چون فضای ایمانی را تقویت می‌کند و سبب از بین رفتن کینه‌ها و عداوت‌ها می‌گردد.



## نقش ایمان به قدر و قضا در زندگی

سرویس دین و دعوت پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

ایمان به قدر و قضا و درک صحیح مفهوم آن نقشی بسیار مهم و سازنده در زندگی انسان مؤمن دارد، چرا که از یک طرف او را از افراط مادی‌گرایی و تفریط جبری‌گرایی می‌رهاند و به زندگی او تعادل و توازن می‌بخشد و از طرف دیگر به او نیرو و توانی می‌دهد که در مقابل ناملازمات، صابر و در مقابل نعمت‌ها شاکر باشد، هم‌چنین ایمان به قدر و قضا شجاعت و شهامتی در نهاد انسان مؤمن می‌آفریند که در مقابل هیچ طاغوتی سر فرود نمی‌آورد، چرا که ایمان دارد به این‌که:

«قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» [۱] یعنی: «بگو: جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد، او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

«احْفَظِ اللهُ يَحْفَظُكَ اللهُ تَجِدَهُ تَجَاهَكَ اِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللهُ وَاِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِ بِاللّٰهِ وَاعْلَمْ اَنَّ الْاُمَّةَ لَوَاجِعَتْ عَلٰى اَنْ يَنْفَعُوْكَ بَشٰى لَمْ يَنْفَعُوْكَ اِلَّا بِشٰىءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللهُ لَكَ، وَاِنْ اجْتَمِعُوا عَلٰى اَنْ يَضْرُوْكَ بَشٰىءٍ لَمْ يَضْرُوْكَ اِلَّا بِشٰىءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللهُ عَلَيْكَ رُفِعَتِ الْاَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ» [۲] یعنی: «حد و حدود خدا را نگه‌دار تا خداوند تو را حفظ کند، حریم خدا را نگه‌دار تا او را در مقابل خود بیایی، هرگاه چیزی را خواستی از خدا بخواه، هرگاه درخواست کمک کردی از او کمک جو. بدان که اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا سودی به تو برسانند، هرگز نخواهند توانست، مگر این‌که خداوند آن را برایت مقدر کرده باشد. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، هرگز زیانی به تو نخواهند رساند مگر این‌که خداوند آن را برای تو مقدر کرده باشد. قلم‌ها [ی] تقدیر خداوند] برداشته شده‌اند و کاغذها خشک شده‌اند و [همه چیز معلوم و مشخص است.]»

مرحوم «سید جمال‌الدین» در مورد نقش ایمان به قدر و قضا در زندگی مسلمانان می‌گوید: اعتقاد به قدر و قضا اگر با عقیده‌ی زشت «جبر» مورد اشتباه قرار نگیرد، موجب پیدایش صفت جرأت و اقدام، شجاعت و رادمردی می‌گردد و انسان را از فرو رفتن در کارهای خطرناکی که دل‌های سیاه و قلب‌های تاریک از ترس رویه‌رو شدن با آن‌ها می‌لرزند، می‌ترساند، این اعتقاد بر جان‌ها مهر پایداری و استواری و تحمل دشواری‌ها، و دست و پنجه نرم‌کردن با سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌زند و جان انسان را با زیورهای بخشش و دهش می‌آراید، و

او را برای دست برداشتن از هر چیز و هر کس که برایش عزیز و گران‌قدر است آماده می‌سازد، حتی انسان‌ها را بر جان دادن در راه خدا و چشم‌پوشی کردن از زیبایی‌ها و طروات‌های زندگی و ادار می‌گرداند، همه‌ی این‌ها در راه ایمان به حق و حقیقتی است که او را به اعتقاد به این عقیده فرا خوانده است. [۳]

فرد معتقدی که می‌داند مرگ او در ساعت معینی خواهد آمد و رزق وی از جانب خدا تضمین شده است و کارها به دست خداوند است و هر گونه که اراده نماید تحقق پیدا می‌کند، چنین کسی در دفاع از حق و ادای وظیفه دینی خود هرگز از مرگ نمی‌ترسد و هیچ وقت از تنگ‌دستی نمی‌هراسد و در راه اجرای اوامر الهی و اصول اجتماعی و بزرگداشت حق و تحکیم پایه‌های عدل و استوار ساختن اساس مجد و عظمت از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. خداوند مسلمانان را به‌خاطر چنین عقیده و ایمانی تحسین می‌کند و می‌فرماید:

«الَّذِينَ قَالِ لَهُمْ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ \* فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللهِ وَفَضْلِهِ لَمِ بِمَسْئَلِهِمْ سُوْءًا وَاَتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيْمٍ» [۴] یعنی: «همان کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند؛ پس، از آنان بترسید. (ولی این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایت‌گری است.» پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، (از میدان نبرد) بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است.» [۵]

همین اعتقاد به قدر و قضا بود که مسلمانان را در برابر سیل لشکریان امپراتوری‌های ایران و روم ثابت قدم نگه داشت و توانستند آن‌ها را شکست داده و شرق و غرب جهان را پرفروغ سازند، همین اعتقاد بود که آنان را واداشت که همه‌ی دارایی و ثروت خود و هر چه را که داشتند در راه برتری کلمه‌ی حق و نام خدا بذل کنند و هرگز از تنگ‌دستی و فقر، ترس و هراسی به خود راه ندهند.

همین اعتقاد به قدر و قضا است که امنیت و آسایش را به انسان مسلمان می‌بخشد که در پرتو آن خوف و حزن به قلب او راه نمی‌یابد.

به صورت خلاصه می‌توان نقش ایمان به قدر و قضا در زندگی را به صورت زیر برشمرد:

۱. حکیمانه دیدن نظام جهان: کسی که



به حاکمیت تقدیر خداوند حکیم برای جهان معتقد است، جهان را نظامی مبتنی بر حساب دقیق پنداشته، که در مجموع به سوی اهداف بسیار بزرگ و عالی حرکت می‌کند. پر واضح است که این طرز تفکر انسان را از بدبینی و احساس پوچی نجات می‌دهد. و اعتماد به نتیجه گرفتن از سعی و فعالیت‌هایش را در او افزایش می‌دهد.

۲. اعتقاد به علل معنوی و مایوس نشدن از نارسایی‌های علل مادی: انسان با مشاهده‌ی نارسایی‌های عوامل ظاهری، ناامید نشده بلکه هر لحظه بر اساس تقدیر الهی احتمال می‌دهد که عوامل معنوی غیر از علل و عوامل ظاهری جریان امور را در جهت پیروزی او تغییر دهند.

۳. جلوگیری از «حزن و سرخوردگی در مقابل سختی‌ها و حوادث ناگوار و غرور و سرمستی در مقابل شادی‌ها و موفقیت‌ها»

چرا که همه‌ی آن‌ها را از خدا می‌داند. «لِكَيْلًا تَأْسِيُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ وَاللهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ» [۶] یعنی: «هرگز برای آنچه از دست شما می‌رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه به دست می‌آوردید، شادمان (مغرور) نگردید زیرا، خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.»

۴. ایجاد جرأت و شجاعت و عدم ترس و هراس از مرگ و مسائلی که سختی و مشکلاتی را به دنبال دارند چرا که انسان مسلمان معتقد است جز آنچه خدا برای او مقدر کرده است، به او نمی‌رسد. [۷]

«قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا، وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» [۸] یعنی: «بگو، جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته، هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها به خدا توکل کنند.»

۵. از دست ندادن امید به علت گناهکاری و نداشتن غرور و عجب به علت انجام کارهای خوب؛ چرا که بر اساس تقدیر الهی احتمال دارد انسان در آخرین لحظات عمر خود تغییر کرده و از حالی به حال دگر، دگرگون شود. [۹]

۶. از دیگر فواید ایمان به قدر و قضای الهی این است که انسان مؤمن تمام توان خود را برای انجام امور پسندیده به کار می‌اندازد تا به خدا نزدیک گردد؛ چرا که انسان با اعمال خود سرنوشته و تقدیرش

را مشخص کرده و برایش آشکار می‌شود که خداوند از روز ازل چه چیزی را برای او مقدر داشته است. پس کسی که می‌خواهد سرنوشته خوبی داشته باشد باید کارهای حسنه انجام دهد. [۱۰]

منابع و مآخذ:

- قرآن کریم.
- ابن‌القیم الجوزیه، روضة‌المحییین.
- ابن‌تیمیه، القضاء و القدر، دارالکتب العربی، بیروت.
- ابوزهره، محمد، خاتم پیامبران، مترجم: حسین صابری، جلد سوم، ناشر؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول ۱۳۷۳.
- احمد بن حنبل، الزهد (مسند احمد)، دار الکتب العلمیه.
- الترمذی، الشمائل المحمدیه، دارالمعرفة.
- بیهقی، شعب الایمان.
- جمال‌الدین اسد آبادی، رساله‌ی قضا و قدر. ترجمه‌ی سید هادی خسرو شاهی.
- دلمی، مسند «الفرزدوس».
- عبدالرحمن حسن حبنکه‌المیدانی، العقیده الاسلامیة و أسسها، تهران ۱۳۶۴، چاپ دوم، نشر صبا تهران و بیان پاوه.
- عبدالله احمدیان، سیر تحلیلی کلام اهل سنت، نشر احسان.
- علی‌بابر، بایست که لسه‌ر «قضا و قدر»
- محمد قطب. مفاهیم بنیادی اسلام. (لقمان محمودپور، مترجم). نشر احسان. چاپ اول (۱۳۷۹ش)
- مصطفی خرمدل، تفسیر نور، چاپ سوم ۱۳۸۱ نشر احسان.
- مولوی، مثنوی مولوی: دفتر اول و پنجم
- یوسف قرضاوی، نقش ایمان در زندگی، ترجمه‌ی فرزانه غفاری و محسن نصری، نشر احسان

پی‌نوشتها:

- [۱] - قرآن کریم، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.
- [۲] - ترمذی.
- [۳] - یوسف قرضاوی، نقش ایمان در زندگی، ترجمه‌ی فرزانه غفاری و محسن نصری، نشر احسان.
- [۴] - قرآن کریم، سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۷۳ و ۱۷۴.
- [۵] - سید جمال‌الدین اسد آبادی، رساله‌ی قضا و قدر. ترجمه‌ی سید هادی خسرو شاهی.
- [۶] - قرآن کریم، سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.
- [۷] - علی‌بابر، همان کتاب.
- [۸] - قرآن کریم، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.
- [۹] - علی‌بابر، همان کتاب.
- [۱۰] - علی‌بابر، همان کتاب.

## فضیلت قیام اللیل

خالد محمدی



الحمد لله وصل الله وسلم علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین  
درود و سلام خدا بر شما برادران و خواهران گرامی

دانشی به من حماسه بخشید که نماز شب (قیام اللیل) را برپا کنم حتی اگر یک رکعت هم باشد.

شیخ عمر عبدالکافی می‌فرماید: خانه‌هایی را که در آنها نماز شب ادا می‌شود، نوری از آن خارج می‌شود که اهل آسمان (ملائیکه) آن نور را می‌بینند. چگونگی وقتی که ما انسان‌ها به آسمان می‌نگریم نور ستارگان را می‌بینیم، همانا ملانکه هم از آسمان به خانه‌هایی که در آن نماز شب پابرجاست می‌نگرند.

جای شگفتی و تعجب است، که ملانکه هر روز به نور خانه‌ات که در آن نماز شب را برپا می‌کنی عادت می‌کنند و اگر یک شب نماز را برپا نکردی جویای حالت می‌شوند بخاطر اینکه خانه‌ات را تاریک دیده‌اند نور خانه‌ات روشن نبوده است و به ملانکه گفته می‌شود که فلانی امروز بخاطر اینکه نماز شب را برپا (قیام اللیل) نکرده است، مرضی یا ناراحتی یا مشکلی داشته است. بعد از این خبر ملانکه برای تو طلب دعا و شفا‌ی عاجل از درگاه خداوند خواستار می‌شوند بخاطر شوق دیدار دوباره نور خانه‌ات. از شاگرد امام ابو الحسن پرسیده شد وقتی که (امام ابوالحسن) خواب بعد از مرگش را دیده بود چگونه وصف می‌کرد؟ چنین فرمود: به خدای آسمان و زمین هیچ چیزی غیر از رکعتی‌هایی که در آخر شب ادا می‌کردیم و مردم در خواب عمیق بودند به دادمان نرسید نور قبرها را پیدا نکردیم الا به‌وسیله‌ی قیام اللیل.

و رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند: سلام کنید و به مسکینان غذا دهید و نماز شب را ادا کنید، در حالیکه که مردم در خوابند، اگر این اعمال را انجام دهید به بهشت برین وارد می‌شوید و همانا که شما در امن و سلامتی کامل هستید.

ای برادران و خواهران گرامی آیا می‌توانیم خانه‌هایمان را نورانی کنیم بوسیله برپا کردن نماز شب که مثل ستاره‌ای باشد، آنگاه اهل آسمان به آن بنگرند و مشوق آن باشند؟ و اگر روزی این نور خاموش شود، اهل آسمان شفاعت و عفو را از درگاه الهی برای شما خواستار باشند.

عزیزان من! ما چه چیزی را از دست خواهیم داد، اگر روزی ساعت را ۱۰ دقیقه مانده به

نماز صبح کوک کنیم، آنگاه بیدار شویم و در تاریکی شب در برابر خداوندگار آسمان و زمین خضوع و خشوع داشته باشیم. آیا می‌دانید چه چیزهای بعد از فوت انسان تا مدت کوتاهی باقی می‌مانند؟

قلب، ۱۰ دقیقه / عقل، ۲۰ دقیقه چشم، ۴ ساعت / پوست، ۵ روز استخوان، ۳۰ روز

عمل نیک، تا روز قیامت و حساب و کتاب در نتیجه، چیزی که ماندگارترین است و به دادمان می‌رسد همان عمل نیک است. قیام اللیل یکی از آن اعمال نیک است و تا زمانی که قلبت در حال پیش است برای آخرت تلاش کن و بگو: «لا اله الا الله محمد رسول الله»

عزیزانم قبر صدا می‌زند و به میت می‌گوید: من خانه‌ی تنهایی هستم، کسی را مونس خود قرار بده: (تلاوت قرآن) تلاوت قرآن در قبر مونس تو خواهد بود.

دوباره صدا می‌زند من خانه تاریک و وحشتناکی هستم، مرا با نماز شب (قیام اللیل) نورانی کن.

من خانه خاکی هستم، فرشم از خاک است، فرشت را از عمل نیک قرار بده.

می‌گوید من خانه مار افعی و وحشت هستم، تریاق حمل کن و آن تریاق بسم الله است که نمی‌گذارد آسیبی به تو برسد و نزدیکت شوند.

مگویند من خانه تکبر و منکر هستم که سؤال می‌کنند، شهادتین را بیشتر به زیانت بیاور.

عزیزانم بیایم توشه‌ی آخرت‌مان را پر کنیم که بسا اطمینان کامل و آرامش کامل در قبر دفن شویم و در برابر این بحرانه‌ها به راحتی بگذریم.

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین





محمد قطب

ترجمه: عبدالرحمن جعفری

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله و على آله و من و الاله

مطلبی که پیش رو دارید قسمتی از کتاب «هذا هو الاسلام» نوشته‌ی اسلام‌شناس معاصر محمد قطب است که بنده آن را ترجمه نموده، و این بخش از آن را تقدیم خوانندگان عزیز می‌نمایم. امیدوارم مفید فائده باشد.

«أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ» [همه‌ی شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک آفریده شده است. ۱]

«الْمُسْلِمُونَ تَنَكَّافًا دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِدَمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ» مسلمانان خونشان (از لحاظ دیه و قصاص) برابر است (و در این امر شریف بر وضع برتری ندارد و عهد و پیمانی که هر یک از مسلمانان با دیگران ببندد، برای سایر آنان معتبر است، چه کوچکترین ایشان می‌تواند از سوی مسلمانان پیمان

منعقد سازد (و یا زینهار دهد). ۲]

«أَلَا لَأَفْضَلُ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ أَعْجَمِيٍّ وَلَا لَابْيَضٍ عَلَيَّ أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى» [۳] آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی و سفید را بر سیاه، جز به تقوی هیچ فضل و برتری‌ای نیست. «إِنَّمَا أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيْمَ اللَّهُ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا».

[۴] «اقوامی که قبل از شما بودند، به این دلیل هلاک شدند که آنان در میان خودشان هرگاه کسی بزرگ و صاحب منزلت مرتکب دزدی می‌شد، او را رها می‌کردند و اگر فردی ضعیف دزدی می‌کرد، بر او حد جاری می‌ساختند؛ سوگند به خدا که اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، حتماً دستش را قطع می‌کردم»

«والقوى عندى ضعيف حتى أخذ الحق منه إن شاء الله و الضعيف فيكم قوى عندى حتى أخذ الحق له إن شاء الله.» «هر شخص قوی از شما نزد من ضعیف و ناتوان است تا آن که ان شاء الله حق ستم‌دیدگان را از او باز ستانم و بالعکس هر ضعیف و ناتوانی

## عدالت اجتماعی در اسلام

از شما نزد من قوی و توانا است تا آنگاه که ان شاء الله حقش را از ستمکار گرفته به او بازگردانم» (قسمتی از اولین خطبه ابوبکر صدیق بعد از آن که به خلافت رسید)

این احادیث و امثال آن، ایه های عدالت اجتماعی در اسلام هستند.

در اسلام طبقه‌ای وجود ندارد که امتیازاتی بیشتر از سایر طبقات داشته باشد. البته در جامعه‌ی اسلامی نیز ثروتمندان و نیازمندان همانند سایر جامعه‌های روی زمین وجود دارند، اما در اسلام طبقه‌ای به معنی اصطلاحی طبقه وجود ندارد. تنها علت آشکار آن این است که بشر در اسلام قانونگذار نیست بنابراین هیچگونه تفاوتی در بین ثروتمندان و نیازمندان در قانونگذاری وجود ندارد (همانند آنچه در تمام نظام‌های که بشر در آن قانونگذاری می‌کند، رخ می‌دهد که صاحبان قدرت و ثروت به نفع خود و به ضرر دیگران قانون تصویب می‌کنند).

این حقیقت بزرگ، یعنی اینکه قانونگذار در اسلام خداوند است و بس، و بشر در این زمینه هیچگونه حقی ندارد) تمام جوانب زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری و... را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

گاهی در وهله‌ی اول تمام آثار این حقیقت در تمام جوانب مختلف زندگی خودنمایی نمی‌کند، گاهی هم تأثیر آن در مجال قانونگذاری بیشتر از سایر جوانب آشکار می‌شود، لکن حقیقت آن است که هرگاه در کندوکاو جوانب مختلف زندگی فرو رویم روان و وجدان ما در مقابل این حقیقت بزرگ اذعان می‌کند و ما را مخاطب قرار داده و با زبان حال می‌گوید: عدالت واقعی اینجاست، زیرا که از نزد خداست.

این حقیقتی است که تمام جاهلیتهای طول تاریخ اعم از جاهلیتهای گذشته و جاهلیتهای معاصر، آنان که بشر به جای التزام به شرع و قانون خداوند خود منصب تشریح و قانونگذاری را عهده‌دار شده‌اند، آن را انکار کرده، یا نادیده می‌گیرند.

هرگاه انسان به جای خدا، نفس خود را فرمانروا و قانونگذار قرار داد و مدعی حق تشریح و قانونگذاری برای نفس خود شد، ظلمی به بزرگی و دوری قوانین ساخته‌ی بشر از قوانین خدا، در تمام جنبه‌های مختلف زندگی رخ می‌دهد.

جاهلیت معاصر در غرب، بزرگترین

جاهلیتی است که به جای خدا انسان را اله و فرمانروا قرار داده است، بنابراین: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم/۸۱) تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی منتشر شده است که مردمان انجام می‌دهند. «ظَهَرَ» در اینجا به معنی استوارشدن و جا افتادن و منتشر شدن است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ» [همه‌ی شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک آفریده شده است.

مقصود پیامبر با این گفتار تحقیر انسان نیست، این مخلوقی که خداوند او را از خاک زمین آفریده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (ص/۷۱) «وقتی (این گفتگو در ملاً اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم».

همان مخلوقی است که او را ارج نهاده و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری داده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الاسراء/۷۰) ما آدمیزادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

بلکه خطاب پیامبر (ص) به کسی است که به ناحق در روی زمین طغیان و سرکشی نموده تا از جایگاه به ناحق خود تنزل کند و در مقابل خداوند فروتنی کند.

انسان در بهترین حالتش هنگامی که جایگاه واقعی خود را در جهان هستی بشناسد بنده و عبد خداست و آقا و سرور در زمین، و هر آنچه که در آسمانها و زمین است مسخر و فرمانبردار اوست:

«وَإِن كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم/۹۳) «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده‌ی خداوند مهربان (و فرمانبردار یزدان) می‌باشند»

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» (جاثیه/۱۳) و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است

همه را از ناحیه‌ی خود، مسخر شما ساخته است».

عبودیت و بندگی انسان برای خدا بوده و حاکمیت او در زمین با همدیگر تضاد ندارند و هیچکدام دیگری را نفی نمی‌کند. هرگاه انسان این حقیقت را درک کند و در زندگی روزمره اجرا کند به درجه‌ی اعلای انسانیت و کمال و ترقی و تمدن، که دو آیه‌ی کریمه‌ی سوره‌ی حجرات مورد عنایت قرار داده، می‌رسد:

«وَأَعْلَمُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَبِعَمَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ» (حجرات/۷۸)

«بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است، هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد. اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است، فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهباند و بس. این، لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزاندگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایسته‌ی هدایت، و بایسته‌ی مرحمت و نعمت است)».

انسان در دو حالت متقابل با سربه زمین می‌خورد: هنگامی که طغیانگران او را به استضعاف بکشند و او را بنده‌ی خود قرار دهند و او هم به طغیان و سرکشی آنان راضی باشد و هنگامی که خود طغیان کند و خود را رقیب خدا بداند یا این که خود را به جای خدا فرمانروا ببیند و شروع به قانونگذاری کند و بدون خدا برای خود معیارهای قرار دهد، این دو دسته هم آنانکه به استضعاف کشیده شده‌اند و هم آنانکه استکبار می‌ورزند کسانی هستند که قرآن کریم، در بسیاری از آیاتی که حال اهل جاهلیت و عاقبت آنان در آخرت را توصیف می‌کند، مورد اشاره قرار می‌دهد:

«وَبَرَّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ مَعْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ سَبَّرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ» (ابراهیم/۲۱) «(روزی که قیامت نام دارد) همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند. (در این هنگام)

ضعیفان (که پیروان نادان نیرومنداند، از راه تمسخر) به کسانی می‌گویند که خویشتن را (در دنیا) بزرگ می‌پنداشتند: ما پیروان شما بودیم، آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟! (در پاسخ) می‌گویند: اگر خداوند ما را (به راه رستگاری) رهنمود می‌کرد، ما هم شما را (به راه نجات) رهنمود می‌کردیم، (ولی ما خودمان گمراه بودیم و شما را نیز گمراه کردیم. هم اینکه) چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبائی نمایم یکسان است (و سودی به حال خراب ما ندارد، و از عذاب خدا) راه نجات و گریزی برای ما نیست».

«وَلَوْ تَسَوَّيْتَ لِلظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنْجِنُ صَدْدَانَاكُمْ عَنِ الْهَدْيِ يَعْدُ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْبِرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سبأ/۳۱-۳۳)

«در آن زمان که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) نگاه داشته شده‌اند (از کارشان در شگفت می‌ماندی. چرا که) همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می‌اندازد. مستکبران هم به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی باز داشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟! (هرگز ما چنین کاری را نکرده‌ایم (و) بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید (و) به کفر و الحاد گرائیده‌اید). مستضعفان به مستکبران (بار دیگر) می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکارانه‌ی شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازماییم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهائی برای او قرار دهیم. (سرانجام هر دو گروه از شدت وحشت، نفسهایشان در سینه‌ها حبس می‌شود) و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدان گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غسل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم (و ایشان را روانه‌ی دوزخ می‌سازیم). آیا به آنان جزائی جز (جزای) کارهائی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟»

«وَإِذْ يَتَحَاجَّبُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدَّ حَكَمَ بَيْنَ

الْعِبَادِ» (غافر/۴۷، ۴۸) «(خاطر نشان ساز) زمانی را که در آتش دوزخ (دوزخیان) با همدیگر به کشمکش و پرخاشگری می‌پردازند. ضعفاء (یعنی پیروان دنیوی) به مستکبران (یعنی رؤسای دنیوی) می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا (هم اینک ای سردمداران) بخشی از عذاب را به جای ما پذیرا می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟ مستکبران (پاسخ می‌دهند و) می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم (و سرنوشت مشترکی داریم). خداوند در میان بندگان (خود عادلانه) داوری کرده است (و سهم هر یکی را از عذاب چنان که باید داده است)».

در هر جاهلیتی عده‌ای یافت می‌شوند که تشریح و قانونگذاری می‌کنند و عده‌ای هم شرع و قانون مستکبران را خاضعانه می‌پذیرند، جاهلیت معاصر هم از این قاعده مستثنی نیست بجز در یک مورد، آن هم اینکه جاهلیت معاصر می‌پندارد کسی که اسمش را مرد قانونگذار نامیده‌اند، قانونگذاری و حکم می‌کند اما در واقع سرمایه است که حکم می‌کند و امور را بر وفق مراد خود به جریان می‌اندازد!

انسان تنها و فقط در اسلام در بهترین وضعیت مطلوب خود می‌باشد چون در جایگاه واقعی و صحیح خود قرار دارد: بنده و عبدخدا، و رئیس و سرور در سرزمین، چون این سیادت را خدا به او ارزانی داشته است و تمام آنچه که در آسمانها و زمین وجود دارد برای او مسخر نموده تا نقش اساسی خود را یعنی خلافت خدا را به خوبی بازی کند: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) «زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم».

و خداوند امکانات لازم برای این مهم را در اختیار او قرار داده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل/۷۸)

«خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله‌ی آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را) سپاسگزاری کنید».

مردم در جاهلیت معاصر شایسته‌ترین مردم هستند که این حقیقت گم شده را درک کنند و همچنین درک کنند که گم شده خود را به بهترین وجه و کاملترین حالت در اسلام می‌یابند.



پیامبر (ص) می‌فرماید: «الْمُسْلِمُونَ تَنَكَّافًا دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ» [۵] «مسلمانان خونشان (از لحاظ دیه و قصاص) برابر است (و در این امر شریف بر وضع برتری ندارد و عهد و پیمانی که هر یک از مسلمانان با دیگران ببندد، برای سایر آنان معتبر است، چه) کوچکترین ایشان می‌تواند از سوی مسلمانان پیمان منعقد سازد (و یا زینهار دهد).»

همه در میزان اسلام مساوی هستند و جنسیت و نسب و رنگ و زبان و مکان هیچکدام باعث برتری نیستند، برتری تنها مخصوص تقوا و پرهیزکاری است و بس: «أَلَا لَأَفْضَلُ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالْقُوَى» آگاه باشید که عربی ای را بر عجمی و سفید را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی. هنگامی که اسلام آنطور که خداوند نازل نموده اجرا شود اینها فقط شعارهای نیست که در جهان خارج پشتوانه نداشته باشد بلکه واقعیتهای ملموس است که مردم آن رابه عیان لمس می‌کنند، عمر رضی الله عنه می‌گوید: «أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا وَ أَعْتَقَ سَيِّدَنَا» [۶] یعنی ابوبکر سید و سرور ماست و سید و سرور ما آزاد نمود! منظور عمر از سید آزاد شده کیست؟ منظور او بلال، برده‌ی سیاه حبشی است! عمر عربی قریشی که یکی از بزرگان قریش است، به بلال می‌گوید: «سید و سرور ما! آیا قلّه‌ای بالاتر از این در عدالت اجتماعی وجود دارد؟ آیا نمونه‌ی آن در طول تاریخ بجز در موقعی که اسلام ناب حاکم بوده رخ داده است؟ «تَنَكَّافًا دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ» «مسلمانان خونشان (از لحاظ دیه و قصاص) برابر است (و در این امر شریف بر وضع برتری ندارد و عهد و پیمانی که هر یک از مسلمانان با دیگران ببندد، برای سایر آنان معتبر است، چه) کوچکترین ایشان می‌تواند از سوی مسلمانان پیمان منعقد سازد (و یا زینهار دهد)» هنگامی که امت امورات خود را به او واگذارکنند به نیابت از امت سخن می‌گوید و به نام امت عهد و پیمان می‌بندد و امورات امت را انجام می‌دهد، نژاد و رنگ پوست و فقر و سایر این اعتباراتی که در جاهلیت جایگاه انسان را تعریف می‌کنند، او را از انجام این کارها باز نمی‌دارد.

چه کسی فرمانده لشکری بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در دم مرگ آن را برای جنگ با رومیان تجهیز کرد و قبل از آنکه لشکر حرکت کند پیامبر فوت کرد؟ سپس ابوبکر این لشکر را به راه انداخت و فرمانده همان کسی بود که پیامبر تعیین

نموده بود؟

او اسامه پسر زید - رضی الله عنه - بود که تقوا و پرهیزکاری او را به فرماندهی بر بزرگان اصحاب رضی الله عنهم رسانده بود، ابوبکر - رضی الله عنه - خلیفه‌ی مسلمانان چون در مدینه به کمک و همکاری عمر - یکی از سربازان لشکر اسامه - نیاز داشت، با این تعبیر از اسامه اجازه می‌گیرد: «اگر می‌خواهی مرا کمک کنی اجازه بده عمر در اینجا بماند.» عظمتی این چنینی بجز در زمان حاکمیت اسلام، در طول تاریخ رخ نداده است!

خلیفه‌ی اول - رضی الله عنه - در خطبه‌ی اول خود می‌گوید: «و القوی عندی ضعیف حتی أخذ الحق منه إن شاء الله و الضعیف فیکم قوی عندی حتی أخذ الحق له إن شاء الله.» «هر شخص قوی از شما نزد من

ضعیف و ناتوان بود تا آن که ان شاء الله حق ستمدیدگان را از او باز ستانم و بالعکس هر ضعیف و ناتوانی از شما نزد من قوی و توانا است تا آنگاه که ان شاء الله حقش را از ستمکار گرفته به او بازگردانم.» این است عظمت اسلام در مجالی دیگر، در مجال قضاوت و حقوق انسانها در برابر یکدیگر.

زنی اشرافی از طائفه‌ی بنی مخزوم دزدی کرده بود، اسامه را نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرستادند تا پا در میانی کند و حد بر او جاری نشود! پیامبر -

صلی الله علیه و سلم - فرمود: «أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حُدِّدَ اللَّهُ ثُمَّ قَامَ فَاحْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ قَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا» «آیا در حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟! سپس برخاسته خطبه خوانده فرمود: مردمی را که پیش از شما بودند این چیز هلاک ساخت که چون شخص شریف و بزرگ زاده ای در میان شان دزدی می‌کرد، او را فرو می‌گذاشتند و چون شخص ضعیف و ناتوان در میان شان دزدی می‌کرد، حد را بر او جاری می‌ساختند و سوگند به خدا که اگر قاطمه بنت محمد - صلی الله علیه و سلم - دزدی می‌کرد، حتماً دستش را قطع می‌کردم.»

در بعضی از نظام‌های جاهلی که خود را قلعه‌ی سعادت بشریت می‌دانند، اگر ثروتمندان دزدی کنند، ثروشان سبب رهایی آنان از قهر و خشم قانون

می‌شود، زیرا که اینان خوب می‌دانند قانون را دور بزنند و آن را فریب دهند و زبان هشداردهندگان را ببندند، مگر این که این ثروتمندان مرتکب حماقتی بسیار آشکار شوند که امکان مدارا وجود نداشته باشد در این صورت از منصب خود عزل می‌شوند - یا او را وادار به استعفا می‌کنند - اما میلیون‌ها درهمی که دزدی کرده همچنان دست نخورده در اختیارش باقی می‌ماند، اما در همین نظام اگر کسی چند درهم پول دزدی کند، به سختی مجازات می‌شود و جریده‌ها و مجلات نام او را در سرتیتر مطالب خود می‌زنند و به عنوان فضیحتی بزرگ از آن نام می‌برند در حالی که مفتضح‌های واقعی از دیده پنهان می‌مانند و رسوایی آنان فراموش شده و دوباره بر می‌گردند!

در جامعه‌ای که اسلام واقعی و ناب اجرا می‌شود تمام مردم در برابر قانون مساوی هستند، نمونه‌ای واقعی از تاریخ اسلام را بین: امام علی - رضی الله عنه - زره جنگیش را گم کرده بود، آن را پیش یک نفر یهودی یافت، او را نزد قاضی شریح برد و اقامه‌ی دعوا نمود، گفت: این زره من است نه آن رافروخته رو به یهودی کرد و

**همه در میزان اسلام مساوی هستند و جنسیت و نسب و رنگ و زبان و مکان هیچکدام باعث برتری نیستند، برتری تنها مخصوص تقوا و پرهیزکاری است و بس!**

گفت: نظرت در مورد بیانات امیرالمؤمنین چیست؟ او گفت: زره مال من است و امیرالمؤمنین را نیز دروغگو نمی‌دانم! (طبق عادت همیشگی خود که عصا را از وسط بدست می‌گیرند!) شریح گفت: یا امیرالمؤمنین برای صدق مدعی خود شاهد داری؟ علی - رضی الله عنه - گفت: شریح درست می‌گوید من شاهد ندارم! شریح طبق قاعده‌ی «الحیازة سند الملکیه» تصرف، سند مالکیت است زره را به یهودی داد. یهودی زره را براشت و چند قدمی رفت، سپس برگشت و گفت: امیرالمؤمنین مرا پیش قاضی خود آورد، اما قاضی بر علیه او حکم کرد! حقیقتاً همین است اخلاق انبیاء! اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ! زره مال شماست از شتر خاکستری رنگ افتاد و من آن را برداشتم. امام علی - رضی الله عنه - فرمود: اما چون مسلمان شدی این زره برای تو!

عبرت این واقعه فقط آن نیست که علی امیرالمؤمنین و صاحب قدرت است و با وجود آنکه به خوبی زره خود را می‌شناخت و می‌دانست که یهودی آن را دزدیده است آن را بسا زور از یهودی باز پس نگرفت، همچنین عبرت فقط آن نیست که علی - رضی الله عنه - برای استرداد حق خود، پیش قاضی می‌رود و چون شاهدهی برای اثبات مدعای خود ندارد، قاضی بر علیه او حکم می‌کند (بسا وجود این که قاضی از ته دل به یقین می‌دانست که علی در ادعای خود صادق است) بلکه این عبرت را به آن بیفزای که دزد در اینجا یهودی است و مسلمان نیست... این جایگاهی است از عظمت که همتا ندارد! یهودیان چه توطئه‌های برای اسلام نکردند، برای نابودی اسلام از هیچ کوششی دریغ نورزیدند، تا جایی که سم در غذای پیامبر ریختند و خواستند که سنگی بزرگ را از مکانی بلند بر سر او بیندازند و آن حضرت را بکشند (جبریل آن حضرت را از این توطئه باخبر کرد و قبل از اجرای آن، حضرت آن مکان را ترک کرد) با این گذشته و کارنامه‌ی سیاه، علی - رضی الله عنه - اقدام به انتقام ننمود و برای پس گرفتن زره از قدرت استفاده نکرد، بلکه او را پیش قاضی برد، با این حال قاضی حق را به او نداد و حق غضب شده را به او برنگرداند اما او راضی شد! و گفت: شریح درست می‌گوید من شاهد ندارم! (این است استقلال قوه‌ی قضائیه در اسلام)!

این واقعه را با آن چیزی که امروزه در «گوانتانامو» بر سر مسلمانان می‌آید مقایسه کن، تنها بر این گمان که زندانیان آنجا برخی موقع از نزدیک یا دور با جرائمی مشارکت کرده‌اند که در دایره جرم‌های عمدی قرار می‌گیرند! آلات و وسائل اعتراف‌گیری و نادیده گرفتن حق آنان در محاکم و دادگاه‌ها، یا استیناف رأیی که به نفع آنان صادر شده را ببین!

اسلام سفارش به احسان با اهل کتاب می‌کند مادام که در جنگ و توطئه‌چینی با اسلام نیستند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الممتحنة/۸) «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

«وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا أَمَّا

بِالَّذِي أَنْزَلَ الْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْوَحْيَ وَ تَحَنَّنَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ» (العنکبوت/۴۶) «با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزدیکتر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسل به زور یا گستاخی شوند و از حد اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدت و حدت در مقابله‌ی با آنان بلامانع است). بگوئید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که قرآن و تورات و انجیل است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم.»

حتی از این هم فراتر رفته و دایره محبت با اهل کتاب را وسعت داده تا روابط میان مسلمانان با آنان از زندگی مسالمت‌آمیز بدون روابط کنار هم به علاقه‌ای گرم تبدیل شود، خداوند تعال می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (المانة: ۵) «امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذباح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه‌ی آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.»

به همین دلیل بود که اهل کتاب سالیان درازی را در سایه‌ی دولت اسلام با آرامش و امنیت سپری نمودند بدون اینکه کسی به حریم خصوصی آنان تجاوز نماید و یا عرصه را بر آنان تنگ کند با وجود آنکه اعتقادات و عبادات آنان اختلافات فاحشی با اعتقادات و عبادات مسلمانان داشت در کمال آزادی بسر بردند کسی آنان را وادار به ترک آداب و رسوم و راه و روش اجتماعی خود نمود تا در مجتمع مسلمانان دغم نماید.

تاریخ گواه است هنگامی که مسیحیان اروپا یهودیان را به دلیل اینکه مسیح را به دارکشیده‌اند زیر فشار قرار دادند، آنان بجز سایه‌ی امن و آرام دولت اسلام در اندلس هیچ جایگاهی برای خود نمی‌یافتند و هنگامی که مسلمانان در اثرقتل و خونریزی که مسیحیان به راه انداختند از

اندلس رانده شدند یهودیان نیز همراه آنان به مغرب تبعید شدند و تا امروز در آنجا به سر می‌برند.

این عدالت اسلامی کجا و آنچه که اروپای صلیبی بر سر زنان محجبه‌ی مسلمان می‌آورد کجا! حجابی که جزء دین و عقیده‌ی زن مسلمان است! چگونه اروپا مسلمانان مقیم آنجا را در سر دو راهی قرار می‌دهد که یا بیرون رفتن، یا ترک عقیده و آداب و رسوم خود و در نتیجه حل شدن در جامعه‌ی غربی.

عجب عدالتی که دمکراسی غرب برای بشریت به ارمغان آورده است!!

پی‌نوشتها:

- ۱- ترمذی و ابوداود
- ۲- سنن ابی داود
- ۳- به روایت هثمی در مجمع الزوائد
- ۴- متفق علیه
- ۵- ابوداود.
- ۶- بخاری.



### شعبه‌ی چهارم: تقسیم مال یا ثروت

تقسیم مال یا ثروت بر دولت اسلامی واجب است که ثروت را به صورت عادلانه در میان آحاد جامعه توزیع کند و هرگونه توزیع ناعادلانه ثروتمند منجر به فساد و انتشار فقر در جامعه می‌گردد. اصولاً عامل انتشار فساد در جامعه توزیع ناعادلانه‌ی ثروت و قدرت می‌باشد طوری که تعداد اندکی حاکم بر منابع ثروت و قدرت گردند و مانع از جریان آن در میان جامعه شوند.

### شعبه‌ی چهارم و یکم: کسب علم و انتشار آن

یکی از مظاهر پیشرفت و توسعه‌ی جامعه تولید علم و تقویت فضای علمی جامعه می‌باشد و این خود در راستای انجام بخشیدن به امر ایمان، بسیار موثر است؛ زیرا کسب دانش از اولویت‌های اساسی یک جامعه روبه رشد و پویاست و جامعه‌ای که در مسیر رشد و شکوفایی علمی نباشد، جامعه‌ای عقب‌مانده و فاقد ارزش‌های متعالی است.





ترجمه: عثمان بهمنی

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به نعمت و منت او کارهای نیک تکمیل می‌شوند و درود و صلوات خداوند بر محمد (ص) و پیروانش و هر کس که دوستش دارد، باد.

ای برادر حاجی: اسرار حج آنقدر زیادند که در شمار نیابند. اما آگاهی تو بر اسرار مناسک حج تو را بر ادای مناسک حج به کاملترین روش تشویق می‌کند و تو را در تحمل سختی‌ها با صبرتمام و رضایت خاطر، کمک می‌کند و اگر خودت را مانند یک زمین مناسب و پاک برای بذر مناسک حج گردانی، ثمر و نتایج حج در تو تحقق می‌یابد و ان شاء الله حجت مبارک و تلاشت به یاری خداوند مورد قبول خواهد بود.

و حالا برخی از اسرار مناسک حج تقدیم می‌شود:

۱- خارج شدن از خانه، تو را به یاد خارج شدن از دنیا می‌آورد و نقل مکانت برای ادای مناسک حج از یک سرزمین به سرزمین دیگر، تقلایت در دشت محشر و پشت سر گذاشتن گردهای محاسبه خداوندی را در ذهن مجسم می‌کند.

۲- احرام که بعضی از اسرارش به شرح زیر است

الف) احرام یعنی نیت داخل شدن در مناسک حج و عمره و این نیت شایسته است که تو را به حضور قلب و تمرکز حواس وادارد تا حجت را با خشوع تمام و با یقین و اخلاصی که هیچ شکی آن را در بر نگیرد، ادا کنی مانند حالت نمازگزار خاشع و فروتن در نمازش.

ب) احرام تو را از دنیا می‌رهاند و به آخرت مشتاق می‌سازد. غسلت برای احرام مرگ را به یاد می‌آورد و لباس احرام کفن را به یاد انسان می‌آورد.

## بعضی از اسرار و حکمت‌های مناسک حج

ج) احرام با منع کردنت از بعضی امور مباح. مانند بوی خوش، کوتاه کردن مو و آمیزش با همسر. تو را بر زندگی در شرایط دشوار، بدون هیچ قلق و اضطرابی، تربیت می‌کند، همچنان که تو را در دوری از محرمات نیز کمک می‌کند؛ زیرا کسی که بر ترک مباح صبر داشته باشد، بر ترک محرمات صبورتر خواهد بود.

د) احرام در تو تسلط بر شهوت‌های نفسانی و لغزش‌های زبانی و آزار رساندن جسمی دیگران را تقویت می‌کند. پس شخص محرم از آمیزش حتی با همسرش و از مجادله باطل و از فسق و فجور نهی شده است و باید مواظب رفتار و گفتارش باشد که مبدا یکی از برادرانش را برنجاند و وقتی که شخص محرم از آزار رساندن به گیاهان و حیوانات خشکی نهی شده است چطور برایش صحیح است که برادر مسلمانش را بیازارد. در این مورد خداوند تعالی می‌فرماید:

الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (البقرة: ۱۹۷)

ه) احرام بر ثروتمندان در زمان احرامشان- رنگی از زندگی همراه فقر و سادگی واجب می‌گرداند تا کسانی را که در بهترین احوال لباسشان از لباس احرام کنندگان بهتر نیست و بدن‌هایشان با بوی خوش و نعمت آشنا نیست، از فضل خودشان فراموش نکنند.

۳- طواف و از اسرارش:

الف: طواف ای برادر حاجی- رمز بازگشت به خدا در دنیا، قبل از رسیدن به آخرت است. شخص طواف کننده در هفت دور طوافش، دور کعبه احساس می‌کند که با ملائکه ای همراه می‌شود که دور خانه خدا طواف می‌کنند و با این کار نفسش تزکیه می‌یابد و قلبش مطمئن می‌شود و یقین می‌یابد که خداوند از او راضی خواهد شد همچنان که از ملائکه راضی شده است و ان شاء الله با گناهان بخشیده شده و تلاش ماجور باز خواهد گشت و چطور چنین نباشد در حالی که خدا دور است از اینکه بنده‌ای را که چندین بار با خواهش و تمنا دور خانه‌اش طواف کرده است، نا امید باز گرداند.

ب: طواف کعبه همراهی با مبدا توحیدی است که بنایش را ابراهیم- صلوات خداوند بر او و بر پیامبر ما باد- بنیاد نهاد. ۴- بوسیدن حجر الاسود یا مالش آن و یا اشاره به سوی آن:

از اسرارش: این کار به منزله بیعت با خداوند بر تداوم ایمان به خدا و به رسولش و عمل به مقتضای آن عهد و پیمان است و حجر الاسود به این بیعت گواهی می‌دهد. پس حجر الاسود حجتی است برای کسانی است که در بیعتشان صادقند و دلیل انکارناپذیری است علیه کسانی که در بیعتشان صداقت و اخلاص ندارند. از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: «لَيَأْتِيَنَّ هَذَا الْحَجْرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَهُ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا، وَلِسَانٌ يُنْطِقُ بِهِ؛ يَشْهَدُ عَلَيَّ مَنْ يَسْتَلِمُهُ بِحَقٍّ.»

۵- نماز در مقام ابراهیم (ع) و از اسرارش: زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره ابراهیم (ع) و احترام به شخصیت پاکش و این اکرام باذن الله- شامل حال هر کسی می‌شود که به دعوت توحید خالص به پا خیزد و سهمی در بنای کاخ توحید داشته باشد.

۶- نوشیدن از آب زمزم و از حکمت‌هایش این است که:

به یاد می‌آورد که خداوند تعالی برای هر سختی و مشقتی، فرجی قرار داده است همچنان که آب گوارا از دل سنگ سخت بیرون می‌آورد. این پیامبر خدا اسماعیل (ع) است که تشنه است و مادرش هاجر در بین صفا و مروه در پی آب دوان است و بعد از شدت رنج و سختی، گشایشی می‌آید و آب مبارک زمزم جوشان می‌شود و تا ابد ان شاء الله جوشان خواهد بود.

۷- وقوف در عرفه و آنچه از آثارش متجلی می‌شود:

الف- احساس حاجیان به اینکه این جمع، بزرگترین جمعی است که خداوند تبارک و تعالی در بین ملائکه به آن مباهات می‌کند. پس بعد از این مباهات مبارک، حاجی حریص می‌شود که در کارهای امر شده، خداوند حاضرش دیده و در نواهی خداوند، خداوند او را غایب ببیند.

ب- احساس حاجیان به اینکه آن‌ها در راهپیمایی مشترک بزرگی هستند که خداوند آن‌ها را برای نشان دادن محبت و دوستی‌شان نسبت به خدا و رسولش، به

این راهپیمایی دعوت کرده است و آن‌ها نیز دعوت خداوند را لبیک گفته و اجابت کرده اند.

ج- احساس حاجیان به برادری دینی و اسلامی: علیرغم دوری سرزمین‌هایشان و گوناگونی رنگ‌هایشان، آن‌ها امروز در این صحرای بزرگ جمع شده‌اند و خدای واحدی را که هیچ شریکی ندارد عبادت می‌کنند و همگی یکصدا فریاد بر می‌آورند: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک...

د- دعوت حجاج به آشنایی بیشتر بینشان و دعوت به با هم بودن برای حل مشکلات و تبادل اخبار همدیگر.

۸- رمی جمرات و از اسرارش:

الف- همراهی و نشستن با سربازان خداوند متعال در یاری حق و ثبات بر آن. شیطان در این محل با اهل حق و ایمان دست به یقه شد اما سرانجام این شیطان بود که سرافکننده گردید و شکست خورد و آن هنگامی بود که شیطان در منصرف کردن اسماعیل (ع) از طاعت پدرش ابراهیم (ع) -در مسأله‌ی تصمیم بر قربانی کردن و ذبح فرزندش به خاطر اجابه امر خداوند- ناکام ماند.

ب- در حالی که رمی جمرات را انجام می‌دهی تصور کن که با وضوح تمام و با اصرار زیاد جنگ علیه شیطان و دوستانان شیاطین را اعلام می‌کنی و این تو را و می‌دارد که دوری کنی از هر کس و هر چیزی که می‌خواهد حجت را بر باد دهد و ثوابت را باطل گرداند و چه بسا واقعیت نیز سخن من را تأیید می‌کند، زیرا چه بسیار حاجیانی که شیطان آن‌ها را مسخره می‌کند زیرا بساد غرور را در آنها می‌دمد و اهل و عیال نیز با طبل و دهل به پیشسواز آن‌ها می‌آیند.

۹- قربانی و از اسرارش:

الف- حاجی شاد می‌شود و به یاد اسماعیل (ع) که خداوند با هدیه بزرگ او را نجات داد، قربانی می‌کند.

ب- حاجی آرزو دارد که قربانی‌اش باعث کفاره و نجات او از سختی‌های دنیا و قیامت باشد.

۱۰- تراشیدن و کم کردن مو و از اسرارش: ای برادر حاجی، این را به یاد می‌آورد که استجاب امر خداوند باید به صورت کامل باشد چه در آنچه دوست داری و چه در آنچه دوست نداری. خداوند، حاجی را به زندگی سخت در زمان احرام فرا می‌خواند و او نیز لبیک می‌گوید و با تمام وجود می‌پذیرد. خداوند او را به قربانی

در ثروتمندی و فقیری فرا می‌خواند و او نیز لبیک می‌گوید. و ایام منی را به ذکر و یاد خداوند می‌گذراند همچنانکه خداوند از او خواسته است در قرآن: «وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِنَّهُمْ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِنْهُمْ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (البقرة: ۲۰۳)

۱۱- سعی بین صفا و مروه و آن هم تو را به یاد دو کفه ترازوی حساب روز قیامت می‌اندازد که صفا یک کفه و مروه کفه‌ای دیگر و تو بین دو کفه مرددی و نمی‌دانی حساب و کتابت چه می‌شود؟ و در رفت و آمدت بین صفا و مروه از خداوند می‌خواهی که کفه حسنات سنگین شود تا به لطف خداوند رستگار شوی.

برادر حاجی! این برخی از حکمت‌های مناسک حج بود که خوب است آنها را در ذهن مرور کنی و در زمان انجام مناسک آنها را در نظر داشته باشی و اینکه باید این اعمال را که خدا فرموده انجام دهی چه حکمت آن را بدانی چه ندانی.

در خاتمه آرزو دارم که حجت قبول درگاه متعالی واقع شود و تلاش و کوششت مأجور گردد و از شما می‌خواهم که ما را از دعای خیرتان در آن مکان مبارک بی‌نصیب نفرمایید.

وصل الله علی سیدنا محمد وعلی آله و من تبع هداه الی یوم الدین و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین.

\*\*\*

## روزه، مدرسه‌ی اصلاح جامعه



دکتر صلاح الدین سلطان

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

روزه سلامت اجتماعی بزرگی را به دنبال دارد که در هیچ جامعه‌ای نظیر ندارد و این واقعیت در چند مورد نمود پیدا می‌کند:

۱- در ماه رمضان شیاطین سرکش به بند کشیده می‌شوند و چنان که از نبی اکرم روایت شده است ملائک رحمان ندا می‌دهند که‌ای طالبان خیر به پیش و این طالبان شر کوتاه بیایید. در این ماه مساجد آکنده از افراد نمازگزار می‌شود، صدقات افزایش می‌یابد و صلح رحم و دیدارها دوچندان می‌شود. جان‌ها با روزه، شب زنده داری و ذکر و دعا آرامش می‌یابد و آرامش و امنیت و گذشت و تسامح بر جامعه مسلمان سایه می‌افکند. اگر کسی قصد جسارت و سوء ادبی داشته باشد همسایگان، دوستان و آشنایان با گفتن جمله «من روزه هستم» با او برخورد می‌کنند؛ چرا که یاد خدا آنان را از هر گونه درگیری و دشمنی باز می‌دارد و روزه شهوت خشم را فرو می‌نشاند و دیگر نمی‌تواند بنیان جامعه را بلرزاند و آن را به قهقرا ببرد.

۲- در ماه مبارک رمضان هر مسلمانی برای اطعام روزه داران و نیازمندان و تقویت ارتباطات تلاش می‌کند و بر اساس راهنمایی رسول گرامی اسلام این اعمال در کنار مراسم نمازهای جماعت نردبان‌های رسیدن به بهشت را تشکیل می‌دهند. مؤمنان با دعوت خویشان و آشنایان و دوستان و همسایگان مسلمان و غیر مسلمان بر سر سفره غذا و صرف افطاری می‌کوشند روابط مستحکم انسانی و پیوندهای اجتماعی و وحدت ملی نیرومندی را در میان مردم جامعه ایجاد کنند. این است که آیات قرآن پیوسته به اطعام نیازمندان و یتیمان و اسیران به خاطر دوستی خدا



می‌پردازد و این واقعیت اهمیت طعام دادن را صرف نظر از رنگ و دین و نژاد انسان‌ها مورد تأکید قرار داده است.

۳- اطعام به نیازمندان علاوه بر اینکه به قصد هدیه صورت می‌گیرد گاه نیز به قصد صدقه، نیکی و تقویت صله رحم در حق فقرا و یتیمان انجام می‌گیرد؛ کفاره‌های گوناگون از این نوع هستند و افطار روزه داران از جمله اعمالی است که بخشش گناهان و آزادی از آتش را به ارمغان می‌آورد. از دیگر تحفه‌های رمضان سرپرستی نیازمندان است که باعث فروکش کردن شعله کینه و نفرت بین ثروتمندان و فقرا می‌شود. بنابراین هیچ ثروتمندی فقیری را تحقیر نمی‌کند و فقرا نیز به ثروتمندان رشک نمی‌برند بلکه همگان بر این باورند که خداوند گروهی را به ثروت و گروهی را به فقر می‌آزماید تا ثروتمند بخشنده خود را به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دور کند و فقیر نیز با وجود منتهای تلاش خود پاداشی بهتر از صبر و رضایت به سرنوشت خداوندی را دریافت کند. پس چه امنیتی و آرامشی می‌تواند بهتر و بزرگ‌تر از این دوستی محبت بین یکایک افراد امت در یک جامعه باشد.

۴- رمضان در کنار آثار گرانبه‌تر روزه بهترین فرصت برای پایان دادن به دشمنی و کدورت است؛ در این ماه می‌توان گروه‌های مسلمانان را که شیطان آنان را از هم جدا و بین برادران مسلمان و خویشان و دوستان و نزدیکان رخنه کرده است بار دیگر به هم نزدیک کرد و این می‌تواند بهترین زمان برای آرامش روح و اجر و پاداش بزرگ و ترویج خیر و نیکی و گذشت در بین مردم باشد. در اینجا نقش مصلحانی که به اهمیت کار خود واقفند و اجر عظیمی که می‌برند آشکار می‌شود. ابن ماجه از رسول گرامی اسلام می‌آورد: «أَلَا أَدْلِكُمْ عَلٰی خَيْرٍ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلَةِ وَالصِّيَامِ، فَلَنَا بَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فِسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ، لَا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعْرَ، وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ» آیا می‌خواهید شما را به کاری رهنمون شوم که بهتر از نماز، صدقه، صله رحم و روزه باشد؟ گفتند آری ای رسول خدا. فرمود: اصلاح میان مردم چرا که اختلاف از بین برنده است و دین را از ریشه برمی‌کند. بنابراین چنین مصلحانی با این شعار بلند می‌شوند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: آیه ۱۰) تنها مؤمنان برادرانند پس در میان برادران صلح و آشتی ایجاد کنید و از خدا بترسید باشد که مورد رحمت او قرار گیرید. چنین مصلحانی می‌کوشند افراد

متخاصم و طرف‌های دعوی یک جامعه را گرد هم جمع کنند و آنان را ارشاد کنند تا اینکه خداوند سایه رحمت و بخشایش خود را بر سر تمام مسلمانان بگستراند مگر مسلمانی که بین او و برادرش کدورتی باشد. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا فرمود: «أَرَبْتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَخَرَجْتَ أَخْبِرْكُمْ بِهَا فَتَلَاخَا (تساحن) مسلمان فرغت، فالتمسوها فی الوتر من العشر الأواخر من رمضان» شب قدر را به من نشان دادند آدمم تا به شما خبر دهم اما در همان حال دو نفر از مسلمانان با یکدیگر درگیر بودند که این رحمت فراگیر خداوند یعنی شناخت شب قدر از میان امت برداشته شد پس آن را در دهه آخر رمضان جستجو کنید. در دوران نبوت به خاطر درگیری و نزاع دو نفر از مسلمانان این رحمت بی‌منتهای یعنی شناخت شب قدر از جامعه رخت برپست اما با این حال دستیابی ثواب این شب بزرگ از دست نرفته است و این امر مسئولیت همگانی ما را در راستای ایجاد صلح و آرامش در جامعه آشکار می‌سازد.

۵- چنین مصلحان که در بین طرف‌های درگیر صلح و آشتی ایجاد می‌کنند اگر برای آشتی میان دو خانواده یا دو گروه نیاز به پرداخت مبلغی داشته باشند شرعا می‌توانند از اموال زکات و صدقات استفاده کنند؛ زیرا همان گونه که رسول اکرم فرموده است آنان نوعی مسئولیت مالی در اصلاح جامعه را به عهده دارند و باید از زندگی آبرومندان‌ای برخوردار باشند. طبیعتاً این زمانی است که از عهده زندگی آبرومندان و حفاظت از پاداش کامل برمی‌آیند.

۶- آنچه اهمیت این ارتباطات و اصلاحات اجتماعی را که به خاطر دوستی و اشتیاق به نیکوکاری و بهره‌مندی از پاداش آن انجام می‌گیرد بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهد این است که چنین ارتباطاتی تنها به زندگان محدود نمی‌شود بلکه اگر در جامعه اسلامی مسلمانان بمیرد مسلمانان با نگرانی نسبت به آخرتش او را بدرقه می‌کنند نه به این خاطر که از دست او راحت شوند. در صحیح بخاری و مسلم و نیز سنن ابی داود آمده است که رسول خدا فرمود: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ ثَلَاثُونَ يَوْمًا فَيَجْعَلُ لَه ثَلَاثُونَ رَجُلًا صَامُوا عَنْهُ يَوْمًا وَاحِدًا أَجْزَأُ عَنْهُ» هر کس بمیرد و روزه‌ای بر ذمه‌اش باشد ولسی او باید روزه‌اش را بگیرد. ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: هر کس در حالی بمیرد که سی روز روزه بر گردن او باشد باید سی نفر در یک روز به نیابت از او روزه‌اش را بگیرند. این گونه‌ای از والاترین مرتبه رحمت و مهربانی در

میان مسلمان خواه زندگان و مردگان آنان است تا اینکه امید همگان گرد آمدن در سایه خداوندی در روزی باشد که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد. فی ظلال علی الأرائک متکئون (پس از آیه ۵۶)، در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. [إخوانا علی سرر متقابلین] (حجر از آیه ۲۸). برادرانه بر تخت‌هایی روبروی یکدیگر نشسته‌اند.

یکی از مظاهر والای اخلاق اسلامی این است که هرگاه مسلمانان روزه سنت داشته باشد یا اینکه مسلمان روزه داری بر کسی وارد شود اصل بر این است که روزه دار به احترام مهمان و آسایش او روزه‌اش را بشکند و در خوردن با او شرکت کند. ترمذی و ابن ماجه از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: «إِذَا نَزَلَ الرَّجُلُ بِالْقَوْمِ فَلَا يَصُومُ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ» اگر کسی بر گروهی وارد شود نباید جز با اجازه آنان روزه بگیرد. رسول خدا وقتی مشاهده کرد که عبدالله بن عمرو بن عاص هر روز روزه می‌گیرد ضمن وصیت به او فرموده است: «إِنْ لَزُورُكَ عَلَيْكَ حَقًّا مَهْمَانَ بَرْتُو حَقِّي» دار. از راهنمایی رسول خدا فهمیدیم که چنین روزه‌ای حقوق زیادی را تبه می‌کند از جمله حق مهمان. این حقیقت امروزه در هیچ یک از جوامع مشاهده نمی‌شود این اخلاق برازنده اجتماعی منحصر به جامعه اسلامی ماست که باید به آن افتخار کنیم و آن را مدنظر قرار دهیم.

۷- اصل بر این است که بسیاری از مردان و زنان مسلمان مشتاقند که در دهه آخر رمضان در مساجد اعتکاف کنند و این امر روحیه سرشار از ایمان را در طول ماه مبارک در رفت و آمد به خانه‌های خدا رواج می‌دهد. اما این اعتکاف نباید کارهای روزمره اجتماعی را مختل کند. در موطای مالک از بن شهاب نقل شده است که رسول خداگاه به خاطر پرداختن به کارهای خانه اعتکاف را ترک می‌کرد. ابن قدامه مقدسی می‌گوید: انسان معتکف می‌تواند برای نجات غریق یا خاموش کردن آتش یا ادای شهادت از مسجد خارج شود. امام احمد می‌گوید: معتکف می‌تواند در تشییع جنازه شرکت کند و به عبادت بیماران برود و نشیند. این احکام به مسلمان یاد می‌دهد که باید در اجتماع حضور داشته باشد و نباید جامعه را رها کند و تار و پود انسجام اجتماعی را از هم بگسلد. اینجاست که روزه می‌تواند سلامت اجتماعی بر پایه دوستی و همکاری در نیکی و تقوا نه در گناه و دشمنی را برای جامعه اسلامی به ارمغان آورد.



ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سپاس و ستایش خدای یگانه را و درود و سلام خداوند بر رسول گرامی اسلام و بر خاندان و یاران و پیروان آن حضرت.

از شرکت در این همایش پر بار برای دستیابی به اهداف مورد نظر آن بسیار خوشوقتم؛ همچنین مراتب تشکر و سپاس خود را از برگزارکنندگان و سامان دهندگان آن اعلام می‌دارم به ویژه از جناب استاد دکتر عادل عبدالله الفلاح و همکاران ارجمندشان در وزارت اوقاف و امور اسلامی کویت و نیز برادران مان در مؤسسه حمایت از فرهنگ و علوم و تربیت اسلامی روسیه و صندوق خیریه قهرمان روسی حاج احمد قادروف سپاسگزارم و مقدم علما، متفکران و مهمانان ارجمند را بسیار گرامی می‌دارم.

این همایش تأمل آگاهانه‌ای است در قبال یکی از چالش‌هایی که اندیشه‌ی اسلامی، بلکه امت اسلامی و وحدت و موجودیتش با آن روبروست. خداوند شیوه میانه و متعادلی را برای امت اسلام برگزیده است و بدین وسیله آنان را از سایر امت‌ها متمایز ساخته است و در این باره می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» بقره: ۱۴۳. این گونه است که شما را ملت میانه‌روی قرار داده ایم تا گواهی‌های بر مردم باشید و پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) (نیز) بر شما گواه باشد.

«وسطیت» به معنی اتخاذ روشی میانه‌روانه در بین غلو در دین و تقریب نسبت به آن است به این معنی که نباید در دین هیچ گونه کوتاهی یا زیاده‌روی صورت گیرد و قرآن کریم حقیقت میانه‌روی در دین و اختلاف با سایر ادیان را که در دام غلو و پیروی از هوا و هوس افتاده و خود گمراه شدند و دیگران را نیز به گمراهی کشاندند، برای مسلمانان ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمَتْهُ آَلَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةَ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ

# اندیشه‌ی اسلامی و نقش آن در رویارویی با غلو و افراطی‌گری

ترجمه سخنرانی استاد عبدالرحمن پیرانی در کنفرانس «اندیشه اسلامی و نقش آن در مواجهه با افراط گرایی» در مسکو

أَنْ يَكُونَ لَهُ وَدَلَّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» نساء: ۱۷۱.

ای اهل کتاب در دینتان از حد و حق نگزیدید و جز حق بر خداوند نگویید، جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه او و روح اوست که آن را به مریم فراداد، پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید، و نگویید که [خدا] سه‌گانه است، از این بازآیید که به خیر [و صلاح] شماست، همانا خداوند خدای یگانه است، که منزّه و میرزا داشتن فرزند است، او راست آنچه در آسمانها و در زمین است، و خداوند کارسازی را کافی است.

انسان مسلمان موظف است با اعتدال و استقامت و رعایت عدالت در میان غلو (افراط) و سهل‌انگاری (تفریط) حرکت کند؛ زیرا غلو به معنی تجاوز از حد است، خواه در اعتقاد باشد یا در گفتار یا عمل و این امر از مسلمان پذیرفته نیست. حق در میانه‌روی است و نباید از حد گذشت یا از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی کرد.

این همان چیزی است که خداوند به پیامبر (ص) و کسانی که به رسالتش ایمان آورده بودند دستور داده است. خداوند تعال ضمن دعوت پیامبر خود و مسلمانان به پایداری و میانه‌روی آنان را از غلو و سرکشی باز می‌دارد: «فَأَسْبَغْتُكُمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» هود: ۱۱۲. همان گونه که دستور یافته‌ای پایداری کن و نیز هر کس که با تو روی به سوی خداوند آورده است [چنین کند] و سرکشی مکنید، چرا که او به کار و کردارتان بیناست. بدیهی است که غلو، اسلام را از جاده میانه‌روی خارج می‌کند و در نتیجه صفا و پاکی و بردباری آن را می‌زداید و به سمت مبالغه و افراط گرایی و خروج از جاده اعتدال سوق می‌دهد. رسول گرامی اسلام ما را از غلو و تجاوز از حدود قانونی باز می‌دارد و با بیان این که غلو علت اصلی نابودی امت‌های پیش از ما بوده است می‌فرماید: «(إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ فِي الدِّينِ))» از غلو در دین بپرهیزید چرا کسان پیش از شما را غلو در دین نابود ساخت.

رسول اکرم پایه‌های استوار دین را بنیان

می‌نهد و با کلماتی کوتاه و ارزشمند فهم صحیحی از اسلام ارائه می‌دهد و از جمله می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغَلُوا فِيهِ بَرْقًا» این دین رزین و استوار است پس با دقت و شکیبایی وارد آن شوید. «وَأَنَّ الدِّينَ يُسْرَرُ، وَلَنْ يُبَادِيَ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرُّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ» دین آسان است و هر کس که در کار دین سخت بگیرد دین بر او چیره می‌شود پس راه میانه را در پیش بگیرید یا دست کم به آن نزدیک شوید از اوقات صبح و شام و پاره‌ای از شب در انجام کارهای پسندیده یاری جویید. رسول اکرم بیان کرده است که شخص لجوج سخت‌گیر افراطی بدون شک هلاک می‌شود و سه بار فرمود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِعُونَ» افراد سخت‌گیر هلاک شدند.

**حکمت تحریم غلو در دین**  
دلایل زیادی برای تحریم غلو در دین وجود دارد که از جمله آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

غلو و افراط امر ناپسندی است که طبیعت بشری آن را بر نمی‌تابد و اگر هم گروهی آن را تحمل کنند غالب مردم قدرت تحمل آن را ندارند، و علت آن حدیث جابر بن عبدالله انصاری است که در این حدیث رسول خدا ﷺ جابر را به خاطر طولانی خواندن نماز بر مردم و شکایت یکی از نمازگزاران از وی مورد سبزش قرار داد و سه بار به او فرمود: أَقْتَانَ أَنْتَ يَا مَعَاذُ؟ مگر تو فتنه‌گر هستی ای معاذ؟ همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگامی که معاذ و ابوموسی را به یمن می‌فرستاد خطاب به آنان فرمود: «یسرا ولا تعسرا وبشرا ولا تفغرا و تطاوعا ولا تختلفا» آسان بگیرید و سخت مگیرید؛ بشارت دهید و مردم را متنفر نسازید؛ با آنان با نرمی و انعطاف برخورد کنید و اختلاف نورزید. عمر رضی الله عنه نیز می‌فرمود: «لَا تَبْغُضُوا إِلَهًا إِلَّا بَعْدَهُ، وَقَالُوا: وَكَيْفَ ذَاكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ قَالَ: يَقُومُ أَحَدُكُمْ إِمَامًا فَيَطُولُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَبْغُضَ إِلَهُهُمْ مَا هُمْ فِيهِ». خدا را در نزد بندگانش منفور نسازید. گفتند: خدا خیرت دهد این کار چگونه ممکن است؟ فرمود: چنان که یکی از شما برای مردم امامت می‌کند، به



نماز طول می‌دهد تا جاییکه نماز را در نزدشان ناپسند منفور می‌سازد.

غلو بی دوام است و انسان زود درمانده می‌شود چرا که قدرت روانی و جسمی اش محدود است چه بسا غلو به کسالت یا به افراط و تفریط می‌انجامد و از سختگیری به بیهودگی ختم می‌شود. به همین خاطر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم فرموده است: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ، وَلَا تَبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ، فَإِنَّ الْمُنْتَبِتَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى» این دین، دین استواری است پس با مدارا در آن پیش برو و عبادت خدا را در نزد خود منفور جلوه مده زیرا رهرو عجزول نه راهی را طی کرده و نه مرکب خود را حفظ کرده است. همچنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، عَلَيَّكُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تَطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمِيلُ حَتَّى تَمْلُؤُوا، وَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَيَّ اللَّهُ مَا دُوومٌ عَلَيْهِ وَإِنَّ قَلَّ» ای مردم اعمالی را انجام دهید که از عهده اش بر می‌آید خداوند خسته نمی‌شود ولی شما خسته می‌شوید و پسندیده ترین اعمال نزد خداوند آن است که صاحبش آن را پیوسته انجام دهد اگر چه کم باشد.

غلو در دین باعث ضایع کردن سایر حقوق و تکالیفی می‌شود که رعایت آن بر مسلمان واجب است؛ حکما چه نیک گفته اند: هیچ اسرافنی را ندیده‌ام مگر آن که در کنار آن حقی ضایع شده است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی مشاهده کرد عبدالله بن عمر چنان غرق در عبادت شده است که حقوق خانواده را از یاد برده است به او فرمود: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ أَخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ، وَتَقُومُ اللَّيْلَ؟ فَقُلْتَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ صُمْ وَأَفْطِرْ وَتَمَّ فَإِنَّ لِحَسْبِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِرُؤُوجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا».

«ای عبدالله این درست است که تو روزها را روزه می‌گیری و شب‌ها را به نماز می‌ایستی؟ گفتم آری یا رسول الله! فرمود: چنین مکن! بعضی روزها را روزه بگیر، و گهگاه قیام شب داشته باش، و بخشی از شب را هم بخواب چرا که بدنت بر تو حقی دارد، چشمانت بر تو حقی دارند و همسرت بر تو حقی دارد».

#### برخی از نشانه‌های غلو در دین

استبداد رأی و بی توجهی به نظرات دیگران در مسائل اجتهادی و مسائل احتمالی و چه بسا شخص غالی مسائل اجتهادی را قطعی و یقینی تصور می‌کند که تنها یک قول در آن درست است و آن هم قول اوست.

تلاش برای وادار کردن عموم مردم به آنچه خداوند بر آنان فرض نکرده است.

از دیگر مظاهر غلو در دین سختگیری در کنار موجبات آسان‌گیری و تلاش بر انجام آن مکلفشان نکرده است. مؤمن نباید آسان‌گیری را در هنگام سختی را رها کند و با رخصتی که خداوند قرار داده است مخالفت کند و جانب سختگیری را برگزیند. خداوند می‌فرماید: «یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر» خداوند برای شما آسانی را می‌خواهد و سختی را نمی‌خواهد. حضرت عایشه می‌فرماید: «مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أُيسرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا». هر گاه رسول خدا در بین دو کار مخیر می‌شد حتماً آن را که آسان‌تر بود انتخاب می‌کرد؛ مادامی که گناه نبود.

#### سختگیری‌های نابجا:

از آنجایی که سختگیری یکی از مهمترین مظاهر غلو در دین است اگر در زمان و مکان مناسب و شایسته آن صورت نگیرد مصیبت بزرگتری می‌آفریند؛ چنانچه با افراد نو مسلمان و توبه کار و یا در خارج از به اصطلاح دارالاسلام و سرزمین اصلی مسلمانان اعمال شود؛ زیرا اینان شایسته

آسانگیری در مسائل فرعی و مسائل مورد اختلاف هستند و باید پیش از پرداختن به جزئیات در کلیات با آنان توافق کرد و ابتدا باید به تصحیح عقایدشان پرداخت. در سفارش رسول خدا به معاذ بن جبل هنگامی که او را به یمن می‌فرستاد آمده است: «إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا أَهْلَ كِتَابٍ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ، فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَتَرُدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَإِيَاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَأَتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» یعنی: همانا شما بر قومی از اهل کتاب وارد می‌شوی ابتدا آنان را به پذیرش لا اله الا الله و محمد رسول الله دعوت کن اگر پذیرفتند آنان را مطلع ساز که خداوند شب و روز پنج وقت نماز را بر آنان فرض کرده است اگر قبول کردند به آنان یادآور شو که خداوند در اموالشان صدقه‌ای قرار داده است که از ثروتمندان شان گرفته می‌شود و به نیازمندان شان داده می‌شود اگر این را نیز پذیرفتند پس مواظب اموال آنان باش و از نفرین مظلوم بیم داشته باش چرا که میان آن و خداوند مانعی نیست.

#### شدت و خشونت:

از دیگر مظاهر غلو در دین خشونت در رفتار و برخورد و ناهنجاری در دعوت است و این برخلاف دستور خداوند و رسول گرامی اوست. خداوند متعال می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِيَهُمْ وَلَوْ كُنْتُ فَظًا غَلِيظًا لَأَنْفَعُوا مِنْ حَوْلِكَ» پس به واسطه رحمت خداوند است با آنان نرمخویی می‌کنی و اگر درشت‌خوی سختدل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. رسول خدا نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِى الْأَمْرِ كُلِّهِ» خداوند مهربان و باملایمت است و ملایمت را در همه امور دوست دارد.

#### بدگمانی نسبت به مردم:

از دیگر مظاهر غلو و سختگیری و از لوازم آن حس بدگمانی نسبت به دیگران است؛ اصل در سختگیری متهم دانستن دیگران است و غالباً در اتهام متوقف نمی‌شود و به محکومیت می‌انجامد؛ درست برخلاف آن چیزی که در تمامی شرایع و قوانین مقرر می‌دارند: متهم بی‌گناه است تا زمانی که جرمش ثابت شود. انسان‌های افراطی احتمال شر را بر احتمال خیر ترجیح می‌دهند و مخالفان خود را به سهل‌انگاری در دینداری متهم می‌کنند و یا آنها را بدعت گزار می‌شمارند. بدگمانی آنان به عموم مردم محدود نمی‌شود بلکه به نخبگان نیز سرایت می‌کند؛ هرگاه فقیهی فتوایی دهد و در آن قصد آسانگیری بر مردم برداشتن موانع از سر راهشان را داشته باشد چنین شخصی را به مسامحه کاری و سهل‌انگاری در دین متهم می‌کنند و این اتهام نه تنها زندگان، بلکه مردگانی را که قدرت دفاع از خود ندارند هم در بر می‌گیرد، کسانی مانند ائمه مذاهب که با وجود فضیلت و جایگاهی که در نزد امت اسلام در تمام دوران‌ها دارند از زبان و گمان گروه تندروران در امان نبوده‌اند. اشتیاق و حرص نسبت به متهم کردن مسلمانان به نابودی و نه سازندگی ریشه تاریخی دارد؛ انتقاد از دیگران و پیراستن خود آنان را مغرور ساخته است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «فَلَا تَزُكُوا انْفُسَكُمْ هُوَ اعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى» خود را ستایش و تمجید نکنید؛ او داناتر است نسبت به کسی که تقوا پیشه کند. رسول خدا نیز می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» از ظن و گمان دوری کنید چرا که گمان نادرست‌ترین گفتار است.

#### نگاه ایده آل به جامعه

از دیگر مظاهر غلو آن است که فرد به جامعه و افراد آن به دید ایده آل و آرمانی می‌نگرد و در نظر او جامعه باید عاری

از هر نوع گناه باشد و فضای دوستی و محبت و اطاعت بر آن حاکم باشد. این یک نگرش ایده آل آرمانی و خیالپردازانه است و کاملاً دور از واقعیت است؛ گناه و معصیت در تمام امت‌ها و در بین پیروان تمام پیامبران وجود داشته است. تمام انسان‌ها گناه کارند و رسول گرامی اسلامی نیز در حدیثی پیرامون این موضوع می‌فرماید: «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَائِينَ التَّوَابُونَ» همه فرزندان آدم مرتکب خطا و اشتباه می‌شوند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگانند.

#### دلایل غلو در دین

مهمترین دلایل غلو در دین عبارتند از:

#### ضعف بیش نسبت به حقیقت دین

در اینجا منظور از ضعف بیش نسبت به حقیقت دین دانش اندکی است که صاحبش می‌پندارد او را به جمع عالمان بزرگ وارد ساخته است در حالی که بسیاری از مسائل را نمی‌داند؛ جزئیات را به کلیات ارتباط نمی‌گرداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جِهَالًا، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» خداوند علم را به کلی از بنندگان می‌گیرد بلکه آن را با گرفتن علما از بین می‌برد تا این که عالمی باقی نمی‌ماند و مردم رؤسای نادانی را بر می‌گزینند و مسائل را از آنان می‌پرسند، آنان هم به مردم فتوا می‌دهند در نتیجه خود گمراه شده و مردم را نیز گمراه می‌کنند.

از نشانه‌های فقدان بیش قوی نسبت به حقیقت دین، داشتن رویکرد ظاهری در فهم متون دینی است، برخی از جوانان به معانی تحت اللفظی چنگ می‌زنند بدون این که به فهم فحوا و شناخت مقاصد آن بپردازند؛ آنان قیاس را نمی‌شناسند و آن را به کار نمی‌گیرند و به علت و حکمت شریعت نیز عنایت نمی‌ورزند.

دیگر نشانه آن مشغول شدن به درگیری‌های جانبی و غفلت از مسائل بزرگ است؛ از مهمترین دلایل اکتفا به دانش سطحی و مظاهر ضعف بیش دینی مشغول شدن برخی از جوانان به مسائل جزئی و فرعی و غفلت از مسائل بزرگی است که با موجودیت امت اسلامی و هویت و سرنوشت آن ارتباط دارد. به همین خاطر می‌بینیم بسیاری از آنان به خاطر مسأله فرعی و مورد اختلاف در بین علمای سلف

و خلف که راهی هم برای اتفاق نظر آنان وجود ندارد اوضاع را به هم می‌زنند؛ چنین مسأله‌ای از مسائل فرعی اجتهادی است که فهم افراد در آن با هم متفاوت است و دلایل هم با هم تعارض دارد. به عنوان مثال دست گرفتن در نماز که آیا بالای سینه باشد، زیر ناف باشد یا در بین این دو؛ اختلاف در این مسأله اصلاً مهم نیست و نباید در این زمینه به تلاش بیهوده پرداخت و چیزهای به مراتب مهم‌تر و بزرگتر را رها کرد.

مورد دیگر افراط در حرام کردن اشیاء (بدون دلیل) است. از دلایل ناآگاهی و دوری از فهم صحیح دینی گرایش به سختگیری و افراط در تحریم است با این که قرآن کریم و سنت نبوی و علمای سلف در این زمینه هشدار داده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» نحل: ۱۱۶. و با هر دروغی که به زیانتان می‌آید، مگویید که این حلال است و این حرام، تا بر خداوند دروغ بسته باشید، زیرا کسانی که بر خداوند دروغ ببندند رستگار نمی‌شوند. سلف صالح، حرام را جز در مواردی که می‌دانستند قطعاً حرام است به کار نمی‌بردند و اگر نص قطعی بر حرمت آن نیامده بود می‌گفتند: ما از این کار اکراه داریم یا آن را نمی‌پسندیم یا چنین عباراتی که صراحتاً مفهوم تحریم را در بر نداشت. غالبان بسا وجود امکان کراهت به سمت حرام کردن اشیاء گرایش دارند و با امکان آسانگیری به سختگیری روی می‌آورند.

نشانه دیگر، پیروی از متشابهات و ترک محکمات است. متشابه به چیزی می‌گویند که معنای احتمالی داشته باشد و مفهوم آن قطعی نباشد اما محکم امری است که معنایش روشن و مفهوم آن مشخص باشد؛ غالبان امروزی در تکفیر امت و مباح کردن خون آنان به متشابهات روی می‌آورند و اگر متشابه را به محکم ارجاع می‌دادند به عدالت و حقیقت حکم می‌دادند.

دوری از محافل علمی علما از دیگر مظاهر این جهل است. از اسباب ضعف بیش برخی افراد این است که علم را از اهل علم و متخصصان واقعی آن فرا نگرفته است برخی از آنان به تعدادی از کتاب‌ها و نوشتجات و مطالعه خارج از چارچوب منابع شرعی روی می‌آورند و این امر باعث می‌شود در فهم به خطا روند و نتوانند احکام را از اهل علم و دانشمندان معتمد فرا گیرند.

ضعف بیش نسبت به واقعیت‌های زندگی، تاریخ و سنت‌های حاکم بر هستی پس از ضعف بیش نسبت به حقیقت دین، مهمترین دلایل غلو در دین به مسأله ناآگاهی نسبت به واقعیت‌های زندگی بر می‌گردد؛ برخی از آنان چیزی را می‌خواهند که امکان ندارد، و به دنبال چیزی می‌روند که وجود خارجی ندارد و در چیزهایی که هیچ‌گاه روی نمی‌دهد خیال‌پردازی می‌کنند. چنین شخصی واقعیت را به صورت غیر حقیقی می‌فهمد و آن را بر اساس خیالاتی تفسیر می‌کند که در ذهنش نقش بسته است و در سنت‌های حاکم خداوند بر آفریده‌هایش جایگاهی ندارد و هیچ حکم شرعی درباره آن نیامده است. او می‌خواهد جامعه را تغییر دهد؛ افکار جامعه، احساسات، آداب و رسوم، اخلاق، ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن را با ابزارهای واهی و خیالی تغییر دهد. شناخت تاریخ و آگاهی از واقعیت‌ها به معنی قرائت روایی مسائل نیست بلکه به معنی آگاهی و عبرت‌آموزی و ورود به سنت‌های الهی است خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُوا لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» حج: ۴۶. آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن ببیندیشند یا گوش‌هایی که با آن [حق را] بشنوند، آری [فقط] دیدگان نیست که نابینا می‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها هست هم نابینا می‌گردد. تاریخ گنجینه پند و عبرت و استاد امت هاست همان‌گونه که فرد از رویدادهای فردای امت درس می‌آموزد امت نیز از گذشته به سود زمان حال پند می‌گیرد و از صواب و خطا و پیروزی و شکست آن استفاده می‌کند.

#### درمان غلو:

درمان قطعی غلو تنها از دو راه امکان پذیر است:

گفتگوی جدی و جدال احسن بر مبنای نصوص شرعی و قواعد معتبر از سوی افراد قوی و متخصصان علوم شرعی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، حقوق و کسانی که به گفتگو ارجح می‌نهند و به کارایی آن واقف هستند.

تلاش و پایداری در معالجه اسباب غلو و بررسی انگیزه‌های آن و بررسی هر یک از اسباب در جای خود خواه دینی باشد یا سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی یا روانی و سپس کار در راستای از بین بردن اسباب و علل آن.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته





دکتر محمود ویسی

می‌گوید و با مردم به صداقت رفتار می‌کند، اگر در ارتباط با کسی دوگانگی نشان داد و ندانسته به فریبش دست زد، به پوزش برمی‌خیزد و جبران می‌کند، هر اندازه نفس لواحه فعال‌تر باشد با تأخیر زمانی کمتری به دوگانگی و نفاق آگاهانه یا ندانسته خویشتن پی می‌برد و برای جبران منتظر نمی‌ماند و به سرعت نیت را پاک و هماهنگ با ارزش‌ها می‌کند.

یک موحد با ارزش‌هایش زندگی می‌کند و آن‌ها را به معامله نمی‌گذارد، ارزش‌ها نزد او شیوه‌ها و هدفهای ریستن‌اند نه وسایل برای رسیدن به اهداف دیگر. او می‌داند که هستی‌اش با عمل شکل می‌گیرد و تغییر می‌کنند. موحد عمل را در تظاهرات و نمودهای رفتاری محدود نمی‌کند. نیت، احساس و اندیشه عمل هستند که هستی را تغییر می‌دهند لذا اگر بخواهیم شخصیتمان در جهت کمال متحول شود باید همه‌ی اعمال و احساسات، نیت، انگیزه‌ها، افکار و تمایلات خود را با ارزش‌های خود هماهنگ سازیم. به عبارت دیگر قول و کردار، ظاهر و باطن، نیت و عمل باید واحد و هماهنگ باشند.

چون «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰) موحد اهل کلمه‌ی طیبه و اعمال صالح و شایسته است تا عروج کند، کلمه می‌تواند صاحبش را عروج و مکانت بخشد به شرطی که موحدانه باشد. سیدنا یوسف زمانی که لب به سخن در حضور عزیز مصر بعد از خروج از زندان می‌گشاید، مکانت می‌یابد «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونَنِي بِهَ أَهْتَلُ خَلَصْتُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنِّيَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف: ۵۴)

موحد می‌داند که برای موحد شدن باید ارزش‌ها و اعتقاداتش، علم و آگاهی‌اش «درونی و نهادینه» شود و به شکل خلق و جزء شخصیت‌اش گردند، همان‌گونه که غذا جذب ارگانهای بدن می‌شود و غذایی که جذب نشود یا در انبار می‌ماند و می‌پوسد یا در معده تلنبار شده و می‌گندد و باعث بیماری و رنج می‌شود.

لذا آرمان‌ها و ارزش‌های اعتقادی بعد از اخذ باید تبدیل به حال و نشاط و انرژی گشته و سپس برای عطا به دیگران ظهور یابند.

با نهادینه ساختن و جذب ارزش‌ها و باورها در هستی است که وحدت گفتار و کردار تأمین می‌شود و دوگانگی، نفاق، ریا و فریب و تزلزل و سستی، شخصیت فرد را فرا نمی‌گیرد.

## توحید چیست و موحد کیست؟

موحد دارای شخصیتی موزون است چون میزان توحید را در اختیار دارد. لذا استمرار در عمل به همراه تأثیرپذیری از جماعت سبب تکامل شخصیت و اصلاح آن می‌شود.

موحد دارای یک زندگی هادف و با معنی است، می‌داند که چه می‌خواهد و نشاط و باروری زندگی‌اش را در گرو هدفداری و داشتن معنایی برای آن می‌یابد. می‌داند که اگر هدف والایی برای هستی خویش نداشته باشد یا در ابتدال یک زندگی حیوانی راکد و یکنواخت می‌پوسد و می‌گندد و یا در برابر مشکلات و ناملازمات تاب مقاومت نیاورده تسلیم حوادث می‌گردد. می‌داند که همه چیز را نمی‌تواند با هم داشته باشد و ناگزیر از انتخاب است. می‌داند که زلالی و پاک‌ی آب تا زمانی است که جریان دارد و این جریان با جمع شتاب و قوت می‌گیرد.

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود «وَإِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (مؤمنون: ۵۲) و به هر دلیلی اگر متوقف شود چهره‌اش افسرده و کدر و ماهیتش تغییر می‌کند و تعفن می‌یابد. او هستی را در تلاش و مجاهدت برای رسیدن به هدفهای بزرگ و ارزشمند می‌بیند «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹) موحد اجازه‌ی نمی‌دهد دیگران چگونه زیستن را به او بیاموزند یا برایش برگزینند و به قول دکتر شریعتی تنها از خدا می‌خواهد که چگونه زیستن را به او بیاموزد.

موحد آزادی و استقلال واقعی خود را در التزام به توحید می‌بیند.

موحد در پی حل تناقض درون با بیرون است و نمی‌پذیرد که دو یا چند خدا بر درون و بیرون او فرمان برانند بلکه توحید را در یگانگی خدای حاکم بر درون و بیرون می‌بیند و برای رفع این تناقض و تضاد می‌خواهد که بیرون را تابع همان خدایی که بر درون حکم می‌راند بگرداند. موحد پیش از هر چیز یک انسان است که ویژگیهای انسانی در او بارز و متجلی است. موحد اهل صداقت، امانت و استقامت است، فروتن و بخشنده است، زمانی با نشاط و شادمان است که فرصتی برای یاری رساندن، محبت کردن و خدمت به خلق بدست آورد، قلبش از مشاهده اندوه و رنج دیگران به درد می‌آید، زودآشنا و صمیمی و بی‌غل و غش و عاری از کبر و خودبینی و غرور و خودنمایی است. کار و

خدمت بدون ریا را دوست دارد. روحیه‌ای شاد و پرنشاط دارد و به هر محفلی وارد می‌شود روح امید و زندگی می‌دمد. فدای همت آن نازنینم که کار خیر بی‌روی و ریا کرد (حافظ)

پر گذشت و فداکار و آسانگیر و پرتحمل است در پذیرفتن مسئولیتهای سخت پیشقدم، زودتر از همه وارد صحنه‌ی عمل می‌شود و آخرین نفر است که آن را ترک می‌کند.

موحد کسی است که جایگاه انتقاد از خود را می‌شناسد و تفاوت آن را با عیبجویی و تقزین می‌داند، قبل از آنکه به عیب و نقص کار دیگران نظر کند به خویشتن می‌نگرد و بر عیوب خود واقف می‌شود.

در برخورد با یاران و دیگران پیش از آنکه ضعف کار و عیبشان را ببیند بر نقاط قوت کار و شخصیت آنان نظر می‌افکند و آن‌ها را برجسته و تشویق می‌کند، ارزش کار دیگران را می‌فهمد و قدر می‌نهد. پیشرفت خود را در عقب راندن دیگران، شهرت و محبوبیت را در خوار و خفیف و بی‌مقدار ساختن، ندیدن و نگفتن خصال و برجستگیهای پیشگامان نمی‌بیند چون می‌داند که: «وَلَا تَبْتَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (هود: ۸۵) پیروزی و شادی و سرفرازی جمع او را به نشاط می‌آورد و افتخار و سربلندی یاران را سربلندی خود می‌داند.

موحد نقاط ضعف و خصلتهای منفی را در رفتار و شخصیت یارانش می‌بیند اما سعی نمی‌کند آن‌ها را وسیله‌ای برای تحقیر و کوچک کردن آنان قرار دهد.

انسان موحد خستگی‌ناپذیر است چون آموخته که «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (شرح: ۷) پس پیوسته در افزایش قدرت مقاومت روحی و جسمی خود کوشاست. شکست او را مایوس نمی‌کند و درهم نمی‌شکند.

از شکست به عنوان آیه‌ای که نمایانگر ضعف‌ها و اشتباهات خود و نشان دهنده‌ی قوت دشمن است، استفاده نمی‌کند. از شکست‌ها درس می‌گیرد و آن‌ها را برای خود به پیروزی تبدیل می‌کند: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» (توبه: ۵۲) در عین حال به پیروزی هم مغرور نمی‌شود اگر به زعم خود کاری برجسته انجام داده یا به نکته‌های تازه پی برده، ابتدا این احتمال را می‌دهد که پیش از او کسان دیگری همان کارها را بهتر انجام داده و به همان نکته‌ها واقف بوده‌اند و این فروتنی سبب قدردانی از تلاشهای گذشتگان و برخورداری از تجارب آن‌ها و رسیدن به قله‌های کمال می‌گردد.

آگاهی از کارها و آثار برجسته‌ای که دیگران در گذشته یا در نقاط دیگر پدید آورده‌اند که به مراتب از کار او پرارزترند

به وی فروتنی و سعه‌ی صدر و دید بلند می‌بخشد.

تواضع حقیقی نه ریاکارانه، اساس بندگی و توحید و موحد شدن است. خدا در نزد موحد حقیقی زنده و فعال است «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ؛ او پیوسته دست‌اندرکار کاری است.» (رحمن: ۲۹) خدا را الگو، سرمشق، راهبر، هادی و یار دلسوز خود می‌داند و می‌شناسد. در برابر هر دشواری از او یاری می‌طلبد و می‌داند که استجابت خدا همراه با عمل است.

انسان موحد ایمان دارد که برتری‌جویی، خودنمایی و ریاکاری، آفت هستی او هستند و اگر در شخصیت فردی راه یابند و به موقع شناخته و درمان نشوند منشأ انحرافات، خیانت‌ها و آسیبهای بزرگ می‌گردند. لذا هر مبارز اصیل با این خصلت‌ها در شخصیت خویش مبارزه می‌کند و پیوسته مراقب است تا هستی‌اش را از درون فاسد و نابود نسازند.

این نکته بر موحد پوشیده نیست که رابطه‌اش با خدا و خویشتن دو چهره دارد. یک چهره؛ او که منبع فیاض شعور و آگاهی و قدرت است و چهره دیگر چهره خودش است که با شناختن و علم بر تلاش نیازمندان از آن منبع به درون خود نهری از علم و قدرت جاری می‌سازد. برای یک موحد خداوند نه تنها منبع شعور و معرفت و ابتکار و نوآوری است، بلکه منشأ صفات و ارزشهایی است که شالوده‌ی زندگی و مبارزات خود قرار داده است. خداوند مظهر کمال، عدالت، آزادی، رحمت و محبت و زیبایی است و تحقق عینی این ارزش‌ها در جهان محسوس است و آثار ایمانبخش و مؤثر آن کاملاً هویداست. در پرتو شناخت عمیقی که از این صفات و مظاهر قدرت و زیبایی و کمال بدست می‌آید دو احساس در درون انسان جای می‌گیرد یکی احساس ستایش و احترام و محبت و تواضع، دوم احساس نیازمندی یک تلاشگر به معلم و مربی و یار دلسوزی تا او را در غلبه‌ی بر ضعف‌ها و نقایص و فقرش یاری کند و او را هرگز و در هیچ موقعیتی تنها نگذارد و با قوت گرفتن این دو احساس است که موحد اهل نیایش و ستایش و طلب واقعی می‌گردد.

دست از طلب ندارم تا کام دل برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید موحد خدا را از سر عادت و به شکل موروثی بندگی و تقدیس نمی‌کند بلکه نیایش یک موحد نیایش از سرفقر و نیاز و سوز و گداز است (سوز خواهم سوز با آن سوز ساز) سوز ارزشمند سوزی است که بدنالش ساختن می‌آید. سوز نمازی که سبب اتصال دو روح یکی نیازمند و پرتلاش و یکی غنی و بخشنده می‌شود تا

در پرتو آن قابلیت‌های فکری و روحی ارتقاء یابد.

برای یک موحد نماز و نیایش فرصتی است که در آن هدف‌ها، نظام ارزش‌ها و تعهدات خود را نسبت به خویشتن یادآور می‌شود و تا زمانی که تحت تأثیر نماز است از سستی و حقارت گریزان است و خود را به دورغ و نفاق و خیانت و فساد آلوده نمی‌سازد و عشق‌ها و علائق حقیر، قلبش را گرم و جذب نمی‌نماید. قدر و قیمت خود را می‌داند و خویشتن را که هم صحبت آن حقیقت عظیم و باشکوه بود ارزان نمی‌فروشد و از اعتماد به نفس مطمئنه، آرامش خاطر و ثبات و وحدت شخصیت بیشتری برخوردار می‌گردد. از تنهایی و بی‌کسی‌رهایی می‌یابد چراکه تنهایی آسان‌تر از جدایی است که جدایی همان بی‌خدایی است که انسان را دچار تذبذب، حیرت، سرگردانی و وحشت می‌کند. اما تنهایی بی‌کسی است که با پیوستن به جمع اهل صدق، صفا و وفا پایان می‌پذیرد.

ایمان و احساس بودن با خدا به موحد قوت قلب می‌بخشد و ترس و یأس را از او دور می‌کند. موحد می‌داند که در هزینه کردن ارزشهای ناپایدار برای کسب ارزشهای برتر و پایدار، نباید تردید کند. او مشتاقانه‌تر وارد تجارت با خدا می‌شود و یقین دارد که تجارت پرسودی را آغاز کرده است. تجارتی که هیچگونه کسادی در آن راه ندارد. موحد یقین دارد که با خدا بودن و با خدا زیستن و برای خدا زیستن یعنی تجلی‌بخش صفات و اسماء نیکوی خداوند گشتن، یعنی در یک جا و یک حالت باقی نماندن و در جا نزدن، یعنی مرداب شدن را مردن دانستن، یعنی پیشرفت مستمر در کسب دانایی، احیای در انذار، آفریدن و تغییر دادن و هر لحظه نو شدن و نو دیدن و نو شنیدن دیدن دگر آموزشیدن دگر آموز

موحد مقصود از سفر خود به خدا را لذت سیر و سلوک می‌داند و برای عروج در سلوک نگاه به عقب و آشیانه ندارد بلکه پیش رو و قبله را می‌بیند.

لذت سیر است مقصود سفر چون نگه بر آشیان داری مپیر و پیوسته در حال شدن است.

موحد می‌داند که فعالیت‌های مثبت و سازنده‌ی حیات، نشاط‌آورند؛ چون بر دوش ایمان‌اند. پس اگر فعالیت با کسالت، بی‌زاری و اکراه همراه بود ریشه در نفاق دارد. موحد زیستن را هنر می‌داند و برای هنرمند شدن انسان به علم نیازمند است. او می‌داند باید به گونه‌ای زندگی کند که هر لحظه‌ی آن همراه با نشاط باشد و پرنشاط بودن در گرو هدفداری و داشتن آمال بزرگ است.



گفت یافت می‌نشود گشته‌ایم ما  
گفت آنچه یافت می‌نشود آنم آرزوست  
البته تنها پیروزی‌ها و دستاوردهای بزرگ و  
فوق‌العاده نباید باعث شادی و نشاط شوند  
بلکه موحد از موفقیت‌های کوچک، هم شاد  
می‌شود. مانند آب‌دادن به یک نهال تشنه،  
رها کردن مرغی از قفس و مرهم نهادن بر  
زخم کسسی، گوش دادن به درد دل‌ها و...  
همه و همه برای او نشاط‌آورند، و نیز دیدن  
مظاهر حیات، زیبایی گل، وزش باد، بارش  
باران و پرواز پندگان، تقلاي مورچگان و  
لغزیدن قطره شبنمی از روی برگ گل همه  
او را سر شوق می‌آورند.

موحد زنده‌اندیش است و زندگی را زیبا  
می‌بیند، لذا به زیبایی می‌رسد که در اوج  
همه‌ی زیبایی‌ها خدا قرار گرفته است که  
«إن الله جمیل و یحب الجمال...» (به روایت  
مسلم)

عشق ورزیدن به جمال و زیبایی‌ها عشق  
ورزیدن به خداوند و ستایش و تقدیس  
اوست کوتاه سخن اینکه زمزمه‌ی درونی  
موحد را در قالب یک غزل مستزاد  
و ثوق‌الدوله اینگونه بازگو می‌کند.

لازم به ذکر است که استاد ناصر سبحانی  
بیت اول این غزل را ترجمه‌ای روان و پر  
مغز از کلمه‌ی توحید می‌دانست.

گر گذری هست و نه در کوی توست برخطاست  
ور نظری هست و نه بر روی توست نایجاست  
آنکه بسنجید رخت را به ماه ز اشتهایه  
گفت که همسنگ ترازی توست از تو کاست

و آنکه بدان نرگس شلهای باغ بهر لاغ  
گفت که چون نرگس جادوی توست بی‌حیاست  
و آن گل صد برگ و همه برگ و ساز گرنه باز  
برگ و نوایش ز گل روی توست، بینواست

شیوه‌ی بدخویی و ناز و عتیب ای حبیب  
گر همه گویند که آهوی توست این خطاست  
خلق تو یکسر همه قهر است و کین دلنشین  
یا همه گر جور و جفای خوی توست دل ریاست

منع تو شوقم دهد ای نوش لب در طلب  
منع که از لعل سخنگوی توست از قضاست

بدان امید که اهل توحید گردیم و برکات  
و ثمرات آن را در حیات فردی و جمعی  
خود باز یابیم و مزه مزه کنیم.

## تجارت در کارگاه آخرت



محسن نصری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وصلوات  
الله وسلامه علی رسوله محمد وعلی آله  
وصحبه ومن وalah.

اما بعد: قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ  
أَلِيمٍ \* تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ  
لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ  
وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
وَمَسَاكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ  
الْعَظِيمُ» [ص: ۱۰-۱۲]

(ای مؤمنان آیا شما را به بازرگانی و  
معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب  
بسیار دردناک (دوزخ) رها سازد؟) (و آن  
این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان  
می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش  
و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما  
(از هر چیز دیگری) بهتر است)

در منطق اسلام عمل یا برای دنیاست و یا  
عقبی؛ و هر دو در جای خود لازم‌اند کما  
اینکه رسول مکرم اسلام(ص) انسان کامل  
را انسانی می‌داند که در هر دو راه بکوشد:  
«لیس الرجل رجل الدنیا ولیس الرجل رجل  
الآخرة بل الرجل، رجل الدنیا والآخرة»؛ و  
یا: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل  
لآخرتک کانک تموت غدا»؛ یعنی: آنچه‌ان  
برای دنیا بکوش که فکر کنی تا ابد در آن  
می‌مانی، و برای آخرت هم، چنان عمل  
کن که فردا می‌میری. و گفته‌اند: بهترین  
مسافر کسی است که می‌داند چه موقع باز  
می‌گردد. باید بدانیم از کجا آمده‌ایم و بهر  
چه و به کجا برمی‌گردیم. و بر عکس این  
شعر فارسی:

نه به عمر می‌گویند برو و نه به مرگ  
می‌گویند بیا  
ای عمر برو برو که من خسته شدم  
ای مرگ بیا بیا که آسوده شوم.  
بلکه می‌گویند خدایا مرا در این دنیا بگذار  
تا می‌دانی که مانند من خیر است و مرا بمیران  
هر وقت می‌دانی مردنم خیر است. زندگی

برای مؤمن قلعه‌ی ناشناخته‌ای نیست  
برخلاف برخی که این‌گونه فکر می‌کنند.  
بنابراین هر دو را برای خدایش می‌خواهد  
و مرگی که برای خدایش باشد و یا در کنار  
خدایش بدست آید برای او حیاتی ابدی  
است؛ و اگر مردنی می‌خواهد یا مرگی  
ماندنی می‌طلبد هر دو را برای او می‌خواهد  
که می‌میراند و زنده می‌کند حتی مرگ را  
ادامه‌ی زندگی خود می‌داند.

بنابراین شخص مؤمن به هر دو وابسته  
است، و مجدانه در زمینه‌ی کنترل سلامت  
ایمان و اعمالش، و یا عمران هر دو منزل  
خود (هم دنیا و هم آخرت) می‌کوشد، و  
هرکسی برای خود به فکر آینده و فردایی  
است، و انسان مؤمن آخرت را سرآغاز  
فردای حیات واقعی خود می‌داند، و  
حتی دنیای خویش را مزرعه و اسبابی  
برای رسیدن به آن می‌داند. بنابراین باید  
همیشه با اعمال و رفتار خوب، خود را  
برای رسیدن بدان آینده‌ی بهتر، و آن فردای  
حقیقی که اوج خود را در آن می‌بیند آماده  
و انرژی خود را برای فعالیتی جدید در این  
زمینه جمع کند و عیار ایمان و توان قدرت  
خود را بشناسد و در خانه‌ی عمل غریب  
نماند بلکه باید بکوشد، چون او برای دو  
جهان می‌کوشد.

با این رویکرد می‌توان گفت حداقل،  
کمترین ثمره‌ی چنین تفکری برای شخص  
مؤمنی که با چنین روحیه‌ای زندگی  
می‌کند، این است که از افسردگی بیرون  
می‌آید و از بسیاری از بیماری‌های روحی  
و روانی در امان است، و وقتی که دیگران  
با استرس، خوف و حزن از حال و آینده  
خود در وحشت‌اند و از ترس سقوط  
با اضطراب بر آسانسور حیات سوار  
می‌شوند، او با قلبی آرام زندگی می‌کند  
و با سینه‌ای فراخ به سوی مرگ می‌رود:  
«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ  
رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» [فجر: ۲۸-۲۷]. چون به خدا  
و راه و عمل و آینده‌ی خود مطمئن است  
و در این سفر طولانی بهترین موقعیت‌یاب  
او همان پرتو عقیده‌ی اسلامی اوست که با  
آن بزرگ می‌شود و پیر می‌شود و زندگی  
می‌کند و راه می‌رود و با این عقیده است  
که هرگز مسیّر و راه خود را گم نخواهد

کرد: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ  
فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» [طه: ۱۱۲] و هر  
کس کارهای نیکو انجام دهد در حالی که  
مؤمن باشد، نه از ظلم و ستمی می‌ترسد  
(که بسر او رود مثلاً بر گناهانش افزوده

شود) و نه از کم و کاستی می‌هراسد (که  
گریبان گیر کارهای نیک و پاداشش شود؛  
چرا که حساب خدا دقیق است).

شخص مؤمن با خدای خود انس می‌گیرد  
و در پی رضایت او گام برمی‌دارد و با  
بیگانگان همراه نمی‌شود و شیاطین را  
اولیای خود نمی‌گیرد، نه ذوق‌زده است و  
نه ترشو، و حیانتش را در مرگش می‌بیند و  
از مردن نمی‌هراسد، بلکه خود را زاییده‌ی  
مرگ می‌داند، در نتیجه نه از آمدن زلزله  
و یا انفجار بمب اتم می‌ترسد و نه از  
کودتای دیگران علیه خود در اندوه است؛  
چون بدهکار کسی نیست همچون سیدنا  
عمر(رض) آرام در زیر سایه‌ی درخت  
خرما می‌خوابد، که چون قاصد روم به  
دیدار او می‌رود و او را با این حال بسیار  
خاکی و متواضع می‌بیند بسیار شگفت‌زده  
می‌شود، از هیمنه‌ی این شخص لرزه بر  
اندامش می‌افتد، که خلیفه‌ی اسلام و فاتح  
دو امپراتوری بزرگ جهان، چگونه این‌گونه  
عبایش را بر سر خود کشیده و آرام خوابیده  
است و این نشانه‌ی عدالت‌مندی اوست که  
آن هم ثمره‌ی خشیت خدا و ترس آخرت  
است. از خود می‌پرسد پس قصر او کجا  
و نگهبانان او کجایند؟ که مولانا-علیه  
الرحمة- آنرا در دفتر اول مثنوی معنوی  
اینگونه می‌سراید:

بی‌سلاح این مرد خفته بر زمین من به  
هفت اندام لرزان چیست این  
هیبت حقست این از خلق نیست هیبت  
این مرد صاحب دلق نیست  
هر که ترسید از حق او تقوی‌گزید ترسید  
از وی جن و انس و هر که دید

مولوی در مورد روح بالا صحبت می‌فرماید  
که چگونه پایین می‌آیند و وارد قفس تن  
می‌شود و او لب مطلب خسود را در این  
حکایت می‌گیرد، هرچند ممکن است این  
حکایت اصلاً واقعت تاریخی هم نداشته  
باشد و اما تقوا و هیبت مولا عمر(رضی  
الله تعالی عنه) زبانزد خاص و عام است،  
و کسانی که غرق و یا آلوده هوس‌اند مقام  
اولیا را نمی‌فهمند و به قول بابا طاهر، غریق  
رحمت حق باد:

مرا نه سر، نه سامان آفریدند  
پریشانم، پریشان آفریدند  
پریشان خاطران رفتند در خاک  
مرا از خاک ایشان آفریدند.

و شکی نیست در دنیایی که سرگرمی  
است، سرگرمیم، که خیلی وقت‌ها در  
مباحث کلامی و بازی‌های سیاسی و جنگ  
مذاهب و احزاب و... متأسفانه هدف (که  
رضایت خداست) از یاد می‌رود، و در

کارگاه‌های آخرت هم آگری کاری می‌کنیم  
شاید چندان با خلوص نیت نیست، و برای  
این است که کلام دعوات چندان نافذ نیست،  
و به جای محاسبه‌ی خود، می‌آییم دیگران  
را متهم می‌کنیم که چرا گوش نمی‌دهند  
و عمل نمی‌کنند و آن ابعاد روحانی در  
انجام عمل را نادیده می‌گیریم و یا بسیار  
کمرنگ است. و اگر ما برای خدا باشیم او  
هم برای ماست، بنابراین مشکل اصلی در  
خود ماست.

و در مکتب اسلام ملاک شعار و سخنرانی  
و تبلیغات‌های اعجاب‌انگیز نیست (اگرچه  
این‌ها هم از اسباب و لازمه‌ی دعوت‌اند)  
بلکه ملاک عمل صالح است که اگر  
شخص داعی خودش قبل از دیگران برای  
گفته‌هایش احترام قائل باشد و به آن‌ها  
پایند باشد نتایج خوب کارش را خواهد  
دید، و در این کره‌ی خاکی و حتی در  
سماوات، ملائکه خدا برایش تبلیغ می‌کنند  
و محبوب خلق خواهد شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا  
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ  
وُدًّا» [مریم: ۹۶]، یعنی: بی‌گمان کسانی  
که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و  
پسندیده انجام می‌دهند، خداوند مهربان  
آنان را دوست می‌دارد و محبت ایشان را  
به دل‌ها می‌افکند.

بنابراین آرایش درون اساس کار است نه  
صورت ظاهری و زبان و ادبیات هرچند  
بعضی نطق و بیانشان سحرانگیز است اگر  
خود بدان عمل نکنند بی‌فایده است:  
«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا  
تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خَشْبٌ مُسْنَدَةٌ» [منافقون:  
۴]

یعنی: هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر  
و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفت  
می‌آورد (و به خود می‌گویی: چه انسان‌های  
باوقار و برازنده‌ای!) و هنگامی که به سخن  
در می‌آیند (به علت حلاوت کلامشان) به  
سخنانشان گوش فرا می‌دهی (با وجود این  
جذبه‌ی سیما و گیرایی گفتار) آنان انگار  
تخته‌هایی هستند که (بر دیوار) تکیه داده  
شده باشند. و کلام بی‌عمل اینگونه است،  
و اگر خدا را اجابت نکند هرکس و در  
هر لباسی باشد بی‌مایه است چون خود از  
زالل معارف دینی و الهی بی‌بهره است،  
و آب زلال معرفت را هرچند دیده است  
ولی نجشیده است. عبارات و کلماتی را که  
می‌خواند و می‌شنود، هرچند حق و لازم  
است برایش بی‌روح و تکراری است و  
از باورهایش جدا شده است و به جای  
استمرار در کارهای شایسته و رشد و تعالی  
برای رسیدن به مقصد اصلی، با انجام گناهان  
از آن مسیر حق فاصله می‌گیرد. و هرچند

خود را شیخ الشیوخ هم بداند منافعی بیش  
نیست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا  
تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا  
لَا تَفْعَلُونَ» [ص: ۲-۳] و از اینجاست که  
برای راه‌های دراز برنامه‌ریزی‌های مناسب  
و دقیق لازم است.

و اما از نمونه‌ی این کارگاه‌ها و یا بنادر  
تجاری آخرت که خدای تعال در مسیر  
حیات برای بندگان خود قرار داده تا با  
انجام هر یک از این عبادات ربح عظیمی  
برای روز جزا کسب نمایند، اعمال و  
عبادات بسیاری وجود دارد که هر کدام  
در جای خود پلکانی برای صعود ملکوتی  
انسان مؤمن و صله‌ای مابین بنده و خدای  
متعالند و از جمله‌ی آن‌ها و فضیلت‌هایی  
که برایشان بیان شده صحبت زیاد است. و  
بیان ثواب و ارزش هر عبادتی در این مقوله  
نمی‌گنجد ولی این سر آغاز مطلبی شد که  
می‌توانیم در این زمینه مطالب زیادی در  
خصوص، برکات اجر و ثواب اعمالی که  
در معمل آخرت نصیب هر مؤمنی می‌شوند  
بیان کنیم و یا به ذهن و یاد خود بیندازیم از  
انجام و عمل به آن‌ها غافل نمایم.

و اعمال بر بسیاری‌اند و هر عبادتی خود  
کارگاهی بزرگ در مسیر رضای خدا و  
آخرت است: مثلاً نماز، روزه، حج، زکات،  
جهاد، تلاوت قرآن، روابط اسلامی و ایجاد  
صله‌ی رحم، احترام به والدین، دعوت در  
راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر که  
همه‌ی این‌ها منابع خیر برای آخرت بندگان  
خدا محسوبند، و هرکس کوتاهی کند خدا  
همیشه غنی و حمید است و این ماییم که  
محتاج خداییم. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ  
إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» [فاطر: ۱۵]  
اللهم لا تكلنا ای انفسنا فنهلك، ولا الی  
سواک فنضیع.

اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ  
علمنا، ولا تسلط علينا من لا يخافک ولا  
يرحمنا.

اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم لی ولکم  
ولجميع المسلمين من كل ذنب، فاستغفروه،  
انه هو الغفور الرحيم.

وصلی الله وسلم وبارک علی محمد خاتم  
النبین وآله وصحبه المکرمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.





# ضعف روابط از بیماری‌های امت اسلام است

شیرخوارگی او دو سال است.»

صله رحم  
اسلام نیکی به والدین و صله و رحم و نیز رعایت حق خویشاوندان را مورد تأکید قرار داده است:

(فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ) [روم: ۳۸] «پس حَقّ نزدیکان (که نیکوئی و صله‌ی رحم است) و حق مستمندان و واماندگان در راه (که صدقه و زکات است) بده.»

(يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) [بقره: ۲۱۵] «از تو می‌پرسند: چه چیز را صدقه و انفاق کنند؟ بگو: آنچه از (مال و دارائی پاکیزه و) پسندیده صدقه و انفاق می‌کنند از آن پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و واماندگان در راه»

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [بقره: ۱۸۰] «هنگامی که یکی از شما را (امراض مخوف و اسباب و علل) مرگ فرا رسد، اگر دارائی فراوانی (با توجه به عرف محل) از خود به جای گذاشت، (از سوی خدا قانون) وصیت بر شما واجب شده است (و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حق (واجبی) است بر پرهیزکاران (مؤمن به کتاب خدا).»

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) [نساء: ۷] «برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است، خواه آن ترکه کم باشد و یا زیاد. سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب گردانده است (و تغییرناپذیر است).»

(وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ) [نساء: ۳۶] «تن‌ها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند.»

(وَآتُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) [نساء: ۱] «و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را

این باره می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد:

احکام نفقه: نفقه نزدیکان نیازمند بر نزدیکان ثروتمند.

احکام دیه: هر کس به خطا کسی را به قتل برساند دیه مقتول بر عهده اقوام پدری و قبیله اوست.

احکام میراث: خداوند ارث را حق نزدیکان قرار داده است که با توجه به درجات و سطوح مشخص از آن برخوردار می‌شوند. همه این احکام و قوانین برای پیوند دادن خانواده به این مجموعه قوانین است بنابراین استحکام خانواده هیچ‌گاه از همه گسسته نمی‌شود.

نیکی به والدین  
اسلام به مسئله نیکی به والدین شدید تأکید کرده است و آن را از اصول فضایل و در مرتبه پس از حق خدا و توحید الهی قرار داده است:

(وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) [نساء: ۳۶] «تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر.»

(وَقَضَىٰ رَبِّيَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) [اسراء: ۲۳] «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید.»

(أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَّا الصَّيْرُ) [لقمان: ۱۴] «هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم).»

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) [احقاف: ۱۵] «ما به انسان دستور می‌دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. چرا که مادرش او را با رنج و مشقت حمل می‌کند، و با رنج و مشقت وضع می‌کند، و دوران حمل و از شیر بازگرفتن او سی ماه طول می‌کشد.»

(حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) [لقمان: ۱۴] «مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

فقدان محبت بین افراد خانواده

پیش‌تر به برخی از بیماری‌های کشنده امت اسلام که آفات و امراض زیادی را به همراه آورده و مقاومت امت را در برابر دشمنانش کم کرده است اشاره کردیم؛ اکنون یکی دیگر از این بیماری‌ها را که اخیراً به پیکره آن اصابت کرده است یادآور می‌شویم؛ این بیماری همزمان با حملات استعماری و تهاجم اجتماعی و فرهنگی غرب به امت اسلام پدیدار شد. این مرض یا بیماری عبارت است از اختلال در روابط خانوادگی و فقدان محبت بین اعضای یک خانواده.

تلاش اسلام در راستای ایجاد خانواده مستحکم

اسلام احکام و آموزه‌هایی دارد که اگر مسلمانان کاملاً آن را مورد توجه قرار دهند و نسبت به آن باور قلبی و همت عملی داشته باشند می‌تواند یک خانواده خوشبخت و منسجم با کانون گرم خانوادگی ایجاد کند؛ در چنین خانواده‌ای هر فرد به منزله یک سلول یا یک عضو از بدن است. آموزه‌های اسلامی در کتاب و سنت بر ایجاد خانواده مستحکم تأکید دارد.

نظام خانواده در اسلام با غرب تفاوت زیادی دارد؛ در غرب خانواده متشکل است از زن و شوهر و تعدادی فرزندان زیر سن بلوغ که این فرزندان خواه دختر یا پسر هرگاه به سن بلوغ برسند هر یک راه خود را در پیش می‌گیرند و هیچ ارتباطی بین والدین با فرزندان بالغ وجود ندارد. اسلام شوهر و سپس پدر و مادر و فرزندان و نوادگان و نیز برادران و خواهران و عموها و عمه و دایی‌ها و خاله‌ها باشد. خانواده در اسلام گسترده و باز است و پسرعموها و پسردایی‌ها را نیز شامل می‌شود.

اسلام با وضع مجموعه احکام و قوانینی روابط خانوادگی را تقویت می‌کند و در

بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید.»

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) [محمد: ۲۲] «آیا اگر (از قرآن و برنامه‌ی اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟»

فضایل صله رحم

عبدالرحمن بن عوف می‌فرماید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «قال الله عز وجل: أنا الله، وأنا الرحمن، خلقت الرحم، وشققت لها من اسمي، فمن وصلها وصلته، ومن قطعها قطعها بئس» خداوند عز و جل فرموده است: من الله هستم، من رحمن هستم، رحم را آفریدم و آن را از نام خود [رحمن] گرفته‌ام پس هر کس آن را به جای آورد من با او هستم و هر کس آن را قطع کند من نیز از او فاصله می‌گیرم.

صدقه بر نزدیکان اجر دوچندان دارد

صدقه بر نیازمندان صدقه محسوب می‌شود اما بر نزدیکان دو اجر دارد: اجر صدقه و اجر صله رحم. همچنین در حدیث آمده است: بهترین صدقه، صدقه بر خویشاوندانی است که با انسان دشمنی دارند. بهترین صدقه و بالاترین آن از لحاظ اجر و پاداش صدقه‌ای است که به آن دسته از خویشان پرداخت می‌شود که با انسان دشمنی دارند و محبت و صفا در بین آنان وجود ندارد. زیرا با این کار انسان بر نفس خود غلبه می‌کند و با وجود کدورت فی‌مابین برای غلبه بر نفس و شیطان به چنین شخصی صدقه می‌دهد.

ارتباط خانواده مسلمان در طول تاریخ

این‌ها آموزه‌های اسلامی است و مسلمانان قرن‌های متوالی با چنین فرهنگی زندگی کرده‌اند؛ مردم در یک خانواده واحد و در کنار هم زندگی می‌کردند؛ فرزندان با پدران و نوادگان با نیاکانشان. ما در کودکی این‌ها را دیده بودیم؛ فرزندان و نوادگان در خانواده بزرگ همراه با پدربزرگ و مادربزرگ زندگی می‌کردند، هر فرد پس از ازدواج در خانواده پدری می‌ماند و تمام مایحتاج او اتاقکی بود که در آن با همسرش بیاساید؛ همسر وظیفه‌اش پرورش و تربیت فرزندان بود همه با هم بر سر یک سفره می‌نشستند و برکت و محبت بر سفره و کانون گرم خانوادگی آنان حاکم بود.

تمدن مادی پیوند خانوادگی را سست کرده است

پس از آن تمدن مادی معاصر با فلسفه و آموزه‌های اخلاقی و رفتاری خود پا به

عرصه گذاشت؛ در چنین فضایی بود که هر کس پرچم استقلال طلبی بالا برد؛ خانه مستقلی تدارک دید و با زن و فرزندش جداگانه در آن زندگی کرد؛ مسئله این است که با وجود این تغییرات مشکلات پایان نیافته است و همچنان به قوت خود باقی است؛ در عوض رشته محبت گسسته شد و ناسازگاری در خانواده‌ها گسترش یافت؛ ناسازگاری در بین پسر و پدر، بین فرزندان با خانواده‌هایشان. بستگان زن تلاش می‌کنند روابط بین شوهر با خانواده‌اش را برهم زنند و او را بر ضد اقوامش تحریک کنند. رسول خدا صلی الله علیه و سلم یکی از اسباب بلای این امت را فرمان‌برداری مرد از زن می‌داند و این امر باعث می‌شود از مادرش نافرمانی کند، رفته رفته با دوستان قطع ارتباط می‌کند و از پدرش فاصله می‌گیرد.

این واقعیتی است که امروزه وجود دارد و نافرمانی فرزندان از پدر و مادر فراگیر شده است و در روزگار ما کاملاً مشهود است؛ ما از جوامع غربی ایراد می‌گیریم که دچار منیت و خودخواهی شده‌اند نه پدر از پسر می‌پرسد و نه دختر از مادرش جویا می‌شود. روزی را به مادر اختصاص داده‌اند و روزی را به پدر و فرزندان تلاش می‌کنند در این روزها هدایایی از قبیل یک شیشه عطر یا امثال آن را به والدین خود تقدیم کنند و چه بسا چنین هدیه‌ای را با پست بفرستند! کسانی که ما از آنان عیب‌جویی می‌کردیم کم کم در حال نزدیک شدن به آنان هستیم.

نیاز انسان به احساسات و عواطف

کسانی هم هستند که پدر یا مادرشان را در درمانگاه یا آسایشگاه دیدار می‌کنند و در غیر این اماکن کمتر به خاطرشان خطور می‌کند که والدینی دارند. انسان تنها به آب و غذا نیاز ندارد که بگوییم آسایشگاه سالمندان آب و غذا و پوشاک آن‌ها را فراهم می‌کنند؛ انسان به احساسات و عواطف و روابط نیاز دارد؛ اگر از کسی فرزندان و نوادگانش جدا شود زندگی برایش چه ارزشی دارد؟ متأسفانه ما در حال نزدیک شدن به کسانی هستیم که از آن عیب‌جویی می‌کنیم.

حق والدین سرپرستی و مراقبت فرزندان از آنان است

روابط خانوادگی تیره شده است بسیاری از پدران و مادران انتظار نیکی و احسان دارند و آن را حق خود می‌دانند اما کسی از آنان دلجویی نمی‌کند و به حال آنان نمی‌پردازد. بسیاری از والدین هم گمان می‌کنند که باید فرزند به دنیا آورند و پس از آن هیچ

توجهی به آنان نکنند فراموش کرده‌اند که خداوند درباره هر امانتی از انسان سؤال می‌کند که آیا در مراقبت و نگهداری از آن کوشیده است یا خیر.

هر سرپرستی درباره زیردستان خود مورد سؤال واقع می‌شود در حدیث نبوی نیز آمده است: «کلکم راع فمسئول عن رعیتة، فالأمیر الذی علی الناس راع وهو مسئول عنهم، والرجل راع علی اهل بینه وهو مسئول عنهم، والمرأة راعیة علی بیت بعلمها وولده وهی مسئولة عنهم، والعبد راع علی مال سیده وهو مسئول عنه، ألا فکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتة» همه شما نسبت به زیردستان خود مسئولیت دارید، حاکم مسئول افراد تحت امر خود است؛ مرد در خانه مسؤول خانواده است؛ زن سرپرست و مسؤول خانه شوهر و فرزندان است؛ برده مسؤول مال سید و آقای خود است بدانید که همه شما نسبت به زیردستان خود مسؤولیت دارید.

مسئولیت پدر به مسئله مادی خلاصه نمی‌شود

خداوند هر انسانی را مورد سؤال قرار می‌دهد؛ از پدر سؤال می‌کند که آیا فرزندان را از آتش جهنم مصون داشته است یا خیر؟ و در این باره می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) [تحریم: ۶] «ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افزون‌تری آن انسان‌ها و سنگ‌ها است.»

آیا آنان را از آتش مصون داشته‌ای؟ می‌گویی: من برای آنان مال و دارایی فراهم کردم تا هر چه بخواهند مصرف کنند؛ اما دارایی همه چیز انسان نیست و نیازهای انسان تنها به جنبه‌های مادی محدود نمی‌شود؛ فرزندان به عاطفه نیاز دارند، به دلسوزی نیاز دارند به سرپرستی به لبخند پدرانه و... سؤال این است که چه کرده‌ای و چه خواهی کرد؟ پدر صبحدم از خانه بیرون می‌رود و فرزندان هم راهی مدرسه می‌شوند و زمانی به خانه برمی‌گردد که فرزندان در خواب هستند او نمی‌داند فرزندان چه کرده‌اند پس مسئولیت پدری چه می‌شود؟ پدران مسئول هستند.

برخی از پدران در مسئولیت مادی هم کوتاهی می‌کنند

برخی از پدران حتی از جهت مادی نیز وظیفه‌شان را به درستی انجام نمی‌دهند؛ گاهی زن دوم اختیار می‌کند و زن اولی را که دوران جوانی و سال‌های فقر و تنگدستی را با او سپری کرده است به فراموشی می‌سپارند و او را رها می‌کنند؛ نه



طلاق می‌دهند و نه با او زندگی می‌کنند و فرزندان را هم رها می‌کنند؛ نفقه‌شان را پرداخت نمی‌کنند مگر بسیار ناچیز. اما زن دوم و فرزندان از هر امکانات و عنایتی برخوردارند. برخی‌ها در جنگل و صحرا با چهارپایانشان زندگی می‌کنند گویی که این‌ها مهم‌تر از فرزندان هستند نه به حال آنان می‌اندیشند و نه چیزی در اختیارشان قرار می‌دهند در حالی که آنقدر مال حلال در اختیار دارند که بتوانند خانواده و فرزندان را با آن اداره کنند پس حس پدری و سرپرستی کجاست؟

مربی نقش مادر را ایفا می‌کند

برخی از مادران گمان می‌کنند به محض اینکه فرزندی به دنیا آوردند بهشت زیر پای آنان قرار می‌گیرد با این حال در راستای تربیت و سرپرستی فرزندان نه تلاشی به خرج می‌دهند و نه چیزی هزینه می‌کنند بلکه آنان را در اختیار خادم یا مربی قرار می‌دهند و به همین کفایت می‌کنند و از حال فرزندان باخبر نیستند. متأسفانه این پدیده در جامعه ما مشهود است؛ مادر به کارش مشغول است و فرزندان را رها کرده است. برخی از فرزندان به من گفته‌اند: به خاطر نداریم در کودکی مادرمان گاهی ما را در آغوش گرفته باشد اما به یاد داریم که گاهی ما را بوسیده است ما تنها مربی و خادمی را به یاد می‌آوریم که در سایه او زندگی کرده‌ایم ما هیچ‌گاه چهره دلسوز مادر را ندیده‌ایم کلمه زیبایی از او نشنیده‌ایم و گاهی به روی ما لبخند نزده است و به ما رسیدگی نکرده است پس مهر مادری کجاست؟

مادر بودن تنها به ادعا نیست و در عاطفه تو خالی خلاصه نمی‌شود اگر عاطفه هست باید آثار و مظاهر آن مشخص باشد؛ جامعه ما را چه شده است که این آثار را در خانه‌های خود نمی‌بینیم؟ فرزندان و پدران در یک خانه زندگی می‌کنند اما به پدر و مادرشان وابستگی ندارند! به راستی این کجای اسلام است؟ در حالی که اسلام می‌گوید نه فرزندان باید از والدین سربچی کنند و نه والدین نسبت به آنان سستی به خرج دهند.

حقوق متقابل پدر و فرزندی

در اینجا بحث از حقوق و تکالیف متقابل است در مقابل هر حقی تکلیفی قرار دارد؛ پدر و مادر باید حق فرزندان را در صورتی که مسلمان باشند کاملاً رعایت کنند.

دشمنی میان برادران

جامعه ما عجیب است! برادر کینه برادر را به دل می‌گیرد دنیا میان برادران جدایی انداخته است به ویژه زمانی که بر سر ترکه

حاضر شوند؛ هر کس می‌خواهد بگیرد نه که چیزی بدهد. گذشت کجاست؟ ایثار کدام است؟ محبت چه شده است؟ گاهی در حق افراد بیگانه بیش از برادران تنی گذشت روا می‌دارند و ابراز محبت بیشتری می‌کنند؛ با آنان بیشتری انس می‌گیرند و در نهایت اخلاق و انسانیت و مدارا برخورد می‌کنند اما میان برادران دشمنی وجود دارد؛ برای همدیگر در کمین نشسته‌اند هر یک دوست دارد برادرش را از پای درآورد و خود اعلام وجود کند به راستی این چه رسمی ناپسندی است؟

فرزند آدم با برادرش حسادت می‌کند

درست است که این حادثه مربوط به گذشته بشریت است یعنی زمانی که بشریت عبارت بود از یک خانواده؛ یک مرد و زن با چند فرزند، یکی از فرزندان برادرش را به قتل می‌رساند آن هم به خاطر حس حسادتی که میان یکی از برادران نسبت به دیگری وجود داشت یعنی زمانی که قربانی یکی از آن دو پذیرفته نشد و طرف زیانکار به برادرش گفت:

(قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) [مائدة: ۲۷] گفت: بیگمان تو را چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ) [مائدة: ۳۰] پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان خود را و هم برادرش را از دست داد).

مسلمان باید بهتر فرزند آدم عمل کند

درست است که این اتفاق روی داده است اما ای انسان چرا می‌خواهی از فرزند شرور آدم پیروی کنی و چرا نمی‌خواهی بسان فرزند دیگرش باشی؟ او که خطاب به برادرش گفت:

«لَنْ يَسْتَبِيحَ إِلَيَّ يَدُكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» [مانده: ۲۸] اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم.

چرا می‌خواهی قابیل باشی و به هابیل نمی‌اندیشی؟ چرا می‌خواهی از انسانی پیروی کنی که هر کسی که در دنیا مرتکب قتل می‌شود به اندازه گناه قتل به او نیز می‌رسد؟ چرا که او نخستین کسی بود که در زندگی دنیایی به قتل و آدمکشی دست

زد.

برادران یوسف به او حسادت می‌کنند با این حال یوسف از آنان گذشت می‌کند

از نبی زادگان هم کسانی بوده‌اند که برای برادرشان نقشه کشیدند؛ فرزندان یعقوب و برادران یوسف نسبت به او حسادت کردند و گفتند:

«لْيُؤَسِّفْ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَمَا مَنَّا» [یوسف: ۸] یوسف و برادرش (بنیامین که از یک مادرند) در پیش پدرمان از ما محبوب‌ترند، «اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا» [یوسف: ۹] یوسف را بکشید، یا او را به سرزمینی (دور دست) بیفکنید.

درست است که این حادثه روی داده است اما چرا باید مسلمان مانند برادران یوسف عمل کند و مانند یوسف نباشد؟ مگر این بازی به سود یوسف خاتمه نیافت و خوشبخت دنیا و آخرت نشد؟ مگر یوسف نبود که برادرانش را در وقتی که او نیاز پیدا کردند به گرمی پذیرفت و از آنان استقبال کرد. او دانست که برادرانش در آن روزگار در جهالت به سر می‌بردند به همین خاطر زمانی که او را شناختند گفتند:

«إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ قَالَوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفُوكَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [یوسف: ۹۰-۹۲] گفتند: آیا تو واقعا یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. به راستی یزدان بر ما منت گذاشته است (زیرا که ما را از بلاها رهانیده و دوباره بهم رسانیده و سلامت و قدرت و عزت بخشیده است). بی‌گمان هرکس (خدا را پیش چشم دارد و از او بترسد و) تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها) شکیبایی و استقامت ورزد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌گرداند. گفتند: به خدا سوگند! خداوند تو را (به سبب پرهیزگاری و شکیبایی و نیکوکاری) بر ما برگزیده و برتری داده است، و ما بی‌گمان (در کاری که در حق تو و برادرت روا داشته‌ایم) خطاکار بوده‌ایم.

یوسف این صفحه را پچپید و صفحه دیگری به رویشان گشود و آنان را به گرمی در جوار خود جای داد:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

[یوسف: ۱۰۰]

(کاروان داخل مصر گردید و به منزل یوسف وارد شد) و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حق سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعت مبدل کرد. به راستی خدا در حق من نیکی‌ها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است، و بعد از آنکه اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدائی انداخت، شما را از بادیه (ی شام به مصر) آورده است. حقیقتاً پروردگارم هرچه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد. بی‌گمان او بسیار آگاه (و کارهایش همه) دارای حکمت است.

چرا خود را به جای یوسف قرار نمی‌دهی و عفو و گذشت پیشه نمی‌کنی تا به سود دنیا و آخرت نائل شوی؟ چرا حسد در پیش می‌گیری و نسبت به برادرانت کینه به دل می‌گیری؟

دنیا بی‌ارزش‌تر از آن است که برادران به خاطر آن خون همدیگر را بریزند

به خدا قسم دنیا پست‌تر از آن است که انسان‌ها به خاطر آن مرتکب قتل شوند، با برادرانشان راه خصومت در پیش گیرند و به خاطر متاع ناچیز دنیوی نزدیکان از هم قطع ارتباط کنند؛ دنیا پست‌تر از همه اینهاست. اگر دنیا به اندازه بال پشه‌ای نزد خداوند ارزش داشت اجازه نمی‌داد هیچ کافری در آن جرعه آبی بنوشد. پس چرا مردم در دنیا با هم دشمنی می‌ورزند؟ چه بلایی بر سر خانواده مسلمان آمده است که این چنین از هم گسسته شده است؟

گذشت در حق نزدیکان

در گذشته و در دوران جاهلیت انسان‌ها نسبت به نزدیکانشان گذشت بهتری در پیش می‌گرفتند؛ فردی برادرزاده‌اش را کشته بود، او را آوردند تا پدر مقتول از او قصاص کند؛ پدر شمشیر در دست گرفت و خواست قاتل را بکشد چرا که فرزند و جگر گوشه‌اش را کشته بود؛ اما پیدرنگ شمشیر را انداخت و این ابیات را خواند:

أقول للنفس تأساء وتعزية إحدى يدي أصابتي ولم تُرد

کلاهما خلف عن فقد صاحبه هذا أخی حين أدعوه وذا ولدی

ستخسر الأسرة رجلاً آخر إذا قتل أخاه،

فغفا عن أخيه

فلئن عفوت لأعفون جلاً ولئن سطوت لأوهنن عظمی

به خود دلداری می‌دهم و می‌گویم که گویی یکی از دستانم را از دست داده‌ام.

هر دوی آن‌ها در نبود دیگری جانشین او هستند این برادرم است زمانی که صدایش می‌کنم و این فرزندم.

اگر او را بکشم این خانواده مرد دیگری را از دست می‌دهد بنابراین از گناه برادرش گذشت کرد.

اگر ببخشایم و گذشت کنم یقیناً گذشت بزرگی انجام داده‌ام و اگر از او انتقام گیرم بزرگی و هیبتم پایین می‌آید.

شاعر دیگری در همین مضمون می‌سراید: قومی هم قتلوا امیم أخی فإذا رمیت یصیبنی سهمی

قوم من کسانی هستند که برادرم امیم را کشتند اگر به سوی آنان تیراندازی کنم تیرش به من باز می‌گردد.

عرب می‌گوید: بینی‌ات از آن توست اگر چه بریده باشد؛ اگر بینی‌ات بریده باشد باز قسمتی از بدن توست و نمی‌توانی از آن بی‌نیاز باشی. به همین ترتیب یک خانواده باید با هم متماسک باشد. شاعر می‌گوید: شاعر دیگری می‌گوید:

أحاک أخاک؛ إن من لا أخا له

کساع إلی الهیجا بغیر سلاح

مواظب برادرت باش چرا که کسی که برادر نداشته باشد همانند کسی است که بدون سلاح به میدان نبرد می‌رود.

وإن ابن عم المرء فاعلم جناحهُ

وهل ینهض البازی بغیر جناح [۹]

بدان که پسرعمو هم به منزله بال و پر انسان است آیا دیده‌ای که باز بدون بال پرواز کند؟

باز چگونه بدون بال پرواز می‌کند آیا شاهین و کرکس می‌توانند بدون بال پرواز کنند؟ آیا بدون سلاح می‌توان وارد میدان نبرد شد؟ خیر خداوند می‌فرماید:

«وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» [أحزاب: ۶] خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند.

علی بن ابی طالب خطاب به یکی از فرزندانش می‌فرماید: طایفه‌ات را گرمی بدار زیرا طایفه پر پرواز توست و اصل و سرچشمه توست با آن حمله می‌بری و با آنان می‌گردی.

منابع:

[۱] - به روایت أحمد (۱۶۸۶)، در تخریح این حدیث گفته‌اند: صحیح لغیره، وأبو داود در الزکاة (۱۶۹۴)، وترمذی در البر والصلوة (۱۹۰۷) و ترمذی آن را صحیح دانسته و البانی در الصحیحة آن را صحیح دانسته است (۵۲۰). حدیث متفق علیه است از حدیث عائشة، به روایت بخاری در الأدب (۵۹۸۹)، ومسلم در البر والصلوة (۲۵۵۵).

[۲] - به روایت أحمد (۱۶۲۳۳)، در تخریح این حدیث گفته‌اند: صحیح لغیره، وترمذی (۶۵۸)، ونسائی (۲۵۸۲)، وابن ماجه (۱۸۴۴)، هر سه در الزکاة، البانی آن را در صحیح الجامع صحیح دانسته است (۳۸۵۸)، از سلمان بن عامر الضبی. [۳] - به روایت أحمد (۲۳۵۳۰) در تخریح این حدیث گفته‌اند: صحیح، و طبرانی در الکبیر (۱۳۸/۴)، والأوسط (۳۲۷۹)، البانی در صحیح الجامع آن را صحیح دانسته است (۱۱۱۰)، از ابو ایوب أنصاری.

[۴] - به روایت ترمذی در الفتن (۲۲۱۱)، و گفته است: این حدیث غریب است، و البانی الضعیفة آن را ضعیف دانسته است (۱۷۲۷)، از ابو هریره. [۵] - به روایت نسائی در الکبری فی عشرة النساء (۹۱۲۹)، وأبو عوانة در الحدود (۷۰۳۶)، وابن حبان در السیر (۴۴۹۲)، و أرناؤوط گفته است: إسنادش بر شروط بخاری و مسلم صحیح است، الحافظ در الفتح إسنادش را صحیح دانسته است (۱۱۳/۱۳)، و البانی در غایة المرام آن را صحیح دانسته است (۲۷۱)، از أنس بن مالک.

[۶] - متفق علیه: به روایت بخاری در العتق (۲۵۵۴)، ومسلم در الإمارة (۱۸۲۹)، از ابن عمر.

[۷] - با تخریح سابق.

[۸] - شعر از حارث بن وعله.

[۹] - شعر از مسکین الدرामी.

[۱۰] - المستطرف فی کل فن مستطرف، أبشیهی ص ۲۶۲.



## استاد قرضاوی:

### ما با خشونت برخورد نمی کنیم و وفاداری به رسول اکرم باید با ارائه سیره و رسالت آن حضرت به جهانیان باشد.



دکتر یوسف قرضاوی

#### ترجمه: پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

که در حق پیامبرمان محمد (صلی الله علیه وسلم) خطا کردید و قدر و منزلتش را مراعات نکردید.» وی خاطر نشان کرد که ابراز وفاداری نسبت به آن حضرت اینگونه نیست که با سنگ به سفارتخانه‌ها حمله کنیم یا آن را به آتش بکشیم و سفیر یک کشور و همراهانش را به قتل برسانیم.

شیخ قرضاوی همچنین یادآور شد: آمریکا به عنوان یک کشور پشت سر این قضیه قرار ندارد، به آمریکا می‌گوییم که باید موضع قویتری اتخاذ کند و تلاش کند که در مقابل این تندروی‌ها بایستد این کار را نمی‌توان یک خلاقیت نامید یا در چارچوب آزادی بیان توجیه کرد بلکه فحش و بهتان است.

وی به مسلمانان یادآور شد که باید سیره مطهر آن حضرت و رسالت بزرگ او و آموزه‌های والای اسلامی را به امت‌ها آموزش دهند و در این راستا از تمام ابزارهای روز استفاده کنند. ضروری است که مسلمانان هم فیلم‌هایی بسازند و در آن رسالت محمدی را به تصویر بکشند و از غفلت و کوتاهی امت بزرگ اسلام در این امر به گونه‌ای که شایان آن حضرت باشد انتقاد کرد. وی فاش ساخت که هم اکنون در قطر و با شرکت آن کشور مشغول تهیه فیلمی از زندگانی رسول اکرم است و خاطر نشان کرد که باید سیره و رسالت آن حضرت را در کنار هم به جهانیان ارائه کنیم و تنها سیره کافی نیست؛ ما باید این مهم را رعایت کنیم و وفاداری خود را به دین اسلام نشان دهیم. شیخ قرضاوی پس از ادای نماز جمعه و تظاهراتی که شخصا در آن حضور داشت از هموطنان مسلمان و شهروندان قطری خواست در تظاهرات نصرت رسول خدا شرکت کنند و خشم و غضب مسلمانان را در تکرار بی‌حرمتی نسبت به ساحت نبی مکرّم اسلام نشان دهند.

## فرا فکن



مصطفی مرادی

برای ایجاد تنبیه در خود، صفتی از صفات شیطان را از قرآن برگرفته و با تلنگری به صفات خاموش شده «آدمیت» خود سعی خواهیم کرد تا از خواب شیطانی بیدار گردم و متوجه شوم که چقدر به «آدم» نزدیک و از «شیطان» دورم؟

اگر به آغاز خلقت آدم و مکرم شدن او بر تمام مخلوقات و سجده ملائک در مقابل او و ایجاد حسادت و کینه توزی شیطان نسبت به آدم برگردیم می‌بینیم که چه تفاوت عجیبی در بین این دو یعنی «آدم» و «شیطان» وجود دارد. هر دو از امر خداوند سرپیچی کردند یکی در مقابل آدم سجده نکرد و دیگری از میوه ممنوعه خورد. بزرگی گناه آن دو در مقابل امر خداوند یکسان است. اما واکنش و موضوع گیریشان در مقابل نتیجه خطای خود بسیار متفاوت است. «شیطان» خدا را مقصر می‌داند و «آدم» خود را. از آنروز به بعد تفاوت «آدم» و «شیطان» مشخص گشته و هر کدام به صفاتی متصف شده‌اند.

گناه اول شیطان و آدم بی‌امری خدا بود. شیطان از روی غرور و حسادت نسبت به آدم، امر خدای خویش را نادیده گرفت و در مقابل آدم سجده نکرد و بجای معذرت خواهی، با خداوند به مجادله پرداخت و در یک آن، هر آنچه که رسیده بود پنبه کرد و از همه منفورتر گشت و مورد لعن خداوند قرار گرفت.

آدم هم که قبل از ورود به باغات بهشت مورد توصیه خداوند متعال قرار گرفته بود تا به میوه ممنوعه نزدیک نشود و از آن نخورد، ولی امر خداوندی را فراموش کرد و مورد وسوسه شیطان قرار گرفت و از آن میوه خورد و به یک باره از آن همه عزت و احترامی که داشت فرو افتاد و مورد قهر و غضب خداوندی قرار گرفت و از بهشت

## شیطانی!

که گرفتار بسیاری از معضلات خود ساخته هستیم و به سوی تباهی گام بر می‌داریم لحظه‌ای درنگ نمی‌کنیم که عامل اصلی این گرفتاری‌ها چیست؟ همواره خود را بر قله‌ی پاکی و صداقت نشانده و دیگران را مقصر می‌دانیم، همواره عامل بدبختی‌های خویش را دیگران می‌دانیم. از آنروزی که اطراف خود را دیده‌ایم عامل اصلی مشکلات خود را پدر و مادر، خواهر و برادر، دوست و رفیق دانسته‌ایم. وقتی به اجتماع پای گذاشته‌ایم تمام مشکلات را ناشی از اطرافیان دانسته‌ایم، همکار، همشهری، هموطن، مسؤولان، رؤسا، سیاسیون و بسیاری دیگر را مسؤول مشکلات خود دانسته‌ایم. کمتر کوتاهی را به پای خود نوشته‌ایم و خود را مقصر دانسته‌ایم. وقتی که به شغلی گمارده شده‌ایم و در اجرای مسوولیت ناتوان بوده‌ایم و حب پست و مقام نگذاشته است دست از مسوولیت بداریم تمام تقصیرات را به گردن دیگران انداخته‌ایم. بعد از کلی ندانم کاری و برای دیگران مشکلات درست کردن، خود را تبرئه کرده و «عالم» و «آدم» را گناه کار قلمداد کرده‌ایم. کاش می‌شد فقط یکبار در زندگیمان با دیگران و خدایمان رو راست می‌بودیم و تنها تاوان یکی از هزاران کار اشتباهمان را به گردن می‌گرفتیم و در مقابل خدا و بندگان خدا معذرت خواهی می‌کردیم و آنگاه چه گلستانی به پا می‌شد!

اگر مقداری از خصوصیات آدم در ما باقی می‌ماند، بعد از هر خطائی در مقابل خدای خویش و بندگان خدا اقرار می‌کردیم که ما ناتوانیم و در اجرای امر کوتاهی کرده و قبل از همه به خودمان ظلم کرده‌ایم، چرا که از مقام «آدمیت» فرو افتاده‌ایم. اقرار می‌کردیم که قبل از همه کس خودمان مقصریم. خطاهایمان را نه به گردن شیطان و یارانش و نه به گردن هموعان خود نمی‌انداختیم. امروز که دنیا مملو از فساد و تباهی است هر کس دیگری را مقصر می‌داند، شوق غرب را، چپ راست را، مسلمان غیر مسلمان را، احزاب همدیگر را، و... اما هیئات از اینکه یکی از این‌ها قبل از متهم کردن دیگری خود را مقصر بداند.

آری، اینگونه است که صفات «آدم» از ما رخت بر بسته و متصف به صفات «شیطانی» شده‌ایم. نه تنها خود را مبرا از هر خطائی می‌دانیم بلکه در بسیاری از موارد خالق

خود را هم مقصر می‌دانیم، که چرا ما را اینگونه خلق کرده است؟ امروز ما قیامتی به پا کرده‌ایم و بجای اینکه گناهان خویش را به گردن بگیریم و از خدای خویش طلب عفو نماییم، در مقابل او به مجادله پرداخته‌ایم و خود او و سایر بندگان را مقصر می‌دانیم. اما غافل از اینکه زمان به سرعت می‌گذرد و مهلتی برای جبران مافات باقی نمانده است و چاره‌ای جز گزیدن انگشت حسرت بر آنچه از دست داده‌ایم نخواهیم داشت.

بیانید با خودمان روراست باشیم و در خود تعمق کنیم و ببینیم که چقدر به «آدم» نزدیک و از «شیطان» دوریم؟ در پس هر خطائی چقدر به نقش منفی خودمان بها می‌دهیم؟ دیگران را تا چه اندازه مقصر می‌دانیم؟ در روز چقدر از خدای خود طلب عفو می‌کنیم که چه اندازه به خود ظلم کرده‌ایم؟ آیا خود را پیرو آن پیامبر رحمت (ص) می‌دانیم که در اوج ایمان و تقرب به خدای خویش، باز هر روز هفتاد بار استغفار می‌کرد؟ یا نه، همانند «ابلیس» ملعون گناهان خود را به پای خدا و بندگان او می‌اندازیم؟

پس بدانیم هر اندازه که در قبول اشتباهات و گناهان خود صریح‌تر باشیم به «آدم» نزدیک‌تر و از «شیطان» دورتریم و در غیر اینصورت جزو «اخوان الشیاطین» هستیم و با آنان محشور خواهیم شد.

البته لازم است در پایان یادآوری گردد که در موارد نادری ما تحت شرایط اضطرار و ناخواسته و یا تحت فشار برخی عوامل اعمالی را انجام می‌دهیم که خارج از اختیار ما بوده و دیگران در آن‌ها نقش داشته‌اند که در این موارد تقصیری متوجه ما نخواهد بود و آنگاه است که ما از خدای خود می‌خواهیم که: «خدایا امری بر ما تحمیل نکن که از طاقت ما بدور است» چرا که ما «بشریم» و ناتوان.



# چارچوب و حدود آزادی اندیشه و عقیده در جامعه اسلامی



دکتر عبدالمجید نجار - رئیس انستیتوی اندیشه‌ی اسلامی - آمریکا

ترجمه: جهاندار امینی

مقدمه

به آن منجر می‌شود اعتقاد پیدا می‌کند. این آزادی در دایره‌ی شخصی و فردی است که شخص خود متحمل مسئولیت در روز آخرت می‌شود. دوم، آزادی در بعد اجتماعی که شخص در آن زندگی می‌کند. و این نوع آزادی به رابطه بین اندیشه و اعتقادات فرد و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بستگی دارد. این رابطه با اظهار اندیشه و عقاید فرد برای مردم به مجرد بیان یا اعلان عمومی یا در قالب دعوت به سوی آن و عمل براساس آن و تعریف و دفاع و دعوت به قبول آن نیز عمل به آن و به صورت فردی و گروهی منظم تحقق پیدا می‌کند. بدون شک بررسی مسئله آزادی اندیشه و عقیده از منظرگاه دینی دارای دو بعد است: زیرا هر حکم دینی مبنای جواز یا منع آن و تعیین شرایط و چارچوب آن به میزان مصلحت و مفسده آن بستگی دارد. و پر واضح است که آزادی اندیشه و عقیده در بعد فردی با بعد اجتماعی آن در میزان مصالح و مفاسد آن متفاوت است و همین اختلاف مقیاس شرعی احکام هر کدام را متفاوت می‌سازد. چگونگی تعیین این احکام و ضوابط و چارچوب هر کدام از این دو بعد آزادی مطالبی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

## تبیین اصطلاحات

اصطلاحات آزادی اندیشه و آزادی عقیده در ظاهر امر به علت کثرت استعمال و کاربرد آن در جامعه مشخص و واضح هستند و نیازی به تعریف ندارند، اما در حقیقت این چنین است زیرا تعاریف فراوان دیگری به این دو اصطلاح افزوده شده که نوعی ابهام را بوجود آورده است و بسیاری از حدود و ضوابط این دو اصطلاح تبیین و مشخص نشده است. بنابراین لازم است که ابتدا به طور دقیق این مفاهیم تبیین شوند.

## آزادی اندیشه

اندیشیدن، یعنی به کارگرفتن عقل در موضوع برای رسیدن به حقیقت آن، به عبارتی حرکت عقل برای رسیدن به شناخت است، در نزد اسلام گرایان این تعریف مشهور است که گفته‌اند: چیدن و قرار دادن معلومات برای رسیدن به مجهولات. این قرارداد همان حرکت عقل برای رسیدن به شناخت است.

حرکت عقل برای رسیدن به معلومات گاهی متأثر از گرایشات مقید به قیود و محدود به حدودی خارجی است که از مقتضیات طبیعی عقل به شمار نمی‌آید، این گرایشات و حدود و قیود عواملی هستند که عقل را به نتایجی با اوصاف و اهداف خاصی می‌کشانند که متفاوت از نتایجی است که اگر عقل به طور طبیعی به دور این حدود و قیود هم آن می‌رسید بنابراین در این صورت عقل در مسیر اندیشه‌ی بی‌بهره از صفت آزادی است و عواملی مانند گرایشات و قیودی که اشاره شد نمونه‌هایی از اکراه فکری است که آزادی را از عقل سلب می‌کند. و گاهی نیز عقل در حرکت برای شناخت مجهول به جز تأثیر از مقتضیات منطقی و طبیعی در وادی اندیشه آزاد است و تنها با معلومات داده شده و در ارتباط با موضوع سر و کار دارد و از هر نوع گرایش و قیودی که خارج از طبیعت موضوع است فارغ است و در این صورت است که این حرکت عقلی از مجهول به معلوم را اندیشه آزاد می‌نامند.

گرایشات و قیودی که آزادی در اندیشه را از عقل سلب می‌کنند و عقل را مجبور به قبول نتایجی مشخص و معینی می‌کنند، به دو صورت آشکار و پنهانی می‌باشند. از جمله این گرایشات و قیود آشکار تسلط حاکمان است که یا سلطه مادی یا روحی بر مردم دارند و می‌خواهند بر عقل‌های مردم مسلط باشند و اندیشه‌ها و اندیشیدن به نتایجی منجر شود که مراد و منظور آن‌هاست، نه نتایجی که اندیشه‌ی آزاد براساس حقیقت به آن می‌رسد و مطلوب آنان نیست. مانند سخن فرعون آن جا که می‌خواست اندیشه‌های آزاد را که می‌خواستند آزادانه در سخنان مردان مؤمنی که دعوت موسی را پذیرفته بودند ببیندیشند، دگرگون کند، به مردم می‌گفت: «یا قوم لکم الملک الیوم ظاهریسن فی الارض فمن ینصرننا من یأس الله ان جاءنا قال فرعون ما اریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشد» (غافر/۲۹) «ای قوم من! امروز حکومت در دست شما است، و در این سرزمین پیروز و چیره‌اید. اما اگر عذاب سخت (خانه برانداز و ریشه‌کن سازالهی دامنگیرمان شود)، چه کسی ما را مدد و یاری خواهد کرد و برای رستگاریمان خواهد کوشید؟! فرعون گفت: من جز آنچه صلاح دیده‌ام

و پیشنهاد کرده‌ام صلاح نمی‌بینم و به شما پیشنهاد نمی‌کنم، و من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم.» از مثال‌های دیگر در این باره می‌توان به آداب و رسوم اجتماعی اشاره کرد که بر عقل‌ها تسلط می‌یابند. و عقل را به نتایجی می‌کشانند که موافق با آداب و رسوم حاکم است و آزادی اندیشیدن را این چنین از عقل سلب می‌کنند. مانند موضع‌گیری اهل جاهلیت هنگامی که به سوی توحید دعوت می‌شدند. «أَهُمْ یَفْسُمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ سَخْرِیًا وَ رَحْمَتَ رَبِّکَ خَیْرًا مِّمَّا یَجْمَعُونَ» (زخرف/۳۲) «آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هر کس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم. و برخی را بر برخی دیگر برتری‌هایی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است»

از گرایشات و قیود پنهانی که آزادی اندیشیدن را از عقل سلب می‌کند هوا و هوس می‌باشد. چه شهوات و لذایذ نفسانی چه خودخواهی‌ها و عواطف خویشاوندی و یا دلبستگی‌ها و محبت‌ها، که در نفس جایی می‌گیرند و بر عقل‌ها تأثیرگذار خواهند بود به گونه‌ای که عقل را مجبور به صدور احکامی می‌کند که در راستای اجابت به این نوع خواسته‌ها و اشباع و ارضای نفس باشد فارغ از حق بودن یا باطل بودن آن‌ها. و این همان چیزی است که محمد عبده در به تصویر کشاندن کسانی که به واسطه هوی و هوس چیره شدن بر آن‌ها، از دعوت دینی روی بر می‌گرداند می‌گوید: هرگاه سخنی از رسالت‌ها و ادیان بر آن‌ها می‌شود اضطراب و پریشانی درون آن‌ها را فرا می‌گیرد و با وجود اختیار در تفکر، آن را رد می‌کنند و از آن دوری می‌گزینند و انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان فرو می‌کنند تا مبادا دلائل در اذهانشان فرو رود و آن‌ها را ملتزم به عقیده و اتباع از شریعت کند، خود را از لذت آن چه که چشیدن و یا آن چه که دوست دارند بچشند محروم می‌کنند و این نوع بیماری در درون است.

از دیگر مصادیق این قیود پنهانی رسانه‌های فریبنده و گمراه‌کننده‌ی امروزی است که دیواری از معلومات واهی و باطل را بر عقل می‌گذارند و هیچ راهی را برای حرکت عقل باقی نمی‌گذارند به جز یک

راه و آن نیل به اهداف و احکامی است که مطلوب آن‌هاست و نیز از جمله‌ی این قیود پنهان در دنیای امروز نوعی اکراه فکری است که از جانب گروه‌های فشار بر مردم تحمیل می‌شود که به صورت تسلط بر رسانه‌های جمعی ظهور پیدا کرده است. تا بدین وسیله افکار عمومی را به سوی آن چه مطلوب آن‌هاست هدایت کنند و خود به اهداف پشت پرده دست یابند.

منظور از عقیده، ایمان به افکار و مفاهیمی است که شخص آنها را حق می‌پندارد؛ از جمله اعتقاداتی که درباره‌ی جهان هستی، حیات و هر آنچه که به امور فردی و اجتماعی انسان، مرتبط است، مطرح می‌شود. در همین مقوله گاهی مفاهیم و افکاری که رنگ و بوی دینی دارند مطرح هستند که عمیق‌تر از هر مفهوم دیگری است و اعتقاد به آنها، اغلب اوقات تأثیری به مراتب قوی‌تر در نفس انسانی دارد که بر آن حکومت می‌کند و گاهی نیز رنگ و بوی فلسفی دارند که این نیز به نوبه‌ی خود تأثیرگذار می‌باشد.

آزادی عقیده، یعنی آزادی اختیار و انتخاب مفاهیم و افکاری که منتهی به اندیشه می‌گردد، سپس عقاید مشخصی می‌شود که شخص به آنها ایمان دارد و آنها را حق می‌پندارد و بینش و منش زندگی آدمی براساس آن شکل می‌گیرد، بدون اینکه دستخوش ظلم و ستم یا تحقیر شود و یا اینکه بر ترک عقاید یا قبول عقایدی مخالف با آنچه بدان باور دارد اکراه شود.

حقیقت اعتقاد، زمانی به نسبت فردی معتقد معنی پیدا می‌کند که باور قلبی شخص، با آنچه که در ظاهر از فکر و رفتار (بینش و منش) از وی مشاهده می‌شود، مطابقت داشته باشد. بنابراین آزادی عقیده ممکن نخواهد بود مگر وجود شرایطی که جمع بین باطن شخص و ظاهر وی را تضمین می‌کند و تنها محدود به باورهای قلبی و درونی شخص شود؛ زیرا مجرد تصدیق باورهای درونی امری پنهانی است و هیچ شیوه‌ای از شیوه‌های مخالفت، بر علیه آن قد علم نمی‌کند و در این صورت سخن از آزادی امری کاملاً خارج از موضوع است و اصلاً امکان موضع‌گیری در مقابل آن وجود نخواهد داشت.

اضافه بر اینکه شرط اساسی در آزادی عقیده، تصدیق و حق‌پنداشتن مسأله از نگاه فرد معتقد است، شرط دوم بیان و اعلان این عقیده توسط اوست؛ به عبارتی شخص باید حقیقت عقاید خود را بیان کند و مفهوم آن را شرح دهد و بر آن استدلال بیاورد و از آن حمایت کند. و از دیگر

شرایط آن تلاش برای عملی کردن آنچه در راستای مقتضیات عقیده است؛ مانند قیام به شعایر عبادی، بر پایی جشن به مناسبت‌های مختلف دینی، اجرا و اعمال آنچه که مطلوب و براساس عقیده می‌باشد در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی و نیز هر آنچه که از مصادیق تطبیق رفتاری یا عملی محسوب می‌شود.

شاید مهمترین ویژگی برای آزادی فرد معتقد، آزادی وی در دعوت به سوی باورهای خود می‌باشد و تلاش برای انتشار آن در میان مردم تا با اقبال عمومی مواجه شود و این نیازمند آزادی رسانه‌های مختلف جمعی، و آزادی در برپایی مجالس و همایش‌ها به منظور تبیین و تشریح عقاید، آزادی کار گروهی به منظور دعوت و تبلیغ عقاید و آزادی عضویت در احزاب و جمعیت‌ها و مؤسسات مختلف و غیره می‌باشد. این شرایط که لازمه آزادی عقیده می‌باشد، اگر مهیا شود آزادی محقق، و اگر در یکی از این شرایط خللی ایجاد شود، منجر به نابودی و زوال این آزادی خواهد شد.

## قانونگذاری اسلامی برای آزادی اندیشه و عقیده

تعالیم دینی آمده است تا قوانینی را برای آزادی فکر از بندهایی که مانع از حرکت طبیعی فکر در موضوع خاصی می‌شود، تشریح کند، تا مبادا عقل به نتایجی از پیش تعیین شده برسد که مخالف مقتضای حرکت طبیعی عقل است، که در نتیجه منجر به گمراهی برای شخص خواهد شد و آثار زیانباری در زندگی وی به بار خواهد آورد. از جمله این قوانین که در جهت آزادی اندیشه در اسلام است، نهی از پیروی کورکورانه از آداب و رسوم غلط گذشتگان تنها به مجرد ارث پدران‌شان است، این پیروی کورکورانه، آزادی عقل را مصادره می‌کند و عقل را به مسیری می‌برد که این آداب و رسوم آن را اقتضا می‌کنند، فارغ از اینکه آنها حق هستند یا باطل.

خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یُعْتَلُونَ شَیْئًا وَ لَا یَهْتَدُونَ» (بقره/۱۷۰) «هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید، نه راه شیطان را)، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند.» تقلید از پدران تنها به مجرد اینکه قرابت نسبی



وجود دارد چیزی است که این آیه به شدت آن را مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد، همزه وارده در آیه به معنی سرزنش افکار آمده است، همچنین این آیه به دنبال آیه‌ای آمده که نهی از پیروی از برنامه‌های شیطان در آن ذکر شده، انگار دلیل بر این است که یکی از مصادیق پیروی از برنامه‌های شیطانی، پیروی از آئین گذشتگان است و این توجیهی است بر اینکه عقل در مسیر اندیشه بایستی آزاد از قیود و رسوم گذشتگان باشد و مسیر استدلال آزاد را در پیش گیرد.

از دیگر قانونگذاری‌های اسلامی در راستای آزادی اندیشه که در نفس انسان مانع از اندیشیدن آزادانه هستند، نهی از پیروی هوی و هوس و شکل‌های مختلف آن است.

هر چند که به صورت‌های مختلف ظهور پیدا می‌کند مانند: تمایل به شهوات نفسانی، گرایش به عواطف و احساسات به شکل عشق و محبت یا نفرت یا تعصب کورکورانه به فکر یا گروه یا نژاد خاصی و... همه این موارد مانع از حرکت آزادانه عقل در مسیر اندیشیدن است و مسیر منطقی عقل را به انحراف می‌کشاند و عقل را توجیه می‌کند که براساس مسلکی که هوا و هوس می‌خواهد حکم صادر می‌کند هر چند که در ذات خود گمراه باشد.

خداوند می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/۲۶) «ای داود! ما تو را در زمین نماینده (ی خود) ساخته‌ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بی‌گمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند» و نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ يُهَدِّئِ اللَّهُ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنَّ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء/۱۳۵) «و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانواده‌ی شوهر، و داوری از خانواده‌ی همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک

نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خدایپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیات همگان) است» در این دو آیه به وجوب آزادی فکر از سیطره هوا و هوس تأکید شده تا عقل با تأمل به مباحث مطرح شده آزادانه بنگرد و به حقیقت نایل آید و از گمراهی رهایی یابد.

**قانونگذاری به منظور آزادی عقیده**

اگر دست‌یابی به ایمان به اعتبار اینکه رأس تکالیف شرعی است، مسیری نیز که منجر به ایمان می‌شود با ضوابط و شرایطی همراه است تا معیار و مقیاس دقیقی برای قوت و ضعف ایمان یا قبول و رد آن باشد. این ضوابط و شرایط تشریح شده برای رسیدن به اعتقاد، همان دیدگاه استدلالی صادر شده از فکری آزاد از همه قیود و حدود آشکار و پنهان است و این همان رسالتی است که قرآن برای دعوت به ایمان، به واسطه‌ی تأمل و تفکر در وجود انسانی و جهان هستی، به آن فرما می‌خواند، تا عقل بتواند با دلایل و شواهد قطعی عقیده‌ای محکم بنا نهد، از جمله این آیات، «قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (یونس/۱۰۱) «بگو: بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و

زمین چه چیزهایی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، و اندرزاها و اندازها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند» و آنجا که به سرزنش و توبیخ کسانی می‌پردازد که از شیوه استدلالی

منحرف شده‌اند: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴) «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنان که باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (نه آنان تفکر و تعقل ندارند). ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر» بنابراین ایمان مورد قبول شریعت، تنها ایمانی است که با استدلال آزاد کسب

شده باشد. و هر نوع ایمانی که با تقلید و شیوه‌ای غیر از آنچه گفته شد کسب گردد، پایین‌ترین درجه از نوع ایمان است هر چند که مورد قبول و تأیید بیشتر علمای اهل رأی می‌باشد و در نزد برخی نیز اصلاً مورد قبول نیست.

۱- ضمانت اجراهای آزادی اندیشه و عقیده

چه اندازه قانونگذاری در راستای آزادی اندیشه و عقیده به اعتبار این که مبنایی برای رسیدن به همان آزادی که مورد قبول شریعت اسلامی است، مهم و حائز اهمیت است؛ به همان اندازه اعمال و اجرای ضمانت اجراهای عملی آزادی در جامعه دارای اهمیت است، بدون این که کوچکترین تغییر یا تأویلی در معنای آزادی صورت پذیرد، هر چند که به ظاهر دلیل شرعی نیز داشته باشد.

چه بسیار مفاهیمی شرعی که در مرحله عمل پشتوانه اجرایی نداشته‌اند، به مرحله ظهور نیز نرسیده‌اند. به همین خاطر شریعت اسلامی ضمانت اجراهایی عملی متنوعی برای عملی کردن آزادی فکر و عقیده تشریح کرده است؛ این ضمانت اجراها عبارتند از: ضمانت اجرای برنامه، ضمانت اجرای کیفری و ضمانت اجرای قانونی.

**ضمانت اجرای برنامه**

گاهی انسان آرزو می‌کند و مشتاق است که در اندیشیدن و عقایدش آزاد باشد و تلاش می‌کند که در عمل نیز این چنین باشد، اما در عمل ناتوان از دست یافتن به آن است؛ در این حالت او در توهم آزادی به سر می‌برد و در وادی عمل به دور از آزادی زندگی می‌کند. زیرا او فاقد یکی از شرایط است؛ یعنی برنامه‌ای عملی که بتواند آزادی اندیشه و عمل را برای اندیشه و عقیده در اختیار انسان‌ها قرار دهد و شرایط مشخص و معینی را در این باره تشریح نموده تا فردی معتقد به ایمانی درست و اعتقادی راستین دست یابد.

در این باره شریعت اسلامی آیاتی را نازل فرموده که دلالت بر آزادی عقل از بند هوا و هوس و شهواتی که مانع از حرکت آزادانه عقل هستند و عقل را به مسیری می‌کشاند که خلاف حرکت منطقی آن

بشمار می‌رود، و به عبارتی عقل را به طور کلی مصادره می‌کنند.

به همین خاطر قرآن کریم به شدت کسانی که هوا و هوس خود را اله قرار می‌دهند و اوامر و نواهی او را اطاعت می‌کنند و آزادی عقل را کاملاً سلب کرده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دهد. آنجا که می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأُنْت تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (فرقان/۴۳) «به من بگو ببینم، آیا کسی که هوا و هوس خود را معبود خویش می‌کند (و آرزوپرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد، تا آنجا که سنگهای بی‌جان را برمی‌گزیند و به دلخواه می‌پرستد) آیا تو وکیل او خواهی بود؟» و نیز آنجا که به شدت نهی می‌کند از استبداد عقلی که به واسطه‌ی پیروی از هوا و هوس ایجاد شده است و شخص را به صدور احکام ظالمانه وادار می‌کند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مانده/۸) «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظب باشید و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید» و نیز قرآن کریم به شدت بر کسانی که برای خود حاکم و سلطه‌ای خارجی قرار می‌دهند و هر آنچه به آنها امر شود اطاعت می‌کنند و در نتیجه آزادی اندیشه را از خود سلب می‌کنند و به دنبال آن آزادی عقیده را از دست می‌دهند، و این سلطه خارجی را حاکم بر عقل خویش کرده‌اند، به شدت می‌تازد. این سلطه به شیوه‌های مختلف ظهور پیدا می‌کند، مانند: پدران و اجداد آنها، و گاهی در قالب بزرگان و شخصیت‌های دینی و یا هر آنچه که در درون انسان جای‌گیر می‌شود و بر عقل‌ها حکومت می‌کند. خداوند می‌فرماید: «وَ كَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف/۲۳) «همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم‌دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که متنعمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوه‌ی ایشان ماندگار می‌شویم و) به

دنبال آنان می‌رویم.» هم چنین «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه/۳۱) «یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه‌ی کتابهای آسمانی و از سوی همه‌ی پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را پرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند.» همه منکر این هستند که عقل‌هایشان تسلیم سلطه‌ای خارجی است و بلکه عقل‌های آنهاست که حکومت می‌کند و آنچه را که او می‌خواهد می‌شود.

این برنامه‌ای است که شریعت آن را ضامن آزادی اندیشه و عقیده از سلطه‌های داخلی و خارجی که آزادی را مصادره می‌کند، تشریح کرده است؛ که در آنها ارشاداتی عمومی برای انسان قبل از پای‌ریزی عقیده و حتی بعد از آن نیز می‌باشد که تضمینی برای ابتدای کار و نیز ادامه مسیر صحیح می‌باشد. تمسک به این ضمانت‌ها که در حقیقت قواعدی کلی محسوب می‌شوند شامل آزادی اندیشه و عقیده شخص می‌باشند.

امروزه زیاد هستند کسانی که ادعای آزادی اندیشه می‌کنند اما هیچ برنامه‌ای برای پشتوانه این ادعا ندارند. ابهامات مذهبی، سیطره رسانه‌ها، شایعات مختلف گمراه کننده، اشکال گوناگونی از سیطره بر عقل‌هاست که آزادی فکری را تعطیل و منجر به شکل‌گیری عقایدی می‌شود که در بسیاری مواقع صاحب عقیده از آن غافل خواهد ماند، همه این‌ها مشکلات به برنامه برمی‌گردد که تعالیم دینی در این راستا قواعد بسیار دقیقی را به عنوان واجبات مطرح کرده است.

**ضمانت اجراهای کیفری**

آزادی اندیشه و عقیده چیزی نیست که شریعت اسلامی به صورت اختیاری تشریح کرده باشد؛ به این صورت که اگر شخص بخواهد به عنوان یکی از حقوق خود آن را بکار گیرد و اگر مایل نباشد از این حق

خود چشم‌پوشی کند. بلکه به عنوان واجبی که ذات آن حق بوده و بر پیروان خود امر نموده است و از این زاویه مسئولیت معنا پیدا می‌کند که در صورت عدم رعایت آن یا کوتاهی در عمل به آن، مجازات و کیفر بر شخص تحمیل می‌شود. بنابراین مسئولیت کیفری یکی از مهمترین ضمانت اجراهای کاربردی در راستای عملی کردن آزادی به شمار می‌رود.

زمانی که شریعت اسلام قوانینی را برای آزادی اندیشه و عقیده تشریح کرده است، به دنبال آن مسئولیتی در قبال اجرا یا عدم اجرای قوانین یا نتایج حاصله از آن قرار داده است. پس اگر انسان برای آزادی اندیشه تلاش کند و سلطه‌های مختلف داخلی را از قبیل: هوا و هوس و شهوات یا خارجی از قبیل: پدران و رهبران مذهبی، رسانه‌های گروهی گمراه‌کننده و غیره را بر عقل خود حاکم کند، او مسئول خواهد بود و در برابر این مسئولیت کیفر و مجازات خواهد شد.

از انسان هیچ‌گونه عذری در قبال کوتاهی از آزادی اندیشه و عقیده و خود را معرض تسلط نیروها و گمراهی آنها قرار داده است، پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا به صورت فطری و نیز ارشادات دینی، زمینه آزادی برای وی فراهم بوده ولی خلاف این فطرت و شریعت حرکت کرده و خودداری نموده و نفس خود را در معرض تسلط نیروهای بیگانه قرار داده است؛ بنابراین لازم است که مسئول در قبال آزادی اندیشه و آنچه که به عقیده مختوم می‌شود، قرار گیرد.

در آیه‌ای از قرآن کریم کسانی را که در قبال آزادی خویش کوتاهی کردن به تصویر می‌کشد با وجود اینکه می‌توانستند بر نفس خویش تسلط داشته باشند: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قَضَىٰ الْأَمْرَ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْلَمْؤَا أَنفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنْ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (ابراهیم/۲۲) «و چون کار[داوری] به پایان رسید، شیطان می‌گوید: براستی خدا به شما وعده راستین داده است و من [نیز] به شما وعده [ی دروغین] دادم و با شما خلاف وعده کردم و مرا بر شما هیچ سلطه‌ای نبوده است جز این که شما را [به بیراهه] دعوت کردم و شما [دعوت] مرا اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. [امروز] نه من فریادرس‌ی شمایم و نه شما فریادرس من هستید. بی‌گمان من از این که پیش از این مرا شریک [خدا] می‌دانستید کفر



ورزیدم [و از آن تبری جستم]. براستی برای ستمکاران عذابی دردناک است.» آنان که با وجود تسلط بر خویشتن، شیطان را حاکم بر عقول خود کرده و آزادی خویش را تباه کردند، هیچ عذری از آنها پذیرفته نیست. زیرا اجبار و قدرتی برای آنها حاکم نبوده، بلکه خود به اختیار تمکین کرده و آزادی را ناپود ساختند. پس آنان مسئول کوتاهی و تقصیر در قبال آزادی اندیشه خواهند بود. بنابراین برای حمل این مسئولیت، ضمانت اجرای کیفری اعمال می‌شود که یکی از مهمترین ضمانت اجراهای عملی می‌باشد. این همان چیزی است که ابن‌عاشور در شرح آیه بالا اشاره کرده است، او می‌گوید: «خداوند آزادی را به طور کامل و جامع به مردم ابلاغ کرده است تا مردم آنچه را که بر آنان حلال است به خوبی بدانند و آن را وسیله‌ای برای بیداری آنان قرا داده تا در حقایق پنهان بیندیشند و آنها را واضح و آشکار درک کنند.»

#### ضمانت اجراهای قانونی

گاهی آزادی رأی و آزادی عقیده به نسبت شخص، امری آسان و قابل صدور است از آن جهت که شخص در مقابل ضمانت اجراهای کیفری و برنامه‌های عملی قرار می‌گیرد و همین می‌تواند او را وادار به عملی کردن آزادی بنماید. اما اگر از بُعد اجتماعی به مقوله

آزادی نگریسته شود، مسأله بسیار سخت و پیچیده خواهد بود، زیرا در این حالت تفاوت بسیار چشم‌گیری بین بُعد فردی وجود دارد. آزادی نمی‌تواند اهداف خود را در خلال همکاری اجتماعی به ظهور برساند و بخش اعظمی از ارزش این آزادی کاسته می‌شود هر چند که در بُعد فردی تحقق یابد. هم چنان که قبلاً هم بیان شد جوهره‌ی اصلی آزادی اندیشه و عقیده در اجتماع ظهور پیدا می‌کند؛ به همین خاطر شریعت اسلامی اهمیت ویژه‌ای به بُعد آزادی اندیشه و عقیده داده است و در این راستا ضمانت اجراهای قانونی را برای تحقق عملی اهداف آزادی تشریح کرده است.

از مهمترین این ضمانت‌های منع اکراه شخص می‌باشد؛ برای هیچ فردی یا گروهی حق اجبار دیگران در پذیرش دین وجود ندارد، «لا اکراه فی الدین»

(بقره/۲۵۶) هم چنین «و قُلِّ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا» (کهف/۲۹) «بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده) است (و من آن را با خود آورده‌ام و برنامه‌ی من و همه‌ی مؤمنان است) پس هرکس که می‌خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد (بدان) کافر شود. ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که (از هر طرف ایشان را احاطه می‌کند و) سراپرده‌ی آن، آنان را در بر می‌گیرد، و اگر (در آن آتش سوزان) فریاد برآورند (که آب)، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی!» این آیات دلایل واضحی هستند که حمایت قانونی از افراد جامعه را در آزادی پذیرش هر نوع ایده‌ای را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که از اصول قانونی آزادی اندیشه و عقیده به شمار می‌روند.

از ملحقات این ضمانت اجرای قانونی برای آزادی اندیشه و عقیده این است که شریعت اسلامی تنها به منع اکراه در دین برای مسلمانان اکتفا نمی‌کند بلکه این قانون را برای غیرمسلمانان هم تشریح نموده که اکراه به هر شیوه‌ای و بر

هر عقیده‌ای مذموم می‌باشد و تلاش کرده تا این مسأله یک اصل انسانی و عمومی محسوب می‌شود. به اندازه‌ای که (اکراه دیگران بر عقیده‌ای خاص) حکم محاربه را برای کسانی که دیگران را بر عقیده‌ای خاص اکراه می‌کنند، صادر کرده است تا آنها را آزاد سازد و با اختیار خویش هر دینی را آزادانه انتخاب کنند. و هیچ جنگی در اسلام برای تبلیغ دین تحقق نگرفته مگر اینکه تحت همین اصل بوده است، یعنی هدف اصلی رفع اکراهی بوده که از جانب حاکمان زورگو یا کشیشان بوده که دین خود را با اکراه مادی یا معنوی بر مردم تحمیل می‌کردند، تا مردم بتوانند با تمام ادیان به طور یکسان روبرو شوند و آزادانه و با اختیار هر کدام را که می‌خواهند برگزینند.

از دیگر ضمانت‌های قانونی منع تفتیش عقاید است و شخص می‌تواند براساس همکاری‌های اجتماعی و قانونی در بین

مردم زندگی کند بدون توجه به آنچه که وی به آن معتقد است حتی اگر به شیوه‌های دیگری معلوم گردد که وی چه اندیشه و عقیده‌ای دارد. به عنوان مثال پیامبر(ص) می‌دانست که برخی از کسانی که در مدینه به نزد وی می‌آمدند و اظهار ایمان می‌کردند، هنوز بر عقاید شرک‌آلود خود هست ولی با این وجود آنان را تأیید می‌کرد و براساس آنچه که آنان به ظاهر عمل می‌نمودند با آنها تعامل می‌کرد و هر نوع برخورد با آنان را از جانب اصحاب، رد می‌کرد. هم چنان که پیامبر(ص) به شدت با یکی از اصحاب برخورد کرد که در جنگی، یکی از کفار را که با تلفظ شهادتین اعلام ایمان کرده بود، به این دلیل که وی به هدف نجات ایمان آورده است او را به قتل رساند.

لازم است مقارنه‌ای با این بینش عمیق اسلامی و آنچه که بعد از سقوط اندلس اتفاق افتاد، داشته باشیم. وقتی اندلس سقوط کرد، مسلمانان را وادار به قبول دین مسیحیت (نصرانی) می‌کردند و حتی اعترافات ظاهری آنان اکتفا نمی‌کردند و به تفتیش عقاید آنان می‌پرداختند و این حق قانونی که ضامن آزادی عقیده آنان بود که تعامل با ظاهر افراد کفایت می‌کند، همانند شریعت اسلام، اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

از دیگر این ضمانت اجراها، حمایت قانونی از اشخاص به منظور بیان عقیده شرح و توضیح و انجام عملی به صورت شعایر عبادی، است. در جامعه اسلامی هر صاحب دینی می‌تواند عقاید خود را بیان کند و به اقامه شعایر دینی خود در معابد خویش بپردازد و هیچ کس نمی‌تواند او را وادار به انکار یا تغییر دینش به هر شیوه‌ای از اکراه و اجبار شود، و به این شیوه آزادی عقیده را از او سلب کند. واضح است که حمایت از این حق ضامن آزادی عقیده و به دنبال آن ظهور قولی و عملی عقیده می‌باشد. ضمانت‌های قانونی و تلاش‌های عملی در راستای حمایت از این حق در تاریخ جوامع اسلامی مشخص و معلوم است و نیازی به دلیل ندارد. از مصادیق بارز این نوع ضمانت اجرا، حمایت از کسانی است که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند، می‌توانند از عقیده خویش دفاع کنند، بر صحت آن استدلال بیاورند و به سوی آن فرا بخوانند و در نقد عقیده اسلامی نیز سخن بگویند و کسی نیز متعرض آنان به وسیله اکراه مادی یا معنوی نشده است. موضع‌گیری یهودیان که در جامعه اسلامی مدینه زندگی می‌کردند و عقایدشان مخالف عقاید پیامبر(ص) بود نمونه‌ای در

تأیید این مطلب است که قرآن به آن اشاره داد: «و قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيَهُمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاؤُا مَبْشُوطَاتَان» (مائده/۶۴) «یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخششش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره‌ی ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز»

به جز نکوهش و سفاهت خواندن سخن آنها پاسخی داده نشد، هر چند که انتقاد آنها گستاخی و جسارت بزرگی به شمار می‌رود.

در دورانی که حکومت اسلامی بر مسند ریاست بوده از غیر مسلمانان حمایت کافی به نسبت بیان عقاید و دفاع از آن داشته است به ویژه زمانی که به نقد عقاید اسلامی پرداخته‌اند. مجالس و نشست‌هایی عملی و حلقات درسی مناظرات علمی زیادی در بین صاحبان ادیان مختلف و علمای اسلامی صورت گرفته که در آن به نقد و بررسی آراء و اندیشه‌های یکدیگر پرداخته‌اند و کتاب‌ها و نوشته‌هایی فراوانی در این زمینه به تألیف رسیده است. از جمله این تألیفات: کتابی از ابن‌ندیم است که شماری از عالمان را برمی‌شمارد و در مورد آنها می‌گوید، این عالمان کتاب‌های زیادی را در تبلیغ مسیحیت و حمایت از مسیحیان تألیف کرده‌اند که متکلمان اسلامی نیز به آنها پاسخ داده‌اند.

این امکان می‌رود که در برخی از جوامع اسلامی در طول تاریخ، این حق اظهار عقیده و دعوت به آن به دلایلی صحیح یا غیرصحیح، (قابل توجه یا غیرقابل توجه) محدود شده است اما آنچه که اصل شرعی محسوب می‌شود، حمایت از اظهار عقیده در همه زمان‌ها و تلاش شریعت اسلامی برای تحقق آن در جامعه دینی است این اصلی است که در زمان معاصر نیز مورد تأیید بسیاری از دانشمندان حقوق اسلامی مانند: ابوالاعلی مودودی است که می‌گوید: «غیر مسلمانان در حکومت اسلامی این حق را دارند که دین اسلام را مورد نقد و بررسی قرار دهند- همان طور که این حق برای مسلمانان وجود دارد- و نیز در تعریف و تمجید مذهب خویش آزادی کامل دارند.»

از دیگر ضمانت اجراهای قانونی به منظور عملی کردن آزادی عقیده، وجود حق برابر در بین طوایف جامعه اسلامی است هر چند که عقاید متفاوت و مختلفی با هم

داشته باشند؛ این مساوات در همه حقوق و تکالیف متصور است مگر در کاندید شدن برای ریاست جمهوری، و این نیز به دلیل اهمیت این جایگاه و موقعیت است؛ زیرا در اسلام لازم است دین (اکثریت) جامعه در نظر گرفته شود و اقلیت‌های مذهبی مستثنی می‌شوند. شاید بتوان گفت در طول تاریخ، جوامع قدیم و جدید، حکومتی را نتوان یافت که چنین استثنایی را لحاظ نکرده باشد.

اما مسأله‌ای که گاهی اوقات به عنوان نقدی بر جامعه اسلامی مطرح می‌شود و آن را نوعی بی‌عدالتی به نسبت اقلیت‌های دینی بشمار می‌آورند، قضیه جزیه است. اما در واقع جزیه مقدار مالی است که بر اقلیت‌های دینی در جامعه اسلامی واجب می‌شود تا در قبال آن حکومت حمایت نظامی از آنها به عمل می‌آورد. پس هرگاه آنها خود به خدمت سربازی اعزام شوند، جزیه ساقط خواهد شد. در این صورت دریافت جزیه بی‌عدالتی و ظلم اجتماعی به صاحبان ادیان دیگر محسوب نمی‌شود. [۱] این ضمانت اجراهای قانونی با مفهوم شرعی آن که با قانون مکتوب کشور مورد حمایت قرار می‌گیرد، خود نشان از حمایتی واقعی و عملی آزادی اندیشه و اعتقاد است، تا انسان در بیان اندیشه و دفاع و دعوت به آن احساس امنیت کند و با کسانی که در یک جامعه زندگی می‌کنند برخوردار از حقوق مساوی باشند و این قوانین برای عملی کردن آزادی اندیشه و عقیده تشریح شده‌اند.

دوران قدرت و شکوفایی جامعه اسلامی، مصداقی واقعی برای اعطای این آزادی بود. آنجا که برای عملی کردن این آزادی به مقیاس وسیع آن، بازار فرهنگی، اجتماعی و با نشاط مسیحیان بر پا می‌شود و ثمره‌ی آن، همان گنجینه فکری و همزیستی اجتماعی مسالمت‌آمیز بود، و اگر در جامعه اسلامی موضعی غیر از این اتخاذ شود یا گاهی اجتهاداتی خلاف این حقیقت دیده می‌شود، به درستی که اصل را باید ملاک قرار داد و امور بر مدار اصول می‌چرخند.

۲- چارچوب و ضوابط آزادی اندیشه و عقیده اگر آزادی اندیشه و عقیده در سطح فرد تعریف شود نیازی به تعیین چارچوب و شرایط آن نیست، زیرا فرد می‌تواند هرگونه که می‌خواهد بیندیشد و هر عقیده‌ای را که می‌خواهد انتخاب کند و به تبع، آثار و مسئولیت آن نیز به وی برمی‌گردد. اما اگر از بُعد اجتماعی مطرح شود، برای ظهور واقعی آن مسئولیت، نیاز به انتشار و دعوت

درد که قبلاً بیان شد. در این صورت تعیین چارچوب و ضوابط امری مهم و ضروری می‌نماید و همین نیز زمینه فعالیت انسان را در بُعد اجتماعی فراهم می‌کند.

ضوابط و چارچوبی که برای آزادی اندیشه و عقیده در بُعد اجتماعی، با شرایط خاص خود مطرح می‌شود، مسأله‌ای بسیار دقیق می‌باشد، زیرا اگر براساس معادلات دقیق و با رعایت اصل آزادی و نیز اهدافی که از آن متصور است، محاسبه نشود، آزادی محقق نخواهد شد یا به واسطه قیودی که مانع بروز حقیقت آزادی است یا به واسطه‌ی افراطی که منجر به آشفتنگی می‌شود.

و این چیزی است که در طول تاریخ حتی تاریخ جوامع اسلامی یا در ورای نظر و یا در وادی عملی نیز اتفاق افتاده است، اما با تأملی در ضوابط و چارچوبی که جامعه اسلامی آن را بنا نهاده و در طول دوران‌های مختلفی آن را به اجرا گذاشته است، پیداست که با محاسبات دقیقی تنظیم شده است که در مسیر منجر به آزادی، فارغ از اضطراب و پریشانی و هر نوع قیود ظالمانه‌ای است.

از مهمترین این ضوابط عبارتند از:

پیشگیری از فریب و اغفال: به این معنی که آزادی اندیشه و عقیده (حمایت از افراد برای انتشار و دعوت به عقیده) نبایستی منجر به فریب و اغفال مردم شود؛ مانند اینکه در ضمن دعوت و فراخوان مردم به عقیده از ابزارهای دیگری خارج از استدلال و برهان برای اقناع مردم استفاده شود؛ بنابراین عقاید خود را بین مردم ترویج می‌دهند و مردم را همراه می‌کنند اما نه به خاطر قوت ذاتی آراء و اندیشه‌های آنها بلکه به خاطر عوامل خارجی گمراه‌کننده و فریب‌دهنده و امروزه این ابزارهای فریب و اغفال، اشکال گوناگون و مدرنی دارند.

از جمله، فریب به واسطه‌ی سخنرانی‌هایی که همراه با وسوسه‌های مادی و با وعده دادن مال یا تأمین شهوات که در واقع شبیه به یک دادوستد است انجام می‌گیرد و قبول این عقاید از طرف مدعوین (مردم) در مقابل وعده‌های مادی پیشنهاد شده به آنهاست و نه به خاطر پذیرفتن آن از جهت قوت اندیشه و استدلال است.

این شیوه چون شامل نوعی تقلب است، آزادی عقیده را متوقف می‌کند و این نوعی از اکراه درونی است، که سرمایه‌گذاری برای رفع نیازهای مادی محسوب می‌شود تا بدین وسیله عقاید خود را منتشر کنند و این نوعی دزدی است که شامل گول زدن و کلاهبرداری می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة



و الموعظة الحسنه» (نحل/۱۲۵) آیه اشاره به این دارد که دعوت به سوی عقاید با شیوه‌های فریب و تطمیع، امری ناپسند بشمار می‌رود که آزادی دعوت را مختل می‌کند. امام فخر رازی نیز در این باره می‌گوید: «دعوت به سوی رأی و مذهب ضرورتی است که باید بر مبنای دلیل و برهان صورت گیرد».

از دیگر شیوه‌ها، فریب انسان‌های ضعیف، بی‌سواد و ساده‌لوح است که از محیط خانواده یا اجتماع منزوی شده و دنبال تکیه‌گاهی هستند که به آن متوسل شوند؛ پس به واسطه‌ی ضعف و ناتوانی، آنان را استثمار و از آنها بهره‌کشی می‌کنند. عقاید خود را به آنها عرضه می‌کنند در حالی که شبیه نوعی نیرنگ و فریب است که توان بررسی آنچه که بر آنها تلقین و تزریق شده را ندارند و در نتیجه اختیاری در رد و بدل یا قبول نخواهند داشت. بنابراین پذیرفتن این نوع اندیشه و عقیده نوعی اکراه است و این دلیلی است بر اینکه این نوع فریب، دیواری است که آزادی عقیده را متوقف می‌کند؛

و آنچه که امروزه ذیل این نوع فریب قرار می‌گیرد، تلاش برنامه‌های تلویزیونی برای اطفال است که با برخی مضامین و مفاهیم اعتقادی به شیوه اشاره آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، تا این مفاهیم را به اذهان آنها تزریق کنند بدون اینکه آنان توان تشخیص و تمییز آنها را از همدیگر داشته باشند. این شیوه‌ای است که مفاهیم در اذهان این بچه‌ها قرار می‌گیرد تا زمانی که بزرگ می‌شوند و به درجه تمییز و تشخیص می‌رسند تا براساس آن ببینند.

شبیه به این مسأله تلاش رسانه‌های جمعی در مخاطب قرار دادن عموم مردم است، که با اشارات مستقیم و غیرمستقیم عقاید خود را منتشر می‌کنند و با شیوه‌های مختلف در ذهن و عقل مردم تزریق می‌کنند، که در هر کدام از این شیوه‌ها نوعی فریب و نیرنگ نهفته است. همچنین مخاطب قرار دادن کسانی که توان تشخیص بین حق و باطل را ندارند، به وسیله ظاهرسازی و آرایش باطل و ناتوانی بسیاری از مخاطبان در تشخیص حقیقت در ورای ظاهرسازی‌ها، خود نوعی شستشوی مغزی به حساب می‌آید، زیرا با برنامه‌ریزی برای مخاطبان و تکرار مستمر عقاید خویش در اذهان آنان جای می‌گیرند بدون اینکه مجالسی برای نقد و بررسی فراهم گردد تا براساس دلیل پذیرفته شود (چراکه این شرط آزادی عقیده و انتشار و دعوت به آن است) بنابراین در این حالت آزادی مختل و در این سطح متوقف خواهد شد.

### فرصت برابر

در جامعه اسلامی برای هر شخصی این آزادی وجود دارد که براساس ضوابط و چارچوب آزادی عقاید و اندیشه خود را عرضه کند یا به سوی آن فراخواند، یکی از این ضوابط برای آزادی وجود فرصت برابر برای معارضین با مخالفین در بیان و دعوت عقاید خود می‌باشد. به گونه‌ای که تمامی امکانات موجود به طور مساوی برای طرفین وجود داشته باشد چه کسانی که عقاید خود را عرضه می‌کنند و بر آن دلیل می‌آورند و چه مخاطبین این عقاید که آن را نقد و بررسی می‌کنند.

منظور از فرصت برابر در این مسأله، تساوی همه گروه‌ها در رعایت شروط و ضوابط خارجی حاکم بر آزادی اندیشه و عقیده است و ارتباطی به مهارت در دعوت و تبحر در عرضه کردن و تخصص در اقامه حجت و قدرت در اقناع و مواردی از این قبیل ندارد؛ زیرا این مسائل به توانایی‌های اکتسابی صاحبان عقیده برمی‌گردد.

از دیگر شرایطی که در راستای آزادی عقیده می‌توان برشمرد، برابری گروه‌ها از برخورداری از وسایل اعلان از جمله حضور در منابر و تریبون‌ها و تشکلات فرهنگی و مؤسسات آموزشی و تخصیص اعتبار و تأمین بودجه به طور مساوی و نیز ایجاد شرایط برابر و مشابه به منظور فعالیت و نشاط گروه‌ها برای دعوت و تبلیغ به عقاید و اندیشه‌ها می‌باشد. اما اگر به هر دلیلی لطمه‌ای در یکی از این فرصت‌ها صورت گیرد، به گونه‌ای که برای برخی مهیا و برای برخی محرومیت، در این صورت این خطای بزرگی است که منجر به توقف آزادی عقیده در بُعد انتشار و دعوت به آن می‌شود. آنچه که از این صدمه ناشی می‌شود از قبیل اختلال در دفاع از اندیشه یا مقایسه بین آنها و اختلال در اقناع طرف مقابل، فرصتی را برای کسانی مهیا می‌کند که بتوانند بهتر عقاید خود را عرضه کنند و از منابر و تریبون‌های مختلف اندیشه‌های خود را منتشر کنند و با بهره‌گیری از برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی دعوت خود را به همگان برسانند و در مقابل، طرف‌های دیگر از این فرصت‌ها محروم می‌شوند. بنابراین این مسأله موجب می‌شود که شنوندگان و مخاطبان در جامعه صدای آنها را نمی‌شنوند و تنها یک صدا را می‌شنوند و صداهای منتقد و مخالف محروم می‌گردند و این نوعی فریب است که آزادی را متوقف می‌کند و اندیشه‌ای واحد را عرضه و اندیشه‌های دیگر را محروم و در نتیجه امکان تشخیص

و مقایسه و انتخاب را از بین خواهد برد. آنچه که امروز مشاهده می‌شود، تقسیم نابرابر این فرصت‌هاست که برخی مجال دعوت و انتشار را با امکانات ویژه داده و دیگر عقاید از آن محروم می‌شوند. طرح‌ریزی برای به کارگیری شبکه‌های جهانی و خبرگزاری‌ها در کشورهای مختلف از جمله کشورهای اسلامی با حمایت‌های مالی فراوان و با رسانه‌های گروهی فعال و تسهیل کار با آنها با مؤسسات مختلف و... در راستای انتشار عقایدشان حرکت و تلاش می‌کنند و دیگران دست بسته و ناتوان از ابراز عقاید خود یا نقد و بررسی عقاید آنها می‌باشند و این موانع و محدودیت‌های مستقیم یا غیرمستقیمی است که در مقابل آنها قرار گرفته است که به واسطه توطئه‌ها و دسیسه‌ها یا با نیروی قانون یا با استبداد و فشار یا با محرومیت از وسایل دعوت، آنان را ناتوان و خاموش می‌کنند.

اما در جامعه اسلامی لازم است که این امکانات و فرصت‌ها به صورت برابر به صاحبان اندیشه داده شود تا بدان وسیله شناخته شوند، زیرا تطبیق و بررسی آراء و اندیشه‌ها، حق و باطل برای مردم براساس قوت دلیل و برهان، آشکار می‌کند و مردم نیز با آزادی آنچه را که آنها را قانع می‌کند انتخاب می‌کنند. بنابراین اگر فرصت برابر برای دعوت و تبلیغ عقاید به هر یک از صاحبان عقاید داده شود برای هر فردی در جامعه اسلامی آزادی بیان و دعوت به عقاید وجود دارد همان طور که قبلاً هم اشاره شد.

### رعایت امانت در عرضه

وقتی صاحب عقیده‌ای در جامعه اسلامی می‌خواهد، عقیده‌اش را بشناسد و به آن دعوت کند، در مقابل این آزادی که به وی داده می‌شود از وی خواسته می‌شود، امانت را در عرضه عقیده‌اش آن گونه که هست مراعات کند. رعایت امانت از حیث پایه‌های فکر یا تاریخی یا از جهت آثار و نتایج آن عقیده را شامل می‌شود. اگر این شخص جدیداً این عقیده را پذیرفته امانت اقتضا می‌کند، شنوندگان این را بدانند و شخص عقیده‌اش را با وضوح و روشنی بیان کند. اما اگر در بیان عقیده و حقیقت و تاریخ آن، تقلب و فریبی در میان باشد و اضافه کردن یا کم کردن مطالبی به منظور حفظ نام که در اصل عقیده وجود ندارد، این مرزی است که آزادی عقیده را در بُعد دعوت محدود می‌کند؛ بنابراین این آزادی با نیرنگ و فریب، امور زشت و ناپسند را آرایش می‌کند و شنوندگان را از عقیده‌های باطل به سمتی می‌کشاند که گمان برند

عین حقیقت است. و این نوعی تجاوز به آزادی در انتخاب است. این آزادی مقتضی این است که مردم در آنچه که به واقع بر آنها عرضه شده انتخاب کنند نه آنچه که با تقلب و فریب آراسته شده است. بنابراین اگر در عرضه عقاید تقلب و نیرنگی در کار باشد بهتر است به منظور صیانت از آزادی شنوندگان، آزادی چنین عرضه‌ای را محدود کرد. قید دیگری که ذیل همین عنوان برای آزادی عقیده مطرح است این است شخصی که می‌خواهد در کنار عرضه عقاید خود، عقیده دیگری را مورد انتقاد قرار دهد لازم است که امانت را رعایت کند و نقد وی براساس حقایقی باشد که نزد صاحب عقیده نقد شده وجود دارد، بدون اینکه کمترین تحریفی در عقیده مقابل انجام داده باشد یا تصویر ناپسندی از آن به مخاطبین ارائه کرده باشد. این تحریف و تقلب به آزادی عقیده لطمه وارد می‌کند، زیرا اختیار آزادانه را در انتخاب عقیده مخدوش می‌کند. و این انتخاب آزاد، زمانی تحقق می‌یابد که عقاید مختلف آن گونه که هستند عرضه یا مورد نقد و بررسی قرار گیرند.

و اگر رعایت این امانت در عرضه کردن عقاید شرطی برای آزادی عقیده به معنای عام می‌باشد، در عرصه تعلیم و تربیت دینی دانش‌آموزان که نظام حاکم آن را به عهده دارد، شرط بسیار ضروری و با اهمیت محسوب می‌گردد. معلمی که این وظیفه را به عهده دارد، لازم است در رعایت این امانت که به آن مکلف شده است، بسیار کوشا باشد. پس اگر انحرافی از ارائه عقیده‌ای با تأویلات خاص خود داشته باشد با این انحراف باید تغییر در حقیقت مسأله صورت پذیرد که در نزد صاحبان آن عقیده تغییر تلقی شود، دوم خیانت در ادای تکلیف؛ در این صورت و تجاوز به آزادی عقیده و آزادی انتخاب به مراتب شدیدتر و قوی‌تر می‌باشد، زیرا تجاوز و تعدی به آزادی انتخاب مضاعف شده است.

از مصادیقی که امروزه در تطبیق این مسأله مشاهده می‌کنیم، عدم رعایت امانت در ارائه‌ی اسلام است که برخی از مدعیان عقیده اسلامی در ارائه‌ی دین به عموم مردم یا در ارائه‌ی آن بر دانش‌آموزان در مجال تعلیم و تربیت آن را رعایت نمی‌کنند و در این عرضه، عقاید اسلامی به جز اسم آن ارائه نمی‌شود.

و در محتوا با آنچه در منابع و یا ارکان اساسی که در طول تاریخ در میان معتقدان وجود داشته، پیوندی ندارد، بلکه تنها تأویلاتی است که حقایق آن را واژگون و

وارونه نشان می‌دهد.

و از اسلام، صفات و ویژگی‌هایی ارائه می‌شود که با حقیقت آن قابل تطبیق نیست در این گونه موارد نمی‌توان شعار آزادی عقیده را سر داد به خاطر تقلب و فریب در ادعای اسلامی بودن آنچه که در واقع از اسلام نیست، به ویژه اگر این تقلب و فریب در مجال تعلیم و تربیت باشد اگر این افراد عقاید خود را با نامی غیر از اسلام عرضه کنند چه بسا این امر بیشتر داعیه وجود آزادی باشد به شرطی که سایر ضوابط و شروط آزادی رعایت شود.

### احترام به احساسات دینی

از دیگر شرایط و ضوابط اساسی برای آزادی عقیده، احترام به احساسات دینی می‌باشد؛ زیرا معلوم و مشخص است که هر کس برای عقاید درونی خود، احترام و حرمتی قائل است، به گونه‌ای که صاحبان عقیده حاضر هستند جان خود را در مسیر عقاید فدا کنند.

اگر آزادی عقیده مجالی برای نقد و بررسی عقاید بیان ضعف‌ها و فرصتی برای نشان ناتوانی‌ها و بی‌فایده بودن اندیشه‌ای است در عین حال نباید از چارچوب دلایلی عقلی خارج و منجر به جریحه‌دار کردن صاحبان عقیده‌ای شود، و به این سبب اذیت شوند، چرا که عقاید آنان تحقیر و مورد تمسخر قرار گرفته است.

از دیگر مصادیقی که احساسات را جریحه‌دار می‌کند، تحقیر و ناقص دانستن و مورد اهانت قرار دادن عقاید دیگران است. از جمله، مورد اهانت قرار دادن اشخاص و مقدسات دیگران با شیوه‌های ناخوشایند مادی و معنوی از قبیل سب و لعن و اتهام زدن و ناسزا گفتن است؛ هم چنین تخریب شخصیت‌ها با بدگویی و افترا و عیب‌جویی، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با بکاربردن کنایه، و حکایت، طنز و غیره، این نوع عملکردها سبب جریحه‌دار نمودن احساسات و عواطف گشته چرا که حقیر دانستن و ناچیز پنداشتن مقدسات است که مؤمن به خاطر عشق و علاقه به عقاید خود توان تحمل آن را نخواهند داشت.

در حقیقت آزادی عقیده، اجازه نقد و بررسی را می‌دهد اما جریحه‌دار کردن عواطف و احساسات انسانی را نمی‌پسندد و جایز نمی‌داند، زیرا نقد، بیان حقیقت‌هایی است که در ذات عقیده موجود است که به هدف آشکار کردن حق یا باطل موجود در آن انجام می‌گیرد تا شنونده براساس شناخت از حق و باطل آن موضع بگیرد، که در این حالت، دلایل عقلی بر مسأله مطرح شده به همگان ارائه می‌شود اما تحقیر و توهین و بدگویی و غیره براساس دلایل عقلی، بر مسأله وارد نمی‌شود تا محل مجادله عقلی و نقد و بررسی باشد بلکه به هدف اذیت و آزار بر احساسات معتقدین تحمیل می‌شود و این هیچ ارتباطی به انتقاد ندارد تا مجال وسیعی برای عقل گشوده شود که با ادله‌ی عقلی پاسخی دهد، بلکه تنها گشودن درهای فتنه و آشوب به روی مردم است و آثاری جز آشوب و هرج و مرج نخواهد داشت و نیز فتح بابی برای اضطراب و ناامنی اجتماعی خواهد بود. این توجیهی است که درهای آزادی را به سوی چنین کسانی می‌بندد.

ضابطه‌ای شرعی که در تأیید این مسأله مهم در آزادی اندیشه وارد شده، آیه‌ای از قرآن است که می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام/۱۰۸) «(ای مؤمنان!) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند». حکم شریعت در مجادله و مباحثه بر سر مباحث اعتقادی با تعبیر «و جادلهم بالتي هي أحسن» وارد شده، یعنی مجادله و مباحثه با شیوه‌ای نیکو بایستی انجام بگیرد و این جواز آزادی عقیده است که در آن ضابطه‌ی مهمی برای آزادی بیان در قالب احترام به احساسات دینی ذکر شده است و نهی موجود در این آیه آمده است تا گفتگویی را که منجر به دشنام و اهانت و جریحه‌دار کردن احساسات و در نهایت منجر به فتنه و آشوب می‌شود، تغییر دهد.

این اصل دقیق در آزادی عقیده، اصلی عمومی است که در جامعه اسلامی، مسلمان و غیرمسلمان مساوی هستند، آزادی در مجادله با دلیل و برهان و بیان عقاید و نقد و بررسی مخالفان حقی برای

از دیگر شرایط و ضوابط اساسی برای آزادی عقیده، احترام به احساسات دینی می‌باشد؛ زیرا معلوم و مشخص است که هر کس برای عقاید درونی خود، احترام و حرمتی قائل است، به گونه‌ای که صاحبان عقیده حاضر هستند جان خود را در مسیر عقاید فدا کنند.



همگان است، اما این آزادی در جایی که به بدگویی و فحش و توهین ختم می‌شود، برای همگان ممنوع می‌گردد، و این مسأله را ابن‌عاشور این چنین توضیح می‌دهد: «بی‌اعتبار ساختن عقاید غیرمسلمانان در مقام مناظره از مصادیق سبّ (فحش و ناسزا) نیست اما اگر در مقام مناظره نباشد، سبّ محسوب می‌شود همانند این مسأله را علما اشاره کرده‌اند که اگر اهل ذمه در مقام مناظره سخنانی را در سبّ (فحش و ناسزا) به خدا و رسول گفتند که از اصول کفر محسوب می‌شود، سبّ محسوب نمی‌شود، اما اگر ازاین محدوده تجاوز کند، سبّ بشمار می‌رود.»

این معیار دقیقی بین مناظره‌ای که آزادی در آن وجود دارد و بین بدگویی و ناسزایی است که آزادی در آن ممنوع است.

بر همین اساس، آنچه که در این چند سال اخیر از بی‌حرمتی‌های زخم زنده که بر مقدسات اسلامی با شیوه‌های نمادین مختلف تحقیر و اتهام و ضعف و غیره وارد شده است، نمی‌توان از باب مناظره با دلیل و برهان دانست که شمول آزادی خواهند بود و این عاملی شد که احساسات مسلمانان را شدیداً حریجه‌دار نمود و در توجیه و دفاع گفته می‌شد این شیوه‌ای است که در آن نیازی به عرضه حقیقت مسأله ندارد بلکه می‌توان به صورت نماد و رمز و اشاره (مانند کاریکاتورها) بیان کرد. این شیوه از نقد عقاید که شامل بدگویی و ناسزا است تنها بی‌حرمتی به احساسات می‌باشد و مجادله یا مناظره بشمار نمی‌رود، بنابراین از دایره آزادی بیان خارج است. احساسات عمومی در موضع‌گیری خود در مقابل این نوع تجاوزات، دقیق و صادقانه عمل نمود، زیرا این احساسات هرگز در مقابل انتقادات زیادی که در قالب مناظره صورت گرفته، تحریک نشد، نقدی که براساس دلایل عقلی صورت می‌گیرد، پذیرفته شده، اما اگر تعدی و تجاوزی به

شیوه‌ی بدگویی و ناسزا بر احساسات اسلامی وارد آید، نتیجه آن انقلاب مشخص و پاسخی قاطع خواهد بود.

### پیشگیری از توطئه

اگر انتقاد از عقاید دیگران امری است که قبلاً اشاره کردیم، ولی اقدامات توطئه‌آمیز در قالب آزادی که منجر به جریحه‌دار کردن احساسات می‌شود، ممنوع و آزادی از آن سلب می‌گردد.

اقدامات توطئه‌آمیز در قالب آزادی که منجر به جریحه‌دار کردن احساسات می‌شود، ممنوع و آزادی از آن سلب می‌گردد. پس اگر هر صاحب عقیده‌ای در جامعه اسلامی بخواهد در راستای انتشار عقایدش از شیوه‌های دسیسه و توطئه بهره‌گیرد یا این شیوه را در مقابل عقاید مخالفین بکار گیرد تا مانع گرایش مردم به سوی آن عقاید گردد، عمل وی در دایره‌ای نیست که آزادی به آن تعلق گیرد؛ زیرا این رفتاری نیست که مردم را براساس دلیل و برهان و بیان ضعف‌ها و قوت‌ها به سوی عقیده‌ای فراخواند یا از عقیده‌ای نهی کند، بلکه بکار گرفتن وسایل خارجی است (یعنی خارج از چارچوب آزادی) که مردم را غافلگیرانه به سوی عقیده خود می‌کشاند، یا مردم را از عقاید خود دور می‌کنند و این نوعی فریبکاری است که آزادی به آن داده نمی‌شود.

از مصادیق این نوع رفتارهای توطئه‌آمیز قبلاً به تحریف عقاید در مجال ارائه‌ی آن، اشاره کردیم که عقاید را بر خلاف حقیقت و آنچه که در مصادر و منابع آن موجود است، ارائه می‌دهند، شنوندگان را اقناع به قبول آن کنند. در تأیید این مسأله قرآن می‌فرماید: «أَفْتَضَمُونَ أَنْ يَوْمُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/۷۵) «آیا امیدوارید که (یهودیان به آئین اسلام و) به شما ایمان بیاورند با این که گروهی از آنان (که احبار ایشان بودند) سخنان خدا را (در تورات) می‌شنیدند و پس از فهمیدن کامل آن، دست به تحریفش می‌زدند؟ و حال آن که علم و اطلاع داشتند (که درست نیست به کتابهای آسمانی دست مقابل این نوع تجاوزات، دقیق و صادقانه عمل نمود، زیرا این احساسات هرگز در مقابل انتقادات زیادی که در قالب مناظره صورت گرفته، تحریک نشد، نقدی که براساس دلایل عقلی صورت می‌گیرد، پذیرفته شده، اما اگر تعدی و تجاوزی به

اگر انتقاد از عقاید دیگران امری است که آزادی عقیده آن را جایز می‌شمارد، هم چنان که قبلاً اشاره کردیم، ولی اقدامات توطئه‌آمیز در قالب آزادی که منجر به جریحه‌دار کردن احساسات می‌شود، ممنوع و آزادی از آن سلب می‌گردد.

که با یکدیگر خلوت می‌کنند (دسته‌ای بدیشان اعتراض می‌نمایند) و می‌گویند: آیا مطالبی را که خداوند (درباره‌ی صفات محمد) برای شما بیان کرده برای مسلمانان بازگو می‌کنید و از آن سخن می‌رانید، تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا بر شما حجّت گیرند و علیه شما بدان استدلال کنند؟ مگر نمی‌فهمید و عقل ندارید؟» این تحریف از جانب این گروه به هدفی انجام می‌گیرد که خداوند در ادامه به آن اشاره می‌کند «و اشتروا به ثمناً قليلاً».

ممکن است یکی از شیوه‌هایی که آزادی شخص را محدود می‌شود، منتسب کردن خود به عقیده دیگران به منظور انجام رفتارها و اقدامات رسواکننده و بدنام‌کننده تا آن عقیده را در انظار دیگران زشت و ناپسند نشان دهد و مردم با دیدن این شخص از عقیده‌ای که خود را به آن منتسب نموده دوری گزینند، این نسبت دادن چون نوعی فریب و نیرنگ بشمار می‌رود، از آزادی محروم خواهد بود.

این امر موجب انتقاد از عقیده‌ای می‌شود که به صورتی زشت و بد قیافه عرضه شده است و هیچ ارتباطی به ویژگی‌های ذاتی آن ندارد و انتقاد به ضعف یا عیوب حقیقی عقیده بر نمی‌گردد؛ این شیوه‌ای است که اگر بین مردم شایع شود، جامعه را به ناامنی و اضطراب شدید می‌خواهد کشاند و اگر آزادی منجر به اضطراب شود، اجازه محدود کردن وجود دارد و شاید در تأیید این مسأله بتوان به این آیه استناد کرد که می‌فرماید: «لَنْ لَمْ يَنْتَه الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجَفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَتُغْرِبَنَّ فِيهِمْ تُمْ لَآ يَجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب/۶۱) «اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه (شایعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند) باعث اضطراب (مؤمنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم، آن گاه جز مدت اندکی در جوار تو در شهر مدینه، نمی‌مانند (و بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند)» کسانی که در این آیه رفتار آنها ناپسند خوانده شده، همان گروهی هستند که در جامعه اسلامی مدینه، خود را به منظور توطئه و نیرنگ منتسب به اسلام می‌کردند و در رفتارهایی که از خود نشان می‌دادند اسلام و مسلمانان را ناتوان و درمانده جلوه دهند.

با اخبار دروغین و شایعه پراکنی‌های بی‌اساس خود را متزلزل و مضطرب نشان می‌دادند تا بدین وسیله مردم را منصرف

کنند و اضطراب و فتنه را در جامعه منتشر کنند. برخی از یهودیان در مدینه با عقیده اسلامی که پیامبر(ص) منادی آن بود، به مجادله برمی‌خواستند و اسلام را به نیت تثبیت عقاید خود مورد نقد قرار می‌دادند. همین امر سبب شد آزادی یهودیان نیز محدود شود البته نه به خاطر مجادلات آنها با اسلام بلکه به علت وجود گروهی که خود را منافقانه منتسب به اسلام نموده بودند تا بدین شیوه اسلام و مسلمانان را درمانده و ناتوان جلوه دهند؛ اگر آزادی این گروه محدود نمی‌شد منجر به فساد و اضطراب جامعه می‌گشت.

آنچه در تعالیم اسلام از ممنوعیت ارتداد و صدور احکام شدید برای مرتد وارد شده، تحت همین عنوان و به منظور محدود کردن آزادی عقیده تشریع شده است. محدود کردن آزادی در جایی است که آزادی عقیده منجر به اقدامات توطئه‌آمیز و فریبکارانه است. ارتداد از عقیده اسلامی بعد از پذیرفتن و گردن نهادن به آن، احتمال و گمان توطئه و نیرنگ می‌رود؛ زیرا از قوی‌ترین شیوه‌های توطئه و نیرنگ این است که کسی خود را به اسلام منتسب نموده و بعد از مدتی آن را رها کند و به سوی عقیده‌ای دیگر برود، با این دلیل که این معتقد تجربه اساسی در تطبیق عملی آن داشته و بعد برایش مشخص گشته که این عقیده نمی‌تواند زندگی سامان ببخشد؛ این مخرب‌ترین توطئه و نیرنگی است که بیشترین تأثیر منفی را بر جای می‌گذارد به ویژه زمانی که ارتداد جمعی و گروهی باشد.

شاید از مؤثرترین امور غیرقابل مقاومت در هر دینی این است که مجموعه زیادی از مردم به آن ایمان می‌آورند سپس به صورت گروهی از آن برمی‌گردند (مرتد می‌شوند). این شیوه‌ای مشهور و قدیمی در بیان توطئه‌ها و دسیسه‌های سیاسی است که برای ناتوان ساختن احزاب، مؤسسات و حکومت‌ها به کار گرفته می‌شود و همین نوع توطئه و نیرنگ به شیوه‌ای شدید در توطئه اعتقادی به کار گرفته می‌شود.

بنابراین ارتداد در اسلام به عنوان وسیله‌ای بسیار مؤثر به منظور فریب دیگران بکار گرفته می‌شود. در تفسیر رازی آمده که: «گروهی از هل کتاب به هدف به شک انداختن مسلمانان و ایجاد تزلزل در آنها، اظهار ایمان می‌کردند و سپس به آن کافر می‌شدند و قرآن در مورد آنها می‌گوید: «أَمْنُوا بِاللّٰهِ انزل علی الذین آمنوا ووجه النهار و كفروا آخره لعلهم يرجعون» یعنی: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل

شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید (و بازگردید) شاید آنها (از آیین خود) بازگردند.»

ارتداد آنها تنها برای ایجاد تزلزل در اسلام و بازگرداندن مردم از آن است. جریان بزرگترین ارتداد در زمان ابوبکر ذیل همین عنوان قرار می‌گیرد که به هدف توطئه کردن برای اسلام انجام گرفت نه براساس انتخاب آزادانه عقیده، به همین خاطر برخورد قاطعانه در مقاومت در برابر این فتنه انجام گرفت.

چه بسا مهمترین دلیل وجود مجازات بسیار سنگین و بی‌رحمانه برای مرتد همین بعد توطئه و دسیسه می‌باشد. بنابراین ارتداد در چارچوب نظام اسلامی، به شدت با وسوسه و فریفتن و در عین حال با نیرنگ و فریب همراه است، تأثیر بسیار زیادی در جامعه اسلامی دارد. جامعه اسلامی تمامی اصول زندگی را براساس دین بنا نهاده، و بکار گرفتن نیرنگ و توطئه ارتداد، منجر به نابودی کامل جامعه می‌گردد و شبیه به آن چه که در قوانین کشورهای معاصر به عنوان جرم خیانت علیه امنیت ملی نامیده می‌شود و مجازات‌های بسیار سنگینی برای آن در نظر گرفته شده؛ چرا که تهدیدی واقعی برای نابودی کامل جامعه به شمار می‌رود، اما در کشورهای بسیاری که زندگی براساس دین نیست و دین تنها بُعد فردی دارد، ارتداد در آنجا با انگیزه توطئه انجام نمی‌گیرد، چون تأثیر آن از حدود زندگی فردی تجاوز نمی‌کند. البته دیدگاه دیگری از محققان اسلامی وجود دارد که تأمل به تعزیری بودن حکم ارتداد می‌باشد یعنی مجازات آن به صلاحدید حاکم و اگذار می‌شود. چه بسا این دیدگاه به همین قضیه برگردد به گونه‌ای که اگر ارتداد مرتد برای توطئه صورت گرفته یا خیر، میزان شدت مجازات تعیین خواهد شد. در این زمینه به عملکرد پیامبر(ص) در قبال مرتدین استناد شده که حکم صادره از ایشان به نسبت برخی با برخی دیگر متفاوت بوده است. هم چنین به گفتگوهای بین خلیفه اول ابوبکر(رض) با اصحاب به نسبت قتل مرتدین استناد می‌کنند، که این گفتگو نوعی اجتهاد بود برای تعیین مجازات مرتدین.<sup>[۲]</sup>

بر این اساس می‌توان گفت، مجازات مرتد نه به خاطر تغییر دین است، بلکه به خاطر توطئه و دسیسه‌ای است که در قالب ارتداد ظهور می‌کند و این خط قرمزی برای جواز آزادی است.

### سخن آخر

جامعه اسلامی که براساس مبادی دینی و احکام اسلامی تأسیس شده است، قوانینی

اساسی و الزامی برای آزادی اندیشه و عقیده تشریع کرده است که شامل آزادی عقل در اندیشیدن از عوامل تأثیرگذار داخلی و خارجی که آن را از مسیر منطقی بحث خارج می‌کند و شامل آزادی افراد در التزام به عقیده خود و تبیین، دفاع و دعوت به سوی آن و انتقاد از مخالفین است. این آزادی با ضمانت اجرهای عملی و قانونی حمایت می‌شود تا تنها در قالب تئوری و نظری صرف که جنبه کاربردی ندارد، باقی نماند. در عین حال این آزادی با شرایط و چارچوبی، ضابطه‌مند و مشخص گردیده است تا این آزادی، خود منجر به نقض حقیقت و ذات آزادی نشود و نیز عامل اضطراب و پریشانی برای جامعه‌ای نباشد که آزادی به منظور تدارک مسیر برای حرکت مستقیم آن و نیل به اهداف تشریع شده است.

البته در تفسیر قوانین اسلامی که برای آزادی عقیده تشریع شده‌اند، گاهی آرائی صادر می‌شوند که به ظاهر محدودیت آزادی را به همراه دارد و در برخی جوامع اسلامی براساس آن حکم شده است، اما در اغلب موارد بر مبنای این اصول عمومی که تشریع آزادی اندیشه و عقیده است، آراء عادلانه‌ای نیز صادر شده است، که نمونه‌هایی از تطبیق علمی آن در جوامع اسلامی براساس این آراء عادلانه مشهود و مشهور است و واقعیت جامعه اسلامی در هر زمان و مکانی بوده است. پس بر هر مسلمانی به طور عام، واجب است که برای اقامه آزادی اندیشه و عقیده در جامعه خود براساس اصول کلی آن، تلاش کند و این اصلی است که هرگز تبدیل و تغییر نخواهد داشت. بر هر مسلمانی در عصر حاضر به طور خاص، لازم که در این زمینه براساس قواعد آن کوشش نماید، تا پاسخی به مقتضیات زندگی اجتماعی بفرنج و پیچیده امروز داده باشد و این یکی از بزرگترین امتحاناتی است که مسلمانان امروز با آن مواجه هستند.

### پی‌نوشت‌ها

[۱]- در جامعه اسلامی زکات نیز بر همه افراد جامعه واجب است و اقلیت‌های دینی به جای زکات موظف به پرداخت جزیه خواهند بود تا امورات ملک اداره شود. به هر حال آنها نیز عضوی از این جامعه هستند که از امکان و خدمات دولت بهره‌مند می‌شوند. مترجم

[۲]- در سایت اصلاح از این مترجم برای آشنایی بیشتر با این موضوع مراجعه شود به مقاله «مجازات ارتداد، حد یا تعزیر؟».

مطلب مرتبط:

مجازات ارتداد، حد یا تعزیر؟

ارتداد در ترازیوی نقل

قتل مرتد .. چرا؟ پرسش و پاسخی پیرامون ارتداد

مجازات اعدام

از تساهل تا خشونت





مسلم خدری

موضوع ظلم و ستم اگر چه ممکن است در بین آفریده‌های دیگر به وقوع بپیوندد اما موضوعیت آن در بین انسان‌ها بیشتر است. زیرا اگر تمام درندگان روی زمین را به جان خودشان یا به جان انسان‌های بی‌گناه و بی‌دفاع بیندازند هرگز جنایاتی مثل جنایات هیروشیما، ناکازاکی، بوسنی هرزگوین، سردشت و حلبچه که به دست «انسان» آفریده شده است نمی‌آفرینند.

با توجه به قرآن که در بر گیرنده همه آموزه‌های ادیان الهی است یکی از فلسفه‌های مهم ادیان الهی مبارزه با ظلم و ستم بوده است و منادیان مبارزه با ظلم و ستم از جمله پیامبران در این راه دچار بسیاری از سختی‌ها و مصیبت‌ها شده‌اند و خود شاید از نخستین کسانی بوده‌اند که مورد ستم ستمگران زمان خویش قرار گرفته‌اند این پدیده‌ی زشت در طول تاریخ توانسته است جان بسیاری از انسان‌های بی‌گناه را بگیرد و خرابی‌های وصف‌ناشدنی را به بار آورده و امنیت و آسایش همه‌ی جانداران روی زمین و حتی جمادات و غیره را به خطر بیندازد و صدها هزار انسان را در زمان‌های مختلف از خانه و کاشانه خود آواره و دربه‌در کند. اگر چه تعریف ظالم و مظلوم و ظلم ممکن است آسان به نظر برسد اما تطبیق آن بر افرادی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند در دنیای امروز پیچیده به نظر می‌رسد و هر کس با توجه به دیدگاه‌ها و معیارهایی که دارد به آسانی می‌تواند بخشی از این واژگان را بر رقیب یا پیروان خود اطلاق کند و از آن بهره‌های لازم ببرد.

بنده در پی تعریف واژه ظالم و ظلم نیستم اما در بین واژه مذکور که از آن‌ها بحث به میان رفت و خود مورد ظلم قرار گرفته واژه «مظلوم» است که متأسفانه این واژه همانند بسیاری از واژگان دین به مرور زمان مورد تحریف قرار گرفته‌اند و طبیعی

## مظلوم در اصطلاح قرآن

است که هر حرکت تحریفی نسبت به هر واژه‌ای به خصوص این واژه مورد نظر، می‌تواند پیامدهای منفی سیاسی و اجتماعی و غیره را در بر داشته باشد.

لذا برای روشنی مطلب و به منظور دفاع از کلمه «مظلوم» و کسانی که به حق این کلمه در هر زمانی بر آن‌ها اطلاق می‌شود لازم دیدم که توجه خوانندگان عزیز را به چند آیه از قرآن معطوف بدارم به این امید بتوانیم همان‌گونه که پیغمبر خدا(ص) دستور فرموده است به کمک ظالم و مظلوم شتافته و با جلو گیری از ظلم ظالم و مظلوم واقع شدن دیگران در حد وسع و توان خود بتوانیم از پدیده «ظلم و ستم» در جامعه انسانی جلوگیری کنیم.

آنچه در میان عامه مردم جا افتاده «مظلوم و ستم‌دیده» به کسی گفته می‌شود که مورد ستم قرار گرفته است دیگر خواه این فرد ستم‌دیده از ستمی که بر او رفته راضی باشد یا نه و یا اینکه بتواند برای دفع ستم از خود دفاع بکند یا نه اما در قرآن با توجه به آیات زیاد از جمله آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ سوره ابراهیم به خوبی روشن می‌شود که «مظلوم» به کسی گفته می‌شود که مورد ستم ستمگران واقع شده اما به دفاع خود می‌پردازد و زیر بار ظلم نمی‌رود و برای رفع ظلم از خود تا پای جان می‌ایستد. اما کسی که هر چند مورد ستم واقع شده مادام به دفاع از خود نپردازد مگر اینکه راه چاره‌ای نداشته باشد از حوزه «مظلوم» خارج شده و کلمه ظالم و ستمگر بر او اطلاق می‌گردد.

برای روشن‌تر شدن مطلب اشاره‌ای گذرا به مفهوم سه آیه مذکور می‌کنم. خداوند اشاره به صحرائی محشر و سه دسته از انسان‌ها در آن روز دارد. دو دسته از آن‌ها سخت گرفتارند و هیچ راه گریزی از این سختی و عذاب و گرفتاری ندارد خواه بر آن صبر کنند یا نه.

یک دسته از آن‌ها کسانی می‌باشند که به دیگران ظلم و ستم روا داشته‌اند و مستکبرین به شمار می‌روند و یک دسته دیگر کسانی بوده‌اند که در این ظلم و ستم پیرو و دنباله رو ستمگران بوده‌اند بدین معنی که یا کمک و شریک مستکبرین و ستمگران بوده‌اند و از ته دل عملکرد آنان را تأیید کرده و با آنان همدست و شریک بوده‌اند و یا اینکه چون فکر کرده‌اند که همه قدرت دست ستمگران است و ستمگران بر هر چیزی قادر و توانا هستند و صاحب قدرت حقیقی که خدا است را

فراموش کرده‌اند جرأت نکرده‌اند در برابر ستمگران بیستند و آنان را از ظلم و ستم باز دارند و ناچاراً و بر خلاف میل باطنی هم بر خودشان و هم بر دیگران ظلم شده است و آن دسته «ضعفا» به شمار می‌روند. نکته‌ای در اینجا لازم به ذکر است واژه «ضعفا» با مستضعفین فرق دارد زیرا مستضعف واقعی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می‌شود که او را به زور به استضعاف کشانده‌اند و او نیز برای رهایی از چنین دامی تمام سعی و تلاش خود را به خرج داده است که در واقع می‌توان گفت مستضعف همان مفهوم «مظلوم» به معنی قرآن دارد.

دو دسته مذکور یعنی «مستکبرین و ضعففا» در میدان محشر بعد از عصبانی و بد و بیراه گفتن به یک دیگر و تقصیر را به گردن هم انداختن به این نتیجه می‌رسند که علت اصلی پدیده «استکبار و ضعف» که هر کدام به آن گرفتار شده‌اند و سبب هلاکت و بدبختی آنان گردیده است شیطان بوده است.

آنان همان‌طور که از سیاق آیات مذکور بر می‌آید به سراغ شیطان رفته و با استیضاح او مبنی بر اینکه چرا آنان را به این حال و روز انداخته او را مقصر اصلی تمام گرفتاری‌ها می‌دانند.

شیطان نیز ضمن پذیرش اینکه او سبب گمراهی و بدبختی آنان بوده است از خود دفاع کرده و در نهایت تقصیر را به گردن خود آنان می‌اندازد زیرا او فقط یک دعوتگر به شر و بدی‌ها بوده و بر کسی زور و اجبار نداشته و آن‌ها بودند که به دنبال رفتند و راه و روش او را در پیش گرفتند با این بگو مگوها ما بین مستکبرین و ضعففا از یک طرف و بین آن‌ها و شیطان از طرف دیگر که هیچ سودی از آنان نیز حاصل نمی‌شود قضیه ختم می‌شود و حکم قطعی که همانا رفتن ستمگران یعنی «مستکبرین، ضعففا، شیطان» به عذاب دردناک است صادر می‌شود و تنها دسته‌ی سوم که همانا اهل ایمان و عمل صالح‌اند یعنی کسانی که نه موجب پدیده «ظلم» شده‌اند و نه به دیگران ستم روا داشته‌اند و نه به کمک ستمگران جهت تأیید آن‌ها شتافته‌اند و نه در مقابل ظلمی که بر آن‌ها رفته سکوت کرده‌اند نجات پیدا می‌کنند؛ و برای همیشه در آسایش و امنیت به سر می‌برند.

به امید رفع ظلم از همه‌ی مستضعفین و مظلومین جهان والسلام علیکم ورحمة الله

## بررسی جنگ با یهود بنی‌قریظه در زمان پیامبر(ص)



یوسف سلیمان‌زاده

یکی از رویدادهایی که در سیره‌ی پیامبر(ص) روی داده است و متأسفانه مورد سوء استفاده‌ی دو طیف خشونت‌طلب اسلامی و دشمنان اسلام قرار می‌گیرد، مسئله‌ی کشتن شدن یهودیان بنی‌قریظه و کعب بن‌الاشراف یهودی است. از سویی تندروهای اسلامی در جهت تأیید و وجهه‌ی دینی دادن به کارهای خود این بخش از سیره‌ی پیامبر(ص) را مورد استناد قرار داده و در سایه‌ی آن، بسیاری از رفتارهای نامطلوب خود، اعم از ترورها و کشتارها را موجه جلوه می‌دهند و از سوی دیگر دشمنان و مغرضان دین اسلام، با استناد به این که بانیان و بنیان‌گذارانش دست به چنین اعمال خشونت‌آمیزی زده‌اند، به شیوه‌های مختلف سعی در کریه نشان دادن این دین در اذهان می‌نمایند. هرچند سیره‌نویسان و تاریخ‌نگاران بر این امر صحنه نهاده‌اند، که پیامبر(ص) بعد از غزوه‌ی بنی‌قریظه طبق داوری سعد بن معاذ، هم‌پیمان بنی‌قریظه، تعدادی از مردان یهودی را در مدینه سر برید. (۱) و ممکن است این حکم در نگاه اول به دور از رأفت اسلامی و در نهایت خشونت‌آمیز تلقی شود ولی با بررسی همه‌جانبه و اتفاقات صورت گرفته در آن زمان، افراد منصف اجرای این حکم را عین عدالت تلقی نموده و آن‌را یکی از دلایل تحکیم دولت اسلامی برای اتفاقات بعد از آن به شمار می‌آورند. تصوّر کنید یک جامعه نوپای اسلامی در حال شکل‌گیری است، جامعه‌ای که تنها جرمشان این است که ادعا دارند بایستی حاکمیت بندگان در زمین از بین رفته و از طریق حاکمیت الله تمام افراد یکسان باشند. افراد این جامعه در سایه‌ی این جهان‌بینی از خانه و کاشانه‌ی خود رانده شده و نبردهای بی‌شماری بر آنان تحمیل می‌شود، به گونه‌ای که در جریان جنگ بدر پیامبر(ص) دست به دعا برداشته و می‌فرمایند: «خداوند! اگر این جماعت امروز از دست بروند، دیگر کسی تو را نخواهد پرستید، خداوند! اگر خواهی

از پس امروز دیگر هرگز پرستیده نشوی ...» و آنقدر تضرع و زاری و التماس می‌نمایند که ردا از شان‌هایش به پایین می‌افتد. همین جامعه‌ی نوپا با تحریک یهودیان نبرد احزاب بر آنان تحمیل می‌شود. ۱۰ هزار مرد جنگی از قبائل مختلف قریش جمع می‌شوند تا چنان ضربتی بر مسلمانان وارد کنند، که مرگ حتمی اسلام و مسلمین را به دنبال داشته باشد. لشکریان اطراف مدینه را احاطه نموده و خندق اطراف مدینه تنها حایل میان مسلمین و مشرکین است. مسلمانان در اسفناک‌ترین و سخت‌ترین شرایط قرار دارند.

ابوطلحه گوید: «نزد رسول خدا رفتیم تا از گرسنگی به ایشان شکایت کنیم. ما پیراهنمان را بالا زدیم تا آن حضرت بنگرند که هر یک از ما تخته سنگی را بر شکم بسته‌ایم آن حضرت پیراهنشان را بالا زدند و دیدم دو تخته سنگ بر شکم‌شان بسته‌اند.»

در این اثنا که مسلمانان مشغول کندن خندق و محافظت از مدینه بودند و زنان و فرزندان خود را رها نموده‌اند، بزرگ تبهکار بنی‌نضیر، حی بن اخطب به منطقه سکونت بنی‌قریظه می‌شتابد و سراغ کعب ابن اسد قراظی می‌رود که سرور و پیشوای بنی‌قریظه است. این شخص نماینده‌ی عهد و پیمان با رسول‌الله (ص) می‌باشند مبنی بر اینکه هرگاه جنگی پیش بیاید از ایشان پشتیبانی کند. پس از اصرار فراوان، حی می‌گوید: «برای تو عزت جاویدان را همراه با یک دریای بیکران آورده‌ام. قریشیان را همگی با فرماندهان و سروران آورده‌ام و با من عهد بسته‌اند تا ریشه‌ی محمد و اطرافیانش را از جای نکنند، از این منطقه بیرون نروند.»

کعب به اصرار حی بن اخطب پیمانانش را شکسته و با مشرکان در جنگ با مسلمانان همدست می‌گردد و از لحاظ تدارکات و پشتیبانی، کمک رساندن به مشرکان را آغاز می‌نماید. سعد بن معاذ به دستور پیامبر(ص) جهت یادآوری به میان بنی‌قریظه می‌رود ولی آنان می‌گویند عهد و پیمانی با محمد نداریم. مسلمانان در شرایط بسیار دشواری قرار می‌گیرند و هیچ حائلی میان آنان و ضربت زدن بنی‌قریظه وجود ندارد. روبروی آنان هم لشکری بی‌حد و حصر، پیوسته در تکاپو است، که نمی‌توانستند از آن غافل شوند.

خداوند وضع مسلمانان را چنین توصیف می‌کند:

«إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب: ۱۰-۱۱)

«و آن هنگام که چشم‌ها از حلقه درآمدند و دل‌ها از سینه بیرون پریده بود، درباره‌ی خداوند چه گمان‌ها که نمی‌کردید! در آنجا و در آن اوان، خدا باوران سخت گرفتار آمده بودند و به سختی به خود می‌لرزیدند.» در آن موقع منافقان هم که در کنار مسلمین بودند، شروع به سست کردن روحیه‌ی مؤمنان نموده و به عنوان سومین دشمن، شرایط را برای مسلمین سخت‌تر کرده بودند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (احزاب: ۱۲-۱۳)

«و آن هنگام که منافقان و آن کسانی که بیمار دل بودند، می‌گفتند: خدا و رسول خدا جز فریب به ما نوید نداده‌اند! و آن هنگام که طایفه‌ای از آنان گفتند: ای اهل یثرب! چه نشسته‌اید؟ بی‌درنگ بازگردید! و گروهی از آنان از پیامبر(ص) اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما آسیب‌پذیر و خانواده‌ی ما بی‌پناه‌اند. در حالی که هرگز چنین نیست، اینان فقط می‌خواهند از صحنه‌ی کارزار بگریزند.»

به شیوه‌ی معجزه‌آسا و در سایه‌ی الطاف خداوند، آنچنان که در کتب سیره آمده است، توسط مردی از قبیله غطفان به نام نعیم بن مسعود بن عامر اشجعی بین یهودیان و سپاهیان مشرکین اختلاف و تفرقه افتاده و مشرکان بعد از یک ماه محاصره مدینه در ماه ذیقعده به محاصره آن پایان دادند. در همان روزی که پیامبر(ص) به مدینه بازگشتند، فرمان خداوند بر رسول اکرم (ص) نازل شد که برای جنگ با بنی‌قریظه روانه شود. روایت شده است وقت ظهر جبرئیل نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد مگر اسلحه بر زمین گذاشته‌اید؟ فرشتگان هنوز اسلحه بر زمین نهاده‌اند و خداوند به تو فرمان می‌دهد که به سوی بنی‌قریظه بروی.

به این ترتیب لشکریان اسلام، فوج فوج به سوی بنی‌قریظه رهسپار گردیدند. سپاهیان اسلام که ۳ هزار نفر بودند و ۳۰ اسب



داشتند، در کنار قلعه‌های بنی قریظه مستقر شده و آنان را مدت ۲۵ روز به محاصره خویش درآوردند، پس از آنکه حلقه‌های محاصره تنگ‌تر شد و رعب و وحشت در میان یهودیان افتاد. رئیس آنان کعب بن اسد یهودیان را در انتخاب ۳ راه مخیر گردانید، یا اینکه مسلمان شوند و خون و مال و فرزندان و زنانشان در امان بماند. چنانکه به آنان گفت که: به خدا برای شما به روشنی معلوم شده که او نبی مرسل و همان پیامبری است که نام و نشان او در کتاب آسمانی خودتان آمده است. راه دوم اینکه فرزندان و زنان خویش را با دست‌های خود کشته و به سپاه پیامبر حمله و با او کار را یکسره کنند و یا پیروزی و یا تا آخرین نفر کشته شوند. یا اینکه در روز شنبه به پیامبر و یارانش یورش برند؛ زیرا آنان مطمئن‌اند که یهودیان در روز شنبه دست به حمله و کارزار نمی‌زنند. یهودیان از پذیرش هر سه پیشنهاد خودداری کردند. سرانجام یهودیان حکمیت سعد بن معاذ رئیس قبیله اوس را که هم پیمان بنی قریظه و در جنگ احزاب زخمی شده بود، پذیرفتند. سعد هم حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته شوند، کودکان و زنانشان اسیر و اموالشان میان مسلمانان تقسیم شود. ۲

در کتاب سیاست نبوی چنین آمده است: در نهایت سعد بر اساس سفر ثانیه باب بیستم تورات حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و کودکانشان اسیر گردند، نوشته شده است که حدود ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر کشته شدند. غلو در مورد تعداد کشته‌شدگان به شدت آشکار است. به نظر امیر علی، اندیشمند هندی تعداد کشته‌های بنی قریظه از ۲۰۰ یا حداکثر ۲۵۰ تن بیشتر باشد. استاد سید جعفر شهیدی، قتل این تعداد از مردان بنی قریظه را نمی‌پذیرد و معتقد است این داستان از همان ابتدا به دلیل رقابت اوس و خزرج دچار تحریف و غلو شده است و هدف آن بوده که بگوید حرمت طایفه‌ی اوس نزد پیامبر به اندازه‌ی خزرج نبوده است؛ زیرا پیامبر(ص) هم پیمانان خزرج را نکشت ولی هم پیمانان اوس را گردن زد. همچنین خواسته‌اند رئیس قبیله، اوس را مورد سرزنش قرار دهند که جانب هم پیمانان خود را رعایت نکرده است. به هر حال به چند دلیل آمار کشته‌های این واقعه مخدوش است:

اول) نقل‌های متفاوت تاریخی: این واقعه را ابن اسحاق و طبری هر کدام به گونه‌ای نوشته‌اند. واقدی (متوفای ۲۰۷ ق) از یکسو می‌نویسد اسیران را کنار گودالی گردن زدند و از سوی دیگر می‌نویسد اسیران را بین

خانه‌های اوس تقسیم کردند تا صاحب هر خانه اسیرانش را بکشد. ابن شهاب زهری(۱۲۴-۵۱ ق) از شمار محکومان چیزی ننوشت و فقط قتل حی بن اخطب را تصریح کرده است.

دوم) تعداد جمعیت: اگر مردان بنی قریظه ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر بوده باشند، بایستی جمعیت آنان حدود ۵۰۰۰ نفر باشد و اگر جمعیت یک قبیله‌ی کوچک در یک قلعه این تعداد باشد، جمعیت مدینه سر به میلیون می‌زند و این درست نیست.

سوم) سیره‌ی پیامبر(ص): سیره‌ی رسول اکرم(ص) در جنگ‌ها، چه قبل از بنی قریظه و چه بعد از آن، اساساً مبتنی بر بخشش و عطف و مطلقاً به دور از خشم و انتقام بوده است که کشته شدن این تعداد هم با سیره‌ی پیامبر(ص) و هم با مبانی اسلام و قرآن سازگاری ندارد.

چهارم) بسیاری از تواریخ نام، نسب و قبیله‌ی تمام کشته‌شدگان و جزئیات مربوط به آنان را در جریان غزوات پیامبر ذکر کرده‌اند. نگارنده به رغم جستجوهای فراوان، هیچ کتاب تاریخی نیافت که بیش از ده اسم از کشته‌شدگان بنی قریظه را ذکر کرده باشد.

پنجم) مختصر بودن حادثه: در تمام تواریخ آمده که پس از حکم سعد، یهودیان بنی قریظه را آوردند، پس از کندن چند گودال سر آنان را زدند در حالی که کشته شدن این تعداد به دست یک یا دو نفر- چنانچه نوشته‌اند و دفن آنان به چند روز زمان نیاز دارد.

ششم) ناسازگاری با عقل و عرف: میانگین تعداد کل آنچه جنگ‌های پیامبر نامیده می‌شود اعم از غزوها و سریه‌ها- بر اساس اقوال مختلف ۷۴ فقره است. میانگین مجموع کشته‌های دو طرف در ۷۳ جنگ و مأموریت نظامی(غیر از بنی قریظه) ۵۴۰ نفر است در حالی که گستره و اهمیت غزوه‌ی بنی قریظه از بسیاری از جنگ‌های دیگر کمتر بوده است.

همچنین در این کتاب آمده است: ابولبابه که به یهودیان گفته بود در صورت تسلیم شدن، پیامبر(ص) آنان را می‌کشد به این نتیجه رسید که با این سخن خود چه خیانتی در حق خدا و رسولش مرتکب شده است؛ به همین دلیل توبه کرد و خود را به ستون بست و تا فرمان خدا مبنی بر بخشش او نازل نشد اجازه نداد از ستون باز شود. اگر سخن ابولبابه با آنچه در واقعیت اتفاق افتاد سازگاری داشت خیانت تلقی نمی‌شد. به عبارتی دیگر ابولبابه عملی را به پیامبر(ص) نسبت داده بود که هیچ‌گاه پیامبر آن را

انجام نمی‌داد. همچنین رفتار بنی قریظه چه در زمان جنگ خندق و چه پس از آن و محاصره شدن قلعه‌هایشان، نشان می‌دهد که آنان نگران و مضطرب نبودند و از مسلمانان هراسی به دل نداشتند. اگر پیامبر(ص) و مسلمانان گروهی خشن، مستبد و خون‌ریز بودند این حد از آسودگی خاطر و چنین رفتارهایی از بنی قریظه و سایر یهودیان مشاهده نمی‌شد. (سیاست نبوی، علی‌اکبر علیخانی و همکاران، صص ۲۸۹-۲۸۵)

بررسی و نگاهی به داوری سعد بن معاذ (الف) یهودیان با مسلمانان سر جنگ داشتند و در موضع جنگ بودند و این موضع را تا آخرین لحظه حفظ کردند و بعداً که دریافتند راهی جز شکست ندارند، خود خواهان آن شدند که سعد در مورد آنان داوری کند. سعد قبل از این در هنگام محاصره‌ی مشرکین و سختی‌های جنگ احزاب به میان یهودیان رفته بود و آنان را از شکستن و نقض پیمان خود با رسول خدا بر حذر داشته بود و آنان پاسخ شدیداللحنی به او داده بودند و سعد دریافته بود که آنان خواهان از میان رفتن اسلام و کشته شدن مسلمانان هستند. (همچنین سعد در طی جنگ احزاب مجروح شده بود و بر اثر همین جراحت شهید شد)

ب) در طی لشکرکشی اعراب علیه مدینه، یهودیان بنی قریظه چنین به خود اجازه دادند که پیمان خود را شکسته و برخلاف آن عمل کنند و بکوشند تا نقاط ضعف و رخنه‌گاه‌های مدینه را به دشمن اطلاع دهند یا خود از آن استفاده کنند و حتی حملاتی علیه خانه پیامبر(ص) و خانه‌های دیگر مؤمنان ترتیب داده و قصد تعرض به زنان و کودکان مسلمان را داشتند.

ج) اگر پیامبر(ص) آنان را مورد عفو قرار می‌داد به طور حتم پایه‌های نوپای حکومت اسلامی به خطر می‌افتاد و آنان با بازسازی قوای خود، دوباره درصدد نابودی و ریشه‌کنی حکومت اسلامی بر می‌آمدند. همچنین عفو و گذشت را می‌توان با کسانی در پیش گرفت که امید خیر و اصلاح آنان وجود داشته باشد و این در حالی بود که آنان نه تنها پیمان‌شکنی کرده بودند؛ بلکه با پافشاری روی تعصبات دینی خود در بحرانی‌ترین شرایط از پذیرش اسلام امتناع کرده بودند. خداوند می‌فرماید:

«كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلَا ذِمَّةَ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ» (توبه: ۸)

«چگونه می‌توان با آنان عهد و پیمانی نگه داشت در حالی که اگر آنان بر شما چیره شوند حرمت هیچ عهد و پیمانی را درباره

شما نگه نمی‌دارند.»

اگر رسول خدا(ص) مردان آنان را به قتل نمی‌رساند در حالی که اگر آنان توان می‌یافتند پیامبر(ص) و همه مسلمانان را می‌کشتند و اسلام را از میان می‌بردند و با وجود اینکه گذشت در مورد جنایتکاران خود یک ستم بر بشریت است، پس چه باید می‌کرد؟

در واقع یهودیان بنی قریظه دست به اقدامی زده بودند که در صورت موفقیت در آن حکومت نوپای اسلامی متلاشی و تمامی بشریت از انوار هدایت آن محروم می‌شدند و با اقدام آنان جامعه بشری بعد از دوران پیامبر(ص) را متضرر می‌نمودند. پس عدالت اقتضا می‌کند که گروهی جنایتکار که امید به اصلاح آنان نیست در راستای تحکیم پایه‌های اسلامی و خیرسانی به جامعه‌ی بشری فدا شوند. (اینکه گفته می‌شود امید به اصلاح آنان نیست، بر اساس عملکرد خودشان و از سوی دیگر چون در عصر پیامبر(ص) این اتفاق روی داده است و دوران نزول وحی الهی بوده، در واقع قضاوت در مورد اصلاح آنان وابسته به علم لایزال بوده است)

د) حتی پس از صدور حکم سعد، همان کسانی که خود توطئه کرده و اکنون محکوم داوری او بودند، نیز به داوری او تن داده و دریافتند که این جزای کردار خود آنان است. تا آنجا که روایت شده است وقتی حی بن اخطب را برای اعدام حاضر کردند وی به رسول خدا(ص) می‌گفت: «به خدا سوگند از اینکه با تو دشمنی کرده‌ام خود را سرزنش نمی‌کنم، اما این حقیقت را دریافته‌ام که هر کس به خدا پشت کند خدا نیز او را خوار خواهد نمود.» وی سپس به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم! ایرادی به حکم خداوند نیست که این تقدیری نوشته شده و حماسه‌ای است که خداوند آن را مقرر داشته است.» ۳

و) اگر دشمنان اسلام در راستای دفاع از یهودیان بنی قریظه و در جهت دلسوزی با آنان نداها سر می‌دهند، بایستی به آنان حق داد، چون آنان هم‌اکنون درصدد همان کاری هستند که نیاکان و اجدادشان ۱۵ قرن قبل می‌خواستند آن‌را به انجام برسانند، ولی جای تعجب بسیار دارد که این انسان‌های مدافع حقوق بشر چرا در برابر این همه استثمار و جنایتی که فرزندان این یهودیان از زمان انتفاضه، روزانه در فلسطین انجام می‌دهند سکوت اختیار نموده‌اند؟ چرا این همه جنایت و کشتارهای کودکان و زنان بی‌دفاع تحت عنوان استعمار، جهانی‌سازی، نازیسم، قوم برگزیده و ... حسن بشردوستی

آنان را تحریک نمی‌کند؟

همچنین مصطفی حسینی طباطبائی دلایل زیر را در راستای تأیید حکم قتل جنگجویان بنی قریظه ارائه می‌دهند:

اولاً: این گروه پیش از پیمان‌شکنی، تعهد نموده بودند که اگر با دشمنان مسلمین همراهی کنند و مدینه را به خطر افکند، جانشان هدر و اموالشان مصادره گردد. آنان خود پذیرفته بودند که اگر راه خیانت در پیش گیرند، پیامبر(ص) در اجرای این حکم محق است.

ثانیاً: بنی قریظه هنگامی به خیانت دست زدند که مدینه در محاصره دشمن قرار داشت آنان در چنین وضعی آهنگ شبیخون به مسلمانان کردند و یک گروه ده نفری و پیشتاز از ایشان نیز وارد عمل شدند؛ و ما می‌دانیم که خیانت و سازش‌کاری با دشمن در زمان جنگ جرمی بزرگ‌تر از پیمان‌شکنی عادی، به شمار می‌آید و کیفر سخت‌تر دارد و مرتکبین به این کار در تمامی دادگاه‌های نظامی جهان (چه قدیم چه جدید) به مرگ محکوم می‌شوند و هیچ قانون‌گذاری این حکم را ظالمانه نشموده است.

ثالثاً: کتاب آسمانی یهودیان یعنی تورات دستور می‌دهد که اگر قومی روش بنی قریظه را با یهودیان در پیش گیرند محکوم به مرگ خواهند بود، چنان که در سفر تثبیه می‌خوانیم «چون به شهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمای آن را برای صلح ندا کن و اگر تو را جواب صلح دهد و دروازه‌ها را به رویت گشاید، آن‌گاه تمامی قومی که در آن یافت شوند به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند و اگر با تو صلح نکرده و با تو جنگ نمایند پس آنان را محاصره کن و چون یهود خدایت آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتشان را برای خود به تاراج ببر» بنابراین حکم، سعد بن معاذ حق داشت که جنگجویان یهود را به مرگ محکوم کند. (یعنی در حقیقت، حکم کتاب مقدس خودشان را برایشان جاری سازد) زیرا پس از آن که بت‌پرستان در جنگ خندق از مدینه دور شدند، و پیامبر(ص) یارانش را به سوی دژهای بنی قریظه فرستاد و یهودیان به جای استقبال از ایشان به ناسزاگویی پرداختند و از اعلام جنگ به مسلمانان خودداری نکردند؛ چنان که نخستین بار نیز هنگام خبر آوردن از پیمان‌شکنی یهود، به همین شیوه‌ی ناپسند عمل شد یعنی بنی قریظه فرستادگان پیامبر(ص) را که دعوت به صلح و وفای

به عهد می‌کردند، جز با دشنام‌های پست و اعلام جنگ پاسخ ندادند.

رابعاً: ابوسفیان رهبر سپاه مشرکان، چون خواست از مدینه دور شود، نامه‌ای به پیامبر(ص) نوشت و ضمن آن، تهدید کرد که: «ما اگر اینک (به مکّه) باز می‌گردیم ولی روزی همچون روز احد از سوی ما برای شما پیش خواهد آمد، که گریبان زنان در آن روز در دیده خواهد شد.» با توجه به این تهدید، مسلمانان نمی‌توانستند، بنی قریظه را آزاد بگذارند تا به سایر یهودیان ملحق شوند و به همراه قریش بر مدینه یورش آورند و این بار همه‌ی مسلمانان را به قتل برسانند. همچنین نمی‌توانستند آنان را در مدینه سکونت دهند تا اگر مشرکان دوباره یورش آوردند و به درون شهر راه یافتند، بنی قریظه خیانت را از سر گیرند؛ لذا هیچ راه خریدپسند و عادلانه‌ای جز در هم شکستن سپاه کینه‌جوی یهود، برای مسلمانان وجود نداشت.

خامساً: پیامبر(ص) در مرحله اجرای حکم تا آنجا که ممکن بود از عفو و اغماض دریغ ننمود. چنان که به گزارش ابن هشام، چند تن از یهودیانی که به اسلام گرایش نشان دادند، آزاد شدند و نیز رسول خدا(ص) مردی به نام رفاعه را مورد عفو قرار داد. همچنین عمرو بن سعدی را که به یاران خود گفته بود: «هرگز به محمد نیرنگ نمی‌زنم» از کشته شدن در امان مانده و نیز جوانانی که در آستانه‌ی بلوغ بودند؛ مانند عطیه قرظی از سوی پیامبر(ص) بخشوده شدند. همچنین تمام خانواده زبیر بن باطا آزاد گشته و اموالشان را به آنان باز پس دادند و تنها مردان جنگجو محارب از پای درآمدند.» (۴)

۱-سر بریدن در روزگار قدیم احتمالاً یکی از آسان‌ترین و انسانی‌ترین شیوه‌ی اعدام کسانی بوده است که مستحق مجازات مرگ بوده‌اند. چون بعد از قطع نخاع ناشی از بریدن سر، ارتباط مرکز درد در مغز با اندام‌های پایینی قطع شده و شخص بلافاصله حیات دنیوی را از دست می‌دهد. بسیاری از مواد مخدر اعم از هروئین، تریاک و کدئین از طریق سرکوب درد در نخاع مانع ارسال پیام‌های عصبی تولید شده به وسیله محرک‌های ایجادکننده‌ی درد می‌شوند.

۲-خورشید نبوت، مؤلف، شیخ صفی‌الرحمن مبارکفوری، ترجمه، محمدعلی لسانی فشارکی، صص ۶۰۴-۵۹۵.

۳-خاتم پیامبران، مؤلف، محمد ابوزهره، ترجمه، حسین صابری چاپ سوم، جلد دوم، صص ۶۷۲-۶۶۳

۴-خیانت در گزارش تاریخ «نقد کتاب بیست و سه سال علی دشتی» بخش سوم، مصطفی حسینی طباطبائی، صص ۱۷۰-۱۶۷.



## شواهدی بر بطلان یک ادعا (بررسی مستند نظرات ابن تیمیه درباره‌ی امامان اهل بیت)



جلیل بهرامی نیا

در واقع، به مثابه‌ی خشتی کج در همان ابتدای بناست که نتیجه را نیز به صورت مضاعف، کج می‌سازد و لذا پرهیز از آن، مقتضای اخلاق علمی و شرط لازم سلامت ادراک و قضاوت است.

می‌دانیم در حوزه‌هایی مانند دین و مذهب به علت درآمیختگی شدید آن با منش و میراث تاریخی افراد و نیز نقش هویت‌ساز آن در اجتماع، چالش و تعارض حقیقت و مصلحت بسیار محتمل و معمولاً در حد قطعیت است و کمتر افرادی یافت می‌شوند که بتوانند با حوصله و انصاف و به قصد ادراک حقایق، سخنان مخالفان عقیدتی خویش را مُجَدَّانه استماع و تحلیل کنند.

اکنون خوانندگان حق دارند که اصل مطلب را جویا شوند و بپرسند که طرح این مقدمات برای چیست؟! این نوشتار در پی شناساندن واقعی‌تر شیخ الاسلام ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم خَرّانی دمشقی (۶۱۱-۷۲۸ق)، مشهور به ابن تیمیه و دفع پاره‌ای اتهامات مطرح شده درباره‌ی اوست که معمولاً در نوشته‌های شیعیان درباره‌اش دیده می‌شود؛ از جمله اینکه: «اگر رأی تقی‌الدین ابن تیمیه معیار باشد نه این بنده که تمامت شیعه‌ی اهل بیت، علیهم السلام، مَتَّهَم به رفض و خروج از دین هستند» [رضوی فقیه/۱۳۸۲]؛ «ابن تیمیه در کتاب منهاج السنّه بارها اعتراف کرده که خدا جسم و دیده می‌شود» [اسلامی/۱۳۷۹/ص ۷]؛ «او بسیار به سرزنش حضرت علی پرداخته و سعی در سرزنش و ناسزاگویی از او می‌کند» [اسلامی/ص ۵۴]. مرکز بررسی‌های اسلامی الغدیر در جزوه‌ای که درباره‌ی ابن تیمیه نوشته و به قول ناشر آن، «جزوه‌ی مفید و پرمحتوایی جهت شناخت بیشتر افکار آلوده‌ی این به اصطلاح «شیخ الاسلام» است»، با نقلی گزینشی و نامانتدارانه، ابن تیمیه را مخالف اهل بیت می‌خواند و به عنوان مؤید ادعای خود و بی‌توجه به تفاوت نقد اندیشه امامت با تنقیص امامان، از قول او نقل می‌کند که: «اندیشه‌ی مقدّم

شمردن اهل بیت از اثرات جاهلیت است که اهل بیت رؤسای قبایل خود را مورد احترام قرار می‌دادند» [اسلامی/۴۸]. خلاصه اینکه هر خواننده‌ای که در نوشته‌های شیعیان درباره‌ی ابن تیمیه دقت کند، در می‌یابد که بیشتر آنان، این دانشمند مسلمان را به دشمنی با اهل بیت و تکفیر شیعیان مَتَّهَم می‌کنند؛ در حالی که لحن تند و زبان گزنده‌ی وی در منهاج السنّه نه درباره‌ی امامان اهل بیت و شیعیان آنان، بلکه متوجه تحلیل و نقض اندیشه امامت و نقد مدعیان پیروی از ایشان است و او، چنان که خواهیم دید، منصفانه هم به امامت علمی / فقهی و اخلاقی امامان اهل بیت و پرهیزکاری ستودنی ایشان، قائل و معترف است و هم حساب شیعیان آنان را از مدعیان تشیع جدا کرده است.

ابن تیمیه در ابتدا مبانی و ملاک‌های اندیشه خود را معرفی می‌کند و می‌گوید: «مذهب اهل سنت، مبتنی است بر قبول قرآن، سنت و اجماع سلف ائمه اسلامی» [منهاج، ۱۸۳/۱]. سپس بیان می‌کند که در میان مسلمانان، فقط و فقط سخن پیامبر (ص) حجّیت شرعی دارد: «شأن حضرت رسول، پیام‌آوری از سوی آفریدگار و ابلاغ امر و نهی او به بشر است؛ بر این اساس، هیچ آفریده‌ای جز او نباید بی‌قید و شرط اطاعت شود» [منهاج، ۱۰۹/۲] و «انسان‌های دیگر از آنجا که درباره‌ی آنان احتمال خطا و صواب هست، اقوالشان حجّت و الزام‌آور و شایسته اطاعت مطلق نیست» [منهاج، ۱۱۰/۲]. «در علوم عقلی نیز نیازی به اسام نداریم» [منهاج، ۲۹/۱]؛ «در دانش‌های نقلی مانند تاریخ و حدیث نیز آنچه ملاک است، سلامت و وثاقت اسناد است» [منهاج، ۲۴/۲]. نیاز به امام، علی القاعده فرع بر وجود دین است و شأن یک امام و پیشوای دینی نه دریافت پیام خالق و ابلاغ آن به انسان‌ها، بلکه تبیین، توجیه و پاسداشت عقاید و استنباط احکام حوادث واقعه از منابع و ادله‌ی یک دین است و امام بدون آگاهی از منابع دینی نمی‌تواند

از پیش خود نظر بدهد؛ «دانش مورد نیاز امامان و ائمه اسلامی نیز دو نوع است: الف) دانش کلی، مانند وجوب نمازهای پنج‌گانه و روزه‌ی ماه رمضان و... ناروایی محرّمات و موارد مشابه؛ ب) دانش جزئی، مانند وجوب زکات بر فلان فرد، لزوم اقامه‌ی حد بر فلان شخص و...؛ در مورد نخست که شریعت خود مستقل است و نیازی به امام نیست؛ زیرا پیامبر (ص) خود، اصول ضروری شرع را بیان فرموده و موارد قیاسی را نیز به قیاس و اجتهاد واگذاشته است» [منهاج، ۲۵۵/۳]. بنابراین امامت در اسلام در دین‌شناسی، دین‌گستری و دین‌بانی، محدود خواهد ماند و «اگر کسی تحت عنوان معصوم، بدون ارجاع و استناد به نصوص شرعی به تعیین واجبات و محرّمات بپردازد، شخصی مستقل خواهد بود و نه پیرو؛ چنین شخصی نیز، کسی جز پیامبر نخواهد بود» [منهاج، ۲۵۶/۳]؛ هم چنین «اگر کسی قائل به وجود معصومی پس از پیامبر باشد و ایمان به تمام گفته‌هایش را واجب بشمارد، گو اینکه لقب نبوت به او نداده اما مفهوم و شأن نبی را به او داده است؛ پیاداست که چنین نگرش و ادعایی نیز، خلاف دین اسلام و قرآن و سنت و اجماع گذشتگان ائمه اسلامی و امامان آن است؛ زیرا بر اساس آیه‌ی مشهور «اولی الامر» [نساء/۵۹]، مرجع رفع اختلافات احتمالی مسلمانان، فقط قرآن و سنت است و اگر کسی قائل به عصمت شخصی غیر از پیامبر باشد، در واقع با توجه به همسانی معصوم با پیامبران در خطاناپذیری، ارجاع اختلافات به او را واجب شمرده و این، خلاف قرآن است؛ از سوی دیگر، پذیرش بی‌قید و شرط قول معصوم، واجب و مخالفت با او مستوجب تهدید الهی و کیفر اخروی است [نساء/۱۴] و چنین شأنی در قرآن فقط و فقط به پیامبر داده شده است» [منهاج، ۱۷۴/۳ و ۱۷۵]؛ «بر این اساس، علمای مسلمان آگاه از قرآن و سنت بر این قاعده اتفاق دارند که غیر از پیامبر (ص)، نظر هر شخص دیگری را می‌توان رد یا قبول کرد» [منهاج، ۲۵۵/۳]. ابن تیمیه در آثار خود در پرتو این مبانی، به قضاوت پرداخته و معتقد است که: «هر نوع نظری را که مستدل و مضبوط به ضوابط شرعی باشد، باید بدون توجه به هویت مذهبی گوینده‌ی آن پذیرفت» [منهاج، ۱۳۳/۱]؛ وی هم چنین به درستی اظهار می‌دارد که: «ارتکاب محرّمات و معاصی، چه از سوی سنتی و چه از سوی شیعی، ناپسند و نکوهیدنی است» [منهاج، ۱۳۳/۱]. وی به رغم نقد و نقض بی‌رحمانه‌ی عقاید اختصاصی شیعه و با وجودی که

در سرزنش آنان، پای از حد اعتدال بیرون نهاده است، اما هیچ‌گاه متعرض حرمت و مقام امامان اهل بیت نشده و حتی شیعیان را، بر خلاف تصوّر خود شیعیان و بسیاری از سلفی‌های امروزی، تماماً تکفیر نکرده است. ابن تیمیه در پرتو آیین داوری و نصفت و با ملاحظه‌ی پیچیدگی مکانیسم شناخت و باورمندی، با ظرافت مسؤولانه‌ی فقهی معتهد که از خطورت پیامدهای تکفیر و تفسیق آگاه است، بر ضرورت تفکیک عقیده از معتقد در قضاوت‌های کلامی تأکید می‌ورزد و می‌گوید: «یک باور گو اینکه ماهیتاً کفر و دین زدا باشد، اما شخص معتقد به آن را، که ممکن است از روی ناآگاهی یا تأویل ناروش‌مند بدان رسیده باشد، نمی‌توان لزوماً کافر خواند؛ زیرا ثبوت کفر در حق اشخاص، همانند تحقق وعیدها و تهدیدهای اخروی درباره‌ی آنان است که شروط و موانع خاص خود را دارد» [منهاج، ۶۰/۳]. وی هم چنین، ضمن تفکیک نیست از نتیجه، شیعیان دوازده امامی را پاک نیت و آراسته به سلامت اخلاقی اما ناواصل به حقیقت و گرفتار خطای شناختی می‌داند و می‌گوید: «بدعت دو گونه است؛ بدعت کسانانی همانند خوارج و شیعیان مسلمان که قصد ایشان متابعت قرآن و پیامبر است، اما در فهم نصوص دچار خطا شده‌اند یا احادیث و آیات مخالف نظرات و تصوّرات خود را تکذیب می‌کنند؛ اینان البته با منافقان دین ستیزی که به رغم بی‌دینی قلبی، اظهار تشیع می‌کنند، متفاوتند...» [کتاب النبوات/ص ۱۲۹]. شاید وی در این تحلیل، به حکم حضرت علی (رض) درباره‌ی خوارج نظر داشته است که فرمود: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَأَ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَ» [نهج البلاغه عده/خ ۶۱]. پس از من با خوارج جنگ نکنید؛ زیرا آنکه در جستجوی حقیقت است ولی به خطا رفته است، با آنکه در طلب باطل است و به آن رسیده است، یکسان نیست. ابن تیمیه حتی فراتر از این، به خلاف پاره‌ای منسوبان کنونی وی که بی‌پروا غلیان عاطفی خویش را با داوری‌های اخلاقی و اعتقادی ترجمه می‌کنند و همه‌ی شیعیان را به چوب تکفیر می‌رانند، پس از مقایسه‌ی شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی و تفضیل امامیه بر اسماعیلیه، به صراحت بر وجود افراد مؤمن در میان امامیه تأکید می‌کند و می‌گوید: «شیعیان امامیه به رغم ناآگاهی و کژروی زیادی که دارند، افرادی در میانشان هست که در ظاهر و باطن مسلمانند و از زندقه و نفاق بدورند» [منهاج، ۲۲۸/۱]؛ در جایی دیگر می‌گوید: «تشیع میانه رو، که

مضمونش قول به افضلیت علی و برتری ایشان بر دیگر صحابه است، ساخته زندیق نیست... و شیعیان قائل به افضلیت علی و حتی افرادی از آنان که طرفدار منصوبیت امامت و عصمت هستند اما در عین حال، نبوت حضرت محمد را ظاهراً و باطناً می‌پذیرند و اعتقادات خود را اسلام می‌پندارند، خطای فکری و معرفتی دارند و خارج از ائمه پیامبر (ص) نیستند» [مجموع الفتاوی، ۲۰۳/۱۷ و ۲۰۴]؛ وی حتی به هنگام نقد و نقض آرای فلاسفه‌ی یونان باستان، یادآوری می‌کند که: «بیان بطلان آرای این فیلسوفان و منافات آن با آموزه‌های دینی، به معنای قضاوت درباره‌ی سرنوشت اخروی آنان، مستلزم دوزخی دانستن ایشان نیست» [مجموع الفتاوی، ۶۵/۹]؛ بنابراین لازم است که با تأسی به علمای خویش، به هوش باشیم که در کشاکش رقابت‌های هویتی و در گرم‌گرم نزاع سیاسی، انصاف و خیرخواهی را نبازیم و سعی کنیم به جای تخلیه‌ی هیجانی و تبادل طعن و لعن، با گزارش و ارزیابی منصفانه و پیراسته از جرح عواطف، فضایی آرام و منطقی برای هم اندیشی و تفاهم فراهم آوریم که در غیر این صورت، زیانکار و گناه آلود خواهیم شد؛ چنان که خود ابن تیمیه نیز یادآوری می‌کند: «بر آدمی است که کارش پیش از هر چیز برای خدا و انگیزه‌اش فرمانبرداری از او با انجام نیکی‌ها بوده و اقداماتش از سر نیک‌خواهی و برای تبیین حقایق باشد؛ وگرنه در صورتی که مجادلات فکری فرد، به منظور اثبات برتری خود یا مذهب خود و به قصد رقیب‌افکنی باشد، اقدام وی گناه و در درگاه خداوند، ناپذیرفتنی خواهد بود؛ نیز اگر چنین کاری را برای خودنمایی و جست‌وجوی نام و جاه انجام دهد، بی‌پاداش خواهد ماند» [منهاج، ۶۴/۳].

ابن تیمیه به رغم اینکه در اصل، کتاب منهاج السنّه را در برابر «منهاج الکرّامه»، اثر جدلی علامه حلی، و برای نقد و نقض اندیشه‌های شیعی نوشته است، اما در مواردی به خطای برخی افراد اهل سنت نیز اعتراف می‌کند؛ چنان که گفته است: «ما نمی‌گوییم که تمامی گروه‌های اهل سنت بر راه صوابند؛ بلکه در میانشان هم راست رو هست و هم کژرو؛ با وجود این، در جمع بندی کلی، حقاقت اهل سنت از شیعه و خطای شیعیان از اهل سنت بیشتر است» [منهاج، ۲۳۳/۱]. در جایی دیگر می‌گوید: «بارها گفته‌ایم که ما منکر وجود خطا در میان برخی طوائف سنتی نیستیم؛ در عین حال معتقدیم که اهل سنت به خلاف شیعیان، بر خطا اتفاق نکرده‌اند.» [منهاج، ۱۷/۲].



ابن تیمیه بر خلاف پندار و افترای بسیاری از مخالفانش که وی را منکر فضائل اهل بیت می دانند و می نمایند، دوستی اهل بیت را بر مسلمانان واجب می شمرد [منهاج، ۱۱۸/۲ و مجموع الفتاوی، ۲۱۹/۲۸]؛ نیز در جایی دیگر در بیان اصول باورهای اهل سنت می گوید: «... اهل سنت، اهل بیت پیامبر (ص) را دوست می دارند و سفارش های حضرت رسول درباره ی ایشان را پاس می دارند؛ از جمله اینکه در غدیر خم درباره ی ایشان فرمود: «أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»: هشدار که در رفتار با اهل بیت خدا را در نظر داشته باشید. نیز به عمویش عباس، که از جفای برخی قریشیان در حق بنی هاشم گله مند بود، فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَجِبُوا لِي اللَّهُ وَ لِقَرَابَتِي»: سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مؤمن قلمداد نمی شوند مگر آن گاه که شما را برای رضای خدا و به سبب خویشاوندی من دوست بدانند...» [العقیده الواسطیه/ص ۵۳] در صفحه ی بعدی همین کتاب توضیح می دهد که: «اهل سنت از روش نواصب که با گفتار یا رفتار، اهل بیت را می آزارند، اعلام برائت می کنند». وی بر ثبوت امامت امامان اهل بیت چه در بُعد فقهی/اعتقادی و چه در بُعد اخلاق و تقوا اعتراف دارد و پیروی از آنان را مایه ی هدایت و نجات می داند؛ همه ی سخن او این است که برای احراز این هدایت و نجات، صرف ادعای پیروی از آنان کافی نیست؛ یعنی نقد و نقض های ابن تیمیه نه بر ضد شیعیان اهل بیت، بلکه بر ضد مدعیان تشیع است و این نکته ی ظریف و رهگشا را در مطالعه و گزارش مباحث جدلی ابن تیمیه، به حکم انصاف باید لحاظ کرد.

وی ضمن تفکیک عقاید ائمه ی اهل بیت از عقاید مدعیان پیروی از ایشان، می گوید: «ثبوت و صحّت انتساب امامیه و دیگر فرق شیعی به اهل بیت را نمی پذیریم و معتقدیم که شیعیان در تمامی اصول اعتقادی خود همانند توحید، عدل و امامت که با اهل سنت اختلاف دارند، مخالف علی (رض) و امامان اهل بیت نیز هستند» [منهاج، ۱۱۶/۲]؛ وی حتی از اینکه کسانی با عقاید ناسره و توجیه ناپذیر، خود را به ائمه منتسب کنند اظهار تأسف می کند و می گوید: «یکی از نابخیریه ها و مصائب نوادگان حسین (رض)، انتساب شیعیان غالی به ایشان است.» [منهاج، ۱۲۵/۲]. در اعتراف به امامت پیشوایان اهل بیت در دانش و تدین، می گوید: «امامت آنان به این اعتبار (به اعتبار عالم و متقی بودنشان)، از نظر اهل سنت جای تردید و نزاع نیست و سنیان، همان گونه که قائل به امامت

سعید بن مسیب، عروّه بن زبیر... مالک... ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل هستند، به امامت ائمه ی اهل بیت در امور دینی نیز اعتراف دارند؛ اما احادیث و فتاوی که از دسته ی اول نقل و تدوین شده، از گروه دوم بیشتر است؛ وگرنه اهل سنت، یحیی بن سعید را از جعفر بن محمد، زهری و حماد را از ابوجعفر باقر و قاسم بن محمد و عروه بن زبیر را از علی بن حسین سجّاد، برتر و بالاتر نمی دانند و همه ی اینان را در اهل بیت امامت و نقل احادیث، ثقة و صادق می دانند» [منهاج، ۱۳۵/۲ و ۱۳۶]؛ «علی بن حسین سجّاد، پسرش ابوجعفر باقر و جعفر بن محمد صادق و دیگر امامان از این نظر (بهره مندی از دانش و تقوا)، امامان اهل سنت نیز هستند و روایات آنان از جدّشان رسول الله همانند روایات دیگر راویان، قابل قبول است و اگر روایات و آرای منقول از مالک، شافعی و احمد بن حنبل از آرا و روایات منقول از موسی بن جعفر کاظم، علی بن موسی الرضا و محمد بن علی جواد بیشتر نمی بود، مسلمانان از گروه اخیر به گروه قبلی عدول نمی کردند؛ در غیر این صورت چه علتی داشت که علما و دین داران، مالک بن انس را بر موسی بن جعفر کاظم، که همشهری و معاصر او بوده است، ترجیح دهند؟!» [منهاج، ۱۴۰/۲]. چنان که ملاحظه می شود ابن تیمیه نه تنها مخالف امامان اهل بیت نیست، بلکه حبّ آنان به واسطه خویشاوندیشان با پیامبر (ص) را واجب می شمرد و آنان را در دین شناسی و تقوا، دارای مقام اجتهاد مطلق و پیروی از ایشان را مایه ی هدایت می داند و سرّمذهب نشدن آنان برای عموم مسلمانان را نه ناشی از فقدان شرایط علمی و شخصیتی ایشان، بلکه محصول شرایط جامعه شناختی آن روزگار می داند. وی بر خلاف پاره های تبلیغات یک سویه و غیرمنصفانه، دوستدار صمیمی اهل بیت است و دوستی ایشان را لازمه ی مسلمانی می خواند: «به لحاظ تاریخی و حدیثی ثابت است که پیامبر (ص) حسنین و پدرشان را در زیر کساء قرار داد و فرمود: پروردگارا اینان اهل بیت من هستند؛ پس پلیدی را از ایشان دور دار و کاملاً تطهیرشان فرما. هم چنین آنان را به هنگام مباہله به عنوان خانواده ی خود فراخواند. خلاصه، فضائل این دو فراوان است و هر دو از والاترین بزرگان مؤمنانند» [منهاج، ۱۲۱/۲]؛ در جایی دیگر ضمن یادآوری حدیث ثقلین در صحیح مسلم [ش ۲۴۰۸]، وجوب مهرورزی و تولی با اهل بیت و پاسداشت حرمت آنان و تبرّی از ناصیبون و یزیدیون را مورد اجماع اهل سنت می شمرد:

[مجموع الفتاوی، ۲۱۹/۲۸]. ابن تیمیه در باره امام حسین می گوید: «لعتن خدا بر قاتل حسین و بر یاریگر قاتلش و بر آنکه به کشتنش راضی بوده است» [مجموع الفتاوی، ۲۵۳/۴ و ۲۶۰]؛ بر خلاف افترا و وارونه نمایی های برخی مغرضان، او مدافع و دوستدار یزید نیست؛ بلکه می گوید: «قضات اهل سنت در این باره این است که نه او را دوست می دارند و نه به او دشنام و ناسزا می گویند... برای نمونه وقتی به امام احمد حنبل خبر رسید که برخی افراد یزید را دوست می دارند، با تعجب گفت: آیا فرد باورمند به خدای متعال و روز قیامت، می تواند یزید را دوست بدارد؟!» [مجموع الفتاوی، ۲۳۳/۳ و ۲۵۰/۴]. وی در کنار نقد و ردّ مراسم عزاداری و سوگواری برای امام حسین، بلافاصله اظهار جشن و سرور در عاشورا را نیز تقییح و رد می کند و آن را برخاسته از خصومت ناصیبون یا لجاجت هویتی جهال و در هر دو حال، محکوم و ناپذیرفتنی می شمرد [مجموع الفتاوی، ۱۴۰/۲۵]؛ درباره ی امام سجّاد، امام باقر و امام صادق می گوید: «علی بن حسین سجّاد به لحاظ دینی و علمی از بزرگان تابعین به شمار می آید... خلداترسی، فروتنی و دستگیری پنهانی او از نیازمندان و فضایل فراوانش در تاریخ معروف است... او از برجسته ترین علما و وارستگان نسل تابعین بود... ابوجعفر محمد بن علی از برگزیدگان و نامداران عرصه ی دانش و دینداری بود و به سبب تبخّر علمی اش او را باقر (یعنی شکافنده) می گفتند... جعفر صادق (رض) در دانش و دیانت، برجسته و ممتاز بود» [منهاج، ۱۲۳/۲].

درباره ی حضرت علی (رض) می گوید: «عموم اهل سنت بر این امر اتفاق دارند که علی از طلحه و زبیر، برتر و فاضل تر است، چه رسد به معاویه و دیگران! او و یارانش در برابر معاویه و همراهانش، به حق و صواب نزدیک ترند» [منهاج/۱۹۶/۲]؛ مع الوصف، بنا بر نصوص قاطع نبوی، ترک نزاع برای هر دو گروه، بهتر و سودمندتر و پرهیز از هم ستیزی بهتر از اقدام به آن بود و حضرت علی به رغم حقانیت بیشتر، اگر از جنگ خودداری می ورزید، زبینه تر و برتر و بهتر می بود؛ با همه ی این ها، اهل سنت به حکم فرموده ی الهی «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...» [حشر: ۱۰]، از آفریدگار بزرگ برای همه ی آنان درخواست رحمت و آمرزش می کنند» [منهاج، ۲۰۴/۲]؛ «اهل سنت هم چنین، بر وجوب دوست داشتن علی، اجماع و اتفاق دارند و در برابر گروه هایی چون خوارج و نواصب که

از علی بدگویی می کردند، با سرسختی و جدیت بی نظیر از او دفاع کرده اند» [منهاج، ۲۰۶/۲] و «کتب تمامی طوائف اهل سنت، سرشار از ذکر فضایل و مناقب علی و نکوهش کسانی است که، با هر پایگاه مذهبی، در حق او جفا کرده اند؛ آنان هم چنین سبّ علی را تقییح و دشنام گویان به او را محکوم کرده اند... فراتر از این، اهل سنت بالجمله بر این حکم اجماع دارند که حضرت علی در نظر خدا و رسول خدا و مسلمانان، از معاویه و پدر و برادرش، که از وی بهتر بود، ارجمندتر و والاتر و برای تصدی خلافت، لایق تر و شایسته تر بوده است» [منهاج، ۲۰۶/۲]. لازم به ذکر است که اهل سنت، چنان که ابن تیمیه نیز اشاره کرد، به صورت هم نوا و یک صدا از همان آغاز، بر حقانیت حضرت علی در برابر تمامی مخالفانش صحّه گذاشته اند؛ به عنوان مثال ابوالحسن ندوی (رح) با اقتباس از کتاب مناقب الامام الاعظم [۳۸/۲] نوشته ی صدر الائمه موفق بن احمد مکی، قول امام ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ق) در این باره را چنین نقل می کند: «هیچ کسی با علی نجنگیده مگر اینکه علی از وی به حق و صواب نزدیک تر بوده است و اگر علی در برابر آنان موضع نمی گرفت، هیچ کسی نمی دانست که (به هنگام بروز منازعات سیاسی) در میان مسلمانان چگونه رفتار کند» [المرتضی/ص ۱۷۷]. امام ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۲۴ق) نیز تمامی کسانی چون ام المؤمنین عایشه، طلحه و زبیر (رضی الله عنهم) را که بر ضد امام علی شورش کردند، تخطئه و بر حقانیت خلیفه ی چهارم در برابر آنان تأکید کرده است [ابن فورک، صص ۱۹۴ و ۱۹۵]؛ علامه ابوالفرج ابن جوزی نیز در همین رابطه گفته است: «در میان علما کسی مخالف این رأی نیست که در تمام جنگ هایی که با علی شده، حق با علی بوده است؛ چگونه چنین نباشد در حالی که پیامبر برایش دعا کرد که: خدایا علی به هر سو که می رود، حق را با او همراه ساز» [صیدالخطا/ص ۲۴۳]. تمام سخن اهل سنت این است که شورش مسلحانه بر ضدّ خلیفه ی قانونی مسلمانان، به رغم حرمت و ممنوعیتی که دارد، سبب خروج از دین و جواز سبّ و لعن و تکفیر نیست.

اما حکایت ایراد اتهام تجسیم به ابن تیمیه و او را از نحله ی مجسمه خواندن نیز، بیش از آنکه پایه ی علمی و استنادی داشته باشد، از جنس کژخوانی اندیشه ی رقیب برای بدنام کردن آنان در میان عوام است؛ ابن تیمیه ضمن تأکید بر سرشت فراعقلی خداشناسی و مرجعیت انحصاری قرآن و سنت در این

حوزه، اکتفا به آیات و احادیث را لازمه ی انضباط منطقی می شمرد [منهاج، ۲۴۹/۱] و بارها در نوشته هایش به نفی جسم انگاری خدای متعال تصریح می کند: «نمی توان ویژگی های مخلوقات، مانند جسمانیت و تجسّد را به خداوند متعال نسبت داد» [مجموع الفتاوی، ۱۴۷/۱۷]؛ اما از آنجا که در آن زمان، برخی عالمان برای فرار از اتهام تجسیم، آیات بیانگر حضور خداوند در آسمان را تأویل یا تعطیل می کردند، وی از سر شدت پایبندی به موازین قرآنی، با استواری مخصوص خود بر اثبات بلا تکلیفی و بلا تعطیلی آیات الصفات پای می فشرد و به صراحت می گفت: «جسم در لغت به معنای جسد است و هر کس فرشتگان و ارواح را در این معنا، غیر جسمانی بنامد درست گفته است و به طریق اولی رب العالمین را نیز نمی توان جسم نامید؛ اما فلاسفه و متکلمان معنای جسم را فراتر می برند و هر چه قابل اشاره ی حسی باشد یا اینجا و آنجا درباره اش به کار رود، جسم می نامند» [مجموع، ۱۵۸/۱۷] «هر کس خدا را جسم بنامد و منظورش این باشد که او مرکب از اجزاست، باطل گفته است؛ نیز اگر منظورش این باشد که او مانند مخلوقات است، از آنجا که شرعاً و عقلاً ثابت است که هیچ چیزی در هیچ صفتی همانند خدا نیست، به خطا رفته است... از سوی دیگر، اگر کسی نیز برای گریز از اتهام تجسیم، صفات مندرج در قرآن و سنت را نفی کند، به خطا رفته است و هر کس قبول آن صفات را تجسیم بنامد، مرتکب نوعی تلبیس شده است» [مجموع، ۱۴۸/۱۷].

بنا بر آنچه به صورت مستند از نوشته های ابن تیمیه، عالم دلیر و جریان ساز قرن ۵۸۰ق، نقل شد، وی بر خلاف القای مخالفانش، نه دشمن اهل بیت است و نه قائل به کفر و تکفیر شیعیان امامیه؛ بلکه وی، دوستدار اهل بیت و معترف به صلاحیت دینی و علمی آنان برای پیشوایی مسلمانان است و هر فردی که خلاف این ها را از زبان او نقل کند، آیین پژوهش و گزارش علمی و ضروریات اخلاق و تقوا را نقض کرده است؛ چه بهتر که به جای چهره نگاری غیرمنصفانه از مخالفان فکری خویش برای بدنام کردن آنان در میان جامعه، در پرتو دستور رهگشای «و لا یجرمنکم شتات قوم علی أنّ لا تعدلوا» لوازم توصیف علمی و معرفی عادلانه را پاس بداریم و در اجرای توصیه حکیمانه «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»، به جای سیاه نمایی هویت گوینده، به تأمل جدی و تفهّمی در ماهیت و میزان اعتبار گفتار بپردازیم و به خود

بقبولانیم که بالاترین مصلحت، تقریر حقیقت است.

منابع و مآخذ:

(۱) ابن تیمیه، کتاب النبوات، بیروت: دارالقلم، بی تا.

(۲) ابن تیمیه، العقیده الواسطیه، تحقیق زهیر شاویش، بیروت: المکتب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

(۳) ابن تیمیه، منهاج السنّه النبویه، بیروت: المکتبه العلمیه، ۱۳۲۲ق.

(۴) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.

(۵) ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن، صیدالخطا، تحقیق محمّد عبدالرحیم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۲ق.

(۶) ابن فورک، مقالات الشیخ ابی الحسن الأشعری، امام اهل السنّه، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

(۷) اسلامی، محسن، چهره یحقیقی ابن تیمیه پایه گذار افکار وهابیت، قم: نشر فقاہت، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.

(۸) ندوی، ابوالحسن، المرتضی سیره علی بن ابی طالب، دمشق: دارالقلم، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.

(۹) رضوی فقیه، سعید، مقاله ی «من مسلمانم، قبله ام یک گل سرخ»، روزنامه ی یاس نو، ص ۲، سال اول، شماره ی ۱۰۰، یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۸۲.



## ای نفس!



ترجمه: زنده‌یاد اسکندر محبوبی راد

[با تشکر از همسر محترم زنده‌یاد اسکندر محبوبی راد که این نوشتار را در اختیار ما قرار دادند.]

که ناپود می‌شود تلاش نمی‌کند و وقت و انرژی نمی‌گذارد، بلکه همیشه در تلاش است که چیزی ماندنی کسب کند. حال، بیا و برای چیزی تلاش کن که ارزشش را داشته باشد.

دنیا رفتنی است. زیور و مظاهر دنیا و لذت‌ها و فتنه‌هایش همه گذراند، زیرا «هر چه در دنیاست فانی است».

حتی تو ای نفس! ناپود می‌شوی و می‌میری. حال برای پس از مرگت چه به ارث نهاده‌ای؟ چه کرده‌ای؟ چه جمع کرده‌ای؟

نفس! به خدا سوگند که برای من خیلی ارزش داری

زیرا به وسیله تو و از طریق تو و با تلاش توست که بدبختی و شقاوت یا شادی و سعادت من رقم می‌خورد.

به وسیله تو ای نفس، وارد آتشی می‌شوم که بسیار سوزاننده و دردناک است

و با تو می‌توانم وارد بهشتی شوم که به اندازه آسمانها و زمین است.

توبه کن ای نفس، توبه کن، پیش از آنکه نتوانی توبه کنی

دست از گناه و معصیت و هوی و هوس و لهو و لعب بردار، یقین بدان که آرامش و آسایش حقیقی جز با ایمان و یاد پروردگار رحمان به دست نمی‌آید.

خودت بهتر می‌دانی که معصیت و گناه فقط غم و اندوه و نگرانی و پریشانی و زندگی دشوار در پیش دارد. همان طور که خداوند

متعالی می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»

به سوی خداوند جل و علا برگرد. دیگر ارتکاب گناه و لهو و لعب کافیهست.

ای نفس، هر چه تا به حال کردی بس است. هوی پرستی و عصیان کافی است.

خواهش می‌کنم، تقاضا می‌کنم، به سوی خداوند عز و جل باز گرد.

دیگر زمان این کار فرا رسیده است. با توبه‌ای صادقانه و با همت و عزمی استوار و با انجام عبادات به سوی خداوند بخشنده و مهربان باز گرد.

اکنون زمان بازگشت فرا رسیده است. از این بیشتر تأخیر جایز نیست. به خدا توکل کن و به سوی خدا باز گرد، زیرا او توبه کنندگان و بازگشت‌کنندگان را دوست دارد.

ای نفس، این کلمات را برای تو می‌نویسم! از تو رنج فراوان کشیده‌ام.

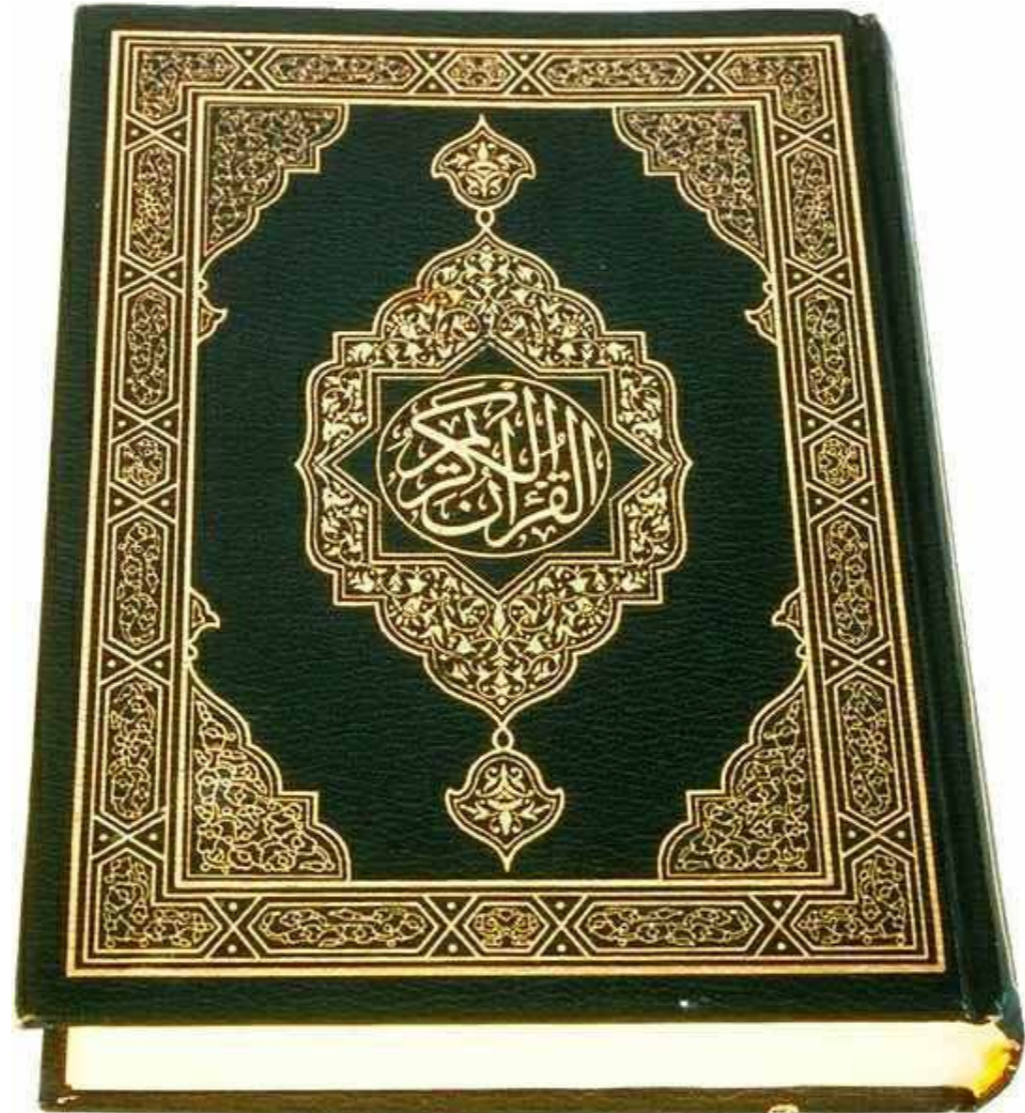
چه موجبات اندوه و غم و زندگی بسیار تلخ که برآیم فراهم نکردی؟! ای نفس، مرا با ارتکاب گناه ناپود کردی، با ارتکاب اشتباه رنج بسیار نصیب کردی، دیگر بس است. آیا از دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن سیر نشده‌ای؟ این قدر به دنیا و لذایذ بی‌مقدارش دل خوش مکن، زیرا به زودی از این دنیای زود گذار خواهی رفت، هر روز در آرزوی فردایی و فردای فردا! هر روزی که می‌گذرد، اجل نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود.

تا کی معصیت؟ تا کی به غفلت و لهو و پشت پا زدن به دستورات الهی ادامه می‌دهی؟ آیا فکر می‌کنی با سرپیچی از دستورات الهی و مشغول شدن به لهو و لعب و غافل شدن از خداوند متعال خوشبخت خواهی بود و شاد می‌شوی؟

نه، هزار بار می‌گویم که این تصور غلط است. آیا انسان عاقل به دنیای فانی و پست دل خوش می‌کند؟! آیا انسان با چیزی که پایدار نیست، خوشبخت می‌شود؟! آیا انسان از گناهی گذرا و فانی لذت می‌برد؟ آیا انسان عاقل به شادی کوتاه مدت دل خوش می‌کند و غم و اندوه دراز مدت را به جان می‌خورد؟

نه، به خدا سوگند که انسان عاقل هیچ وقت چنین نمی‌کند. من تو را خوب می‌شناسم. تو هیچگاه به خوشبختیهای زودگذر و دنیای فانی شاد نمی‌شوی، زیرا عاقل برای چیزی

## جایگاه قرآن، غفلت مسلمانان و راه حل آن



در شناساندن شریعت اسلام به مردم باعث عقب ماندگی ما مسلمانان از اسلام شده است. اگر هر مسلمانی واجبات شرعی خود را وفق شریعت اسلام می‌دانست هر آینه از حرکت به سوی آن باز نمی‌ماند و در عمل به خدمت شریعت از ما سبقت می‌گرفت و احکام آن را خوب می‌آموخت. بهترین خدمتی که انسان می‌تواند در حق برادر مسلمان خود انجام دهد این است که او را از احکام شریعت اسلام آگاه کند و آنچه را از شریعت اسلام برایش نامفهوم است بیان کند. [۲]

یکی از اموری که مسلمانان از آن غفلت ورزیده و آن را به وادی فراموشی سپرده‌اند قرآن کریم می‌باشد که مسلمانان صدر اسلام بوسیله عمل بدان سیادت و رهبری جهان را به دست گرفته و عدالت اسلام را در سراسر جهان پیاده نمودند.

در این مقاله تلاش نموده‌ایم تا جایگاه واقعی قرآن را معرفی نموده و آثار ناگوار غفلت مسلمانان از آن و راه حل‌های آن را بیان نماییم، امید است با مطالعه این مختصر هر چه بیشتر با قرآن آشنا شده و آثار عمل به آن را در زندگی فردی و اجتماعی خود احساس نمایید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِ الْإِسْلَامِ وَ  
الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ  
وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ  
الْمُتَّقِينَ الْكِرَامِ.

دو کتاب هدایت بخش سعادت دنیا و آخرت انسانها در بررسی و کشف حقایق بیشتر در کتاب بزرگ یزدان است.

۱- قرآن، که که کتاب خواندنی و معجزه‌ی جاویدان و سند حقانیت آیین اسلام است و پیوسته بسان خورشید تابان بر تارک نادانی بیرون نمی‌آیند مگر این که به جهل و نادانی دیگری گرفتار می‌شوند. در حالی که نمی‌دانند علت حقیقی این گرفتاری و ضعف و بی‌خبری چیست؟ خوب روشن است که علت حقیقی آن بی‌خبری از شریعت اسلام و سهل انگاری در تطبیق شریعت اسلام به کمال آن و نامگذاری صحیح آن است و نمی‌دانند که چنگ زدن و گرایش به وضع قوانین فاسد و بی‌محتوی باعث فساد آنها شده است و ضعف و ذلت را برای آنها باقی گذاشته است.

جهل و بی‌خبری ما از احکام شریعت اسلام و بی‌توجهی علما یا ناتوانایی آنها

اگر راستگو و درست‌کارید. [۳] هم‌چنین سوره‌ی هود آیه ۱۳ و اسراء آیه ۸۸ به این مطلب اشاره دارند.

۲- جهان، که کتاب دیدنی طبیعت است، و از آنجا که ساخته و معجزه‌ی آفریدگار سبحان است، کسی قادر به آفرینش و افزایش ذره‌ای بر ذات آن نمی‌باشد. خداوند می‌فرماید: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» اینها (که می‌نگرید و می‌بینید) آفریده‌های خداوند، شما به من نشان دهید آنانی که جز خداوند چه چیز را آفریده‌اند؟ (تا شایسته پرستش و شراکت در الوهیت را داشته باشند). بلکه ستمگران (کفرپیشه) در گمراهی آشکاری هستند. [۴] هم‌چنین نگاه شود به سوره فاطر آیه ۴۰ و احقاف آیه ۴.

هر چه بینشها وسیعتر و دیده‌ها عمیقتر گردد و مطالعه و تحقیق درباره‌ی این دو کتاب خداوندگار هستی بیشتر انجام گیرد، رموز و اسرارشان بهتر جلوه‌گر می‌شود و حقایق تازه‌تری از آنها بدست می‌آید. همانگونه که دانشمندان در گذر زمان، طبیعت را با معیار و میزان موجود در خود طبیعت سنجیده‌اند و با آهنگ طبیعت، مواد را کاویده و زیر و رو کرده‌اند، و شگفتی‌هایی از راز و رمز نهفته در زوایای گیتی پی برده‌اند، و این همه نوآوریها را به دنیا ارزانی داشته‌اند، بهمین منوال اگر فرزندان آیات قرآنی را باخود قرآن تفسیر و تبیین کنند، وبا تلاش جانانه و سعی مخلصانه، حقایق زیبا و اسرار والای این کتاب سترگ و معجزه‌ی بزرگ آسمانی را کشف و منعکس سازند، تفاسیر معتبر و سودمندی رابه مؤمنان ارزانی می‌دارند. البته این عمل از دید دانایان پرهیزگار بدورنمانده است و تفسیرهای ارزشمندی در این راستا نگارش یافته است اما پویندگانی هم بوده‌اند که این سبک را پیش نگرفته‌اند، بلکه با روشهای گوناگون دیگری دست بدین خدمت ارزنده یازیده‌اند، یکی از زاویه‌ی ادبی، دیگری از ناحیه‌ی فلسفی، برخی بر اساس احادیث نبوی، دسته‌ای از نظراتاریخی گروهی از لحاظ علوم طبیعی و دانش جدید زمان و... به نگارش تفسیر قرآن پرداخته‌اند.

قرآن برنامه‌ی زندگی مسلمانان است کسی که خود را مسلمان می‌داند، باید مسائل زندگی مادی و معنوی و موضوعات خانوادگی و اجتماعی خود را با قوانین



قرآن تنظیم و در پرتو قرآن حرکت نماید. لذا بر فرد مؤمن لازم است تلاوت و بررسی قرآن را جزو برنامه‌ی روزانه‌ی خویش قرار دهد، تا بر اثر تدبیر در قرآن، اوامر و نواهی آن آویزه‌ی گوش دل و جان او گردد. آیا برنامه‌ی زندگی را باید فهمید و برابر آن زیست، یا آن را بوسید و در لای پارچه‌ها پیچید؟

قرآن نسخه‌ی آسمانی است

خداوند برای درمان دردهای جامعه‌ی انسانی، نسخه‌ای از آیات قرآنی را فرو فرستاده است تا مسلمانان دواهای آن را برابر دستور - بدون کم و کاست - بکار ببرند و سلامت عقل و جان، و سعادت دنیوی و اخروی خود را بازیابند. آیا دواهای نسخه را باید خورد و بکار برد، یا از دواهای خوب و خط خوانای آن فقط به به گفت؟ که متأسفانه اکثر از دواهای این نسخه آسمانی فقط به به نصیبشان می‌شود. می‌گویند به به چه صدای دارد برای قرآن خواندن به به چه نفسی دارد برای خواندن قرآن. بله، قرآن خواندن خیلی ثواب دارد. اما چه خوب است وقتی آن را می‌خوانیم برای قلب بیمارمان درمان باشد، خوب ما درباره‌ی قلب چه می‌دانیم حتماً با خود می‌گوییم که قلب یک تکه گوشت در بدن انسان که اگر از کار بیفتد، انسان می‌میرد، من با توجه به مطالعاتی که کردم دانستم که قلب به روش‌های مختلفی می‌تواند بمیرد با اینکه انسان زنده است و می‌تواند حرکت کند یکی از این روشها وارد نکردن قرآن به معنای واقعی به قلب است.

چون اگر قرآن به معنای واقعی بر قلبمان جاری شود ما می‌توانیم پرتوهای نور و کمال را در خودمان ببینیم چون انسان برای رسیدن به کمال آفریده شده است. ای انسان و ای دعوتگر راه خدا! باید یک شخصیت قرآنی پیدا کنی و آثار این شخصیت در گفتار و کردار تو نمایان شود به گونه‌ای از قرآن و سنت تأثیر پذیری که بسان پیامبر (ص) اخلاقت کاملاً قرآنی شود.

اقبال لاهوری - رحمه الله - بامدادان و شامگاهان قرآن تلاوت می‌کرد و پدرش هر روز صبح به او می‌گفت: چه می‌خوانی؟ اقبال می‌گفت: قرآن می‌خوانم. او به مدت سه سال پیوسته این سؤال را از اقبال می‌پرسید تا اینکه روزی از پدرش سؤال کرد: تو هر روز این سؤال را از من می‌پرسی و من هم پاسخ همیشگی را به شما می‌دهم منظورتان از این سؤال چیست؟ پدرش گفت: می‌خواهم قلبت را متوجه قرآن کنم و چگونگی تأثیر پذیری از قرآن را به تو بیاموزم. پسر! به گونه‌ای

قرآن را بخوان که بر تو نازل شده است. اقبال می‌گوید: از آن روز به بعد قرآن را به گونه‌ای کاملاً تازه، با قلب و فکر و حواس و تمام نیرویی که در بدن دارم تلاوت می‌کنم، و به موجودی دیگر تبدیلی شده‌ام و درک و فهم من از زندگی کاملاً عوض شده است. آری قرآن تا تمام وجودت را به اختیار نگیرد، مقداری از وجودش را در اختیار تو نخواهد داد. ما نیز اگر با چنین دید و نگرشی قرآن را تلاوت کنیم می‌توانیم بسان اقبال شخصیتی قرآن کسب کنیم.

نقش قرآن چون که بر جان‌ها نشست :: نقش‌های پاپ و کاهن را شکست فاش گویم آنچه در دل مضمهر است :: این کتابی نیست چیز دیگر است چون که در جان رفت، جان دیگر شود :: جان چو دیگر شود جهان دیگر شود

آیا تا کنون نکاتی چند از عمل نکردن به قرآن و سنت برایمان روشن شد؟

خوب دیگر: مقدار دیگر از مسأله را باز می‌کنیم.

قرآن فرمان فرمانده کل جهان برای سپاه ایمان است. قرآن نامه‌ی سرگشاده است که از جانب حاکم جهانیان برای مسلمانان فرستاده شده است تا برابر دستور آن حرکت نمایند و عمل کنند و با لشکر جهل و کفر و ظلم و زور و هواها و هوسها بجنگند. یا بهتر بگوییم: حزب الله باشند و بر حزب شیطان زنند. آیا بسنده است سربازان قرآن، نامه‌ی یزدان را بخوانند و فهمیده یا نفهمیده آن را با تعظیم و تکریم بر هم نهند؟ آیا فرماندهی کل جهان از این کار مؤمنان خوشنود می‌گردد؟

قرآن اسلحه‌ی بران مسلمانان است

مسلمانان صدر اسلام در زیر پرچم لا اله الا الله با دو اسلحه‌ی تیز و بران به جنگ کافران و منافقان برخاستند و دو ابرقدرت کیاسره و قیاصره‌ی ایران و روم را بر انداختند. این دو اسلحه یکی قرآن و دیگری سنت نبوی بود.

هر دوی اینها در دسترس ماست لیکن بجای اینکه آنها را در دست بگیریم و به پیکار بنشینیم، آنها را در پارچه‌های زیادی پیچیده‌ایم و بر طاقچه‌ها نهاده‌ایم یا به گورستانها برده‌ایم و بجای زندگان بر مردگان می‌خوانیم! دشمنان اسلام خوب است و باید آن را از دست ایشان گرفت، اما برچیدن قرآن از خانه و کاشانه و مساجد مؤمنان ناشدنی است ولی بر گرفتن آن از

دل و جان و گستره‌ی زندگی آنان با تلاش بی‌امان و نیرنگهای نهان انجام پذیراست. قرآن کتاب اندرز و رهنمود است خداوند قرآن را به عنوان اندرز و رهنمود به ما معرفی می‌فرماید: «وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ [۵] ذَٰلِكَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» [۶]

خداوند به ما دستور می‌دهد که مردمان را با قرآن پند و اندرز دهیم آنجا که می‌فرماید: «فَذِکْرٌ بِالْقُرْآنِ مَن یَخَافُ وَعَیْدٌ» ولی ما بجای استفاده از قرآن که منبع اصلی اسلام و سازگار با فطرت انسان است. از این کتاب و آن کتاب، مطالب و مواعظ و سخنرانیهای خود را تهیه می‌بینیم و مؤمنان را نه با فرموده یزدان بلکه با گفته‌ی مردمان ارشاد و راهنمایی می‌کنیم! مگر به ما

دستور داده نشده است که قرآن را بر مردم بخوانیم؟ و با آن دیگران را به رحمت خدا امیدوار و از خشم او بترسانیم؟ ایشان را به راستای خداشناسی رهنمود گردانیم؟ پس ای مسلمانان برای نیل به سعادت در دو جهان به سوی قرآن برگردید. قرآن را برنامه‌ی عملی زندگی خود سازید. دواهای نسخه‌ی ربانی و حکیم صمدانی را به تمام و کمال و به جا و به موقع بکار بندید. فرمان خداوندگار عالم را اجرا نمایید، زبان قرآن بیاموزید و خودتان شخصاً به نامه خدا بنگرید و آن را فهم کنید. با سلاح آسمانی قرآن مجهز شوید و به پیکار برخیزید و با قرآن خردها را رهنمود نمایید و مواعظ آن را آویزه‌ی گوش جانها سازید تا با چشم سر توفیق و مدد خدا را ببینید و شاهد پیروزی را در بخل بگیرید. «اِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَذِکْرٍ لِّمَن كَانَ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ» برآستی در این (سرگذشت پیشینیان) بیدار باش و اندرز بزرگی برای آن که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد. [۷]

پس با این مطالبی که گفته شد فهمیدیم که علل عمل نکردن به قرآن و سنت نفهمیدن آن است یا بهتر بگوییم خود را به نفهمی زدن است که متأسفانه باعث خوشنودی دشمنان می‌شود. ولی قرآن مجید این حقیقت را در دلهای مؤمنان تثبیت می‌کند و مستقر می‌سازد تا کار و بار دشمنان و شأن و منزلت ایشان را در دلهایشان بی ارزش و ناچیز بدارد و ترس و هراس و شوکت و هیبت دشمنان را برطرف نماید و از گستره‌ی دلهایشان بزداید. این پیامی است که بر حقیقت استوار است و ندای آن از حقیقت برمی‌خیزد و یک آمادگی روحی و روانی است که بر حق استوار و پایدار است.

هرگاه مسلمانان خود را جدی بگیرند و با صداقت و جدیت آن را در دست بگیرند و در واقعیت زندگی برابر آن ببیندشند و بگویند و بکنند کار و بار و شأن و منزلت دشمنان‌شان و دشمنان یزدان ناچیز و زبون در برابر دیدگان‌شان جلوه‌گر و نمودار و پدیدار می‌آید و دل‌های مسلمانان در یک صف یگانه گرد می‌شود و نیرویی در زندگی در برابرشان تاب ایستادگی نخواهد داشت، کسانی که به خدا ایمان دارند برایشان لازم است که حقیقت حال خود را و حقیقت حال دشمنان خود را خوب بدانند و نیکو بشناسند. این کار خودش نصف جنگ و پیکار بشمار می‌آید. قرآن مؤمنان را بر این حقیقت آگاه می‌سازد و مسلمانان باید حقیقت جهان را بشناسند.

موانع تدبیر در قرآن

۱ - بیماری دل بر اثر بارگناه و پافشاری بر انجام آن گناه: یکی از بزرگترین موانعی است، که دل قاری را از پند پذیری و سینه‌اش را از گشود. شدن برای پندپذیری از قرآن و در یافت حکمت‌ها و احکام آن، باز می‌دارد. در دین بار. خداوند می‌فرماید: «سِاَصْرَفُ عَنِ اَیَاتِی الذِّیْنَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ» از آیات خود کسانی را باز خواه‌م داشت، که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند.

این قدمه رحمه الله گفته است: «باید تلاوت کننده‌ی قرآن از موانع فهم آن به دور باشد، و خود را از گناهان بیالاید. برخی آن گناهان چنین‌اند: پافشاری بر گناه و داشتن تکبر و پیروی از خواهش‌های نفس. بی شک اینگونه کارها به تاریکی دل و زنگار زدگی آن می‌انجامد، زیرا دل هم چون آینه است. و شهوت‌ها هم چون زنگار، و معانی قرآن، هم‌چون تصویرها و چهره‌هایی هستند که در آینه نمایان می‌شوند، ریاضت کشیدن برای دل با از بین بردن شهوت‌ها مانند جلا صیقلی دادن آینه و شفاف ساختن آن است.»

زرکشی رحمه الله گفته است: «بدان که فهم و درک معانی قرآن برای نگاه کننده‌ی آن به دست نمی‌آید؛ و رازهای آن برای او آشکار و روشن نمی‌شود در حالی که در دلش بدعت یا تکبر یا خواهش نفس یا عشق و محبت دنیا وجود داشته باشد، یا اینکه برگناهی پافشاری کند یا ایمانش تقویت نشود و واقعی نباشد یا بر مفسری اعتماد دارد که در آن زمینه دانش و آگاهی ندارد. همه‌ی اینها موانعی هستند که نمی‌گذارند قرآن دریافته و شناخته شود، و برخی از آنها نسبت به برخی دیگر قوی‌تر هستند.» بی‌گمان از بزرگترین گناهانی که دل

را از تدبیر در قرآن باز می‌دارد، وابستگی به شهوت‌های دنیوی است، بی‌شک دل نمی‌تواند و امکان آن را ندارد که به بلند مرتبگی اوج بگیرد و به فضایل ارزشمند دست یابد و به کلام خدا مشتاق باشد و در کنار آن آرام بگیرد در حالی که کنار لاشه‌ی بدبو و همت‌های پست و ضعیف زندگی کند و کارهای پست و ضعیفی انجام دهد که همت فاسقان و مردمان پست و اوباش به گرد آن می‌چرخد. از بارزترین آن کارهای پست گوش دادن به موسیقی‌های پست و محرک و لذت بردن با کلمات و اشعار آن است. ابن قیم رحمه الله در قصیده‌ی «نونیه» اش درباره تأثیر گوش دادن به این گونه موسیقی و آواز بر دل و ایمان گفته است:

«همانا تأثیر بد گوش دادن به موسیقی و آواز در دل و ایمان، همانند تأثیر زهر در بدن‌هاست. پس دل از لحاظ دوست داشتن و اخلاص ورزی همراه با نیکی، خانه‌ی پروردگار بزرگوار است. هرگاه به شنیدن موسیقی و آواز وابسته شد، او را بنده‌ی هر زن و مردی می‌کند. دوست داشتن کتاب خدا و دوست داشتن آواز و موسیقی (مبتذل و محرک در دل بنده با هم جمع نمی‌شوند.)

۲ - مشغول شدن دل و پراکندگی ذهن: غفلت دل، انسان را از تدبیر در قرآن و تأثیرپذیری از آن باز می‌دارد. اگر دل زنده باشد، اما به چیز دیگری پردازد، دل غایب است، و حاضر نیست، و نمی‌تواند هیچ پند و اندرزی را از قرآن فرا بگیرد، هر چند آمادگی بالقوه داشته باشد، مانند انسان بنیایی که به چیزنا پسندی می‌نگرد، در حالی که آهنگ چیزی دیگری کرده است.

حسن بصری رحمه الله گفته است: «ای فرزند آدم! چگونه در هنگام تلاوت قرآن دلت نرم و پندپذیر می‌شود، در حالی که همت و تلاش تو برای رسیدن به آخرسوره و پایان بردن قرائت آن است؟!»

ابن قیم رحمه الله گفته است: مردم در برابر قرآن سه گروهند: ۱ - کسی که دلش مرده است، ۲- کسی که دلی زنده دارد، اما به چیز دیگری می‌پردازد. چنین دلی نیز هیچ گونه پند و اندرزی نمی‌گیرد، ۳- کسی که دلی زنده و آماده دارد، و آیات قرآن بر او خوانده می‌شود، و او به آنها گوش فرامی‌دهد، دلش را حاضر می‌کند. چیز دیگری به جز فهم آن چه شنیده، او را مشغول نمی‌کند. چنین کسی دلش حاضر است. این گروه از آیات قرآن بهره می‌برند. وی در ادامه گفته است: «پس هرگاه چیز تأثیرگذار (قرآن) و محل پذیرش آن و

شرط (خوب گوش فرادادن) هم موجود باشد: و موانع (غافل شدن دل از درک معنای مورد خطاب) نیز از بین برود، به یقین تأثیرگذاری قرآن به دست خواهد آمد، و آن هم بهره‌مندی و پندپذیری از قرآن است.»

خداوند در بیشتر سوره‌های قرآن مؤمنان را به اطاعت کامل اول از خود و پیامبرش دستور می‌دهد زیرا کسی که می‌خواهد بنده‌ی واقعی خدا باشد و بندگی او را به درستی انجام دهد باید هم دستورات خدا و هم دستورات پیامبر را اطاعت نماید، خداوند در این رابطه می‌فرماید: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» «و از خدا و پیغمبر اطاعت کنید تا که (در دنیا و آخرت) مورد رحمت و مرحمت قرار گیرید.» [۸] و نیز می‌فرماید: «وَمَن یطع اللَّهَ وَرَسُولَهُ یَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیْهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ» «و هرکس از خدا و پیغمبرش اطاعت کند، خدا او را به باغهای (بهشت) وارد می‌کند که در آنها رودبارها روان است و (چنین کسانی) جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است.» [۹]. «وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِینًا» «هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.» [۱۰]

با توجه به این دلایل که از نص قرآن می‌باشد ما باید از خدا و رسولش اطاعت کنیم و از دستورات آنان پیروی کامل نماییم چون همه آفات و امراض قلبی که برای انسان‌ها بوجود می‌آید در اثر عمل نکردن به قرآن و سنت است.

و اما آثار عدم رعایت قرآن و سنت

۱) ارتکاب کارهای حرام: وقتی انسان به دستوراتی که خداوند در قرآن داده دقت و تأمل ننماید مرتکب کارهای حرام می‌شود و کارهای حرام را به راحتی انجام می‌دهد و این گناهان بر اثر کثرت انجام آن به تدریج برای او به یک خصلت در می‌آیند.

۲) احساس سنگدلی: شخص احساس می‌کند که قلبش به سنگ سختی در آمده است و اصلاً هنگام تلاوت قرآن بدنش نمی‌لرزد چون توجهی به آیات قرآن نکرده و در معنی آن‌ها تدبیر ننموده است. خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ کَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدَّ قَسُوَةً»؛ «پس از آن، دل‌های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر از سنگ.» [۱۱].

حتی در هنگام عبادت فقط یک سری حرکات خشک و بی‌روح و نمایشی انجام می‌دهد و اصلاً در عبادات‌شان از خشوع و



خضوع تهی است. متأسفانه امروزه اکثر کسانی که احساس قساوت قلب و سنگدلی می‌کنند و احساس ضعف ایمان شدیدی می‌نمایند برای درمان آن بیشتر به افراد و عوامل بیرونی تکیه و توجه می‌کنند و به روانشناسان و روانپزشکان مختلف مراجعه می‌کنند در صورتی که تنها راه درمان آن ارتباط راستین با خدای بزرگ است.

و اما ارتباط با خدا تنها با تأمل و تفکر و تدبیر در معانی قرآن کریم حاصل می‌شود. قرآن نوری است که خداوند با آن بندگانش را از حیرت و سرگردانی به حق و هدایت راهنمایی کرده است. این یعنی تا قرآن را عمیق نخوانیم و به مفاهیم آن عمل نکنیم همیشه در گمراهی و سرگردانی خواهیم بود.

۳) شرک ورزیدن به خداوند: بسیاریند کسانی که شب و روز قرآن می‌خوانند حتی آن را حفظ می‌کنند ولی به اصلی‌ترین و مهم‌ترین رکن و توصیه‌ی قرآن که توحید است عمل نمی‌کنند. قرآن را می‌خوانند ولی به شیخ یا امامزاده و یا مقبره‌ای پناه می‌برند و سلامتی و شعار و حاجت خود را از چیزهای بی‌جان می‌خواهند و این بزرگترین آفت عمل نکردن به دستورات خداوند در قرآن است. و اما دلیل این مورد این است که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»؛ برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند. [۱۲].

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نکنید. [۱۳]

آفات عمل نکردن به سنت پیامبر (ص) بوجود آمدن خرافات و اعمال بیهوده‌ی زیاد به نام دین که به آن بدعت می‌گویند، همین گونه که در حدیث پیامبر آمده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»؛ هرکس در امر ما (شریعت پیامبر (ص)) چیزی پدید آورد که در دین وجود ندارد، مردود است. [۱۴]

بسیار شنیده‌ایم که این شماره نحس است و یا این روز نحس است در حالی که اگر به سنت پیامبر (ص) و قرآن عمل کنیم این مسائل پیش نمی‌آید. این خرافات و اعمال چون مطابق شریعت نیستند علاوه بر عذاب اخروی در زندگی دنیایی ما هم مشکل و سختی ایجاد می‌کنند، به عنوان

مثال می‌توان به مراسم‌های جشن تولد و ختم انعام‌ها اشاره نمود که در زمان پیامبر، اصحاب و تابعین چنین چیزی وجود نداشت لذا بدعت می‌باشند مردم برای انجام آن هزینه هنگفت و تشریفات زیادی را متحمل می‌شوند.

تجدید عهد با قرآن

در هر برهه‌ای از زمان باز آفرینی عهد زرین صدر اسلام و تجدید میثاق با آرمان‌های بلند نبوی یکی از شاخص‌های بارز راهروان راستین راه حق و حقیقت بوده و همواره خواهد بود. الگو قرار دادن آموزه‌های رسول اکرم (ص) و گفتار و کردار ایشان و تحقق بخشیدن، سیره‌ی عمل و راه و رسم زندگی آن سالار برگزیدگان، خود حد فاصل حق و باطل می‌باشد و شیوه‌ای است که انسان مسلمان را محمدی قرار داد، سر منزل اسلام رهنمون خواهد شد. امروزه مشکل جهان اسلام و مسلمانان تنها عقب ماندگی مادی، عملی، صنعتی و تکنیکی نیست. بلکه عامل اصلی و بنیادین رنج محنت مسلمانان، خود باختگی است. خود باختگی ذهنی و عقبگرد ایمانی. امروزه مشکل مسلمان این است که خدا را نمی‌شناسد یا با حضرت محمد (ص) نا آشناست. یا با تعالیم گرانقدر اسلام رابطه ندارد. گرچه این امر هم در خور اهمال و شایان غفلت نیست. ولی مشکل بزرگتر مسلمان آن است که گریزان و فراری است. گریزان از شیوه‌ای که عزتش را تأمین می‌نماید و او را در کسوت انسان کامل قرار می‌دهد. از صورت و سیرت الگوی پاکان و نیک سیرتان یعنی حضرت محمد (ص) گریزان و هراسناک است. از هر آنچه که در ترقی او به پله‌های کمال تأثیر گذار است و او را به آرامش واقعی و سکون ابدی پیوند خواهد داد. آری! مسلمان از خود و آیین حیات بخش خویش گریزان و خوفناک است و خویشستن را در قعر دریا‌های پرتلاطم مادیت غربگرایی و غرب پرستی در انداخته است و عجیب آنجاست که باز هم می‌خواهد به ساحل بهرورزی و کرانه سلامتی و امن و ایمان برسد «در حالی که این خیال است و محال است (وجنون)) با بازنگری اوراق قطور تاریخ به این نتیجه خواهیم رسید که هرگاه مسلمانان برپایه استقلال فرهنگی، ذاتی و بر مبنای متین واستوار آیین اسلام و فرامین گرانقدر نبوی و با معیار قرار دادن زندگی سرور جهانیان حضرت محمد (ص) زندگی کرده و پیش رفته‌اند، همواره در ابعاد دیگر زندگی نیز پیشرفت‌های چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. و باید اذعان نمود که عقب نشینی از فرهنگ اسلامی و سنت‌های

نبوی و اسوه قرار دادن بیگانگان و غربیان، خسارت‌های غیر قابل جبرانی را برای امت داشته است و در پس منظر این حقیقت ذلت‌های فراوانی را تحمل کرده‌اند. دوری گزیدن از سیره پیامبر (ص) گرچه در حد گسترده‌ای شایع و فراگیر شده است. اما باید یقین نمود که بحران‌های زاینده (فساد و فحشا، و افسارگسیختگی اخلاقی را در جوامع مختلف و به ویژه جامعه اسلامی در پی خواهد داشت و حضرت عمرس چه زیبا فرمودند: اسلام آیین عزت بخش است و هر کس عزت را در ورای آن جستجو نماید، خداوند ذلیلش می‌گرداند. امروزه ما شاهد ذلت‌های پی در پی مسلمانان در سرتاسر جهان هستیم، ذلتی که ناشی از غفلت و خود باختگی خود مسلمانان است. و در اثر آن جهان کفر جرأت پیدا کرد. در هر جایی بخواد خواسته‌های شیطانی خویشستن را اعمال نماید.

امام سید ابولحسن ندوی می‌نویسد: استعمار غربی پس از ازربایی منابع نیروی نهان در نهان مسلمانان و قلب‌شان در یافته است که بزرگ‌ترین سرچشمه‌های نیرو و حیات در آنان ایمان است. لذا با آن به نبرد پرداختند و برمسلمانان دو دشمن را مسلط گردانیدند که از مغول و تاتارها نیز خطرناک‌تر بودند. یکی شک و ضعف یقین است که انگیزه تمامی ضعف‌ها و بزدلی‌های امت اسلام می‌باشد و دیگری خود باختگی و احساس ذلت است. بدین معنی که خویشستن را نا چیز و مورد اهانت به حساب آورند و این امر در ریشه‌ی دل‌های‌شان اثر گذاشته است و هر آنچه را که با دین و تهذیب و اخلاق رابطه‌ای دارد مورد تحقیر قرار می‌دهند. و در هر امری برتری غربیان و اروپاییان را باور داشته هر خیر را در آنان مشاهده می‌کنند.

پس چیزی که از یک مسلمان مطلوب است، دخول کامل در اسلام می‌باشد. و این امر بدون اطاعت کامل احکام خداوند عز و جل و فرامین رسول مکرم اسلام (ص) میسر نخواهد بود، خداوند عز و جل دوست ندارد که به طور کامل در محدوده اسلام و مسلمانی داخل گردد، تا بنده‌ی مخلص خداوند عزوجل قرار گیرد و همین است مسلمانی کامل. زینت و زیبایی هر مسلمانی دخول کامل در دایره‌ی اسلام است. به گونه‌ای که اگر مسلمانی یکی از احکام را نادیده انگاشته و بدان بی توجهی نماید باعث نقص در زیست او خواهد شد. با مثالی می‌توان این مسأله را در ک کرد: زیبا و خوش تیپ به کسی گفته می‌شود که تمام اعضای او متناسب و برابر باشند، اگر چنین نباشد به او زیبا گفته نمی‌شود. اگر

چشم، بینی، پیشانی هر کسی متناسب، اما دندان‌هایش برابر نباشد، به او زیبا گفته نمی‌شود یا اینکه دندان‌هایش برابر اما بینی او غیر معمولی و نامتناسب باشد باز هم به او زیبا گفته نمی‌شود. مسلمانی نیز این چنین است اگر عقیده صحیح است اعمال و اخلاق و شیوه‌ی زندگی هم باید مطابق سنت و برابر با موازین صحیح اسلام باشد و یا اگر اخلاق نیکو است یا عبادت به طور احسن انجام می‌گیرد، باید عقاید و بقیه مسایل زندگی هم مطابق با شریعت اسلام باشد و گرنه به مجرد نام اسلام و ادعای مسلمانی و عدم دخول کامل در اسلام هرگز زینت و زیبایی اسلامی کسب نخواهد شد.

مولانا جلال الدین رومی در مثنوی معنوی مثالی آورده‌است که کاملاً بر احوال مسلمانان امروزی صدق پیدای کند. مولانا مثال شخصی را می‌آورد که نزد حجام و خالکوب رفته از او در خواست می‌نماید تا برپشتش تصویر شیر را ترسیم و خالکوبی کند، وقتی خالکوب سوزن را برداشته در قسمتی از بدن او فرو کرد، آه و ناله وی برخاست. از حجام(خالکوب) پرسید کدام قسمت بدن شیر را می‌کشی؟ او گفت، سرش را. گفت: سر را رها کن بقیه را بکش. خالکوب سوزن را در جایی دیگر فرو کرد. باز هم آه و ناله‌ی این شخص بلند شد و پرسید: این کجای شیر است؟ خالکوب گفت: شکمش. وی گفت: شکمش را نیز رها کن جایی دیگر را بکش. خالکوب سوزن را در قسمتی دیگر از بدن او فرو کرد که باز هم تاب نیاورد. دستش را گرفت و پرسید: دیگر کجای آن را می‌کشی؟ خالکوب گفت دم او را. گفت: دم را هم رها کن جایی دیگر را بکش. خالکوب. خشمگین گشته سوزن را انداخت و گفت:

شیر بی دم و سر و شکم که دید :: این چنین شیری خدا کی آفرید؟

چون نداری طاقت سوز زدن :: از چنین شیر ژبانی دم مزن

آری این مثال، تصویر از مسلمانی مسلمانان امروزی است. بدین نحو که مسلمان هستند، اما مسلمانی‌شان نه سری دارد و نه شکمی. از طرفی ادعای مسلمانی دارند و از طرفی دیگر از عمل نمودن به احکام خدا و رسولش طفره می‌روند خواهشات نفسانی را پیروی می‌نمایند. در نتیجه مسلمانی هم از دست مسلمانان به حالت احتضار در آمده است.

دوری مسلمانان از سنت‌ها

اعتقاد کامل و یقین راسخ و استوار به

ایده و آیین، همواره انگیزه‌ی رشد ترقی اقوام بوده است و هر کس نسبت امری عقیده نداشته باشد، مسلماً در آن راه با مشکلات فراوان و سختیهای بی شماری مواجه خواهدگشت. امروزه مشکل اساسی و مصیبت بزرگ مسلمانان بیگانگی آنان از سنت‌های گرانها و پراج رسول اکرم می‌باشد. محبت دین و ایمان، عقیده و آیین از دلهاشان بیرون رفته، حب دنیا، رقابت در سرمایه، فراهم نمودن اسباب عیش و عشرت و مدپرستی جایگزین آن گشته است مسلمانانی که در گذشته بزرگ‌ترین افتخارات تاریخ را می‌آفریدند و هیچ گاه در قید و بند دنیا گرفتار نمی‌شدند. امروزه تمام هم و غم آنها دنیا گشته و با خدا و رسول و با سنت‌های گهربار حضرت رسول (ص) بیگانه شده‌اند. امروزه مسلمانان عزت‌شان را در مال و متاع دنیا، ترقی شان را در رها کردن قرآن و سنت می‌دانند و دنباله روی غربی‌ها و اروپاییان را در رسم و آیین زندگی، از اسباب مباهات و فخر می‌ندارند و فقط با داشتن نامی از اسلام و نوای از قرآن بسنده کرده و عمل کردن به سنت‌ها را هرگز جزء دین به حساب نمی‌آورند. هرگاه محبت حضرت رسول (ص) از دلها بیرون رفت و انسان مسلمان برای باروری درخت ایمان و یقین هیچ سعی و تلاشی ننموده همان روز سر آغاز زبونی و خواری او خواهد بود. تاریخ گواه این مدعا است که محبت رسول (ص) و عمل به سنت‌های ایشان نقطه‌ی آغاز سعادت و کامیابی می‌باشد و رهاکردن قرآن و سنت و بیرون رفتن محبت آن دو از دل‌ها، آغاز بدبختی و فلاکت خواهد بود. امروزه مسلمانان بنابر ضعف ایمان و یقین که دارند، از عمل کردن بر سنت‌های حضرت رسول اکرم (ص) احساس شرم و حیا می‌کنند اما در راه تقلید فرنگیان و غربیان و شیوه‌ی زندگی آنان، یکه تاز میدان هستند. حتی در لباس، مو، اصلاح سر و صورت و رفتارها و کردارها همواره سعی بر آن دارند تا آنان را الگو و نمونه خویش قرار دهند. پس با چنین ایمان ضعیف و عقیده سستی نیست، احکام الهی و فرامین نبوی، چگونه می‌خواهند به مرز سعادت و بهرورزی برسند.

کتاب و سنت معیار حقانیت

حضرت امام مالک بن انس در موطا مرسلأ از حضرت رسول (ص) روایت نموده است که فرمود: «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتن بهما، کتاب الله و سنتی»: دو چیز را در میان شما گذاشتم که تا وقتی به آنها چنگ بزنید گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و سنت من. کتاب و سنت

در حقیقت معیار و ترازوی دین هستند. که هر امری باید در آیین کتاب و سنت سنجیده شود و سپس به آن عمل گردد.

جنید: فرموده است. این مذهب ما مقید به اصول کتاب و سنت است. پس کسی که با کتاب الله ارج نهد، و به تحریر حدیث پردازد قابل اقتدا نخواهد بود. شاید گاهی اوقات عده‌ای در این کار و اندیشه باشند که برخی از کارها به علت دارا بودن برخی از خصوصیات از نظر رتبه و درجه فراتر از کتاب و سنت هستند اما حقیقت آن است که هیچ عملی به جز در معیار شریعت قابل پذیرش نخواهد بود و بسا شیطان از راه کرامات و بزرگ منشی نشر گمراهی و ظلالت را بر قلب بسیار از انسانها فرو می‌کند که باید از مبتلا شدن به چنین خطاهایی بیدار بود. پس مشخص شد که همچنانکه خوشگوار بودن زندگی پس از مرگ و سرافراز گردیدن از نعمت‌های بهشت وابسته به ایمان به خدا و رسول و سعی و کوشش در راه اوست حصول زندگی سعادت‌مندانه و خوشگوار دنیوی و بهرمندی از نعمت‌های دنیا نیز وابسته به آن است یعنی باید به خدا و رسول او ایمان آوریم و تمام سعی و کوشش و نیروی خود را در راه خدا صرف نماییم. وزمانی که ما این کار را انجام دادیم یعنی به خدا و رسولش ایمان آورده و با سعی و کوشش در راه او خود را به اعمال شایسته آراسته نمودیم. آن وقت مستحق خلافت و پادشاهی در روی زمین می‌گردیم و سلطنت و حکومت به ما داده خواهد شد.

منابع:

خرمذل، مصطفی، تفسیر نور، نشر احسان. قطب، سید، فی ظلال القرآن، ترجمه مصطفی خرمذل، نشر احسان. الهلالی، مجدی، تدبیر در قرآن، ترجمه مجتبی دوروزی، نشر احسان. نارویی، عبداللطیف، اتباع سنت. مولانا احتشام الحسن، عقب افتادگی مسلمانان و راه حل آن، ترجمه مولوی عبدالغنی شیخ جامی.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. مانده ۱۶-۱۵.
- [۲]. مقدمه کتاب غفلت مسلمین و غربت حقوق اسلامی اثر عبدالقادر عوده و ترجمه محمود عباسی با اندکی تغییرات.
- [۳]. [بقره: ۲۳]
- [۴]. [لقمان: ۱۱]
- [۵]. [ص: ۱۷]
- [۶]. [بقره: ۲]
- [۷]. [ق: ۳۷].
- [۸]. [آل عمران: ۱۳۲]
- [۹]. [نساء: ۱۳]
- [۱۰]. [احزاب: ۳۹]
- [۱۱]. [بقره: ۷۲]
- [۱۲]. [بقره: ۱۶۵]
- [۱۳]. [نساء: ۳۶].
- [۱۴]. الجامع الصغیر (ص) / ۱۱۳۵ به روایت بخاری و آلبانی آن را صحیح دانسته است.



# حق قرآن

امام شهید حسن البنا

ترجمه: مصطفی اربابی

نمودگار فروتنی و سجد، که شب را با تسبیح و قرآن سپری می‌کرد، با موهای سپید و سیاه‌اش قربانی کردند.

چون به سیره سرگذشت ایشان بنگرید، یکی را هم نمی‌بینید، که کتاب خدا را فرو نهاده؛ یا تلاوت آن را به مدت یک هفته به فراموشی سپرده باشد؛ چه برسد به یک ماه کامل، یا سالیان سال. نمی‌خواهم بحث را به درازا بکشانم؛ به کتاب‌های شرح حال مراجعه کنم، و از نور صفحات کتاب‌های تاریخ و سیره پرتوی بگیرم.

سلف صالح -رضی الله عنهم- در استنباط احکام، قرآن را نخستین منبع می‌دانستند. برآستی اگر کتاب خدا منبع نخست نباشد، پس چه چیز می‌تواند منبع نخست نباشد؟ پس چه چیزی می‌تواند منبع نخست باشد؟ شما می‌بینید که پیامبر برگزیده -صلی الله علیه وسلم- هنگام فرستادن معاذ به یمن از وی پرسید: بر پایه چه چیزی داوری می‌کنی؟ گفت: بر اساس کتاب خدا، سپس سنت مطهر رسول خدا.

می‌دانید که عمر -رضی الله عنه- به بسیاری از اصحاب بزرگوارش هشدار می‌داد، مبادا با مسلمانان از حکایات، احایث و وقایع سخن بگویند؛ در حالی که آنان هنوز دانش قرآن را حاصل نکرده‌اند.

به آنا توصیه می‌کرد، که حلال و حرام قرآن را به مردم بیاموزند.

همچنین می‌دانید که امامان نخستین تابعان و تبع تابعان، مثل سعید بن مسیب اجازه نمی‌دادند فتوای آنان به صورت نوشته مدون گردد، تا مبادا مردم از کتاب خدا برگردند؛ و به این نوشته‌ها روی آوردند. سعید بن مسیب، نوشته‌ای از فتوایش را که در دست کسی بود، برگرفت؛ و آن را پاره کرد؛ و گفت: سخن مرا می‌گیری؟ و کلام خدا را رها می‌کنی؟ سپس می‌روی، و می‌گویی: سعید چنین گفت، یا سعید چنان گفت! خود را به کتاب خدا و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- ملزم کنید.

آیا نمی‌بینید که ایشان و دیگر سلف صالح -رضی الله عنهم- کتاب خدا را اصل همه اصول قرار می‌دادند و دین و احکام آن را از آن استنباط می‌کردند؟

آنان در امور دنیا جز امور مطالب قرآن عمل نمی‌کردند و تسلیم بی‌چون و چرای آن بودند. حقوق را از آن می‌آموختند؛ حدود را بر پایه آن برپا می‌کردند؛ احکام را طبق آن به اجرا در می‌آوردند؛ و امومر را بر پایه آن صادر می‌کردند؛ هرگز به الغا، تعطیل، تعلیل و تأویل قرآن راضی نمی‌شدند. آن روزی که انسان با طراوت بود؛ میوه‌های دین چیده

پدیده‌ای مانند قرآن کریم ندیده‌ام، که از یکسو، میان امت سخت بدان عنایت شود و از سوی دیگر، کاملاً اجمال و زیر پا نهاده شود. خداوند قرآن کریم را کتاب محکم، نظام فراگیر، قوام کار دین و دنیا قرار داده است:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» [فصلت: ۴۲]

هیچگونه باطلی از هیچ جهتی و نظری نتوجه قرآن نمی‌گردد. قرآن فرو فرستاده پروردگار فرزانه ستوده است.

معتمد، که مهم‌ترین مسئولیت امت اسلام در قبال قرآن کریم ۳ مورد است:

نخست: تلاوت کردن آن، تعدد با قرائت آن و تقرب به پیشگاه خداوند متعال به وسیله آن، دوم: قرار دادن آن در جایگاه منبع و احکام دین؛ باید همه چیز از قرآن برگرفته؛ و از آن استنباط شود. از چشمه چشمه زلال آن سیراب؛ و آموختنی‌ها از آن فر گرفته شوند.

سوم: قرار دادن آن در جایگاه بنیان و پایه احکام دنیا؛ باید همه چیز از قرآن و مواد حکیمان‌ه‌اش کمک گرفته و در زندگی به اجرا گذاشته شود.

این‌ها مهم‌ترین مقاصد و اهداف کتابی است، که خداوند آن را فرو فرستاده و پیامبرش را مامور به ابلاغ آن کرده است. آن را پس از پیامبر واعظ، پند دهنده، داور عادل و میزان سنجش میان ما قرار داده است. سلف صالح -رضی الله عنهم- آن مقاصد را دریافتند؛ و در پی تحقق آن‌ها بر آمدند؛ و در پی آن به وظیفه‌ی خویش عمل کردند. گروهی قرآن را ۳ روزه ختم می‌کردند؛ گروهی هفت روزه؛ و عده‌ای کمتر یا بیشتر. اگر یکی از آنان به علت گرفتاری نمی‌توانست ورد قرآن خویش را بخواند، به قرآن نگاه می‌کرد؛ و بعضی از آیات را می‌خواند؛ و می‌گفت: تا از جمله کسانی نباشم، که قرآن را رها کرده‌اند. قرآن بهار دل‌ها و ورد، عبادتشان بود و در طول شبانه رو زان را تلاوت می‌کردند. خداوند از خلیفه سوم خشنود باد! که هنگام محاصره خانه‌اش، در حالی که شمشیر بر گردنش نهاده بودند، از قرآن جدا نشد:

تمنی کتاب الله اول لیلته و آخره لاقی حمام المقادیر

سر شب کتاب خدا را آرزو کرد؛ و در آخر شب با کبوتر تقدیر دیدار کرد.

خداوند او را رحمت کند، که در رثای‌اش بهتر از این گفتار نیست:

ضحوا بأشمط عنوان السجود به یقطع الیل تسبیحا و قرآنا



می‌شد؛ و مردم از آن بهره می‌برند - آن روزگار - مسلمانان حکمت وجود قرآن را در میان خویش می‌دانستند؛ و چنانکه صاحب و پیام آور، قرآن را به آنان آموزش داده بود، عمل می‌کردند:

«كُتِبَ أَنْزِلَ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّدَبْرًا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» [ص: ۲۹]

[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [بارة] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

سپس او دولت و صولت جایگاه قرآن در اندیشه و خرد مردم کم رنگ شد؛ و در زبان و عقل مردم گنگی و کج فهمی شایع شد، تا جایی که این کتاب در سمت و سوی مردم در جهت دیگر قرار گرفتند؛ و فاصله آن دو به اندازه فاصله مغرب و مشرق شد:

سارت مشرقا و سرت مغرباشتان میان مغرب و مشرق

او به مشرق رفت و من به مغرب، چقدر فاصله است میان شرق و غرب!

تعدد به تلاوت قرآن در طول شبانه روز؛ تعداد اندکی از ما به آن عنایت می‌ورزند، و بدان عمل می‌کنند؛ اما بقیه پرهیزگاران، هر کس روشی را برای خود پدید آورد؛ و پیرانشان برا یانا او را، احزاب، وظایف و دعا‌هایی را مقرر کردند، که به ترک کتاب خدا منجر شد. آن او را در جای کتاب خدا گرفتند در عبادت بارها به تکرار آن پرداختند.

بدیهی است ما او را در صحیح را رد نمی‌کنیم، و حرام نمی‌دانیم؛ و مانع او را و دعا‌هایی که مانع شریعت نباشد، نمی‌شویم؛ اما می‌گوییم: کتاب خدا مقدم است. اول برای خودتان بخشی از کتاب خدا را به عنوان ورد برگزینید، که دل‌هایتان را پیوند دهد و ارواحتان را با فیض و نور آن استحکام بخشد. سپس هر چه می‌خواهید خدا را با زبان‌های مختلف ذکر کنید. البته به شرطی که مخالف احکام دین نباشد؛ اما اینکه قرآن را فرو گذارید؛ و عبادتتان در دعا‌هایی که خود ساخته‌اید؛ یا دیگران بر ساخته‌اند، خلاصه کنید، این خود کنار گذاشتن کتاب خدا و بی‌توجهی به حقوق آن است.

استنباط احکام از قرآن؛ در این روزگار مردم نسبت به کتاب خدا و بی‌توجهی به حقوق آن است.

منبع: حسن البنا کتاب پیام بیداری ترجمه مجموعه رسائل، مترجم مصطفی اربابی

# مرد نساج، نمونه‌ای از ادبیات داستانی شفاهی اورامان



## ارکان حیاتی

ادبیات داستانی حکایات بلندی است از قهرمانی‌ها و فداکاری‌های افرادی که برآمده از یک قوم و ملت هستند. در ایلیاد و ادیسه هومر آشیل را نماد پهلوانی و شکست‌ناپذیری آورده است. در ایران فردوسی توسی رستم را به عنوان جهان پهلوان شکست‌ناپذیر ایران و توران به میان آورده است و به تمجید و توصیف قهرمانی‌ها و دل‌آوری‌های او پرداخته است. جدا از شیوه‌ی داستان‌سرایی و اسطوره‌سرایی یک نوع دیگر از داستان نیز وجود دارد که در بطن زندگی مردم نهفته است که به داستانهای کوتاه معروفند. از صاحب سبک‌ترین سردمداران آن در ایران کسانی چون محمدعلی جمال‌زاده و صادق هدایت که آثار متعددی را به این شیوه داستان‌سرایی به جا گذاشته‌اند.

در درون مرزهای این مملکت اقل گویش‌ها و اقل نژادهایی نیز وجود دارند که نحوه داستان‌سرایی خاص خودشان را دارا هستند. یکی از این اجتماعات انسانی که در کشور ما قرار دارند اورامان هستند که هرچند بعنوان یکی از گروه‌های دیگر نژاد کرد بشمار می‌آیند اما با این وصف پیچیدگی‌های ساختاری زیادی را می‌توان در بطنشان مشاهده نمود. حکایات فولکلور و عامیانه پر محتوایی که در میان اورامان وجود دارد بصورت سینه به سینه پس از هزاران سال همچنان دارد توسط افراد این ناحیه روایت می‌شود. لذت

واقعی این داستان‌ها را می‌شود در شب‌های سرد و برفی زمستان در زیر سقف‌های چوبی بام‌های پلکانی اورامان و در کنار بخاری‌های چوبی خانه از زبان پدر بزرگان و مادر بزرگان پیر که پینه‌های دست‌هایشان یادآور سختی و مشقت گذشته‌شان بوده است می‌توان جست‌وجو کرد. داستانی که من گردآوری کرده‌ام به صورت شفاهی بوده و هیچگونه منبع نوشتاری در مورد آن صدق نمی‌کند. اگر با نگاهی شگرف این حکایت پر محتوا را مورد بررسی قرار داد، نکات بسیار مهمی راجع به دوران قدیم اورامان دستگیر خواننده می‌شود. برداشت نهایی داستان به سلیقه خودتان است.

## حکایت مرد نساج (کابرای جوله)

در روزگاران بسیار دور در یکی از روستاهای اورامان زن و مردی در کنار «جوله‌ای» و یا نساجی مشغول بوده و گلیم و جاجیم می‌بافتند و با کمک آن امرار معاش می‌کرده است. از قضا زن او روزی برای آوردن آب به سرچشمه رفته اما می‌بیند که چشمه شلوغ بوده و اهالی روستا نیز کوزه‌هایشان را برای آوردن آب به آنجا برده‌اند. زن ساعات زیادی را در نوبت می‌ایستد تا به او آب برسد ولی زن ملای ده از راه می‌رسد و بدون نوبت به او اجازه می‌دهند تا مشکش را پر از آب کند. زن نساج هم می‌خواهد همین کار را انجام دهد ولی زنان این اجازه را به او نمی‌دهند و می‌گویند باید داخل صف بایستد تا نوبت او بشود. او هم با قهرو ناراحتی بخانه رفته و از شوهرش گلایه می‌کند که امروز این اتفاق برای من افتاده است (یا مهوی مه‌لایا ته‌لاقم گه‌ره‌کا) تو هم باید ملا شوی. تا همه مردم به ما هم احترام بگذارند و نساج را تهدید می‌کند که اگر این کار را نکند از او طلاق می‌گیرد. نساج بخت برگشته هم در فکر فرو رفته و به فکر متقاعد کردن زنش می‌افتد که او راضی نمی‌شود والله بالله می‌خواهد شوهرش ملا شود. مرد نساج نیز می‌گوید: آخر زن هر چیز اصولی دارد و من از ملایی هیچ نمی‌دانم نه عربی خوانده‌ام و نه آیتی را از حفظ و اصلاً نه سواد دارم. زن هم به او یک کتابچه پاره و قدیمی می‌دهد و می‌گوید: یک عبا پپوش و این کتاب را زیر بغلت بگذار. او هم

با هزار اصرار توسط زنش قبول کرده و به شهری دیگر می‌رود. آن‌ها به نزدیکی ورودی شهر می‌رسند که چند نفر سواره به آن‌ها نزدیک شده و می‌گویند که از پادشاه شهر ما چند عدد یاقوت گرانبها را دزدیده‌اند و تو باید آنها را برای ایشان پیدا کنی و گرنه کشته خواهی شد. مرد نساج می‌گوید آخر چرا من باید دزد را بشناسم و آن‌ها می‌گویند آخر تو ملایی و همه چیز را می‌دانی ملا هم به فکر فرو رفته و بدون هیچ قصد و منظوری می‌گوید: باشد ولی ۴۰ هندوانه برای من بیاورید و ۴۰ روز به من فرصت دهید. زن می‌گوید دیوانه منظورت از این کار چه بود. او می‌گوید من منظوری نداشته‌ام ولی با گفتن این حرف به سربازان حاکم آن‌ها فکر می‌کنند که من ملای عالمی هستم و چند روز دیگر که مجال فرار پیدا کردیم یواشکی اینجا را ترک می‌کنیم. زن هم که خودش و شوهرش را بیچاره کرده است در جواب او می‌گوید: مرده‌شور تو را ببرد با این علمت که تا ما را به کشتن ندهی دست‌بردار نمی‌شوی. مرد می‌گوید بگذار چندتای آن‌ها را در طی چند روز بخوریم نصفه‌های راه فرار می‌کنیم و از شهر می‌رویم. از قضا جواهرات سلطان را یک گروه ۴۰ دزد برده‌اند و آن‌ها از اتفاق اخیر باخبر شده که هیأت حاکم فردی را برای پیدا کردن یاقوت‌ها معین نموده است. یک نفر از دزدها بر سر بام خانه مرد نساج می‌رود که در حال بریدن هندوانه است. مرد نساج هنگامی که اولین هندوانه را نصف می‌کند با خودش می‌گوید: چه چله‌ی یوشا؛ از چهل تا یکی شون. فرستاده دزدها هم ترسیده و فکر می‌کند منظور مرد نساج او بوده که به عنوان یکی از چهل دزد او را پشت بام خانه‌شان دیده است. او هم پیش سرکرده دزدها رفته و موضوع را گزارش می‌دهد. فردا شب ۲ نفر از دزدها بر فراز خانه مرد نساج می‌روند و او در حال بریدن دومین هندوانه بود و مرد نساج می‌گوید: چه چله‌ی دوی ششا؛ از چهل تا دواتشون. دزدها هم می‌ترسند و فکر می‌کنند منظور نساج متوجه آن‌ها است، ولی نمی‌دانستند منظور او دو نفر از چهل تا دزد نبوده و چهل هندوانه بوده. مجدداً آنرا به سرکرده خود گزارش داده و او هم به شرط آنکه



ماجرای دزدی را به پادشاه نگویند خلعتی بزرگی از جواهر به مرد نساج می‌دهد. او هم وقتی با این اتفاق رو به رو می‌شود گیج و مبهوت قضایا شده ولی زنش با زیرکی تمام خودشان را آگاه بر اتفاقات نشان می‌دهند. او هم پیش پادشاه رفته و جواهراتش را پس می‌دهد. پادشاه هم به او هزار سکه می‌دهد و مرد نساج هم از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند. طی چند سالی که ملا با زنش در روستاهای متعدد اورامان سکونت گزیده‌اند، مسائل زیادی را به چشم دیده و با بخت و اقبال آن‌ها را حل می‌کنند. در آن ایام که او و زنش در دهات اورامان بودند نام و آوازه او در همه جا پیچیده و به عنوان ملایی دانا بر همه چیز معرفی شده و از دور و نزدیک برای دیدنش می‌آمدند. از قضا ملاهای دهات اورامان برنامه‌ای را برای سخنرانی او در مسجد قدیمی شهری که مرد نساج در آنجا بوده تدارک می‌دهند. فردا روز که مرد نساج به مسجد می‌رود تا برای حضار حرف بزند از آنهمه جمعیت و انسانهای دانشمند که آنجا هستند ترسیده و از منبر پایین آمده و فرار می‌کند. مردم هم به دنبال او می‌دوند، و وقتی که مردم از مسجد بیرون می‌دوند مسجد فرو می‌ریزد. آنگاه تمام ملاها و مردم کار او را از روی دانایش دانسته که به بیرون فرار کرده. چون که می‌دانسته مسجد فرو می‌ریزد و نمی‌توانسته به تک تکشان بگوید که فرار کنید. و زمانی هم که به او می‌گفتند شما چطور فهمیدی که مسجد فرو می‌ریزد گفته بود این چیزها را من بر اثر ریاضت فهمیده و در کتاب هم به آن اشاره شده بود در حالیکه او هیچ سواد ندانسته است. مردم از آن به بعد برای مرد نساج و زنش احترام زیادی قائل بودند و برای ایشان خلعتی و پول می‌بردند. او و زنش یک عمر با آرامش زندگی کردند و زن نساج بعد از آن همه اتفاقات برگشت و به او می‌گوید: مهر نه‌واتم بوه به مه‌لا؛ مگر نگفتم برو ملا شو. این داستان کوتاه نمونه‌ای از داستانهای قشنگ در اورامان است که به علت طولانی‌بودنش قسمت‌هایی از آن را حذف نموده‌ام.

\*\*\*

## پژوهش و بررسی علل و اهداف، شاعر بزرگ کرد، محوی از سرودن شعر کردی و فارسی



عادل مرادپور

مقدمه

شد محمد ز رحمت معلوم گشت لاتقنطوا ازو مفهوم شده نامم به نام او موسوم دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

(دیوان محوی ص: ۵۸۰)

محوی شاعر، عارف و اندیشمند بزرگ کرد در قرن نوزدهم ۱۸۳۰ - ۱۹۰۴م از جمله‌ی شاعران بزرگ کردی است که در تاریخ، ادبیات، عرفان و اندیشه دست به هنرآفرینی زده و به زبانهای کردی، فارسی، عربی و ترکی شعر سروده است.

به اقرار هنرمندان و شاعران و اندیشمندان چون استاد گوران، استاد علاءالدین سجادی، محمد ملاعبدالکریم مدرس، استاد کاکه‌ای فلاح و ... اشعار و غزلیات محوی را زیبا، استخوان دار و دارای جایگاه رفیع ادبی و عرفانی و فکری دانسته‌اند. بویژه استاد نجم‌الدین ملا سلیمانی محوی را از نظر سرودن شعر عشقی و فلسفی با حافظ و سعدی شیرازی و در عقیده و باور با جامی و مولانای رومی هم‌تراز دانسته است. اما ما می‌خواهیم در این تحقیق، محوی محو دریای عشق دوست اما در شعر و اندیشه هویدا از اوست، علل و اهداف شاعر بزرگ کرد محوی را از سرودن شعر کردی و فارسی بررسی نماییم. که در این راستا از نظر پیشینه تحقیقی آثار معدودی شاید به تعداد انگشتان دست در این زمینه در مورد اشعار و غزلیات محوی دیده‌ام که برای بسط بیشتر و نائل شدن به هدفم در این تحقیق آن‌ها را مطالعه کرده‌ام و در پایان

نوشتار حاضر منابع را ذکر نموده‌ام. اما ضرورت و اهمیت پرداختن به این تحقیق و پژوهش کوچک از نظر بضاعت علمی و زمانی نویسنده این است که چون شناختن و معرفت بزرگان و ادیبان و عارفان و اندیشمندان دیار کردستان به غیرکرد زبانان ضرورت می‌نمایند، چون که این بزرگان ستونهای ساختمان ادبی و عرفانی و فکری و سازنده هویت ملی و دینی ما می‌باشند که با شناخت درست و بهتر این بزرگواران می‌توانیم باگذشته و گذشتگان خود ارتباط برقرارکنیم و برای حال و آینده سقف فلک را بشکافیم و طرحی نو براندازیم. بخصوص این بزرگان، بویژه محوی فراتر از زبان مادری به زبان‌های دیگر و همسایه چون فارسی، عربی و ترکی برای نشر افکار و اندیشه‌ها و معرفی ملتش شعر سروده است.

اما روش تحقیق در این پژوهش این چنین است که با دقت و توجه به زمان، مکان و زندگی شاعر (محوی) که انسان به ذات انسان بودنش و ایسته و متأثر از شرایط زمانی و مکانی بر عواطف و احساس، افکار و رفتارش است. و با کمک سه روش علمی؛ جامعه‌شناسی تاریخی جامعه‌ی زندگی عصر محوی، روان‌شناسی اجتماعی، روان و اجتماع عصر محوی و روان‌شناسی تاریخی، روحی، اخلاقی، شخصیتی و تربیتی شخص محوی. به بررسی و کاوش در زندگی و حیات ایشان پرداخته‌ام. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بگوش این (فُوا أَنفُس) از مرغ سحر بشنو خروس عرش بر فوج ملک هم می‌زند قوقو نگردي تا چو قطره محو در دریای عشق دوست محال است اتحادت تا ابد یک یک بود دو دو

دیوان محوی ص: ۵۶۳

محوی، شاگرد میخانه‌ی می‌فروشان معرفت از سوز، فرزند سلف صالح چله‌کشان در غار از جوش و خروش، شیخ سر سجاده‌ی دل روشنان به چشم پر اشک از خون، پیر دیوانخانه‌ی پهلوانان با باوری محکم و یقینی از آهن، شبیدا به سخنان نغز در مورد آیین و دین، جنگاور و قهرمان مبارزه با نفس پلید و زشت اماره به سوء پیشوای بی‌دینی. دانا به فلسفه‌ی راهی

که راه طریقت است، عالم به ریزه‌کاریهای عقیده که اندیشه شریعت است، سخنانش آینه‌ی دل است و شعرش معجون‌ی از حال روحانی و اقتضای خاکی بودن انسان زمینی. و صاحب نفس عرفانی، صوفی و اندیشه‌ی تیز و عمیق.

### مختصری از زندگی محوی

محمد فرزند ملا عثمان بالخی (بالخ دهی است در منطقه مروت در سلیمانیه) در سال ۱۸۳۰م در شهر سلیمانیه به دنیا آمد. در سن هفت سالگی شروع به خواندن و نوشتن نمود و از کتاب‌های کوچک تحصیلی که فارغ شد ابتدای علوم اسلامی را نزد پدرش شروع کرد. در ابتدا به عنوان طلبه به مهاجرت پیش ملا عبدالله پیرباب رفت سه سال در آنجا ماندگار شد و سپس به سلیمانیه برگشت و در آنجا پیش استادان کاروان علوم دینی و ادبی درس خواند. سپس به بغداد پیش استاد مفتی زهاوی رفت و مدتی نزد ایشان بود و از ایشان اجازه‌نامه‌ی تدریس، اجتهاد و افتا دریافت نمود. و در سال ۱۸۵۹م محوی را به ماموستایی و امام مسجد امام اعظم (رح) منسوب نمودند. و در سال ۱۸۶۲م بغداد را ترک کرد و به سلیمانیه برگشت و در آنجا عضو دادگاه و محکمه شد. در سال ۱۸۶۸م پدرش به رحمت ایزدی پیوست. و محوی نیز دست از کار دولتی کشید و شروع به درس دادن به طلبه‌ها کرد-ملا عثمان پدر محوی خلیفه‌ی شیخ سراج‌الدین تویله‌ای بوده است.- محوی نیز در همان خانواده خلیفگی شیخ بهاء‌الدین را اخذ کرد و از دو قسمت به دو مسیر، علم و تصوف را آموزش می‌داد. در سال ۱۸۸۳م تصمیم به سفر حج گرفت و به حج رفت. وقتی از حج برگشت به استانبول رفت. و مردم کرد آن دیار او را به پیش سلطان عبدالحمید بردند. محوی با علم و تصوف به دل سلطان نشست. و به محوی علاقه و ابراز محبت زیادی کرد و دستور داد در سلیمانیه برایش خانقاهی درست کردند و به نام خانقاه محوی مشهور شد و هم اکنون آن خانقاه به یادگار مانده است. و قتی از پیش سلطان به سلیمانیه برگشت، شروع به درس گفتن و رهبری مردم در طریق تصوف کرد. تا در سال ۱۹۰۴م در عمر ۷۳ سالگی شربت مرگ را نوشید و به رحمت ایزدی پیوست. پیکر محوی در خانقاهش به خاک سپرده شد.

اما این سؤال علل و اهداف استاد محمد محوی از سرودن شعر و ادبیات کردی و زبان‌های دیگر بخصوص فارسی چه بوده است؟ همانطور که در مقدمه تحقیق به آن اشاره کردم می‌خواهم با توجه به شرایط

زمانی و مکانی که هرانسانی در هر زمان و مکانی متأثر از شرایط و اتفاقات و حوادث اجتماعی و حالات روحی روانی و تربیتی و شخصیتی که بر فرد و اجتماع او وارد است. به کاوش و پژوهش در زندگی استاد محوی برای دستیابی به علل و اهداف ایشان در سرودن شعر و بنیان نهادن اثر ادبی، عرفانی و فکری پردازم و ان شاء الله به مقصود نائل آیم. البته ابتدا ذکر این نکته را بر خود لازم می‌دانم که در این تحقیق به علل و اهداف شاعر از سرودن شعر به کردی و فارسی باتوجه به سه روش گفته شده ۱-جامعه‌شناسی تاریخی ۲-روان‌شناسی اجتماعی ۳-روان‌شناسی تاریخی. پرداخته‌ام و نه تحلیل و بررسی و نقد ادبی از کیفیت و کمیت نوع و جنس شعر و قطعه شعر. چون به قول متفکر بزرگ اصول نقد ادبی، آ. ا. ریچاردز: منتقد ادبی خوب سه شرط دارد، اول: اینکه در تجربه‌ی حالت ذهنی مربوط به اثر هنری که درباره‌اش داوری می‌کند توانا باشد، بدون دارا بودن خصایص عجیب و غریب. دوم: اینکه قادر به تمیز تجارب از یکدیگر، تا آنجا که مربوط به کیفیات نه چندان سطحی آن‌ها می‌شود، باشد. سوم: روش اول: جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه و زندگی محوی

محوی بزرگ شده‌ی عصری است که از نظر اجتماعی و سیاسی به آن نگاه کنیم می‌بینیم میرنشین بابان از میان رفته بود. آمدن عثمانی‌ها به آن منطقه و ایجاد تغییرات اجتماعی که بر سر سلیمانیه به آمده بود، جریان تازه فکری حیاتی را به عرصه آورده بود. محوی خود نیز صاحب نفسی آزاد و بلند نظر و بسا کرامت بوده است و در سلیمانیه زندگی کرده که میان آنهمه درگیری و جدال میان حق و ناحق و ظلم و داد بوده است. زبان شعری در جامعه و عصر زندگی محوی چند زبانی بوده است نه بر یک زبان خاص بلکه با توجه به نیت شاعر و همچنین قدرت و فضایی که آن زبان قدرت هنرمایی داشته شاعران و هنرمندان ادبی معانی اشعار خود را در قالب الفاظ آن زبان ریخته تا به کمک آن‌ها منظور و هدف خود را به مخاطبان نشان برسانند. و زبان کردی زبان مادری شاعر بوده است که محوی بیشتر اشعارش را به این زبان برای مردم کردستان سروده است اما زبان دیگری که محوی از آن برای گفتن شعر استفاده نموده است زبان فارسی بوده که چون از نظر ریشه‌ای زبان کردی و فارسی به هم نزدیک‌ترند تا زبانهای عربی و ترکی. و همچنین زبان فارسی در آن

روزگار زبان فرهنگی و ادبی بوده است و محوی با شعر شاعران فارسی زبان چون مولانا، سعدی و حافظ و ... آشنایی داشته به آنان ارادت ورزیده است و این از اولین علل و اهداف شعری محوی از سرودن شعر فارسی بوده است و در اشعار فارسی‌اش در دوبیتی‌ها و تخمیس‌ها از اشعار آنان استفاده نموده است.

برای نمونه:

تضمین دو بیتی مثنوی

پس همان به هر دم آری (محویا)  
رو به سوی بارگاه کبریا  
با دوصد زاری از این شه خواهیا  
(ای کرامت بخش جان اولیا)  
(یا بکش، یا باز خوانم، گو: بیا)  
تخمیس دو بیتی سعدی شیرازی:  
ای مبرا و جودت از همه ریب  
در کمال ظهور ذات تو غیب  
پاک کن بنده را نقص و زعیب  
(ای کریمی که زخزانه‌ی غیبت)  
(گبر و ترسا و وظیفه خور داری)

و این اشعار مشتتی از خروار هستند شاهده‌ی بر ارادت محوی به شعرای بزرگ زبان فارسی. زبان دیگری که محوی به آن شعر سروده زبان عربی است که در عصر ایشان بیشتر زبان آیینی و دینی بوده که به وسیله‌ی آن کسب علوم دینی بویژه قرآن و حدیث را به و وسیله آن می‌آموختند و معمولاً زبان عربی را در سرودن مناجاتنامه و مدح پیامبر اسلام و یاران ایشان بکار برده‌اند. دومین علل و اهداف شعری محوی در این فضا گفتن شعر از بدخواهان و دشمنانی که همانند زالو خون مردم را می‌مکند یا در شیشه می‌کنند. و در جامعه‌ی عصر محوی همانند انگل‌ها و آفت‌هایی بوده‌اند که مانع از رشد و توسعه افراد و جامعه بوده‌اند. برای نمونه محوی از کسانی که به ناحق قتل کرده‌اند و خونی ریخته‌اند یا مکیده‌اند و در شیشه کرده‌اند این چنین پاسخ می‌دهد:

باز خواهم زنده گردیدن پی عذر آوری  
(محویا) بر دامن قاتل بزد خون شما

دیوان محوی ص: ۵۱۶

که خون به ناحق ریخته، عاقبت قاتل را از بین برد و قصاص کرد.

یا در این شعر:

متاب سر ز دم تیغ تیز ای (محوی) که در  
زمانه چه خون ریختن علم شده است

دیوان محوی ص: ۵۲۳

که خون ریختن در این زمانه و عصر امر بدیهی و عادی و علمی شده است و آن را



آموزش می‌دهند.

سومین علل و اهداف از شعر گفتن محوی به کردی و فارسی مشکلات و ضعف‌ها و فساد اجتماعی است. که با بیان آن می‌خواهد ضعف‌ها و مشکلات را برجسته کند، همانند پزشکی که محل درد و بیماری را پیدا می‌کند و سپس علت بیماری را پیدا می‌کند و سپس به مداوای آن می‌پردازد. برای نمونه در این شعر:

غەیری ئەمە که سۆیندی درۆی پی بخۆن و بەس

قوربانی ناوی ، ناوی له ناو ئەما خودا

یعنی: نام اعظم خداوند، فدای نام او، جز برای قسم گفتن در جامعه به کار نمی‌برند و یاد نمی‌کنند. و این نشان می‌دهد که در این جامعه هم دروغ است هم سوگند به دروغ و هم نبود ذکر و یاد خدا که عامل آرامش دل‌ها ست و روشن است چنین جامعه‌ای نیز آرام نخواهد بود. بلکه رو به هرج و مرج و فساد خواهد نمود.

چهارمین علل و اهداف از شعر گفتن محوی به کردی و فارسی فساد زاهد و واعظ و صوفی نما که با نام دین تجارت و بازرگانی می‌کنند.

به قول حافظ:

پشمینه پوش تندخو که از عشق نشنیده است بو  
از مستیش رمزی بگو تا ترک هوشیاری کند

که محوی اینطور بیان می‌کند:

قدر خون گشتن دل هیچ ندانی زاهد

تو که در عمر خودت عشق نورزیدی هیچ دیوان محوی ص. ۵۳۱

بله زاهد نمای که از صبر و سختی و خون شدن دل آگاهی ندارد و هیچ وقت در عمر خودش از عشق بوی نبرده را نمی‌توان زاهد دانست. و به این خاطر محوی در ادامه می‌گوید:

هرگزت دیده شرفیاب تماشا نشود

تو که از اشک به خونابه نغلطیدی هیچ و دیده‌ی زاهد قلبی هرگز شرف تماشا را نخواهد داشت چون از چشمانش هیچ اشک خونی را نگریسته است. محوی به زاهد نمایان و واعظان قلبی و صوفی نماهای جامعه عصر خود تاخته است تا آن‌ها را نه تنها به همزبانان خود بلکه به همسایگان فارسی‌زبانان نیز معرفی نماید. تا عرصه را بر آنان تنگ نماید و جامعه را از لوسشان پاک نماید.

روش دوم:

روان‌شناسی اجتماعی، اجتماع، زمان و مکان عصر محوی

روان‌شناسی اجتماعی به عنوان علم مطالعه رفتار متقابل بین انسان‌ها یا علم مطالعه تعامل انسان‌ها شناخته می‌شود. بخش

اعظم رفتارهای انسان، تحت تأثیر حضور دیگران قرار می‌گیرد و حاصل عوامل اجتماعی است. از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، بسیار طبیعی است که رفتار او از دیگران اثر بپذیرد و تحت تأثیر دیگران واقع شود. این مسئله آنچنان بدیهی است که می‌توان به جرأت ادعا کرد که رفتارهای ما، حتی اگر در تنهایی هم که باشیم تحت تأثیر دیگران قرار دارد. اما با توجه به این تعریف علمی از روان‌شناسی اجتماعی، محوی با تلاش و مبارزه مداوم علیه فساد سیاسی و اجتماعی و دینی عصر خود پرداخته است و این اولین علت و هدف این روش در سرودن شعر کردی و فارسی محوی می‌باشد. برای نمونه:

تشویش حال من، تو ز تخلیط من بفهم  
ز اهل زمانه بس که رسد بر دلم جفا

دیوان محوی ص: ۴۵

این بیت از غزلی است که در آن محوی از سه زبان کردی، فارسی و عربی در آن استفاده کرده است. و همانطور که در بیت بالا گفته است با آوردن تخلیط سه زبان در یک شعر نشانی از تشویش و نگرانی روحی و روانی محوی است که از اطرافیان و جامعه عصر خودش جفاها و دردهای زیادی کشیده است که سبب این تخلیط شعری در شعر او شده است و محوی با بیان آن می‌خواهد مخاطباننش را از این فساد اخلاقی و اجتماعی که در حق او و هموعانش می‌شود آگاه کند. و در جای دیگر به کردی این چنین می‌گوید:

وهسەتی مەجنونە: هەرکەس دەردی دنیا عاره بۆی  
خۆ بکا وەک من بە دەردی عیشقی یارئ موبتەلا

یعنی: مجنون که پیشوای عاشقان است سفارش کرده که کسانی که درد و جفاهای دنیوی برایشان دشوار و سخت است و قابل تحمل نیست و نمی‌خواهند به دام آن بیفتن و اسیر و ذلیل دست آن نشوند بیایند و همانند او مسیر عشق را بگیرند و خود را گرفتار درد عشق یاری نکنند. چون تنها از راه دلدادگی و عاشقی است انسان آزادی واقعی خود را به دست می‌آورد و از تمایلات دنیوی و ماده‌پرستی رهایی می‌یابد.

اما علل و هدف دوم با نگرش روان‌شناسی اجتماعی به زندگی محوی از سرودن شعر کردی و فارسی. محوی بر این باور بود که انسان همدرد مشکلات و سختی‌های مردم باشد و برای خدمتگزاری و کمک به حل مشکلات آن‌ها قدم بردارد. برای نمونه در این شعر کردی:

نووری عومری سەرف ئەکا بۆ که شفی تاریکی له خەلق

وەک چرا هەر کەس بە شوخی مەجلس ئارایی بکا

دیوان محوی ص: ۴۹

یعنی هرکس که مجلس و انجمن زندگی را بیاراید، همانند چراغی روشنایی زندگی خود را می‌پراکند، برای اینکه تاریکی جهل و ظلم را بسرای جامعه و مردم از بین ببرد و راه زندگی و حیات راست و درست آشکار کند. تا مردم در این مسیر با اطمینان و آرامش قدم بردارند و زندگی پر طراوت و بی‌اضطرابی داشته باشند.

این تفکر و اندیشه‌ای اخلاقی و ایثارگونه در روش اندیشگی محوی بوده و خود را به عیان در شعرش آشکار می‌کند را می‌توان متأثر از فکر اسلامی او و طریق تصوف عرفانی او دانست که در طریقت تصوف و عرفانی اینگونه از خود گذشتگی‌ها و ایثارها بسیار دیده شده است. حتی اگر از جانب دیگران مورد ملامت و بیمه‌ری قرار گیرند. حافظ به خوبی این اندیشه‌ی عمل به باورهایش و تعهد به آن را بیان می‌دارد:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافرست رنجیدن

و این در اندیشه‌ی عارفانه و صوفیانه‌ی محوی نیز بوده است. همچنین انسان موجودی است که نمی‌تواند نسبت به هموعانش بی‌تفاوت باشد. و نسبت به مشکلات و دردهای اطرافیان و هموعانش احساس مسئولیت و ابراز همدردی می‌کند. و محوی مانند حافظ و مولوی به سعدی نیز ارادت زیادی می‌ورزیده چه زیبا گفته که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش زیک گوهرند  
چو عضوی به درد آرد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

یا درباره محوی در این شعر کردی:  
عه جیبم دئ له عه قلی ئەو کەسە واتێدەگامەردە  
کە چی وەک خان و خانم دایمبا دلخۆش و بێ دەرە

دیوان محوی ص: ۳۱۳

یعنی: کسی مرد است که در مورد این دنیا بیندیشد و فکر کند و برای مشکلات و سختی‌ها و دردها احساس همدردی کند و غم بخورد و در دل ترس خدا را داشته اشد نه اینکه همیشه مشغول بزم و خوشگذرانی باشد. که اشاره به این حدیث پیامبر (ص) دارد که می‌فرماید: رأس الحکمة مخافة الله، یعنی منبع و سر چشمه‌ی حکمت ترس و تقوای خداست.

روش سوم: روان‌شناسی تاریخی، روحی، اخلاقی و شخصیتی شخص محوی همانطور که در روش قبل گفتیم و به آن اشاره نمودیم جامعه و اطرافیان و سبک دینداری صوفیانه و عارفانه بر

احساس، افکار و رفتار محوی مؤثر بوده و نمونه‌هایی از آن در شعرهای کردی و فارسی ایشان ذکر کردیم. اما در این روش با توجه به دو روش قبلی که بیان کردیم می‌خواهیم دغدغه‌های روحی، اخلاقی، شخصیتی و فکری شخص محوی را بیشتر برجسته کنیم که از علل و اهداف اصلی دیگر محوی برای سرودن شعر به دو زبان کردی و فارسی بوده است.

اولین علت در این روش را می‌توان افتخار کردن محوی به کردبودنش دانست، چون زبان مادریش است و با آن بزرگ شده است و با هدف توسعه دادن و خدمت کردن به زبان کردی در جهت شناساندن آن و قابلیت و توانای آن در ادب و شعر و هنر استفاده کرد. برای نمونه در این شعر که هرچند به زبان فارسی است اما در آن عشق‌ورزی شاعر به زبان و ملتش کاملاً آشکار است.

فخر هر کس به زبان خودش است ای (محوی)  
پارسی را تو که بگزیده‌ای بر کردی حیف  
یا در این شعر کردی:

کوردی زوبانی ئەسڵمە ، گەر تەریکەم بە کول  
بۆ فارسی ، بە کوللی ئەمن دەبەم بێ وەفا

یعنی: کردی زبان مادری و اصلی‌ام است، اگر بیایم و به کلی از آن دست بردارم و به فارسی شعر بگویم مثل آن است که به زبان خودم پشت کرده باشم که در این صورت کاملاً مردی بی‌وفا و نمک‌شناس در برابر ملت‌م قلمداد می‌شوم.

علت دوم در این روش از روی عشق و دوستی و زیبایی است که می‌توانیم بگویم که قسمت اعظم دیوان محوی برای این موضوع تخصیص داده شده و شعرهای گرم و زیبایی در این مورد سروده است برای نمونه این جوش و خروش و عشق و دوستی و زیبایی که در جان این شعر خودش را می‌نمایاند:

لەکن پشکوتنی خۆنچەمی دەمی ، وەک گۆل سەراسەر گۆیم  
گۆلی روخساری دەرخا ، نێرگس ئاسا سەربەسەر جاوم

یعنی: در آنجا غنچه نرم و نازک و قرمز لب و دهان معشوقم می‌شکوفد و باز می‌شود سراسر جانم همانند گل محمدی گوش می‌شود. تا بدانم چه می‌گوید؟ اما اگر بیاید و گل رخسارش را به تمامی بنمایاند، به یکباره سر تا پای جانم همانند دشت پر از نرگس، چشم می‌شود. برای تماشا کردنش.

یا در این شعر فارسی محوی:

از بلبل و پروانه بیا عشق بیاموز  
برتر بود این علم ز تعلیم و تعلم

دیوان محوی ص: ۵۵۸

که عشق آموزی از بلبل و پروانه (که بلبل

عاشق گل و پروانه عاشق نور) را برتر از هر تعلیم و تعلیمی می‌داند یا در این شعر:  
(محویا) عشق غیور است به دردش بساز  
از شفا خانه‌اش آخر به دوایی برسم  
دیوان محوی ص: ۵۵۷

یعنی اینکه هر چند عشق ورزی کار هر کس نیست که بتواند درد آن را تحمل کند اما خودش را دلداری می‌دهد که بالاخره از شفا خانه‌ی آن مداوا خواهد شد. پس صبر پیشه می‌کند و با دردش می‌سازد.  
علت سوم در این روش، تصوف و تعالی شخصیت در شعر محوی است. همانطور که قبلاً اشاره کردم شاعر دانشمندی متصوف و عارف بوده. تصوف که در اساس اندیشه‌ای دینی است و هدفش شکستن و کشتن نفس و آرزوی انسان و پاک کردن جان آدمیزاد است از ناپاکی و دنیاپرستی و مادپرستی و با این دید به زندگی و طبیعت می‌نگرد که وحدت همه جا را گرفته و جهانی پر از عشق و دوستی واقعی و مسیر جانانه‌ای دور از ماده پرستی به دور خودش درست کرده که پر است از خیال نازک و احساس مبارک که دلسوزی و راستگویی و جگر سوزی از آن فوران می‌کند. بدین خاطر، شاعر در بسیاری از دیوانش این اندیشه تصوف را آورده و دنیا را بی‌ارزش به چشم آورده و محبت و عشق بی‌همتایی را در دل و درون خود پرورانده و همیشه با نفس خود در افتاده.

بێ منەت رۆژیکە غەم ، بەرم لە برسا ئەو دەخۆم  
تەفەرە ناخۆم و تە ئەب ناکەم لە دنیا قووتی رۆج

یعنی: غم و غصه ذخیره‌ی منت خودم است اگر از گرسنگی نزدیک باشد بمیرم باز غم می‌خورم هرگز فریب نمی‌خورم و دست طلب برای خوراک جان در این دنیا دراز نمی‌کنم.

هدف و منظور محوی این است که هدف بلند و مبارک باید به سبب مبارک باشد. اگر ذخیره‌ای دیگر از راه راست و درست دستگیرش نشد. باید ذخیره‌ی بی‌متی را برگزید و غم و نفس جایگاه بلندی دارند اگر به آنان قناعت کرد و فریبکاران، فریبت ندهند.

یا همان مفهوم و هدف در این شعر فارسی محوی بخوبی پیداست:

جگر خون گشتن و از خود گذشتن، خویشتن کشتن  
ره عشقت، دارد این مقامات و منازل‌ها  
توانگر تا توان داری بکوش و گوش کن این بند  
بشکر چشم بینا گوشه‌ی چشمی به سائل‌ها

یا در این شعر:

گذشتن از دو عالم کار پای همت است و بس  
ز دنیا بهر عقبی گذر از عقبی (لوجه الله)

محوی با نگرش عارفانه و عاشقانه حتی می‌گوید دنیا را که بخاطر آخرت کنار گذاشتی، از آخرت نیز به خاطر و جه الله بگذر چون آن مقصود اصلی است و این جز با پای همت و تلاش و پشتکار حاصل نمی‌آید.

**نتیجه‌گیری:**

اما نتیجه‌ای که می‌توان از این تحقیق یافت این است که محوی توانسته بود با هنرمندی و مهارت استادی از ابزار زبان کمک بگیرد تا اهداف و منظور خود را در قالب آن‌ها به مهم‌ترین و جه کامل بیاراید چه به زبان کردی و چه به زبان فارسی. و دانستیم که حوادث و اتفاقات، مسائل موجود در جامعه و همچنین مشی حرکت فکری و دینی ایشان در سرودن اشعارش آشکارا معلوم و مؤثر بوده است. و چه زیبا و هنرمندانه توانسته از شعر برای بیان دغدغه‌های درونی مشکلات و ضعف‌های جامعه، ذم زاهدنماها و صوفی‌نماها و واعظان دنیاطلب بپردازد. و همچنین به کمک شعر تلاش کرد برای مبارزه با فساد اجتماعی و دینی و کمک به خدمت به مردم همانند نوری که جهل و ظلم را از بین می‌برد و افتخار به کرد بودن و زبان شیرین کردی بیان راز عشق و محبت برای تحمل سختی‌های دنیا، دعوت به حق پرستی، تعالی شخصیت و تصوف انسان سازانه و ....

بدرستی که محوی شاعر، عارف و اندیشمند بزرگی است هرچند که شناختن بهتر او نیاز به پژوهش‌ها و تحقیق‌های بیشتر و دقیقتری دارد. اما بنده نیز در حد وسع و توان خود تلاش کردم که همنشین اشعار دیوان محوی شوم و در مورد آن‌ها بیندیشم و قلمی به دست گیرم و چیزی بنویسم. و از این چشمه‌ی معرفت بقدر همت و وسع خود از آن بنوشم. باشد که دیگران نیز از این چشمه‌ی جوشان معرفت (دیوان محوی) بنوشند و خود را سیراب کنند.

منابع:

- ۱- دیوان محوی ، شرح ماموستا عبدالکریم مدرس و محمد ملافتح عبدالکریم ، انتشارات کردستان سال ۱۳۸۷
- ۲- فرهنگ کردی – فارسی هه‌نبانه بۆرینه ، عبدالرحمن شرفکندی (ماموستا هه‌زار)
- ۳- اصول نقد ادبی ، آ.ا. ریچاردز ، ترجمه سعید حبیبیان ، انتشارات علمی و فرهنگی سال ۱۳۷۵
- ۴- روان‌شناسی اجتماعی ، دکتر یوسف کریمی ، نشر ارسباران سال ۱۳۷۶







خود است و هیچ سازنده‌ای دوست ندارد هیچ آسیبی به این دست ساخته‌اش برسد، بلکه همواره در جهت ارتقا و تعالی آن نیز تلاش می‌کند.

این را برای دوستان و رفیقانی می‌گویم که در انتخاب رفیق و تشخیص را تردید دارند. دوستان عزیز مجالست و صرف وقت و هزینه با افرادی که سد راه و رشد و تعالی شما هستند را باید با تردید ارزیابی کرد و هراز چند گاهی واپس‌نگری مسیر الزامی است که با این ناهلان از کجا شروع کردم و چه خلق و خویی داشتم و هم اکنون در کجا هستم و چه خلق و خویی دارم. تجدید نظر و مشاوره با اهل صلاح که معیارهای سنجش و انتخاب را می‌دانند چراغ راهنمای مطمئنی برای شما هستند، نسبت به خود بخیل نباشید و راه‌های تعالی و انسان شدن را بر خود سد نکنید، چون فرصت بسیار اندک است و خیلی زود دیر می‌شود، از حلاوت ماندگار و تعالی‌بخش مجالست و رفاقت با اهل فضل و ایمان بسیاری از خلأهای ایمانی و عاطفی شما را پسر خواهد کرد و این همان نسخه‌ی شفابخش جوانانی است که در ابتدای راه تردید دارند و وسوسه‌های فریبنده و توخالی آنها را جدأ تهدید می‌کند.

\*\*\*



یوسف سلیمان‌زاده - سقز

پیشاپیش آغاز سال تحصیلی ۱۳۹۱-۹۲ را به تمامی راهروان علم و دانش اعم از اساتید، دانش‌آموزان و دانشجویان تبریک و تهنیت عرض نموده و بر این باورم که اکثر مشکلات و گرفتاری‌هایی را که عصر حاضر گریبانگیر آن است ناشی از عالمان بدون تربیت و مربیان بدون علم است. تعریف علم و دین چیست؟ آیا این دو مفهوم می‌توانند با همدیگر و در یک جا جمع شوند؟ رابطه‌ی آن‌ها چگونه رابطه‌ی است؟ آیا مکمل همدیگر یا با همدیگر متناقض‌اند و یا ضد هم به حساب می‌آیند؟ کدام یک معیار و ملاک درستی دیگری است؟ تفاوت فرضیه با نظریه‌ی علمی و قانون علمی چیست؟ هنگام تقابل علم و دین کدام یک بیانگر حقیقت و واقعیت به شمار می‌آید؟ منبع علم و دین کجاست؟ آیا می‌توان هم عالم بود و هم دیندار؟ آیا فهمی که گذشتگان از علم و دین داشتند با فهم انسان، در عصر مدرن یکی است؟ آیا می‌توان آموزه‌های قرآنی را علمی به شمار آورد؟ و از آن گزاره‌های علمی مربوط به علوم تجربی را بیرون آورد؟ منظور از اعجاز علمی قرآن چیست؟ این سؤالات و بسیاری دیگر از سؤالات در رابطه با علم و دین ممکن است در ذهن بسیاری از خوانندگان عزیز وجود داشته باشد که سعی می‌شود پاسخی مناسب و درخور توجه به آن‌ها داده شود.

نگاه قرآن به علم و علما چگونه است؟ روش علمی چیست؟ آیا علم جدید برای انسان مفید است یا ضررش بیش از نفعش به حساب می‌آید؟ چرا دینداران، از اینکه عالمی در رشته‌های مختلف علوم تجربی به دین گرایش پیدا کند بر آن می‌بالند و حتی سعی می‌کنند در سایه‌ی اتکالی مستقیم به عالمان و دانشمندان و علم آن‌ها، گزاره‌های دینی مورد بررسی قرار گیرد و به آیات قرآنی و احادیث نبوی رنگ و لعاب علمی داده شود؟ چرا در سایه‌ی نظریات علمی بسیاری از آیات

## رابطه‌ی علم و دین

قرآنی مورد تاخت و تاز واقع شود و از سوی عالمان و مدعیان روشنفکری به چالش کشیده می‌شود؟ آیا دستاوردهای منفی علم در ساخت بمب‌های هسته‌ای و سلاح‌های پیشرفته و آلودگی محیط زیست توانسته چهره منفوری از علم را در اذهان به وجود آورد؟ آیا بشر در سایه‌ی علم توانسته سعادت نسبی را در این کره‌ی خای برای خویش به ارمغان بیاورد؟ آیا علم توانسته است برای حیات اخروی و زندگی پس از مرگ، سعادت و خوشبختی در آن حیات برای آدمی ارائه طریق نماید؟ آیا علم و دین می‌توانند تمامی ابعاد زندگی انسانی را پوشش دهند؟ به تمام حریم‌ها وارد شده و آن را زیر چتر شناخت و معرفتی خویش قرار دهند؟ محدوده‌ی علم و دین تا کجاست؟ آیا می‌توانند هر کدام وارد حریم دیگری شوند؟ علم بهتر است یا ثروت؟

چقدر در دوران تحصیل خوشحال می‌شدیم وقتی معلم، این عنوان را برای انشاء انتخاب می‌نمود؛ زیرا در نظرم بسیار ساده جلوه می‌نمود و جوابش را بدهی و واضح می‌یافتیم با ذهنی محافظه‌کارانه رأی به برتری علم داده و در مدح آن قلم‌فرسایی نموده و آن را بر ثروت و مزیت‌های آن ترجیح می‌دادیم. در کلاس سی نفره کمتر کسی پیدا می‌شد؛ ثروت را به عنوان برتری بر علم انتخاب نماید. حال که به آن روزها می‌اندیشم برایم بسیار تعجب‌آور است که چرا افرادی که در دوران کودکی پول را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند و آن را زمینه‌ساز برآوردن غرایز خویش تصور می‌کنند؛ این‌گونه در نگرش خود تغییر ایجاد کرده و با چرخش صد و هشتاد درجه‌ای علم را بر نماد ثروت (پول) ترجیح می‌دهند.

این سؤال را از چند نفر سؤال نمودم که این‌گونه جواب دادند:

خانمی ۲۶ ساله که فوق دیپلم کامپیوتر است این چنین پاسخ می‌دهد: علم بهتر است؛ زیرا ثروت چیزی است که از دست می‌رود و فقط جنبه‌ی دنیایی دارد. اگر علم داشته باشیم می‌توانیم به دیگران خدمت کنیم. امکان دارد ثروت زمانی از دست برود. اما علم همیشه در وجودمان هست. اگر علم داشته باشیم می‌توانیم به ثروت هم دست بیابیم؛ مثلاً مدرک بگیریم و استاد دانشگاه شویم اما اگر ثروت داشته باشیم با ثروت علم به دست نمی‌آید.

دانیال سلیمانی پسری ۱۲ ساله که دانش آموز اوّل راهنمایی است این‌گونه پاسخ می‌دهد: اگر عقل تشخیص دهد تا نام ثروت به گوشش می‌رسد ثروت را انتخاب می‌کند ولی با علم می‌توان ثروت را هم به دست آورد. در زمانی که خواجه نصیرالدین طوسی زندگی می‌کرد خشم مغول‌ها سرگرفت و خواجه با خود اندیشید جامعه به سه چیز احتیاج دارد: قلم، شمشیر و دینار. اگر بدانیم از قلم خوب استفاده کنیم شمشیر و دینار را هم به دست می‌آوریم. اگر یک نفر سوار بر شتر از بیابانی رد شود اگر هزارها هزار دینار پول به همراه داشته باشد جاننش در خطر است و هر لحظه ممکن است راهزنان پول او را بزدند و او را بکشند ولی اگر عالم باشد هیچ‌کس به او کاری ندارد.

زگهواره تا گور دانش بجوی.

خانمی ۲۵ ساله که دیپلم علوم انسانی است این‌گونه پاسخ می‌دهد: علم بهتر است چون اگر علم داشته باشیم می‌توانیم از طریق علم به ثروت دست پیدا کنیم و صاحب ثروت بشویم ولی اگر ثروت بدون علم داشته باشیم و ثروت را از دست بدهیم یک ورشکسته‌ی به تمام معنا هستیم. دیگر چیزی نیست که جای آن را بگیرد ولی اگر علم داشته باشیم با استفاده از علممان می‌توانیم چیزهای از دست رفته را به دست آوریم.

آقای ۳۵ ساله که لیسانس و معلم بینش و قرآن است می‌گوید: پاسخ به این سؤال دیرینه بستگی به بینش و نگرش افراد دارد؛ زیرا این بینش و نگرش انسان است که تعیین‌کننده‌ی موضع‌گیری، رفتار و اقوال او خواهد بود. به نظر من این سؤال از اساس اشتباه است؛ زیرا بر فرض تضاد و تعارض و مقابله‌ی این دو استوار است. در نگرش اسلامی کسب هر دو لازم و ضروری است؛ زیرا هر دو جهت داشتن یک حیات عزتمندانه، سعادت‌مندانه و مفید به حال خود، خانواده و اجتماع لازم و ضروری است. علم واقعی روشنی‌بخش و راهنمای انسان و کلید گشایش اندیشه‌ی او برای مقابله با خرافات، نادانی‌ها، مشکلات و بیماری‌هاست و از سوی دیگر ثروت در دست انسان متعهد، مؤمن و دلسوز نیز دستیار، یاور، رهایی‌بخش، نجات‌دهنده و اسباب سعادت است. پیامبر(ص) می‌فرماید: «چه نیکوست ثروت و مال شایسته در دست انسان صالح و نیکوکار». در نهایت این‌که هر دو مکمل و موجب اکمال و بهره‌مندی از دیگری است، علم می‌تواند سبب کسب ثروت حلال و ثروت نیز در دنیای امروزی می‌تواند باعث کسب مدارج بالا و خدمات انسان‌دوستانه و خداپسندانه باشد.

نکته‌ی جالب توجه در اکثر جواب‌ها این است که علم را به خاطر بقایش ممدوح و ثروت را به خاطر زوالش مذموم می‌شمارند. نکته‌ی ظریف و جالب توجه نهفته در اکثریت جواب‌ها این است که هر چند به ظاهر رأی به برتری علم داده می‌شود ولی در ادامه علم را نیز در خدمت کسب ثروت و برای به‌دست آوردن آن مورد ستایش قرار می‌دهند. بنابراین اظهار نظر در این مورد و ارائه‌ی پاسخ، آن‌گونه که در ظاهر تصور می‌شود چندان هم آسان نیست. نگاهی به اطراف خویش، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و در افق و دیدی وسیع‌تر نگاهی به جهان انداخته تا از اسارت در دام محافظه‌کاری‌ها و تعارضات بی‌جا رهایی یافته و جوابی واقع‌بینانه به این سؤال داده شود. یکی از نزدیکانم به عمل جراحی فوری نیاز پیدا کرده و هر لحظه سایه‌ی مرگ را بر روی خویش احساس می‌کند تنها راه رهایی او هم جراحی فوریست توسط پزشکی متخصص است ولی مانع بزرگی سر راهش قرار گرفته که او را هر چه بیشتر به مرگ نزدیک‌تر می‌نماید آن هم میزان پولی است که آن پزشک از خانواده‌ی ما درخواست می‌کند که باید به صورت زیرمیزی به عنوان رشوه به او داده شود. مبلغی میلیونی که از عهده‌ی پرداخت آن عاجزیم. همه دست بر زانو در راهروهای بیمارستان شاهد جان دادن عزیزمان هستیم و از این‌که نمی‌توانیم کاری را انجام دهیم به شدت ناراحت و اندوهگین و غمناکیم. التماس به دکتر متخصص فایده‌ای ندارد تا اینکه مردی که از نزدیک شاهد این اتفاقات است و او هم به جهت بیماری یکی از اطرافیانش به بیمارستان مراجعه نموده کلیه‌ی هزینه‌ی جراحی و درمان را تقبل نموده و عزیزمان از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند. اگر همان‌جا از اعضای فامیل پرسیده شود نظرشان در مورد علم و ثروت چیست؟ چگونه جواب می‌دهند؟ از یک طرف پزشکی را مشاهده کرده‌اند که بالاترین درجه‌ی علمی و مدرک تحصیلی این‌گونه خویشتن را اسیر منافع مادی نموده و در دام غرایز و هوس دنیوی افتاده و مرد ثروتمندی که با وجود عدم بهره‌مندی از مدارک و درجه‌ی علمی، نجات بخش انسانی چون خود می‌شود. آیا نمی‌توان در این لحظه جواب تمامی اعضای خانواده را در مورد قضاوت درباره‌ی علم و ثروت حدس زد؟

فکر کردن به این پزشک متخصص، فردی با آن سطح علمی که این‌گونه نسبت به حیات انسان‌ها بی‌توجه است به شدت آزارم می‌داد. اینکه چنین فردی چگونه

می‌اندیشد، چه تصویری از حیات در این کره‌ی خاکی دارد؟ چه تعریفی از حیات انسانی دارد؟ نسبت به هنجارها و ارزش‌های جامعه چه دیدگاهی دارد؟ و سؤالات بی‌شمار دیگری که به شدت کنج‌گاو بودم به پاسخ آن‌ها برسم. همین‌گونه که می‌اندیشیدم و در رابطه‌ی بین علم و ثروت تأمل می‌کردم، فساد را که از ناحیه‌ی دستاوردهای علمی گریبانگیر جامعه‌ی بشری شده است را مرور می‌نمودم، جنگ‌افزارها و تجهیزات نظامی که سالانه جان هزاران انسان بی‌گناه را می‌گیرد و مایه‌ی تهدید حیات بشری شده و دوام و ماندگاری حکام مستبد و زورگو را بیمه نموده است، ابزارها، ماشین‌آلات و کارخانجات صنعتی که به خدمت نظام سرمایه درآمده و بحرانی جدی را برای محیط زیست به ارمغان آورده است، نقش و جایگاه عالمان در جوامع و در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی، اجتماعی و... را مرور می‌کردم به این نتیجه رسیدم آنچه بدان می‌اندیشم بیانگر نگاهی جدید و اندیشه‌ای نو درباره‌ی علم و موقعیت عالمان در این کره‌ی خاکی است. آدمی وقتی لحظاتی دور از تقسیم‌بندی‌های بشری جهت آرامش و آسایش شبانه به میان خانواده بر می‌گردد؛ تلویزیون را روشن کرده و کانال‌ها و شبکه‌های مختلف آن‌را دنبال می‌نماید. معیارها و میزان‌های غلط حاکم بر جامعه‌ی انسانی حتی در منزل هم آسایش و آرامش را از آدمی سلب نموده و مشاهده می‌نماید که عالمان واقعی و دردمندان جامعه‌ی انسانی جای خود را به مجموعه‌ای از مجری‌های ستایش‌گر و کوک شده و مطربان و رقاصانی داده‌اند که از دستاوردهای علمی عالمان در جهت اغفال مردم و نهادینه کردن قدرت و ثروت در دست عده‌ای خاص نهایت استفاده و بهره را برده و در راستای دوام و ماندگاری حاکمیت سلطه در مناسبت‌هایی سالانه ممکن است نامی از علما برده شود و گرنه فکر، اندیشه و دستاوردهای آن‌ها مهجور و در خدمت اهداف و خواسته‌های صاحبان ثروت و قدرت مصادره شده و به تاراج برده می‌شود. و رای تمامی عوامل توجه روزافزون و همه‌جانبه‌ی تمامی اشرار جامعه به فوتبال برگ دیگری را بر معیارها و میزان‌های آشفته در این‌جمله‌ی جهانی افزوده است. فوتبال به عنوان مهم‌ترین عامل افیون توده‌ها در قرن بیست و یکم میلیاردها نگاه را متوجه خویش نموده است. بالاترین مقام‌های اجرائی کشورها را جهت عوام‌فریبی و رفتارهای پوپولیستی متوجه خویش نموده به گونه‌ای که رئیس جمهور نیجریه پس از حذف تیم



این کشور از جام جهانی آفریقای جنوبی ۲۰۱۰ تصمیم می‌گیرد به مدت دو سال تیم ملی را از شرکت در میادین بین‌المللی محروم نماید که با مداخله‌ی فیفا منصرف می‌شود؛ آن‌وقت که رئیس‌جمهوری فرانسه «ساکوزی» تشکیل کمیته‌ای را می‌دهد تا دلایل حذف فرانسه از مرحله‌ی مقدماتی جام جهانی را بررسی نماید و همچنین بلافاصله به دستور ایشان هانری بازیکن محبوب فرانسوی جهت پاسخگویی در راستای این حذف به کاخ ریاست جمهوری برده می‌شود. دستان دروازان تیم ملی اسپانیا (کاسیاس) شش میلیون یورو بیمه می‌شود و این درحالی است که میلیون‌ها نفر در همین آفریقا از نبود غذا و آب آشامیدنی جانشان را از دست می‌دهند. پس از حذف تیم ملی برزیل یک نفر، با انداختن خویش در زیر ماشین خودکشی کرده و چند نفر هم دچار سکنه قلبی شده و با حیات در این کره‌خاکی وداع می‌نمایند. باراله چه بر سر اینجامعه بشری آمده است، جامعه انسانی در عصری که ادعای عقل‌گرایی و علم‌گرایی می‌کند چرا این‌گونه معیارها و میزان‌هایش به هم خورده است؟ آیا برابری معیار و میزان جهانی دچار مشکل شده و یا موازین من به هم خورده و نمی‌توانم صحیح را از غلط، اخلاقی را از غیراخلاقی تشخیص دهم؟

پروردگارا! فرق و تفاوت یک کودک، نوجوان یا جوان مستعد روستایی که روزها در آن گرمای سوزان به‌دنبال سایه‌ی درختی می‌گردد تا خویشتن را از اشعه‌ی سوزان آفتاب محفوظ دارد؛ با آن دروازبانی که دستانش را شش میلیون یورو بیمه می‌کند چیست؟ آیا اگر معیاری درست بر جهان حاکم بود و ترازویی عادل ارزش‌ها و هنجارها را می‌سنجید باز هم شاهد این‌گونه تقسیم‌بندی‌های ناعادلانه بودیم؟ چرا میلیاردها نفر در سراسر جهان مسابقات جام‌جهانی را دنبال می‌کنند ولی افرادی که جشنواره‌ها و مسابقات مختلف علمی، المپیادهای جهانی را دنبال می‌کنند تعدادشان به میلیون نمی‌رسد؟ چرا دستمزد سالانه یکی از بازیکنان فوتبال میلیون‌ها دلار ولی نفر اول یکی از المپیادهای بزرگ علمی بیش از چند هزار دلار دریافت نمی‌دارد؟ چرا ثروت‌های خدادادی و منابع طبیعی که بایستی به تمامی آحاد جامعه جهانی اختصاصی داشته باشد این‌گونه در جوامع در بین جمعی محدود تقسیم می‌شود؟ به‌گونه‌ای که ثروت و علم، عالمان و ثروتمندان در خدمتشان بوده و از این‌که با آن‌ها عکسی یادگاری ببندازند و امضائی از ایشان دریافت دارند له‌له می‌زنند و جمع کثیری هم به کمترین امکانات رفاهی و

بهداشتی دسترسی ندارد. همین‌گونه که در فکر فرو رفته بودم و از طریق افکارم به هر گوشه‌ای از جهان سرک می‌کشیدم تا شاید ضعفی از علم امروزی به‌دست آورم یک‌دفعه خاموشی برق مرا به خود آورد و ارزشمندی و نقاط مثبت علم، خود را بر من تحمیل نمود و از این‌که مبدا علم را در افکارم به دار مجازات بیاوریم و به حیاتش پایان دهم و خویشتن نیز دچار همان اشتباه جهانی در ارزیابی مسایل شوم مرا به خود آورد؛ تلنگری به افکارم زد تا این‌گونه یک‌طرفه به قضاوت نروم و بدون اجازه‌ی تشکیل هیئت منصفه و گرفتن وکیل، علم را محکوم ننمایم و در دادگاهی عادلانه به او هم اجازه دفاع از خویشتن را بدهم. چگونه می‌توان منکر فواید علم برای جامعه بشری شد و نقش آن در حیات انسانی را نادیده گرفت، چگونه می‌توان از خدماتی که رشته‌های مختلف علوم تجربی و علوم انسانی به ارمغان آورده‌اند چشم‌پوشی نمود. آیا نقش علم در ریشه‌کنی و کنترل بسیاری از بیماری‌ها، ساخت انواع ابزار و وسایل تکنولوژیک، آسان نمودن ارتباطات و تماس‌ها و برقراری تعامل انسان‌ها با هم، ارائه نظرات و تئوری‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی و بسیاری دیگر از فواید و مزایای اندیشمندان علمی را می‌توان به آسانی نادیده گرفت و از آن چشم‌پوشی کرد؟ قدری آرام گرفتم و از دغدغه فکریم کاسته شد؛ ولی هنوز سؤال مهم و بزرگی در ذهنم باقی بود و آن اینکه چرا با وجود این همه فوایدی که علم برای جامعه بشری به ارمغان آورده بسیاری از عالمان از نظر شأن و مرتبه‌ی اجتماعی آن‌گونه که شایسته آنهاست ارج نهاده نمی‌شوند؟ چرا نتایج علم این‌گونه در جامعه جهانی فساد و ویرانی به بار می‌آورد؟

به‌نظر من جواب این سؤال را بایستی در این جمله یافت که آیا باید اخلاق، علمی باشد یا علم اخلاقی داشته باشیم؟ آیا بایستی از شکم علم اخلاق را بیرون آورد و یا معیارهایی مستقل از علم بر عالمان حاکم و آن‌ها را در مسیر راست و درست هدایت کند؟

آیا از علمی که با طبیعت سر و کار دارد و به‌معنای توصیف و معرفت واقعیت‌ها و چگونگی هست و نیست‌هاست، می‌توان اخلاق را که سر و کارش با فضیلت است؛ به‌معنای تکلیف و معرفت ارزش‌ها و با چه باید کرد و نباید کرد سروکار دارد استنتاج و استنباط کرد؟

آری راز افتادن اربابه‌ی علم در مسیر فساد و انحراف و تبدیل شدن عالمان به ابزاری

در خدمت صاحبان قدرت و ثروت و پایین آمدن شأن اجتماعی علما را بایستی در این امر مهم جستجو کرد که دانش، ارزش می‌آفریند، شناخت، تعهد می‌آورد و اخلاقی که قبلاً پشتوانه‌ی الهی داشت و همچون ناظری معیار و میزان ارزیابی قرار می‌گرفت از علم‌زاده شد و پوزیتیویسم اخلاقی که ارزش‌ها را مخلوق روابط اجتماعی می‌دانست نه وحی و آموزه‌های الهی، رایج بودن را دلیل بر جایز بودن تلقی نموده و با تمسک به قانون نسبیست‌انگشتین، رأی به جواز نسبیست اخلاق داده و اخلاق بورژوازی و سیوسیالیستی و مارکسیستی را در دامن خویش پرورش دادند. گرفتن اخلاق از علم، منشأ شکل‌گیری و استراتژی برخی از مکاتب در دنیای غرب شد و خلط‌نمودن و عدم تفکیک میان طبع و وضع و استخراج باید از هست تبدیل به مشخصه‌ی بارز این مکاتب گردید. اخلاق علمی کم‌کم سبب شکل‌گیری نژادپرستی شد؛ چراکه آن‌ها از اختلافات نژاد، رنگ، پوست و زبان و بسیاری از تفاوت‌های وراثتی که بین آدمیان وجود داشت و علم بدان پی برده بود این اصل اخلاقی را که حقوق آدمیان نیز بایستی متفاوت باشد؛ استخراج نمودند؛ چنان‌چه آدلف هیتلر براساس این منطق در کتاب نبرد، دلایل بی‌شماری را در برتری نژاد آریایی ارائه می‌دهد و بسیاری از متفکرین نظام برده‌داری و بردگی و حتی حیوانیت سیاهان را براساس این تفاوت‌های نژادی توجیه می‌کردند؛ چنان‌چه ساموئل کانت رایت در مقاله‌ای برای اثبات حیوانیت سیاهان به موهای آن‌ها متوسل می‌شود و می‌نویسد:

«ساقه هر موی آنان هم‌چون پشم گوسفندان با پوششی فلس‌مانند پوشیده شده‌است و همچون پشم می‌توان آن‌ها را به هم بافت. موی حقیقی هرگز این چنین نیست... سیاهان از نظر بویایی بسیار نزدیک به حیوانات پستاند و می‌توانند فقط با بو کردن مار را تمیز دهند.» (۱)

اخلاق علمی به توجیه بسیاری از نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی حاکم بر جوامع پرداخت و چون فقر و خونریزی و حاکمیت استبدادی را روند پایدار حاکم بر طبیعت می‌پنداشت هر نوع مقابله و رویارویی با آن را مذموم و مورد سرزنش قرار می‌داد و خضوع و تسلیم در برابر قوانین ثابت‌ه طبیعت را ناشی از اخلاق علمی می‌دانست چنان‌چه تصویب قانون کمک به بینوایان در قرن ۱۸ در انگلستان امواجی از مخالفت با خود برانگیخت. کارل مارکس در کتاب سرمایه نظر یکی از روحانیون قرن نوزدهم را در مورد این

قانون این‌گونه بیان می‌کند:

ج. تو نبیند کشیش والامقام در رساله خود چنین می‌نویسد:

«گرسنگی نه تنها یک فشار بسیار آرام و ملایم و مستمر و تحمل‌پذیر است؛ بلکه به‌صورت طبیعی‌ترین محرک کار و صنعت نیرومندترین اقدامات را برمی‌انگیزد. به‌نظر می‌رسد که این خود یک قانون طبیعت باشد؛ که بینوایان باید تاحدی در فقر بمانند؛ تا بتوان کسانی را یافت تا پست‌ترین و نوکرانه‌ترین امور اجتماعی برعهده آن‌ها نهاده شود. در این صورت بر ذخیره خوشبختی بشریت افزوده خواهد شد و نازک‌طبعان و ظرفا نیز بدون زحمت به کاری که برای آن ساخته شده‌اند، می‌توانند بپردازند. بنابراین قانون کمک به بینوایان نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زند.» (۲)

به عرصه آمدن نظر علمی داروین و تنازع بقا و اصل انتخاب طبیعی ایشان و ساری و جاری دانستن این نظریه علمی در حیات انسانی مبنی بر این‌که در یک نزاع همیشگی، همیشه ناشایست‌ها حذف و انواعی که بیشترین سازگاری را با طبیعت دارند، باقی می‌مانند، بهانه‌ای در دست بسیاری از مکاتب فرادگرا و جمع‌گرا، کمونیستی و پوزیتیویستی داد تا به توجیه علمی رفتار و اخلاقیات خویش دست یازند.

همه‌ی مستبدان و خونخواران تاریخ در خفا و آشکار از آتیلا و نرون تا بیسمارک و هیتلر همه پیروان و ستایشگران این منطق علمی بوده‌اند و همه با اشاره یا به تصریح این ضرب‌المثل انگلیسی را تأیید کرده‌اند که قدرت یعنی حق و یا به گفته‌ی بیسمارک حق در لوله‌ی تفنگ است. آدولف هیتلر خشونت و خونریزی وحشیانه را در پوششی زیبا و ظریف (احترام به قانون طبیعت) چنین توجیه می‌کند: اگر ما به قانون طبیعت احترام نگذاریم و اراده خود را به حکم قوی‌تر بودن به دیگران تحمیل نکنیم؛ روزی خواهد رسید که حیوانات وحشی ما را دوباره خواهند درید و آن‌گاه حشرات نیز حیوانات را خواهند خورد و چیزی بر زمین نخواهد ماند مگر میکروب‌ها. (۳)

دیدگاه‌های تکاملی داروین که براساس موازین دقیق علمی حتی فاقد ارزش علمی است؛ چنان مورد استقبال مکاتب فکری با دیدگاه‌های کاملاً متضاد و متناقض واقع شد؛ که زمینه‌ساز شکل‌گیری مکاتب سیاسی اجتماعی در نیمه دوم قرن نوزدهم به‌نام دارونیسم اجتماعی شد. این مکتب در سال‌های ۱۸۷۰ در بریتانیا و آمریکا پدیدار شد. نخستین بانیان و حامیان آن، فیلسوفان و جامعه‌شناسانی چون هربرت

سپنسر، وال‌تر باگهوت در انگلستان، ویلیام گراهام سومنر در آمریکا بودند که بنجامین کید، گوستاف رات زنهوفر، گیدینگز و نیکسون کارور نیز از چهره‌های برجسته در میان هواخواهان و توسعه‌دهندگان این مکتب به‌شمار می‌روند. خوشبینی افراطی نسبت به آینده‌ی جهان به جامعه‌شناسان و فیلسوفان این قرن که در عصر امپریالیسم می‌زیستند این امکان را داد تا از علم طبیعت راهی به‌سوی حرکت اجتماعی باز کرده و رقابت جانداران را بهترین دلیل بر طبیعی بودن و مجاز بودن رقابت اقتصادی در پهنه‌ی اجتماع قلمداد کنند. به‌گونه‌ای که رشد و توسعه انحصارات بزرگ و بلعیده شدن پیشه‌وری‌های کوچک را نمود مجسم انتخاب طبیعی و بقا اصلح به‌شمار آوردند و حمله به مناطق بومی و کشورهای غیرصنعتی را حق مجاز و بدیهی تمدن‌یافتگان وانمود می‌کردند و فرونشاندن عطش جهان‌خواری خود را به کمک اصل تنازع بقا، علمی صددرصد موافق قانون طبیعت و همگام با آن تفسیر می‌نمودند. امپریالیسم، کاپیتالیسم، نژادپرستی، فاشیسم و سلطه‌طلبی و استعمار همه رنگی علمی به خود گرفته و همه بر مبنای اصل تکامل برای محدودیت خود محمل و مجوزی فراهم کردند.

کتاب او توأمون فیزیکیال آنتروپولوژیست و سوسیال داروینیست سرسخت آلمانی به سال ۱۸۵۹ تحت نام نظم اجتماعی و مبانی طبیعی آن منتشر گردید که حاوی شروع نظرات آمون درباره تکامل اجتماع و راه‌های گزینش طبیعی قشرهای برتر اجتماعی بود؛ از نظر او در طبیعت از طریق سه روش عمده، انتخاب افراد اصلح صورت می‌گیرد:

گرسنگی نخستین غربال بی‌عاطفه طبیعت است که از طریق آن تصفیه نالایق‌ها صورت می‌گیرد، سپس مدرسه و قانون که خاص اجتماعات انسانی است؛ ادامه‌ی تصفیه را انجام می‌دهد تا در اثر مدرسه نوآوران عقب‌افتاده، نارس و آموزش‌ناپذیر از تحصیل محروم و راه برای آنان‌که دارای نبوغ و شایستگی هستند باز شود و در نهایت قانون نیز هدفش بازساختن کسانی است که از نظر ارثی و ساختمان بدنی جنایتکاران فطری هستند تا آن‌ها را از نعمت حیات محروم نماید. (۴)

بنابراین اخلاق تکاملی از این نظر که پیروزی و شکست ظاهری در صحنه طبیعت و تاریخ را معیار خوب و بد می‌داند و تاریخ را در مقام داور برای رفتار انسان‌ها قرار می‌دهد اخلاقی ظاهرپرست است، از این نظر که در طول زمان و در مسیر حرکت تکاملی همیشه شایسته‌ها برجای

می‌مانند و ناشایست‌ها زوال می‌پذیرند؛ اخلاقی آینده‌پرست است و از آن‌جایی که بر هرگونه سببیت، به‌نام علم مهر تصویب می‌نهد و انتخاب طبیعی و بقای اصلح را نتیجه تنازع بقا می‌شمارد، اخلاقی نزاع‌طلب و رقابت‌پسند می‌باشد. حال آیا از چنین علمی که این چنین اخلاقی بر آن حاکم است غیر از فسادآفرینی می‌توان انتظار دیگری داشت؟ آیا می‌توان امیدوار بود چنین علمی به عمران و آبادانی این کره‌ی خاکی بینجامد؟ آیا پزشکی که اخلاق بورژوازی بر او حاکم است و جز به کسب ثروت از طریق علم نمی‌اندیشد و حتی علم را در خدمت ثروت می‌خواهد می‌توان این انتظار را داشت که علم و وقت خویش را صرف عمل جراحی پیچیده و وقت‌گیر نماید و درخواست رشوه ننماید؟ آیا برای چنین فردی حیات انسان‌ها ارزشمندتر است یا توجّه به حیات مادی خویش و ارضای غرایز و هواهای نفسانی خویش؟ آیا از کسانی که کار شناخت اجتماع و تاریخ و ارائه قوانین و اخلاقیات را نخست از نظریات و قوانین علمی؛ مثلاً از نظریه برآمدن زیست‌شناسی آغاز می‌کنند؛ آن‌را همچون مینا و مأخذی برای قوانین و برآمدن‌های اجتماعی به‌کار می‌گیرند و جان و وجدان خویش را راضی می‌کنند که از علم آغاز کرده‌اند و بر علم بنا کرده‌اند؛ می‌توان انتظار داشت که دستاوردهای علمیشان مفید به‌حال بشریت باشد و از سوی صاحبان قدرت و ثروت مصادره نشود؟

دکتر الکسی در کتاب راه و رسم زندگی این چنین می‌نویسد:

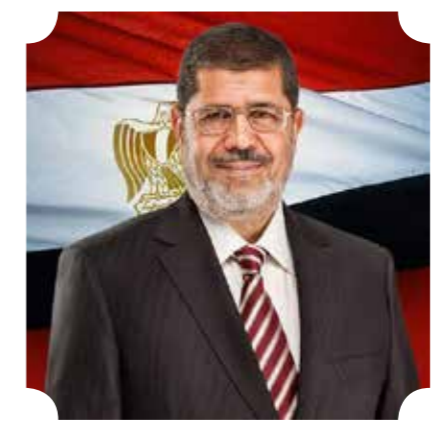
«قوانین طبیعی از قوانین انسانی به‌کلی متفاوتند چنان‌چه اولی مولود کشف و دومی محصول ابداع است. چون آبی که پیش از حفر در عمق چاه‌ها جریان دارد، قوانین طبیعی قبل از کشف هم وجود داشته‌اند ولی قوانین قضایی و مدنی به‌دست آدمی نوشته شده‌اند. قوانین اجتماعی همیشه موقتی ولی برعکس قوانین طبیعی جاودانی است، از آغاز پیدایش جهان وجود داشته‌اند و برای همیشه نیز باقی خواهند ماند. سرعت سیر نور هیچ‌گاه تغییر نخواهد یافت. برای ما همیشه غیرممکن خواهد بود که با پای خود بر روی آب راه برویم. بافت‌های انسانی چنان ساخته شده‌اند که در اثر الکل فاسد می‌شوند.»

پانوشته‌ها:

- ۱- دانش و ارزش، عبدالکریم سروش، ص ۱۷
- ۲- همان، ص ۲۱
- ۳- همان، ص ۳۰
- ۴- همان، ص ۱۹۹
- ۵- همان، ص ۲۳



# بررسی روند تحولات مصر و منطقه بعد از به قدرت رسیدن محمد مرسی در این کشور



عبدالعزیز مولودی

اعلام نام محمد مرسی به عنوان اولین رئیس جمهور منتخب مردم مصر بعد از جنبش موسوم به بهار عربی، درحالی صورت گرفت که از یک سو آگاهان سیاسی و بخشی از افکار عمومی جهان نسبت به «پدیده‌ی بهار عربی» دچار تردید شده بودند و از سوی دیگر تصور می‌شد که انتخاب کاندیدای مورد حمایت اخوان المسلمین نوعی بازگشت به استبداد از نوع دینی آن خواهد بود. به همین علت برخی برآن بودند که با حمایت از احمد شفیق از تبعات منفی آن این حرکت بکاهد.

بالا آمدن خبر پیروزی محمد مرسی به سطح خبر اول رسانه‌ها و متعاقب آن فرستادن پیام‌های تبریک کشورها و احزاب مختلف به وی، حتی رقیب وی احمد شفیق و شورای نظامیان حاکم نشان‌دهنده‌ی آن است که در تحلیلهای صورت گرفته از وقایع مصر، ناظران خویشتنداری لازمه را نداشتند. پیام محمد مرسی بعد از اعلام پیروزی وی نیز مزید بر علت شد و نشان داد فرهنگ سیاسی مردم مصر بالاتر از چهارچوبهای تصور شده است.

اگرچه در ابتدای امر اخوان المسلمین مصر نسبت به آینده‌ی جنبش مردمی مصر از مواضع روشنی برخوردار نبود و حتی در مورد کاندیداتوری کسانی از آن حزب برای انتخابات ریاست جمهوری بدون تأمل گفتند که کاندیدایی نخواهند داشت، اما تغییر این رویه و اعلام کاندیدای اخوان برای شرکت در رقابتها، شوک دیگری بود که به جامعه و مردم مصر وارد شد و سوءظن‌هایی را در مورد رفتار سیاسی این حزب برانگیخت و در میان برخی از اعضا شکاف ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که هم اخوان و احزاب دیگر تا مقطع پیروزی

مردم در جنبش، دنباله‌رو جنبش بودند و نمی‌توانستند آنرا اداره و رهبری کنند. اما چون جامعه و مردم مصر نظامی مبتنی بر احزاب سیاسی را در بدترین شرایط ممکن هم تجربه کرده بودند، بعید به نظر می‌رسید که در این روند افراد - مستقل از احزاب سیاسی - بتوانند نقش جدی ایفا بکنند یا مورد اعتماد مردم قرارگیرند. نمونه‌ی بارز آن محمد البرادعی به عنوان فعال سیاسی و البته احمد شفیق به عنوان بازمانده‌ی نظام پیشین بود.

اقبال مردم مصر به کاندیدای اخوان المسلمین را نه می‌توان به عنوان پذیرش رادیکالیسم اسلامی از نوع طالبانگری یا اقتدارگرایی‌های دینی و مذهبی در منطقه از سوی مردم و اخوان تلقی کرد و نه به معنای آن است که اخوان المسلمین دچار دگردیسی در روش و منش خود شده است. در واقع به نظر می‌رسد که به قدرت رسیدن رسمی اخوان بعد از ۸ دهه تلاش در مصر و داشتن تجربیات متعدد در منطقه از نظر ناکامی دولتهای مذهبی در تحقق حداقل اهداف خود، آنها را از چنان تحلیل واقع‌بینانه‌ای برخوردار کرده باشد که نخواهند از قدرت بدست آمده استفاده نامشروع نمایند یا روند روبه رشد نوعی از دموکراسی را در مصر به استبداد بکشانند. چنانکه محمد مرسی در سخنان خود به صراحت پایبندی خود را به اصول دموکراتیک و حفظ منافع ملی و همبستگی سیاسی مصر اعلام داشت. در واقع می‌توان گفت جامعه و مردم مصر فرصتی طلایی را در اختیار اخوان قرار داده است تا توان خود را در اداره‌ی جامعه در حال تحول مصر بیازماید و دیدگاه‌های خود را در این زمینه به محک آزمون گذارد.

# مرور خانواده و پیشینه رئیس‌جمهوری تازه مصر



سعید آقاعلیخانی

طرحی از یک زندگی

نامش «محمد محمدمرسی عیسی‌العیاط» است، هرچند او را تا مدت‌ها به عنوان «محمد مرسی» می‌شناختند اما اکنون او به صفت‌های دیگری چون اولین رئیس جمهور منتخب، اولین رئیس جمهور غیرنظامی، اولین رئیس جمهور اسلامگرا و اولین رئیس جمهور جمهوری دوم مصر می‌شناسند. برای کسانی که از دور و با نگاهی سطحی و بدون در نظر داشتن تنوع و پیچیدگی جریان‌های سیاسی مصر و صرفاً با توجه به عنوان اسلامگرای محمد مرسی، با هراس یا شادمانی، آینده مصر را دنبال می‌کنند، شاید بسیاری از ویژگی‌های محمد مرسی همچون دکترای مهندسی متالورژی، ریاست سابق حزب عدالت و آزادی (تا پیش از پیروزی در انتخابات اخیر) و عضو سابق مکتب ارشاد اخوان المسلمین پوشیده باشد. سیاستمداری که با آموزه‌های اسلامی از یک سو و چارچوب‌های دموکراسی بیگانه نیست و زندگی او نشان می‌دهد اسلامگرایی او با اسلامگرایی گروه‌هایی چون جماعت اسلامی مصر و دموکراسی‌خواهی‌اش با لیبرال‌مبئی‌های مرسوم گروه‌های نزدیک به حاکمیت سابق، تفاوت آشکار دارد.

فلزات (متالورژی) به دانشگاه قاهره رفت تا در سال ۱۹۷۵ با درجه ممتاز از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شود. مرسی در سال ۱۹۷۵ وارد ارتش و در تیپ دوم پیاده، واحد جنگ‌های شیمیایی مشغول به خدمت شد. مرسی یک سال پس از پایان خدمت با نجلا محمود ازدواج کرد (۳۰ نوامبر ۱۹۷۸) که حاصل این ازدواج پنج فرزند به نام‌های احمد، شیماء، اسامه، عمر و عبدالله است. نجلا محمود در طول تبلیغات انتخاباتی، محمد مرسی را همراهی می‌کرد. وی دختردایی مرسی و متولد سال ۱۹۶۲ در قاهره است. نجلا محمود در زمان تحصیلات مرسی در آمریکا، به گروه اخوان المسلمین پیوست و پس از بازگشت به مصر به‌عنوان یک عضو فعال در کارهای خیریه و آموزش این گروه به فعالیت پرداخت. خانواده مرسی در مصاحبه‌های مختلف تأکید کرده‌اند که تمایلی به انتقال به کاخ ریاست‌جمهوری ندارند و خانه استیجاری خود در فاز پنجم شهرک «التجمع» را ترجیح می‌دهند هرچند تاکنون در این‌باره با محمد مرسی صحبت نکرده‌اند. زندگی کنونی خانواده مرسی در رفت و آمد میان قاهره و زقازیق است و نزدیکان این خانواده هم تأکید می‌کنند که تغییر یا هیجان چندانی در آنها حس نکرده‌اند. آن‌گونه که خبرنگاران مختلف با ارزیابی واکنش این خانواده متوجه شده‌اند، اعضای خانواده مرسی ترجیح می‌دهند به دور از تشریفات یا حفاظت‌های خاص نیروهای امنیتی به زندگی خود ادامه دهند تا رابطه عادی خود را با مردم حفظ کنند. «نجلا محمود»، همسر مرسی چندان علاقه‌ای به لقب بانوی اول ندارد و گفته است که دوست دارد به دور از سیاست

باشد، هرچند مثل گذشته فعالیت‌های خیریه و اجتماعی خود را به دور از چشم رسانه‌ها انجام خواهد داد. خانم مرسی با لباس‌هایی به شدت ساده و ارزان‌قیمت که گاه موجب تمسخر او نیز می‌شود، در انتظار ظاهر می‌شود؛ ظاهری که برای مردم مصر که به لباس‌های گرانبیافت و دوخت پاریس «سوزان مبارک» خو کرده بودند، چندان طبیعی و مانوس نیست.

«احمد مرسی»، پسر بزرگ محمد مرسی پزشک متخصص ارولورژی است و در بیمارستان المانع در منطقه الاحساء عربستان کار می‌کند. او پس از موفقیت پدرش تأکید کرده قصد ترک عربستان را ندارد و ترجیح می‌دهد به دور از هیاهوی سیاست و وضعیت جدید خانواده‌اش به زندگی عادی خود ادامه دهد.

«شیماء» تنها دختر مرسی نیز پزشک است. او فارغ‌التحصیل دانشگاه زقازیق است که با دکتر عبدالرحمان فهمی استاد دانشکده طب زقازیق ازدواج کرده است. شیماء سه فرزند به نام‌های علی، عایشه و محمود دارد و به واسطه تنها دختر محمد مرسی و مادر سه نوه اوست که رابطه عاطفی نزدیکی با پدر دارد. «اسامه» سومین فرزند محمد مرسی لیسانس حقوق و در زقازیق دفتر وکالت دارد. او نیز می‌گوید که قصد ترک این شهر را ندارد. «عمر» چهارمین فرزند محمد دانشجوی سال آخر رشته بازرگانی است و در فعالیت‌های انتخاباتی پدرش نقش فعالی داشت. «عبدالله» پنجمین فرزند مرسی، دوران دبیرستان را سپری می‌کند و پرشورتر از سایر فرزندان محمد مرسی است. عبدالله رابطه نزدیکی هم با مردم و مطبوعات دارد، چنان‌که بعد از اعلام نتایج انتخابات در صفحه فیس‌بوک خود نامه‌ای به پدرش نوشت که انعکاس گسترده‌ای در مطبوعات مصر داشت. او در این نامه خطاب به پدرش نوشت: برای گام نهادن در راه خدا تو را همراهی کردیم و بر همین اساس، اگر برخلاف انقلاب گام‌برداری علیه تو بر می‌خیزیم و اگر حق شهادی انقلاب را نگیری و راه آنها را ادامه ندهی از فرامات سرپیچی می‌کنیم.

خانواده مرسی هیچ‌گاه از آسیب فعالیت‌های سیاسی او برکنار نبوده‌اند، چنانکه در انقلاب اخیر نیز ترکش‌های این فعالیت‌ها به آنها هم رسید. چهارشنبه دوم فوریه ۲۰۱۲ عبدالله به همراه ۷۰ نفر از هم‌کلاسی‌هایش



مورد حمله ۳۰۰ نفر از ارادل و اوباش وابسته به حکومت قرار گرفت و پس از آن توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد. کمی بعد پلیس آزادی او را به اخذ وثیقه مالی منوط کرد و وقتی اسامه برادر بزرگ‌تر برای پرداخت وثیقه به پاسگاه پلیس زقازیق رفت او را به درختی بستند و پس از غارت اموال و برقه‌های هویت، لباس‌های او را پاره کرده و استخوان‌های دست و کتف او را شکستند. اسامه ۳۵ ساعت در این وضعیت به سر برد و در همان روز عمر، دیگر فرزند مرسسی نیز در جریان یک راهپیمایی مورد ضرب و شتم پلیس قرار می‌گیرد و آن‌گونه که محمد مرسسی در مصاحبه‌ای گفته است: به دلیل ضربه باتوم به سرش دو هفته در خانه بستری می‌شود.

پایان خدمت محمد مرسسی در ارتش با قبولی او در مقطع کارشناسی ارشد مهندسی متالورژی دانشگاه قاهره همزمان شد و از همین جا بود که موفق به اخذ بورسیه تحصیلی مقطع دکترا در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در رشته مهندسی تعمیر و نگهداری موتورهای فضاپیما از این دانشگاه شد. دوران تحصیل در آمریکا، دورانی است که سختکوشی و مهارت‌های بالای این جوان مصری مورد توجه «پروفیسور کروگر» از استادان سرشناس دانشگاه کالیفرنیا جنوبی قرار می‌گیرد و به توصیه و حمایت او بود که محمد مرسسی به عنوان استادیار و کمی بعد استاد دانشگاه کالیفرنیا جنوبی و دانشگاه ایالتی در نورث ریچ و لس‌آنجلس (۱۹۸۵-۱۹۸۲) مشغول به کار می‌شود. علاوه بر آنچه گفته شد فعالیت علمی و پژوهشی و تدریس در دانشگاه‌های قاهره، زقازیق و الفاتح طرابلس (لیبی) در کارنامه محمد مرسسی وجود دارد.

اگرچه مرسسی فعالیت سیاسی خود را از بدو ورود به دانشگاه قاهره آغاز کرد اما ورود رسمی او به این فعالیت‌ها در سال ۱۹۷۹ و با عضویت در اخوان‌المسلمین است، امری که در سال ۱۹۹۲ و با تاسیس شاخه سیاسی اخوان شدت یافت. مرسسی در سال ۱۹۹۵ نامزد نمایندگی در مجلس شعب مصر شد اما ورود او به مجلس شعب در انتخابات سال ۲۰۰۰ این مجلس رقم خورد و نام او در طول مدت نمایندگی به عنوان سخنگوی فراکسیون اخوان در این مجلس بر سر زبان‌ها افتاد.

موفقیت مرسسی در انتخابات ۲۰۰۵ مجلس شعب برخلاف دو دوره گذشته به سادگی اتفاق نیفتاد زیرا آرای او که سه برابر بیشتر از خالد زردق سرلشکر سابق ارتش بود چندان به مذاق مسوولان امر انتخابات خوش نیامد و هرچند در نهایت مرسسی به مجلس راه یافت اما روند انتخابات با

درگیری‌های فراوانی همراه بود که در نهایت به مجروح شدن دست‌کم ۱۸ نفر در حوزه انتخابیه زقازیق منجر شد. مرسسی در طول دوران فعالیت نمایندگی خود و به مدد جسارت و بیان خود بارها در کانون توجه رسانه‌ها قرار گرفت اما آنچه بیش از همه در ذهن مردم مصر باقی مانده، طرح سوال وی از دولت در سانحه قطار الصعيد بود. عضویت در کمیته مقاومت در برابر صهیونیسم در استان الشریقه، عضویت در کنگره بین‌المللی احزاب و گروه‌های سیاسی و سندیکاهای صنفی و نیز تاسیس کمیته مصری «مقاومت در برابر پروژه صهیونیسم» از جمله دیگر فعالیت‌های سیاسی مرسسی است که وجه ضدصهیونیستی او را در مصر پررنگ‌تر کرده است. مرسسی در سال ۲۰۰۴ با همکاری دکتر عزیز صدقی، جبهه ملی تغییر و در سال ۲۰۱۰ نیز با همکاری محمد البرادعی جمعیت ملی تغییر را تاسیس کرد چنانکه در سال ۲۰۱۱ با همکاری ۴۰ حزب و جناح سیاسی ائتلاف دموکراتیک برای مصر را بنا نهاد تا وقتی در ۳۰ آوریل ۲۰۱۱ به عنوان رییس حزب عدالت و آزادی مصر در کنار عصام العریان (معاون این حزب) و محمد سعد الکتانتسی (دبیرکل حزب) انتخاب شود، به عنوان چهره‌ای کاملاً آشنا در افکار عمومی مصر تثبیت شود.

محمد مرسسی بارها به واسطه فعالیت‌های سیاسی خود بازداشت شده است. در جریان انتخابات مجلس شعب در سال ۲۰۰۵، محمود مکی و هشام البسطوسی، دو نفر از قضات خوشنام مصری به تقلب در این انتخابات اعتراض کردند، امری که باعث تعقیب قضایی و سرانجام بازداشت آنان به دستور کمیته صلاحیت‌ها باعث شد که محمد مرسسی در حمایت از این دو عهده‌دار هماهنگی تجمع گستره اعتراض‌آمیزی (۱۸ می ۲۰۰۶) شود و به همین جرم به همراه ۴۰ نفر دیگر از اعضای اخوان نیز دستگیر شود. بار دومی که مرسسی زندان دوران مبارک را تجربه کرد صبح روز جمعه خشم، ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱ و در راستای ممانعت از حضور وی و همراهانش در کنار انقلابیون رخ داد اما چندروز بعد و با گسترده شدن اعتراض‌ها و تجمع در برابر زندان وادی النظرون کار به جایی رسید که مقامات امنیتی ترجیح دادند که او را آزاد کنند لیکن این اقدام آنان با مخالفت مرسسی روبه‌رو شد و وی اعلام کرد که تا مشخص شدن دلایل قانونی بازداشتش در زندان می‌ماند. با پیروزی انقلاب مردم مصر و پس از کث و قوس فراوان و مشخص شدن زمان قطعی انتخابات ریاست‌جمهوری اگرچه عدم حمایت اخوان از محمد ابوالفتح با ناراضیتی وی و معرفی خیرت‌الشاطر

## مصر بر دوراهی انتخاب



### صلاح‌الدین خدیو

روزها و ساعات تأخیر در اعلام نتایج انتخاباتی ریاست جمهوری مصر، لحظاتی حساس و تاریخی بود. کشتی سیاست مصر در دریای متلاطم و طوفانی سیاست خاورمیانه سرگردان بود. کشتیبان را هر سیاستی می‌آمد امواج و تبعات آن نه تنها مصر بلکه کل منطقه را تحت تأثیر قرار می‌داد.

مصر بعد از ۲۴ ژوئن در بدترین حالت می‌توانست به الجزایر دهه‌ی نود تبدیل شده و سالها صحنه‌ی پیکار ارتش و اسلامگراها شود. بر اساس فرضیه‌های خوش‌بینانه‌تر هم محتمل بود که شاهد کودتاهای پی در پی ارتش مانند دهه‌های نیمه‌ی دوم قرن گذشته در ترکیه شود. صد البته مدل پاکستان مفلوک و ورشکسته از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم در افق سیاسی این کشور چندان دور از دسترس نبود.

اعلام پیروزی محمد مرسسی موقتاً این تهدیدها را از سر راه برداشته است. اما ساده‌اندیشی است اگر گمان بریم که مصر راه پرفراز و نشیب گذار به دموکراسی را آسان طی خواهد کرد. فهم آنچه که در گفتگوهای مجرمانه‌ی روزهای گذشته بین سران اخوان المسلمین و فرماندهان ارتش گذشته، برای گمانه‌زنی در مورد دورنمای دموکراتیک سرزمین نیل الزامی است. همانگونه که برای افتادن مصر در مسیر ترکیه‌ی دهه‌ی اول قرن حاضر رفتار آتی این دو بازیگر عمده بس مهم است. اینکه اسلامگرایان به دموکراسی چون کالای یکبار مصرف ننگرند و ارتش هم از آقا و بالاسر عرصه‌ی سیاسی به نهادی حرفه‌ای و غیر سیاسی بدل شود برای طی این مسیر ضروری است. سرو سامان دادن به اقتصاد علیل و نابسامان این کشور هم عاملی مؤثر است. چه در ترکیه‌ی اردوغانی هم بدون برآمدن بورژوازی آناتولیایی و طبقه‌ی کارآفرین مسلمان و محافظه‌کار، امکان اصلاحات سیاسی چیزی نزدیک به صفر بود.

تغییر حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه از یک حزب اسلامگرای دارای ریشه‌های اخوانی به حزبی با گرایش راست

به قبل برگرداندند. برخی حتی این وقایع را کودتای ارتش علیه دموکراسی نوپای مصر خواندند. نگرانی‌ها در این زمینه باعث شد تا در روزهای اخیر هزاران نفر از انقلابیون را در میدان تحریر قاهره گرد هم آورد تا نسبت به شرایط موجود در مصر اعتراض کنند.

پس از آنکه هر دو نامزد انتخابات خود را پیروز اعلام کردند، کمیسیون انتخابات اعلام نتایج را به تعویق انداخت و اعلام کرد که به دلیل بالا بودن شکایات دو رقیب علیه یکدیگر رسیدگی به این موضوع نیازمند زمان لازم است با این حال سرانجام با معرفی محمد مرسسی به عنوان رییس جمهوری جدید، پرونده انتخابات بحث‌برانگیز ریاست‌جمهوری این کشور بسته شد. تردیدی نیست که محمد مرسسی به‌عنوان رییس جمهوری جدید راه دشواری را در فضای تاریک و مبهم سیاسی مصر خواهد داشت. شورای عالی نظامی مصر گرچه اعلام کرده که تا چند روز دیگر قدرت را به رییس جمهوری منتخب واگذار خواهد کرد، اما با توجه به اینکه هنوز قانون اساسی جدید مصر تدوین نشده، حدود وظایف و اختیارات رییس جمهوری نیز چندان روشن نیست. در چنین فضایی، نبود پارلمان با توجه به انحلال آن و نیز بیانیه اخیر شورای نظامی که اختیارات بسیاری را برای خود در نظر گرفته، این نگرانی را ایجاد کرده که رییس جمهوری برای اداره کشور با موانع بسیاری روبه‌رو باشد.

از سوی دیگر احمد شفیق گرچه نتوانست در انتخابات پیروز شود، اما احتمالاً جریان اپوزیسیون قدرتمندی را در برابر دولت نوپای مرسسی که سکاندار مصر و اوضاع اقتصادی درهم ریخته آن است، تشکیل خواهد داد. آنچه محمد مرسسی در فضای کنونی روی آن حساب کرده، حمایت گسترده افراد و جریان‌های انقلابی از وی است. در صورتی که این حمایت‌ها ادامه پیدا کند و محمد مرسسی بتواند توازن لازم میان آرمان‌های اسلام‌گرایانه و مطالبات دموکراسی‌خواهانه اقلشار مختلف مصر را در چارچوبی متوازن و منطقی گرد هم آورد، وی می‌تواند در تلاش برای به کرسی نشاندن برنامه‌ها و سیاست‌های خود در قالب «پروژه اخوانی نهضت مصر» که پیش‌تر قول آن را داده بود، به موفقیت خود در ایجاد ثبات و امنیت در جمهوری دوم مصر امیدوار باشد.

منبع:

روزنامه‌ی شرق ۸ تیر ۱۳۹۱

میان‌ه و محافظه‌کار چه به دلایل سلبی -محدودیت‌های ساختار سیاسی ترکیه و فشار ارتش از سوی و تعهدات ترکیه در پروسه‌ی ورود به اتحادیه‌ی اروپا از سوی دیگر - و نیز دلایل ایجابی چون خوانش جدید نسل جوان و عملگرای سیاستمداران اسلامگرای این کشور از شرایط جدید ترکیه و جهان، دگردیسی حزب مذکور را به تغییری استراتژیک تبدیل نموده که امکان عقبگرد در آن بعید به نظر می‌رسد. امری که تا همین اواخر منتقدان و مخالفان حزب مذکور با بدگمانی بدان نگرینسته و آن را صرفاً یک تغییر تاکتیکی می‌دانستند؛ غافل از اینکه سیاست خود محصول همین ستیزها و سازشهاست و قبل از اینکه انگیزه‌ها مهم باشد، این انگیزه‌ها هستند که سمت و سوی حوادث و ملاً معادلات سیاسی را تعیین می‌کنند.

درست است که الگوی هیچ کشوری را نمی‌توان دقیق در کشوری دیگر کپی‌برداری کرد، همانگونه که کمونیسم چینی به راه کمونیسم روسی نفت و سکولاریسم فرانسوی از بنیاد با همتای امریکایی‌اش متفاوت است و فرق سوسیال دموکراسی و دولت رفاه کشورهای اسکاندیناوی هم با سرمایه‌داری تاجری و ریگانی و بعدها قرائت‌های نومحافظه‌کارانه از آن بسان فاصله‌ی زمین و آسمان است. خاورمیانه اما جایی است که بیشتر از هر جغرافیایی دیگر در این کره‌ی خاکی به آزمایشگاه انواع ایدئولوژی‌ها و مدل‌های حکومتی تبدیل شده است. در سده‌ی گذشته‌ی میلادی که از همان اوایل آن نخستین برخوردها و یا به بیان دقیقتر تصادم و تصادف‌های این کهنه جهان تاریخی با جهان نوشته‌ی و مدرن غربی صورت گرفت، تاکنون خاورمیانه شاهد عروج و افول پادشاهان جبار، حکومت‌های رانتیر، سیاه‌های بلندبالا از ایدئولوژی‌ها از ماورای راست گرفته تا چپ، انواع بنیادگرایی از اسلامی گرفته تا سکولار و تا همین گذشته نزدیک کمونیستی و صداالبته همه‌ی آنها با چاشنی اقتدارگرایی بوده است. و عجباً همه‌ی آنان در مدرن کردن جامعه و کشور که آرمان غایی تقریباً همه با درجاتی متفاوت بود ناکام ماندند.



می‌گوییم هدف همه‌ی آنان، چون که حتی جریانات اسلامی هم، خودآگاهی تاریخیشان خود نتیجه‌ی رسیدن امواج مدرنیته‌ی غربی به کشورهايشان چه در قالب استعمار و حکومت‌های سرسپرده و یا دستاوردهای فنی و تکنولوژیک آن و یا احیاناً پیامدهای اجتماعی و فرهنگی مدرنیسم بوده است و نیاز به گفتن ندارد که جملگی هم، در این راه شکست خوردند و نه به توسعه‌ی اقتصادی رسیدند و نه به مدرنیته‌ی دموکراتیک که صورت غربی توسعه‌ی سیاسی است.

«وحدت، سوسیالیسم، آزادی» شعار محوری ناسیونالیسم عربی که زمانی تقدم و تأخر دو واژه‌ی وحدت و سوسیالیسم آن عرصه‌ی مجادلات نظری فراوان میان دو نحله‌ی بعثی و ناصری این ناسیونالیسم بود و در واقع ترجمانی ایدئولوژیک از مقولاتی چون دموکراسی و توسعه به شمار می‌رفت، در عرصه عمل ناکام ماند و بلکه پیامدهایی تراژیک هم یافت. چه اعراب امروزه از هر زمانی متفترتر و عدالت و آزادی هم یا به مسلخ خون‌آشامانی چون صدام، اسد و قذافی رفته و یا در رویاهای نفتی حاکمان حاشیه‌ی خلیج فارس تعبیری مغشوش و کابوس‌آسا یافته‌اند. بهار عربی اما حجت خدا و تاریخ بر آنهاست تا خواه از آن پند گیرند و خواه ملال.

تقدیر تاریخ اما حکم کرده است که حزبی با تبار اسلامی در این هر دو - توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی - گوی سبقت را از همسایگان عرب و عجمش بریاید، اعتماد به نفس سیاسی مرده را از مرده‌ریگ امپراطوری قدیم ققنوس‌آسا باز آفریند و عزت و احترام بین‌المللی را هم نصیب آنکارا نماید. حزبی که در گذشته‌ای نه چندان دور از طرف رقبای سکولار و جزم‌اندیش اقتدارگراییش نه حامل دموکراسی و توسعه‌ی اقتصادی بلکه حامی ارتجاع و واپسگرایی نامیده می‌شد.

تجربه‌ی حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه اینک در ویتترین سیاست خاورمیانه چشمان «حزب آزادی و توسعه» مصر را خیره کرده است. آزمون کارگشای تلفیق نان و دین و آزادی و یا راه میانبر توسعه‌ی بومی.

راه تهران و ریاض هم البته گشوده است، درست است که ابتکار عمل به تنهایی در دستان اخوان المسلمین نیست. ارتش و دیوانسالاری قدیمی هم بازیگرانی عمده و قدرتمندند. اما این هم قابل انکار نیست که «گذار دموکراتیک» بدون اجماع ملی نخبگان طی نمی‌شود.

شوریه‌خانه انتخابات اخیر، جامعه‌ی مصر را دوشقه و شکاف‌های بزرگی ایجاد نموده است. از حسن اتفاق اما شکاف‌های مزبور

عمیق و متراکم نیستند. شکاف انقلاب و ضدانقلاب که به ویژه در انتخابات اخیر سر باز کرد، قبل از آنکه ژرفای فکری و سیاسی داشته باشد، محصول دلزدگی و پژمردگی منتج از طولانی‌شدن روند سیاسی و نبود چشم‌انداز روشن در افق سیاست و بازی ماهرانه‌ی نخبگان نظامی، در این عرصه است. شکاف مذهبی - سکولار اما، گرچه فراخنای بزرگتر و ژرفای تاریخی‌تری دارد، ولی روی شکاف اول متراکم نشد، بلکه با قطع آن صحنه‌ی سیاسی مصر را چون صلیبی نمود که در چهارسوی آن نیروهای اجتماعی تقسیم شدند. من باب مثال انقلابی‌های سکولار که از ترمیدور زودرس و بازگشت نظام گذشته در هراس بودند، پشت انقلابی‌های مسلمان را گرفتند. همانگونه که بخشی از لایه‌های سنتی و محافظه‌کار جامعه که دغدغه‌ی ثبات و امنیت، اولویت درجه اولشان بود در کنار قبطی‌ها و اقبشاری از طبقه‌ی متوسط که نگران از دست دادن آزادهای شخصی و اجتماعی هستند، قرار گرفتند.

در این زمینه، حمایت چهره‌های برجسته‌ی لیبرال و سمل‌های انقلاب چون وائل غنیم در صورت تعقیق و تداوم برای اخوان می‌تواند در زدودن نگرانیهای جامعه‌ی مدرن مصر و همراه کردن آنها با خود واجد اهمیتی فراوان باشد. همانگونه که انحصارطلبی و فرقه‌گرایی می‌تواند پادزهر موفقیت دولت مرسی و نتیجتاً روند دموکراتیک شود.

شکی نیست که دولت مرسی از همان اوان کار با مشکلات و دردسرهای پیچیده‌ای دست به گریبان خواهد بود. اختیارات کم، اقتصاد بیمار و وابستگی شدید به کمک‌های سالیانه‌ی ایالات متحده تنها بخشی از این مشکلات به شمار می‌روند. در این زمینه هم تجربه‌ی ترکیه می‌تواند به کار آید. ترکیه‌ی دهه‌ی نود هم دارای اقتصادی بیمار و ارتشی قدرتمند و مداخله‌جو در سیاست بود که خود را میراث‌دار سنت سکولار نیرومند این کشور می‌انگاشت. سنتی که از قضا به کار گذار دموکراتیک این کشور هم آمد. چه بخشی از دگردیسی‌های فکری و عملی حزب اردوغان به دلیل ناتوانی در نادیده گرفتن این میراث است. همانگونه که حکومت سکولار هم که سرتاسر قرن بیستم را صرف جهاد بی‌توفیق برای ستردن میراث اسلامی نمود و سر آخر نتیجه آن شد که اکنون می‌بینیم. در مصر هم در کنار میراث غنی و صدها ساله‌ی اسلامی، سنت سکولار نیرومندی دهه‌هاست به حیات و بالندگی خود ادامه می‌دهد. تجربه‌ی اسلام سکولار آناتولی می‌تواند به کار دلنای نیل هم آید.



فتح‌الله حقانی

مقدمه:

از آغاز انقلاب مردم مصر در میدان تحریر قاهره، به صورت مستمر، این جریان را از رسانه‌های مختلف، به‌ویژه تلویزیون‌های عربی پیگیری می‌نمودم و احساس می‌کردم که نتایج این انقلاب با صحنه‌های فرهنگی، آرام و بدون خشونتش منحصر به مصری‌ها نیست و برای همه‌ی مردم دنیا خصوصاً مردم کشورهای اسلامی پیام‌آور است. در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی کاندیدای حزب آزادی و عدالت و جنبش اخوان المسلمین، علاقه‌مند شدم مراحل انتقال قدرت در مصر را کمی جدی‌تر دنبال کنم. در این راستا بدون ارجاع به منابع، به تحولات اخیر مصر مروری نموده و برداشت‌های شخصی‌ام را در رابطه با این موضوع به خوانندگان گرامی عرضه می‌نمایم.

در مورد واگذاری قدرت مصر، بعد از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ به شورای عالی نظامی، بسیاری از ناظران و تحلیلگران سیاسی و بین‌المللی چنین اظهار نظر می‌کردند که انقلاب بزرگ مردم مصر علیه دیکتاتوری از مسیر خود منحرف شده است. این اظهار نظرها ناشی از آن بود که تقریباً همیشه و در همه جای دنیا امانت سیاست و قدرت در دست نظامیان غیر قابل برگشت بوده است؛ خصوصاً در مصری که در ۶ دهه‌ی اخیر، نظامیان، حاکمان مطلق سرنوشت سیاسی بوده‌اند. اما در این اظهارنظرها جنبه ملی بودن

# بازخوانی تحولات سیاسی اخیر مصر

ارتش از یک سو و نفوذ جریان‌های تأثیرگذار سیاسی و اجتماعی، خصوصاً جریان تربیتی اخوان المسلمین در ارتش نادیده گرفته شده بود. ارتشی که در تاریخ ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ قدرت سیاسی در مصر بعد از سقوط حسنی مبارک را به امانت گرفت، در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ در یک صحنه‌ی زیبا آن را به صاحبان اصلی (مردم) و به رئیس جمهور برگزیده‌ی آنان برگرداند، تا مصر و جهان شاهد تاریخ و فرهنگ جدیدی در تعامل بین مردم و قدرت باشد.

علیرغم نگرانی شدید بعضی از احزاب، گروه‌ها و جریانات انقلابی مصر نسبت به امانتداری شورای عالی نظامی، این شورا به کمک قوه‌ی قضائیه‌ی مصر توانست علاوه بر اداره‌ی امور اداری کشور مصر، ۳ انتخابات مهم و بزرگ مصر را برگزار نماید.

- ۱- انتخابات مجلس ملی (مجلس الشعب) که در سه مرحله برگزار گردید.
- ۲- انتخابات مجلس شورا که در دو مرحله برگزار گردید.
- ۳- انتخابات ریاست جمهوری که به دور دوم کشیده شد.

بدون توجه به مجادلات وسیع و نگرانی‌های احزاب و جریانات سیاسی و اجتماعی مصر در مورد احزاب اسلامی که اکثریت دو مجلس را کسب نموده بودند و بدون توجه به تحلیل‌هایی که گاه ناشی از بد بینی، پیشداوری و مقایسه تجربه‌ی جدید مصر با موارد مشابه در کشورهای دیگر بود، مقدمات برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، بسیار بحث برانگیز شد. از یکسو، کاندیدایی که بتواند اعتماد تمام جریانات شریک در انقلاب را جلب نماید دیده نمی‌شد. زیرا چهره‌های بزرگی مانند دکتر عبدالمنعم ابوالفتوح، حمدین صباحی، دکتر عمرو موسی، دکتر سلیم العوا، دکتر ایمن نور، به دلایلی این توان را نداشتند. از سویی زمزمه‌ی بازگشت نیروهای وابسته به نظام سابق (فلول) بر سر زبان‌ها بود تا کم‌کم نام‌هایی چون عمر سلیمان (رئیس سازمان اطلاعات رژیم مبارک) و احمد شفیق (رئیس دولت انتقالی مبارک در جریان انقلاب) برای کاندیداتوری مطرح شدند، و از سویی دیگر، مهمترین جریان سیاسی و اجتماعی تاریخی مصر یعنی اخوان المسلمین و حزب سیاسی وابسته به آن، «عدالت و آزادی» در همان ابتدای

انقلاب، اعلام کرده بودند که در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا معرفی نمی‌کنند و از کاندیدایی خاص نیز حمایت نمی‌کنند. اسلامگرایان طیف سلفی و خصوصاً حزب نور سلفی نیز با وجود حضور مؤثر و قوی در انتخابات مجالس شعب و شورا توان حضور قوی در انتخابات ریاست جمهوری را نداشتند. در این شرایط، هوشیاری سیاسی اقتضا می‌کرد که بزرگترین جریان سیاسی و اجتماعی مصر یعنی اخوان المسلمین، به اندازه‌ی حجم، تاریخ و توان خود در قبال سرنوشت این کشور احساس مسؤولیت و اقدام مسؤولانه نماید. در انجام این مسؤولیت، از یکسو، طرح عزل سیاسی مقامات ارشد حزب دموکراتیک ملی (حزب مبارک) در مجلس شعب به تصویب رسید تا از کاندیداتوری وابستگان به نظام دیکتاتوری سابق ممانعت شود (اگرچه از طرف دادگاه، این قانون رد شد و در نتیجه وابستگان نظام سابق برای کاندیداتوری مشکل قانونی نداشتند) و از سوی دیگر اخوان طرح کاندیداتوری یکی از اعضای خود را مطرح نمود که نیروی‌های سیاسی و رسانه‌های گروهی علیه آن تبلیغات وسیعی نموده آن را بهانه‌ای برای وارد نمودن هر نوع اتهام به اخوان المسلمین قرار دادند.

مهم‌ترین این اتهامات آن بود که اخوان المسلمین اساساً به هیچ عهدی وفادار نیست و در حوزه‌ی سیاست نمی‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد. این برخورد رسانه‌ای و تبلیغاتی علیه اخوان آنچنان شدید و غیر منصفانه بود که گویی در این میان کسی به فکر تکمیل مسیر انقلاب نیست. البته تحولات بعدی صحنه سیاسی مصر و حضور قوی احمد شفیق در انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که اخوان المسلمین مرحله‌ی گذر سیاسی مصر را به خوبی تشخیص داده و کاملاً مسؤولانه اقدام به معرفی کاندیدا (ابتدا معرفی مهندس خیرت شاطر و پس از احتمال رد صلاحیت وی معرفی دکتر محمد مرسی) نمود.

هجوم تبلیغاتی علیه اخوان المسلمین آن چنان بود که حزب نور سلفی هم‌پیمان حزب عدالت و آزادی و اخوان در مجلس، در مرحله‌ی اول انتخابات از دکتر محمد مرسی حمایت نکرد اگرچه گزینه‌ی مورد حمایت این حزب از بزرگترین چهره‌های سیاسی سابقاً اخوانی (دکتر عبدالنعیم

ابوالفتوح) بود. اما به هر صورت تجربه‌ی سیاسی اخوان، کاندیدای محبوب اخوان که دیرتر از همه‌ی کاندیداها به گود انتخابات وارد شده بود را برتر از احمد شفیق نشان داد تا نشان دهد که این کار بزرگ در این مقطع فقط مسؤولیت و رسالت اخوان بود و اخوان نمی‌توانست از زیر بار این مسؤولیت شانه خالی کند.

دور دوم انتخابات و در پی‌کار تجربه‌ی سال‌ها و دهه‌های پرمشقت و محرومیت و تحمل آزار و زندان اخوان برای رهایی مصر از دیکتاتوری در مقابل چهره‌ای که به تاریخ دیکتاتوری رژیم‌های گذشته‌ی مصر وابسته بود از هجوم تحلیلگران غیر منصف و رسانه‌های آنها نکاست. البته شاید عده‌ای حق داشتند که فکر کنند قرار گرفتن چهره‌ای چون محمد مرسی در کرسی ریاست جمهوری و برتری اخوان المسلمین و اسلامگرایان در توزیع قدرت سیاسی مصر، ممکن است مانند تجربه کشورهای دیگر آنچنان به دیکتاتوری بیانجامد که مردم مصر دیکتاتوری نظامیان را به آن ترجیح دهند. زیرا قدرت همیشه می‌تواند فسادآور بوده و عامل زیاده‌خواهی شود حتی اگر قدرتمندان تربیت‌شدگان اخوان باشند و نباید این جنبه مورد غفلت قرار گیرد.

اگرچه تجربه‌ی مشارکت اخوان در حکومت آزموده نشده است ولی در کشورهای دیگر، مردم از سلطه‌گری قهار کسانی که به نام دین حکومت کرده و می‌کنند به ستوه آمده‌اند و به همین خاطر این عده و دیگران نیز حق داشته و حق دارند که نگران باشند.

به هر حال انتخابات ریاست جمهوری با همه‌ی داستان‌ها و تحلیل‌های تحلیلگران برگزار شد، به دور دوم کشیده شد و اخوان المسلمین با تکیه بر حضور سیاسی و اجتماعی گسترده و در اختیار داشتن اعضا و هواداران با انگیزه در پای صندوق‌های رأی، بلافاصله کار ستاد انتخابات در ارائه‌ی نتایج را انجام داد. اخوان به صدق و درستی قضاات برگزارکننده انتخابات که نتایج صندوق‌ها را گزارش و امضا کرده بودند باور داشت و چون نتایج تک‌تک صندوق‌ها در اختیار نمایندگان کاندیداها قرار داشت امکان تغییر نتیجه‌ی نهایی بدون ابطال گسترده‌ی صندوق‌ها یا تقلب بزرگ امکان‌پذیر نبود واز ستاد عالی انتخابات



مصر بعید بود که اقدام به تقلب نماید و در صورت وقوع چنین تقلبی، اخوان، این بار اطمینان داشت که می‌تواند راه انقلاب را به گونه‌های دیگر ادامه دهد. لذا در بامداد روز پس از برگزاری انتخابات، ستاد انتخاباتی دکتر مرسى اقدام به برگزاری یک کنفرانس خبری نمود و پیروزی دکتر مرسى را به اطلاع مردم مصر رساند. دکتر مرسى در این کنفرانس، سخنرانی کوتاهی ارائه نمود، البته نه به عنوان رئیس جمهور، ولی مطمئن از این که رئیس مصر می‌شود. او وعده داد که در مسیر تحقیق اهداف انقلاب بزرگ ملت مصر و تکمیل آن کوتاهی نکند.

در مورد اعلام نتایج، ستاد عالی انتخابات مصر، با توجه به حساسیت بیش از حد نتیجه انتخابات و عکس‌العمل‌های احتمالی به آن، بسیار با احتیاط عمل نمود و پس از حدود یک هفته و بررسی اعتراضات در تاریخ نتیجه‌ی انتخابات را با پیروزی دکتر محمد مرسى اعلام کرد. اما قبل از آن پس از حکم دادگاه عالی اداری به ابطال یک سوم کرسی‌های پارلمان، شورای عالی نظامی، مجلس ملی (شعب) را منحل نموده و با اعلام متمم قانون اساسی موقت و انتقال بسیاری از اختیارات مهم ریاست جمهوری به شورای عالی نظامی، شرایطی را پیش آورده بود که بار دیگر مردم به میدان تحریر (انقلاب) قاهره برگردند و این بار اعلام نمایند که تا تحقق این اهداف میدان را ترک نمی‌کنند:

- ۱- الغای متمم قانون اساسی و برگرداندن اختیارات ریاست جمهوری
- ۲- الغای حکم انحلال مجلس ملی
- ۳- انتقال قدرت به رئیس جمهور منتخب حزب آزادی و عدالت و اخوان المسلمین، از دعوت کنندگان به اعتراضات میدان تحریر بودند. اگر چه باز هم بسیاری از تحلیلگران، از کنار آمدن رئیس جمهور منتخب و اخوان با ارتش و نظامیان سخن گفته و نگران آثار این رفتار بر ثمرات انقلاب بودند. ولی در این میان یک مشکل بسیار جدی وجود داشت آن هم اینکه بر اساس متمم قانون اساسی صادره از طرف نظامیان، رئیس جمهور باید در مقابل دادگاه قانون اساسی ادای قسم می‌کرد در حالی که در صورت وجود مجلس ملی و عدم صدور این متمم، قسم رئیس جمهور در مقابل مجلس ملی که نمایندگان مردم بودند صورت می‌گرفت. این مسئله رئیس جمهور منتخب را در معرض آزمونی بزرگ قرار داد. او در تمام دوره تبلیغات انتخاباتی و قبل از اعلام نتایج انتخابات به مردم قول داده بود که عزت و کرامت

آنان را در هر حال حفظ نموده و آنها را ناامید نمی‌کند و مردم از او می‌خواستند که در مقابل واگذارکنندگان این مسؤولیت به وی ادای سوگند کند. (مردم یا نمایندگان منتخب آنها).

مرسى، آزادی و عدالت و اخوان، این امتحان سخت را چگونه باید بگذرانند؟ بسیاری در مصر و خارج از مصر، منتظر خطا، لغزش و ضعف در این امتحان بودند تا انقلاب مصر و تاریخ اخوان را با هم تمام شده به حساب آورند.

اما مرسى، آن نماینده برگزیده پارلمانهای دنیا در دوره‌ی ۲۰۰۰-۲۰۰۵، آزادی و عدالت این حزب جوان برخاسته از تجربه‌ی ۸ دهه‌ی تربیت و مبارزه‌ی اخوان و اخوان المسلمین، این حرکت اصیل انسانی - اسلامی این امتحان را به تجربه‌ی تبدیل کردند که هم برای مردم مصر و هم برای بشریت تاریخی نوین رقم می‌زند.

رئیس جمهور منتخب تصمیم گرفت ابتدا در مقابل مردم مصر و در میدان تحریر نماد آزادی، انقلاب، کرامت و عزت مردم مصر قسم یاد کند تا بگوید که به عهدش با آنها وفادار است. او قبل از آن در نماز جمعه دانشگاه الازهر حاضر شد تا نشان دهد به پایگاه دینی‌اش از منظر قدسیت دینی نه از منظر قدسیت حکمی پایبند است. او به سخنان حکیمانه‌ی خطیب آن نماز جمعه به دقت گوش می‌داد ... و نمی‌دانی آن سخنان چه بود و چرا حکیمانه بود مگر باری دیگر به آن گوش بسپاری! خطیب گفت: عمر بن خطاب در فتح بیت‌المقدس، از ادای نماز در کلیسا خودداری کرد. او نمازش را در گوشه‌ای و به صورت فرادی خواند تا مسلمانان، کلیسای مسیحیان را اشغال نکنند و بدانند که ادب حکم می‌کند که حتی برای نماز (مقدس‌ترین عبادت مسلمانان) نباید آرامش انسانهای دیگر را

مورد تعرض قرار داد. باشد که مرسى، آزادی و عدالت، اخوان و سایر مسلمانان چنان باشند که همه انسانها از وجودشان احساس آرامش کنند.

مرسى از دانشگاه الازهر به میدان تحریر رفت اما بدون جلیقه ضد گلوله؛ تا بگوید: «لا أخاف الا الله» و

این شعار آزادی واقعی است. او در ضمن مطالب بسیار مهمی که بیان کرد سوگند ریاست جمهوری‌اش را در مقابل مردم به

مثابه‌ی واگذار کنندگان و صاحبان اصلی قدرت سیاسی ادا نمود و بسیار واضح اعلام نمود که « مردم منشأ قدرت سیاسی هستند» و هیچ کس نمی‌تواند این قدرت را از آنها سلب نماید.

مرسى روز جمعه در میدان تحریر مورد استقبال و تشویق گرم حضار -و به نظر من مورد تحسین تمام بینندگان تلویزیون‌ها در سراسر دنیا- قرار گرفت. دیدگاه‌های تحلیلگران تلویزیون‌های مختلف مصری و غیرمصری پس از سخنرانی مرسى در میدان تحریر حاکی از شگفت‌زدگی همگان به این اقدام بود.

اما هنوز از نظر رسمی مرسى قدرت مصر را در دست نگرفته است! زیرا او باید در مقابل دادگاه قانون اساسی ادای قسم نماید. تحلیلگران این کار را فقط ادای سوگند شکلی (رسمی) می‌دیدند. اما مرسى روز شنبه برای ادای قسم به دادگاه قانون اساسی رفت و آنجا نیز سخنانی مهم ایراد نمود. ظاهراً قرار بوده است مرسى در هر مرحله بهتر از مرحله قبل ظاهر شود و او چنین کرد.

مرسى از دادگاه قانون اساسی به دانشگاه قاهره رفت. جایی که شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، اعضای کمیته‌ی تدوین قانون اساسی، اعضای مجلس شورا و مجلس ملی (شعب) حضور داشتند. آخر او اساساً باید در مقابل مجلس ملی (شعب) ادای سوگند می‌کرد و البته این جلسه را به همین منظور ترتیب داده بود و عملاً در مقابل مجلس ملی قسم یاد کرد.

او در دانشگاه قاهره قبل از سخنانش از دانشجویانی که امتحاناتشان به خاطر این جلسه به تعویق افتاده بود عذرخواهی کرد و از اینکه دوران دانشجویی‌اش را در دانشگاه قاهره آغاز کرده بود ابراز افتخار کرد.

**قدرت از آن مردم است و قرارگرفتگان در کرسی‌های قدرت به نیابت از مردم واجد این منصبهای قدرت شده‌اند و هرگاه مردم بخواهند می‌توانند قدرت را از آنان سلب کنند، از جمله ریاست جمهوری!**

مرسى در میان سخنانش در دانشگاه قاهره به نکات بسیار مهمی اشاره نمود. این مطالب در کمال دقت و برای ارسال پیام‌های صریح به افراد، گروهها، نهادها و کشورهای مختلف بود. او تأکید کرد که این لحظه‌ی تاریخی ثمره‌ی تلاش و مبارزه‌ی مردم

و خون شهداست و به شهدا ادای احترام کرد. او گفت: قدرت از آن مردم است و

قرارگرفتگان در کرسی‌های قدرت به نیابت از مردم واجد این منصبهای قدرت شده‌اند و هرگاه مردم بخواهند می‌توانند قدرت را از آنان سلب کنند، از جمله ریاست جمهوری!

او اعلام کرد که به همه‌ی معاهدات بین المللی مصر پایبند است و در این راستا منافع ملت مصر و عزت و کرامت آنها مورد توجه اوست.

او ضمن اعلام پایبندی به تعهدات بین‌المللی، گفت که در امور داخلی دیگر کشورها دخالت نمی‌کند و اجازه‌ی مداخله در امور داخلی مصر را به کسی نمی‌دهد.

و به دنبال آن اعلام نمود که مصری‌ها به دنبال صدور انقلاب نیستند.

البته مرسى گفت که در کنار ملت فلسطین می‌ایستد تا صلح داخلی در میان فلسطینی‌ها کامل شده و بتوانند حقوقشان را بگیرند و همچنین گفت که برای کاهش آلام ملت سوریه تلاش می‌نماید.

اما مرسى همچنین گفت که برای نهادینه کردن دموکراسی و بازگشت همه‌ی نهادهای قانونی و انتخابی تلاش می‌کند. در ضمن، مرسى از قوه‌ی قضائیه و ستاد انتخابات، شورای عالی نظامی و ارتش و همچنین نیروهای پلیس تشکر کرد که در مرحله‌ی گذار، زحمت اداره‌ی امور کشور را به عهده داشته‌اند.

البته مرسى در همان ابتدای سخنانش پژوهش را به عنوان مهم‌ترین عامل توسعه مورد توجه قرار داد و از این منظر اهمیت دانشگاهها و مراکز علمی را متذکر شد.

سخنان مرسى در دانشگاه قاهره بارها مورد تشویق حضار قرارگرفت به گونه‌ای که صدای الله اکبر و کف زدن با هم هم‌نوا شده بود.

شورای عالی نظامی برای تحویل رسمی قدرت به امانت گرفته شده، به رئیس جمهور منتخب، سایت هایکستب را انتخاب کرده بود. جایی که مقامات عالی سیاسی و نظامی در مقابل اشعه آفتاب و حرارت زیاد، شاهد زیباترین انتقال قدرت از نظامیان به رئیس جمهوری منتخب در سرزمین مصر بودند. انتقال قدرتی که مصر به خود ندیده بود و شاید در جهان هم نمونه‌ای به این زیبایی نداشته باشد.

در این مراسم و پس از گزارشی از مرحله‌ی پس از انقلاب که شورای عالی نظامی، مصر را رهبری کرده بود، حسین طنطاوی رئیس شورای عالی نظامی پس از بیان لطیفه‌ای در مورد حرارت و گرمای سایت، با اظهار خوشحالی و با تشکر از ریاست جمهوری منتخب و احساس غرور از اینکه توانسته

است مرحله‌ی سخت گذر به دموکراسی را به مصر رهبری کند با طیب خاطر و رویی گشاده، امانت مردم را به نمایندگی صاحبان اصلی آن یعنی دکتر محمد مرسى واگذار نمود و برای او و ملت مصر آرزوی توفیق کرد. طنطاوی اعلام کرد که او نیروهای ارتش برای حمایت از مصر در کنار رئیس جمهور منتخب مردم مصر خواهند بود.

در هایکستب، دکتر مرسى، دوباره از وفاداری شورای عالی نظامی، فرماندهان، افسران و سربازان ارتش و همچنین پلیس تشکر کرد و با صراحت تمام اعلام کرد که من امروز این امانت مسؤولیت را از شما تحویل می‌گیرم تا از امروز، مسؤول در برابر همه‌ی مردم مصر و همچنین مسؤول شما ارتشیان باشم. این پیام علاوه بر احترام به ارتش برای فداکاریها و تلاشهایش برای به ثمر رسیدن انقلاب و اهداف آن، به نوعی اعلام پایان دولت ارتش و نظامی‌ها در مصر برای همیشه بود. آخر همیشه نظامیان حاکم مصر بوده‌اند. ولی امروز رئیس جمهور با اعلام اینکه مسؤول سرنوشت آنان است اعلام می‌نماید که دیگر حکومت از آن نظامیان نیست.

البته مرسى هوشمندانه و با وعده‌ی تأمین حقوق و مایحتاج نظامی‌ها و اینکه او نه به دوران گذشته (پشت سر) و بلکه به دوران آینده (پیش رو) می‌نگرد به نظامیان اطمینان داد که همانطور که مصر برای شهروندان مدنی‌اش شاهد امنیت و پیشرفت خواهد بود برای شهروندان نظامی‌اش نیز چنین خواهد بود.

و این چنین امر مدیریت و ریاست مصر از تاریخی چند هزار ساله به یک رئیس جمهور منتخب مردم با انتخاباتی آزاد، رقابتی، شفاف و سالم سپرده شد تا مصریان و سایر مردم جهان شاهد باشند که: «و تلک الأيام نداولها بین الناس» ولى راه اداره‌ی مصر در مرحله‌ی پیش رو آسان نیست و این را رئیس جمهور منتخب، جریانات سیاسی و اجتماعی، احزاب بزرگ، تحلیلگران، جوانان و ... همه می‌دانند و گذر موفق از روزهای سخت پیش روی مصریان مقتضی همدلی، همراهی و همکاری همه‌ی مردم مصر خصوصاً جریانات اسلامگرا و به صورت ویژه رئیس جمهور منتخب است.

درس‌هایی از تحولات مصر:

به نظر می‌رسد تحولات اخیر مصر حاوی درس‌های مهمی است. که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.

- ۱- برای اسلامگرایان و خصوصاً مدرسه‌ی اخوان
- الف) پذیرش مسؤولیت اجتماعی و سیاسی،

مقتضی قبول دیگران به عنوان شهروندان برابر و برابری در حقوق شهروندی است. لذا همه باید برابری حقوق شهروندی را تمرین کنند.

ب) برای آنکه در اندازه‌ی مسؤولیت اجتماعی و سیاسی خود ظاهر شوند لازم است نسبت به داشته‌هایشان فروتن و سپاسگزار بوده و برای به دست آوردن نداشته‌هایشان تلاش جدی بنمایند.

ج) اگر می‌خواهند دیگران حقوقشان را رعایت کنند و به آنان احترام بگذارند، حقوق دیگران را رعایت نمایند و به دیگران احترام بگذارند.

د) برای قرار گرفتن در مسند رهبری و مدیریت جامعه عجله نکنند و هر وسیله‌ای را مجاز ندانند. آنان لازم است لوازم تربیت خود را فراهم نموده و قابلیت‌های خود را برای زمان مناسب ارتقا دهند و وقتی که در موقعیت ویژه‌ی قرار گرفتن با کمال قدرت، عدالت و انصاف و سلامت، مسؤولیت آن را بپذیرند همانند دکتر محمد مرسى!

۲- برای سایر احزاب، جریانات و گروههای سیاسی و اجتماعی

الف) نفی مطلق تأثیر مثبت جریانات مشهور به اسلامگرایی بر تحولات سیاسی و اجتماعی، منصفانه نیست. بر اساس منطقی منصفانه، تعامل فراگیر و مبتنی بر احترام متقابل ضامن ایجاد جامعه‌ای بهتر برای همگان است.

ب) گفتگو، همکاری و احترام متقابل با جریانات مشهور به اسلامگرایی، زمینه‌ساز ارتقای رفتارهای مدنی و متناسب با حقوق برابر شهروندی است.

ج) اگر نظامهای ایدئولوژیک، تبدیل به دیکتاتوری شده‌اند، موارد بسیار زیادی از نظامهای سیاسی وجود دارند که به اسم دموکراسی و حقوق مردم، در نهایت خشونت علیه مردم اعمال قدرت دیکتاتوران کرده‌اند (مصر نمونه‌ای بارز است). لازم است ما از پرداختن به تأسیس یک جامعه مدنی مبتنی بر حقوق برابر شهروندی به بهانه‌های مختلف فاصله بگیریم.

د) برای اینکه این جریانات مورد احترام واقع شوند و حقوقشان رعایت شود لازم است به دیگران احترام بگذارند و حقوقشان را رعایت نمایند.

ه) جنگ برای به دست آوردن قدرت، بدون آمادگی‌های لازم روحی، روانی، اخلاقی و تخصصی نمی‌تواند شرایط رهبری و مدیریت کارا را برایشان مهیا نماید. لذا برای آنکه در آینده رهبرانی موفق و



کارآمد باشند لازم است ویژگی‌های فردی و جمعی رهبری را حاصل نمایند. تا اگر روزی سهم قابل توجه قدرت، به امانت به آنان واگذار شد بتواند الگوی خوبی از برابری شهروندی، عدالت، آزادی و امنیت را برای مردم به ارمغان آورد.

۳- برای هیأت‌های حاکمه در دنیای اسلام (الف) حکومت بر مردم به نام دین متضمن آفت‌های بزرگی برای دینداری و حکومت‌داری است. شأن دین اقتضا می‌کند زمامداران دیندار بیش از دیگران بر پاسداری حقوق شهروندان حریص باشند. (ب) دوران حکومت‌های پادشاهی مطلقه با مجالس فرمایشی و همچنین شبه‌جمهوری‌های بی‌توجه به رأی و حق مردم رو به پایان است. در صورت تمایل به ادامه‌ی حیات سیاسی و به منظور بهبود وضعیت کشورهاشان دست به اقدامات اصلاحی جدی بزنند تا مردم در فرایندهای آزاد، عادلانه و شفاف بتوانند حقوق خود را به دست آورند و اراده‌ی مشروع خود را اعمال نمایند.

ج) فشار بر مردم، گروه‌های سیاسی و اجتماعی و خصوصاً جریان‌های اسلامی را کاهش دهند تا مسیر گذر به دموکراسی برای آنها کم هزینه‌تر شود.

د) با الگوهای جدید حکومت در کشورهای اسلامی به گونه‌ای همکاری نمایند که در مجموع، مردم همه‌ی این کشورها از ثمرات توسعه، آزادی و عدالت بیشتری بهره‌مند گردند.

۴- برای نظام بین‌الملل و خصوصاً قدرت‌های بزرگ

(الف) از حمایت حکومت‌های دیکتاتور (پادشاهی یا جمهوری) و ناکارآمد دست بردارند تا اراده‌ی ملت‌ها بر سرنوشت آنان حکمفرما شود. در این تغییر زبانی نخواهند دید و این تغییر یک بازی بُرد-بُرد هم به نفع ملت‌ها و هم به نفع آنها خواهد بود.

(ب) با حکومت‌های سربرآورده از تحولات دموکراسی‌خواهی در دنیای اسلام بر مبنای استقلال و احترام متقابل تعامل کنند تا حقد تاریخی میان مردمان کشورهای اسلامی و سایر کشورها (خصوصاً غرب) تبدیل به حسن نیت و حسن روابط بین آنها گردد.

(ج) اسلامگرایان و از جمله اخوان المسلمین نه تنها آن اندازه که غربی‌ها و رسانه‌های آنها می‌گفتند خطرناک نیستند بلکه می‌توانند در دستیابی بشر، به جامعه‌ای عادلانه و انسانی کمک قابل توجهی نمایند.



جلیل بهرامی‌نیا



حجة‌الاسلام احمد مبلغی، رئیس پژوهشگاه مطالعات تقریبی، در نوشتاری با عنوان «دیپلماسی وحدت اسلامی» که ۲۹ تیر در سایت تابناک منتشر شده است، پس از ترسیم وضع کلی همگرایی مذاهب اسلامی و عمدتاً مذاهب شیعه و سنی و تأکید بر ضعف شدید این همگرایی، پیشنهاد کرده‌اند که سازمانی جهانی با امکانات دولتهای مسلمان برای حمایت از تقریب تشکیل شود و نخستین ملزومات چنین سازمانی را اینگونه بیان کرده‌اند:

«تحقق وحدت اسلامی منوط است به رعایت یک اصل مهم و آن اصل، «همسانی و برابری در فرصت‌ها و امکانات» است. امروز که ملت‌ها به فضل بیداری اسلامی به میدان آمده‌اند و تریبون‌های پر قدرت بین‌المللی را در اختیار گرفته‌اند و به راحتی می‌توانند در فضاهای جهانی و به‌ویژه در فضای بین‌الملل اسلامی با صدای رسا مطالبات خود را بیان کنند، بیش از هر چیز باید تلاش‌ها را معطوف کنیم تا همه بیابند و یک سازمان پیگیر وحدت اسلامی را به هر شکلی و در هر قالبی با امکانات دولت‌ها ایجاد کنند. البته ایجاد چنین سازمانی ملزوماتی دارد که بدون تن‌دادن به آن ملزومات، این هدف محقق نمی‌شود:

(الف) برابری در شکل‌دهی: یعنی باید قالبی ایجاد بشود که شیعه و سنی از یک وضعیت برابر در این سازمان برخوردار باشند. برتری یکی بر دیگری به معنی آن است که فرصت به همان اندازه برای ایجاد این سازمان یا موفقیت آن کم می‌شود. این یک اصل است. به‌خصوص با وجود پیشامد مسائل پرحساسیتی بین شیعه و سنی، برای این که بهانه‌ها بریده شود و یک عمل موفقیت‌آمیز داشته باشیم، چاره‌ای نداریم که بیابیم و یک وضعیت برابر را ایجاد کنیم؛ عملی که هم عقلانی و هم دینی است و هم در ذات وحدت اسلامی چنین معنایی نهفته است. یعنی نمی‌توان برای رسیدن به وحدت اسلامی از «نابرابری» استفاده نمود که اقتضای وحدت اسلامی در آن نیست.»

حقیقتاً وقتی نوشته‌های ایشان را خواندم در همان آغاز مبتلا به همذات‌پنداری و

همدلی گشتم و چنان دچار وجد ناشی از نابابوری و شگفتی شدم که درباره‌ی هوشیاری و فارسی‌خوانی خود تردید کردم و ناچار دوباره مطلب را خواندم! اما مطلب همان بود و سخن از برابری فرصت‌ها رفته بود و تأکید بر اینکه برتری سیاسی-اداری یک مذهب، هم ایجاد چنین سازمانی و هم کارایی آن در تکوین و حفظ وحدت را کم می‌سازد و نمی‌توان برای رسیدن به وحدت اسلامی از نابرابری استفاده نمود! البته بعداً که موج هیجانم فرو نشست دریافتم که چندان بیراهه نرفته‌ام و پیشنهاد ایشان معطوف به بُعد خارجی است که در آن شیعیان در اقلیت‌اند و کشف و ابراز عقلانی و دینی بودن برابری فرصت‌ها و ارجاع آن به ذات وحدت اسلامی، برکت فرودستی در مقیاس جدید و برآمده از جایگاه اقلیت در جهان اسلام و مصداقی دیگر از درستی نظر آن فیلسوف و

## دیپلماسی وحدت اسلامی، اقتضای موقعیت یا دغدغه‌ی فرهنگی؟!

فرنگی است که خیلی وقت قبل گفته بود پیش کشیدن اخلاق و انصاف در عرصه‌ی سیاسی معمولاً کار افراد و دولت‌های ضعیف است! نیز پی بردم روان‌شناسان اجتماعی که نوع قضاوت اشخاص را تابعی از جایگاه اجتماعی آنان دانسته‌اند، به ناحق به ترویج نسبت اخلاق اجتماعی متهم شده‌اند و گناه‌شان فقط این بوده که یک واقعیت مشهود را اعلان کرده‌اند! باری راز هم‌سخنی و همدلی بنده و آقای مبلغی، اشتراک تصادفی در پایگاه اجتماعی بوده است و گر نه از آنجا که داوری‌های عقلانی تخصیص‌بردار نیستند، نشانه‌ی باور ایشان به مشروعیت نابرابری، آن است که ابتدا رنج بررسی این اصلترین ملزومه‌ی وحدت در داخل را بر خود هموار سازند و وزن اجتماعی اهل سنت را از روی همان معیارهای عقلانی و دینی، با سهم آنان از امکانات و فرصت‌های مشاع کشور مقایسه و سپس نتیجه را اعلام کنند! البته از حق نباید گذشت و همین که ایشان نابرابری اداری-رسانه‌ای را آشکارا خلاف ذات وحدت اسلامی و عامل ناکامی طرح تقریب مذاهب اعلام کرده‌اند و لازمه‌ی وحدت را مراعات عدالت و حتی مساوات دانسته‌اند، شایسته‌ی تأیید و ستایش است. تأکید بر ضرورت رفع نابرابری در تعامل پیروان مذاهب، بیانگر این واقعیت ناگوار است که خوی نفسانی تکاثر، چنان با سرشت آدمیان درآمیخته است که هویت‌های تاریخی-اجتماعی، حتی اگر فرزند عدالت‌خواهی نیز بوده باشند، گاه مادرخوار می‌شوند و عدالت را فدای بقا و گسترش خویش می‌سازند! مذهب را مبصر عدالت ساختن و عدل را بر مبنایش معناکردن، مخصوصاً از سوی کسانی که سال‌ها به نام عدلیه بی‌محابا اشعریت را به جرم واداشتن عدالت به پیروی از دین و غفلت از ضرورت عادلانه بودن دین و مذهب، فروکوفته و دادار جهان را به مراعات دادگری مکلف دانسته‌اند، از آن طنزهای تلخ روزگار است و نشان می‌دهد که اولاً قدرت و ثروت تا چه اندازه در تحریف معنوی اندیشه‌ها ماهر و تردست‌اند و ثانیاً دشواریهای اجتماعی زیستن و هشدارهای قرآنی در باب فریبندگی دنیا نباید سهل انگاشته شود. بی‌گمان تا روزی که منصب از روی مذهب، درجه‌ی سرهنگی از روی تعلق فرهنگی، نان از روی ایمان، دانش و مدرک از روی گرایش و مسلک، فرصت از

روی قومیت و نوش و عیش از روی دین و کیش توزیع شود و نفی باورهای یک گروه با نفی وجود یا حقوق آنان ملازم انگاشته شود، افق همگرایی و اتحاد همچنان تاریک و ناامید کننده خواهد بود و جز اتلاف وقت و هزینه و اثبات و تثبیت تحلیل‌های بدخواهان حاصلی نخواهد داشت و صرفاً نوعی اغفالگری سیاسی فاقد پشتوانه‌ی جدی تلقی خواهد شد؛ وحدت از جنس امور فرهنگی است و الزامات فکری و ساختاری خاص خود را دارد و بر یک بستر ژلاتینی زمینه‌ساز مواجهه‌ی اندیشگی و تبادل نظر اصیل نخبگان می‌روید و با فرمان رسمی و قطعیت‌اندیشی نسبتی ندارد؛ اصولاً در جهان سوم به علت ضعف مشروعیت و فقدان جامعه‌ی مدنی، به جای مدیریت پدیده‌ها، کنترل امور اولویت می‌یابد که جز ترویج چندشخصیتی و تظاهر منافی عزت انسانی حاصلی ندارد؛ تدبیر و وحدت، اگر جوششی و اکتشافی و در نتیجه داوطلبانه و برآمده از درک و تلاش اصیل گروه‌های اجتماعی نباشد، اگر از مرحله‌ی انعقاد و جنینی هم بگذرد، قطعاً مرده یا زمینگیر متولد خواهد شد؛ این گمشده‌های ارزشمند زمانی تحقق خواهند یافت که راهبرد مدیریت جایگزین راهبرد کنترل گشته و فضای ساختاری مناسب فراهم گردد؛ امیدوارم روزی برسد که همه‌ی ما و به ویژه نخبگان اداری/سیاسی کشور، با واقع‌نگری یا تجربه بدین نتیجه‌ی وحدت‌ساز برسیم که حقانیت کلامی یا حاکمیت سیاسی، نه اخلاقاً و نه شرعاً مجوز اعمال نابرابری و تحقیر نیست و «برای اینکه بهانه‌ها بریده شود و یک عمل موفقیت‌آمیز داشته باشیم، چاره‌ای نداریم که بیابیم و یک وضعیت برابر را ایجاد کنیم».

منبع:

دیپلماسی وحدت اسلامی



## باید دید چگونه عمل خواهند کرد؟ (تحلیلی قرآنی بر پیروزیهای اخیر اسلامگرایان مصر)



مسلم خدری

یکی را به سر برنهد تاج بخت  
یکی را به خاک اندر آرد  
کلاه سعادت یکی بر سرش  
گلیم شقاوت یکی بر درش  
(سعدی)

در قرآن که سرچشمه‌ی همه‌ی منابع اسلامی است نمادهای پیروزی و شکست بسیارند اما نماد موسی و فرعون به عنوان دو جبهه مخالف و ضد هم شاید بتواند بیشتر از همه خود را بنمایاند. اگر ما نگاهی گذرا به سوره‌ی «سیاسی انقلابی» اعراف از آیه ۱۰۳ تا ۱۲۸ بخصوص، و از آن به بعد داشته باشیم خداوند متعال به صورت صریح و گاه ضمنی علل شکست و پیروزی‌ها را بیان فرموده است. خداوند به تعبیر «عامیانه» بیان می‌دارد که فرعون «شورش» را در آورده بود زیرا فرزندان ملت را به بدترین شیوه قتل و عام می‌کرد و از زنان آن‌ها بهره برداریهای ظالمانه می‌برد و به تمام معنی آزادی عمل را از آن‌ها سلب کرده بود و هر صدای را از جانب مخالف به بدترین شیوه پاسخ می‌داد و ذره‌ای از قدرتش را در راستای مصالح ستم دیدگان، بینویان و مستضعفان جامعه پیه کار نمی‌برد و ندای «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» «و گفت من پروردگار برتر شما هستم» را در زمین سر می‌داد. در زمین که هیچ، گستاخی‌اش به جایی رسیده بود که می‌خواست پیراهن کبریاپی خداوند را در آسمان‌ها از او بربایاند و برتن خویش کند. اما خداوند متعال که در اصل با طغیان و سرکشی از سوی هر کسی که باشد مخالف و به ضرر بندگانش می‌داند از سر دلسوزی موسی را پیش فرعون فرستاد تا به او بگوید این راهی که شما در پیش گرفته‌اید به بیراهه ختم می‌شود و عواقب آن نیز دامن خودت و پیروانت را می‌گیرد به همین خاطر لازم و ضروری است که دست از ظلم و ستم بردارید و حقوق ملت را رعایت کنید و نسبت به آن‌ها عدالت به خرج بدهید و آزادی و کرامت از دست رفته آنان را به آنان بازگردانید و با چنین اصلاحات پایه‌ای امنیت خود و جامعه را تضمین کنید. فرعون که گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود در برابر موسی موضعگیری بسیار تندی به خرج داد و به جای تشکر و قدردانی به مبارزه با موسی پرداخت و در مقابل او سخت ایستاد و همه‌ی اعوان و انصارش را علیه او شوراند تا شاید بتواند تخت و بخت خود را به همان روش

ظالمانه برای چند صباحی دیگر حفظ کند و در این کارزار پیروز میدان گردد اما حق به جانب بودن موسی سبب شد که جمعی از لشکریان فرعون همچون ساحران که بسیار کار کشته و ماهر و بلندپایه بودند از او جدا شده و به موسی پیوندند. و با تمام شجاعت و شهامت از طریق مسالمت‌آمیز به دفاع از حقوق پایمال شده‌ی ملت ستم‌دیده بپردازند. فرعون نیز با در پیش گرفتن خشونت و متهم کردن مخالفان به اخلال در امنیت ملی به تهدید آنان در قالب شکنجه و زندانی پرداخت. این رویارویی نزدیک بود دو طرف درگیر را به ستوه آورد. از یک طرف فرعون هر روز برای حفظ قدرت خود باید به سیاست جدیدتری دست می‌زد و موج سرکوب و بگیر و ببندها را افزایش می‌داد و از طرف دیگر موسی و یارانش روز به روز فشار بیشتری باید تحمل می‌کردند. در این گیر و دار موسی به عنوان رهبر مبارزه با تدبیر حکیمانه‌ی خودش، ذهن و فکر یارانش را به دو نکته‌ی پیروز مدار معطوف داشت و از آنان خواست که «استعانت از خدا و صبر و مقاومت» داشته باشند و آنان را به آینده‌ی روشن که در پس گرد و غبار میدان مبارزه نهفته بود و بسیاری آن را خیال و سرابی بیش نمی‌دانستند امیدوار می‌ساخت. موسی با این استراتژی یعنی «یاری از خدا و صبر و بردباری» توانست پیروز میدان مبارزه گردد و فرعون و فرعونیان را از صحنه بدر کند و قدرت و نفوذ آنان را بر جامعه خنثی و بی‌اثر نماید. و خود و پیروانش عامل و حامل قدرت و سیادت و رهبری بر جامعه گردند. نکته‌ای که در لابلای این مبارزه بسیار مهم و طاقت فرسا بچشم می‌خورد سخن پایانی موسی نسبت به یارانش است که فرمود «حال که پیروز میدان گشته‌اید این پیروزی سبب فریب شما نگردد و از عطا کننده‌ی پیروزی که خداوند است غافل نشوید زیرا خداوند متعال نگاه می‌کند «فَيَنْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» که شما بعد از پیروزی و به دست گرفتن قدرت چطور از این قدرت استفاده می‌کنید!!! بلی! حدود یک قرن پیش پس از شکست خلافت عثمانی مصلحانی همچون محمد عبده و سعید جمال الدین با بینش قرآنی

موسی گونه در برابر استعمارگران انگلیس و غیره پرچم مبارزه را بر افراشتند تا اینکه به مصلح بزرگ‌تر همچون حسن البنا رسید. امام شهید حسن البنا نیز با تاسی از پیشگامان اصلاح و بیداری و «تدوین برنامه و تنظیم» توانست در پرتو قرآن و سنت نور چراغ راه بیداری را روشن‌تر نگه بدارد. دشمنان اصلاح و بیداری که از همان ابتدای امر خوب خطر را حس و درک کرده بودند خواستند با شهادت این مصلح بزرگ این چراغ نورانی و روشن‌گر را خاموش و مانع پیشرفت بیداری اسلامی گردند. آنان در کشورهای مختلف از جمله مصر با نقشه‌های پلیدی که می‌کشیدند و توسط عواملشان اجرا می‌شد می‌خواستند سد راه مسلمانان بیدار و مبارز گردند انصافاً در این راه کمترین کوتاهی و تقصیر بخرج ندادند! آنان فرعون‌گونه هر روز جوانان مصلح، مخلص، دلسوز و فداکار را به سیاه چاله‌های که خود ساخته بودند می‌انداختند و با انواع شکنجه‌ها تهمت‌ها، توهین و تحقیرها و پاکسازی‌ها، خودشان و زن و بچه‌ها و هم قطارانشان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند تا شاید با تعقیب و شکنجه‌ی جسمی و روانی بتوانند شعاع نورانی برگرفته از نور خدا را خاموش کنند. اما این کوه‌فکران ستمگر و متکبر که فریب قدرت پوشالی خود و اعوان و انصارشان را خورده بودند و از حکمت و تدبیر خدا که حکمت و تدبیرش بر همه چیز غالب و بالاتر است غافل بودند: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ ۗ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران: ۵۴)

موسی صفتان نیز با «یاری از خدا، صبر و بردباری و مدیریت صحیح» در برابر تمام سختی‌ها ایستاده و به مبارزه‌ی خود ادامه دادند تا به فضل خدا و یاری او آبرومندانه در برابر خدا و مردم در این مبارزه سر بر آوردند و با حکمت و تدبیر قدرت را از دست فرعونیان زمان با نهایت عزت و شهامت گرفتند و در برابر خدا و ملت سوگند یاد کردند که دیگر این «قدرت» به فرعونیان باز نخواهد گشت و دنیا را حیران و سرگشته کردند. حال ضمن تشکر و سپاس از پروردگار جهانیان که ضایع کننده‌ی اجر مصلحان: آنانی که به کتاب تمسک جستند و اقامه‌ی صلات کردند نیست و تبریک این ایام فرخنده به رهبر همه‌ی رهبران، حضرت محمد (ص) و همه‌ی دلسوزان و خیرخواهان بخصوص پیشروان این میدان مبارزه از جمله «برادران مسلمان»

توجه خوانندگان محترم را به آموزه‌هایی از قرآنکه بی‌ارتباط با این داستان واقعی و عبرت‌انگیز نیست معطوف می‌دارم. (۱) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) خداوند حال و وضع هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی‌کشد) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند (۲) «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۗ \* وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ ۗ \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ۗ» (نجم: ۳۹-۴۱) «ترجمه مفهومی» هیچ موفقیت و پیروزی بدون رنج و زحمت و اذیت و آزار حاصل نمی‌شود و هرچه کاشته شود همان درو می‌شود و باید به آینده امیدوار بود (۳) «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا ۗ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف: ۱۲۸) ترجمه مفهومی - لازمه‌ی پیروزی استعانت از خدا و صبر و استقامت در مسیر زندگی است و آینده از آن کسانی است که صحنه مبارزه و میدان‌های آزادی را تا بر آورده شدن خواسته‌هایشان رها نمی‌کنند (۴) «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْبَشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰)

لازمه‌ی صبر و استقامت اعتقاد به معنویت و نیروی والا و بالاتر است. (۵) «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» (اعراف: ۱۷۰)

خداوند هیچگاه اجر و پاداش مصلحان و نیکو کاران آنانی که به کتاب تمسک جستند و نماز را بر پا داشته‌اند به هدر نمی‌دهد. با توجه به این آموزه‌های محرک و امید دهنده‌ی قرآنی کسانی که در مسیر دعوت و اصلاح و خیرخواهی و خیراندیشی برای بشریت در هر زمان و مکانی قرار گرفته‌اند بدانند به شرط اینکه خود را مجهز به اسباب نصر و پیروزی از جمله «صبر و استقامت» بکنند، هرچند زمان طول بکشد موفق و به نتیجه خواهند رسید و نباید اذیت و آزارها که موضوع پیوسته و طبیعی در مسیر زندگی است اراده‌ی آنان را سست و ضعیف کند و یا از مسیر باز بدارد. و به کسانی که حال به پیروزی رسیده‌اند، بدانند پیروزی و موفقیت بدست آمده بخشی از کار است و بخش مهم دیگر آن،

استفاده‌ی درست و صحیح از این موفقیت و و پیروزی است و هرچه موفقیت‌ها بیشتر و بزرگ‌تر باشد چشم‌ها را خیره‌تر می‌کند؛ لذا مواظب باشند که همه‌ی دنیا و بالاتر از همه، خداوند متعال نظاره‌گرند که ببینند «فَيَنْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؟» از این موفقیت چگونه بهره‌برداری می‌کند و مواظب باشند که نیمه‌ی موفقیت‌ها همانگونه که در جنگ احد به وقع پیوست آنان را نفریبد و از مسیر و هدف اصلی باز ندارد. در پایان برای رسیدن به پیروزی کامل که همانا حاکمیت آزادی و عدالت برای بشریت است توجه همگان را به چند آیه از سوره‌ی هود که خطاب به رهبر همه‌ی رهبران و مسلمانان است معطوف می‌دارم: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ \* وَلَا تَرْكَبُوا أَسْبَابَ الْبِغْيَانِ الَّتِي بَيْنَ يَدَيْكُمْ إِنَّهَا مُبْدَاةٌ لِّلنَّارِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ \* وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَىٰ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا \* وَأَصْبِرْ فَيَسِّرَ اللَّهُ لَكَ أُجْرَ الْمُحْسِنِينَ \* فَلَوْلَا كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ \* وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» (هود: ۱۱۲-۱۱۷) ترجمه: بنابراین، همان گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن همراه کسانی که (از کفر و شرک دست کشیده‌اند و) با تو (به سوی خدا) برگشته‌اند و (ایمان آورده‌اند، و از حدود قوانین خدا) تجاوز نکنند (و از جاده اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط مپویند) چرا که خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید).

و به کافران و مشرکان تکیه نکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شر و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه به کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. در دو طرف روز (که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را به جای آورید. بیگمان نیکی‌ها (و از جمله نمازهای پنجگانه) بدی‌ها را از میان می‌برد. بیگمان در این (سفارش‌ها و قانونهای



آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند.

و (در برابر سختیهای چیزهایی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد).

چرا نمی‌بایست که در میان ملت‌های (گذشته) پیش از شما فرزاندگانی باشند که از فساد در زمین نهی کنند (تا دیگران را از گرفتار آمدن به عذاب و نابود شدن رهائی بخشند؟) مگر مردمان کمی که (به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کردند) و ما نجاتشان دادیم، و (اما در همان حال) کافرانی می‌زیستند که از خوشگذرانی و تنعم و تملذذی پیروی می‌کردند که آنان را مغرور و فاسد کرده بود، و دائماً گناه می‌ورزیدند (و هیچ وقت به دعوت پیغمبران و خیرخواهان گوش نمی‌دادند و از فساد و تباهی دست نمی‌کشیدند).

(سنت و عادت) پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادی‌ها را ستمگرانه ویران کند، در حالی که ساکنان آنجاها (متمسک به حق و ملتزم به فضائل بوده و) درصدد اصلاح (حال خود و دیگران) برآمده باشند.

به امید حاکمیت آزادی و عدالت در سرتاسر کره‌ی خاکی

\*\*\*



سمنتا پاور

ترجمه: کیومرث یوسفی

مقدمه

«چگونه انفال را به دیگران بشناسانیم؟» این سؤال بسیاری از افراد است. سؤالی که به همان اندازه که زاده‌ی دلسوزی شخص پرسشگر است، ناشی از عدم آگاهی و شناخت او از مطالبی است که در مراکز تحقیقات قانونی و بین‌المللی درباره «انفال» نوشته شده‌اند.

امروز به جز افرادی که به شیوه‌ای مستقیم و یا غیرمستقیم در «انفال» دست داشته‌اند، کسی نمی‌تواند ادعا کند «انفال»، «ژینوساید» (نسل‌کشی) نیست. زیرا هیچ حاکمیتی همانند حاکمیت بعث به مستندسازی و حفظ سوابق و مدارک اعمال وحشتناک و دهشت‌انگیز خود حریص و علاقه‌مند نبوده نیست. این مسأله نه تنها مدارک لازم درباره‌ی «انفال» و عاملانش را در اختیار ما قرار می‌دهد، بلکه دروازه‌ای به روی افرادی که قصد دارند درباره‌ی «انفال» تحقیق و بررسی نمایند، می‌گشاید.

کم نیستند افرادی که درباره‌ی «انفال» تحقیقات مستقلی انجام داده‌اند. کتاب حاضر یکی از این تحقیقات با ارزشی است که در دانشگاه‌های جهان درباره‌ی

## آمریکا و انفال (پاره‌ی نخست)

«انفال» انجام شده است.

تقاضا دارم خواننده فکر نکند قصد ما بی‌توجهی به «انفال» بسان «ژینوساید» (نسل‌کشی) است؛ برعکس هدف ما تلاش برای جلوگیری از مشغول شدن به شناساندن مسأله‌ای است که به خوبی شناسانیده شده است. «انفال» شناخته شده‌تر از آن است که بخواهیم آن را به جهانیان بشناسانیم.

در این صورت، چه باید کرد؟!

بدون شک بسیارند دولت‌ها و جناح‌هایی که لازم است همانند وظیفه‌ای اخلاقی آن‌ها را وادار به شناساندن «انفال» به عنوان «ژینوسایدی» (نسل‌کشی) بی‌سابقه و بی‌مانند در قرن بیستم بنماییم. دولت‌هایی که به صورت غیر مستقیم در آن دخیل بوده و یا به هنگام «نسل‌کشی کوردها»، سکوت اختیار کردند.

شایسته است که آن‌ها را وادار به اقرار و تأیید «انفال» به عنوان «ژینوساید» و نیز محکوم نمودن آن نموده تا هم خود از «ژینوساید» جلوگیری کنیم و هم بتوانیم ابرقدرت‌ها را وادار به جلوگیری از نسل‌کشی و ژینوسایدی‌هایی کنیم که بشریت در آینده با آن مواجه خواهد شد... و این شدنی نیست مگر باشناختی کامل و عمیق از نسل‌کشی‌هایی که در جهان معاصر روی داده، و یادگیری و آموختن از قربانیان بازمانده از این نسل‌کشی‌ها و ملت‌هایشان، که چگونه تبدیل به نیرویی از نیروهای شویم که همیشه در صف مقدم به نسل‌کشی و ژینوساید «نه» می‌گویند.

هم زمان باید دولت‌های مهمی را که به نحوی در «انفال» شرکت داشته‌اند، وادار نمود به این نسل‌کشی اعتراف نمایند.

بهترین راه برای این کار محکوم نمودن این کشورهاست که بارتند از «ایالات متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، مصر، ترکیه و...»

مهم این است که خوش خیال نباشیم به اینکه، این کار چندنفر شهرت طلب و

کوتاه بین، یا نه کار افرادی است که با صدور بیانیه جهان را تغییر می‌دهند. این کار تنها زمانی به موفقیت می‌رسد که به صورت سیستماتیک و بی‌وقفه بدان پرداخته شود. این وظیفه‌ی افرادی است که با از خودگذشتگی، با نیروهایی که سال‌هاست در این میدان مبارزه می‌کنند، همکاری نمایند. برای این کار می‌بایست «انفال» را در سطح آموزش عمومی، به پروژ و برنامه‌ی روزانه‌ی خود تبدیل کنیم. یعنی نباید تنها به آنچه در ماره چهارم (مارس) می‌گذرد، اکتفا کنیم؛ بلکه باید آن را تبدیل به بخشی از کار و فعالیت‌هایی نمود که روزانه در جامعه‌ی کوردی در جریان است.

هرچند در بالا اشاره شد که نیازی به شناساندن «انفال» به جهانیان نداریم، در اینجا تأکید می‌کنم که، آنچه لازم و ضروری است، شناساندن «انفال» است به خود. به دیگر سخن آشنا نمودن خود است با «انفال».

اغراق نکرده‌ام اگر بیان دارم لازم است «انفال» را تبدیل به بخشی از تفکرات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی خود نماییم. حتی لازم است وقتی کمپانی و شرکتی بین‌المللی قدم به کشور ما می‌نهد، تحقیقاتی کافی و وافی درباره همکاری این شرکت با دولت عراق و دخالت یا عدم دخالت آن در پروسه «انفال» صورت گیرد. نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ی نوشته‌ی «زنی» است که به معنای واقعی کلمه، شایسته ارزش و احترام است. نوشته‌ی زنی است که آمریکا را در حساسترین لحظات به لرزه درآورده و تمامی دروغ‌هایی را که آمریکا را به عنوان دوست و فریادرس قربانیان معرفی می‌کرد، برملا می‌سازد.

«سَمْتَا پاور» (نویسنده این کتاب) کتاب مشهور خود به نام (مشکلی از دوزخ: آمریکا و دوره‌ی نسل‌کشی)، وجدان بیمار آمریکا را نه یک بار، بلکه هشت بار به لرزه درآورد. هشت نسل‌کشی قرن بیستم که سَمْتَا آن را تحت عنوان «قرن نسل‌کشی» نام می‌برد، با یاد آمریکا و آمریکائیان می‌آورد که در هر هشت مورد سکوت اختیار کرده و عملی انجام نداده‌اند.

با وجود تخصصی بودن کتاب «سَمْتَا پاور»، بخشی از آن به «ژینوساید و نسل‌کشی کوردها» از سوی دولت عراق اختصاص دارد، بخشی که نه سیاسیون ما جرأت بیان آن را دارند و نه روشنفکران ما دانش و توان کافی برای بحث از آن را دارند و آن مسأله انفال و آمریکاست، که لازم دیدیم آن را در اختیار خوانندگان کورد قرار دهیم.

بدون شک بخش‌های دیگر کتاب سَمْتَا برای نویسندگان که قصد دارند درباره ژینوساید تحقیق کنند، و یا خوانندگانی که قصد آشنایی با ژینوساید‌های قرن بیستم و سیاست خارجی آمریکا را دارند، گنجینه‌ی باارزشی است.

عنوان اصلی کتاب عبارت است از: «عراق: حقوق بشر و بی‌پروایی در بکارگیری سلاح‌های شیمیایی».

خوانندگان و خانواده‌های «انفال شدگان» عذر ما را به خاطر اشتباهات احتمالی موجود در متن بپذیرند.

\*\*\*

سرآغاز

در مارس (۱۹۸۷)، یک سال پس از تصویب بیانیه‌ی ژینوساید (Genocide) = نسل‌کشی، از سوی سنای آمریکا، صدام حسین رئیس‌جمهور عراق، پسر عموی خود «علی حسن المجید» را به عنوان دبیرکل دفتر شمال حزب بعث، یکی از استان‌های پنجگانه‌ی عراق، منصوب نمود. دیکتاتور عراق اختیارات تامی به علی حسن المجید تفویض نموده و بیان داشت: «دستورات علی حسن المجید برای تمامی دستگاه‌های نظامی - غیر نظامی و امنیتی، فصل الخطاب و لازم‌الاجرا می‌باشد.»

مسئول جدید دفتر شمال تصمیم گرفت اختیارات تام خود را بکار گرفته، تا به قول خود «مسأله‌ی کورد را حل کرده و گردن یاغیان را قطع نماید.» صدام حسین از همان آغاز جنگ عراق علیه ایران در سال (۱۹۸۰)، با «مسأله‌ی کورد دست به گریبان و نگران آن بود.»

کوردها بیش از چهار میلیون از جمعیت هجده میلیونی عراق را تشکیل می‌دادند. گرچه نیروهای امنیتی صدام قادر به کنترل کوردهای ساکن در شهرها بودند، اما به سختی می‌توانست مناطق روستایی را که کوردها در آن ساکن بودند، کنترل نماید. کوردهای مسلح برای مقابله با نیروهای عراق، از کوه‌ها به عنوان جان‌پناه استفاده می‌کردند.

گروهی از آن‌ها با ایران [علیه عراق] هم پیمان شدند. صدام تصمیم گرفت برای از بین بردن «طغیان و یاغی‌گری» از میان برداشتن «حیات کوردی» است.

علی حسن المجید دستور داد تا کوردها محل سکونت خود را که صدها سال بود در آن سکونت داشتند، ترک نموده و به اردوگاه‌های اجباری‌ای که دولت قادر به

کنترل و نظارت بر آن‌ها بود، انتقال داده شوند.

کوردهایی که در این مناطق که به مناطق محرمة (مناطق حرام شده) نامیده می‌شدند، می‌ماند و راضی به رفتن به اردوگاه نمی‌شد، خیانتکار نامیده شده و می‌بایست کُشته می‌شد. پلیس عادی و ویژه‌ی عراق طرح و نقشه‌ی حسن المجید را یعنی؛ قتل و عام، بمباران شیمیایی و کشتن با دقتی بروکراتیک را اجرایی نمودند.

عملیات عراق، که «انفال» به معنی «غنائم»، نامیده شد، در سال (۱۹۸۷) آغاز شده و در ماه‌های دوم و نهم (۱۹۸۸) به اوج رسید.

«انفال» کلمه‌ای عربی بوده و از سوره هشتم قرآن «الأنفال» اخذ شده است، که از تصرف کاروان گروهی از کافران، به سال ۶۲۴ هجری قمری از سوی [پیامبر اسلام حضرت] «محمد» [صلی الله علیه وسلم] سخن می‌گوید.

این سوره بیان می‌دارد: [آیات ۱۳ و ۱۴ سوره انفال]... این بدان خاطر است که کافران با خدا و پیامبرش به ستیز برخاستند و هر که با خدا و پیامبرش بستیزد، (درخور عذاب بوده و به زودی خدا او را گرفتار مجازاتی دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است. این را بچشید و عذاب دوزخ برای کافران است.

صدام اعلام کرده بود که کوردهای عراق با آنشی سهمگین و سوزنده‌ی نیروهای عراق روبرو خواهند شد.

طبق خواسته‌ی صدام حسین و تحت فرمان آشکار حسن المجید، روستاهای کوردی با ساکنانش به موضوع «غنیمت» و «راهزنی» برای لشکرکشی‌های سپاه عراق تبدیل شدند. سربازان عراقی هر آنچه را که در دسترس بود، یا غارت کرده و یا نابود می‌نمودند. در هشت عملیات پیاپی، آگاهانه و برنامه ریزی شده «انفال»، زندگی روستانشینی کوردها نابود و «صدامیزه» شد.

گرچه این حملات هم چون حملاتی دغاغی توجیه شدند، اما به هیچ وجه کوردهای مسلح تنها اهداف این حملات نبودند. صدام حسین حملاتش را متوجه هر زن و مرد و کودکی که در مناطق حرام شده ساکن بودند، می‌نمود. مردان کوردی که دستگیر و کشته می‌شدند، نه در میدان جنگ بودند و نه خطری را متوجه نیروهای نظامی عراق می‌نمودند. همه‌ی آن‌ها را سوار ماشین کرده و به مناطق دور فرستاده می‌شدند و در آنجا به شیوه‌ای مدون و برنامه ریزی شده، به صورت جمعی قتل



و عام و تیرباران شده می‌شدند.

صدام نه مانند هیتلر که تمام یهودیان را از بین می‌برد، تلاش کرد که تمام کوردها را از بین ببرد و نه مانند پول پوت تصمیم به قتل و عام تمام افراد باسواد گرفت. در حقیقت کوردهای ساکن شهرهای عراق به هیچ وجه بیشتر از سایر شهروندان عراقی با مرگ روبرو نمی‌شدند. شاید در اوایل هدف اصلی صدام، «نسل‌کشی و ژینوساید» کوردها نبوده باشد، هدف اصلی و اساسی صدام از بین بردن و نابود کردن کوردهای یاغی بوده. اما از همان ابتدا آشکار بود و بعدها نیز واضح‌تر شد که راه رسیدن به این هدف از میان بردن ساکنین روستاهای کوردنشین است.

آن‌ها مردم غیرنظامی کورد را جمع کرده، کشته و یا بمباران شیمیایی می‌شدند و این کار نه به خاطر کار و عملی بود که از آن‌ها به عنوان یک فرد سرزده باشد، بلکه این کار تنها به خاطر «کورد بودن» آن‌ها بود.

در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸، نیروهای صدام حسین چند هزار روستای بزرگ و کوچک کوردی را ویران نموده و حدود صد هزار نفر از کوردها را به قتل رساندند. اکثریت کشته شدگان افراد غیرنظامی و بیشتر آن‌ها زن و بچه بودند.

در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ نیروها صدام حسین چند هزار روستای بزرگ و کوچک کردستان را ویران و نزدیک به صد هزار نفر از کوردها را کُشتند. اکثریت کشته شدگان افراد غیرنظامی و بیش ترشان هم زنان و بچه‌ها بودند. هرچند درباره‌ی وحشی‌گری‌های عراق علیه کوردها، گزارش‌های خبری و رسانه‌ای پخش شدند، اما تصمیم‌گیران ایالات متحده آمریکا و روزنامه نگاران غربی، با جنایات و خشونت‌هایی که در عراق در جریان بود، به عنوان مسأله‌ای قابل فهم برخورد می‌کردند و آن را تلاشی در جهت خاموش نمودن طغیانی و یا نتیجه ترکش‌های جنگ عراق- ایران، می‌دیدند.

آمریکا که در این جنگ تصمیم به همکاری و پشتیبانی از عراق گرفته بود، از سرزنش و نکوهش عراق در این مورد خودداری کرده و وجود اسناد بکارگیری سلاح‌های شیمیایی از سوی عراق را انکار می‌کرد، برعکس عنوان می‌داشت، صدام حسین در آینده رفتار و عملکرد خود را تغییر خواهد داد.

قبل از ماه نهم سال ۱۹۸۸ میلادی، آن هنگام که ده‌ها هزار نفر از کوردها به سوی ترکیه فرار کردند، ایالات متحده آمریکا از سرزنش و نکوهش رژیم عراق

به سبب بکارگیری سلاح‌های سمی علیه شهروندان، خودداری کرده، حتی هنگامی که آمریکا بکارگیری سلاح‌های سمی را نکوهش کرد، کشتار و قتل و عام کوردها را - همانند کشتار پولپوت در دهه قبل و کشتار ارامنه در سال ۱۹۱۵ از سوی ترکیه - «مسأله‌ای داخلی» قلمداد نمود.

در میانه سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸، ایالات متحده آمریکا، سالانه بیشتر از ۵۰۰ میلیون دلار جهت خرید محصولات کشاورزی، به عراق کمک می‌کرد. پس از حملات ماه نهم سال ۱۹۸۸ میلادی، سناتور کلیبورن پیل به عنوان تنبیه و سزای صدام حسین در برابر قتل و عام هم‌میهنان غیرنظامی‌اش، قانون تحریمی را به کنگره تقدیم نمود که باعث توقف این کمک‌ها به صدام حسین جهت خرید گندم می‌شد.

پیل تحت تأثیر همکارش پیتراگالبریس، تأکید می‌کرد که حتی نباید بمباران شیمیایی شهروندان یک کشور هم پیمان آمریکا توسط خود آن کشور هم نادیده گرفته شود. اما دولت بوش به جای توقف این کمک‌ها و دیگر کمک‌هایش، در سال ۱۹۸۹ کمک‌هایش به عراق را دوبرابر نمود؛ به طوری که مقدار آن به بیش از یک میلیون دلار رسید. و قانون [پیشنهادی] پیل به نام (قانون پیشگیری از ژینوساید) که قرار بود صدام را تنبیه و سزا دهد، به خاک سپرده شد.

[آمریکا] با وصف اینکه به تازگی اعلامیه ژینوساید را تصویب نموده بود، وقتی فرصتی دست داد تا به تندی پیامی مبنی بر ممنوع بودن و عدم اجازه انجام ژینوساید و لزوم توقف کشتار کوردها به عراق ارسال دارد، منافع ویژه و دستاوردهای اقتصادی و نیز اهمیت ژئوپلیتیک عراق، پرده‌ای بر نگرانی‌های انسانی پوشاند. دولت ریگان روی ژینوساید کورد قمار نمود و کوردها (و بعدها خود آمریکا) سنگینی باران را تحمل کردند.

\*\*\*

# چرا مسلمانان میانمار توسط بودایی‌ها کشته می‌شوند؟



گردآورنده: کمال مولودپوری

محروم شدند که بزرگ‌ترین این اقلیت‌ها، قوم روهینگیا **Rohingya** است. روهینگیا ۴٪ جمعیت میانمار را تشکیل می‌دهند و بیشتر در ایالت راخین در سواحل غربی میانمار ساکن هستند. آمار رسمی جمعیت روهینگیا ۶ میلیون نفر است اما طبق آمار غیر رسمی جمعیت این قوم که صد در صد آن‌ها مسلمان هستند به ۸ میلیون نفر می‌رسد.

ورود اسلام به میانمار تاریخ گسترش اسلام در میانمار به قرن اول هجری برمی‌گردد. بعد از ظهور اسلام و گرایش اعراب و ایرانیان به اسلام، دریانوردان عرب و ایرانی مسافرت‌های دریایی خود را انجام می‌دادند و در مسیر خود همچنین دست‌به‌تبلغ و دعوت مردم به اسلام می‌زدند. بعدها بازرگانان مسلمان از مسیرهای زمینی که از منطقه غربی میانمار و ایالت آراکان این کشور می‌گذشت به مناطق غربی چین سفر می‌کردند. بسیاری از این افراد در منطقه حاصلخیز و مستعد ساحلی آراکان، اقامت کردند و اولین مناطق مسلمان نشین را ایجاد کردند. تاجران چینی در نوشته‌های خود از مناطق ایرانی نشین در مرزهای بین میانمار و یونن (ایالتی در جنوب غربی چین) در قرن سوم میلادی یاد کرده‌اند. امروز در حدود ۸ میلیون در میانمار هستند و یک زبان محلی به نام روهینگیا دارند که در واقع مسلمانان میانمار را امروز به همین نام می‌شناسند و

این زبان هم ترکیبی از عربی، فارسی و ترکی است که نشان دهنده این است که اسلام از منطقه آسیای غربی به آن منطقه رفته است.

چگونگی آغاز بحران حاضر موج جدید درگیری‌های میان آن‌ها از دو ماه قبل و به بهانه کشته شدن یک زن بدست مسلمانان آغاز شده است. ابتدا در ماه مه ۲۰۱۲ (۱۱ اردیبهشت تا ۱۱ خرداد ۱۳۹۱) ۱۱ مسلمان بی‌گناه به دست نظامیان کشته می‌شوند. پس از آن خبری منتشر می‌شود مبنی بر اینکه یک زن بودایی مورد هتک حرمت سه مرد مسلمان قرار می‌گیرد و کشته می‌شود. این سه مرد دستگیر می‌شوند و یک نفر از آن‌ها در زندان نظامیان می‌میرد و دو نفر دیگر اعدام می‌شوند.

در ماه ژوئن (۱۱ خرداد تا ۱۱ تیر) یک اتوبوس حامل مسلمانان مورد حمله بوداییان قرار می‌گیرد. این بار یک بودایی می‌میرد. متعاقب آن شبه نظامیان تندروی بودایی که «ماگ» خوانده می‌شوند، به مناطق مسلمان نشین در استان راخین حمله می‌برند و بیش از ۲۰ روستا و حدود ۲۰۰۰ واحد مسکونی را به آتش می‌کشند. روز دهم ژوئن (۲۱ خرداد) آقای «تین سین **Thein Sein**» رئیس جمهور میانمار در استان راخین وضعیت فوق العاده اعلام می‌کند. حملات بوداییان تندرو به مسلمانان از این پس تحت حمایت ارتش آغاز می‌شود؛ ۱۰۰۰ نفر از مسلمانان بی‌گناه کشته، ۵۰۰ نفر زخمی و ۳۰۰ نفر ربوده شدند. این کشتار کماکان ادامه دارد. ولی از آنجا که دولت به هیچ خبرنگاری اجازه حضور در منطقه راخین را نمی‌دهد، کسی از ابعاد فاجعه باخبر نیست. البته تصاویری که در اینترنت قرار گرفته است، صحنه‌های دلخراشی را روایت می‌کنند. کشتار فجیع زنان و کودکان خردسال و یا نمایش صدها جسد سوخته شده در محوطه یک مدرسه از جمله این صحنه‌ها و تصاویر است.

دولت میانمار برای رفع اختلافات و مشکلات میان مسلمانان و بوداییان، سیاست کوچ اجباری کل ۶ میلیون مسلمان روهینگایی را از منطقه آراکان اتخاذ کرده است. به واسطه این سیاست اتخاذ شده از جانب دولت قریب به ۱۵۰ هزار نفر از مسلمانان آراکان به بنگلادش، ۵۰ هزار نفر به تایلند و ۴۰ هزار نفر به مالزی و تعداد

قابل توجهی به دیگر کشورهای آسیایی مهاجرت کردند. در آخرین اظهار نظر رییس جمهوری میانمار بیان شده است که ۸۰۰ هزار نفر از این قوم را باید از میانمار اخراج کرد تا تنش‌ها پایان یابد.

شمار زیادی از مسلمانان آواره (از ۹۰ هزار نفر تا ۳۰۰ هزار نفر) هم اکنون در اردوگاه‌های مناطق مرزی نزدیک به بنگلادش به سر می‌برند، اما از ظلم نظامیان میانمار و خشم طبیعت در امان نیستند؛ از یک طرف در اردوگاه‌های مرزی که در آن‌ها غذا به اندازه کافی یافت نمی‌شود، گرسنگی، باران‌های موسمی و بیماری‌های واگیر آن‌ها را آزار می‌دهد و از طرف دیگر، به گفته نشریه انگلیسی «ساندی تایمز» **Sunday times**، نظامیان مردم مسلمان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، به زنان در جلوی چشم دیگران تجاوز می‌کنند و هر کسی را که دلشان می‌خواهد به قتل می‌رسانند. آن‌ها اگر با قایق به بنگلادش فرار کنند، پذیرفته نمی‌شوند چون دولت داکا می‌گوید گنجایش پذیرش بیش از ۳۰۰ هزار آواره میانماری را ندارند. اگر به تایلند بگریزند، به دریا برگردانده می‌شوند تا بر اثر گرسنگی و تشنگی بمیرند و یا امواج اقیانوس آن‌ها را بلعد. به همین خاطر، در سرزمین مادری خود می‌مانند و منتظر مرگ می‌نشینند؛ مرگی که یا به دست بوداییان متعصب و تحریک شده رقم می‌خورد و یا بر اثر خشم طبیعت، باران‌ها و گردبادهای موسمی و بیماری‌های واگیر و خطرناک از راه می‌رسد.

... دکتر «محمد عزمی» فعال حقوق بشری و عضو اتحادیه تشکل‌های اسلامی مالزی با بیان اینکه کاروان دریایی کمک به مسلمانان میانمار در حال شکل‌گیری است، گفت: اکنون قریب به ۲۰۰ هزار مسلمان آواره در میانمار وجود دارند و آمار کشته‌ها به ۵۲ هزار نفر رسیده است و این در حالی که بیش از ۵۰ روستا و ۲۶ مسجد کاملاً به آتش کشیده و ویران شده‌اند. متأسفانه خواهران و برادران مسلمان منطقه آراکان عملاً در محاصره قرار گرفته‌اند و هیچ راه زمینی یا دریایی‌ای برای ارتباط منطقه آراکان با بیرون وجود ندارد. به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از نشریه، سازمان عفو بین الملل **Amnesty international** با اذعان به قتل عام مسلمانان میانمار که با اطلاع کامل دولت این کشور صورت



می‌پذیرد، در گزارشی اعلام کرد: تعداد کشته شدگان در جریان حملات بوداییان به مسلمانان به ۲۰ هزار نفر رسیده است. سابقه‌ی ظلم و خشونت میانمار علیه مسلمانان

تقریباً تا سال ۱۷۷۴ میلادی مسلمانان در آنجا مشکل نداشتند، در آن مقطع یک بودایی به نام بوداپایا در آن منطقه به قدرت می‌رسد و با مسلمانان بنای ناسازگاری می‌گذارد و اجرای قوانین اسلامی را ملغی می‌کند. از آن زمان به بعد اختلافات مسلمانان میانمار با دولت شروع می‌شود. از آن زمان است که حقوق مسلمانان نادیده گرفته می‌شود، تبعیض‌ها تشدید می‌شود و مسئله مسلمانان به تدریج به عنوان یک معضل مطرح و کشورهای منطقه متوجه این موضوع می‌شوند و حتی به سطح بین‌المللی نیز می‌رود و تا امروز نیز از موضوعات حقوق بشری در سطح بین‌الملل است. در این مدت تعدادی از مسلمانان گروه‌های چریکی تشکیل دادند و مبارزاتی هم داشتند و برخی برای اینکه از این وضعیت رها بشوند، به کشورهای هند و بنگلادش مهاجرت کردند و در آنجا زندگی می‌کنند.

ارتش ظالم میانمار، روهینگیا را در ۱۹ عملیات نظامی از سال ۱۹۶۲ تاکنون مورد هدف قرار داده است. عملیات در حال اجرای ناساکا، رفتار غیر انسانی با جمعیت روهینگیا داشته و مردم آن را قتل عام و شکنجه می‌کند. در سال ۱۹۷۸ در عملیاتی به نام ناگامین (شاه اژدها) حدود ۲۰۰ هزار نفر به بنگلادش فرار کردند. دولت در سال ۱۹۸۲ تابعیت مسلمانان را لغو کرد و آن‌ها را تحت فشار قرار داد به طوری که تا سال ۱۹۹۲ حدود ۳۰۰ هزار مسلمان مجبور به مهاجرت از کشور و فرار به بنگلادش شدند و اکثر اعدام، دستگیر و یا مورد تجاوز واقع شدند. بارها مسلمانان به بنگلادش و تایلند فرار کرده‌اند ولی در ساحل این دو کشور اجازه ورود نداشته و کشتی آن‌ها را غرق کرده‌اند. در سال ۲۰۰۸ گردباد «نارجیز» میانمار را درنوردید. دولت نیز با ممانعت از رسیدن کمک‌های بین‌المللی به اقلیت‌های غیربودایی (مسلمانان و مسیحی‌ها) مرگ شمار زیادی از آن‌ها را رقم زد.

حال به برخی از ظلم‌ها و ستم‌هایی که در حق این مردم روا داشته می‌شود و نهادهای رسمی بین‌المللی از جمله سازمان ملل آن‌ها را اعلام کرده است، اشاره می‌گردد: - رژیم میانمار از صدور کارت هویت برای مسلمانان امتناع می‌کند و به همین خاطر

این مردم نمی‌توانند در داخل کشور تردد کنند. علاوه بر آن، دولت برای مسلمانان گذرنامه صادر نمی‌کند و لذا آن‌ها از مسافرت‌های خارجی محروم هستند؛

- دولت میانمار به مسلمانان روهینگیا اجازه سفر نمی‌دهد و اگر آن‌ها بخواهند از یک روستا به روستای دیگر بروند باید مبلغی را به عنوان مالیات به دولت بپردازند.

- تحصیل در دانشگاه‌ها برای مسلمانان ممنوع است؛

- مسلمانان نمی‌توانند در ادارات دولتی استخدام شوند؛

- مسلمانان بدون کسب مجوز نمی‌توانند ازدواج کنند و برای گرفتن این مجوز هم باید مالیات بدهند و پس از ازدواج نیز نمی‌توانند بیش از دو فرزند داشته باشند؛

- بالغ بر ۴۰ هزار نفر از کودکان روهینگیا در غرب میانمار به این خاطر از هرگونه تحصیل و سفر و... محروم هستند که والدین مسلمان آن‌ها بدون اجازه دولت ازدواج کرده‌اند و خودشان جزو فرزندان سوم و یا چهارم هستند. این کودکان شناسنامه ندارند؛

- خانواده‌های مسلمانان میانمار مجبور هستند تا در هر سال یک عکس خانوادگی را که شامل تمامی اعضای خانواده آن‌ها باشد به دولت تحویل بدهند و در صورتی که نوزاد جدیدی در خانواده آن‌ها متولد شده و یا یکی از اعضای خانواده آن‌ها در گذشته باشد باید مبلغی را به عنوان مالیات به دولت بپردازند.

- آن‌ها اغلب برای بیگاری (کار اجباری) برده می‌شوند و از آن‌ها به زور اخاذی می‌شود؛

- خدمات عمومی مثل خدمات بهداشتی و آموزش و پرورش از مسلمانان روهینگیا دریغ می‌شود و بی‌سوادی در میان آن‌ها تا ۸۰ درصد است و در واقع، هیچ نهادی وجود ندارد که مشابه دولت آن‌ها را سرپرستی نماید؛

- این مسلمانان حق مالکیت بر زمین را نیز ندارند. این آزارها و شرایط ضدانسانی بسیاری از بومیان روهینگیا را وادار می‌کند که از زادگاه خود به سمت کشورهای بیگانه مثل بنگلادش، تایلند و مالزی بگریزند، اما اغلب جان خود را از دست می‌دهند و یا به جای اول بازگردانده می‌شوند.

منطقه مسجد و یا مدرسه جدیدی ساخته نشده است. - اگر مسلمانی در میانمار قصد دایر کردن فروشگاه‌ها را داشته باشد باید با یک بودائی شریک شود. فرد بودائی در این شرکت‌ها هیچ سهمی را نمی‌پردازد اما از سود حاصل از این فروشگاه بهره‌مند می‌شود.

- دولت ژنرال «نی وین Ne Win» پس از روی کار آمدن در ۱۹۶۲ رفتن مسلمانان به حج را ممنوع اعلام کرد تا آنکه در ۱۹۸۰ پس از گذشت ۱۸ سال به هفتاد نفر از مسلمانان اجازه داده شد، جهت انجام فرایض حج به مکه مشرف شوند و متعاقب آن عده‌ای از مسلمانان نیز جهت شرکت در کنفرانس‌های مختلف اسلامی اعزام شدند.

- «تین سین»، رئیس‌جمهور فعلی میانمار جمعیت ۸۰۰ هزار نفری مسلمان روهینگیا در این کشور را قومیتی خارجی دانست و گفت: مسلمانان شهروند میانمار نیستند یا باید در اردوگاه‌های آوارگان متمرکز یا اخراج شوند.

- خانم «آنگ سان سوچی» **Aung San Suu Kyi** رهبر مخالفان دولت میانمار و رهبر حزب «ان. ال. دی» (اتحاد ملی برای دموکراسی) **National League for Democracy** نیز که به تازگی (پس از ۲۱ سال) از حبس خانگی آزاد شده است و اخیراً در یک تور اروپایی با اغلب رهبران اتحادیه اروپا دیدار و گفتگو داشته و همچنین مورد تمجید بسیاری از همین رهبران به خاطر ژست‌های حقوق بشری خود قرار گرفته نیز تاکنون هیچ موضع‌گیری و اظهار نظری درباره کشتار فجیع مسلمانان به دست هم‌کیشان خود نکرده است و حتی اعلام کرده است که این افراد میانماری نیستند.

این درحالیست که پخش تصاویر کشتار مسلمانان میانمار به دست بودائیان طی روزهای اخیر که به طرز مشکوکی از جانب رسانه‌های اصلی جهان نادیده گرفته شده است، لزوم توجه جدی و همت کشورها و سازمان‌های اسلامی برای حمایت از مسلمانان فراموش شده میانماری را می‌طلبد. یک ماه اخیر در کنار بعضی از پایگاه‌های اینترنتی، رسانه‌های اندونزی، مالزی، شبه قاره و تلویزیون‌های پاکستان و ایران تحولات ایالت راخین را پوشش می‌دادند. با این حال، هنوز رسانه‌های تأثیرگذار بین‌المللی مثل «سی ان ان»، «بی‌بی‌سی» و «الجزیره» در قبال تحولات غرب میانمار ساکت هستند. شیخ «عبدالمعروف» یکی از رهبران دینی میانمار

در ارتباط با عمق مظلومیت هموطنان مسلمان خود گفت: مسلمانان برمه در سایه سکوت کشورهای مسلمان کشتار می‌شوند. هیچ ملتی تاکنون این گونه در میان این درجه از خون‌سردی و سکوت بین‌المللی و بی‌خیالی سرکوب نشده بود! «تون خین» رئیس سازمان «روهینگیا» می‌گوید: جامعه جهانی باید یک اقدام فوری در رابطه با وضعیت موجود در میانمار انجام دهد.

میانمار عضو سازمان آسه آن (کشورهای آسیای جنوب شرقی) (ASEAN: Association of South-East Asian Nations) است. در آسه آن چند کشور مهم مسلمان وجود دارند مثل اندونزی، مالزی، برونئی و یک بخش زیادی از مسلمانان در فیلیپین و تایلند زندگی می‌کنند. باید با این کشورهای رایزنی صورت گیرد تا سازمان آسه آن نیز موضع قوی در ارتباط با این موضوع بگیرد.

علل و ریشه‌های بحران در میانمار

۱. تبعیض نژادی  
به گفته «سلکوم کولاک اوغلو» کارشناس ترک حاضر در سازمان تحقیقات استراتژیک بین‌الملل آنکارا، دولت میانمار از زمان استقلال این کشور، یک سیاست حذفی را در قبال مسلمانان بکار گرفته تا کشوری را براساس آئین بودا تشکیل دهد. در این زمینه سایر مذاهب و گروه‌های قومی یا مجبور به همسان شدن با بودائیان شده‌اند و یا آنکه به اجبار دست به مهاجرت زده‌اند. این سیاست با هدف کاهش نفوذ گروه‌های مختلف دینی در میانمار انجام شده است. محمد الماسری می‌گوید که «یو نو» **U Nu** اولین رئیس‌جمهور میانمار مسئول رسمی کردن آیین بودایی در میانمار بود. بعد از عزل وی در ۱۹۶۲، ژنرال «نی وین» **General Ne Win** تمام سربازان مسلمان را از ارتش اخراج کرد. میانمار در حال حاضر شاهد پاک‌سازی نژادی تمام عیار هست، مثل چیزی که در میانه دهه ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین جریان داشت و یا صهیونیست‌ها در حق فلسطینی‌ها انجام داده‌اند. هیچ بعید نیست که در مورد مسلمانان میانمار هم مثل فلسطین و بوسنی معامله پشت پرده‌ای میان غرب و دولت نظامیان میانمار صورت گرفته باشد.

۲. منافع آمریکا و چین و...  
آمریکا ولع سرمایه‌گذاری در میانمار را دارد و بقیه مسائل حاشیه‌ای محسوب می‌شوند، هرچند پای کشتار فجیع هزاران انسان در میان باشد. «سیت (سعید) دمیر»

از صندوق کمک‌های انسان دوستانه ترکیه (IHH) نیز در این باره می‌گوید: قدرت‌های اصلی منافع مشخصی را در میانمار دارند و به دلیل این منافع در قبال وضعیت موجود در این کشور سکوت کرده‌اند. دمیر در ادامه افزود: میانمار همچنین منابع طبیعی مهمی دارد در نتیجه سیاست‌های آمریکا و چین در میانمار درگیر هستند. و هر دو یعنی پکن و واشنگتن به دولت میانمار چشم دوخته‌اند. خانم «هیلاری کلینتون» نیز دو هفته قبل به میانمار رفت و در دیدار با «تین سین» رئیس‌جمهور این کشور، وعده داد که سرمایه‌گذاران آمریکایی را روانه میانمار کند. سیاست آمریکا در مورد میانمار (و دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا) این است که خود کنترل اقتصادی و سیاسی این کشور را در دست بگیرد و میانمار را در مقابل چین قرار دهد؛ سیاستی که دولت به شدت غریب‌گرای آتی تحت رهبری سوچی و حزبش، آن را محقق خواهد کرد. این سرمایه‌گذاری‌ها قطعاً نوعی گشایش در اقتصاد درحال رکود آمریکا محسوب می‌شود و البته اعتراض به کشتار مسلمانان، ممکن است این فرصت تازه را از آمریکایی‌ها بگیرد. ضمن اینکه پاکستانی و سرکوب مسلمانان به نفع آمریکا هم هست و کاخ سفید در نبود آن‌ها می‌تواند موقعیت خود را در میانمار بهتر تثبیت کند.

۳. شرایط سیاسی داخلی ویژه  
مسلمانان میانمار قربانی یک شرایط سیاسی ویژه شده‌اند؛ نهاد نظامی از سر اجبار می‌خواهد قدرت را به نهادهای دموکراتیک واگذار کند و در این بین، با اعلام وضعیت فوق‌العاده در ایالت راخین، می‌خواهد اهمیت و جایگاه خودش را در مملکت داری به رخ سوچی و چهره‌های غیرنظامی بکشد و بگوید که کشورداری چندان هم آسان نیست. در ماه مه سال ۱۹۹۰ دولت پس از حدود ۳۰ سال نخستین انتخابات آزاد را برگزار کرد و در این انتخابات حزب «اتحاد ملی برای دموکراسی» تحت رهبری خانم «آنگ سان سوچی» توانست ۳۹۲ کرسی از مجموع ۴۸۹ کرسی مجلس را تصاحب کند. اما دولت نظامی پس از مشاهده شکست حزب خود، این انتخابات را باطل کرد. در سال ۲۰۱۱ دولت میانمار تحت فشارهای داخلی و خارجی مجبور شد که به برگزاری انتخابات آزاد تن دردهد. خانم «آنگ سان سوچی» نیز پس از ۲۱ سال از حبس خانگی آزاد شد و اخیراً به غرب رفت و جایزه صلح نوبل که قبلاً برنده شده بود را دریافت کرد. اکنون ۴۲ کرسی پارلمان را در اختیار دارند.

۴. سیاست وحدت ملی  
در این سرزمین نه چندان وسیع ۱۳۵ اقلیت قومی و مذهبی زندگی می‌کنند که مسلمانان با چهار درصد جمعیت بعد از بودایی‌ها قرار می‌گیرند و پس از مسلمانان سوم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. برخی از آن‌ها سال‌هاست که با ارتش می‌جنگند و شماری از این اقلیت‌ها هم درگیر تولید مواد مخدر هستند. نظامیان خود را ضامن وحدت ملی می‌دانند و طی دهه‌های اخیر از این طریق سلطه خود را بر مردم توجیه می‌کنند.

۵. اسلام هراسی جهانی  
آن‌ها هم‌سو با غربی‌ها، در چارچوب یک سیاست جهانی هدفمند، اسلام هراسی را در همه جا تبلیغ می‌کنند و کشتار میانمار در اصل، یکی از محصولات همین اسلام هراسی است.

۶. سیاست تلافی جویانه بودایی‌ها  
میانمار از وقتی که طالبان مجسمه‌های بودا را در افغانستان تخریب کرده، صحنه آشوب‌های ضد مسلمان بوده است. تعصب، عصبانیت به دنبال دارد. آشوب دیگری نیز به علت تخریب مجسمه‌های بودا توسط افراد ناشناسی در ماندالای **Mandalay** ایجاد شد. شدیدترین درگیری‌های میان بودایی‌ها و مسلمانان از دو ماه قبل و به بهانه تجاوز و کشته شدن یک زن بودایی به دست ۳ مرد مسلمانان آغاز شد. به دنبال آن ماجرای اتوبوس و کشتارها و تجاوز به زن‌ها و تبعیض‌ها پیش آمد.

منابع:

1. http://widgets.farsnews.com
2. http://www.islahweb.org
3. http://www.mehrnews.com/FA/NewsDetail.aspx?NewsID=1656137
4. http://www.mehrnews.com/FA/NewsDetail.aspx?NewsID=1655539
5. http://fa.azadnegar.com/hamidvelayati/news/156172.html
6. http://www.ghasednews.ir/fa/news/28237
7. http://dehnavi1341.blogfa.com/post/1471
8. asd524556
8. http://muslimnews.blogfa.com/post-4894.aspx
9. http://www.defence.pk/forums/world-affairs/189200-20-000-muslims-killed-burma-police.html#post3085125
10. http://strategicreview.org
11. http://dehnavi1341.blogfa.com/post/1471
12. http://egyptian/index.php/the-tragedy-of-Burmese-Muslims-(By-Mohamed-Elmasry-The-Egyptian-Gazette)
13. http://www.mehrnews.com/FA/NewsDetail.aspx

اینجا میانمار است قلنگاه مسلمانان (فخرالدین دهنوی)



## مروری بر انتخابات لیبی



عبدالسلام سلیمی پور

نقشی شبیه برهان غلیون رییس سکولار شورای ملی مقاومت سوریه را می‌توان برای جبریل قائل شد.

۳. ممکن است سؤال شود پس چرا اخوان به‌طور مستقل در انتخابات شرکت کرد و در ضمن «ائتلاف نبره‌های ملی» قرار نگرفت؟ اخوان دو هدف را دنبال می‌نمود: الف: وجود احزاب متعدد و تشکیل اپوزیسیون قوی برای استمرار و تحکیم دموکراسی ضروری است و هیچ گروهی جز اخوان قادر نبود چنین جناحی را تشکیل دهد. ب: وزن و اعتبار خود در جامعه لیبی بسنجد، با توجه به اینکه طی چهار دهه خفقان رژیم قذافی مجال سنجش خود را در این سطح نیافته بود.

۴. بدست آوردن ۲۵ درصد کرسیهای احزاب به‌علاوه کرسیهای احتمالی نمایندگان مستقل اخوانی، نه شکست، که دست‌آورد مهمی برای اخوان لیبی است. این انتخابات نشان داد که اخوان بزرگ‌ترین حزب موجود در جامعه لیبی است. «ائتلاف نیروهای ملی»، حزب خاصی نیست بلکه متشکل از چند گروه و شخصیت‌های مختلف است. فراموش نکنیم که ما داریم در مورد لیبی صحبت می‌کنیم. کشوری که طی چهل سال گذشته به‌ندرت خبری از درونش درز می‌کرد. نگارنده این سطور که بیش از ۲۰ سال جنبشهای اجتماعی و اسلامی در کل جهان اسلام را پیگیری می‌کند، نیز اطلاع چندانی از میزان توانایی اخوان در لیبی نداشت. یعنی مجال و منابعی برای پیگیری و دانستن، ممکن و فراهم نبود. توان اخوان در حفظ خود در آن فضای وحشتناک سیاسی و پرورش نیرو برای مبارزه و ادای نقش اجرایی پس از پیروزی را باید تحسین گفت.

۲. در لیبی دو قطبی اسلامگرا- علمانی بر خلاف مصر و تونس بسیار کم‌رنگ بود. برخلاف مصر که رقیب اخوان (احمد شفیق) عنصر و نماد نظام سابق بود، محمود جبریل شخصیت ملی و مورد قبول همه نیروهای انقلابی است که در دوران اعتراضات در کنار مردم ایستاد. بنابراین اسلامگرایان نتوانستند یا صلاح ندانستند ائتلاف نیروهای اسلامی گسترده‌ای تشکیل دهند. فراموش نکنیم که در انتخابات ریاست جمهوری مصر دکتر مرسی از حمایت قاطع سلفی‌ها و علمای الازهر برخوردار بود. در لیبی اما جبریل به‌عنوان چهره‌ای ضداسلامی شناخته نمی‌شود، بنابراین طبیعی بود که بسیاری از اسلامگرایان غیراخوانی به کاندیداهای حامی وی رأی دهند. خود اخوان هم اختلافی با وی ندارد و در دوران انقلاب و پس از آن، رهبری او را پذیرفته بودند.

۵. وجود احزاب ریشه‌دار مانند اخوان، نهادها و علمای دینی و همچنین همراهی شخصیت‌های برجسته ملی برجای‌مانده از رژیم سابق مانند محمود جبریل و یارانش، باعث شد تا برخلاف پیش‌بینی‌ها و با وجود توزیع گسترده سلاح در میان مردم در دوره مبارزه، کمترین درگیری‌های مسلحانه و تلفات خونین در جامعه قبیله‌ای و محروم لیبی در ماههای پس از انقلاب و در ایام انتخابات اتفاق افتاده و زودتر از آنچه انتظار می‌رفت بر ریل استقرار سیاسی قرار گیرد.

## انقلابهای پس‌اسلامگرایی: توهم یا حقیقت؟



طارق رمضان

ترجمه: عبدالسلام سلیمی پور

مقدمه‌ی مترجم

هنوز مرکب تحلیف محمد مرسی رییس جمهور جدید مصر خشک نشده بود که «پروفسور طارق رمضان» به مالزی آمد تا از اصلاحات در جهان عرب، شروط و مخاطرات آن و رابطه‌ی آن با اسلامگرایان بگوید، به بازتعریف اسلامگرایی و اسلامگرایان در دوره جدید، و به تحلیل تحولات اخیر در جهان اسلام بپردازد.

او خود نماد آن چیزی است که طالبش است و پیش‌بینی می‌کند. میراث جد مادریش، حسن البنا یعنی اخوان‌المسلمین در سه کشور تاریخی و ریشه‌دار اسلامی یعنی مصر، تونس و مراکش در انتخابات به پیروزی رسیده است، ولی او که زاده‌ی فرنگ (سویس) و تحصیلکرده و استاد آکسفورد است، پس از پشت سر گذاشتن جوانی، ضمن حفظ علاقه و تأثر به فرهنگ خانوادگی-اخوانی، گرایش را انتخاب کرد که به ترکیه امروزی و تا حدودی هم به مالزی و فلاسفه متجدد آن شبیه است، تا جماعت فراگیر، جهانی و-بالطبع- واقع‌گرای اخوان، گرایش پروفسور طارق، اسلام فرهنگی و معنوی است. خیلی علاقه‌مند به مداخله جماعت‌های اسلامی در سیاست و دولتمداری آنان نیست.

مرکز تاریخ و تمدن اسلامی مالزی (ISTAC) وابسته به دانشگاه بین‌المللی

اسلامی (IIUM) مکان مناسبی برای چنین کنفرانسهایی است. این مرکز و بنای باشکوه الهام‌گرفته از کاخ (دانشگاه) الحمراء در غرناطه (گرانادی کنونی) اندلس (اسپانیا) و بیت‌الحکمة (کتابخانه) هارون‌الرشید در بغداد، ۲۰ سال پیش با ۶۰ میلیون رینگت (۲۰ میلیون دلار) بنا نهاده شد تا «تاریخ و تمدن اسلامی» و «تجدد و مدرنیسم» را مبنای تفکر و اساس تعلیم و تربیت مسلمان معاصر قرار دهد.

نماینده نسل اسلامگرایان متجدد، پروفسور کمال حسن به‌عنوان رییس کنونی ISTAC و مدیر سابق دانشگاه، در تالاری بس مجلل و با عظمت و مملو از اساتید و دانشجویان تحصیلات تکمیلی، هم‌نشین او و میزبان برنامه بود که طی ۱۵ دقیقه به بررسی انتقادی و آنالیز آثار و کتب پروفسور طارق پرداخت.

آنچه در پی می‌آید متن مدون سخنرانی دو هفته پیش ایشان در کوالالمپور پایتخت مالزی است.

انقلابهای پس‌اسلامگرایی

تحولات و اتفاقات اخیر در جهان اسلام را هر چه لقب دهیم (جنبش، اعتراض، شورش و انقلاب اصطلاحاتی است که برای تسمیه آن به کار رفته و حقیقتاً خود بنده هنوز مطمئن نیستم آن را چه بنامم. هرچند بنا به شرحی که بعداً خواهد آمد با کاربرد اصطلاح انقلاب مخالفم)، بیش از هر چیز نام اسلامگرایان را دو باره بر سر زبان‌ها مطرح کرد. اسلامگرایی چیست؟ اسلامگرایان چه نقشی در قرن اخیر ایفا نمودند؟ چه نقشی از این‌پس خواهند داشت؟ چه تفاوت‌هایی با هم و با سکولارها دارند؟

تاریخچه‌ی اصطلاح اسلامگرایی

برخلاف برخی که معتقدند اصطلاح اسلامگرایی ساخته‌ی غربی‌هاست، من معتقدم این اصطلاح از درون جنبش اسلامی مطرح شد. در دهه‌ی ۵۰ وقتی اکثر شخصیت‌های مطرح اخوان در زندان جمال عبدالناصر بودند سوال مهمی بین آن‌ها مطرح شد که آیا حاکمی که مسلمانان را می‌کشد و شریعت را اجرا نمی‌کند، مسلمان است یا خیر؟ قبل از آن کسی از این دوگانگی نمی‌پرسید. همه‌ی ملت مسلمانان قلمداد می‌شدند و در حال مبارزه با استعمارگران خارجی یا «کفار»

بودند. عبدالناصر که خود سابقه عضویت در اخوان داشت و از آن‌ها در مبارزه با استعمار بریتانیا مدد گرفت، پس از تحکیم پایه‌های قدرت با همکاری سوسیالیست‌ها، تغییر موضع داد و اخوان‌المسلمین را منحل اعلام کرده و به سرکوب و شکنجه و زندانی کردن اعضای آن پرداخت. آن سوال مهم در این فضا مطرح شد. برخی افراطیون به تکفیر عبدالناصر و عواملش پرداختند که از دهه‌ی ۶۰ به بعد «حرکت هجرت و تکفیر» پایه‌گذاری کردند. گرایش سنتی و نحله‌ی اصلی اخوان که به تعالیم حسن البنا پای‌بند و وفادار مانده بودند گفتند: خیر. عبدالناصر مسلمان است و ما هم فعالان مسلمانیم که برنامه اجتماعی و سیاسی برای تحول جامعه داریم و این تعریف را ارائه کردند: «کلنا مسلمون و نحن اسلاميون».

اخوانی‌ها با تأکید می‌گفتند ما کسی را که شهادتین بر زبان می‌آورد، از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌دانیم و ما اسلاميون در درون جامعه اسلامی به فعالیت می‌پردازیم. بعدها این اصطلاح توسط دیگران به «اسلام سیاسی» تغییر نام پیدا کرد، زیرا به اعتقاد آن‌ها اسلامگرایان برنامه و هدف سیاسی داشتند، تا اینکه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا به تدریج و خشونت‌گران مسلمان، لقب اسلامگرا اطلاق یافت.

این در حالی است که خود مسلمانان در افغانستان، عراق، مراکش، اندونزی و غیره، اولین قربانیان خشونت‌گرایان هستند. جالب اینجاست که خود اخوانی‌ها در زندان توسط دوستان سابقشان مورد عتاب و حتا تکفیر واقع می‌شدند، زیرا که شما با حکومت همکاری و تعامل و مدارا می‌کنید و حاضر به جنگ و جهاد نیستید، اما یاران و پیروان حسن البنا با صبوری می‌گفتند ما یک حزب سیاسی محض نیستیم و قصد اصلاح اجتماع از درون داریم نه تغییر حاکم. ما جامعه را تغییر می‌دهیم تا خود مردم دولت را تغییر دهند. حسن البنا بارها در نوشته‌های خود با کلمه انقلاب مخالفت کرده بود.

انواع اسلامگرایان

همانطور که ما مکاتب مختلف فکری و روحی و فقهی در اسلام داریم، اسلامگرایان هم متنوع‌اند. برخی رفورمیست و برخی انقلابی‌اند. تفاوت است بین اسلامگرایی اخوان‌المسلمین و اسلامگرایی انقلابی

دکتر علی شریعتی. شریعتی از تعالیم مارکس استفاده نمود تا تفسیری انقلابی از اسلام ارائه دهد. تفکرات او مبنا و تئوری انقلاب ایران شد. اصطلاح «اسلام سیاسی» پس از انقلاب ایران مطرح شد. به‌گمان اندیشمندانی مانند آصف بیات جمهوری اسلامی آزمون مهمی برای اسلام سیاسی بود که موفقیت آن در اجرای شریعت و آرمان‌ها و اهدافش باعث استمرار این نوع اسلام خواهد شد و با عدم موفقیت، دوره‌ی اسلامگرایی نیز به پایان می‌رسد. از نظر این شخصیت‌ها تنها هدف «اسلام سیاسی» اجرای احکام فقهی است.

ناگفته نماند که علی‌رغم اینکه جامعه‌ی ایران دستخوش تحولاتی شده و بسیاری از یاران آیت‌الله خمینی رفورمیست شده‌اند، اما آن‌ها با اسلام به‌عنوان مرجع مشکلی ندارند، بلکه برداشت نسبتاً متفاوتی در فهم و تطبیق اسلام نسبت به نسل سابق پیدا کرده‌اند. آن‌ها همچنین مخالف جمهوری اسلامی نیستند بلکه مخالف روشی هستند که این جمهوری با آن اداره می‌شود. تفسیرشان از ولایت فقیه با محافظه‌کاران متفاوت است. ماجراها و تحولات ایران باعث شد تا نظریه‌ی «پسااسلامگرایی» مطرح شود.

تحول و تغییر در میان اسلامگرایان ترکیه نیز به‌عنوان دلیل دیگری برای فرارسیدن دوره پسااسلامگرایی مطرح نموده است. نجم‌الدین اربکان، بنیانگذار حزب اسلامگرای رفاه‌چندان در پی دولت اسلامی نبود، اما با سیستم اقتصاد غربی مشکل بنیادین داشت و از منظر اسلامی، اقتصادی را معرفی می‌کرد که با نظام سکولار در تضاد بود. شاگرد او، اردوغان که در زمان نخست‌وزیری‌اش شهردار آنکارا بود، نگاه کاملاً جدیدی نسبت به مرجعیت اسلام و ساختار سکولاریسم داشت. برنامه‌ی او، تعامل با ساختار سکولار حکومت به هدف اصلاحات و توسعه اقتصادی بود و با همین ساختار سکولار به مقابله با و تضعیف قدرت سیاسی ارتش برخاست، تا جایی که اتحادیه اروپا را برای قبول عضویت ترکیه قانع کرد. بنابراین برخی دوره اردوغان را دوره پسااسلامگرایی قلمداد می‌کنند.

بنده معتقدم اسلامگرایی پایان نیافته، بلکه تغییر یافته است. بسیاری هم بدبینانه معتقدند اسلامگرایان همان‌اند که بودند فقط تغییر تاکتیک داده‌اند، ولی اهداف و نیاتشان برای تسلط مطلق بر امور و اجرای سختگیرانه احکام فقهی و مجازات اسلامی پابرجاست. به یقین چنین نیست. اسلامگرایان از زمان رشید رضا که نسبت



به استادش محمد عبده نظراتش را تغییر داد، تا قرضای به عنوان ایدئولوگ اخوان که بارها صراحتاً نوشته من دیگام در فلان زمینه تغییر کرده، تغییرات بسیاری را پذیرفته‌اند. اخوان مصر و اخوان تونس دارند با چالشهای دنیای جدید تعامل می‌کنند. خود من هم تغییرات بسیاری در اولویت‌ها و برنامه‌هایم صورت گرفته، هر چند اصول و ارزش‌هایم ثابت مانده است. اگر رفورمیست هستیم اول باید خود تغییر کنیم و از در تعامل با دنیا و تحولات آن وارد شویم، نه اینکه فقط دانسته‌ها و دیدگاههای قدیمی را تکرار کنیم.

از نشانه‌های تغییر آن‌ها می‌توان به اعلام مدل ترکیه به عنوان الگوی خود و اظهار تفاوت با الگوی ایران توسط اخوان مصر و تونس، داشتن حس نیت نسبت به نیروهای غیراسلامگرا و حتی غیرمسلمان در فعالیتهای اجرایی و سیاسی و تعامل و همکاری با آنان، اجتناب از تنش‌زایی و شعارهای تند و رادیکال در مقابل دول غربی اشاره کرد.

بنابراین وقتی اسلامگرایان پتانسیل تغییر و تطبیق خود با شرایط جدید و توان تعامل با سکولارهای ملی و نیروهای بین‌المللی دارند دلیلی نمی‌بینم که آنان پایان‌یافته تلقی کنیم. همانطور که گفته شد ما از ابتدا هم فقط یک مدل اسلامگرایی نداشته‌ایم که با با زوال و ابطال آن، اسلامگرایان هم از صحنه غایب شوند.

دلایل گرایش مردم به اسلامگرایان در انتخابات

هر چند در تغییرات سیاسی اخیر که بنده اصلاً دوست ندارم آن را انقلاب بنامم، اسلامگرایان نقش رهبری و محوری نداشتند اما به چند دلیل در انتخابات مورد اعتماد و استقبال مردم قرار گرفته‌اند: ۱. اعتبار تاریخی: سالیان طولانی آن‌ها در حال مبارزه با نظامهای دیکتاتوری سابق بوده‌اند و در این راه چه در مصر و تونس و لیبی و سوریه و غیره متحمل شکنجه و زندان و تبعید شده‌اند. ۲. حکومت‌های سابق حامل شعارهای سکولار بودند و در دوره اخیر هر کسی پرچم سکولاریسم در دست بگیرد، با استقبال گسترده مردم مسلمان مواجه نمی‌شود. ۳. انسجام سازمانی، قدرت سازماندهی قوی و بسط و انتشار آن‌ها در همه طبقات و لایه‌های اجتماعی، برعکس ایران که نیروهای اصلاح‌طلب در تهران و شهرهای بزرگ حضور و فعالیت دارند و احمدی‌نژاد کماکان در میان طبقات محروم و شهرهای کوچک و روستاها طرفداران بسیاری دارد.

آینده‌ی اسلامگرایان و نتیجه‌گیری اگر بخواهیم آینده اسلامگرایان را با بر مبنای مقایسه با نمونه‌ها و تجربیات موجود پیش‌بینی کنیم دو مدل پیش روی ماست. اول ایران است که چالشهای تئوریک درون آن هنوز به سرانجام نرسیده است. اندیشمندانی مثل دکتر عبدالکریم سروش و غیره که در گذشته از تئوریسینهای جمهوری اسلامی بودند هنوز در حال مناقشه در مورد رابطه دین و قدرت هستند. بسیاری از رفورمیستهای ایرانی مبنای فکری اهل سنت را در باب شورا و حکومت شورایی مطرح می‌کنند. مدل دوم، ترکیه است که پروژه اسلامی خود را بر چهار اصل بنا نهاده است: مرجعیت قرآن و سنت، اجرای اصول و تعالیم متعالی شریعت، تأسیس دولت اسلامی و حمایت از روند آزادی‌خواهی در کشور. اردوغان گفته هیچ تناقضی بین اسلام و دموکراسی نیست. قرضای و الغنوشی در دهه ۸۰ صراحتاً اعلام کردند مشکلی با دموکراسی ندارند. حسن البنا پیش از آن‌ها گفته بود سیستم پارلمانی انگلیس با اسلام تضادی ندارد. افکار رادیکال برخی شخصیت‌ها مانند سید قطب مختص دوران جمال عبدالناصر بود که کتابهای خود را در زندان نوشت. اسلامگرایان گفته‌اند با سیستم سکولار مشکلی نداریم و در همین سیستم در انتخابات شرکت می‌کنیم. اولویت آن‌ها در همه جا همکاری با سکولارها و نیروهای سیاسی برای تضعیف قدرت سیاسی ارتش است.

آینده‌ی آن‌ها در گروه این تعاملات و انعطاف‌پذیری سیاسی و اجتماعی آنهاست. ما باید دست از مجادله و بازی با الفاظ و اصطلاحات برداریم و بر روی آرمان‌ها و اهداف و برنامه‌های مشترک بین اسلام و سکولاریسم اتفاق نماییم. مبارزه با فساد اقتصادی و فقر، از وظایف اصلی ماست که بدون شفافیت و دموکراسی امکان‌پذیر نیست. به مردم و رسانه‌ها مجال نظارت بر منتخبین خود بدهیم.

تأسیس و موفقیت «دولت مدنی» بدون نیروهای مدنی ممکن نیست و برای داشتن نیروهای جامعه مدنی نیازمند «تعلیم و تربیت» صحیح، قوی، مدرن و فراگیر هستیم، دقیقاً مانند مشارکت سیستم آموزشی جنبش «فتح‌الله گولن» در تربیت نسل جدید مسلمانان ترکیه که عصای دست دولت اسلامگرای اردوغان شده‌اند. مرجعیت اسلام اجتناب‌ناپذیر است، اما مهم این است که چطور آن را بفهمیم. دولت اسلامی نه یعنی اینکه مو به مو

احکام فقهی را اجرا کنیم. شهروندان یکسان، رعایت قانون و احترام و حفظ حقوق مردم، پاسخگویی مسئولان، زندانی نکردن شهروندان بی‌گناه، حفظ کرامت تمام شهروندان از زن و مرد گرفته تا اقلیت و اکثریت، همه از اصول و تعالیم ارزشمند شریعت اسلام‌اند. گسترش و بسط «فرهنگ ملی و اسلامی» در قالب کتاب و فیلم و موسیقی (که در این زمینه‌ها واقعاً فقیر هستیم) به جامعه و مردم حس استقلال و افتخار خواهد داد.

خلاصه اینکه بنده معتقدم اسلامگرایان و سکولارها در آینده کشورهای اسلامی حضور خواهند داشت و با پسااسلامگرایی و همچنین با اطلاق واژه انقلاب برای تحولات صورت‌گرفته در کشورهای اسلامی مخالفم، زیرا عمیقاً معتقدم تغییرات اجتماعی و تحول و توسعه منوط به اصلاح تدریجی جامعه از درون است که خوشبختانه این تحول فرهنگی طی نیم‌قرن گذشته تا حدود زیادی رخ داده است.

\*\*\*

## اسرار پشت‌پرده‌ی برکناری طنطاوی و عنان



شریف عبدالعزیز

ترجمه: عبدالله سعیدی

از ۱۱ فوریه تا ۱۲ اگوست بر مصر یک سال و نیم گذشت، یک سال و نیمی که پر از حوادث و رویدادهایی خطرناکی بود که بر بافت ملی و ساختار سیاسی اجتماعیش تأثیر منفی داشت، و هر دفعه و پس از هر اتفاقی معمولاً یأس و نگرانی بود که بر مردم سایه می‌افکند و رویای آزادی و استقرار را بر باد می‌داد. یک سال و نیم با کشمکشهای سیاسی، آشفتگیهای اجتماعی، مشکلات امنیتی و اعتصابهای صنفی و اداری گذشت تا آنجا که کم مانده بود مصر را در واقعیت در ردیف کشورهایی با دولتهای شکست خورده و ناتوان قرار دهد. کشورهایی مانند عراق، لبنان و پاکستان که اگر با معیارهای واقعی و نه با معیارهای آمریکایی سنجیده شوند جزو کشورهای بازنده و غیر مستقر قرار خواهند گرفت، و راز تمام این نگرانیها و مشکلات در یک کلمه خلاصه می‌شود: نظامی شدن سیاست ارتش در هر حکومت نظام‌مندی فقط یک وظیفه دارد که حفاظت از مرزهای کشور و مصالح حیاتی آن در برابر دشمن خارجی است و این عرفی بین‌المللی و تاریخی است. و در هر زمان یا مکانی ارتش این مسأله‌ی حیاتی را فراموش کند و وارد امور سیاسی و یا اقتصادی شود عواقب وخیمی بر ارتش و آن کشور خواهد داشت. و این مسأله‌ای بود که برای مصر اتفاق افتاده بود. نبود هیأت رهبری انقلاب، که هزینه سنگینی را بر کشور متحمل کرد باعث شد شورای ارتش مسئول اداره امور کشور پس از برکناری مبارک گردد. رسول خدا(ص) توصیه نموده که هرگاه سه نفر یا بیشتر برای کاری همراه شدند یک نفر را به عنوان مسئول انتخاب نمایند چه برسد به یک انقلاب مردمی که ملیونها نفر در آن شرکت داشتند و برای برکناری یک نظام

دیکتاتوری دیرینه کوشیده‌اند. نبود کادر رهبری انقلاب در مصر کشور را به سمت مرحله‌ی انتقالی طولانی که با اضطرابها، اختلافات و مشکلات بسیار همراه بود سوق داد مشکلات و اختلافاتی که بدلیل زعامت کشور توسط نظامیان به وجود آمده بود.

نبود رهبری سیاسی انقلاب، باعث شد در سایه اختلافات شدید سیاسی بین احزاب و گروههای انقلابی، شورای ارتش طمعشان برای تسلط بر حکومت روز بروز بیشتر شود و برای بدست گرفتن دائمی حکومت خیز بردارند و با سیاستها و اقداماتشان صحنه سیاسی را پرترش تر نمایند، چنانکه کم کم امید مردم را از داشتن حکومتی مدنی کم‌رنگتر می‌نمودند. و در این میان رسانه‌ها و دستگاه قضایی که بازماندگان رژیم قبلی بودند نقش زیادی در حمایت نظامیان و تخریب وجهی نیروهای سیاسی به ویژه احزاب اسلامگرا داشتند. وضع به جایی رسید که حتی بعد از انتخاب محمد مرسی به ریاست جمهوری، وی که توسط مردم انتخاب شده بود خود را محدود و دست بسته دید زیرا با متمم قانون اساسی که ارتش تصویب کرده بود بسیاری از اختیارات اساسی وی سلب گردیده بود. و در حکومت یک دوگانگی ایجاد شده بود حکومت دو رییس متفاوت داشت ریسی که از جانب مردم انتخاب شده بود و محدود شده بود و ریسی که توسط مبارک منصوب شده و بسیاری اختیارات را برای خود قبضه کرده بود. در سایه این تشتت کشور روزانه با مشکلات و بحرانهایی ناشی از سرپیچی از دستورات و برنامه‌های محمد مرسی توسط بسیاری از مسئولین کشور که از رژیم قبل مانده بودند روبرو شد. و رییس جمهور نیاز به اقدامی جدی و خطرناک داشت تا این وضعیت را عوض کند.

دستورات انقلابی که امروز (۱۲ اگوست) رییس جمهور محمد مرسی صادر کرد به منزله موج دوم انقلاب بود که از نظر اهمیت کمتر از موج اول نیست کنار زدن طنطاوی و عنان، الغاء متمم قانون اساسی مصوب شورای ارتش و تغییر ساختار شورای ارتش و برداشتن فرماندهان قبلی و جایگزینی آنان با چهره‌های جدید یکی از قویترین کارهای سیاسی است که در بهار

عربی رخ داده است بخصوص که زمانی اتفاق افتاد که تحلیلگران سیاسی بر انقلاب مصر مرثیه می‌خواندند و آن را ناکام و ناموفق تصور می‌کردند. بخاطر ناگهانی بودن و حساسیت این دستورات مردم از اسرار و علل آن می‌پرسند و می‌خواهند بدانند چه چیزی باعث شد مرسی چنین ناگهانی اقدام به این اقدام را انجام دهد؟ و چرا هیچکدام از فرماندهان شورای ارتش که در حال احتکار قدرت در آن شورا بودند با این تصمیمات مخالفت نکرد؟ و چگونه مشیر طنطاوی و سامی عنان این احکام را پذیرفتند؟ آیا دلیل در مهارت سیاسی اخوان المسلمین و توانایی چانه‌زنی سیاسی آنان است؟ و یا بخاطر نقشه ماهرانه مرسی است که برای ایجاد شکاف در بین فرماندهان ارتش و به مصلحت انقلاب و ملت مصر طرح کرده بود؟ و یا به سبب جنگ قدرت که بخاطر منافع و مناصب در میان مردان سابق مبارک در گرفته بود؟

با نگاهی به تحولات هفته گذشته مصر می‌توان گفت رمز برکناری طنطاوی و عنان در حادثه گذرگاه کرم ابوسالم بود. جنایتی که حدود یک هفته قبل در مرزهای مصر و فلسطین اشغالی رخ داد و در رمضان و به هنگام افطار ۱۶ نفر از مرزبانان مصری که از جوانان پاک مصر بودند کشته شدند. این حادثه راه را برای اتخاذ این تصمیمات قوی و سرنوشت‌ساز برای مرسی باز کرد. و تمام اینها با تدبیر و توفیق خداوند متعال انجام گرفت.

زمانی که آشکار شد که شورای ارتش از قبل در مورد این حمله مطلع بوده و اطلاعات ارتش دو روز قبل از ماجرا نسبت به وقوع آن هشدار و گزارش داده بود و همچنین وقتی که قصد طنطاوی و عنان برای بحران‌آفرینی برای رییس جمهور و بی‌توجه جلوه دادن وی به مرزها و مصالح کشور لو رفت، در حالی که پس از حادثه توسط رسانه‌های همسو با ارتش حمله شدیدی علیه رییس جمهور آغاز شد و وی را به دلیل گشودن معبر رفح بروی فلسطینیان غزه و عفو و آزادی زندانیان سیاسی مقصر جلوه می‌داد، خداوند با مردم مصر و رییس جمهورشان یار بود، و پس از اینکه رییس جمهور سازمان‌اطلاعات ارتش را متهم به سستی و بی‌توجهی به



وظایفش کرد، مراد موافی رییس آن سازمان احساس کرد که نیت برکناری وی وجود دارد و می‌خواهند به تنهایی وی را مسئول حادثه گذرگاه کرم ابوسالم معرفی کنند، لذا با مشیر طنطاوی به رویارویی سهمگینی پرداخت. در نشست دوشنبه پیش (پیش از برکناری رؤسای شورای ارتش) مشاجرات سختی بین مراد موافی و مشیر طنطاوی در گرفت. علیرغم اینکه رییس اطلاعات ارتش از زیردستان طنطاوی است اما سخنانی که وی در ماه گذشته درباره‌ی قرارداد‌های خرید تسلیحات نظامی که مبارک منعقد کرده و از قبل آن ثروت کلانی را عاید خود نموده بود بر زبان رانده بود، رییس جمهور را کنجکاو نموده و طنطاوی را که می‌دانست پیگیری این مسأله پای وی را به میان خواهد کشید و به درد سر خواهد انداخت ناراحت نموده بود. در نشست ۲۰ جولای شورای امنیت ملی مرسى، مسأله‌ی قرارداد خرید اسلحه را مطرح کرده و خواستار گزارش کاملی در خصوص برنامه‌های خرید اسلحه، مصادر خرید و گردش مالی آن نمود. طنطاوی با موافی که مسأله را بروز داده بود به تندی سخن گفت و مشاجره سختی بین آن دو در گرفت چنانکه بر سر همدیگر فریاد می‌کشیدند. سپس مراد موافی با یک خبرگزاری خارجی یعنی خبرگزاری ترکی آنا‌تول، مصاحبه نمود و در آن طنطاوی و عنان را در قضیه‌ی گذرگاه سرزنش نموده و به بی‌توجهی به هشدار سازمان اطلاعات ارتش محکوم کرد مصاحبه‌ای که موجب شد منصب مهمش را از دست بدهد و اخراج گردد؛ یعنی بدترین چیزی که برای یک فرمانده‌ی ارشد قابل تصور است و این مسأله وی را برای انتقام‌گیری از رؤسای نظامی‌اش سوق داد.

مراد موافی شخصیت بسیار خطرناکی است و بازوی راست عمر سلیمان بود، و توسط او تربیت شده بود واز او یاد گرفته بود چگونه جعبه‌ی سیاه سیاستمداران و مسئولان را نگهداری نماید و سازمان اطلاعات از مهمترین و خطرناکترین سازمانهای حکومتی است که مخزن اسرار همه‌ی آن چیزی است که در کشور رخ می‌دهد، لذا در افتادن با رییس این سازمان نیازمند مهارت و ذکاوت بالایی است که رؤسای شورای ارتش از آن بی‌بهره بودند. و مراد موافی بعد از برکناری برخی از این جعبه‌های سیاه را باز کرده و اسراری را برملا نمود که نه فقط دامن طنطاوی بلکه دامن بسیاری از اعضای شورای ارتش را گرفت.

موافی منتظر نماند تا حکم اخراجش به وی

ابلاغ گردد سپس به انتقام پردازد و تصمیم گرفت خانه را بر سر همه ویران نماید، لذا گزارشی فوری برای رییس جمهور فرستاد و او را از توطئه‌ی بزرگی که به قصد اهانت و آسیب رساندن به وی در جریان مراسم تشییع جنازه‌ی شهدای حادثه‌ی کرم ابوسالم تدارک دیده شده بود، مطلع ساخت و به وی اطلاع داد حمدی بدین، فرمانده‌ی پلیس نظامی و نجیب عبدالسلام فرمانده‌ی گارد ریاست جمهوری در هماهنگی با مدیر کل امنیت و جناح رسانه‌ای توفیق عکاشه از دست‌اندرکاران توطئه هستند. با این مدرک راه برای برکناری حمدی بدین و نجیب عبدالسلام که هردو عضو شورای ارتش و از نزدیکان طنطاوی بودند باز شد.

بعد از صدور حکم اخراج مراد موافی وی دومین ضربه‌ی خود را به رؤسای سابقش وارد نمود و این دفعه نوبت متحد رسانه‌ای آنان توفیق عکاشه بود؛ شخصی که تمام امکانات رسانه‌ای خود از روزنامه‌ها و کانال تلویزیونی فراعین را با تمام قدرت در تخریب وجهی اخوان المسلمین و جنگ با رییس مرسى به خدمت گرفته بود. در این هنگام کلیپی منتشر شد که در آن توفیق عکاشه از اسرائیل دفاع کرد و اعراب را مورد حمله قرار می‌داد و با افتخار از روابطش با اسرائیل سخن می‌گفت و اینکه چگونه چهار مرتبه به اسرائیل سفر کرده است.

ضربه‌ی سوم که ضربه‌ی کاری‌ای بود و در آن اوضاع آشفتنه کمتر توجهی را جلب کرد خبر ضبط یک دستگاه آی‌پد که از ارتباطات بین المللی مبارک پرده بر می‌داشت بود. سازمان اطلاعات ارتش یکی از مأموران‌ش را مکلف کرده بود تا قبل از بین بردن اطلاعات موجود در آن، آن را ربوده و در اختیار سازمان قرار دهد و اکنون آن را در اختیار ریاست جمهوری قرار داد. با جستجو در اطلاعات موجود در آن بسیاری از اسرار ارتباطات و تماسهای مبارک با شخصیت‌های مهم و صاحب نفوذ در داخل و خارج مصر برملا شد. هرچند گزارش‌ها از مضمون این تماسها سخنی نگفته‌اند، اما گمان غالب بر این است که مبارک زندانی با طنطاوی و عنان و دیگر فرماندهان ارتش و همچنین با خارج تماسهایی داشته است، و چنین می‌نماید که اطلاعات موجود در آن، علت سکوت سایر فرماندهان ارتش در برابر برکناری طنطاوی و عنان می‌باشد.

اما آنچه که باعث شتاب مرسى در بازنشسته کردن و برکناری این فرماندهان ارتش بود و اینکه مجال نداد تا خود استعفا

نمایند، گزارش‌های اطلاعاتی‌ای بود که خبر از برنامه‌ریزی برای برکناری مرسى و غلبه بر اخوان می‌داد و در دو روز اخیر کشف شده بود در این نقشه قرار بود یکی از ایادی نجیب -ساویرس میلیونر مسیحی مخالف اخوان- بنام ابوحماد با دار و دسته‌اش و به همراهی جماعت تندرو مسیحی به سرکردگی کشیش ماتياس نصر، در ۲۴ اگوست تظاهرات و اغتشاشاتی را برگزار کنند و قصر ریاست جمهوری را محاصره کرده و برخی ساختمانهای دولتی و برخی دفاتر اخوان را آتش بزنند و ارتش دخالت کرده و مرسى را به مانند مبارک و به بهانه‌ی نارضایتی مردم از وی برکنار نمایند.

اسرار پشت پرده‌ی غلبه بر طنطاوی و یارانش هرچه باشد، اگر فضل خداوند بر بنسندگان صالحش نبود این اتفاقات چند روزه بدینگونه رخ نمی‌داد. و اگر جز این بود که محمد مرسى ریاست جمهوری را طلب نکرد و این ریاست جمهوری بود که به سمت مرسى شتافت پس خداوند نیز او را نصرت نمود، و سپس اگر مهارت سیاسی اخوان و محمد مرسى و تجربه‌ی طولانی آنان در برخورد با اینگونه توطئه‌ها و برنامه‌ریزی و نگاه استراتژیک آنان در ایجاد شکاف در مؤسسه‌ی ارتش و عزل فرماندهان فاسد و جدا کردنشان از عناصر صالح ارتش نبود پاکسازی و تطهیر شورای ارتش بدینگونه آسان انجام نمی‌گرفت

خوانندگان محترم ۱۲ اگوست از نظر اهمیت نه تنها کمتر از ۲۵ ژانویه و ۱۱ فوریه نیست، بلکه از آنها مهمتر نیز است، زیرا روز نجات واقعی مصر از سلطه‌ی نظامیان است، سلطه‌ای که برخی گمان بردند که سرنوشت حتمی مصر است و رهایی از آن ممکن نیست و ارتش بر مصر و آنچه در اوست قدرت دارد. می‌توان بااطمینان گفت: به طور حتم امروز دولت مصر، به دولتی مدنی تبدیل شد.

سایت مختصر للأخبار WW

## آزادی بیان یا توهین به مقدسات



هزار منافی - اشئویه

آزادی بیان به معنای حق ابراز و بیان عقیده است و در کلام جدید از آن بحث شده است. آزادی حقوقی دارای انواعی از قبیل، آزادی سیاسی، آزادی عقیده و غیره است، که یک مورد از آن اقسام هم آزادی بیان است، به این معنا که افراد علاوه بر اینکه به خاطر داشتن عقیده‌ی مخالف، چه در امور دینی و چه در امور سیاسی، نباید مورد تعقیب قرار گیرند، باید بتوانند عملاً عقیده‌ی خود را ابراز نموده، برای اثبات و احیاناً به دست آوردن همفکران دیگر درباره‌ی آن تبلیغ کنند.

آزادی بیان در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در ماده‌ی ۱۸ و ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر هم بر ضرورت آزادی عقیده و بیان آن، تأکید شده است:

هرکس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی در تغییر مذهب یا عقیده و همچنین آزادی در اظهار عقیده و ایمان و شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است، و هرکس می‌تواند از این حقوق انفرادی یا اجتماعی به طور خصوصی یا عمومی برخوردار باشد. هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایلی ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی آزاد باشد.

آزادی بیان از نظر اسلام تردیدی نیست که آزادی بیان در حقوق و قوانین اسلام پذیرفته شده است و از این لحاظ محدودیتی وجود ندارد، مگر آنکه این آزادی به سوء استفاده برخی افراد سوذجو تبدیل شود. با توجه به اهمیتی که دین اسلام برای کسب علم و دانش قائل است، نمی‌توان پذیرفت که چنین دینی قائل به ممنوعیت بیان و علم باشد. اگر اینگونه بود باید قرآن به جای این همه استدلال و توضیح و نقد نظرات مخالفان خود و تأیید شیوه‌ی پیامبر در امر تبلیغ، شیوه‌ی دیگری در پیش می‌گرفت و با اشکالات مطرح شده از سوی مخالفان مخالفت کرده، جلوی آنان را می‌گرفت. از سوی

دیگر مسلم است که تمام حق و زوایای فرهنگ دینی برای ما روشن نیست و حق کامل در پیشگاه حق تعالی و راسخان در علم و متصلان به وحی است. لذا چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوئیم معرفت دینی ما در جامعه، همواره نیازمند نقد و بررسی همه‌جانبه است و لذا باید آزادی بیان را بپذیریم و از نقد دیگران برای تصحیح و یا شفاف‌تر کردن معرفت دینی خود استقبال کنیم.

آزادی بیان از دیدگاه آیات قرآنی «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» [زمر: ۱۷-۱۸]

«مژده بده به بندگانه. آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند.» در واقع آیه از فرصت گفتگو و تبادل افکار و امکان طرح نظریات موافق و مخالف خبر می‌دهد، زیرا در صورتی متابعت احسن میسر خواهد بود که چندین راه و کلام وجود داشته باشد و استماع همه‌ی آنان ممکن باشد و این ممکن نیست، مگر در صورتی که آزادی بیان افکار مخالف وجود داشته باشد، تا دیگران با شنیدن، امکان مقایسه‌ی بین آنان و اتباع احسن را داشته باشند.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه‌ی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو) تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه‌ی بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است.» باید توجه داشت که در جامعه‌ای که امکان طرح دیدگاه‌های مخالف وجود ندارد، دعوت به روش حکمت و موعظه نیکو معنا ندارد، چرا که دعوت با حکمت در فضای آرام گفتگو و برخورد منطقی و استدلال عقلی ممکن خواهد بود. لذا می‌توان نتیجه گرفت که فضای کلی نزول آیه در ظرف جامعه‌ی آزاد و با امکان قدرت بیان دیدگاههای

مخالف و طرح عقاید گوناگون بوده است. باید توجه داشت که آزادی بیان به این معنا نیست که هرکس هرچه را صلاح دید در جامعه مطرح کند، اعم از اینکه به حال جامعه مفید باشد یا مضر و یا سبب گمراهی و فساد اخلاق و فتنه و آشوب شود. عملاً نیز در هیچ نظام حقوقی دنیا ابراز و اظهار هر عقیده‌ای مطلقاً آزاد نیست و هر کشوری به تناسب نوع ایدئولوژی و میزان پابندی به اصول اخلاقی محدودیت‌هایی را برای آزادی بیان مشخص کرده است و معنای آن این است که آزادی بیان قابل محدود و مقید کردن است و همه‌ی عقلای عالم هم بر این مسئله اتفاق نظر دارند، که انسان نمی‌تواند در اعمال و رفتار خود بصورت مطلق آزاد باشد.

آزادی بیان از دیدگاه دانشمندان غرب متفکران غربی از دیدگاه مختلف جامعه‌شناسی، سیاسی، اجتماعی و فلسفه‌ی سیاسی تعریفی را از آزادی ارائه داده‌اند که تطوراتی نیز در آن وجود دارد و برای روشن شدن تعدادی از تعاریف ارائه شده را آورده‌ایم تا بحث روشن شود هائز آزادی را این چنین تعریف می‌کند آزادی در حقیقت نبود مانع است.

جان استوارت میل هم می‌نویسد: کسی نگفته است که اعمال باید به اندازه‌ی عقاید آزاد باشد، به عکس وقتی اوضاع و شرایطی که عقاید در آن ابراز می‌گردد، چنان باشد که اظهار عقیده را به صورت نوعی تحریک برای انجام کاری مخل مصالح مشروع دیگران در آورد، آن وقت حتی اظهار عقاید هم مصونیت خود را از دست می‌دهد.

فرانتیس نویمان می‌نویسد: هیچ نظام سیاسی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد که آزادی فرد را مطلقاً و بدون قید و شرط بپذیرد.

جان لاک می‌نویسد: آزادی یعنی حکومتی بر اساس قانون استوار باشد و به تعبیر



دیگر آزادی همان اندازه گوناگون که قیود آن گوناگون‌اند. ولستر تعریف می‌کند: آزادی عبارت است از وابسته نبودن به هیچ چیز مگر قانون. موریس کریستون می‌گوید: آزادی عبارت است از استقلال از هر چیز سواى قانون اخلاق.

آیزا برلین می‌نویسد: آزادی عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان. رسو می‌گوید: آزادی اطاعت از قانونی است که افراد برای خود تجویز کرده. فون هایک: آزادی بدین معناست که فرد باید پیامدهای اعمال خویش را تحمل کند. منتسکیو: آزادی یعنی ایمنی از اجبار دیگران و آزادی آن است که در حدود قانون هر چه می‌خواهیم انجام دهیم.

آزادی بیان ایجاد فضای باز برای امکان تقارب افکار و اعلام نظرهاست. از جهتی دیگر نفی آزادی بیان به معنای نفی اصل کرامت ذاتی انسان است که نفی آزادی بیان نفی خودباوری را به وجود می‌آورد در حالیکه خودباوری ارتباط تنگاتنگ با آزادی بیان و عدالت دارد و آزادی بیان از لحاظ حقوقی برخوردار فرد از امکانات در برابر قدرت و جامعه است. متفکران حقوق و فیلسوفان سیاسی مبانی را برشمرده‌اند که به عنوان پایه و اساس این تفکر به شمار می‌رود. مثل حقوق طبیعی یا فطری حیات کرامت برابری تساوی و شرافت است.

اما با وجود این همه تعاریفی که آزادی بیان کرده‌اند آیا آزادی بیان این است که به هر کس و هر قوم و نژاد، یا مذهبی توهین کرد؟ از آنجایی که آزادی بیان می‌تواند نظرات یا اصول آسیب رسان را نیز در جامعه منتشر کند، متأسفانه صراحتاً سیاه یا سفید نیست. آزادی بیان گاهی باعث می‌شود که با موضوعات حساس از روی بداندیشی برخورد شود، و به همین دلیل است که باید این بحث را با احتیاط دنبال کنیم، زیرا آزادی بیان دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد و می‌تواند احساساتشان را جریحه‌دار یا حتی بدتر نفرت متقابل را ترویج کند که باعث تشویق احتمالی خشونت و آسیب علیه دیگران می‌شود.

آیا هر سخنی باید آزادانه گفته شود یا باید محدودیت‌هایی در آزادی بیان به منظور نجات خودمان از دست خودمان قرار داده شود؟ آیا به منظور حفظ صلح و آرامش باید محدودیت‌هایی در مورد آنچه می‌گوییم وضع شود، یا برای درک نظرات یک نفر که از نفرت و کینه در مورد دیگری و یا یک گروه خاص سخن می‌گوید باید

بتوانیم آزادانه و بدون محدودیت سخن بگوییم؟ آیا اگر آزادی بیان نیازمند به سانسور باشد، یعنی حذف نظراتی که ممکن است مخرب باشند، این چنین به نظر می‌رسد که آزادی بیان وجود ندارد؟ چگونه می‌توان ادعا کرد که آزادی بیان داریم در حالی که واقعاً آزادی وجود ندارد یا حداقل تا حدی آزادی وجود دارد؟ و دولت‌ها چه حقی دارند که آزادی بیان را محدود کنند و نظرات را در جهت مصالح موجود خود سانسور کنند و نه بر اساس مصالح مردم. آیا آزادی بیان باید کاملاً آزاد باشد و بدون حد و مرز باشد؟

به منظور ارزیابی محدودیت‌های آزادی بیان، ما از یک مثال استفاده خواهیم کرد که چگونه آزادی بیان می‌تواند به منظور گسترش ایده‌های احتمالاً آسیب رسان و ظاهراً افراطی استفاده شود. شخصی را در نظر بگیرید که قومیت گروهی را به تمسخر می‌گیرد و به آن توهین می‌کند. قطعاً گروهی که به اصلانشان توهین شده بسیار خشمگین و برآشفته شده و فضای بوجود آمده با واکنشهای تندى همراه خواهد بود. اینکه این یا آن اثر هنری و ادبی، در این یا آن گوشه دنیا، اهانت به مقدسات دینی مسلمانان تلقی شود، به یک خبر نه چندان مهم تبدیل شده است. این حالت در نفس خود، با انگیزه هر یک از طرفین این دعوا ناسازگار است. مسلمان مؤمن و معتزض، نمی‌خواهد اعتراضشان به توهین به مقدسات اسلامی یک خبر عادی تلقی شود و هنرمند و نویسنده، نمی‌خواهد اعتراضش به مقدس شمردن و خدشه ناپذیر شمردن بعضی ارزش‌ها، تبدیل شود به وسیله‌ای برای پرچم‌سوزی و شعارهای کینه‌توزانه.

امروزه در کشورهای غرب به اسم آزادی بیان به مقدسات عقاید مذهبی و حتی رهبران دینی بخصوص پیامبران الهی توهین می‌شود. فرایند به وجود آمده در غرب نسبت به انسانها در چند گام تفهیم شده است و گفتمان ناصحیحی در اذهان مردم خود به وجود می‌آوردند. گام اول، آنان مثل ما فکر نمی‌کنند. گام دوم، آنان درد و عشقشان با درد و عشق ما فرق می‌کند. گام سوم، آنان مثل حیوان رفتار می‌کنند. گام چهارم، آنان مثل میمون و خوک هستند. و گام پنجم، آنان باید نابود گردند. رفتاری که در غرب با یهودی‌ها و سیاهپوست‌ها شد امروزه می‌خواهند با مسلمانان چنین رفتاری را انجام دهند. آنان یهودی‌ها را حیوان می‌نامیدند و جوک برای آنان می‌ساختند و بعد سر از آشویتس در می‌آوردند و بعدها آنان را می‌کشیدند. و از آنجا بود که غرب

فهمید اینگونه دیسکورس‌ها را که بتوانی برای آدم‌ها بسازی چقدر خطرناک است. در دوران جنگ جهانی دوم وقتی دادگاه نورنبرگ تشکیل شد همه‌ی سران نازی را محاکمه کردند که در میان آنان یک غیر نظامی وجود داشت. این غیر نظامی به اسم ژولیس استراکر که ناشر و صاحب یک مجله بود که در آن کاریکاتورهای یهودی را می‌کشیدند. و به خاطر این کار ایشان را به اتهام جنایت علیه بشریت در سال ۱۹۴۵ اعدام کردند. و آن کسی که کاریکاتورها را می‌کشید به شش سال زندان محکوم گردید.

اما امروز در حالیکه جمعیت مسلمانان قریب به ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون هستند، هر روز به اسم آزادی بیان شاهد توهین به مقدسات مسلمانان از طرف غرب هستیم. صرف نظر از اینکه نیروهای بیگانه، امروز در خیلی از کشورهای اسلامی پایگاههای نظامی جهت اهداف شومشان دارند، ولی می‌بینیم و می‌شنویم که در آمریکا قرآن مجید به دست تری جونز کشیش جنجالی یکی از کلیساهای کوچک در فلوریدای آمریکا سوزانده می‌شود. وی پس از آنکه با سوء استفاده از غائله‌ی سوزاندن قرآن در دو سال گذشته، از یک کشیش روستایی به یک چهره‌ی جهانی تبدیل شد، پارسال نیز تبلیغات شدیدی را آغاز و سرانجام نسخه‌ای از قرآن را به آتش کشید. او امسال نیز نمایش مضحک «محاکمه‌ی مردمی پیامبر(ص)» را به راه انداخت؛ یا اینکه کاریکاتور پیامبر اسلام در دانمارک به دست کورت و سترگارد کشیده می‌شود و آنجلا مرکل صدر اعظم آلمان به این کارکاتورسیست جایزه می‌دهد و یک هفته بعد هانس پیتر فریدریش وزیر کشور آلمان نشان شجاعت به ایشان می‌دهد که آزادی بیان دارد. همه‌ی معترضان می‌شکستند، می‌سوزانند، پاره می‌کردند، فحش می‌دادند، تحریم می‌کردند، فریاد می‌زدند و بر سر و سینه می‌کوبیدند. اما یک معلول در تهران که هر دو دست را مقابل اینهمه شعور و شرف و انسانیت و ... در آن رونقی بازار زدن و شکستن و خرد کردن و تحریم کردن، یک معلول در تهران رفت روبروی سفارت دانمارک یک سکو گذاشت. بعد رفت بالای آن. او هنر نقاشی و رنگ و بومش را هم با خودش برده بود. او می‌توانست پرچم آتش گرفته‌ی دانمارک را نقاشی کند یا هر نقاشی لبریز از خشم و نفرت را. اما او همه‌ی هنرش را ریخت روی بوم و زیباترین تصویر را از حضرت مریم با قلم گرفته در دهانش ترسیم کرد.

او با مهربانی تمام، ظرفیت یک مسلمان را به رخ همه کشید. او ثابت کرد اعتراض فقط در شکستن و آتش زدن نیست. خلق زیبایی می‌تواند نماد یک اعتراض باشد؛ ولی آیا اگر امروز این کاریکاتورسیست دانمارکی یا هر کسی دیگر چون آزادی بیان دارند کاریکاتور هولوکاست را به تصویر در آورند آیا باز هم به ایشان جایزه خواهند داد؟

و در چند روز گذشته فیلم موهن آمریکایی به دست یک یهودی و دو مسیحی مصری ساخته می‌شود. سم باسیل، نویسنده و کارگردان این فیلم، یک یهودی آمریکایی اهل کالیفرنیا و شاغل در بخش مستغلات است، اما پخش و توزیع فیلم را تری جونز کشیش جنجالی برعهده دارد، سم باسیل که هم‌اینک در مخفیگاه به سر می‌برد به «وال استریت جورنال» گفته است که «بیش از ۱۰۰ یهودی با اعطای ۵ میلیون دلار» در تأمین مالی این فیلم کمک کرده‌اند و این فیلم با شرکت ۶۰ هنرپیشه و ۴۵ نفر پشت صحنه در سه ماه ساخته شده است. دولت آمریکا که اینک با خشم مسلمانان بیدارشده مواجه شده است تلاش می‌کند خود را از این اقدام موهن بری کند؛ اما آیا می‌توان باور کرد که ساخت فیلمی با سرمایه هنگفت ۵ میلیون دلاری و نیز اقدامات مستمر کشیش دیوانه بدون اطلاع و رضایت مقامات کاخ سفید انجام شده باشد؟ آنان در رسانه‌های ارتباط جمعی اینگونه اقدامات توهین آمیزانه را به آزادی بیان تعریف می‌کنند.

آیا می‌توان در یک شبکه یا در روزنامه یا مجلات آنان هولوکاست را، یا اینکه یک سیاهپوست را به تمسخر بگیرند؟ این غیر ممکن است چون حتماً در آن شبکه یا روزنامه و مجله را می‌بندند. آیا وقت آن نرسیده است که به نقشی شوم غربی‌ها پی ببریم و بدانیم که افکار شوم آنان برای اسلام چیست؟ این نشان از ترس و واهمه‌ی غربی‌ها از اسلام است چون امروز اکثر مسلمانان به این پی برده‌اند که نباید به دروغهای آنان گوش فرا دهند. و به شعار آزادی به اسم سکولاریزه کردن جوامع اسلامی، و فریاد آزادی بیان که به خیالشان به فکر مسلمانان هستند زیر سلطه‌ی آنان نروند.

\*\*\*

## آمریکا و انفال (پاره‌ی دوم)



سمتا پاور

ترجمه: کیومرث یوسفی

«بیدارباش»

پیشینه: دوستی نداریم به جز کوه‌ها کردها ملت‌ی بدون دولت بوده که میان ترکیه، سوریه، ایران و عراق پراکنده شده‌اند. بیشتر از ۲۵ میلیون کرد در منطقه‌ای به وسعت ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع ساکن هستند. آنان میان دو فرم اسلام، پنج مرز و سه لهجه و رسم‌الخط تقسیم شده‌اند.

در سال ۱۹۲۲ ابرقدرت‌ها وعده‌ی یک دولت مستقل بدیشان دادند، اما وقتی ترکیه از امضای معاهده «سور» خودداری کرد، این وعده نیز به فراموشی سپرده شد. پیمان سور همان پیمان‌نامه‌ای است که جهان در آن خواستار دادگاهی ترک‌هایی بود که در قتل و عام ارامنه شرکت داشتند. کردهای عراق در طول قرن بیستم به طور مداوم در حال قیام و جنبش بوده‌اند، بدین امید که حق خودمختاری (خودگردانی) به دست آورند. در حالی که جمعیت نگران شیعی نیمه‌ی از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، صدام حسین تصمیمی قاطع اتخاذ کرده بود تا خواست اتونومی (خودگردانی) کردها را ریشه کن سازد.

جنگاوران کرد نام «پیشمرگ»، به معنی کسی که با مرگ روبرو می‌شود را بر خود نهادند؛ منظورشان این است که به تنهایی با مرگ روبرو می‌شوند.

دولت‌های اروپایی‌ای که با کردها هم‌پیمان می‌شدند، با پیش آمدن فرصتی استراتژیک و پرسود، به آنان خیانت می‌کردند؛ به

همین خاطر کردها دوست دارند بگویند: «به جز کوه‌ها دوستی نداریم.»

تصمیم گیرندگان آمریکایی کردها را به عنوان گروهی مزاحم معرفی می‌کردند. کردها در گزیند رساندن به ملت عراق کاملاً بی‌گناه بودند، اما همانند آلبانیایی تبارهای کوزوو در دهه‌ی نود میلادی، به علت درخواست اتونومی (خودگردانی) گناهکار بودند.

هیوود رانکین متخصص خاورمیانه در سفارت آمریکا در بغداد، پس از چند بار بازدید مناطق کردستان اینگونه اظهار نظر می‌کند: کردها بی‌اندازه ملوزم = ترسناک / دیگران را ترسانند / مزاحم دیگران شدن و کله شقی‌اند. کاری به دیگران نداشته باش، آن‌ها میان خود ناسازگارند، با هم نمی‌سازند، به راستی که سخت و دشوارند. در معامله کابوسی واقعی‌اند.

کردهای عراق در طول دهه‌ها سال جنگ و دردسر، تنها نگران حاکمیت ظالم وستمگر و هم‌پیمانی نبودند، بلکه می‌بایست بر هم‌دیگر نیز نظارت می‌کردند، آن‌ها با هم در رقابت و مبارزه بودند و چه بسا به همان اندازه که با دشمنانشان مبارزه می‌کردند و تلاش می‌نمودند خود را از چنگ بغداد رها سازند، به همان اندازه با هم به جنگ می‌پرداختند.

سخت‌ترین و خصمانه‌ترین حملات عراق علیه روستانشینان کرد که در سال ۱۹۸۷ شروع و در سال ۱۹۸۸ به انفال انجامید، از نظر دقت و وسعت مسأله‌ی جدیدی بود. هم چنین خصمانه‌ترین نوع برجسته نمودن تلاش‌های طولانی مدت دولت عراق برای سرکوبی کردها بود.

در سال ۱۹۷۰ در بخشی از مناطق کردستان که تنها نیمی از مناطق مورد ادعای کردها را در بر می‌گرفت، و مناطق نفت‌خیز را شامل نمی‌شد، خودمختاری مهمی به کردها بخشید. پس از مخالفت کردها با آن، صدام در سال ۱۹۷۴ به طور یکجانبه نقشه‌ای بر آن‌ها تحمیل نمود. کردها بر این گمان بودند که از طریق ایران، اسرائیل و آمریکا (که نگران هم‌پیمانی میان اتحاد جماهیر شوروی و عراق بود) اطلاعات دریافت می‌دارند، لذا به رهبری ملامصطفی بارزانی، پدر مسعود بارزانی قیام کردند. اما عراق با پشتیبانی آمریکا، معاهده‌ی الجزایر



را - که برای مدتی اختلافات مرزی اش با ایران را حل می‌نمود- با ایران منعقد نمود. عراق به ایرانی بودن شط العرب (اروند رود) اعتراف کرد و شاه ایران و آمریکا در قبال آن از کمک و پشتیبانی کردها دست کشیدند. در نتیجه‌ی این خیانت، شورش (قیام) بارزانی شکست خورد.

هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا، درباره وارونه شدن سیاست خارجی آمریکا و بخت و اقبال کردها می‌گوید: «عملیات پنهانی با کار هیأت‌های تبلیغی فرق داد». صدام نیز تهدید کرد: کسانی که خود را به بیگانگان فروخته‌اند، راه فراری از مجازات ندارند و آن‌گاه با شکست‌ناپذیری دست به انتقام زد.

صدام دستور داد که ۴ هزار میل از خاک کردستان تعریب (عرب نمودن) شود. برای این کار ترکیب جمعیتی مناطقی را که ساکنینش کرد و عرب بودند، با اسکان تعداد زیادی عرب و راندن و کوچ اجباری کردها از آنجا، تغییر داد. از ۱۹۷۵ تا اواخر دهه‌ی هفتاد، عراق در مجاورت مرز ایران دوازده میل «منطقه ممنوع شده» (مناطق محرمه) ایجاد نمود. نیروهای عراقی تمامی روستاهایی را که در این محدوده ممنوع شده قرار می‌گرفتند، ویران نمودند و کردهای ساکن آن‌ها را به اردوگاه‌های اجباری‌ای که تحت کنترل و نظارت ارتش و نزدیک راه‌های اصلی ایجاد شده بود، منتقل کردند. صدها هزار نفر دیگر از کردها به مناطق جنوبی عراق کوچ اجباری داده شدند.

در مقایسه با خشونت‌های بعدی صدام با ملت کرد، جنایات و ظلم و ستم‌های این برهه با خشونت کمتری همراه بود و خسارت‌های آن‌ها را جبران کرد!!!

رهبران دینی و سیاسی کرد که قبل از نیروهای نظامی و سلاح و بولدوزرها می‌رسیدند، شرایط لازم برای کوچ اجباری را فراهم نموده و این کار را تسهیل می‌کردند.

همزمان بسیاری از مردانی که به بیابان‌های جنوب عراق تبعید شده بودند، پس از چند سال زنده برگشتند، اما تبعیدشدگان تعدادشان خیلی زیاد بود. به گفته‌ی روزنامه‌ی الثورة، ۲۸ هزار خانواده یعنی نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر از مناطق مرزی کوچانیده شدند. منابع کردی عنوان می‌دارند که در طول دهه‌ی هفتاد نیم میلیون نفر کوچانیده شده‌اند.

هنگامی که در سال ۱۹۸۰ عراق جنگ علیه ایران را آغاز نمود، وضعیت کردها بدتر شد. این جنگ پس از پشیمان شدن عراق

از معاهده‌ی الجزایر و با فشاری بر مالکیت شط العرب شعله‌ور شد.

عراق قصد داشت به حکومت جدید ایران نشان دهد که ابرقدرت منطقه بوده و اعتراض و نگرانی خود را از کمک و پشتیبانی ایران از کردهای یاغی را به گوش ایرانی‌ها برساند. ایران [آیت الله] خمینی به جبران آن شیعیان عراق را به قیام علیه صدام حسین تشویق و ترغیب می‌کرد. عراق نیز با کمک و پشتیبانی اپوزسیون ایرانی، آن را تلافی می‌نمود... و بدینسان اختلافات مرزی آغاز شد.

عراق در آوریل (ماه چهارم) ۱۹۷۹ یکی از رهبران شیعه (آیت الله محمدباقر صدر) اعدام نمود. ایران در مورخه ۱۹۸۰/۹/۴ توپ باران شهرهای مرزی عراق را آغاز نمود. عراقی‌ها امروز هم هنگام سخن از این جنگ، ۱۹۸۰/۹/۴ را سرآغاز جنگ می‌دانند؛ اما جنگ تا ۹/۲۲ که عراق به خوزستان نفت خیز هجوم برد، آغاز نشده بود.

عراق بر این گمان بود که مقاومت ایران بزودی شکسته خواهد شد، اما این اولین و آخرین اشتباه دیکتاتور عراق نبود. هرچند هنوز زخم‌های انقلاب اسلامی التیام نیافته بود، اما ایران به ناگاه با تجاوز به مقابله برخاست. ایران در ابتدا دچار شکست شد، زیرا آیت الله خمینی، ارتش شاهنشاهی را انحلال نموده بود. اما با این وصف ایران در جنگی که خونین‌ترین و بیهوده‌ترین جنگ قرن بیستم بود، ایستادگی و مقاومت نمود. جنگی که عذر و بهانه و پرده‌پوشی لازم را در اختیار صدام قرار داد تا کردها را هدف قرار دهد.

\*\*\*



## «کوچ غریبانه قاصدکها» به مناسبت ۷ تیر سالروز بمباران شیمایی سردشت

جهانگیر بابایی

وقتی سر کلاس بر روی نیمکت های پیر و فرسوده می نشینم و با دستان کوچکم ورق های کتاب تاریخ و ادبیات و قرآن را باز می‌کنم و در گذشته سیر می‌نمایم هم انیمیشن های جذاب و هم غمگین را مشاهده می‌کنم. احساس می‌کردم فقط نوشته است و بس! بی روح اند و مرده! گمان می‌بردم فقط گذشتگانم مظلوم و آه در دل بوده اند، چون آنان فاقد مؤسسه های مدنی و حقوق بشر و سازمان ملل و... بوده اند ولی چه خیال باطل! اما امروز چی!

بار دیگر عدد هفت که گویا استثنایی و تک است در عصر مدرن من هم، به وقوع پیوست و عجایب دیگر آفرید عصر پر از جاذبه و کبکبه و دبدبه! آه عصر جهانی شدن! عصر مهر و محبت ملل! عصر استرداد حقوق زیر دست ها و اقلیت ها! به به! چه زیباست و چه رنگین! هر چیز سر جای خودش قرار دارد عجب منادیانی هستند! اما و صد اما های دیگر!

قدرت و سیاست! هرگز بدون خونریزی و له کردن دیگران، مظلومان و تهی دستان، معنا و مفهومی به خود نمی‌گیرد و آخه می شود قدرت و اسلحه و بمب و ... داشت و کسی را نشانه نگرفت؟! نه نه! حداقل برای آزمایش و ابزار قدرت تخریبشان از نظر شرع بین الملل اشکالی ندارد! چون بعضی ها برای آزمایش و زیر دستی آفریده شده اند!

آه ای پدر جان داستانها فقط فرعون و نمرود و ... را سنگدل معرفی کرده اند پس امروز چی؟ تاریخ باز هم قساوت و سنگدلی انسان نما ها و رباط های فضایی را به تصویر کشید درس زنده و عینی! آلان می توانم بفهمم همسر مهربان و مومن فرعون چرا قربانی لفظ غرور آمیز (انا ربکم الاعلی) شد آه ای خدای مهربان! همه می خواهند بر مسند خدایی تکیه کنند جای تورا بگیرند همه جز گروه اندکی از هابیلیان، احساس قساوت و بی رحمی قابیل را در دل می پروراند همانند افعی مست زهرآگین در گوشه ای از جهان منتظر به دام انداختن شکارند می گویند: (گرگها دوستان نا توان خود را لت و پار می کنند) ولی انسان ها چی! نه نه من که باور نمی‌کنم آخه اینها انسانند و متفکر!

عدد هفت تا این سال ها برایم شگفتی انگیز و عجایب آفرین بود ولی چه کنم این عدد

معجزه آفرین کوله باری از نفرت و تنفر و مظلوم کشی را برای ملت من به همراه آورد هفتم تیر سردشت است و غم و سوگ و ماتم و سیاهی! آسمانی مه آلود نه به خاطر هوای ابری! بلکه از آلودگی سنگین بال های آسمان قساوت و بی رحمی و سیاست! فقط تعجبم از این است ای پدر جان چرا! و برای چه! گلدان فکر کوچکم تحمل این همه چرا ها را ندارد و ترک بر می‌دارد!

ولی نه، جوابم را از قرآن جویا می‌شوم این شاه کتاب آفرینش! این چشمه معرفت و عشق و آزادی و برابری! به آدرس گلستان سوره تکویر، کوچه باغ (بای ذنب قتل؟) نفس راحتی می‌کشم دل خوری ام از خدا جان تمام می‌شود چون فکر می‌کردم خدا هم قهر کرده است نگاهم نمی‌کند و عذاب فرستاده، ولی نه اشتباه می‌کردم به زندگی و مسیر پر مشقتم دوباره ادامه می‌دهم نفس های تندم کم کم آرام می‌شود چون هنگامی که به کوچه باغ زیبای دیگری مانند (بسم الله الرحمن الرحیم) رسیده زبانه های آتش شعله ور درونم به کلی فروکش کرد چون تازه به یاد آمد بابای عزیزم! «خدا خیلی مهربونه قربونش برم آخه دلم کمی خنک شد چون همه اش به یاد کشت و کشتار بودم با رفتن به این گردش زیبا در جهان قرآن و دیدن انیمیشن های زیبا و خوب و مشاهده غرق شدن فرعون ها صفحه ی دهنم دوباره زلال و گوارا شد.»

این است هنر تاریخ سازان و سازه های تمدنشان! با این نسل کشی گمان می‌کنند بزرگ اند! قدرت دارند رئیس اند! و فلان! ... با دیدن و خواندن داستان های جذاب تاریخی و قرآنی شهادت یحیی مظلوم، صعود عیسی پاک مریم، سوزاندن مؤمنان توسط اصحاب اخدود، شهید شدن مظلومانه سمیه و خلفای راشدین، این مسیر همیشه خون آلود است و خون آلود. این جریان به سرعت فضای گذشتگان را به عصر ما می‌آورد این جوی خون آلود، باغ ها و مزارع تاریخ را در نوردید تا به شهر ناکازاکی و هیروشیما، غزه و فلسطین و مظلومیت مردم چچن، شهادت کردهای حلبچه و انفال کردهای بارزانی و رسید و رسید و رسید تا به سفر غریبانه و اجباری شهروندان کرد سردشت ختم شد.

نهال زندگی استعمار و هم قطارانش! این مریبان سیاست و قدرت و ثروت، با این خون مکیدن‌های خفاش‌صفتان، به ظاهر تنومند و بارور می‌گردد. جسم و لاشه ی



کوکس صفت آنها را فربه و چاق می‌کند ولی به تعبیر قرآن «خانه عنکبوتی مبارکشان باشد»

آخه بابا جان! تازه فهمیده ام که اعجاز قرآن در این است که ابو جهل ها و ابو لهب های تاریخ فقط نام و نشانشان را تغییر می‌دهند ولی در اصل هم فکر و هم احساس هستند و خون ریز!

آه ای پدر جان! به جای اینکه در اولین هفته ی تابستان برای اوقات فراغت و تمام شدن از تحصیلات، به فکر بازی و شنا و شور و نشاط باشم با مواد شیمیایی و برزخ آسمانی از من پذیرایی کردند و به جای پرتاب موشک ها و تفنگ های بچه گانه، آهن پاره ها را به جانم انداختند برای همیشه مهر و محبت تو و مادر و خانواده و هم و طناتم را از من گرفتند و به خاک سیاهم کشاندند.

آه ای پدر! تنهایم تنها! دست های کوچکم را بگیر و من را رها نکن از بیم دوزخ آسمانی در هراسم! آخه کدام فیلسوف و جامعه شناسی می‌تواند جوابم را بدهد که چرا حق زندگی را از من می‌گیرند؟! به گمان نوچه های استعمار با این سمپاشی های فکری و واقعی می‌توانند نسل ما را نابود کنند؟! ولی هرگز تاریخ چنین چیزی را ثبت نکرده است.

سوگند به خون سرختان ای گولگون کفنان! ای خفتگان در خاک! ای قربانی شدگان سلطه طلبان! نهال مهر و محبت شما را در دل کوچکم و نسل های آینده ی ایران زمین خواهم کاشت و با اسلحه عشق و ایمان و احساس و اخلاق و مهر ورزی و درس و تحصیل به مبارزه ی آنها خواهم شتافت! من کوچک مسلمان قرآن به دست و پیشانی بر سجده ی پروردگار بساط کفر و نفاق و نابرابری و خونریزی را از جهان برخواهم چید دوباره روزهای تیر ماهم را همانند شور و نشاط بهاری زیبا خواهم کرد و بازی های کودکانه را از سر خواهم گرفت. ایرانم را چون اولین رنگ پرچمش آباد خواهم کرد.



## داعیان و خصال جوانان

### عید کامل حافظ

ترجمه: زنده‌یاد اسکندر محبوبی راد

جوانان در دنیای جدید به سبب تحولات و تغییراتی که در اطراف آنان رخ داده است، دچار تحول شده‌اند. برخی از این تحولات مربوط به دین و نظر جوانان نسبت به دین و چگونگی تعامل با آن است. برخی دیگر نیز به دنیا و نگاه و نظر جوانان درباره آن مربوط می‌شود و دسته‌ای دیگر وضعیت خود جوانان است. ما در این مقاله تلاش خواهیم کرد به بخشی از این موضوع بپردازیم.

#### ۱) تحولات مربوط به دین

جوانان از یاد برده‌اند که دین برنامه زندگی است و همه جزئیات و ریزترین موضوعات مربوط به زندگی بشر را در بر می‌گیرد. آنان همچنین فراموش کرده‌اند که دین راه و روش حل مشکلات زندگی را نیز در خود دارد، زیرا خالق انسان در اصل، دین را برای اصلاح وضع انسان فرستاده است و به همین سبب هیچ برنامه (و مکتب و بینش) دیگری را نمی‌توان یافت که بتواند در اصلاح حال و روز انسان جایگزین دین شود.

جوانان گمان می‌کنند که دین صرفاً آموزه‌هایی است که خواننده یا حفظ می‌شود یا آنکه مناسک و کارهای خاصی است که در مکان و زمان مشخص و معینی انجام می‌شود. آنان فکر می‌کنند که دین فقط رابطه میان خداوند و انسان است و با اداره امور زندگی انسان کاری ندارد.

از این رو، داعیان اسلام باید به تبیین و توضیح درست دین در جامعه و به ویژه در میان جوانان بپردازند؛ ویژگی‌ها و بن مایه‌های آن را تشریح و بیان کنند که دین چگونه رابطه میان انسان و پروردگارش و انسان با خودش را سامان می‌بخشد و ارتباط میان فرد و مردم را تنظیم می‌کند. دعوت‌تکران دینی باید ماهیت ارتباط فرد و هستی و هر آنچه را که در آن است، برای جوانان روشن سازند.

به سبب همان نقص و شبهات یا کمبودهایی که در نگرش جوانان نسبت به دین وجود دارد، ویژگی‌های زیر در جوانان امروزی ما پدید آمده است:

#### \* ضعف عقیده

عقیده اساسی ترین پیوند دهنده میان

انسان‌هاست. تنها عامل اتحاد میان انسان‌ها هست یا باید باشد. از این رو بشر باید به بهترین و ارزشمندترین خصیصه اش باز گردد نه آنکه مانند سایر جانداران - البته جانوران - رفتار نماید.

عقیده گرامی‌ترین صفت انسان است و چنانچه عقیده از بین برود، نه جمعی شکل می‌گیرد و نه موجودیتی پدید می‌آید.

بدیهی است تفاوت میان انسان و سایر جانوران، روح خدایی است که در وجود بشر دمیده شده و آن را شایسته انسان بوده ساخته است. بر اساس این حقیقت - که هیچ کس آن را نفی نمی‌کند - انسان‌ها باید گرد هم آیند. اما باید بدانیم که تفاوت بسیاری میان گروهی از بشر که بر اساس یک عقیده سلیم و آشکار گرد هم آمده‌اند و میان گروه‌های دیگری که بر اساس مذهب فکری یا فلسفه‌ای نظری یا نژاد یا جنسیت یا رنگ شکل گرفته‌اند.

در دنیای امروزی، هنوز عقیده آن گونه که بایسته است در تبلیغ دعوت‌تکران دینی جایگاه خود را نیافته است و در موضوع عقیده فقط به موضوعاتی مانند شرک و کفر و نفاق پرداخته می‌شود. به رغم اهمیت این موضوعات، اما توضیح چندانی در رابطه با موضوعاتی مانند روزی، سود و زیان، عمر و بیماری، سلامت و سعادت دنیوی یا شقاوت، فرزندان و وضع آنان، مذکر یا مؤنث بودن آنان یا عقیم بودن که از مسائل مهم عقیدتی است، داده نمی‌شود. موضوعات دیگری هم که در ذهن و باور و نیز در زندگی واقعی آنان است، از جمله مسائلی است که کمتر به آنها پرداخته می‌شود.

#### \* فراموشی هدف

هر گاه باور انسان نسبت به دین سست شد و دین در ذهن و زندگی فرد به فراموشی سپرده شد، نمی‌توان با روش‌های کنونی به تقویت موضوع دین در باور و رفتار بشر پرداخت. چنین نظری نسبت به دین دیگر نمی‌تواند به نیازها و خواسته‌های انسان - به ویژه نیازهای درونی و روانی انسان - پاسخ دهد، اما چنانچه نگرش و بینش یک انسان نسبت به دین تصحیح شد، آن وقت است که او نیز به گسترش و تبلیغ دین می‌پردازد و به تکاپو می‌افتد تا آن گوه تابناکی را که به دست آورده است به مردم بنمایاند تا آنکه بشر حلاوت ایمان و لذت



زندگی همراه با عبادت و اطاعت - از خدا و پیامبرش - را بپوشند و زیبایی هستی و دنیا را به چشم ببینند در هیأت یک آفریده با آن فرد در عبادت و ذکر مشارکت جوید. هرگاه تابش عقیده بر دل کم شود و خداوند متعال در دل مؤمن از همه چیز بزرگ تر نباشد، دیگر نباید از وی درباره رسلش در دنیا سؤال شود، زیرا او در آن وقت در دنیا سرگردان شده و در جستجوی خویش و هدف خود است و در پی یافتن علت حضورش در این هستی بی‌کران می‌گردد. چنین کسی همه این‌ها را در رفتار دیگران می‌جوید حال آنکه باید لذت ایمان را به آنان بچشانند و به زندگی آنها معنا ببخشند و هدف شان را برای آنان به یاد آورد و راه را بدیشان نشان دهد و به دیگران بیاموزد که حقیقت اینکه این دین در دین خاتم است، چیست. چنین مؤمنی در اصل می‌باید به دیگران بیاموزد که ما بهترین امت هستیم و روز قیامت برای مردم گواه خواهیم بود، اما چنین کاری فقط از عهده کسی بر می‌آید که ماهیت این دین را خوب درک کرده باشد و عقیده پاک، پر حرارت و انگیزاننده و ناب دینی در وجودش استقرار یافته باشد.

#### \* بی‌اعتمادی به برنامه دین

جوانان عقب ماندگی مسلمانان و زیر فشار قرار گرفتن آنان از جانب بیگانگان را با نگاهی تردید آمیز نسبت به اسلام ربط می‌دهند و این دین را علت این تخلف می‌دانند، زیرا گمان می‌کنند اگر اسلام دینی است که خداوند برای بندگانش برگزیده است، این دین باید در زندگی مردم به صورت مستقل عمل کند و رفتار مسلمانان اثری بر آن نداشته باشد، زیرا مگر نه این است که این دین از جانب خداست؟! یا مگر خدا قادر نیست که به هر چیز بخواهد بشو و آنگاه می‌شود؟! پس چرا پیروان این دین پیروز نمی‌شوند و پشرفت نمی‌کنند و رهبری جهان را به دست نمی‌گیرند!!

سید قطب در پاسخ به این پرسش‌ها

می‌گوید: آری این دین از جانب خداست، اما در زندگی مردم جادو نمی‌کند! یا کاری خارق العاده انجام نمی‌دهد. خداوند متعال یاری از این دین را به تلاش مسلمانان وا گذاشته است و به همین سبب مسئولیت عقب ماندگی و وضع بغرنج آنان - که ما مسلمانان را عامل آن می‌دانیم - بر عهده خود آنان است. به همین سبب باید به یاد داشته باشیم که نشاط یا تنبلی، دانایی یا ناآگاهی، استفاده از ابزارها و وسایل و اسباب یا عدم استفاده از آنها از سوی مسلمانان، مسئولیتش با دین اسلام نیست. اسلام می‌تواند در هر زمانی، همان گونه در زندگی مسلمانان تاثیر بگذارد که در گذشته گذاشته است و همان نتایج را نیز به دست دهد، زیرا این دین فقط یک ثوری محض که تاکنون آزموده نشده باشد، نیست، بلکه برنامه‌ای است که تاکنون بارها آزموده شده و نتایجش نیز در تاریخ قابل مشاهده و ملاحظه است.

افراد خودباخته به وضعیت اروپا و آمریکا می‌نگرند و آن را بسا وضع کشورهای اسلامی مقایسه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که دین سبب عقب ماندگی کشورهای اسلامی شده است و به همین سبب در فایده بخش بودن این برنامه در زندگی بندگان تردید می‌کنند.

داعیان و مبلغان دینی باید این نگاه و نظر اشتباه را از افکار بزدایند و احساس لذتی را که با عمل به این برنامه پاک و تطبیق زندگی با آن به انسان دست می‌دهد، برای مردم تبیین کنند و این کار نیز با توضیح شیوه اثرگذاری این دین و ویژگی‌های گروهی که خواهان چشیدن لذت ایمان و حس کردن زیبایی‌های آن هستند و خواهان گسترش خوبی‌ها در میان مردم اند، برای بشر بازگو کنند.

#### \* کم توجهی به آخرت

این خاصیت دو بعد دارد، که هر یک صرف نظر از ترتیب و اولویت آنها، به دیگری ختم می‌شود. کم توجهی (یا بی توجهی) به آخرت و مسائل مربوط به آن و آنچه در آخرت رخ می‌دهد یا تردید در جزئی از آن، یقیناً به فراموشی مرگ می‌انجامد و عکس آن نیز کاملاً صحیح است. از این رو در بعد اول، تمام توجه فرد به دنیا، لذت‌ها و خوشی‌های - گذرای - آن معطوف می‌شود و با تمام وجود و توان برای تمتع از دنیا به سوی آن می‌شتابد و در آن غرق می‌شود. جوان در چنین وضعی از درون تهی می‌شود و به عبارتی دیگر روحش کاملاً سست می‌گردد و مفهوم وجودی اش را فراموش می‌کند.

۲) مسائل مربوط به دنیا بدیهی است که آبادی دنیا به تلاش و زمان و اندیشه نیاز دارد و جوانان همه این‌ها را در اختیار دارند. در میان جوانان سه نگرش نسبت به دنیا وجود دارد:

اول: گروهی به دنیا فریفته شده و در خوشی‌های آن غرق گشته‌اند و در همین حد باقی مانده و ارزش و جایگاه واقعی دنیا و مسئولیت خود را در قبال آن نمی‌دانند. دوم، گروهی دیگر عکس گروه اول هستند. از دنیا کناره گرفته و انزوا طلبیده‌اند. این دسته بسیار کم اند و توجهی به پیشرفت یا پشرفت دنیا ندارند و اگر زندگی پیشرفت کند یا در همان حال باقی بماند برایشان مهم نیست. این دسته گمان می‌کنند که کاری که انجام داده‌اند، زهد است و هیچ نمی‌داند که زاهد (واقعی) کسی است که چیزی را به تملک درآورد و آنگاه در آن زهد ورزد!

سوم، گروهی میانه روند؛ دنیا آنان را از آخرت باز نداشته است، آن چیزهایی را که بهبود وضعیتشان کمک می‌کند و آنان را در مسیر ورود به بهشت یاری می‌دهد از دنیا بر می‌گزینند و دنیا را پلی به سوی آخرت می‌شناسند.

#### ۳) صفات جوانان

جوانان را با چند ویژگی خاص می‌توان باز شناخت:

- بی اعتمادی به خود
- آرزوهای فراتر از امکانات
- ولنگاری و بی‌مبالاتی

اگر این صفات ویرانگر - در جامعه‌ای - گسترش یافت و شمار جوانان منفی‌گرا و بی‌مبالات در جامعه زیاد شد، کل جامعه از آن آسیب می‌بیند.

بنابراین دعوت‌تکران دینی و مبلغان اسلامی باید صفات مثبت را در جوانان زنده کنند. آنان باید به جوان نشان دهند که مردی و مردانگی شایسته و برازنده جوان است، زیرا همان گونه که در شکل و شمایل مرد است، در وجودش نیز گوهر مردانگی و مروت نهفته است و با بی‌مبالاتی و عیش و نوش و منفی‌بافی و تنبلی پیشرفت و موفقیتی حاصل نمی‌شود.

با توجه به مطالب مذکور، دعوت‌تکران راه حق باید تلاش خود را بر موضوعات و مسائلی متمرکز کنند که بتواند زندگی جوانان امروزی را دگرگون سازد و رشد دهد. به برخی از این موضوعات و مسائل در زیر اشاره می‌کنیم:

- بیان هدف و مقصود از زندگی انسان و دنیا و آبادانی زمین و عبادت خداوند

سیحان، تا به این وسیله مسائل مختلف در ذهن و اندیشه جوانان متعادل شود و جوان توجه بیشتری به مسائل مهم تر زندگی اش نشان دهد.

- تأکید بر موضوع بسیار مهم عقیده و تمرکز بر آن به نحوی که جوان را به پوییش و حرکت وادارد، زیرا ترس از خداوند موجب می‌شود که فرد در تعامل با مسائل تازه و نیز در برخورد با دیگران شجاع و جسورتر شود و این ترس - فقط از خداوند متعال - به آرامش درونی جوان بیانجامد و او را به سوی اقدام و حرکت سوق دهد و از درجا زدن و منفی‌گرایی باز دارد.

محبت و انس با خداوند نیز در دل انسان جوان نیرویی می‌سازد که با آن مردم را دوست خواهد داشت و خود را وقف خدمت به آنان خواهد کرد و تمام تلاش خود را برای خوشبختی آنان بکار می‌گیرد. اگر چنین محبتی در دل جوان شکل گیرد، او از بدی و بدکاران بیزار می‌شود و حداقل با آنان همکاری نخواهد کرد. اگر محبت و دوستی با خدا در دل جوان رسوخ کند او به سوی پیروی عملی از رسول خدا گام بر می‌دارد. این گونه است که همه مسائل غیبی عقیده به واقعیتی بدل می‌شود که مدام زندگی را به پیش می‌برد.

- بیان ماهیت دین و شیوه‌ای که دین در زندگی بشر عمل می‌کند و منوط شدن پیروزی‌ها و موفقیت‌های انسان به تلاش خودش، از دیگر مسئولیت‌های دعوت‌تکران دینی است.

- داعیان مسلمان همیشه باید بر اخلاق اسلامی حتی به هنگام جنگ و درگیری تأکید کنند تا نشان داده شود که مدنیت مدرن به هنگام جنگ در تعامل با مردم، چه کارهای پست و زشتی که مرتکب نشده است! تا از این طریق جوانان امروزی کمتر به این گونه تمدن‌ها و مدنیت آشفته (غرب) فریفته گردد.

نقل این داستان نیز خالی از فایده نیست که حضرت ابوبکر صدیق (رض) پس از آماده شدن ارتش اسلام به فرماندهی اسامه پسر زید برای جنگ با سپاه روم، خطاب به مجاهدان گفت: خیانت نکنید، غلو نکنید، فریب ندهید، کسی را مثله نکنید، هیچ بچه، سالخورده یا زنی را نکشید، هیچ نخلی را نبرید و آتش زنید و هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. هیچ گوسفند یا شتری را جز برای خوردن نکشید. به مردمانی خواهید رسید که در صومعه‌ها گوشه گیری اختیار کرده‌اند، آنان را به حال خود واگذارید تا به کار خویش مشغول باشند، اکنون (پس



از توجه به این نصایح) به نام الله حرکت کنید!!  
 حال این دستورات یک رهبر مسلمان را با جنایتهایی که مدنیت مدرن! در سرزمین‌های اسلامی - مانند فلسطین و عراق و چین و سایر مناطق اشغالی - مرتکب می‌شوند، مقایسه کنید!  
 - دعوت‌گران دینی باید بیشتر بر بشارت‌ها تأکید کنند. ما برخی از آنها را در زیر به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:  
 الف) جایگاه فطرت

از همان آغاز دعوت اسلام، این دین بر وضع موجود چیره شد، زیرا با آنچه در وجود انسان نهفته است، همسو بود. هنگامی که این دین از وجود (فطرت) شگفت آور درون انسان بهره گرفت، پیروز شد و علاوه بر آنکه فطرت را نجات داد آن را به سوی مسیر درست آن سوق داد. دین مبین اسلام با کلمه لا اله الا الله به پیکار وضع موجود رفت و مردم را با پروردگار حقیقی شان آشنا ساخت. فطرت، ندای ازلی و همسو با خود را شنید و به سوی خدای یگانه اش باز گشت و آن گاه همه مردم فقط در مقابل خداوند یکتا و یگانه سر خم کردند و از بندگی یکدیگر آزاد شدند.

ب) کرامت انسان

عدالت بر گرفته شده از اسلام و برنامه حیات بخش آن و سیستم تکامل یافته اش جریانی بس عظیم در میان انسان‌ها به راه انداخت و انسان را به خاطر انسان بودنش گرمی داشت. همین عدالت بود که مردی قبطی را بر آن داشت که از مصر تا مدینه منوره را چندین ماه با شترش ببیماید تا شکایت والی مصر را به خلیفه برساند، همان خلیفه‌ای که با گشوده شدن کشورش زیر پرچم اسلام، آن قبطی را نیز از بند اسارت رومیان آزاد کرد و معنای واقعی کرامت و آزادی را به او آموخت و حال آنکه این دو مفهوم را در زیر سلطه رومی‌ها از یاد برده بود!

ج) غیرت

غیرت صفتی بسیار ارزنده است. خداوند متعال نیز در مقابل شکسته شدن حریم گناهان از جانب بندگان غیور است. مسلمان نیز هر چه قدر هم که منحرف شده باشد، اما باز هم نسبت به دینش غیرتمند است. این غیرت باید در مسیر درستش هدایت شود تا آنکه جوان را از خطرات و مهلکه‌ها برهاند و نجات دهد. چنین غیرتی نباید دیگران را نابود سازد، از این روست که بکارگیری آن بسیار حساس است و تعامل با این صفت باید با دقت

صورت پذیرد.

د) سرعت تغییر و عمق تحول

عقیده صحیح و فهم و درک درست از دین اسلام، اگر به درون قلب راه یابد، صاحب آن قلب را انسانی دیگر خواهد ساخت. دیگر این فرد آرزوها و خواسته‌های دیگری خواهد داشت و شخصیت او متحول خواهد شد و وضعیتش بکلی دگرگون می‌شود و روزی فرا می‌رسد که به حال و روز خود در گذشته - زمانی که گمراه بود - خواهد خندید.

همان اسلامی که در روزهای نخستین ظهورش از پشتوانه فطرت برای تأکید بر حقانیت اصول و ترسیم راهش بهره گرفت، در آینده نیز باید از همان پشتوانه استفاده کند، مضاف بر آنکه در کنار این پشتوانه باید از تجربه‌های واقعی و کسب شده نیز بهره بگیرد و به امید خداوند چنین انسانی خواهد توانست یک بار دیگر مجد و عظمت خود را در جهان باز یابد.

بی تردید، دور شدن و فاصله گرفتن از باطل و حرکت به سوی حق با تعمیق بینش دینی در وجود جوان همراه خواهد بود و همین امر به تغییر قطعی ارزش‌ها و قواعد حاکم بر روابط میان او و سایرین می‌انجامد.

والله اعلم

و صلی الله علی محمد و آل محمد

## تفسیر سوره‌ی همزه

استاد ابوبکر حسن زاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 وَیْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِی جَمَعَ مَالًا  
 وَعَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ اَنْ مَالَهُ اَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا  
 لَیْبَدِّنَنَّ فِی الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا اُذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ  
 (۵) نَارُ اللّٰهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) الَّتِی تَطَّلِعُ عَلٰی  
 الْاَفْنَدَةِ (۷) اِنَّهَا عَلَیْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ (۸) فِی عَمَدٍ  
 مُّمَدَّدَةٍ (۹)

تفسیر:

این سوره مکی است و دارای ۹ آیه می‌باشد

تفسیر سوره‌ی همزه، تفسیر دینی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. مطالعه‌ی آن خالی از اجر نیست.

معانی کلمات

وَيْلٌ: کلمه‌ای است بر عذاب و بدبختی و سرگشتگی بزرگ دلالت می‌کند، و برای کسانی گفته می‌شود که به گناهان بزرگ دست می‌زنند و سزاوار عذاب و غضب الهی می‌باشند.

هُمَزَةٌ: صیغه‌ی مبالغه‌ی هَمَز می‌باشد و همزه به معنای خورد کردن و شکستن است، در اینجا منظور کسانی است که همیشه با دست و زبان مشغول عیب‌جویی و ناسزا گفتن و خورد کردن، شخصیت دیگران می‌باشد و از این کردار زشت می‌خواهند خودشان را شخصیت برتر نشان دهند.

هُمَزَةٌ = عِيَاب، لُمَزَةٌ = مَغْتَاب

لُمَزَةٌ: صیغه مبالغه‌ی لَمَز است و لَمَز به معنای کوبیدن است، مقصود کسانی است که طعنه‌زدن و بدگوئی و غیبت کردن دیگران را عادت کرده‌اند و با حرکات چشم و ابرو و سایر اعضاء مردم را تحقیر و مورد مسخره قرار می‌دهند، بعضی از مفسرین مانند عطاء و مجاهد هَمَز را به غیبت و بدگوئی حضوری و لَمَز را به عیب‌جویی غیابی تفسیر نموده‌اند.

جَمَعَ: فعل ماضی جمع است به معنای گردآوری است.

عَدَّدَ: فعل ماضی تعدید است به معنای برشمردن است از باب تفعیل، و مبالغه را می‌رساند یعنی بیشتر با شمردن سروکار دارد.

يَحْسَبُ: فعل مضارع حُسابان است به معنای پندار و اندیشه غیرواقعی است. اَخْلَدَهُ: فعل ماضی باب افعال که به آن اراده را فرموش کرده و از فطرت پاک بشری

مستقبل شده و از خلود به معنای ثابت و جاویدانی است.

كَلَّا: حرف ردع برای توییح و سرزنش است.

لَیْبَدِّنَنَّ: فعل مضارع مجهول و مؤکد به لام و نون تأکید است از نَبَذ به معنای دور ریختن و پرت کردن اشیاء بی‌اهمیت و ناچیز است.

الْحُطَمَةَ: صیغه مبالغه است از حُطَم به معنای بسیار کوبنده و خوردکننده است. اسمی است از اسماء دوزخ.

ما اُذْرَاكَ: ما حرف نفی یا استفهام تعجبی است، ادری: فعل ماضی درایت است به معنای علم و دانستن است و ک: ضمیر مفعولی مخاطب است.

حاصل معنای «ما اُذْرَاكَ»: شما نمی‌دانید یا چه چیزی می‌تواند آن را به شما یاد بدهد؟! موقده: اسم مفعول از وقد است به معنای روشن شده یا شعله‌ور است.

تَطَّلِعُ: فعل مضارع باب افتعال از طلوع است به معنای سربراوردن و تسلط و غلبه پیدا نمودن است.

الْاَفْنَدَةِ: جمع فؤاد به معنای قلب است (یعنی قلوب «دل‌ها»). قلب به معنای مبدأ شعور

مُؤَصَّدَةٌ: اسم مفعول بباب افعال از وَصَد است به معنای بستن در و گسترده و همه‌گیر شدن و راه فرار بستن است.

ممددة: اسم مفعول باب تفعیل است که بر مبالغه دلالت می‌نماید به معنای بسیار طولانی و کشیده شده است.

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ: بدبختی و عذاب هولناک برای کسانی است که همیشه به عیب‌جویی و تحقیر و خورد کردن شخصیت مردم مشغولند، و با دست و زبان و حرکات چشم و ابرو می‌خواهند دیگران را کوچک و بی‌ارزش و خودشان را بزرگ و محترم جلوه دهند و از این رفتار پست خود لذت می‌برند، شرافت انسانی را فرموش کرده و از فطرت پاک بشری



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 وَیْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ یَحْسَبُ  
 اَنْ مَالَهُ اَخْلَدَهُ كَلَّا لَیْبَدِّنَنَّ فِی الْحُطَمَةِ وَمَا اُذْرَاكَ مَا  
 الْحُطَمَةُ نَارُ اللّٰهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلٰی الْاَفْنَدَةِ  
 اِنَّهَا عَلَیْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ

منحرف شده‌اند، حرص و طمع بر حواس و مشاعر آنان چیره شده و انسان و انسانیت را به سخره می‌گیرند. این نوع اشخاص چه کسانی هستند؟

الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ: کسی است که همیشه مال را گردآوری می‌کند و سرگرم برشمردن آن می‌باشد و هدفی عالیتر از جمع و برشمردن مال ندارد و چون: «يَحْسَبُ اَنْ مَالَهُ اَخْلَدَهُ» می‌پندارد که مالش او را از هر بلایی نجات می‌دهد و او را جاویدان می‌دارد در اینجا کلمه‌ی اُخْلَدَه که به صورت فعل ماضی آمده است نشان می‌دهد که پول پرست اطمینان کامل به پولش دارد و آن را سرمایه‌ی سعادت و مصدر اصلی همه‌ی خوشبختی‌ها می‌داند برای این است که تمام لحظات زندگی خود را در جمع‌آوری و شمارش آن بکار می‌گیرد و غیر از پول همه چیز را بی‌ارزش می‌داند و انسان‌ها را به مسخره می‌گیرد. این ۳ آیه‌ی مبارکه از طرفی چگونگی رفتار و برخورد ناجوانمردانه مشرکین و کفار را با حضرت رسول و اصحابش منعکس می‌نماید و نشان می‌دهد که آن‌ها از هیچ توهین و تحقیر، نسبت به ایشان کوتاهی نکرده‌اند.

از طرف دیگر بیانگر یک حالت پست و جنون روانی است که در جامعه‌های منحرف و فاسد تکرار می‌گردد.

مسلمان هرگاه انسانیت به مرحله‌ای تنزل نماید که ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی در آن به دست فراموشی سپرده شود و اهداف عالی‌ی انسانی پامال و اغراض پست حیوانی و مقاصد شوم شیطانی مورد نظر قرار گیرد و جمع‌آوری پول و مسال و حفظ و حراست از آن به صورت هدف نهایی درآید در چنین مرحله و حالت حیوانی حرص و طمع، قدرت و سیطره‌ی خود را بر قلب و عقل و چشم و گوش انسان مسلط می‌سازد به نحوی که اندیشه‌ای جز اندیشه‌ی جمع مال و حرکتی در غیر جهت افزایش مال باقی نخواهد ماند، عشق و علاقه به آن به صورت یک



حالت جنون روانی در می‌آید که همه‌ی واقعیات را فراموش می‌سازد و به غیر از پول به هیچ چیز نمی‌اندیشد و پول را فعال مایشاء تصور می‌کند و در نظرش به صورت خدا در می‌آید و می‌پندارد که پول این قدرت را دارد او را از هر گزند محفوظ کند و او را از شر مرگ نجات بخشد و جاویدان نماید (صدق الله العظیم)

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» پس مال و ثروت هدف اصلی و معبود مطلق می‌گردد. تمام اوقات صرف جمع‌آوری و بررسی و تفکر درباره‌ی آن می‌شود، با هر امری که باعث به خطر انداختن این هدف باشد به مبارزه برمی‌خیزد. و خود را از همه برتر و شایسته‌تر نشان می‌دهد و دیگران را به باد مسخره می‌گیرد و شخصیت اشخاص را تحقیر و سرکوب می‌کند به زعم خود می‌خواهد هر مانعی را از سر راه خود بردارد و شخصیتی را باقی نگذارد که خطری برای او و مالش به حساب آید، این طرز تفکر بدترین مرحله‌ی زندگی یک انسان به حیوانات بلکه به درندگان بیشتر شبیه است و برای رسیدن به طعمه از هیچ اقدامی روگردان نیستند، برای نمونه حالت و رفتار یک پول‌دار رباخوار را مورد توجه قرار دهید که آتش حرص و طمع در درونش زبانه کشیده و هر لحظه بر حرارت آن افزوده می‌شود.

همیشه در صدد آن است فقیران و مستمندان و بینوایان را با پولی که در دست دارد صید نماید. آه و ناله پریشانی و نابسامانی وضع فقیران هیچ که تأثیری در قلب سیاه او ندارد بلکه موقعیتی است مناسب برای سوء استفاده و نیل به اغراض پست حیوانی و مقاصد پلید شیطانی، او از این کار لذت می‌برد و هیچگاه به فکرش خطور نخواهد کرد که روزی از این جنایت دست بکشد و هر اندازه مالش بیشتر باشد خود را صیاد چیره دست‌تر و خفاش خون آشام‌تر می‌پندارد، مسلماً این افراد که آفت و بلا‌ی اجتماعی می‌باشند حالت عادی خود را از دست می‌دهند و به تعبیر قرآن به صورت دیوانه درمی‌آیند که می‌فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (بقره: ۲۷۵)

کسانی که ربا خوارند برنمی‌خیزند مگر مانند کسانی که دیوانه هستند.

باید این بیان وضعیت و وصف الحال رباخواران را عام و شامل دنیا و قیامت دانست یعنی رباخواران که در دنیا دیوانه‌ی پول شده‌اند برای گردآوری و افزایش آن به هر جنایت و حرکات شیطانی متوسل

می‌شوند و نیروی رحم و محبت به کلی از صفحه‌ی قلب آن‌ها محو شده است و هیچگاه به عاقبت جنایت‌های خود نمی‌اندیشند.

پول، عقل و فکر آن‌ها را ربوده است و حاضرند حیثیت و شرف خود را برای دستیابی به آن پایمال نمایند. نشست و برخاستشان و رفتار و حرکاتشان باعث شرمندگی هر انسان فهمیده و عاقل می‌باشد و چنین رفتاری جز از دیوانگان و شیطان صفتان قابل انتظار نیست. اما در روز قیامت رباخواران به گرفتاری و بدبختی بسیار هولناک‌تری دچارند، اگر در دنیا در آتش بی‌ارزش و پستی در انظار مردم می‌سوختند و اگر آتش حرص و طمع، صبر و قرار از آنان سلب کرده بود، با این جود می‌توانستند لحظاتی با پول و شمردن آن خود را سرگرم و شاد و مغرور نمایند، ولی در قیامت همه‌ی امیدها از آن‌ها سلب شده و تمام جنایت‌هایی که انجام داده‌اند در مقابل چشمشان مجسم، و راه فرار و انکار ندارند و در نهایت پستی به آتش خردکننده‌ی جهنم انداخته می‌شوند و درون‌هایی که در دنیا محل اندیشه‌های ناپاک بود به تنوری تبدیل می‌گردد که آتش آن در ستون‌های طولانی و بلند زبانه می‌کشد البته رباخواری یکی از مظاهر پول‌پرستی است و نمونه‌های دیگر زیاد دارد که با دقت در آیات قرآن می‌توان یکایک آن‌ها را شناسائی نمود، باید توجه فرمود که اسلام با ثروت و مال دشمنی ندارد و فقر و تنگدستی را تبلیغ نمی‌کند بلکه تبلی و سستی و ولخرجی و به هدر دادن آن را نکوهش می‌نماید.

اسلام انسان را موجود مخلوف و مرکب از دو نیروی مادی و معنوی معرفی می‌کند و دستور داده است که لازم است این دو نیرو به موازات یکدیگر تقویت شوند تا یک جامعه‌ی اسلامی معتقد به خدا و قرآن و نیرومند در برابر تجاوز دشمنان حق و عدالت به وجود آید، هرگاه یکی از این دو نیرو پیشرفت نماید و دیگری ثابت و بی‌تحرك بماند ناهماهنگی زبان‌بار در جامعه به وجود خواهد آمد، مثلاً اگر انسان فقط مشغول عبادات باشد و به اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی توجه نکند و تصور ناید که این امور از عبادات خارج است زیاد طول نخواهد کشید که جامعه به فقر و تنگدستی و گوشه‌نشینی و رهبانیتی که در اسلام مذموم دچار خواهد شد و از طرف دیگر اگر جامعه دچار مادی‌گرایی محض شود و معنویات را فراموش نماید و معیار ارزش‌ها ثروت و پول و مقام باشد و فضایل اخلاقی نادیده گرفته شود در

اینجامعه سرمایه‌داران حکومت را در دست می‌گیرند و به جان و مال مستمندان تجاوز می‌نماید. همچنان‌که ملاحظه می‌فرمایید در اکثر جوامع امروزی اخلاق و عدالت پایمال شده و قانون جنگل و استبداد محض حکمفرما می‌باشد. پس لازم است همچنان که پیغمبر اسلام (ص) می‌فرماید: نباید انسان فقط یکی از دین یا دنیا را انتخاب کند و آن‌ها را جدا از هم مطالعه نماید بلکه باید این دو را مکمل یکدیگر دانست و دنیا را وسیله‌ای نیل به آخرت تلقی نمود و دنیای بدون قیامت و قیامتی جدا از دنیا وجود ندارد و هر حرکتی در دنیا چه در زمینه‌ی اقتصادی و اجتماعی و فنی و سیاسی مادام همراه با خداپرستی و در جهت خدمت به پیشرفت جامعه و رفاه انسان باشد این حرکت از عبادات فردی ثوابش خیلی بیشتر است. البته احادیث و روایات از حضرت رسول (ص) در این موضوع خیلی زیاد است که اشاره به یکایک آن‌ها باعث اطاله‌ی کلام خواهد شد پس معلوم گردید که اسلام می‌خواهد جامعه‌ای بوجود آید که در همه‌ی می‌نه‌های علمی و فنی و فلسفی و اخلاقی فعال و متحرک و حرکتش به سوی خدا باشد و برای عمران و آبادی و ترویج و عدالت و فضایل اخلاقی و بالا بردن شرف انسانی کوشش نماید.

هرگاه انسان در این مسیر حرکت کند مسلماً انسانی خواهد بود سعادت‌مند و جامعه‌ای را تشکیل خواهد داد مترقی به معنای واقعی شایسته‌ی این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین: ۴)

«انسان را به بهترین و زیباترین میزان و اندازه آفریده‌ایم».

راستی انسان واقعی چه از لحاظ سیرت و چه از لحاظ صورت زیباترین موجود این کره خاکی است. تنها انسان است که با ترکیب نیروی عقل و اندیشه و زبان و قلم و آزادی فکر توانسته است شایستگی جانشینی خداوند را در زمین کسب نماید و خداوند در باره‌اش بفرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الإسراء: ۷۰)

از این آیه مبارکه مستفاد شود که انسان برترین مخلوق خداوند است و همانا آدم را گرامی داشته‌ایم و بر زمین و بحر مسلطش نموده‌ایم و از نعمت‌های پاک و تمیز بهره‌مندش کرده‌ایم و بر اکثر مخلوقات دیگر برتری و تفصیلش داده‌ایم.

آری آنچه اسلام با او به مبارزه برخاسته و دشمن دارد ثروت و مال نیست بلکه رفتار و عمل انسانی است که پول را هدف اصلی قرار می‌دهد و به جز آن برای هیچ چیز دیگر ارزش قائل نمی‌شود و پول را که وسیله است به صورت مقصود اصلی و هدف نهایی در می‌آورد و سعادت را در آن می‌بیند.

مسلماً هرگاه این نوع تفکر غلط بر جامعه سایه افکند، مادام از آن جلوگیری به عمل نیاید به فساد و تباهی مبتلا می‌گردد و ظلم و استبداد بر سرنوشت انسان حاکم خواهد شد و برای صداقت و امانت، مهر و محبت و سایر فضایل انسانی ارزشی باقی نخواهد ماند، صدق الله العظیم که می‌فرماید:

«وَيُسَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ...» بدبختی بزرگی در انتظار سرمایه‌داران پول‌پرست و بی‌توجه به مقام انسانیت می‌باشد چه بدبختی از این بزرگ‌تر که انسان راه را از چاه تشخیص ندهد و وسیله را در مقام هدف جای دهد و مخلوق ناتوان را به جای خالق توانا و فعال مایشاء قبول نماید. آیا همچون انسان مضری که بلا‌ی اجتماع و ننگ بشریت است نباید در دنیا مورد بی‌مهری جامعه قرار گیرد و در آخرت به اشد مجازات، تنبیه شود؟ و نباید او را متوجه اعمال زشت خود نمود؟! لذا خداوند می‌فرماید «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ»: خبر به سادگی نجات پیدا نمی‌کند بلکه در نهایت ذلت و خواری و بدبختی به حطمة انداخته می‌شوید.

حطمة غذایی است شدید و بلایی است هولناک که ماهیت آن تا حدی خطرناک است و تا اندازه‌ای عظیم و وحشتناک می‌باشد که کسی قادر به درک آن نیست. تا جایی که خداوند به پیغمبر (ص) می‌فرماید: « وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» ای محمد (ص) نمی‌دانی حطمة تا چه میزانی خطرناک است. یا (ای محمد (ص) حطمة به حدی خطرناک است که چه چیز قادر است ماهیت آن را بر شما معلوم دارد؟ خداوند حطمة را بیان و توصیف می‌نماید: « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَقْفِدَةِ » حطمة آتش خداست که بر قلب گناهکاران غلبه و تسلط پیدا می‌کند ولی آتشی که « إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوْضِعَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ».

این آتش تمام اطراف و اعضای آن‌ها را احاطه می‌نماید و همه‌ی راه‌ها را بر آن‌ها می‌بندد و منبع و کانون این آتش هولناک همان قلبی است که در دنیا افکار پلید و نیات شوم در آن پرورش داده می‌شود همچنانکه در دنیا حرص و طمع و غرور و

خودخواهی از آن زبانه می‌کشید در قیامت آتش از آن قلب به صورت ستون‌های کشیده و طولانی زبانه می‌کشد تا بداند هر عملی پاداشی مخصوص دارد که جنس و نوع آن می‌باشد.

هرگاه دقیقاً کلمات و جملات این سوره را مطالعه نماییم می‌بینیم با کلمه‌ی «ویل» شروع می‌شود که در نهایت قاطعیت اعلام خطر می‌نماید و هیچ عذر و بهانه‌ای را قبول نمی‌کند و مجازات پول پرستان را با لفظ «کلا» که برای توبیخ و تهدید است آغاز می‌نماید که بر همه‌ی پندارهای غلط آنان خط بطلان می‌کشد و کلمه «نبد» را با لام و نون تأکید همراه می‌سازد تا بدانند که این مجازات بسیار جدی است و قابل گذشت نمی‌باشد و جمله‌ی ما آذراک که خاص مواضع بسیار با اهمیت است و می‌فرماید: ای محمد (ص) اهمیت مسئله تا حدی است که شما با وجود عظمت روحی و درک و بینش وسیعی که دارید قادر به تشخیص آن نمی‌باشید و کلمه‌ی «نار» که به لفظ «الله» اضافه شده است نشان می‌دهد که این آتش معمولی نیست و برفرزنده‌ی آن خداست پس هیچ کس توانایی خاموش کردن آن را ندارد. مجموع این نکات را ملاحظه نموده و دقت فرمایید که در این سوره بخلاف اکثر آیه‌های تهدیدآمیز قرآنکه با توبه همراه می‌باشد به توبه و عذرخواهی اشاره نشده است این‌ها همه نشانگر آن هستند که خیانت و ظلم و تجاوز به حقوق و حیثیت دیگران و اشاعه‌ی فساد در اجتماع و حرکت در خلاف مصالح و خدمت بشری ظلمی است نابخشودنی و گناهی است کبیره و غیرقابل گذشت و اغماض. این سوره‌ی کوتاه در چند جمله قاطع و به صورت فرمان الهی مؤکد مسلمانان را هوشیار می‌سازد که در کسب فضایل اخلاقی و همکاری و تبادل نظر و حفظ ارزش‌های انسانی و نگرستن به دیگران با دید برابری و برادری بر اساس مهر و محبت غفلت نمایند و حرکت و فکر و اندیشه‌ی آنان در مسیر خدا و برای خدمت به خلق خدا باشد و از حرص و طمع نامشروع دوری جویند و با اخلاق حسنه و رفتار پسندیده خود سرمشق و نمونه‌ی سایر ملت‌ها شوند و راه سلف صالحین را بگیرند که خداوند در مورد ایشان می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران: ۱۱۰)

شما‌ی مسلمانان بهترین ملت و قومی هستید که در بین ملت‌ها ظاهر شده‌اید چون دو وظیفه‌ی بسیار مهم و سنگین

بر عهده دارید که عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، مردمان را با موعظه‌ی حسنه و ارائه‌ی طریق و قدرت قانون الهی به کارهای نیک وادار و از کردار بد به دور می‌دارید، و ایمان به خدا دارید و در راه خدا از هیچ چیز نمی‌هراسید. از این آیه‌ی شریفه استنباط می‌شود که امت محمد (ص) نباید ساکت و گوشه نشین باشند و ضعیف و ذلیل در مقابل دیگران دست بر سینه نهاده و فرمانبر بی‌چون و چرای دیگران باشند و هر ناحقی را قبول کنند. بلکه لازم است درون خود را با نیروی ایمان تقویت نموده و با اخلاق حسنه و ظاهر آراسته و قوی و با استمداد از جمیع امکانات مادی و معنوی مانند کوه استوار و در مقابل ظلم و ستم به مبارزه برخاسته و شر و فساد را در جامعه ریشه کن مکنید و هیچ‌گاه تسلیم زور و زورگویان نشوند این است معنای امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی بدون داشتن قدرت مفهومی جز خواهش و تمنایی که از ضعف سرچشمه می‌گیرند، ندارد.

راستی مسلمانان از اجرای دستورات خدا رویگردان شده، در نتیجه به ضعف و بدبختی بزرگ دچار گشته‌اند و قدرت امر به معروف و نهی از منکر را به کلی از دست داده‌اند تا جایی که به زیر سلطه‌ی بیگانگان در آمده و اغلب نقشه‌های شوم و شیطانی استعمارگران همراه با ترویج ظلم و ستم به دست خود این مسلمان نماها اجرا می‌گردد.

مسلمانان باید امروزه از این فساد وسیع اجتماعی که با آن روبرو هستند بترسند و نگذارند بیش از این شرافت و ارزش‌های انسانی در جامعه یشان پایمال شود و احکام خدا تا این اندازه در صحنه‌ی زندگی دور نگه داشته شود و الا مشمول کسانی خواهند بود که آیه‌ی «ویل لكل همزة» درباره‌ی آنان نازل شده است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و خلفائه الراشدین  
والسلام علی عباد الله الصالحین  
۱۵ دیماه ۱۳۶۱  
برابر با ۲۰ ربیع الاول سال ۱۴۰۳ هجری قمری  
ابوبکر حسن‌زاده



## خلاقیت و ابداع

محمد طارق السويدان

ترجمه: جلیل بهرامی نیا

خلاقیت از آن موضوعاتی است که اشتیاق قلبی به آن داشته‌ام و دیرگاهی است که به خلاقیت و پژوهش‌های مربوط به آن اهتمام دارم؛ نمی‌خواهم در این مجال با زبان آکادمیک و فنی درباره خلاقیت سخن بگویم که قصه‌ی درازی است که در سه جلد از کتاب‌هایم و دو نوار ویدیویی‌ام بدان پرداخته‌ام؛ بلکه مقصودم در اینجا برانگیختن توجه جوانان و امت اسلامی به این موضوع است.

در آغاز، لازم است یادآوری کنم که امت ما امت ابداع و نوآوری است و اگر این گونه نمی‌بود در گذشته حاکمیت و رهبری دیگر امت‌ها را احراز نمی‌کرد؛ جهان نیز گواهی می‌دهد که ما امتی خلاق و نوپرداز بوده‌ایم؛ چنان که بیش از هزار مورد از اختراعاتی که اکنون جهانیان از آن بهره می‌برند، ریشه‌اش به اختراعات و نوآوری‌های مسلمانان بازمی‌گردد و این رقم فقط بیانگر مواردی است که ردیابی و ثبت شده است و گمان نباید داشت که رقم واقعی فراتر از اینهاست؛ تا آنجا که به گفته دعوتگر نامدار استاد راشد: «پیام اسلام را نه اهل تقلید و اشخاص گذشته گرا و کم توقع، بلکه دعوتگران باهوش و نوآور و سنجشگر، پویا و متحول خواهند کرد». مصداق این نوآوری‌های جوانان را در همین جنبش‌های مردمی تونس و مصر به چشم خویش دیدیم و دیدیم که در زمینه‌های فکری و شیوه‌های عملی، چه خلاقیت‌هایی نشان دادند.

خلاقیت چیست؟

از آموزگار روزگار آموخته‌ام که خلاقیت در یک تعریف ساده «عملیه‌ی ایجابی بجدید: فرایند ارائه یک دستاورد جدید» است؛ این تعریفی است که بنده برای خلاقیت ابداع کرده‌ام و محور تمام تعریف‌هایی که خواننده‌ام همین سه واژه است.

خلاقیت دوباره کاری و بازآفرینی بلکه نوآفرینی است و تا چیز جدیدی ارائه یا اضافه نشود یک فراوری را نمی‌توان خلاقیت و ابداع نامید؛ البته لازم نیست

آن فراورده صد در صد تازه باشد، بلکه اگر ایجاد تحوّل اندک در یک محصول یا روش موجود نیز باشد، مصداقی از خلاقیت خواهد بود. چنان که به نظر متخصصان امر، اگر فراورده جدید با نوع قبلی ۱۵ درصد تفاوت داشته باشد، اختراع محسوب می‌شود و شایسته دریافت گواهینامه اختراع است.

درصد مخترعان و نوآوران در میان انسان‌ها بنابر آمارهایی که در پژوهش‌های مربوط به خلاقیت و اختراع خوانده‌ام، درصد برانگیختن توجه جوانان و امت اسلامی به خلاقیت در میان انسان‌ها چنین است:

درصد خلاقیت	مقطع سنی
۹۰	۵
۱۰	۷
۲	۸
۲	۴۵

چنانکه می‌بینیم میزان خلاقیت در کودکان، فوق العاده و چیزی در حدود ۹۰ درصد است؛ اما با رسیدن به سن ۷ سالگی این نسبت به گونه‌ای شگفت آور سقوط می‌کند! حال سؤال این است: چرا تا این حد سقوط؟! مگر چه اتفاقی رخ داده است؟!

پاسخ این است: رفتن به مدرسه! واقعیتی تلخ که باید آشکارا در روی خود فریادش کنیم این است که برنامه و شیوه‌های آموزشی ما خلاقیت کش است! کودکان ما پیش از پیوستن به مدارس، آزادانه می‌اندیشند، هر چه را بخواهند تخیل می‌کنند و رها و بی‌ملاحظه می‌پرسند؛ اما با ورود به مدرسه ورق بر می‌گردد؛ باید در جایی معین بنشینند، به هنگام سؤال دستشان را بلند کنند، سؤال خارج از درس و بی‌ربط نپرسند، حق هم همانی است که معلم می‌گوید و بالآخره حاصل اینکه سؤال و چالش ممنوع! بدین ترتیب کودکان ما بر اساس محدوداندیشی بار می‌آیند! گویی با زبان بی‌زبانی به آنان می‌گوییم: آسوده باش، ما درباره شما اندیشیده‌ایم، برنامه درسی مناسب هم برایتان طراحی کرده‌ایم،



راه را برایتان هموار و کوتاه کرده‌ایم؛ اکنون شما می‌مانید و حفظ کردن معلومات و بازگویی و بازنویسی آن‌ها در امتحانات؛ دیگر نه بیندیش و نه نوآوری کن!

زبان آمار

یکی از آمارهای دردآور و تأسف برانگیز که نشان می‌دهد امت ما تا کجا دچار واماندگی شده است، آمار اختراعات ثبت شده در سال ۲۰۰۷ میلادی است که مطالعه و مقایسه آن آدمی را دچار نومیدی و حسرت شدید می‌سازد؛ برابر این آمار، مجموع اختراعات ثبت شده در کل ممالک عربی در این سال، فقط ۱۴۷ اختراع است؛ در حالی که این رقم در مورد دشمن صهیونیست ما ۱۶۸۳ اختراع است!

وقتی این تفاوت بزرگ را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که کلاً عوامل مشوق خلاقیت در میان آنان فراوان و موانع نوآوری کم است؛ بر عکس در جهان عرب ما، موانع قاتل خلاقیت، فراوان و عوامل بیدارکننده شور نوآوری چنان کم و ناتوان است که شوری در جان و اندیشه مستعدین ما نمی‌افکند!

خلاقیت نیازمند بستر آزاد است!

باز از تجربه روزگار آموخته‌ام که «بدون آزادی، خلاقیتی در کار نخواهد بود!» و یکی از بزرگ‌ترین رهنمان و موانع نوآوری در ممالک ما فقدان یا محدودیت آزادی است؛ زیرا خلاقیت نیز خصلت عقاب را دارد که جز در فضای آزاد پر نمی‌گشاید!

مقصودم البته فقط آزادی سیاسی نیست؛ بلکه آزادی در هر جایی است که آدمی در آن حضور دارد: ابتدا در خانه، سپس مدرسه و دانشگاه و سرانجام شرکت و مؤسسه و سازمان! آری، مدیر، معلم یا استادی که اجازه اندیشیدن و اظهار نظر به اطرافیانش نمی‌دهد، قاتل خلاقیت و از موانع اصلی نوآوری محسوب می‌شود.

خلاقیت و رهبری

سرانجام از روزگار آموخته‌ام که هر مخترعی رهبر و هر رهبری نیز مخترع نخواهد بود؛ زیرا رهبری و خلاقیت دو چیز متفاوت‌اند؛ البته برخی رهبران نوآور و برخی نوآوران رهبر نیز می‌توان یافت.

«رهبر کسی است که مردم را به سوی هدف تعیین شده برمی‌انگیزد؛ اما خلاق کسی است که نو می‌آفریند» و لازم نیست که یک مخترع یا خلاق، توان رهبری دیگران را نیز داشته باشد؛ هم چنان که لازم نیست رهبر حتماً نوآفرین نیز باشد؛ بلکه خلاقیت و رهبری، مکمل یکدیگر و شرط لازم هر اقدام موثقی هستند؛ اما در نهایت، این رهبر است که مخترعین را مدیریت می‌کند و نه بالعکس؛ پس اگر در صدد احیای امت خویش هستیم باید نخبگان واجد استعداد خلاقیت و نوایغ را پرورش دهیم و رهبرانی تربیت کنیم که بتوانند با نخبگان و نوآوران به خوبی تعامل کنند؛ سپس ویژگی‌های مخترعان و افراد خلاق را به رهبران بیاموزیم تا بتوانند آنان را شناسایی و به خوبی با آنان تعامل کنند. پس اگر ما نسلی کامل از نوآوران داشته باشیم، اما رهبرانی نباشند که تلاش آنان را جهت دهی کنند و آنان را به سمت هدف برانگیزند، در احیای امت و بازسازی شکوه تمدن خویش ناکام خواهیم ماند.

آرزوی ما این است که نیروی جوانان ما به کار گرفته شود و البته آنان نیز در خلال انقلاب‌های اخیر ثابت کرده‌اند که از شایستگی اعتماد و استعداد نوآفرینی بهره‌مندند.

\*\*\*

## «مؤذن بد آواز»

مصطفی مرادی

حتماً داستان آن مؤذن بد آواز را که مولوی در مثنوی خود به آن پرداخته است خوانده‌اید: مؤذنی که با صدای بد اذان می‌داد و دیگران را به نماز دعوت می‌کرد. دوستانش او را نصیحت می‌کردند که با این آواز بد اذان نده. اما مؤذن زشت آواز توجهی نمی‌کرد و به سبک خویش ادامه می‌داد.

یک مؤذن داشت بس آواز بد

در میان کافرستان بانگ زد

چند گفتندش مگو بانگ نماز

که شود جنگ و عداوت‌ها دراز

او ستیزه کرد و پس بی‌احتراز

گفت در کافرستان بانگ نماز

تا اینکه بعد از مدتی شخص کافری با حلوا و هدیه سراغ او آمد:

پرس پرسان کاین مؤذن گو کجاست  
که صلا و بانگ او راحت فراست

از او سؤال می‌کنند که آواز این مؤذن نه زیباست و نه راحت افزا، حال چگونه تو آنرا این گونه توصیف می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد که:

دختری دارم لطیف و بس سنی

آرزو می‌بود او را مؤمنی

هیچ این سودا نمی‌رفت از سرش

پنדה می‌داد چندین کافرش

من هرکاری کردم و به هر کسی پناه بردم که دخترم را از این دینخواهی دور سازم کارگر نیفتاد و اشتیاق او هر روز بیشتر می‌شد تا اینکه این مؤذن اذان خواند:

گفت دختر چیست این مکروه بانگ

که به گوشم آمد این دو چار دانگ

من همه عمر این چنین آواز زشت

هیچ نشنیدم در این دیر و کنشت

خواهرش گفتا که این بانگ اذان

هست اعلام و شعار مؤمنان

دختر وقتی چند بار صدای بد مؤذن را شنید، بسیار منزجر گشت و جویای آن شد. خواهرش گفت که این صدای دعوت مسلمانان به اصلیت‌ترین فریضه و عبادتشان است. ما که گفتیم این دین چیز زیبایی ندارد تو باور نمی‌کنی. دختر بسیار ناراحت شد و



برای اطمینان خاطر سوی دیگران هم رفت و آنان هم همان جواب را دادند. وقتی که حرف دیگران او را قانع ساخت، نسبت به مسلمانان و دینشان بدبین شد و از باور و اعتقادی که پیدا کرده بود مأیوس گشت.

چون یقین گشتش دل او سرد شد

از مسلمانی رخ او زرد شد

پدر دختر وقتی حال دختر خود را دید بسیار خوشحال گشت و از آنچه که مدت‌ها درگیرش بود خلاصی یافت و برای کاری که خود نمی‌توانست انجام دهد، ولی مؤذن بدصدا آنرا بدون هیچگونه زحمتی برایش انجام داده بود بسیار خرسند بود و تصمیم گرفت که از او تشکر و قدردانی کند؛ لذا با هدایائی خدمت آن مرد رفت و عرض حال خویش کرد که ای عزیز، تو چه خدمت بزرگی به من کرده‌ای و دخترم را از دیتنان دور و مرا از تشویش و نگرانی نجات دادی و با این اذانی که تو می‌دهی من ازین پس با خیال راحت خواهم خفت:

باز رستم من ز تشویش و عذاب

دوش خوش خفتم در آن بی‌خوف خواب  
این داستان تمثیلی از بسیاری از رفتارهای ما در مقابل دیگران است، به قول خود مولوی «خود حدیث نقد حال ماست آن». اگر به بسیاری از کارهای خود که به نام دعوت دیگران به خیر و نیکی و دین انجام داده‌ایم خوب بنگریم مصداقی از این داستان در آن‌ها پیدا است. گرچه این داستان تنها به یکی از فراخوانهای ما مسلمانان و نقش بد ادا کردن آن در بیزاری دیگران، پرداخته است، ولی به حق مثال بسیار واضحی از رفتارهای ماست. در موقعی که تنها از طریق اذان دیگران به نماز دعوت می‌شدند نقش صدا و آواز خوش در جذب دیگران بسیار مشخص بوده است و هرچه مؤذن صدای خوشتری داشته است به همان اندازه حلاوت و شیرینی نماز در دل مستمعان بیشتر بوده است. مخصوصاً

لحظاتی که انسان به سوی نماز دعوت می‌شود اگر در حالت روانی مناسبی قرار گیرد از اقامه‌ی نماز خود لذت بیشتری خواهد برد. شاید سرّ اصلی اذان قبل از نماز، آماده نمودن شرایط روحی و روانی مسلمانان برای انجام این فریضه باشد و



مسلمان هرچه با لحن و صوت زیباتر به این فریضه دعوت شود به همان میزان از نظر روحی و روانی آماده‌تر خواهد بود. همواره با تجاری از این دست مواجه شده‌ایم که چگونه برخورد نادرست دیگران ما را نسبت به یک موضوع بدبین کرده است و یا نحوه‌ی برخورد ما دیگران را حتی از آنچه که به نفعشان هم بوده است دور نموده است. آیا کمتر مشاهده کرده‌ایم که شخصی در قالب نصیحت چگونه ما را از خود و اندیشه‌هایش که چه بسا بسیار مهم هم بوده‌اند بیزار نموده است؟ چقدر با شیوه‌ی نامناسب دیگران را دعوت به حق کرده‌ایم اما هیئات که تأثیری داشته باشد؟ گاه دیگری را از مسیر ناصواب باز داشته‌ایم ولی ندانسته او را به مسیری ناصواب‌تر انداخته‌ایم. ناشیانه دلسوزی کرده‌ایم و طرف مقابل را به بیراهه کشانده‌ایم. چه بسیار ناشیانه میزبانی کرده‌ایم و چه رنج‌ها کشیده‌ایم اما نه شرط مهمان‌داری را دانسته‌ایم و نه وسیله دعوتگری مناسبی در اختیار داشته‌ایم. بعد از اینکه رنج‌هایمان به ثمر ننشسته‌اند مدعوین را نفرین کرده‌ایم که این چه رسم مهمان شدن است؟ اما ندانسته‌ایم که در دعوت مهمان ره به خطا رفته‌ایم. گاه شرط ادب را رعایت نکرده‌ایم، گاه جایگاه طرف مقابل را تشخیص نداده‌ایم، گاه خود را در جایگاهی برتر از او قرار داده‌ایم و از سر غرور و عجب او را فراخوانده‌ایم، گاه با نفرین و طعن او را فرا خوانده‌ایم، همواره دانسته‌ها و اندیشه‌های او را نادیده گرفته‌ایم و هر آنچه خود داشته‌ایم برتر و حق‌تر از اندوخته‌های او دانسته‌ایم، کمتر به نقاط مشترک او و خودمان توجه کرده‌ایم، فکر کرده‌ایم نقاط تضاد و تخاصم را به رخ کشاندن و شکست دادن شرط دعوتگریست، اما ندانسته‌ایم که ما «چه کلمات مشترک و زبان یکسانی داریم»، نه شرایط روحی و روانی و اجتماعی و خانوادگی طرف را مد نظر داشته‌ایم و نه به سلايق او بها داده‌ایم، و از این دست چقدر دیگران را از راه و روشی که باید باشند دور نگه داشته‌ایم و فارغ از این همه کج‌رویی و کج‌اندیشی خود را برتر از دیگران انگاشته‌ایم و بعد از رنجهای بیپوده اجتماع را نفرین کرده‌ایم که راه شیطان گرفته و از راه حق دور گشته‌اند. کمتر به خود زحمت داده‌ایم تا نگاهی کوتاه به روشهای به اصطلاح شیطانی بیندازیم که چگونه براحستی دیگران را به راه خود دعوت کرده‌اند و چه موفقیت‌هایی بدست آورده‌اند.

حال با این همه بد فراخوانی دیگران،

انتظار معجزه داریم؟ در اینکه حق با ماست و ما با حقیقت شکی نیست (منظور دین اسلام است) ولی در انتخاب روش و اسباب ارائه‌ی آن به دیگران بسیار کوتاهی کرده‌ایم و چه بسا کندی حرکت این دین در بین اجتماع ناشی از روشهای نامناسب ما باشد (که حتما هم هست). وقتی که مولوی چند صد سال پیش به این نکته اشاره داشته است که آواز بد چه تأثیری در دور نمودن دیگران از دین دارد، چرا امروز ما باز بر همان سبک و سیاق گذشته پای می‌فشاریم و در انتخاب دعوت‌نگران و مؤذنان این دین کوتاهی می‌کنیم؟ وقتی که در اجتماع وسایل و روشهای بسیار زیادی برای تلطیف احساسات و جذب مخاطب وجود دارد ما باز از روشهای بسیار ابتدائی و ناموفق استفاده می‌کنیم؟ باید جامعه و خواسته‌های آنرا بشناسیم، ذوق و سلیقه مخاطبان را درک کنیم و از روش و وسایلی استفاده کنیم که به ذوق و سلیقه‌ی آنان نزدیک‌تر است. باید بدانیم که مشاغل و صنوف امروزی هر کدام بر مبنای اصولی از رفتار و اخلاق انسان‌ها پایه‌گذاری شده‌اند لذا در دعوت هر گروه و صنفی باید حوزه‌ی فکری و روانی آنرا شناخت و از آن طریق وارد شد. هنرمند را نمی‌توان با زبان کشاورز و آهنگر دعوت نمود، ادیب و سخنور را نمی‌توان با زبان عامیانه و سستی فرا خواند. هر کدام راه و روش خاص خویش دارند و مهم‌ترین مهارت دعوتگر انتخاب روش مناسب و منطبق بر شرایط مخاطب است.

وقتی که ما اعلام می‌داریم دینمان و دعوتمان زیباترین و کامل‌ترین دین است باید در نشان دادن این ادعا بسیار دقیق و هوشیار باشیم مبدا کاری کنیم که زیباترین موهبت الهی را با برخوردهای زشت خودمان به دیگران عرضه کنیم و آنگاه نتیجه‌ی عکس بگیریم. عرضه‌ی گرانبهارترین اشیاء و مواد در ظروف نامناسب تأثیر بسیار معکوسی را روی مشتریان خواهد گذاشت. نامناسبی لحن گفتار و نحوه‌ی بیان، زیباترین کلمات را زشت جلوه می‌دهند و مخاطب از شنیدن آن‌ها متنفر خواهد شد. کلمات و مفاهیم موجود در جهان محدود و اندکند ولی نحوه‌ی بیان و آرایش همین کلمات اندک باعث بوجود آمدن سبکهای ادبی و قالبهای شعری بسیار نغز و زیبایی می‌شوند که گویا انسان اولین بار است آن‌ها را می‌شنود. در نگاهی گذرا به دیوان اشعار و قصاید شعرا متوجه می‌شویم که این کلمات هیچ تفاوتی با کلمات مردم عادی ندارند، ولی شاعر با استفاده از فن بیان و بلاغت، قالب مسحور کننده‌ای به آن‌ها داده است

و شنونده از شنیدن آن‌ها به وجد خواهد آمد. بهترین غذاها را وقتی در ظروف و مکانهای نامناسب قرار داده و به مشتری عرضه دارند از جذابیت آن‌ها کاسته خواهد شد و مشتری رغبتی به خرید آن‌ها نخواهد داشت.

مگر نه آن است که در اسلام به ظاهر تمییز و آراستگی چهره و لباس اینهمه تأکید شده است؟ چرا که بنیان‌گذار این دین به سر این امور بسیار واقف بوده و راضی نیست زیباترین ودیعه‌اش را به بدترین شکل به دیگران عرضه داریم. کم در رابطه با «موعظه‌ی حسنه» و «قول کریم» نشنیده‌ایم ولی چه زود فراموشمان می‌شود و بر همان سبکی که خود می‌پسندیم ره می‌پوئیم و ندانسته دیگران مشتاق را از سرچشمه دورتر ساخته و تشنگی آنان را با آب جوشان پاسخ داده‌ایم. پس بیائیم از اینهمه آواز بد سر دادن کمی بکاهیم و گلویمان را صاف کنیم که مخاطب مشتاق شنیدن آوازی خوش از این دیوان خوش است. شک نکنیم که درون همه‌ی انسان‌ها طالب زیبایی و خیر است اما آنچه باعث دوری یا نزدیکی به نیکی و خیر می‌شود نحوه‌ی بیان و عرضه‌ی آنهاست.

البته ناگفته نماند که نباید بر مبنای اصل مجعول «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از اصول پافراتر گذاشته و برای جذب دیگران راه‌هایی را برگزینیم که نه مقصودند و نه به مقصد می‌رسانند و به قول معروف «در اصلاح ابرو چشم را کور کنیم.»

\*\*\*

## ویل للعرب! اعراب و مشکلات فرا روی آنان



محسن نصری

قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ أَفْلَحَ مَنْ كَفَّ يَدَهُ» (حدیث صحیح به تحقیق البانی و به روایت ابو داود و حاکم)

مولانا محمد اقبال لاهوری (علیه الرحمة) می‌فرماید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی  
این ره که تو می‌روی به ترکستان است  
حضرت عمر (رضی الله عنه) می‌فرماید:  
اعراب ذلیل بودند و اسلام آنان را عزت بخشید و هرگاه بخواهند از اسلام دست بردارند، خداوند ایشان را خوار و ذلیل می‌گرداند. و عبدالحمید کشک می‌گوید:  
اعراب با اسلام ارزش دارند و عرب بدون اسلام چیزی نیست (فلا شیء)، یعنی سرمایه‌ای ندارد. نیز دکتر عبدالله عزام [ضد اسلامی] در میان اعراب و خاورمیانه به‌عنوان جریانهای منحرف (التيارات المنحرفة) نام می‌برد و هشدارهای زیادی به اعراب می‌دهد که به اسلام باز گردند و تنها راه نجات، در تداوم مکتب روحبخش اسلام است. هر قومی امروزه مشکلات خاص خود را دارد و یا در مشکلاتی دست و پا می‌زند و اعراب که قومی آشنا و برجسته‌اند با جمعیت فراوان و داشتن ثروت و منابع ارزنده‌ای که در اختیار دارند با مشکلات بسیاری مواجهند و مهمتر از همه، حاکمان دارای اختلاف نظر و ...

و دلیل اینکه می‌گوییم، قومی آشنا و بارزاند از این روست که مبعوث شدن

پیامبر خاتم از میان ایشان بود و آخرین نسخه‌ی آسمانی، «قرآن کریم» به زبان عربی فصیح است و این خود امتیازاتی قابل بحث است و از اینجاست که از اعراب انتظارات بیشتری می‌رود، چون ناصح، واعظ، حکیم، فقیه و هرچه در جهان اسلام برآمده و پا به عرصه‌ی تبلیغ گذاشته یا از ایشان گرفته‌اند و یا از ایشان برخاسته. چون آیات و احادیث بسیاری مستقیماً اعراب را مورد خطاب قرار داده، انتظاری که از آنان می‌رود از بسیاری از اقوام دیگر مسلمان نمی‌رود. البته اعراب، قومی اصیل و دارای هویتی مشخص‌اند و از فرهنگ و تاریخچه‌ی وزینی برخوردارند، هم نژادشان و هم زبانشان دارای جایگاه والایی است، و در جایگاه خود، ملتی با ارزش‌اند و اما سنخیت عرب بیشتر به اسلام می‌خورد و ارزش آنان در همراهی با اسلام است و آنچه درخور آنان است، تنها مسلمانی است. و بحث مورد نظر ما همین نکته است که نه فقط قوم عرب، بلکه تکرار سنن الهی نسبت به همه‌ی اقوام و افراد طاری و جاری است. و هرگاه فردی، جمعی و قومی دنبال راهی غیر از اسلام بیفتند، جز شکست و خواری نتیجه‌ای به دست نمی‌آورند و وعده‌ی الهی است و وعده‌ی خدایی حق است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هرکس از یاد من دل بگرداند، زندگانی او تنگ خواهد بود، و او را روز قیامت نابینا برانگیزیم. و خداوند دمار از روزگارش در می‌آورد. و نه فقط اعراب بلکه بسیاری از اقوام و ملل به علت رویگرداندن و یا کم‌توجهی به اسلام عزیز چگونه در ابتلائات الهی گرفتارند، ولی بسیاری از اعراب بیشتر از همگان، در گنداب اعمال و رفتار ناصواب خود دست و پا می‌زنند.

و نیز به علت رویگردانی‌شان از نور خدا و از «لا إله إلا الله»، گور خود را با دستان خود کنده‌اند. بدینگونه که نه فتحي بدست آورده و نه نام نیک و آبرویی پس از خود، برجای گذاشته‌اند. و امروز آتش در ملکشان افتاده و به این زودی‌ها خاموش شدنی هم نیست. و شکی نیست که دو طیف مختلف‌اند و دسته‌ای راه نجات خود را هم در دنیا و هم در عقبی یافته‌اند و آنها تمسک به حبل الله المتین است. و دسته‌ای دیگر با سرنوشت خود بازی می‌کنند و در نعیم غرق و شادمانند و از عبودیت یزدان غافل و نمی‌خواهند صدای بیدارگران قوم خود را بشنوند و درک کنند. همانگونه که قوم قارون به او گفتند: «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»؛ آنگاه

که قوم وی بدو گفتند: «شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. این دو گروه تا روز قیامت در جدال‌اند و اما برگ برنده در دست کیست؟

و اگر همه همصدا راه اسلام را تداوم می‌بخشیدند و جمال عبدالناصرها با تکیه بر عربیسم با برادران خود خدعه نمی‌کردند و سید قطبها و عبدالقادر عوده‌ها را به خاطر متاع فریبنده‌ی حیات دنیا به سیاست‌بازان شرق و غرب نمی‌فروختند و زیر تازیانه‌های حمزه بسیونی‌ها و ... قرار نمی‌دادند، پیروزی دکتر مرسی‌ها و مردم رشید عرب هم اینقدر به تأخیر نمی‌افتاد و شکاف‌ها این اندازه دهن باز نمی‌کرد و حدود خسارات وارده هم تا این حد نامعلوم نبود. و هنوز کجای راهند؟ اگر خیره‌سری‌ای سران بعث عرب و پادشاهان عضو نمی‌بود، جغد تقدیر بر بام اقصی و غزه‌ی ما اینقدر غریبانه، ترانه‌ی اسارت نمی‌خواند و این «تقدیر» نیست، بلکه «تقصیر» و کوتاهی است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

و بیش از این آزموده را آزمودن خطاست. باید سیاست‌مداران، روشنفکران، شعرا و ادیبان عرب به خود آیند که هرچه عقب‌ماندگی است، به‌علت دوری از بندگی یزدان متعال و عدم فهم معنی و مفهوم واقعی کلمه‌ی «لا إله إلا الله» است. و در این بیداری اسلامی و بهار عربی باید تولدی دوباره بیابند و از این افسردگی بیرون بیایند و خیالبافی‌های ربیع‌گونه‌ی قذافی‌ها کم‌کم خزان پاییزی به خود گرفته و برگهای آن‌ها یکی پس از دیگری دارند فرو می‌ریزند و آخرین تیرهایشان را دارند رها می‌کنند و آنچه بر سر آنان آمد و می‌آید خدا نصیب گرگ بیابان نکند!

و با زوری آتشین و آهنین، سکوتی تلخ، را بر جامعه‌ی خود مسلط کرده‌اند، به گمانشان این سکوت، نشانه‌ی رضایت است! و اگر کارهای نیکی هم کرده باشند با قتل و کشتار بیگناهان آنرا هم پایمال کردند و به فرمایش سعدی (علیه الرحمة):

بسا نام نیکوی پنجاه سال که یک کار زشتش کند پایمال

و خزائن و بانکهایی که از سرمایه و خون ملت اندوختند نصیبشان نشد و همچون قارون: «فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَّارَهُ الْأَرْضِ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ» همه را از دست دادند و خدای مظلومان خدای بزرگی است: «اتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» و باید جوجه‌ها را در آخر پاییز شمرد و اکنون معلوم است از



یاران مدرسه‌های دینی و شاگردان مساجد یا رهروان خودکامه، کدامیک ابر و دم‌بریده‌اند؟ خیلی‌ها هم، برایشان فرصت باقی است و آنرا کاملاً از دست نداده‌اند و چرا تعلل کنند؟

تعلل به کار جهان کی رواست که تأخیر را فتنه‌ها در قفاست چرا دیر می‌کنند و چرا توبه نمی‌کنند؟ نبینی که چون گربه عاجز شود در آرد به چنگال چشم پلنگ؟

والحق که مرگ هم خبر نمی‌کند:

ای پادشاه شهر چو وقتت فرا رسد تو نیز با گدای محلت برابری

و تنها راه پویا، راه اهل دل، اهل قرآن، یاران قرآنی و محمدی است که می‌درخشند و حیات دنیا را (حتی در زیر گلوله‌های سمی و فسفری) رو بخش، و آخرتشان را به شکل دلخواه‌شان در می‌آورد، و همه می‌دانیم که روح ایمان در میان مردان و زنان غیور و جوانان موحد عرب (بالاخص) زنگ بیداری به صدا در آورده و همگان را بیدار نموده، و ضرب‌المثل است: سالی که نکوست از بهارش پیداست!

همیشه در میان [مردم] گروهی پیدا می‌شوند که رهروان و یاران واقعی اسلام هستند؛ «ظاهرین علی الحق حتی تقوم الساعة» خواهند ماند، و اگر مردان و زنان مؤمن بتوانند در این راه خدمتی بکنند و غیرتی نشان دهند، چرا باید ساکت و راکد باشند:

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده‌اند

«وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ»؛ و کسانی که گواهی‌هایی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند). و باز هم باید بدانیم که این جهاد و کوششی ممتد است و فرض عین است و هرکس در تداوم این راه به وظیفه‌ی خود عمل می‌کند هر کس با عمل اراده و عقیده‌اش را ثابت می‌کند:

نه هر سرخی بود مرجان

نه هر سبزی بود مینا

و آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت. و اگر حرکت کنیم براه می‌افتیم و گفته‌اند: آب می‌گردد گودال را پیدا می‌کند: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ لَهُ»؛ و هر کس به خداوند ایمان آورد [او] دلش را هدایت کند.

و در این دو قرن اخیر تاریخ نشان داده که در میان اقوام مختلف و به ویژه اعراب، هر آنکس حامی اسلام بوده، ارزش، محبوبیت و موفقیت وی به مراتب بیشتر از کسانی

بوده است که تنها در کانال ناسیونالیسم و مکاتب دنیوی بوده‌اند؛ عمر مختار، عزالدین قسام و احمد یاسین نام نیکشان بر جریده‌ی اسلام و عرب همیشه می‌درخشد. و همانهایی که بیشتر دم از ملیت‌خواهی [به دور از اسلام] زده‌اند، چون التزامی عملی به راه، وجدان جمعی، ملت، خدا و آخرت خود نداشته‌اند، یک روزی هر آنچه از مواد کشنده بدست آورده‌اند، بر سر ملت مظلوم خود ریخته‌اند؛ چرا؟ چون بویی از اسلام، ایمان و انسانیت نبرده‌اند و در احزاب کاملاً مادی و سیاسی انسانهای دلسوز، مهربان و غمخوار انسانیت، بیار نمی‌آید و پرورش داده نمی‌شود. و بسیاری در این میان، در دوراهی مرگ و زندگی‌اند و باید با جرأت تمام یا اسلام را مایه‌ی افتخار بدانند و یا آنرا انکار کنند. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ و کسانی که ستم کرده‌اند زوداً که بدانند که به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد.

پروین (رحمها الله) چه نیکو می‌گوید:

زه‌با نیت پاک است نه با جامه‌ی پاک  
ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد  
سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو  
بت‌پرستی مکن این ملک خدایی دارد.

\*\*\*



دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

الحمد لله، والصلاة والسلام على رسول الله، وعلى آله وصحبه ومن اتبع هداه و بعد؛

جهان بر اعتدال و میانه‌روی استوار است؛ دیرزمانی است که سخن از بیماری‌های جامعه اسلامی ما در میان است؛ بیماری‌هایی که بسان دردی کشنده در جسم انسان نفوذ کرده‌اند. یکی از این بیماری‌ها پدیده اسراف است؛ اسراف در همه چیز. شخص مسرف چنان که باید قدر نعمت‌های خداوندی را نمی‌داند و آن را در راه درست مصرف نمی‌کند؛ شاید به درستی از نعمت‌ها محافظت نمی‌کند و آن را در راستای هدف از خلقت آن و در راهی که مورد رضایت خداوند است مصرف نمی‌کند. راه میانه‌روی یعنی بدون اسراف و صرفه جویی بدون زیان دیدن و زیان رساندن و این شیوه انسان مؤمن است، این رویه‌ای است که خداوند زندگیمان را با آن سامان داده است و جهان را بر آن سرشته است:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ \* وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرر) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن

## اسراف، بی‌ماری کشنده‌ی امت اسلام

و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید).

بدون زیاده‌خواهی و زیاده‌روی و بدون کاستی و نقصان.

اعتدال و میانه‌روی شیوه مؤمنان است

شیوه مؤمنان میانه‌روی و اعتدال است بهترین کارها میانه‌روی است و امت اسلام امت میانه رو است در همه مسائل راه میانه را در پیش می‌گیرد و به چپ و راست متمایل نمی‌شود بلکه راهش راست و بر صراط مستقیم است این راه نزدیک‌ترین راه به سمت هدف است؛ این امت امت اعتدال و میانه‌روی است به همین خاطر خداوند عباد رحمان را با این توصیف می‌ستاید:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» [فرقان: ۲۷] و (عباد رحمان) کسانی هستند که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو (یعنی اسراف و بخل، حد) میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند، نه بحالت و نه زیاده‌روی. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» [اسراء: ۲۹] دست خود را بر گردن خویش بسته مدار (و از کمک به دیگران خودداری مکن و بخیل مباش)، و آن را فوق‌العاده گشاده مساز (و بذل و بخشش بی حساب مکن و اسراف موز، بدان گونه) که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت (این و آن) قرار گیری و لخت و غمناک گردی.

اسلام پاکی‌ها را حرام نمی‌داند

اسلام نه تنها پاکی‌ها را حرام نمی‌داند بلکه همواره کسانی را که قائل به تحریم پاکی‌ها و زینت خداوند هستند نکوهش می‌کند: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ \* قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» [اعراف: آیات ۳۱، ۳۲] ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را ببوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی

کنندگان را دوست نمی‌دارد. (ای محمد! زشتی کار افتراء تحلیل و تحریم را بدیشان خاطر نشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمت‌ها و افراد باایمان در این جهان آفریده شده است (و دیگران نمی‌بایست از آن استفاده کنند. ولی در این دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست، و این هم از رحمت و اسعه‌ی خدا و لطف او است. اما) در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

چه کسی می‌تواند زیبایی‌های خداوند در حق بندگان را بر آنان حرام کند؟

خداوند به خاطر بزرگداشت و تکریم چنین زیبایی و زینتی آن را به خود نسبت می‌دهد:

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [اعراف: ۳۱، ۳۲] (بگو: چه کسی) بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده، و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟ بگو اینها در زندگانی دنیا برای مؤمنان (و نامؤمنان] است و در روز قیامت نیز خاص مؤمنان است، بدین سان آیات خود را برای اهل معرفت به روشنی بیان می‌کنیم.

پاکی‌ها در دنیا برای مؤمن است و دیگران به تبع آن در بهره‌مندی از آن شریک هستند چرا که اصل پاکی‌ها برای کسانی است که خداوند را عبادت می‌کنند و از فرمان می‌برند و مانعی نیست که غیر مؤمنان هم با او شریک باشند اما در قیامت خالصانه به مؤمنان تعلق دارد و هیچ کس با آنان شریک نیست.

اسلام از اسراف جلوگیری می‌کند

اسلام مسلمانان را از بهره‌گیری از پاکی و آراستن با زینت الهی باز نمی‌دارد: «كلوا من ثمره إذا أنتمر وأتوا حقه يوم حصاده ولا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين» [أنعام: آیه ۱۴۱]، هنگامی که به بار آمدند از میوه‌ی آن‌ها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آن‌ها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آن‌ها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آن‌ها) اسراف

نکنید، زیرا که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. خداوند حدشکنان را دوست ندارد.

بدین معنی که انسان در حد توان خود اقدام کند و پا را از گلیشمش فراتر نهد تلاش نکن که بیشتر از حد توان خود خرج کنی و نباید خرج انسان بیشتر از دخلش باشد و بدهکار دیگران شود قرض غم شب و خواری روز را به دنبال دارد چه بسا انسان نتواند قرضش را پرداخت کند و لاجرم به دروغ و وعده خلافی متوسل شود به همین خاطر پیامبر گرامی اسلام از گناه و از قرض به خدا پناه می‌برد. وقتی از او پرسیدندای رسول خدا چرا این همه از قرض نگرانی و به خدا پناه می‌بری؟ فرمود: زیرا هرگاه انسان بدهکار شود مجبور می‌شود دروغ بگوید و خلف وعده کند. [۱] پس در محدوده توان خود زندگی کن. در چارچوب حلال زندگی کن و حتی ربالی هم به حرام خرج مکن چرا که انفاق در معصیت خداوند همان تذبذب است اگر کم باشد.

تفاوت میان اسراف و تبذیر

اسراف با تبذیر فرق دارد؛ اسراف به معنی زیاده‌روی در حلال و تبذیر به معنی انفاق در حرام است اگر انسان ثروت قاورن هم داشته باشد و یک درهم از آن را در معصیت خداوند هزینه کند تبذیر محسوب می‌شود و این کار حرام است و خداوند مؤمنان را از آن باز داشته است: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا \* إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» [اسراء: ۲۶ و ۲۷] حق خویشاوند و حق مستمند و وامانده‌ی در راه را بپرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن. بی‌گمان باد دستان دوستان اهریمنانند حق خویشاوند را (از قبیل: صله‌ی رحم و نیکوئی و مودت و محبت)، و حق مستمند و وامانده‌ی در راه را (از قبیل: زکات و صدقه و احسان)، بپرداز زیرا اگر تبذیر کنی انفاق در حق آنان سودی نخواهد داشت نه برای مستمندان، نه خویشاوندان، نه مساکین و نه وامانندگان در راه؛ پس مالت را در راه معصیت خدا خرج مکن برای شراب و مواد مخدر و هر گناه دیگر هزینه مکن. هزینه برای چیزهایی که سود و زیانی به انسان نمی‌رسانند تبذیر است. چرا که این کار به معنی تباه کردن سرمایه است و رسول خدا در حدیثی از قیل و قال و کثرت سؤال و تباه کردن سرمایه نهی کرده است: در صحیح وارد شده است که معاویه برای مغیره بن شعبه نامه نوشت و از او خواست از چیزهایی که از رسول خدا



شنیده است برای او بنویسد. وی در پاسخ نوشت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: خداوند از سه چیز ناخشنود می‌شود: قیل و قال، تباه کردن مال و دارایی و کثرت سؤال. [۲]

سیگار تبذیر محسوب می‌شود

سیگار [۳] نیز از همین موارد است دست کم این است که نه به جسم سودی می‌رساند و نه به روح و نه سود دنیوی در بردارد و نه اخروی؛ حال آنکه زیانش برای همگان محرز است و همگان متفقند که سیگار برای سلامتی زیان دارد. سیگار هم زیان جسمی و هم زیان مالی در بردارد به این معنی که انسان با پول و مال خود مایه زیان جسمش را می‌خرد؛ آیا این نادانی نیست که با پول خود چیزی را بخری که برایت زیان دارد و این اموال را به شرکت‌های استعماری که انواع مشهور سیگار را تولید می‌کنند پرداخت کنی؟ همه این کارها تبذیر محسوب می‌شود و شایسته انسان مسلمان نیست؛ انسان باید در حد اعتدال قدم بردارد نباید خود را تا آن حد باز گذارد که همه چیز را بخرد چیزهایی که به آن نیاز دارد و چیزهایی که نیاز ندارد.

تب خرید

دنیای معاصر به تب خرید مبتلا شده است و این پدیده نتیجه تبلیغات فراوانی است که فضای روزنامه‌ها و رسانه را پر کرده است؛ مشاهده می‌شود که دختران زیباروی با حرکات فریبنده و جذاب مردم را به خرید جذب می‌کنند؛ آنان تلاش می‌کنند و وسایل موجود را کم ارزش جلوه دهند و هر بار که این تبلیغات فریبنده تکرار می‌شود انسان احساس می‌کند که اجناس و کالاهای خانگی اش دیگر طراوت گذشته را ندارد و باید چیز جدیدی بخرد؛ پس از خرید کالای جدید باز تبلیغات جدیدی را می‌بیند و دوست دارد آخرین مدلی را که وارد بازار شده است خریداری کند و این دور باطل و بی‌پایان همچنان ادامه می‌یابد آیا این کار معقول است؟

این تفکر محصول فرهنگ و تمدن جدید است فرهنگ تبلیغات؛ یکی از ویژگی‌های فروشندگان مسلمان آن است که در حین فروش کالا آن را تمجید ستایش نکنند و اگر چیزی می‌خرند آن را نکوهش نکنند، بازرگان مسلمان در توصیف کالای خود زیاده‌روی نمی‌کند و اگر هم چیزی خریداری کند آن را نکوهش نمی‌کند.

زیاده‌روی در هزینه‌های تبلیغاتی

عصر جدید یعنی عصر تعریف و تمجید و ستایش از هر چیز جدید؛ انسان‌ها

می‌لونها تومان برای کالا هزینه می‌کنند. به چشم خود دیدم که برای تبلیغات یکی از کالاها صد و سی میلیون دلار هزینه شده بود که از ارزش کل کالا بیشتر بود! چنین مبالغ کلانی که بیهوده مصرف می‌شود آیا سزاوار مصرف کنندگان نیست؟ ما باید خود را کنترل کنیم. باری حضرت عمر کسی را مشاهده کرد که چیز غیرضروری را خریداری می‌کند و این جمله پر معنا را به او فرمود: آیا هر چیزی که به دلت خوش آید باید بخری؟ [۴]

انسان هر چیزی را که خوشش بیاید می‌خرد و این بسیار مایه تأسف است! شهوت خرید

انسان از شهوت خرید برخوردار است دوست دار بخرد و نگهداری کند و اگر زمام خود را به نفس بسپارد دوست دارد همه چیز را بخرد و در خانه‌اش انباشته کند؛ پس از مدتی که جایی برای این چیزها نمی‌یابد دوست دارد خود را از آن‌ها راحت کند. انسان باید در حد اعتدال گام بردارد و تنها به خرید مایحتاج واقعی خود بسنده کند و از خوراک و پوشاک و لباس و لوازم منزل خواه برای استفاده یا نگهداری چیزهایی را خریداری کند که واقعا به آن نیازمند است اما خرید و انباشت وسایل اضافی چه معنی دارد؟

فروشندگان از شهوت خرید مردم سوء استفاده می‌کنند

بسیاری از نمایشگاه‌هایی که فروشندگان هر از چندگاه برگزار می‌کنند دروغین، فریبنده و غیر واقعی است آنان از میل به خرید مردم سوءاستفاده می‌کنند و تخفیف‌هایی که می‌دهند تنها برای خرید وسایلی است که نیازی به آن ندارند.

متأسفانه برخی از مردم در خرید احساساتی عمل می‌کند و دوست دارند وسایل گران قیمت خریداری کنند. وقتی از یکی از فروشندگان پرسیدم چرا با این قیمت می‌فروشید در حالی که از قیمت آن در کشورهای مجاور به مراتب بیشتر است؟ او پاسخ داد: مشتری‌های ما از طبقه مشخصی هستند به ویژه زنان و دختران؛ آنان وسایل ارزان نمی‌خرند و اگر همین وسایل را ارزان کنیم و به قیمت واقعی آن بفروشیم هیچ کس از ما خرید نمی‌کند. این طبقه کالای گران می‌خرند و به آن افتخار می‌کنند گران می‌خرند و گران هم تبلیغ می‌کنند؛ مثلاً کالایی را که به هزار تومان خریده‌اند به دوغ می‌گویند دوهزار تومان خریده‌اند. با دوغ دیگران را نیز می‌فریبند. آیا این معقول است که ما کالا را گران‌تر از نرخ حقیقی آن می‌خریم تا فروشندگان

سود ببرند؟ آیا دین به انسان چنین دستور می‌دهد؟ نه دین و نه عقل هیچ دخالتی در این کار ندارند. چرا باید انسان چیزی را بیشتر از قیمت واقعی آن خریداری کند؟ چرا انسان چیزهای گران می‌خرد؟ عجیب است که برخی از مردم کم درآمد نیز به تبع آنان مال خود را به بازی می‌گیرند و می‌لونها تومان بیهوده هزینه می‌کنند و برخی از افراد ضعیف نیز از این سنت سیئه پیروی می‌کنند. انسان باید چیز ارزان خریداری کند و فروشندگان را مجبور کند تا از قیمت کالای خود بکاهند. به یکی از حکما گفتند فلان کالا گران شده است. گفت: ارزانش می‌کنیم! گفتند: چگونه؟ گفت: نمی‌خریم تا ارزان شود. [۵]

شاعر می‌گوید: هر چیزی که گران شود آنرا نمی‌خرم آنگاه می‌بینم که ارزان‌تر همیشه است.

منابع و پاورقیها

- ۱- متفق علیه: بخاری باب أذان (۸۳۲) و مسلم باب مساجد ومواضع الصلاة (۵۸۹) از عائشه رضی الله عنه
- ۲- متفق علیه: بخاری باب آداب (۵۹۷۵)، و مسلم باب أفضیة (۵۹۳)، از مغیره بن شعبه.
- ۳- ن. ک: حکم سیگار در نصوص شرعی در کتاب فتاوی معاصر شیخ ۱/ ۶۵۴-۶۶۹.
- ۴- روایت ابن ابی شیبیه در إطعام (۲۵۰۱۲)، و امام أحمد فی زهد (۶۵۳).
- ۵- از اشعار محمود وراق.



# ازدواج گریزی



دکتر سید احمد هاشمی

**یکی از پدیده‌هایی که در یکی دو دهه اخیر در کشور رواج یافته، پدیده خطرناک ازدواج گریزی است، این پدیده در کنار پدیده کنترل جمعیت و آمار بالای طلاق، که به صورت گسترده‌ای در جامعه ما رواج یافته، می‌تواند هستی و موجودیت جامعه را تهدید کند.**

**در این نوشتار نخست به آسیب‌شناسی این پدیده می‌پردازیم سپس به پیامدهای منفی آن اشاره می‌کنیم و در آخر راهکارهایی را برای برون‌رفت از این معضل اجتماعی ارائه خواهیم داد:**

**به اعتقاد نگارنده رواج پدیده ازدواج در یک جامعه نشان از سلامت روانی و اجتماعی آن جامعه است، و بالعکس شیوع ارتباطات خارج از دایره ازدواج نشانه‌ای بیمارگونه بر انحطاط اخلاقی هر جامعه به حساب می‌آید.**

پدیده ازدواج گریزی می‌تواند دلایل فراوانی داشته باشد از جمله:

۱- بالا بودن هزینه ازدواج: بالا بودن هزینه یکی از مهم‌ترین موانع ازدواج در جامعه ما به ویژه در جوامع شهری بشمار می‌آید، بالا بودن مهریه، شیربها، هزینه‌های مراسم عروسی، مسکن و هزینه‌های روزمره و... مانع بزرگی بسان هفت‌خوان رستم را در برابر جوانان جویسای ازدواج ایجاد کرده است.

۲- سهولت دسترسی به روابط جنسی آزاد (Free sex): متأسفانه در جامعه ما علیرغم ممنوعیت عرفی، شرعی و قانونی زنا و فحشاء، دسترسی به روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج، چندان دشوار نیست، و در زیر پوست شهرهای ما این وقایع کم اتفاق نمی‌افتد، اگر کسی به آموزه‌های دینی و اخلاقی ایمان نداشته باشد، با هزینه اندکی می‌تواند گمشده خود را در گوشه و کنار شهر پیدا کند، گمشده‌ای مطابق میل و بسا هزینه‌ای به مراتب کمتر از هزینه‌های کمرشکن ازدواج.

۳- تبلیغ و نهادینه کردن فرهنگ ازدواج گریزی در جامعه: می‌توان ادعا کرد که فرهنگ ازدواج گریزی به سبک کنونی در جامعه ما با شکل‌گیری حرکت کنترل جمعیت شروع شد. پر واضح است که ازدواج فاکتور اصلی افزایش جمعیت است، طرفداران کنترل جمعیت گرچه صراحتاً ازدواج گریزی را تبلیغ نمی‌کردند، اما در لفافه و کنایه، از طریق وسایل ارتباط جمعی دیداری، شنیداری و نوشتاری ذهنیتی را برای جامعه ایجاد کردند که یک جوان یا ازدواج نمی‌کند و یا خیلی دیر برای ازدواج اقدام می‌کند.

امروزه در جامعه ما وقتی به جوانی که سنی از او گذشته گفته می‌شود که چرا ازدواج نمی‌کنی؟ با این جواب مواجه می‌شوی: «مگر دیوانه‌ام، یا مگر بالاخانام را اجاره داده‌ام!» ایمیل‌ها و پیامک‌هایی که از طریق تلفن همراه در باب نکوهش زن و ازدواج در بین جوانان رد و بدل می‌شود، مشت نمونه‌ای از این خروار است.

۴- تبلیغ ازدواج در سنین بالا: این عامل را هم می‌توان یکی از عوامل ازدواج گریزی در جامعه به حساب آورد، مبلغان ازدواج در سنین بالا، ازدواج را همچون هیولایی

وانمود می‌کنند تا هیچ جوانی جرئت نزدیک شدن به آن را نداشته باشد.

شاید در جوامع غربی که روابط جنسی آزاد بین زن و مرد پدیده‌ای رایج و پذیرفته شده است، این امر منطقی به نظر رسد، اما در جامعه‌ای که این امر شرعاً، عرفاً و قانوناً ناپسند و نکوهیده است، ازدواج در سنین بالا منطقی به نظر نمی‌آید.

ازدواج در سنین بالا از آن جهت می‌تواند منجر به ازدواج گریزی شود که هر چیزی موسم و دورانی دارد، تجربه نشان داده که اوج شور، هیجان و احساسات یک جوان برای ازدواج، معمولاً از سن ۱۸ سالگی شروع و تا سی سالگی ادامه می‌یابد، بعد از سی سالگی این شور و حماسه رو به افول می‌گذارد، و اگر جوانی در دهه سوم عمر خود ازدواج نکند احتمال ازدواج او بعد از این سن بسیار ضعیف می‌گردد.

این امر برای دختران به مراتب ناخوشایندتر از پسران است، چرا که پسران بعد از سن سی سالگی گرچه شور اول را برای ازدواج ندارند، ولی در صورت تمایل، شانس ازدواج برای آن‌ها همچنان باقی می‌ماند، اما این شانس برای دختران به طرز اسفناکی کاهش می‌یابد.

۵- توقعات بالای زوجین از همدیگر: حرکت جامعه ما به سمت صنعتی شدن و زندگی پرزرق و برق و تجملاتی، موجب شد که توقع افراد از زندگی بالا رود، این توقعات خود را در ازدواج بیشتر نشان می‌دهد، تصور بسیاری از دختران و پسران جوان از ازدواج این است که تا آنجا که ممکن است باید از طرف مقابل باج بگیرند، و تشریک مساعی، همدلی و همدردی در جامعه ما کمرنگ گردیده است.

توقع خانواده‌ها از داماد جهت دادن شیربها و مهریه‌های نجومی، و استفاده از مهریه به عنوان ابزاری برای فشار بر مرد در دادگاه، موجب شده بسیاری از پسران از ترس باج دهی از ازدواج فرار کنند.

۶- احساس محدودیت: بسیاری از جوانان که قبل از ازدواج روابط جنسی آزاد داشته‌اند، ازدواج را نوعی محدودیت می‌دانند، چرا که باید با ازدواج ارتباطات سابق خود را قطع کنند، و بسیاری از آزادی‌های زمان مجردی را به فراموشی سپارند.



منطق آن‌ها این است که با وجود سهولت دسترسی به بازار آزاد جنسی، محدودیت کمتری دارند، تنوع بیشتری دارند، هزینه کمتری دارند، و بخاطر دوری از نق زدن‌ها و جر و دعوای احتمالی زناشویی اعصاب راحت‌تری دارند.

۷- ضعف معنویت و اخلاق: شاید بتوان گفت اصلی‌ترین عامل گریز از ازدواج ضعف در معنویت و اخلاق است، اگر جامعه از اخلاق و معنویت برخوردار باشد، افراد به طور خودکار به سمت عفت و پاک‌دامنی سوق پیدا می‌کنند، و عفت، افراد را به سوی ازدواج سوق می‌دهد. بدون اخلاق و معنویت جامعه در منجلابی از فحشاء و بی بند و باری دست و پا خواهد زد.

**پیامدهای ازدواج گریزی:**

بر خلاف تصور، پیامدهای گریز از ازدواج بسیار فراتر و خطرناک‌تر از آن چیزی است که در وهله اول به نظر می‌رسد، در ذیل به برخی از این پیامدها اشاره می‌کنم:

۱- گسترش فحشاء و بی بند و باری در جامعه: گزینه جنسی یکی از قوی‌ترین گزینه‌های خدا دادی در وجود انسان است، که پروردگار متعال آن‌را برای هدف مقدس و والایی در انسان به ودیعت نهاده است، این گزینه اگر از راه‌های شرعی و قانونی ارضاء نشود، ناگزیر از راه‌های غیر مشروع و غیر قانونی راهی را برای خود پیدا خواهد کرد، درست مانند رود روانی که کسی بخواهد جلو مسیر طبیعی آن‌را بگیرد، آب نهایتاً راهی را برای خود خواهد یافت.

دختر و پسر جوانی که نتوانند پس از سن بلوغ گزینه خود را از کانال ازدواج قانونی اشباع کنند، در صورت نداشتن انگیزه‌ایمانی؛ از کانال‌های غیر مشروع آن‌را اشباع خواهند کرد، چون گزینه جنسی با کسی شوخی ندارد.

به زبان دیگر؛ به همان اندازه که نسبت ازدواج در جامعه کاهش یابد، به همان اندازه هم نسبت فحشاء و بی بند و باری در جامعه افزایش پیدا خواهد کرد، نسبت ثابت ما در این میان ارضای گزینه جنسی است، که تغییری نمی‌کند.

۲- گسترش اختلالات روحی و روانی:

مطابق آموزه‌های قرآن کریم، ازدواج برای انسان مایه آرامش و سکون است، چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روحی؛ قرآن کریم می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» [سوره روم، آیه ۲۱] یعنی:

و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.

هر انسانی هم به آرامش جسم و هم به آرامش روح نیاز دارد، سیل مبتلایان به بیماری‌های مختلف روحی و روانی از قبیل افسردگی (وبای قرن) اضطراب و... و بالا رفتن آمار خودکشی در جامعه؛ گویای این حقیقت است که روابط جنسی آزاد شهودت، برای انسان آرامش آبی به ارمغان آورد، اما نمی‌تواند به انسان آرامش پایداری و دائم بدهد، زنا و فحشاء بسان قرص مسکنی است که درد را از بین می‌برد، اما عامل و علت درد را از ریشه کن نمی‌کند، و درد پس از تمام شدن اثر قرص، دوباره خود را نشان خواهد داد.

۳- کاهش و پیری جمعیت:

تاکنون جامعه ایران به جامعه‌ای جوان معروف بوده است، عرض کردم: «بوده» چون با توجه به روند رو به کاهش جمعیت، به خاطر کنترل جمعیت، بالا رفتن آمار طلاق و ازدواج گریزی، قرار نیست این روند همچنان ادامه پیدا کند، بلکه ظاهراً ما نیز در آینده‌ای نزدیک به جرگه کشورهای پیری همچون هلند، بلژیک، نروژ و روسیه و ... خواهیم پیوست (ما که در هیچ چیز به جرگه کشورهای پیشرفته نپیوستیم، باز هم جای شکرش باقی است که لااقل در این زمینه خیلی پیشرفته‌ایم) و زمانی فرا خواهد رسید که به خاطر نبود نیروی انسانی کارآمد و جوان، مجبوریم از کشورهای پُرزاد و ولدی همچون پاکستان و بنگلادش و ... نیروی انسانی وارد کنیم تا کارخانه‌هایمان تعطیل نشود، و چرخ اقتصاد از حرکت نایستد.

تعجبی هم ندارد! نیازی هم نیست که با تصور این وضع به مغز خودتان فشار آورید، کشورهای اروپایی هم اکنون با این وضعیت دست و پنجه نرم می‌کنند، وگرنه مگر آن‌ها عاشق چشم و ابروی ما جهان سومی‌ها هستند که سالیانه به میلیون‌ها تن از آن‌ها پناهندگی، تابعیت و پاسپورت و گرین کارد می‌دهند؟

شکی نیست که جمعیت یک کشور از کانال خانواده، و خانواده از کانال ازدواج تشکیل می‌یابد، هنگامی که ازدواج رو به کاهش گذارد، روند رشد منفی جمعیت آغاز خواهد شد، و جامعه به سمت پیری و در نهایت به سمت انقراض حرکت خواهد کرد، معضلی که در غرب به پیری جمعیت

(Population Aging) معروف شده است. جمعیت یک کشور ارزشمندترین سرمایه یک کشور است، و بدون داشتن یک جمعیت کافی و کارآمد، کره زمین با تمام امکانات و منابع طبیعی‌اش با مثلاً کره مریخ چه تفاوتی دارد؟

**راهکارها**

به اعتقاد نگارنده حل مشکل ازدواج گریزی نیاز به تشریح مساعی جمعی و همکاری و مشارکت عمومی دارد، یک فرد و یا یک قشر خاص جامعه از عهده حل این معضل اجتماعی بر نمی‌آید، بلکه برای غلبه بر این مشکل خانمان برانداز باید تمام افراد، نهادها، ارگان‌ها، سازمان‌ها، و مؤسسات دولتی و غیر دولتی دست به دست هم دهند.

عجالتاً در ذیل به برخی از این راهکارها اشاره می‌کنم:

۱- پایین آوردن هزینه‌های کمرشکن ازدواج: یکی از مهم‌ترین هزینه‌ها، هزینه مهریه و مراسم عروسی است، که در آن هزینه‌های میلیونی و گاهی میلیاردي را از جیب داماد خارج می‌کند.

مخاطب پدیده ازدواج گریزی بیشتر پسرانند تا دختران، نه اینکه دختران مخاطب نیستند، بلکه به خاطر اینکه در روند ازدواج مرد طالب است و زن مطلوب، و مردی که طالب است، وقتی با هزینه‌های کمر شکن ازدواج مواجه می‌شود، عقب نشینی می‌کند، و در نتیجه پسر ازدواج نمی‌کند و دختر هم بدون شوهر می‌ماند.

یکی از موانع بزرگ در این میان، پدیده مهریه‌های نجومی است که به بهانه استحکام نظام خانواده و اجتناب از طلاق به داماد تحمیل می‌شود، در حالی که اگر خوب بنگریم مهریه‌های بالا نه تنها مانع طلاق و جدایی نشده و نخواهد شد، بلکه تأثیر منفی این پدیده زمانی آشکار می‌شود که این موضوع به عنوان سلاحی در اختیار زن قرار می‌گیرد تا با استفاده از آن هر گونه حقی را از مرد سلب کند، و هر خواسته‌ای را بر او تحمیل کند، و مرد به عنوان بازیچه‌ای در دست زن قرار گیرد، به طوری که اگر مرد کوچک‌ترین مخالفتی با زن نماید، زن از حق وتوی خود برای تهدید مرد در به اجرا گذاشتن مهریه نجومی استفاده می‌کند، و مرد به خاطر عدم توانایی پرداخت مهریه، ناچاراً یا در مقابل خانم تسلیم می‌شود، و یا بقول سعدی زندان قاضی را بر ابروی گره خورده زن در داخل خانه ترجیح می‌دهد.

به عبارت دیگر مهریه بالا نه تنها موجب تثبیت رابطه زناشویی نخواهد شد، بلکه باج سبیل یا حق‌السکوتی است که زن از مرد می‌گیرد، و مرد را به هر بهایی وادار به زندگی با خود می‌کند.

طبیعی است که در چنین شرایطی مرد از ازدواج فرار کند، و اگر هم زیر بار مهریه سنگین برود، به تصور «کسی داده کی گرفته؟» به آن تن می‌دهد.

از اینجاست که در آموزه‌های دینی، گرچه حد معینی برای مهریه تعیین نشده، ولی به آسان‌گیری در مهریه توصیه شده است، رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- فرمودند: «أَعْظَمُ النِّسَاءِ بَرَكَةً أَيْسَرُهُنَّ صِدَاقًا» یا «أَيْسَرُهُنَّ مَوْتَةً» یعنی: بابرکت‌ترین زنان، آن‌هایی هستند که مهریه‌شان آسان‌تر باشد، یا فرمود: خرج و مخارجشان آسان‌تر باشد.

ملاحظه می‌شود که پیامبر خدا در حدیث بالا فرمود: «أَقْلَهُنَّ صِدَاقًا» یعنی بابرکت‌ترین زنان، آن‌هایی هستند که مهریه‌شان کمتر باشد، بلکه فرمود: آن‌هایی که مهریه‌شان آسان‌تر باشد، تا بدین وسیله به ما بفهماند که ممکن است مهریه‌ای در ذات خود، زیاد نباشد، اما برای فردی خیلی سخت و سنگین باشد، یا برعکس مهریه‌ای به ظاهر بسیار زیاد باشد، اما برای طرف مقابل پرداختش آسان باشد.

پس آنچه مهم است این است که مهریه با فشار بر مرد تحمیل نشود، بلکه باید به مسئله آسان‌گیری که یکی از آموزه‌های اخلاقی و دینی است توجه شود.

مشکلی که در جامعه ما به ویژه در جوامع شهرنشین وجود دارد، این است که مهریه‌های نجومی به صورت فرهنگ در آمده و خانواده‌ها از آن برای چشم هم‌چشمی و به رخ هم کشیدن استفاده می‌کنند.

۲- فرهنگ‌سازی: مهم‌ترین ابزار برای محو و یا جا انداختن یک سنت درست یا نادرست در جامعه، فرهنگ‌سازی است، و مهم‌ترین ابزار برای فرهنگ‌سازی، رسانه‌های جمعی و نظام آموزشی است.

همان طور که در طول بیست سال گذشته از تمامی امکانات رسانه‌ای و آموزشی برای کنترل جمعیت استفاده شده، و این فرهنگ با تلاش رسانه‌ها و نظام آموزشی جای خود را در جامعه بدست آورده است، از همین کانال‌ها هم می‌توان برای بستر سازی و نهادینه کردن فرهنگ ازدواج بهره برد.

متأسفانه در نظام آموزشی ما جای ماده‌ی درسی، آموزش خانواده خالی است، و فرزندان ما از مرحله دبستان تا دبیرستان و دانشگاه، همه چیز را در باره زندگی یاد

می‌گیرند، جز خود زندگی.

رابطه صحیح بین دختر و پسر، نحوه تعامل زن با شوهر و بالعکس، و شیوه‌ی رابطه بین اعضای خانواده با همدیگر، عنصر غائب در نظام آموزشی ماست.

دانش آموزان و دانشجویان ما پس از فارغ‌التحصیلی، از نحوه کار با کامپیوتر، اینترنت، و انواع دستگاه‌ها اطلاع کسب می‌کنند، اما از نحوه تعامل با شریک زندگی خود بی‌اطلاع و عاجزند.

ناگفته نماند که در نظام آموزش ما به امر خطیر آموزش خانواده پرداخته شده است، اما چه آموزشی؟ به دختران و پسران ما آموزش داده شده که چگونه جمعیت خانواده را کنترل کنند تا تعداد فرزندان از یکی دو تا تجاوز پیدا نکنند، اما نه به پسران ما آیین همسر داری و نه به دختران ما آیین شوهر داری آموزش داده شده است.

۳- ایجاد تسهیلات برای ازدواج: این تسهیلات می‌تواند هم از طرف دولت و هم از طرف مردم باشد، تسهیلاتی از قبیل هزینه عروسی، هزینه مسکن، هزینه جهیزیه و سایر هزینه‌ها باعث خواهد شد که عرصه بر زنا و فحشاء تنگ شود، چرا که وقتی انسان بتواند از طرق ازدواج به آرامش نسبی دائمی برسد، دیگر از قرص‌های مسکن استفاده نخواهد کرد.

خوشبختانه در سال‌های اخیر گام‌های مثبتی توسط دولت برای تسهیلات ازدواج و مسکن برداشته شده است، که به نظر نگارنده این تسهیلات چندان آتش دهان سوزی نیست، و شرایط اقتصادی جامعه ما ایجاب می‌کند که دولت باید در این زمینه بیشتر سرمایه‌گذاری نماید.

۴- بالا بردن سقف معنویت و اخلاق: بزرگ‌ترین ابزار بازدارنده فحشاء و بی بند و باری، ایمان و معنویت است، در سایه ایمان و معنویت است که نسبت فحشاء در جامعه کاهش می‌یابد و نسبت ازدواج بالا می‌رود.

ایمان و معنویت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عامل استحکام خانواده، سلامت جامعه و بهداشت روانی فردی و اجتماعی است، و ناگفته پیداست که خانواده‌های متدین و پایمند، از استحکام بیشتری برخوردارند، و کمتر در معرض تند باد از هم گسیختگی و شیوع فحشاء و بی بند و باری قرار می‌گیرند.

۱۳۹۱/۰۴/۱۰

بینگول-ترکیه

\*\*\*

**یکی از موانع بزرگ در این میان، پدیده مهریه‌های نجومی است که به بهانه استحکام نظام خانواده**

**و اجتناب از طلاق به داماد تحمیل می‌شود، در حالی که اگر خوب بنگریم مهریه‌های بالا نه تنها مانع طلاق و جدایی نشده و نخواهد شد، بلکه تأثیر منفی این پدیده زمانی آشکار می‌شود که این موضوع به عنوان سلاحی در اختیار زن قرار می‌گیرد تا با استفاده از آن هر گونه حقی را از مرد سلب کند، و هر خواسته‌ای را بر او تحمیل کند و مرد به عنوان بازیچه‌ای در دست زن قرار گیرد؛ به طوری که اگر مرد کوچک‌ترین مخالفتی با زن نماید، زن از حق وتوی خود برای تهدید مرد در به اجرا گذاشتن مهریه نجومی استفاده می‌کند، و مرد به خاطر عدم توانایی پرداخت مهریه، ناچاراً یا در مقابل خانم تسلیم می‌شود، و یا به قول سعدی: زندان قاضی را بر ابروی گره خورده زن در داخل خانه ترجیح می‌دهد.**





دکتر مازن بن عبدالکریم الفریح

ترجمه: عبدالواحد توفیقی

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» [آل عمران: ۱۰۲]

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» [نساء: ۱]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» [احزاب: ۷۰-۷۱]

اما بعد

به راستی بدست آوردن قلوب مردم به گونه‌ای که آنان را دوستدار دعوت اسلامی، و یاری دهنده‌ی سربازان کار دعوت نماید، از موضوعات مهمی است که متولیان این امر مهم عنایت و اهتمام ویژه به آن داشته باشند و باید برای انجام این وظیفه سنگین طرح و فکر داشته باشند. اهمیت این موضوع را می‌توان از جوانب مختلفی بررسی نمود:

الف) بدست آوردن دل مردم، راهی و وسیله‌ای است برای اقبال آنان به سوی حق، و اینکه می‌بینیم بعضی از مردم اعتراض می‌کنند به خاطر این است که داعی در نتیجه بعضی تصرفات اشتباهش «در دین» منسجم نیست.

از رسول خدا(ص) ثبت شده است که می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنْكُمْ مُتَّبِعِينَ، ای مردم از شما کسانی هستند که مردم را (از حق)

## راه‌های کسب قلوب مردم

متنفر می‌کنند.

ب) برخی از دعوت‌گران هستند که به تعامل با مردم و اینکه مردم درباره او چه موضعی دارند اهمیت نمی‌دهند، برای همین است بین او و مردم شکاف بزرگی ایجاد شده و این شکاف مانعی شده برای تبلیغ به سوی خدا. این در حالی است که بعضی از ما صاحبان افکار منحرف برای افکارشان پیروان و کسانانی را پیدا کرده‌اند و برای اهدافشان سربازان و انصاری را بدست آورده‌اند؛ زیرا با مردم تعامل پیدا کرده‌اند و دل آنان را رام کرده‌اند و احساسات آنان را به سوی افکار باطل خود تحریک کرده‌اند.

پ) زمانی که دعوت‌گران توانستند در دل‌ها نفوذ کنند گویی همه جهد و تلاش دشمنان را به باد داده‌اند؛ بنابراین آنان هر نیرنگی را بکار می‌برند و برای تشویش داعیان با شایعات و دروغ‌ها در صدا و سیما و رسانه‌ها و انواع وسایلی که برای مبارزه با اسلام و داعی بکار می‌برند با تمام وجود تلاش می‌کنند. پس تعامل داعی با مردم باید مثل پدری دلسوز و مهربان باشد که هر آنچه را برای خود دوست دارد برای آنان نیز دوست بدارد به گونه‌ای که این تعامل و رابطه همه درها را به روی اهل باطل ببندد و نتوانند شبهاتی پیرامون داعی درست کنند.

د) لازم است ما دعوت‌گران در کار مردم، همراه آنان باشیم؛ و ما در این امر نمی‌توانیم به مطلوب برسیم مگر اینکه روش‌های گوناگونی که رسول خدا(ص) آن را بیان کرده است عملی نماییم. در حدیثی از ابن عمر رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ الَّذِي يُخَالِطُ النَّبِيَّ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ أَذَاهِمُ أَكْبَرُ مِنْ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّبِيَّ، وَلَا يَصْبِرُ عَلَيَّ أَذَاهُمْ» مؤمنی که همراه مردم و در درون مردم است و بر اذیت مردم صبر می‌کند بهتر است از مؤمنی که همراه آنان نیست و اذیت و آزار آنان را تحمل می‌کند.

ه) استوار بودن دعوت‌گران برای به دست آوردن دل‌های مردم اطرافشان، ارتباط مسلمانان را زیاد می‌کند و آنان را دلسوز یکدیگر می‌سازد و این خواست شریعت است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى سَائِرَ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى» مؤمنان نسبت به یکدیگر در محبت و مهربانی با هم مانند یک جسم هستند اگر یک عضو درد کند همه به درد آید و برای بهبودی آن

آرام ندارند.

همه این امور در بحث مهمی تحت عنوان (چطور دل مردم را بدست آوریم) قرار می‌گیرد. ما این موضوع را با استفاده از وسایلی که رسول خدا(ص) برای کسب دل مخلوقات به کار برده بیان کرده‌ایم و به دنبال آن بعضی از منفردات را که مردم را از داعی بیزار می‌کنند و مانعی می‌شود برای استجاب دعوت، بیان کرده‌ایم.

در پایان از خداوند عزوجل خواستاریم این معلم را خالص بگرداند و به دیگران نفع برساند.

انه ولی ذلک و القادر علیه

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه اجمعین.

**وسایل رسول خدا(ص) برای بدست آوردن دل انسان‌ها:**

**وسیله‌ی اول: خدمت کردن به مردم و برآورده کردن نیازهایشان**

انسان‌ها به دوستی کسانی که به آنان احسان کرده‌اند، جلب می‌شوند و به کسانی که برای برآوردن نیازهایشان کوشیده‌اند، تمایل پیدا می‌کنند. از این رو:

«احسن إلى الناس تستعبد قلوبهم فطالما استعبد الإنسان إحصان»

با مردم نیکی کن تا دل‌های آنان برده شوند همانا انسان همواره برده نیکی بوده، در بین مردم برای بدست آوردن دلشان. خانواده و اقوام در اولویت هستند که دلشان را بدست بیاورید، به همین دلیل رسول خدا(ص) فرمودند: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي» به این معنا که بهترین شما کسانی هستند که برای خانواده‌ی خود بهتر باشد و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام. وقتی از عایشه(رضی الله عنها) سؤال شد: رسول خدا(ص) در خانه کارش چه بود؟ گفتند در خدمت خانواده‌اش بود و وقتی وقت نماز می‌آمد وضو می‌گرفت و برای نماز می‌رفت.

بدیهی است وقتی در میان ما کسی باشد که به جذب دل نزدیکانش، مانند پدر، مادر، همسر، اقربا و فامیل، اهمیتی ندهد نزدیکانش نسبت به او آزرده می‌شوند و در دل کینه دارند؛ زیرا در حقیقت کوتاهی شده و داعی وقتی برای انجام وظیفه‌اش نسبت به آنان نگذاشته بود.

از دیگر اصناف مردم که بایستی دلشان

را بدست آوریم و آنان هم برتری دارند همسایه است؛ زیرا رسول خدا(ص) فرموده‌اند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ»؛ یعنی کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید احترام همسایه‌اش را بگیرد.

و چه احترام و اکرامی برتر از اینکه آنان را به سوی هدایت و تقوا دعوت کنی و نیز رسول خدا(ص) - بهترین صلوات و سلام خدا بر او باد- فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ أَوْ لِجَارِهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» یعنی اینکه هیچ کس از شما ایمان ندارد مگر اینکه آنچه را برای خود دوست دارد، برای برادرش یا فرمود همسایه‌اش نیز دوست بدارد.

برای همین لازم است با همسایه رفتار محبت‌آمیزی داشته باشیم. با سلام کردن شروع کنیم، به هنگام مرضی به عیادتش برویم، در مصیبتش او را دلجویی کنیم و شادی‌هایش را به او تبریک بگوییم، از اشتباهاتش بگذریم، به دنبال معایب او نباشیم، اگر عیبی از او نمایان شد آن را بپوشانیم، با هدیه دادن و زیارتش به او اهمیت بدهیم، در کار معروف با او همکاری کنیم و از کارهایی که موجب آزار او می‌شود بپرهیزیم؛ زیرا رسول خدا(ص) ایمان کامل را از کسانی که همسایه‌شان را اذیت می‌کنند نفی فرمود: «لَا يُؤْمِنُ وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ وَاللَّهِ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا بَوَائِقُهُ» سه بار رسول خدا(ص) سوگند خورد به خدا که ایمان ندارد! یکی گفت: ای رسول خدا چه کسی؟ گفت آن کس که همسایه‌اش از اذیت و شر او در امان نباشد.

از دیگر اصناف مردم که باید آنان را به همکاری خود بیاورید و دل آنان را بدست بیاورید کسانی‌اند که به شما نیاز دارند اگر پزشکی دل مریض را بدست بیار، اگر معلم یا مدرس هستی دل شاگردانت را بدست بیار و اگر کارمند هستی دل مراجعینت را بدست بیار، لازم است برای بدست آوردن دل آنان بیشترین تلاش و نهایت خدمت را بکنید و کارهایشان را خیلی زود انجام داده و به تأخیر نیندازید چه بسیار می‌شنویم کارمندانی که نفرین می‌شوند زیرا کار مردم را به تأخیر می‌اندازند و وظیفه‌شان را انجام نمی‌دهند. امام ترمذی و ابوداود با سندی صحیح از رسول خدا(ص) روایت می‌کنند که فرموده: «مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَاحْتَجَبَ دُونَ حَاجَتِهِمْ وَخَلَّتْهُمْ وَفَقَّرَهُمْ، احْتَجَبَ اللَّهُ دُونَ حَاجَتِهِ وَخَلَّتْهُ وَفَقَّرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» کسی که خداوند کاری از امور مسلمین را به او بسپارد و او برای اینکه نیاز آنان را برآورده نکند خود را پنهان کند و آنان را رها کند و آنان را فقیر

کند، وقتی او به خدا احتیاج دارد خدا از او خود را پنهان می‌کند و او را تنها و فقیر در روز قیامت می‌گذارد.

مقصود ما این است مسئولیت‌ها فرصتی برای بدست آوردن دل‌های مردم و تبلیغ و دعوت به سوی خدا است.

علت اینکه این سه گروه از مردم را برگزیدیم - خانواده، فامیل و همسایه‌ها و کسانی که در انجام کارها به آنان می‌رسیم به دو سبب بوده: ۱. ملاقات بیشتر ۲. کوتاهی بیشتر نسبت به آنان و یا نادیده گرفتن حقوقشان سبب روی گرداندن آنان از چیزی که به سوی آن دعوتشان می‌کنیم، می‌شود.

پس مسلمان - صرف نظر از اینکه داعی است یا نه - لازم است همه‌ی مردم اخلاق و فداکاری‌هایش را بپذیرند و به همین خاطر خدیجه این‌طور رسول خدا(ص) را وصف کرد: «شما صله رحم می‌کنید، بار دیگران را بر می‌دارید، به مستمندان کمک می‌کنید، خدمت مهمانان را بجا می‌آورید و کسانی را که در راه حق دچار مصایب و مشکلات می‌شوند، یاری می‌دهید.»

**وسیله‌ی دوم: بردباری و فرونشاندن خشم و غضب**

بعضی اوقات مردم در مورد شما اشتباه می‌کنند، وعده می‌دهند و خلف وعده می‌کنند یا تأخیر می‌کنند و یا زخم زبان دارند. لازم است برای بدست آوردن دل‌ها بردبار باشید و خشم و غضب خود را فرو نشانید و تحمل کنید؛ زیرا شما دارای هدف و غایتی هستید که می‌خواهید به آن برسید، پس لازم است بهترین برخورد را داشته باشید و خداوند این گروه از داعیان را می‌ستاید و می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [آل عمران: ۱۳۴]

«کسانی که در راحت و رنج انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

انس(رض) می‌فرماید من پشت سر رسول خدا(ص) او را همراهی می‌کردم و بر تن رسول خدا(ص) عبا یا ردای حاشیه‌دار محکمی بود که عربی بادیه‌نشین، ایشان را دید و خود را به ایشان رسانید و محکم به سمت خود کشید و تند تکان داد تا عباي رسول خدا(ص) از روی شانه‌هایش پایین آمد و اثر کشیدن بر جسم مبارک رسول خدا(ص) دیده می‌شد؛ و گفت: ای محمد دستور بده از مال خدا که در دست داری چیزی به من بدهند! رسول خدا(ص) به او نگاه کرد و خندید و دستور داد به او چیزی

بدهند و عطا کنند.

این موضع‌گیری و برخورد سید مخلوقات، - که بهترین درود و سلام بر او باد- نیازی به تحلیل نیست و چیزی بگوییم غیر از اینکه آنکه حق تعالی در وصف او بیان نموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [القلم: ۴]

**وسیله‌ی سوم: مهربان بودن و چشم‌پوشی در معامله**

رسول خدا(ص) اصول معاملات را به گونه‌ای بیان می‌کند که مسلمانان از این راه به دل‌ها نفوذ کنند و دوستی و محبت بدست بیاورند: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى»، رحمت خداوند مشمول کسی می‌شود که وقتی می‌فروشد دست و دل باز باشد و وقتی می‌خرد دست و دل باز باشد، وقتی حق خود را درخواست می‌کند مهربان باشد.

مهربانی در معامله این است که سختگیر و خسیس نباشد و در کالایی که دارد می‌فروشد بر نفع و سود آن زیاده‌روی نکند، در معامله با مردم بدخو نباشد. مهربانی خریدار این است با فروشنده زیاد چانه نزند بلکه نفس سخاوتمندی داشته باشد به خصوص وقتی که خریدار غنی و فروشنده فقیر و نادر باشد؛ و مهربانی در تقاضای حق یعنی وقتی کسی حق خود را می‌خواهد و یا قرضش را می‌خواهد با نرمی و مهربانی حق خود را بطلبد و وقتی که می‌بیند کسی تنگدست و نادر است از حق خود بگذرد و یا به او مهلت دهد. در حدیثی مرفوع از ابوهریره روایت شده است مردی به مردم قرض می‌داد و وقتی می‌دید که طرفش ناتوان است به شاگردانش می‌گفت از او بگذرید تا خداوند از ما بگذرد و خداوند او را مورد گذشت خود قرار داد.

و مهربانی در ادای حق دیگران: یعنی وفاداری به تمام حقوقی که دیگران به گردن او دارند - اعم از قرض یا هر حق دیگری- به بهترین وجه و در وقت مقرر پرداخت نماید. ببینید رسول خدا(ص) چطور به قلب طلبکارش نفوذ کرد که امام بخاری داستان آن را در صحیح خود از ابوهریره روایت می‌کند:

مردی پیش رسول خدا(ص) آمد در طلب حق خود زیادی سخت گرفت. اصحاب خواستند او را بگیرند رسول خدا(ص) فرمود: او را رها کنید؛ زیرا صاحب حق باید حرفش را بزند سپس گفت: به او همانند قرضش را بدهید. گفتند: چیزی نداریم مگر اینکه بهتر از قرضش باشد رسول خدا(ص) فرمود همان را به او بدهید، به راستی بهترین شما کسی است که حق دیگران را بهتر ادا کند؛ و آن مرد در حق من وفا کرد، خدا در حق شما وفا کند.



اخلاق بد اعمال را فاسد می‌کند. حداقل لبخند و گشاده‌رویی، حق برادر مسلمان توست و در راه پیدا کردن به سوی دل‌ها اثر دارد، برای همین است رسول خدا(ص) می‌فرماید: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بَوَّجْهُ طَلِقَ» هیچ چیزی از معروف و کارهای نیک را حقیر ندانید حتی اینکه با برادر خود گشاده رو باشید. «وجه طلق» این است که با برادرت سر حال و خندان باشی.

عبدالله پسر حارث می‌گوید، هیچ‌کس را ندیدم به اندازه‌ی رسول خدا(ص) لبخند بزند و تبسم کند و جریر می‌گوید: رسول خدا(ص) از وقتی که مسلمان شدم چیزی را از من پنهان نکرد، هرگاه مرا می‌دید، لبخند می‌زد.

رسول خدا(ص) با آغوش باز با بزرگ و کوچک برخورد می‌کرد و به آنان لطف می‌کرد و شوخی می‌کرد و او همیشه حق می‌گفت.

دو نمونه از شوخی‌های رسول خدا(ص) برای بدست آوردن دل اصحاب:

شوخی اول که امام احمد از انس روایت می‌کند: مردی بادیه نشین و بدقیافه که نامش زاهر بود و رسول خدا(ص) او را دوست می‌داشت، روزی او که مشغول فروختن بود، رسول خدا (ص) از پشت او را در آغوش گرفت زاهر رسول خدا(ص) را ندید و گفت مرا رها کن. وقتی متوجه شد که رسول خدا(ص) است پشتش را به سینه مبارک رسول خدا(ص) چسباند. رسول خدا(ص) گفت کی این بنده را از من می‌خرد؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا(ص) به خدا روی دستت می‌مانم و بی‌مشتی می‌شوی. رسول خدا(ص) فرمود: شما نزد خدا بی‌مشتی نیستی.

شوخی دوم: رسول خدا(ص) با بچه‌ها شوخی می‌کرد و سبب خوشحالی آنان می‌شد. امام بخاری از انس حدیثی را روایت که می‌گوید در میان مردم رسول خدا(ص) بهترین اخلاق را داشت، برادری داشتم از شیر گرفته شده بود او را (ابا عمیر) می‌نامیدند ابا عمیر پرنده مریضی داشت که نام آن را نغیر گذاشته بود. رسول خدا(ص) با آن بچه‌ی کوچک شوخی می‌کرد و می‌گفت: ای ابا عمیر نغیر چه کرد؟

بدینسان برادر دعوتگرم، رسول خدا(ص) راهی را ترک نکرد تا به دل‌ها نفوذ کند مگر آن راه، حرام باشد و وقتی حرام بود دورترین مردم از آن بود.

#### وسيله‌ی چهارم: احترام به مسلمانان

رسول خدا(ص) احترام کسی را که بر او وارد می‌شد می‌گرفت؛ و عباي خود را برای او پهن می‌کرد و او را بر خود

برتری می‌داد. بالش خود را به او می‌داد و اگر او نمی‌نشست به او اصرار می‌ورزید که او را بر همان جا بنشانند. منزلت مردم را درک می‌کرد و به هر که در جای خود احترام می‌گذاشت و حرمت کسانی را که دارایشان اجتماعی بودند نگه می‌داشت مثلاً: در روز فتح مکه فرمود: کسی که وارد خانه ابوسفیان شود در امنیت می‌باشد و فرمود: «لَيْسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَمْ يُجَلِّ كَبِيرَنَا، وَيَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيَعْرِفْ لِعَالَمِنَا حَقَّهُ»؛ یعنی کسی که احترام بزرگانمان را نگیرد و به کوچکانمان رحم نکند و شأن دانشمندانمان را نگه ندارد از ما نیست.»

در اینجا نکته دیگری که لازم است بدان توجه شود احترام گذاشتن به رأی کسی است که با تو - در مسائلی که اجازه‌ی اختلاف نظرات در آن داده شده است - مخالف است. در این موارد بایستی با وسعت نظر او را متهم به جهل و کم‌دانشی نکنیم و وی را مورد سوءظن قرار ندهیم و در ظاهر سالم باشد و برای باطن او قضاوت نکنیم.

از مسائل دیگر، لزوم احترام گذاشتن به کسی که در حال سخن است و عدم قطع سخن وی است. ابن کنیر(رح) می‌گوید: رسول خدا(ص) هر گاه با کسی سخن می‌گفت، با تمام وجود به او توجه می‌کرد و کاملاً به او گوش می‌داد و سخن او را قطع نمی‌کرد تا سخنش تمام گردد.

#### وسيله‌ی پنجم: کلام شیوا و زیبا

رسول خدا(ص) دیگران را تشویق می‌کرد که سخن طیب و کلام زیبا بر زبان بیاورند، چنانکه فرموده است: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ» کلام درست و پاک صدقه است. زیرا گفتار نیک در همبستگی دل‌ها و پاک شدن نفوس تأثیر دارد. البته گفتار نیک فقط این نیست که حقیقت را به دیگران برسانید بلکه مهم‌تر از آن، شیوه‌ای است که برای بیان آن حقیقت به کار می‌گیرد. رسول خدا(ص) می‌فرماید: «رَبُّنَا الْقُرْآنُ بِأَصْوَاتِكُمْ وَفِي رَوَايَةٍ: «حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ، فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا». قرآن را با صداهای تان آراسته کنید به راستی صدای زیبا، به زیبایی قرآن می‌افزاید.

پس به طریق اولی باید به دعوتگران بگوییم: دعوت را به کلام زیبا آراسته نمایید به راستی کلام زیبا به دعوت و جذابیت آن می‌افزاید... به ویژه به هنگام نصیحت کردن؛ به راستی نصیحت داروی تلخی است پس با کلام شیرین آن را همراه کنید و از کسانی باشید که به حق، عمل و به مخلوق رحم می‌کنند، بشنوید از یحیی بن معاذ که می‌گوید:

«بهترین چیز، کلام مهربانی است که از

دریای عمیق (دانش) و از زبان مردی مهربان در بیابد» و چقدر کلام بد و ناشایست که صاحبش آن را گفته و هیچ توجهی به نتیجه آن و تبعات آن نکرده که دل‌ها را از هم جدا کرده و صف‌ها را به هم زده و حقد و بغض را به ارمان آورده و تیرگی و دشمنی ایجاد کرده است.

رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يُتَبَّنُ فِيهَا يَزُولُ بِهَا فِي النَّارِ أَبَعَدَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» به راستی بنده سخنی را بر زبان می‌آورد که در معنا و محتوای آن دقت نمی‌کند به واسطه آن به آتشی سقوط می‌کند که (فاصله‌ی ابتدا و انتهای آن) دورتر از بین مشرق و مغرب است.

برادر بزرگوار این وسیله را با این نکته تربیتی خاتمه می‌دهم که بین رسول خدا(ص) و مادر مؤمنان عایشه(رض) رخ داده است. عایشه(رض) می‌فرماید جماعتی بر رسول خدا(ص) داخل شدند و گفتند: «السَّامُ عَلَيَّ!» عایشه(رض) می‌گوید فهمیدم چه گفتند و من گفتم: «بَلْ عَلَيَّكَ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ!» رسول خدا(ص) گفت: آرام ای عایشه و گفتم ای رسول خدا(ص) نشنیدی؟ رسول خدا(ص) در جواب آنان گفتم: «وَعَلَيْكُمْ» از این رو لازم است با دقت در شیوه کلام رسول خدا(ص) با اهل فجور، فسوق و کفر بیندیشیم و با دید بصیرت و حکمت از آن درس بگیریم.

#### وسيله‌ی ششم: تواضع و نرم‌خویی

به راستی رسول خدا(ص) با تواضع و نرم‌خویی که داشت توانست دل مردمانی که در اطرافش بودند را کسب کند. انس در بیان تواضع رسول خدا(ص) می‌گوید که زنی کم عقل نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت من پیش تو حاجتی دارم و رسول خدا(ص) گفت: بنشین ای ام فلان و در هر راهی بخواهی می‌نشینم و با تو می‌نشینم تا حاجتت را انجام دهم و رسول خدا(ص) نشست تا حاجتش را انجام داد. در صحیح بخاری آمده که می‌گوید: هرگاه کنیزی از کنیزان مدینه می‌خواست دست رسول خدا(ص) را می‌گرفت به هر جای او را با خود می‌برد تا حاجتش را انجام می‌داد.

روزی مردی بر رسول خدا(ص) وارد شد از هیبت حضرت رسول خدا(ص) لرزه گرفت رسول خدا(ص) به او گفت راحت باش زیرا که من پادشاه نیستم بلکه پسر زنی از قریش هستم؛ و با این روش فروتن و نرم‌خویی بود به درون دل‌ها نفوذ می‌کرد و اطرافیان را جذب خود کرد؛ و اما ظاهر شدن به عنوان استاد و به دید حقارت به دیگر مسلمانان نگاه کردن، از صفات شیطانی است که غیر از بغض و

قطع رابطه چیزی را به ارمان نمی‌آورد. که شیطان گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» [الأعراف: ۱۲] من از آو (آدم) بهترم زیرا مرا از آتش خلق کردی و آدم را از گل؛ و رسول خدا(ص) فرمود: «مَنْ كَانَ هَيَبًا لِنَبَا سَهْلًا قَرِيبًا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ»؛ کسی که آسانگیر و نرم‌خو باشد خدا او را بر آتش حرام می‌کند (آتش او را نمی‌سوزاند).

#### وسيله‌ی هفتم: جود و بخشش است

بدان ای برادر محبوبم که این سخاوت و بخشش است که دل‌ها را اسیر می‌کند و نفوس را پاک. انس(رضی الله عنه) می‌گوید: مردی پیش رسول خدا(ص) آمد و از او چیزی خواست، رسول خدا(ص) گوسفندان میان کوه را به او بخشید و او به شهرش بازگشت و گفت: اسلام بیاورید به راستی محمد(ص) طوری می‌بخشد که از تنگدستی نمی‌ترسد. خدا موقت کند نگاه کن! این سخاوت در قلب این مرد به اذن خدا چه تأثیری داشت، این‌طور او را که دشمن اسلام بود متحول کرد به گونه‌ای که برای اسلام دعوت می‌کرد.

جابر بن عبدالله می‌گوید: از رسول خدا(ص) هرگز چیزی خواسته نشد که بگوید نه. هدیه دادن از نشانه‌های سخاوت است، رسول خدا(ص) می‌فرماید: «تَهَادُوا تَحَابُّوا» یعنی هدیه بدهید تا یکدیگر را دوست بدارید. هدیه درگاهی از درگاه‌های

کسب قلوب و رشد الفت بین دل‌ها است. وسیله‌ی هشتم: خوش رفتاری کردن است در روایتی از مادر مؤمنان عایشه(رض) رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ» یعنی خداوند مهربان و خوش رفتار است و مهربانی و خوش رفتاری در همه امور را دوست دارد.

خوش رفتاری بر بسیاری اخلاق‌ها برتری داده شده است و خدا به خوش رفتار و مهربان، خوش‌نامی در دنیا و پاداش بی‌کران در آخرت عطا می‌کند که به غیر این صفت نمی‌دهد. رسول خدا(ص) می‌فرماید: «يَا عَائِشَةَ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعَنْفِ، وَمَا لَا يُعْطَى عَلَى مَا سِوَاهُ»؛ عایشه! خداوند مهربان است و مهربانی را دوست دارد و به مهربان چیزهایی می‌دهد که به سنگدل و سختگیر نمی‌دهد و به غیر از مهربان نمی‌دهد.

از مواردی که حتماً باید با مهربانی عمل شود حالتی است که جاهلی اشتباهی می‌کند و شما می‌خواهید او را راهنمایی کنید. به روش ذیل که برای اصلاح اشخاصی که دچار اشتباه می‌شوند نگاه کن که پر است از مهربانی و رحمت:

معاویه بن حکم سلمی می‌گوید پشت سر رسول خدا(ص) نماز می‌خواندم مردی عطسه کرد گفتم: یرحمک الله و همه با چشم‌هایشان به من نگاه کردند، گفتم مادران بر شماها گریه و زاری کند! چه شده است که این طوری به من نگاه می‌کنید؟ و شروع کردند بر سر ران خود زدن و می‌خواستند مرا ساکت کنند، من ساکت شدم وقتی رسول خدا(ص) نمازش را تمام کرد - صادر و پدرم به قربانش - هیچ معلمی را ندیدم نه قبل از او و نه بعد از او که از او بهتر باشد، قسم به خدا نه اذیتم کرد و نه مرا زد و نه چیز بدی گفت و فرمود: ای معاویه این نماز است و درست نیست چیزی از کلام انسان وارد آن بشود، و تنها تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است. گفتم به خدا سوگند، من مردی هستم که تازه از جاهلیت رهایی پیدا کرده‌ام و اسلام آورده‌ام و در بین ما کسانی هستند که پیش کاهنان می‌روند، رسول خدا(ص) گفت نروید؛ گفتم و کسانی هم در بین ماست که دیگران را شوم و بد یمن می‌نامند و رسول خدا(ص) گفت این‌ها چیزهایی است که در سینه‌ها درست می‌شود به آن مشغول نشوید. از این نمونه‌ها زیاد است مانند حدیث اعرابی که در مسجد ادرار کرد و برخورد رسول با جوانی که اجازه‌ی زنا می‌خواست و گفت حاضر هستید با نزدیکان خود این عمل انجام بشود و او را قانع کرد.

خلاصه کلام به راستی آن کسی متوجه تمام وسایلی باشد که ذکر کردیم همه از دایره اخلاق خارج نمی‌شوند، ملتزم بودن به این وسایل ملتزم بودن به اخلاق نیک است که رسول خدا(ص) می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»؛ کامل‌ترین مؤمنان از جهت ایمان کسانی هستند که بهترین اخلاق را داشته باشند.

و سرانجام لازم است بیان کنیم که ملاک همه اخلاق‌های نیکو و وسایل نیکو، به سوی خدا رفتن است به سوی پروردگار دل‌ها و رسیدن به محبت او. زیرا ابوهریره حدیثی را روایت می‌کند که رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جَبْرِيْلَ: إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبَبَهُ، قَالَ: فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ، ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْمَحَبَّةُ فِى أَهْلِ الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جَبْرِيْلَ: إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فَلَانًا، فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ»؛ وقتی خداوند کسی را دوست بدارد جبریل را صدا می‌کند (و می‌فرماید) خداوند فلان را دوست دارد تو نیز او را دوست بدار! پس جبریل نیز او را دوست می‌دارد و جبریل به اهل آسمان ندا می‌دهد که خداوند فلان را محبوب خود می‌داند و شماها نیز او را

محبوب خود بدانید، اهل آسمان نیز آن را محبوب خود می‌دانند، سپس مقبولیت او در زمین رقم می‌خورد و مقبول اهل زمین می‌شود. ابن حجر می‌فرماید یکی از راه‌های مقبولیت این است که دل‌ها او را با محبت قبول کنند و به سمت او تمایل پیدا کنند و از او راضی شوند.

امام مسلم این حدیث را با عبارات بیشتری روایت می‌کند: هرگاه خداوند عبدی را مورد خشم خود قرار بدهد، جبریل را صدا می‌کند و می‌فرماید من فلان را مورد خشم خود قرار ده! و جبریل نیز او را مورد خشم خود قرار می‌دهد، سپس جبریل اهل آسمان را ندا می‌کند خداوند فلان را مورد خشم خود قرار داده شماها هم او را مورد خشم خود قرار بدهید و اهل آسمان او را مورد خشم خود قرار می‌دهند تا در سرزمین مورد خشم قرار می‌گیرد - العیاذ بالله -

#### متنفرکننده‌ها

بدون شک اخلاق‌های بد به طور عموم از بدترین چیزهایی است که مردم را از داعی بیزار می‌کند آشکار است وقتی داعی یکی از اخلاق‌های بد را داشته باشد تنها می‌ماند. ما در اینجا بعضی از آنان که اثر زیادی در نفرت دارد را بیان می‌کنیم:

۱- درک نکردن حال مردم و شرایط آنان. رسول خدا(ص) ما را به این امر مهم آگاه ساخته و به دعوتگران فرمود: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ السَّقِيمَ وَالضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ مَا شَاءَ» هرگاه یکی از شما امام نماز دیگران شد آن را خفیف بخواند (رعایت حال دیگران را بکند)؛ زیرا که در بین نمازگزاران اشخاص مریض، ضعیف و پیر نیز هستند، هرگاه به تنهایی نماز خواند آن را به دلخواه خود طول دهد. این وصیتی است برای همه دعوتگران از بزرگ‌ترین این امت که رسول خدا(ص) است.

در جایی که رعایت کردن احوال مردم در رکنی از ارکان اسلام (مانند نماز) از ضروریات است پس رعایت احوال آنان در عبادات پایین‌تر از این و در معاملات در باب اولی می‌باشد.

حدیثی را برایتان نقل می‌کنم تا نشان دهم که وقتی در رعایت این وصیت اغفال شود و آن را جدی نگیریم موجب می‌شود که مردم نفرت پیدا کنند و یا سبب ترک اعمال صالح باشد و یا در انجام اعمال صالحه تأخیر کنند:

معاذ همراه رسول خدا(ص) نماز می‌خواند و سپس می‌آمد برای قومش امامت می‌کرد، شبی با رسول خدا(ص) نماز خواند و آمد برای قومش امام شد و شروع کرد به



خواندن سوره بقره!

یکی از مأمومین از جماعت جدا شد و به تنهایی نماز خواند! به او گفتند: فلانی منافق شدی؟ نه قسم به خدا، پیش رسول خدا(ص) می‌روم تا این خبر را به او بدهم، نزد رسول خدا(ص) آمد و به ایشان گفت: ما روز مشغول کار و آبیاری هستیم و معاذ با شما نماز عشا خواند و آمد برای ما امامت کند و شروع کرد به خواندن سوره بقره! حضرت روی مبارکش را به معاذ کرد و گفت: شما می‌خواهید فتنه‌جویی کنید بروید فلان سوره را بخوانید! و در روایتی آمده است سه بار فرمودند شما فتنان هستید یعنی فتنه‌گر هستید، بروید و سوره شمس و سوره ضحی و سوره اعلی را بخوانید و یا مانند آن که منظور این است طولانی نخوان و از سوره‌های کوتاه استفاده کن.

۲. دلبستگی زیاد به دنیا و متاع آن:

در حدیثی از پیامبر آمده است که می‌فرماید: «از دنیا چشم‌پوشی کن، خدا تو را دوست می‌دارد و از آنچه در دست مردم است چشم‌پوشی کن مردم تو را دوست می‌دارند.» رسول خدا(ص) به ما نشان می‌دهد چطور مردم داری کنیم و محبت مردم را به دست بیاوریم و این با چشم‌پوشی از آنچه در دستشان است میسر می‌شود زیرا وقتی ما آنچه را آنان دوست دارند برایشان رها کردیم آنان ما را دوست می‌دارند. قلب اکثر مردم جلب و به دنبال دنیاست و کسی که با محبوب دیگران در نزاع باشد از او بیزاری می‌کنند و کسی که با محبوبشان در نزاع نباشد او را دوست می‌دارند و او را انتخاب می‌کنند.

حسن بصری می‌گوید مرد مورد احترام و اکرام دیگران است تا طمع نکند به آنچه در دست دارند در غیر این صورت او را سبک می‌بینند، و سخن او را مکروه می‌دانند و از او خشم دارند. مردی اعرابی از اهل بصره سؤال کرد چه کسی بزرگ شماست؟ گفتند: حسن؛ و گفت به واسطه چه چیزی بزرگ شماها شد؟ گفتند مردم نیاز و احتیاج به علم او دارند و او بی‌نیاز از دنیای مردم است، اعرابی گفت: این چه خوب است یعنی کسی بدون هیچ چشم داشتی برای خدمت و نجات من و شما شبانه‌روز تلاش کند.

۳. سختگیری و اخم کردن:

به دلیل این آیه که خداوند به بزرگ و سید دعوتگران می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. اَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَبَاوِهُمْ فِي الْأَمْرِ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ هَ نَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» [آل عمران: ۱۵۹]؛ به لطف رحمت الهی با آنان نرم‌خویی کردی، و اگر درشت‌خوی

سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند، پس از ایشان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در [این] کار با آنان مشورت کن، و چون عزم را جزم کردی بر خداوند توکل کن، که خدا اهل توکل را دوست دارد.»

هیچ چیز به اندازه سخت بودن و بد اخلاق بودن مردم را از حق متنفر نمی‌کند. تلاش بعضی از دعوتگران مخلص به دلیل روش اشتباهی که به کار برده بوده‌اند تباہ شده و موفق نشدند آنچه از حقایق می‌دانستند به مسلمانان و غیر مسلمانان انتقال بدهند، روش آنان روشی نبود که دل‌ها برای آن در باز کند و عقل‌ها را قانع کند پس ناخواسته وارد جدل و خشونت شده‌اند و مجبور به سختگیری و تندخویی شده‌اند و مغلوب مانده‌اند.

۴. یکی نبودن قول و عمل: هیچ چیزی به این اندازه داعی را مورد خشم دیگران قرار نمی‌دهد که اعمالش مخالف اقوالش باشد. خداوند این صفت پلید را گناهی بزرگ نامیده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ [جمعه: ۲-۳]؛ ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید (۲) نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید»

و خداوند اقوامی را انکار نموده است که دیگران را به احسان و نیکی امر می‌کنند، ولی خود را رها می‌کنند و خود به براهه بروند. «اتَّامُوا نَاسًا بِالْبُرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ ثَلَاثُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [بقره: ۴۴]

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید (و از ایشان می‌خواهید که بیشتر به طاعت و نیکی‌ها بپردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می‌کنید (و به آنچه به دیگران می‌گویید، خودتان عمل نمی‌کنید؟) در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و تورات را در اختیار دارید و در آن تهدید خدا را درباره‌ی آن که کردارش مخالف گفتار است، مطالعه می‌کنید؟) آیا نمی‌فهمید (و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت بازدارد؟).

به همین خاطر بود حضرت شعیب به قومش گفت: «وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ؛ و من نمی‌خواهم با شما، در آنچه شما را از آن باز داشته‌ام مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم] تا آنجا که بتوانم جز اصلاح نمی‌خواهم. لکن در اینجا لازم است جوابی برای شبهه‌ای که مردم مدام تکرار می‌کنند بدهیم آیا داعی باید امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند تا وقتی که خود آن را انجام ندهد؟ امام ابن کثیر

می‌فرماید: بر اساس اقوال صحیح علمای سلف و خلف امر به معروف و انجام آن از واجبات است و هیچ‌کدام با انجام ندادن دیگری ساقط نمی‌شود. بعضی این راه را انتخاب کرده‌اند که مرتکب گناه نمی‌تواند دیگران را نهی کند و این قول ضعیف است. صحیح این است که عالم، امر به معروف کند با وجود اینکه خود انجام ندهد و نهی از منکر می‌کند حتی اگر خود مرتکب آن شده باشد.

سعید بن جبیر می‌گوید: اگر آدم امر به معروف و نهی از منکر نکند تا بعد از اینکه خود آنسان را عملی نماید هیچ کس امر به معروف و نهی از منکر نخواهد کرد.

من می‌گویم به گوینده این قول (ابن کثیر) این حالت ترک طاعت و انجام معصیت برای عالم مذموم است چون عالم به اجر طاعت و سزای گناه آگاه است و کسی که می‌داند با کسی که نمی‌داند مساوی نیست.

۵. در تنگنا قرار دادن مردم و دشوار کردن امورات: بعضی از داعیان هستند که همواره به دنبال سختگیری و دشواری هستند تا آن را به مردم تقدیم نمایند و بگویند اسلام، این است، بدون اینکه رعایت آسانی‌های اسلام بکنند و حرج و دشواری را از مردم برانند و این بر خلاف آنچه است که حضرت(ص) بوده است. عایشه(رض) از او می‌گوید که رسول خدا(ص) بین هیچ دو امری مخیر نمی‌شد مگر آنکه آسان‌ترین آنان را انتخاب می‌کرد مادام گناه نبود و اگر گناه بود دورترین مردم از آن می‌بود. به دلیل اینکه آسان‌گیری - در حد شرعی - در همبستگی مردم تأثیر دارد، رسول خدا(ص) داعیان را فرمود: آسان بگیرید و سخت نگیرید، مژده بدهید و نفرت ایجاد نکنید.

**خاتمه**

بدیهی است بدست آوردن دل مردم آسان نیست مگر برای کسانی که خدا برای آنان آن را آسان کرده باشد: برای همین است که باید زیاد اصرار و دعا کنیم که خدا دل‌های ما و آنان را برای پذیرفتن حق باز کند و ما و آنان را در زمهری انصار دین خود و حامین دعوتش قرار دهد. البته علاوه بر این دعا اسبابی هم لازم است تا به اذن خدا ما را به دل‌های آواره و سرگردان برساند. امید است با عمل به آنچه از وسایل ذکر کردیم و اجتناب از مغفرت خدا ما را کمک کند تا دل‌های آواره و سرگردان را به راه هدایت باز گردانیم؛ و در پایان از خداوند خواستارم دین خود را یاری کند و اعلا‌ی کلمه‌اش کند و ما را از هدایت شدگان و هدایت کنندگان بگرداند و ما را از گمراهان تکرار می‌کنند بدهیم آیا داعی باید امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند تا وقتی که خود آن را انجام ندهد؟ امام ابن کثیر

# بررسی کار تشکیلاتی برای سازمان‌های دینی (بخش دوم)



ادریس پیرصاحب مقدمه:

بشر در طول تاریخ جهت ادامه‌ی زندگی خود به نحوی از مدیریت استمداد جسته است و در دنیای متمدن و پیشرفته کنونی نیز حیات ملت‌ها، بدون اتکا به وجود سازمان‌ها و در رأس آن مدیریت کارآمد و اثربخش امکان پذیر نیست. مدیریت یکی از ارکان زندگی اجتماعی است و اطلاع از دانش مربوط به آن لازمه فعالیت امروزین است. به قول آقای پی‌تر دراگر پدر علم مدیریت فرزندان امروز باید دانش مربوط به سازمان‌ها را آن‌چنان بیاموزند که پدرانشان دانش کشاورزی را آموختند. ضرورت مدیریت از آن حیث است که در اجتماع منافع، اهداف و سرنوشت افراد، اشخاص و گروه‌ها با یکدیگر ارتباط و اشتراک پیدا می‌کند و گاه ممکن است در تضاد با همدیگر قرار گیرند، و نیازمند فردی است که بتواند همگرایی ایجاد نماید و از تشتت و تعارض بکاهد. ضرورت مدیریت در زندگی اجتماعی تا آنجاست که حتی بسیاری از حیوانات که به‌صورت اجتماعی زندگی می‌کنند براساس فرمان‌گریزه، مدیری را برمی‌گزینند. حال انسان‌ها که زندگی اجتماعی دارند، به طریق اولی نیازمند سازماندهی، برنامه‌ریزی و سیستمی هستند که بتواند آن‌ها را به اهدافشان رهنمون سازد.

از نظر قرآن کریم، مدیریت و رهبری جایگاهی اساسی در جامعه بشری دارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» [اسراء: ۷۱] بنابراین، سرنوشت هر جامعه را رهبری آن جامعه رقم می‌زند. احادیث متعددی نیز در تأکید بر فعالیت

جمعی وجود دارند از جمله این فرمایش گهربار که می‌فرمایند: «صَفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي»، قیل یا رسول الله و من هُما؟ قال: «الْفَقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ» دو صنف از امت من هستند که هرگاه صالح باشند، امت صالح خواهند بود و هرگاه فاسد شوند، امت فاسد خواهند شد. سؤال شد: ای رسول خدا این‌ها چه کسانی‌اند؟ فرمود: فقیهان و امیران.

از طرفی مدیریت فعالیتی ارزشی است و مبتنی بر ارزش‌ها و اعتقادات پذیرفته شده‌ی اجتماع می‌باشد، آن‌چنان که بوریل و مورگان در کتاب خود تحت عنوان نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان می‌گویند: «تمام نظریه‌های سازمان بر فلسفه‌ای از علم و نظریه‌ای از جامعه مبتنی است.» که بیانگر این واقعیت است که تئوری در خلأ شکل نمی‌گیرد و همین تئوری نیز ملاک عمل بوده و رفتار انسان‌ها را در شرایط مختلف هدایت می‌کند. بر همین اساس می‌توان گفت که نوع رهبری و مدیریت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) مبتنی بر اصولی بوده که از جهان‌بینی ایشان نشأت گرفته است. اما آنچه که ما در این مجال در پی بررسی آن می‌باشیم اثبات این موضوع نیست بلکه چنانکه وعده داده بودیم بررسی فعالیت جمعی و به قول امروزی سازمانی پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌باشد.

مدیریت و سازمان در آموزه‌های دین اسلام زندگی رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) سرشار از نکاتی است که اگر با نگاهی نو به آن توجه شود، بسیاری از فعالیت‌های سازمانی شناسایی خواهد شد. بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی آن بزرگوار در قالب فعالیت‌های جمعی سازماندهی شده و منظم صورت گرفته که امروزه این ویژگی‌ها قابلیت تعمیم به فعالیت در قالب سازمان را دارد. اگر ویژگی‌های علمی یک سازمان را بررسی نمایم خواهیم دید که فعالیت‌های اجتماعی پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) همگی مطابق با این مشخصات انجام گرفته است. بنابراین ابتدا ویژگی‌های سازمان را بیان کرده و سپس به بررسی سیره آن حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌پردازیم.

هر سازمانی فارغ از این که چه فعالیتی انجام می‌دهد و در چه حوزه‌ای کار می‌کند باید دارای چند ویژگی باشد، به عبارتی هر مجموعه‌ای را که دارای مشخصات زیر باشد می‌توان سازمان نامید، این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. هر سازمان یک سیستم است: به این مفهوم که از چند بخش یا چند نفر (بیش از دو نفر) تشکیل شده است و مجموعه می‌باشد.
۲. اجتماعی است: یعنی متشکل از افراد انسانی است.
۳. دارای اهداف می‌باشد: هر سازمانی در پی تحقق یک یا مجموعه‌ای از اهداف می‌باشد که به عنوان مطلوب‌های سازمانی نمایان می‌شوند.
۴. به صورت ارادی و آگاهانه سازماندهی می‌شود: مؤسسين هر سازمانی تعیین بخش‌ها و شیوه انجام امور و وظایف افراد را به صورتی آگاهانه و ارادی تعیین می‌کنند.
۵. دارای حدود و مرز مشخص می‌باشد: سازمان‌ها دارای مرز و چهارچوبی مشخص می‌باشند که باعث تفکیک آن‌ها از همدیگر می‌شود و از تداخل جلوگیری می‌نماید. این حدود و مرزها نشان‌دهنده ورود فرد به سازمان و یا خروج از آن نیز می‌باشد.
۶. فرهنگ متمایز و متفاوتی دارد: هر سازمان دارای فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای مختص به خود است که رفتار و گفتار افراد خود را در آن چهارچوب محدود می‌کند.

حال ببینیم که آیا فعالیت‌های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) براساس این شش ویژگی بوده‌اند؟

۱. تمامی فعالیت‌های اجتماعی پیامبر در قالب مجموعه‌ای انجام گرفته است. آن بزرگوار(صلی الله علیه وآله وسلم) همواره با تعدادی از صحابه کرام(رضی الله تعالی عنهم) بوده است. پس از دریافت وحی نیز اولین اقدام پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله وسلم) در میان گذاشتن آن با همسر گرانقدرش خدیجه(رضی الله تعالی عنها) و دوستان گرامی‌اش بوده است و این امر ضرورت فعالیت جمعی را می‌رساند. اگر چه آیات و احادیث متعددی در تأیید این بند وجود دارد، لیکن زندگی و سیره پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله وسلم)



نیز سرشار از این امر است. با نگاهی گذرا به فعالیت‌های انجام گرفته در کتب تاریخی و سیره مشخص می‌شود که همه فعالیت‌های آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جمعی بوده است.

۲. تمامی فعالیت‌های دعوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اجتماعی بوده‌اند و با همراهی بزرگان صحابه (رضی الله تعالی عنهم) انجام گرفته است، به گونه‌ای که در غالب موارد با آنان هم‌فکری و هم‌اندیشی داشته است.

۳. می‌گویند تمامی فعالیت‌های یک انسان معمولی با هدف انجام می‌گیرد حال فعالیت در قالب جمع به طریق اولی در پی تحقق هدف یا مجموعه‌ای از اهداف می‌باشد. رسالت عظیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قطعاً هدفمند و هدف‌دار بوده است، اصولاً اهدافی والا و رسالتی چنین عظیم موجب برگزیده شدن آن بزرگوار شد و اگر چنین نبود آن همه سختی و مشقت را تحمل نمی‌نمود.

۴. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمامی مراحل دعوی و در حیات طیبه‌ی خویش نسبت به نظم دادن به امور و سازماندهی فعالیت‌ها و تقسیم کار اهتمام می‌نمود، چنان که مصادیق فراوانی در این خصوص وجود دارد. با انتخاب فرد شایسته در جایگاه مناسب سعی در تقسیم وظایف داشت که مثال آن انتخاب اسامه به عنوان فرمانده لشکر و یا انتخاب بلال به عنوان مؤذن و صداها مورد دیگر می‌باشد.

۵. این که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به تعیین حدود برای اندیشه اسلامی سعی نمودند جای شک و شبهه نیست. آن بزرگوار دایره دین و اندیشه خود را به درستی برای افراد تبیین نمودند تا افراد حدود و مرزهای تشکیلات جدید را به درستی درک نمایند و آن را از دیگر افکار، اندیشه‌ها و نهادهای آن زمان تشخیص دهند.

۶. فرهنگ و ارزش‌های ویژه و متمایزی بر فعالیت‌ها و اقدامات پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) حاکم بوده است، آن چنان که در چهره ظاهری نیز بر این تمایز تأکید شده است مثلاً نوع پوشش و یا رفتارهای خاصی که انجام می‌گیرد که گاه تحت عنوان سنت از آن یاد می‌شود و نشان دهنده فرهنگ خاص و ویژه‌ای است که باعث تمایز می‌شود.

همچنان که مشخص است آنچه که به عنوان ویژگی‌های یک سازمان برشمرده می‌شود در فعالیت‌های جمعی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز مشهود بوده است و بنابراین می‌توان

گفت که آن بزرگوار در قالب نهادی فعالیت‌های اجتماعی خود را سازماندهی نموده است که امروزه لفظ سازمان به آن اطلاق داده می‌شود. از طرف دیگری همه اذعان دارند و می‌پذیرند که پیامبر نقش رهبر و مدیری را در جامعه آن زمان ایفا نموده است، این در حالی است که رهبری و مدیریت در بستری معنی پیدا می‌کند که به آن سازمان گفته می‌شود و اصولاً اگر سازمانی وجود نداشته باشد مدیریت نیز مفهوم نخواهد داشت و این خود دلیل دیگری است بر این که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) فعالیت‌های خود را در قالب تشکیلاتی منظم و منسجم که هدفمند بوده و به درستی طرح‌ریزی گردیده است انجام داده است. در ادامه به یک مورد از فعالیت‌های اجتماعی آن بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان مصداقی در تأیید گفته‌های قبلی اشاره خواهد شد.

به عنوان نمونه یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین حوادث صدر اسلام، غزوه احزاب است. مورخان، این غزوه را بیشتر از آن جهت با اهمیت می‌دانند که آخرین صحنه تهاجم دشمن به نیروهای اسلام و نقطه اوج اقدامات دفاعی مسلمین بود. اما آنچه کمتر در منابع تاریخی مورد توجه قرار گرفته، مدیریت این حادثه سرنوشت ساز و مهم است. مدیریت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در جریان این غزوه ابعاد مختلفی دارد. در این مجال کوشش می‌شود، در حد امکان یکی از اقدامات مدیریتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در جریان یکی از تدابیر آن حضرت یعنی حفر خندق مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

پس از تعیین مسیر خندق که توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، به همراه گروهی از مشاوران ایشان، افرادی چون سلمان فارسی، سعد معاذ و سعد بن عباده انجام شد، نخستین اقدام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ایجاد سازمان لازم برای نیل به هدف یعنی حفر خندق بود. این کار به سرعت اما با دقت و ظرافت تمام انجام گرفت. کل نیروهای موجود، مجموعاً نزدیک به سیصد گروه عمل‌کننده، تحت مدیریت یکی از بزرگان اصحاب (مهاجر و انصار) هماهنگ شدند. هر چند ارتباط آن حضرت با همه مسلمین ارتباطی صمیمی و مستقیم بود اما در امور محوله، فقط سرپرستان با رسول خدا ارتباط و تماس داشته‌اند. چنان که در ماجرای مواجه شدن گروه سلمان فارسی با سنگ سختی، افراد گروه از سلمان می‌خواهند موضوع را به اطلاع پیامبر اکرم (صلی الله

علیه وآله وسلم) برساند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت ایجاد انگیزه و تشدید فعالیت مسلمین قسمتی از مأموریت حفر خندق را به مهاجرین و بخش بزرگ‌تری از آن را به انصار سپردند. برای آنکه میان انصار هم نوعی رقابت به وجود آید آنان را به سه گروه تقسیم کردند که نشان از تقسیم وظایفی است که امروزه بدان اشاره می‌شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آگاهانه، از رقابت میان قبایل جهت تسریع کار استفاده کردند و نشان از طرح‌ریزی آگاهانه و ارادی فعالیت‌ها دارد. این تدبیر تا حد گروه‌های عمل‌کننده هم ادامه یافت. ضمن اینکه حوزه کار هر گروه کاملاً مشخص، و تداخلی در مسئولیت‌ها هم پیش نمی‌آمد.

### نتیجه‌گیری

زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) سرشار از بهترین شیوه‌ها و روش‌های مدیریتی است، قدرت و تأثیر این مدیریت آن چنان بوده که در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از جامعه‌ای فقیر و ناتوان که گرفتار جنگ‌های قومی و قبیله‌ای بر سر مسائل و مفاخر بی‌ارزش بودند، جامعه‌ای نوین و متعالی ساخت، به طوری که در مدت کوتاهی توانست بر بزرگ‌ترین امپراتوری‌های زمان خود پیروز گردیده، خود حکومت و تمدن عظیمی را پی‌ریزی نماید. بهترین روش‌ها و دستورات اداره و هدایت انسان‌ها، در گفتار و کردار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گرد آمده است.

یکی از راه‌های یادگیری، شناخت و رسیدن به موفقیت الگوبرداری است، که آن را شالوده موفقیت می‌دانند چراکه به الهام و تقلید از الگوها می‌توان به موفقیت‌هایی دست یافت که آنان کسب کرده‌اند. اما ممکن است گفته شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) انسان کامل و بی‌نظیری است که دیگران را امکان راه‌یافتن به جایگاه و منزلت او نیست. اما صرف‌نظر از مقام معنوی و عبودیت دست‌نایافتنی آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)، قرآن خلاف این تصور را بیان می‌کند و به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید بگو: «أَلَمْ آتَا بَشَرًا مِثْلَكُم» من بشری هستم مثل شما!؛ و در آیه‌ای دیگر درباره‌ی تمام پیامبران می‌فرماید: «أَلَهُمْ لِيَاكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ» آنان غذا می‌خورند و در بازارها راه می‌روند!؛ نیز تکرار تعبیراتی نظیر: «رَسُولًا مِنْكُمْ»، «رَسُولًا مِنْهُمْ»، «رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» به ما می‌فهماند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرشته و یا یک موجود

نامتجانس با ما نیست، بلکه او هم انسانی است مثل ما، از جنس ما و با ویژگی‌هایی که ما دارا هستیم تا قابل الگوگیری باشد و بنابراین با تعبیر «لَقَدْ» که تأکید مضاعف است می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [احزاب: ۲۱] مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است برای آنان که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

نکته پایانی این که اگر خواهان رسیدن به همان جایگاهی هستیم که در صدر اسلام بوده است، راه چاره الگوگیری از بزرگان دین اسلام و در صدر آنان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در فعالیت‌های اجتماعی، دعوی و خانوادگی است، اگر چه در این مجال به بررسی فعالیت‌های دعوی و خانوادگی پرداخته نشد و صرفاً بر فعالیت‌های تشکیلاتی آن بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاراتی شد اما الگوگیری باید همه جانبه و فراگیر باشد و لازم است تا ابعاد مختلف شخصیتی ایشان (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد، باشد سرآغازی برای تحولی بزرگ در دنیای اسلام باشد انشاءالله. تبیینی اندک بود بر یکی از ویژگی‌های شخصیتی عظیم که دانش ناقص این حقیر یاری بیش از این نداشت.

منابع و مآخذ:

۱. بوریل گیسون و گارت مورگان نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان: عناصر جامعه‌شناسی حیات سازمانی. مترجم: محمدتقی نوروزی نشر مشترک سازمان سمت و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). چاپ سوم. ۱۳۹۰
۲. دفت ریچارد ال. مبانی تئوری و طراحی سازمان مترجمین: علی پارسائیان و سید محمد اعرابی. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. چاپ ۱۳۸۷.
۳. شفیع عباس. مقایسه توصیفی نظام‌های مدیریت سازمانی با نظام مدیریت اسلامی.
۴. خدمت‌سی. ابوطالب انواع کنترل و نظارت در مدیریت اسلامی.
۵. ولوی علیمحمد. مدیریت در بحران پژوهشی مسودی در مدیریت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احزاب.

\*\*\*

## محبت و دوست داشتن



عارف شهدادی

بدون شک هر انسانی دوست دارد محبوب دیگران باشد و از اظهار محبت، دلگرم و مسرور می‌شود. خلأ عاطفی در زندگی انسان را با هیچ چیز دیگر نمی‌توان جبران کرد. محبت قوی‌ترین هیجان روح است که هر حس دیگری را خاموش می‌کند و زیر پا می‌گذارد. یکی از روان‌شناسان «جان بی کایزل» درباره‌ی عشق و محبت می‌گوید: «احتیاج به محبت با هر نوزادی به دنیا می‌آید. ظاهراً نوزاد ابتدا غذا و آسایش می‌خواهد، اما چند هفته نمی‌گذرد که به مادر می‌چسبد و لبخند می‌زند و تمنای محبت می‌کند. پس آنچه برای حفظ بقا لازم دارد، اولین احتیاج کودک به دوست داشتن و محبوب بودن است.»

در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تَوَمَّنُوا وَلَنْ تَوَمَّنُوا حَتَّى تَحَابُّوا» «سوگند به آن که جان من در دست اوست، به بهشت هرگز در نخواهید آمد، تا آنکه ایمان آورید، و ایمان نخواهید آورد تا آنکه به یکدیگر محبت ورزید.»

عشق و محبت معنایی خاص‌تر از رضایت دارد و تأثیرش نیز ژرف‌تر است. گاهی انسان از چیزی یا شخصی راضی است و به آن یا به او رضایت می‌دهد، اما این رضایتمندی به دوست داشتن و علاقه‌ی قلبی پیدا کردن به آن چیز یا به آن شخص نمی‌انجامد. محبت ورزیدن وادی دیگری است غیر از وادی رضامندی.

عشق و محبت عبارتست از روح هستی، کیمیای دل‌ها، و سند امن و امان برای انسان‌ها. همان‌طور که قانسون جاذبه‌ی عمومی نمی‌گذارد که زمین و ستارگان و افلاک به یکدیگر برخورد کنند و همدیگر را ببندازند یا بسوزند و از میان بروند، قانون محبت نیز زمام روابط انسانی را به دست می‌گیرد، تا مبدا با یکدیگر برخورد کنند و بسوزند یا خون میانشان ریخته شود.

این همان محبت است که مردم دیروز و امروز ارزشش را شناخته‌اند و گفته‌اند: اگر محبت حاکمیت می‌یافت، مردم نه به عدالت نیازی داشتند و نه به قانون. محبت و دوست داشتن... تنها گوهری است که به ما امنیت و آرامش و سلامتی و صلح و صفا می‌دهد.

قرن‌ها پیش مولانا جلال‌الدین رومی در این رابطه اشعاری سروده است.

از محبت تلخ‌ها شیرین شود  
وز محبت مس‌ها زرین شود  
از محبت دردها صافی شود  
وز محبت دردها شافی شود  
از محبت لجن گلشن شود  
بی‌محبت روضه گلخن می‌شود  
از محبت سنگ روغن می‌شود  
بی‌محبت موم آهن می‌شود

### ۲۰ راهکار جهت ایجاد و حفظ محبت دوستی

۱. خرج کردن زمان، تلاش، و دلسوزی برای حفظ پیوندانمان.
۲. تهی نمودن دل‌هایمان از کینه، دشمنی و بدبینی‌ها.
۳. کم کردن اشتباهات و رنجش‌های جزئی خویش و درصدد بهبود رفتار خود برآمدن.
۴. چشم‌پوشی نمودن از اشتباهات دیگران.
۵. انتظار داشتن از همدیگر بر اساس واقعیت.
۶. رعایت ادب و احترام و برخورد منطقی در رفتارهای خود.
۷. پایین نیابردن شأن انسانی همدیگر.
۸. انجام خدمتی هر چند کوچک نسبت به همدیگر.
۹. دادن هدیه‌ای ناقابل در مناسبت‌ها.
۱۰. قدردانی کردن و استفاده از عبارات تشکرآمیز.
۱۱. داشتن لبخندی ملایم بر لب.
۱۲. آرزوی موفقیت نمودن و دعا کردن برای آن‌ها.
۱۳. پرهیز از حرف زدن به زبان کنایه و طعنه.



۱۴. رفع سوء تفاهم‌های احتمالی.

۱۵. گوش دادن به سخنان مخاطب.

۱۶. احترام گذاشتن به فردیت، نگرش‌ها، احساسات و حق انتخاب دیگران.

۱۷. عدم سرزنش و ملامت دیگران در مسائلی که پیش می‌آید.

۱۸. تأیید و تحسین دوستانمان.

۱۹. توجه نمودن به آداب و رسوم سنت‌های یکدیگر.

۲۰. پذیرفتن شجاعانه‌ی اختلافاتی که ناگزیر پیش می‌آید.

**و در پایان:**

هیچ چیز در دنیا زیباتر از دوست داشتن یکدیگر نیست، زیرا عشق غایت تمامی تجارب است.

بدون توقع و انتظار نسبت به همدیگر محبت بورزیم. عشق و محبتی که بی‌منت نباشد واقعی نیست. محبتی که در پشت چهره‌ی آن توقع و انتظاری خفته باشد، داد و ستد و معامله‌ای بیش نیست.

منابع:

-قرضاوی، یوسف، نقش ایمان در زندگی، ترجمه‌ی محسن ناصری و فرزانه غفاری، تهران، نشر احسان.  
-دونالد والترز، رموز عشق و وزیدن. مقاله‌ی بهشت بهای دل‌های بی‌کینه و مقاله‌ی چگونه یکدیگر را دوست بداریم؟ سایت آفتاب

# اهداف ساخت فیلم توهین آمیز به ساحت مقدس نبی رحمت



**رحمت الله خردنیا**

توهین به مقدسات مذاهب از دیرباز سلاحی بوده در خدمت افرادی که از راه منطق و فکر یارای مقابله را نداشته‌اند، اما اتاق فکر پرهزینه و پرازدحام و با برنامه‌ی غرب مدتی است که این رویه را تغییر داده است و هر از گاهی با شیوه‌های گوناگون و در لفافه‌های مختلف سعی می‌کند به مقدسات اسلام توهین کنند تا به اهداف پیچیده‌ی خود برسند، از جریان سلمان رشدی گرفته تا کاریکاتوریست غربی و فیلم اخیر، همه از یک کانال آب می‌خورد و متأسفانه رفتار مسلمانان نیز در اکثر اوقات به آن‌ها در رسیدن به اهدافشان کمک می‌کند.

در نوشتار زیر خیلی گذرا به برخی اهداف ساخت فیلم موهن اخیر، و بررسی واکنش مسلمانان در قبال آن، و راه درست مقابله با آن خواهیم پرداخت.

اتاق فکر غرب همیشه در ورای چنین برنامه‌هایی اهداف گسترده‌ای دارد که کشف همه‌ی آن‌ها اتاق فکری به گستردگی اتاق فکر غربی می‌خواهد، اما برخی از این اهداف عبارتند:

- ۱- غرب هر از گاهی با طرح چنین سناریوهایی می‌خواهد واکنش مسلمانان را بسنجد تا برای سناریوهای بعدی خود برنامه‌ریزی کند.
- ۲- شاید مهم‌ترین هدف آن‌ها در این سناریو بدنام کردن مسلمانان باشد، چرا که آن‌ها با طرح این سناریوی جهت‌دار سعی در خشمگین کردن مسلمانان دارند، و وقتی خشم آمد، در پی آن جهل می‌آید و اما کشتن نمایندگان کشورها و سنگ‌پرانی

به سفارت‌ها و تظاهرات نامنظم و تخریبی به هیچ وجه راه مقابله با این سناریوها نیست و به هر شکل محکوم است.

و خداوند متعال می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» [انعام ۱۰۸]

و خود رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حدیثی در صحیح مسلم می‌فرماید: لیس المومن بالطعان ولا اللعان ولا الفاحش ولا البدیء.

لازم است مسلمانان برای مخالفت خود با چنین موافقی، تظاهراتی منظم و کاملاً سالم برگزار کنند و برای محاکمه‌ی مسببان این فیلم از راه‌های قانونی وارد شوند؛ و از جهت دیگر همان‌طور که دکتر یوسف قرضاوی رئیس اتحاد جهانی علمای مسلمان گفتند برای معرفی نبی رحمت حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) باید به سنت و سیره ایشان عمل کرد و از تمام امکانات رسانه‌ای و سایت‌های ارتباط جمعی استفاده کرد تا سیره‌ی این بزرگوار به نحو احسن به جهانیان عرضه شود و چنین دسیسه‌هایی خود به خود خنثی شوند.

باید مسلمانان پیشنه‌ی علمای مصر ارائه کرده‌اند مبنی بر جرم بودن توهین به مقدسات ادیان و مذاهب را در سازمان ملل به تصویب برسانند تا به بهانه‌ی آزادی بیان دیگر چنین توهین‌هایی رواج نیابد و جالب اینجاست که اکثر این توهین‌ها به مقدسات دین اسلام بوده است و متوجه ادیان دیگر نبوده است، و جالب‌تر اینکه انکار هولوکاست که قضیه‌ای تاریخی در مورد یهود است در بسیاری از کشورهای غربی جرم است! و دانشمندی به بزرگی روزگ گارودی را به خاطر بررسی و نقد هولوکاست به زندان انداختند، و چون پای دین یهود و مصالح اسراییل و کشورهای غربی در میان است دیگر آزادی بیان پیشیزی هم برای آن‌ها ارزش ندارد.

جورج برنارد شو نویسنده معروف ایرلندی می‌گوید: مجسمه‌ی آزادی فقط در آمریکا وجود دارد و در جای دیگری نیست، چون که مردم معمولاً برای مرده‌ها مجسمه می‌سازند! این طنزنویس توانا تعبیر زیبایی از آزادی در آمریکا ارائه کرده است.

لذا جا دارد در چنین مواردی ما مسلمانان سناریوی آن‌ها را به خوبی نقد و بررسی کنیم و برای مقابله با آن از راه قانونی وارد شویم و از تمام توان خود برای دفاع از حریم دین و نبی رحمت از همان راهی که خود دین به ما می‌آموزد، بهره ببریم.

## هزینه‌های بازگشایی مدارس



سیمما قویدل

جدا کنید.

لوازم مدرسه؟ دفترها، مدادها، کیف یا کوله‌پشتی و... را که از سال قبل مانده، یک جا جمع کنید و لیستی تهیه نمایید. این لیست را با لیست امسال مقایسه کرده و تنها آن‌هایی را که نیاز دارد بخرید.

لباس‌ها و کفش‌هایش را بررسی کنید تا ببینید که کدام یک هنوز اندازه یا قابل پوشیدن است.

هزینه‌های ثبت‌نام، کتاب، لوازم ورزشی و غیره را بررسی کرده و این هزینه‌های ثابت را لیست کنید. با این حساب ببینید آیا راهی وجود دارد که هزینه‌های مدرسه را کاهش دهید.

بازگشت به مدرسه نوید بخش آموزش فرزندان است. در این روزها، هزینه‌های بسیاری را برای به مدرسه رفتن فرزندانمان متحمل می‌شویم و فشاری که این هزینه‌ها بر خانواده‌ها وارد می‌کند امری بدیهی است.

گام به گام پیش رفتن و پرسیدن از بچه‌ها در مورد نیازهایشان جهت تصمیم‌گیری در مورد نحوه خرید، می‌تواند درس خوبی برای مدیریت هزینه و پول برای فرزندان باشد. حتی یک کودک سه ساله هم معنی جمله‌ها را متوجه می‌شود، مانند: «نمی‌توانیم هر چه را که می‌خواهی بخریم.» و «یک بار پول خرج می‌کنیم.»

قبل از خرید با فرزندانان طوری صحبت کنید که درک درستی از نیازهایشان و پول موجود برای رفع این نیازها، داشته باشد. آموختن انتخاب، چه انتخاب خوب یا انتخابی که ممکن است خوب نباشد، و آموختن زندگی همراه با واقعیات درس خوبی است.

برای مثال، اگر فرزندان یک پیراهن یا یک جفت کفش مورد علاقه‌اش را انتخاب کرده، با آن‌ها مشورت کنید و اجازه دهید که انتخاب‌های دیگر مورد علاقه‌اش را انجام دهد. همچنین به بچه‌ها یادآوری کنید که همه نیازهایشان را در یک بار خرید نباید انجام دهید.

چند نکته برای صرفه‌جویی در خرید: آنچه را می‌خواهد از آنچه که نیاز دارد



## خاطره‌هایی از دعوت (۳)؛ داعی ربانی و استادی چون پدر!



عبدالسلام سلیمی پور

اشاره: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح در نظر دارد جهت «ثبت و حفظ تاریخ شفاهی دعوت و بیداری اسلامی به طور عام و جماعت دعوت و اصلاح ایران به‌طور خاص»، خاطرات، ناگفته‌ها، تجارب اخلاقی - دعوی و ... فعالان و

پیشکسوتان را در معرض دید کاربران اصلاح قرار دهد. لذا از همه‌ی اساتید گرامی و دوستان عزیزی که دارای خاطره‌ها و تجارب ارزنده هستند، دعوت می‌شود ما را با ارسال خاطرات و تجارب به‌یادماندنی‌شان، در راستای نیل به این مهم و انتقال آن به نسل جوان و نیز نسل‌های آینده، یاری رسانند.

سیدعبدالقادر عزیزی، عارف وارسته و عالم مجاهد از پیشگامان دعوت اسلامی در نیم‌قرن اخیر و از پیشکسوتان «جماعت دعوت و اصلاح ایران» می‌باشند. هم‌رزم و یار غار بزرگانی مانند علامه مفتی‌زاده و شهیدناصر سبحانی بوده است. «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

بیش از یک سال در محضرش تلمذ نمودم. با وجود مشغولیت مستمر در فعالیتهای دعوی، علمی و اجتماعی، اهل جدل و ذمّ دیگران نبود. یأس در کلامش یافت نمی‌شد و صبور، متسامح و متواضع بود.

اهل توحید و عالم به عقاید اهل سنت و جماعت بود، اما کوچکترین تعرضی نسبت به دروایش و صوفیان و دیگر گروه‌ها نداشت. آنان هم او را دوست می‌داشتند و صمیمانه به وی احترام می‌گذاشتند.

روزی از روزها برادران جماعت تبلیغی از بلوچستان و جزیره‌ی قشم به مسجد جامع خانقاه آمده بودند. ماموستا مهربانه از آنان استقبال کرد و متواضعانه در کنارشان نشست. بنده با این برادران حشر و نشر داشتم و با تکتیکهای آنها آشنا هستم. آنها متوجه شده بودند که برخی از نمازگزاران بدون خواندن نماز سنت بعدیه مسجد را ترک کردند. با کمال احترام از ماموستا در

مورد نماز سنت پرسیدند. وی براساس قاعده اصول فقه فرمود: «نماز سنت خواندنش ثواب دارد و ترکش معصیت نیست». جماعتی ساده‌دل گفت: یا شیخ همین؟ سنت رسول الله (ص) را ترک کردن اثر دیگری ندارد؟ هیچوقت از یادم نمی‌رود که ماموستای فقیه چطور در حضور ما که طلبش بودیم و آن مهمانان و جماعت مسجد با تواضع گفت: «حق با شماست، تأثیر آن در زندگی مؤمن بسیار است. باید مستحبات را به گونه‌ای دیگر معرفی و تبلیغ کنیم.»

بعد از نماز صبح تا ساعت ۸ ما بود. کتب روحی - تربیتی علامه قضاوی به‌ویژه «الإیمان والحیة» و «نور الیقین فی سیرة سید المرسلین از شیخ محمد الخضری بک» را تدریس می‌کرد. دلی نرم چون ابریشم داشت. حب رسول الله (ص) تمام وجودش را فراگرفته بود. نام مبارکش را که می‌شنید اشک و بغض مجال اتمام صلواتش را نمی‌داد.

صبحانه‌ی مختصری با ما می‌خورد. نیم‌ساعتی که با شادی و ذکر خاطرات همراه، و شارژ روحی آن روز ما بود. همنشین با شاگردان رسم استادان نبود، اما ماموستا علاوه بر گپ و گفتگو با ما، به وقت خنده، عرف را کنار گذاشته و با تمام وجود فقهه می‌زد.

خاطره‌ای از خنده‌هایش بگویم. بعضی روزها صبحانه ماست داشتیم. دوستان می‌رفتند از سوپرمارکت‌های پاره می‌خریدند. جوان رعناهی اهل اشنویه به‌نام سیدحیدر حسینی برزنجی که از همه چالاکتر بود می‌رفت از سوپرمارکت‌های پاره می‌خرید. یک روز رفته بود، بخره سوپری گفته بود: «نداریم و شمه میو» (یعنی ماست نیست،

ولی شنبه می‌رسه). کاک حیدر چند مغازه دیگه هم می‌پرسه و ماست گیرش نمی‌یاد. او که کردی هورامی نمی‌دانست برمی‌گرده به سوپر اولی می‌گه لطفاً پس همون «شمه میو» بده. مغازه‌دار حاج و واج می‌مونه و با بدبختی و ایما و اشاره کاک‌حیدر را حالی

می‌کنه. صبح سر صبحانه ماموستا پرسید مگه امروز نوبت ماست نیست که حیدر ماجرا را تعریف کرد. ماموستا از خنده روده‌بر شد و آن روز نتونست صبحونه بخوره.

بعد از صبحانه، راهی مغازه‌ی کوچکش در پناه در ۵ کیلومتری «خانقاه» می‌شد. مزدی بابت تدریس نمی‌گرفت. یعنی نبود که بگیرد. هزینه‌ی حجره را شهروندان خانقاه می‌دادند. نظافت و آشپزی هم برعهده‌ی خودمان بود. نزد مردم کردستان بخصوص در روستاها رسم و افتخار بود که حتما حجره‌ای را دایر و تأمین نمایند. مردم روستای «دشه» در مجاورت خانقاه از لحاظ حمایت طلاب و مدرسه زبانزد بودند.

از لحاظ جسمی کرد مردی قوی و توانمند بود. بیشتر اوقات مسیر پناه تا خانقاه را پیاده می‌پیمود. چند لحظه‌ای در ایستگاه خانقاه مکث می‌کرد، اگر ماشین نبود راه می‌افتاد. چند باری که همراهی‌اش کردم، به نفس‌نفس افتادم. دستان را به پشت قفل می‌کرد و آهسته و پیوسته شیب کوهستان را درمی‌نوردید. محال بود تعارف اتومبیل‌های مسیر را برای سوارشدن قبول کند. می‌دانست کردها برای ماموستایان احترام قائلند و بلافاصله جای خود را به وی می‌دهند. اتومبیل‌های مسیر تویوتاوانت دوکابینه‌ی قدیمی بودند. در طول راه، هر گیه خوردنی مانند کنگر یا غیره که می‌یافت با چاقوی زمختی که در جیب داشت می‌چید و با هم می‌خوردیم. به‌شوخی می‌گفتم: ماموستا گیان چاقو تو جیبیت می‌ذاری؟! با خنده می‌گفت: کرد اگه چاقو نداشته باشه که مرد نیست.

به اصول و مرام کار جماعتی و اطاعت از رهبری و مدیریت سخت پایبند بود. با

اینکه از سادات و بزرگان محل و بیش از ده سال از مدیر مدرسه (دکتر محمود ویسی) بزرگتر بود، کوچکترین تکروی و عنادی در رفتار و گفتارش مشاهده نمی‌شد.

طلاب متنوع و از مناطق مختلف بودند. کرد، ترک، بلوچ، بندری، ترکمن و خراسانی نزد او تفاوتی نداشتند. همه را به یک چشم می‌نگریست. هرکسی از سفر بازمی‌گشت خوراکی مخصوصی با خود می‌آورد که معمولاً به مذاق بقیه خوش نمی‌آمد. ماموستا با طیب خاطر غذای همه را می‌خورد و تشکر می‌کرد. یادش بخیر ما بندریها چندین بار، صبحانه «مهی‌اوه» به خوردش دادیم. خیلی هم خوشش هم اومده بود و ازش تعریف می‌کرد، ولی از خرچنگ و میگو می‌ترسید.

مطمئن نیستم که مجازم و گرنه چندین شخصیت بزرگ کنونی در سراسر ایران را نام می‌بردم که در آن مکان کوچک اما بزرگ!! توسط ایشان، ماموستا محمود و ماموستا هاشم حکیمی پرورش یافته‌اند. حجره‌ی ما چندان هم کوچک نبود. در کمترین حالت حداقل ۲۵ طلبه داشت که برای حجره‌های آن دوره (سالهای ۶۹ تا ۷۶) بی‌سابقه بود. بنابراین پشتیبانی و تأمین چنین مرکزی امری آسان نبود. مگر می‌توان نقش ماموستا سیدمحمد قاضی امام‌جمعه‌ی خانقاه، این عالم مستقل و شجاع در پشتیبانی همه‌جانبه از مدرسه را فراموش کرد! نقش مردمان باغیرت و دیندار و باسواد خانقاه را در پیشبرد امور مدرسه هرگز از یاد نخواهم برد.

ماموستا به کذب زمین امرار معاش می‌کرد و عرق جبین. باغچه‌ای هم در شیب کوه در دل جنگل روستا داشت. معمولاً بعد از نماز عصر شال را محکم بر کمر بسته و کشاورزی می‌کرد. ما هم درس و مدرسه را رها و به بهانه‌ی بییل زدن، انار و چند عدد گردو و خیار سبز و گوجه تازه تناول می‌کردیم و البته جای تازه هیزمی که زن مهربان ماموستا بار می‌گذاشت.

طلاب بسان فرزندان بودند. محال بود چیزی در خانه بپزند و ما را فراموش کنند. یکی از دخترانش را به ازدواج یکی از همکلاسیها درآورد. برعکس برخی علما، اولادی بسیار مهربان، متواضع و بااخلاق داشت. معمر و عمار و انس و ناصر اکنون مردان باشخصیتی شده‌اند.

قصه را به زبان گذشته می‌گویند و گر نه ماموستا هنوز همان ماموستاست. یادش گرامی است و راهش پر رهرو!

## خاطره‌هایی از دعوت (۴)؛ دیدار با حاجی ماموستا برده‌ره‌شی بانه



توفیق یاراحمدی

اشاره: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح در نظر دارد جهت «ثبت و حفظ تاریخ شفاهی دعوت و بیداری اسلامی به طور عام و جماعت دعوت و اصلاح ایران به‌طور خاص»، خاطرات، ناگفته‌ها، تجارب اخلاقی - دعوی و ... فعالان و پیشکسوتان را در معرض دید کاربران اصلاح قرار دهد. لذا از همه‌ی اساتید گرامی و دوستان عزیزی که دارای خاطره‌ها و تجارب ارزنده هستند، دعوت می‌شود ما را با ارسال

خاطرات و تجارب به‌یادماندنی‌شان، در راستای نیل به این مهم و انتقال آن به نسل جوان و نیز نسل‌های آینده، یاری رسانند.

دیدار با حاجی ماموستا برده‌ره‌شی بانه چند سال پیش به اتفاق جمعی از دوستان، به شهر بانه رفته بودیم و قبل از برگشتن به دوستانم گفتم که نام و شهره‌ی حاجی ماموستای برده‌ره‌ش (ماموستا ملا محمد عزیزی) را شنیده‌ام، اگر موافق باشید، هر طوری شده باید ایشان را ملاقات کنیم.

دوستان همراه چون ایشان را نمی‌شناختند، تمایلی به ملاقات از خود نشان ندادند. ولی با اصرار و پافشاری بنده، سرانجام جهت دیدار با این عالم عامل، به روستای برده‌ره‌ش که در فاصله‌ی بانه و سردشت واقع شده است، رفتیم.

ایشان از ما به گرمی استقبال نموده، مهر و عاطفه و جذابیت ایشان از دیدار اول کاملاً مشخص بود.

در این دیدار، یکی از دوستانمان از ایشان چند سؤال فقهی پرسید و وی بسیار عالمانه و محققانه به سؤالات پاسخ دادند. سپس از ایشان در مورد استاد شهید کاک ناصر سبحانی، سؤال کردیم که آیا از ایشان، شناختی دارد و مصاحبتی با آن عالم برجسته داشته است یا نه؟

ایشان آه سردی از نهاد و درونش برآمد و فرمود: یکی از حسرت‌های زندگی من این است که نتوانستم به خدمت استاد

ناصر سبحانی برسم. وی در ادامه گفت: همیشه تمام سعی من بر این بوده که خود را کوچک علماً بدانم و در هر جایی به خدمت بزرگان اهل علم برسم و در این راستا کاک احمد مفتی‌زاده و ماموستا ملا محمد ربیعی و دهها نفر دیگر از علما را ملاقات نموده‌ام، ولی مجال ملاقات با کاک ناصر را نداشته‌ام که هنوز هم به عنوان حسرتی در دل من جای دارد.

اخلاق شیرین و سیمای پر از احساس حاجی ماموستا هنوز در ذهنم جاری است و ساری است. ... روحش شاد، یادش گرامی

\*\*\*



# بررسی غار تازه کشف شده شهر ربط در شهرستان سردشت



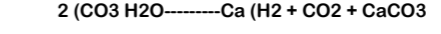
نسیم قاسمیانی - علی پیروئی

طول جغرافیایی: ۴۵. ۳۳. ۹۶  
 نزدیکترین شهر: ربط  
 شهرستان: سردشت

آدرس دقیق: استان آذربایجان غربی شهرستان سردشت، شهر ربط، واقع بر تپه ای در شمال شرق شهر که خود تپه پارک می باشد.

محدوده فضای داخل حفره حاوی مقداری بخار آب است اما به علت قرار گرفتن این حفره در بالای سطح ایستابی جریان آب در آن مشاهده نمیشود.

بر اساس مشاهدات و بررسی های زمین شناسی غار مذکور یک غار آهکی از نوع انحلالی میباشد که در یک محیط کارستی ایجاد شده است. مهمترین خاصیت سنگ های آهکی انحلال آنها در آبهای محتوی دی اکسید کربن CO2 است. این گاز ترکیبی از دو عنصر کربن و اکسیژن است که به فراوانی و به صورت گسترده در سطح زمین وجود دارد و همواره در فعل و انفعالات بیولوژیکی شرکت می کند. محلول دی اکسید کربن در آب اسید کربنیک (H2CO3) تولید می کند. کلسیم محلول در آبها یا ترکیب این اسید کربنات کلسیم به وجود می آورد که در آب قابل حل بوده و طبقات سنگ های آهکی را تشکیل می دهد.



البته این فعل و انفعالات ساده نیست و قابل تغییر نیز نمی باشد و نهایتاً موازنه های شیمیایی که همیشه در آب وجود دارد، انجام می گیرد. برقراری موازنه در اثر شرایط خاص به صورت فعل و انفعالاتی از چپ به راست یا از راست به چپ انجام می گیرد. زمانی که فعل و انفعال این فومول از چپ به راست انجام گیرد، در حقیقت آبهای جاری از طریق زمین هایی که دارای پوشش گیاهی هستند، از گاز CO2 غنی شده و به لایه های تحتانی سنگ های آهکی نفوذ می کنند و مقدار مساوی از کربنات کلسیم به محلول بی کربنات کلسیم تبدیل می شود.

حال اگر این محلول به داخل غاری جاری شود یا در لایه های سنگ های آهکی نفوذ کند با فضایی که دارای دی اکسید کربن کمتری است، مواجه می شود. قسمتی از محلول دی اکسید کربن به فضایی که تحت تاثیر ته نشینی کربنات کلسیم است باز می گردد، در این حالت فعل و انفعال فرمول از راست به چپ انجام می گیرد.

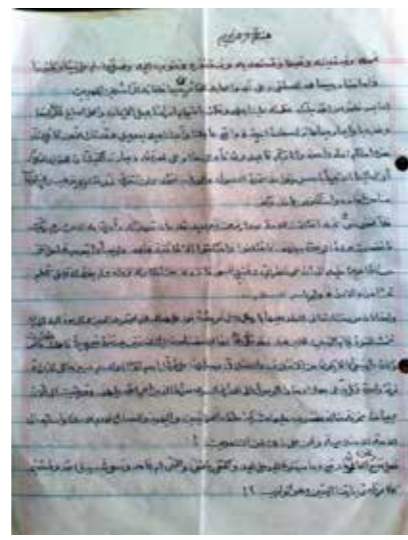
در این صورت آب مدت بیشتری نمی تواند تمامی کربنات کلسیم را که به شکل رسوب باقی مانده است، حل نماید، لذا رسوب یا ته نشین نازکی از آهک در سقف یا دیواره غار یا به صورت آهک کریستالیزه آویخته از سقف باقی می ماند.

وقتی که این تشکیلات آهکی که به طور عمودی از سقف به پائین آویزان باشند، آنها را استالاگتیت و Stalactite یا چکنده می نامند. ته نشین های آهکی به وجود آمده از چکه های آب از سقف به سمت پائین در کف غار رو به بالا می روند که استالاگمیت Stalagmite یا چکیده نامیده می شوند که در حفره یافته شده به علت وجود واریزه هایی که در قسمت کف وجود دارد این تشکیلات مشاهده نمیشود. شکل رشد پیدا کرده آنها یکسان است و در مقابل جریان هوا یا آب مقاوم هستند. تزئینات آهکی در دیواره ها و سقف به صورت گل کلمی و اسفنجی دیده میشوند. ضخامت این تشکیلات به ۳ الی ۴ سانتی متر میرسد که نشان از جوان بودن پدیده دارد.

آبی که در امتداد طول سقف غار جریان یافته، بتدریج سقف غار را از کربنات کلسیم پوشانده است که در ادامه تصاویری از فضای داخل غار مشاهده میشود.



# چند سطری بر لوح تاریخ در تأیید بیداری اسلامی معاصر



استاد علامه ماموستا ملا محمد عزیزی به رده رده شی

## ترجمه: پایگاه اطلاع رسانی اصلاح

اشاره: حاجت به بیان نیست که پژواک بیداری اسلامی معاصر پس از نیم قرن فعالیت در خاستگاهش، سرزمین نیل، به ایران رسید. زنده یاد حاج ماموستا ملا محمد عزیزی برده رده شی بانه، یکی از نوادر روزگار و از بزرگان عالمان عامل عصر ما، در خطه‌ی دیندار گردستان بود. وی در درازنای بیش از شصت سال فعالیت علمی در حجره‌ی روستای برده رده رش، شاگردان و عالمان برجسته‌ای را پرورش داده، تقدیم جامعه‌ی اهل سنت ایران نمود که برخی از آنان، اینک در کاروان بیداری اسلامی در صف جماعت دعوت و اصلاح ایران در خدمت به دین و جامعه‌ی اهل سنت ایران مشغول‌اند.

وی در تأیید دعوت امام شهید حسن البنا (رح) و مدرسه‌ی تربیتی جماعت اخوان المسلمین، نگاشته‌ی زیر را به نگارش درآورده است و به عنوان امانت در اختیار یکی از شاگردانش نهاده بود، وی نیز از سر لطف، آنرا جهت انتشار در پایگاه اطلاع رسانی اصلاح، ارسال نموده است. ضمن طلب غفران و رضوان الهی برای روح آن مرحوم و تشکر از آن شاگرد راستینش، برگردان آنرا تقدیم کاربران عزیز می نمایم.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 نحمده ونستعینه ونستغفیه ونستغفره  
 ونثوب إليه ونصلی ونسلم علی نبینا وقائدنا

وإمامنا وحبيبنا محمد المصطفى وعلی آله وأصحابه الفائزين سیما خلفائه الراشدين المهديين

و اما بعد، حقیقتاً خداوند - جل جلاله - با دانش و حکمت خویش بر ما منت نهاد، آن گاه که فرد فرد ما را با ریسمان ایمان و عمل صالح به یکدیگر پیوند داد تا یکپارچه و منسجم باشیم و آگاهی را با مهربانی درآمیزیم تا خوشبختی و کامیابی جاودانی را نسل اندر نسل در دنیا و آخرت فراچنگ آوریم. خداوند بلند مرتبه می فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» و فرو فرستاد آنچه را برای شناخت و پرستش او لازم داشتیم. شناخت و پرستشی که ضامن پیروزی و رستگاری است. او از طریق پیامبرانش اصول و قواعدی را که بنیان و هدف واحد داشتند، به ما ارزانی داشت تا متحد باشیم و متفرق نشویم تا دچار شکست و اتلاف نیروها نشویم. گروهی پذیرفتند و معاندین و کفار روی برتافتند.

هرگاه پیامبری رحلت می نمود، در فاصله‌ی کوتاهی در بین امتش اختلافات بروز می کرد و برخلاف آنچه به آن دستور داده شده بودند، جز آنان که مورد لطف پروردگار قرار گرفتند، راه تفرقه می پیمودند و در اثر اختلافات از شنیدن و پذیرفتن نصیحت اهل حق باز می ماندند، تا آنکه راه را گم کرده و تلاش هایشان بی ثمر می شد. آنانکه گوشه نشینی را بر می گزیدند منزوی می شدند و جز شمار اندکی که آن هم زیر سیطره‌ی دشمنان - ولو به نام دین - نابود می شدند، کسی اهمیتی نمی داد.

یکی از سنتهای خداوند متعال همواره این بوده است که با برانگیختن و ارسال پیامبران، دین خود و دعوت به سوی آن را تجدید می نمود، تا آنکه با آمدن آخرین پیامبران - محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم - ختم نبوت اعلام گردید. متأسفانه بعد از زمان نه چندان طولانی، دستهای از آستین منافقان بیرون آمد و امت از آنچه مأمور به آن شده بود، دوری گزید و آنچه نمی باید، از دو دستگی و برساختگی (اختلاف) اتفاق افتاد و به جز گروهی، بقیه به نام اسلام و مسلمان، راه دوزخ را در پیش گرفتند و همه بر اساس نادانی و گردنکشی ادعای سیر بر صراط مستقیم - راه آنان که

مورد لطف و نعمت خداوند قرار دارند - نمودند. تا به امروز هم گروه‌های منحرف و گمراه و مورد خشم الهی و مشرک باقی مانده اند که هم پیمان با یهود و نصاری و دشمنان دین اند در جهت نابودی اسلام و امت اسلامی کار می کنند و ما بر این وضع گواه هستیم.

حال آیا ما عالمان که آنچه را که ساری و جاری است و آنچه اتفاق خواهد افتاد را به عینه می بینیم آیا دست روی دست بگذاریم و فقط به آرزو کردن اکتفا کنیم یا اینکه لازم است مجاهدت و تلاش کنیم و در راه خدا بکوشیم و آن چنان که فرمان داده شده ایم عمل کنیم تا آنکه مرگمان فرا رسد و این واجب وظیفه‌ی ماست؟

وانگهی: آیا هر تلاشگر و مجاهدی به تنهایی اقدام کند، هرچند که آمادگی لازم را برای دعوت به حق و دفاع از آن و تلاش در راه آن کسب نکرده باشد پس هر کس به میل خود رفتار کند و بسته به آگاهی و توانایی که دارد ساز خود را بنوازد؟ یا اینکه در پرتو قرآن و سنت و بر اساس برنامه‌ها و معیارهای منظم و معین تحت فرمان مرشدی کامل که از ایمان، فهم، فرهنگ و سیاست برخوردار است و اهل مشورت با اهل نظر هم هست، در یک قالب جمعی عمل کنیم؟ سپس ببینیم آیا رسول گرامی خدا علیه السلام، به تنهایی و با توکل بر خداوند یکتا عمل می کرد یا همراه یارانش تلاش و مجاهدت می نمود؟ آیا آنان فردی عمل می کردند یا به طور گروهی تسلیم و تابع آیینشان بوده اند؟

بسیار دیده و شنیده ایم که کسانی در گوشه‌ی انزوا نشسته و کار جمعی را با برچسب تحزب و تفرق نقد می کنند و آن را ممنوع و مایه‌ی تفرق می دانند، اما لحظه‌ای نمی اندیشند که کار فردی بیشتر مایه‌ی تفرق و تشتت است. خداوند متعال فرموده است: یا راستان و راستگویان همراه باشید، و توجه نمی کنند که خداوند مسلمانان را «حزب خدا» نامیده است و به مقتضای مفهوم مخالف، دشمنانشان را احزاب شیطان نامیده است. همچنانکه اهل حق، اهل سنت و جماعت نامیده می شوند و مخالفانشان اهل بدعت و گمراهی نامیده می شوند. این نامگذاریها طبیعی بوده و مایه‌ی تعجب نیست زیرا خداوند متعال



می فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ»، پس اتفاقاً هر کس با این امر مخالفت کند، تحزب کرده است.

دین اسلام آیینی فطری و پویاست و ماهیت جمعی دارد و بر اساس مقتضای فطرت بشری برنامه‌هایش را پیش می‌برد. ناگزیر فرد مسلمان باید بنا به اقتضای آن از این ویژگی دین نیز پیروی کند و راه بدعتگذاری نبوید که هر آنکس خود را از قاعده‌ی شریعت مستثنا کرد و تفرّد گزید، به آتش دچار خواهد شد.

پس وجود مجموعه‌های دعوتگر برای ارتقای آگاهی امت اسلامی و پیشبرد رویه‌ی آن در چارچوب کتاب و سنت و دور کردن سرّ مخالفان داخلی و خارجی که مطابق شرایط و حسب امکان برای جهاد در راه خدا گریز ناپذیر می‌باشد، ضروری است. به ویژه در روزگار کنونی که مسلمانان با وجود جمعیت فراوان، به بلیه‌ی تفرّق گرفتار آمده‌اند و بدعت و گمراهی در میانشان شایع شده است و همه‌ی اینها علاوه بر هم‌پیمانی کفار در برچیدن آنان و امکانات آنان است و قدرت در میان مسلمین به دست کسانی است که تنها به حفظ قدرت و موجودیت خویش می‌اندیشند.

پس ما چاره‌ای نداریم جز در اختیار داشتن تشکلی واحد - که این بهتر است - و یا تشکلی هایی ضروری بر حسب شرایط که دچار دودستگی و نفاق نشوند و با حرکت به سوی خدا و برای خدا با هم هماهنگ باشند. واجب است با هدف واحد در صف واحدی فعالیت کنند و در رسیدن به پیروزی و پیشرفت از هر جهتی و توسط هر دعوتگری و در هر وقت و مکانی جدّی باشند. از خودخواهی و تعصب جاهلانه پرهیز کنند که موجب کجروی و انحراف بسیاری از کسانی گشته است که فقط خود را برخوردار از فهم و درک سیاسی می‌دانند و انتقادشان برای تولید اختلاف است نه برای رسیدن به توافق.

اما خدای را سپاس جمعیت‌ها و تشکلهایی را دیده‌ایم و درباره‌شان شنیده‌ایم که در زمره‌ی مخلصان هستند و در قرن بیستم و در عصر کنونی مایه‌ی امید و چشم روشنی‌مان هستند. امیدواریم خداوند آنان را محفوظ بدارد و یاریشان فرماید و حقیقتاً خداوند بر انجام اوامرش توانا و غالب است. این جمعیت‌ها و تشکلهای با جان و مالشان در راه خدا تلاش می‌ورزند و با یاری خدا و تلاش اینان، کلمه‌ی الله (پیام الهی) رو به الایی و سخن کفار سر به فرودستی گذاشته است. اینان

هم اکنون تبدیل به خاری در چشم کفار و بدعت‌گذاران و حکومتگران مستبد حاکم بر کشورهای اسلامی گشته‌اند. در طلیعه‌ی این جمعیت‌ها، «جماعت اخوان المسلمین» ایستاده است که توانستند با تقدیم مال و جانشان الگوی برتری خلق کنند و راه و روش به‌روزی برگزینند و از فرهنگ توسعه‌یافته و پسندیده‌ی برخوردار شوند.

ما آنان را از خلال کتابها و رساله‌هایشان و یا همنشینی با آنان شناختیم و خدا را شکر نقص یا ایرادی در ایمان، عقیده، آگاهی، فرهنگ، برنامه‌ها، سازمانها و سیاستهایشان ندیدیم و آنان را در مجموع در آنچه با خدا پیمان بسته‌اند صادق یافتیم. آنان از زمانی که رشد یافته و اندیشه‌ها و برنامه‌های خود را بر اساس موازین شرعی بنیان گذاشتند، زمینه‌ساز بیداری اسلامی شدند، چه باور دارند هر کاری که مورد تأیید اسلام نباشد و بر اصول کلی آن بنا نشده باشد، به پیروزی نخواهد انجامید و این حقیقتی آشکار و غیر قابل تردید است. آنان این گونه بود که سبب بیداری و آگاهی مسلمانان در مسائل گوناگون در همه‌ی کشورهای شده و به نماد وحدت بر ضد دشمنان اسلام بدل گشتند به خصوص که مسلمانان را با اسلامشان می‌شناختند نه با نژاد و رنگ و زبانشان. این امر اسباب شکست توطئه‌های اهل انحراف و تباهی بر ضد اهل اسلام را هم رقم زد. رحمت خدا بر بنیانگذار و بر قطب و شهدای این قوم باد و خداوند با نصر عزتمندانه‌ی خود ایشان را یاری فرماید!

ما در این مقام به کسانی که از این جماعت جدا شده و خود را منتسب به به آن می‌دانند اهمیتی نمی‌دهیم و می‌پذیریم که جدایی و اختلاف امری گزیرناپذیر است، چرا که قدرت درک و فهم و تلاش و عمل هیچ کس با دیگری برابر نیست و خداوند خود، انسانها این گونه آفریده است. نیز به کسانی که یا از روی نادانی و یا از باب عناد انتقاد می‌کنند کاری نداریم چرا که چنین کسانی همواره وجود خواهند داشت.

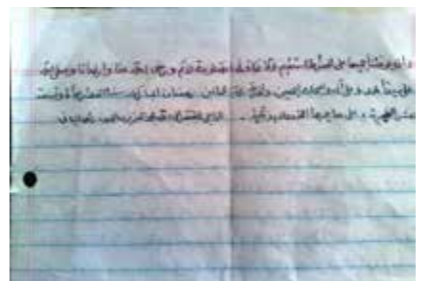
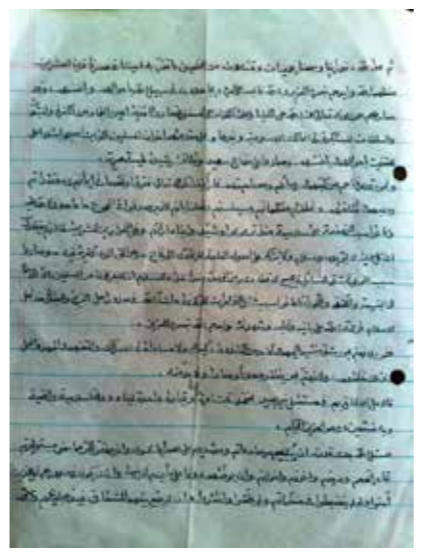
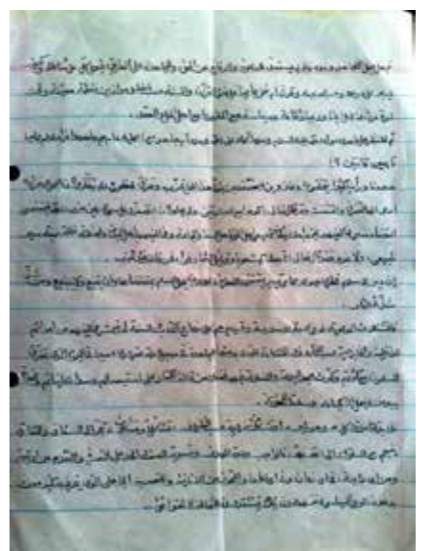
اما امید داریم که در آینده‌ای نه چندان دور همگی ما به آنان بپیوندیم و در سایه‌ی حکومتی راشده و رهبری واحدی برای ساختن حکومت اسلامی واقعی با هم متحد شویم و در این راه تنها از خداوند عزیز و حکیم یاری می‌جویم.

از خداوند -جل جلاله- خواهانیم که همه‌ی آنان به ویژه دعوتگران و رهبران‌شان را بر راه راست هدایت نگه بدارد و ایشان نیز بیش از پیش نسبت به معبود و دینشان و برادران و خواهرانشان احساس مسؤولیت

بکنند. خداوند آنان را در منهای پسندیده‌ی شان همیشه موفق گرداند و در دل‌هایشان هیچ کینه‌ای نسبت به سایر مؤمنان نباشد ولو اینکه در تشکیلاتشان نباشند و زبان به انتقادشان بکشایند. نیز از خداوند منان می‌طلبیم که در میانشان شکاف و دودستگی حاصل نشود تا شکوه و هیبتشان از میان نرود. خداوند همگی ما را بر راه راست توفیق عطا فرماید تا در راه او از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسیم. خداوند از ما خرسند باشد و ما از وی راضی. وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و أصحابه أجمعین والحمد لله ربّ العالمین.

رمضان المبارک سنه ۱۴۱۹

الرّاجی المفترق إلی الله محمد عزیز یی برده رشی بانه ای



استاد یوسف جمالی

رمضان با خود خاطره‌ی نزول قرآن را به همراه دارد، رمضان خاطره‌ی جنگ بدر و مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین نبرد تاریخی مسلمانان و رشادتهای مسلمسن صدر اول را به یاد می‌آورد و شاید صدها خاطره‌ی دیگر، اما برای ما جنوبی‌ها رمضان تداعی کننده‌ی خاطره‌ی دیگری نیز هست خاطرات استاد شهید محمد ضیائی و آن جماعت‌های تراویح و نمازهای بیادماندنی شب‌های رمضان و همچنین سخنرانیهای گیرا و جذاب در آن شب‌ها.

اگر به خاطره نزول قرآن توجه کنیم می‌بینیم که این روزها چنان در بین ما مهجور مانده که فقط اسم و رسمی از آن باقی مانده و بس و کمتر مسلمانی است که توجهی ویژه به معلومات و مضامین حیاتبخش آن داشته باشد.

قرآن که باید به عنوان مرجع و قانون اساسی کلیه‌ی مسلمانان جهان باشد و قول فصل منازعات ما باشد کمتر قانونمند مسلمانی را سراغ داریم که از محتوای آن اطلاع و آفری داشته باشد. شاید کمتر به این موضوع دقت شده که چه ارتباطی بین قرآن و رمضان وجود دارد، مهم‌ترین ارتباط این است که اولاً ما مسلمین به شکرانه‌ی نزول قرآن یک ماه تمام را روزه بگیریم تا بدینوسیله بتوانیم شکر قلبی را از نعمات کثیر خداوند که در مقدمه‌ی آن نعمات، نعمت قرآن هست به جا آوریم و ثانیاً از آنجایی که روزه زمینه‌ی تقوا را فراهم می‌سازد ما را بر آن دارد تا عملاً به

# خاطره‌هایی از دعوت (۵)؛ رمضان و خاطرات

و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند» باشیم.

و رمضان برای ما خاطره‌ی استاد ما شیخ شهید، محمد ضیائی -رحمه الله- را تداعی می‌کند، رمضان که می‌رسد جای خالی او بیشتر احساس می‌شود، مردی که اهل قرآن و رمضان بود، مردی که ارزش قرآن و بدر را با هم فهمیده بود، و به همین خاطر هم قرآن را در بین ما زنده کرد، و گفتار و کردارش مفهوم بدر را جانی تازه بخشید.

در واقع او قرآن را به جامعه‌ی ما باز گرداند، می‌داند با آن کلام گرم و دلنشین خود چقدر از بدر گفت؟ آخر خود از اهل بدر بود، اهل جهاد بود، و با حیات و ممت خود مفهوم قرآن را برای ما زنده کرد: «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الانعام/۱۶۲) «بگو نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است.»

و ما هم چاره‌ای نداریم جز به قرآن برگشتن:

گر تو خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز به قرآن زیستن

چاره‌ای نداریم جز رو آوردن به ارزش‌های اصیل خود، البته وسیله‌ی آن نیز فراهم است: رمضان، با رمضان می‌شود پرواز کرد با رمضان می‌شود اوج گرفت، با رمضان می‌شود قرآن آموخت و با رمضان می‌شود زندگی کرد.

مفاهیم قرآن عمل کنیم و بدانیم که در این جهان پر از جنگ و ظلم و ظلمت، در این جهان پر از قتل و کشتار و خشونت، تنها نیروی نجات بخش که می‌تواند نور مبین باشد قرآن است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (الإسراء/۹) «این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است» همان قرآنی که در رمضان نازل شده: «شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» (البقره/۱۸۵) «ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است، تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حق و حقیقت) باشد و (میان حق و باطل در همه‌ی ادوار) جدایی افکند»، پس باید روزه گرفت: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (البقره/۱۸۵) «پس هر یک از شما این ماه را دریابد باید آن را روزه بدارد.»

اما با یاد و خاطره‌ی بدر نیز دل هر انسان منصف و مؤمنی به درد می‌آید، وقتی به یاد می‌آوریم که سلف ما چگونه از این مکتب جانانه دفاع کردند و چگونه خداوند، نصرت خود را شامل حال آن‌ها گردانید، حال آنکه مقایسه‌ی حال ما و آن بزرگان به ما می‌گوید که: همه‌ی آن قهرمانی‌ها را فراموش کرده‌ایم.

بدر یعنی جهاد با کفار، بدر یعنی امر به معروف و نهی از منکر، بدر یعنی مبارزه و شهادت، بدر یعنی غیظ کفار و حب مؤمنان، بدر یعنی وحدت صفوف مؤمنان و خلاصه، بدر یعنی بسیاری از مبانی اساسی و اصولی اسلام که ما امروز به شدت به آن‌ها احساس نیاز می‌کنیم و با کمال تأسف تمامی این فرهنگ‌ها از بین ما رخت بر بسته و بجز خیال و داستانی از آن‌ها چیزی باقی نمانده، رمضان رسیده که بدر را زنده کنیم، روح جهاد و غیرت را در خود زنده کنیم و یاد بگیریم که به جان هم نیفتیم چرا که: «وَلَا تَنَازَعُوا فَعَشَلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ» (الانفال/۴۶) «و (در میان خود اختلاف و) کشمکش نکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود» بلکه: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (الفتح/۲۹) «(کسانی که همراه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هستند) در برابر کافران تند و سرسخت،



## ما کیستیم؟

امام شهید حسن البنا

ترجمه: جلیل بهرامی نیا

اخوانی‌ها در بیان اندیشه‌ی خود فراوان نوشته و در تشریح برنامه‌ها و روش‌های خود، فراوان سخن رانده‌اند و در بسیاری جاها و با ابزارهای رسانه‌ای متنوع، خود را به مردم شناسانده‌اند؛ به رغم همه‌ی این‌ها، شماری از مردم هنوز شناختی خلاف واقع از اخوان دارند و در خیال خویش، سیمایی از آنان تصوّر می‌کنند که چه در مقیاس کوچک و چه در مقیاس بزرگ، تناسبی با واقعیت ندارند؛ روی سخنم با اینگونه اشخاص است که شناختی درست یا اساساً شناختی از جماعت اخوان ندارند:

اخوان المسلمین در یک تعریف خلاصه، جماعتی هستند که شناخت درستی از اسلام یافته‌اند و آن را برترین نظام برای اصلاح ملت‌ها در تمامی ابعاد می‌دانند و می‌کوشند که خود و امورشان را با آن سامان دهند و زندگی خویش را وقف آشکار ساختن قابلیت‌ها و زیبایی اسلام و فراخواندن همه‌ی مردم به آن کرده‌اند تا یابد و موانع ساختاری آن برچیده شود و تعیین سبک زندگی، یکسره به الله واگذار شود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند که اخوان شب‌ها را در مساجد و غارها سپری می‌کنند و شرط پیوستن به جماعت آنان، وا نهادن شغل و کناره‌گیری برای انجام عبادات و بی‌اعتنایی به امور و وظایف شخصی است! حال آنکه سرشت و بنیاد دعوت اخوان، مبارزه با اینگونه سختگیری‌ها و بی‌کاری‌هاست و پیروانش را مکلف می‌سازد که در تمام زمینه‌ها، در علم، در تلاش اقتصادی، در نیرومندی و توانمندی، در توجّه به بهداشت و سلامتی و در خوشخویی و وارستگی، نمونه و پیشگام باشند و کسی را به چیزی جز ادای واجبات و پرهیز از مُحرّمات وادار نمی‌سازند؛ آن شبهایی نیز که در مسجدی یا خلوتگاهی گرد هم می‌آیند، صرفاً جلساتی عادی برای آموزش و ورزش یا محفلی دوستانه و از جنس دیگر اجتماعات متداول جامعه است و تمام گردهمایی‌هایشان نیز در منازل یا مراکز خودشان برگزار می‌شود.

بسیاری از مردم چنین می‌پندارند که اخوان، مراعات گونه‌ای خاص از پوشش و شیوه‌ی

زندگی خانوادگی و دیگر ابعاد زندگی خصوصی را به اعضایشان الزام می‌کنند؛ در حالی که این فقط یک توهم بزرگ است؛ زیرا اخوان نیک می‌دانند که تقوا پیش از فرم ظاهر به درون و قلب ربط دارد و اسلام پیش از هر چیز به پیراستگی درون، صحت و اصلاح اعتقادات و سنجیدگی عبادت پروردگار عنایت می‌ورزد و مردم را در عادات و امور خصوصی در تنگنا و فشار نمی‌گذارد؛ همه‌ی سخن اخوان در این باره این است که اسلام آدابی مخصوص به خود دارد که لازم می‌داند هر مسلمانی، اعم از اینکه عضو جماعتشان باشد یا نباشد، آن‌ها را رعایت کند و خانواده و سپس همه‌ی افراد تحت سرپرستی‌اش را به پایبندی به آن‌ها وادارد.

شماری نیز تصوّر می‌کنند که اخوان از دین استفاده‌ی تجاری می‌کنند و در پس پرده‌ی دعوت اسلامی اهداف پنهانی دیگری دارند و هرگاه در این باره توضیحی از آنان خواسته شود، یا سکوت می‌کنند و یا زیرکانه بحث را به ناکجا آبادی بی‌کرانه و سمت و سویی انحرافی می‌کشانند! این در حالی است که اخوان نه در تاریکی فعالیت می‌کنند و نه در زیر زمین جلسه تشکیل می‌دهند و نه سخنان رمزآلود و معماگونه طرح می‌کنند؛ بلکه در فضای روشن فعالیت می‌کنند، در مساجد، فرهنگسراها و مراکز عمومی گرد هم می‌آیند، درها را به روی همگان گشوده می‌دارند، صدایشان را تا دورترین مکان‌های تحت پوشش امواج رادیویی می‌رسانند، کتاب خدای متعال و احادیث پیام‌آورش را مطالعه می‌کنند و اندیشه‌هایشان را در حضور جمعیت‌های هزاران نفری بر روی منابر آشکار می‌سازند و فراتر از این‌ها، افکار و گفتارهایشان را به چاپ و نشر می‌سپارند و غالباً به صورت رایگان توزیع می‌کنند و سالهاست بدین شیوه فعالیت دارند و تاکنون نیز چیزی خلاف آنچه به خلق نموده و مردم را به سویش فرا خوانده‌اند، افشا نشده است.

بسیاری دیگر نیز نگاه آشکارا و گاه به صورت کنایی و ضمنی در نوشته‌ها یا اظهاراتشان، در میهن‌دوستی یا شهامت حَق‌گویی یا جدیت جهادی اخوان، طعن و تشکیک وارد می‌کنند؛ واقعیت این است که بیشتر این افراد، بیرون‌گود هستند و تجربه‌های حاصل از فعالیت میدانی، آگاهی جامع از فضای پیرامونی و شرایط



و لوازم دعوت و سرانجام، دغدغه‌های پیامدسنجانه‌ی جماعت اخوان را ندارند و کل آنچه دارند شور و حماسه‌ای قابل ستایش است و بی‌اطلاعی و جهلی قابل درک و گذشت است!

همه‌ی این پندارها یا به صورت دقیق‌تر، بخشی و البته بخش اعظمشان، زنجیرای طولانی از تخیلات نوپرداز و گاه شگفتی‌ساز هستند که مطرح یا منتقل می‌شوند و مرا گاه حیران و گاه شادمان می‌سازند، چرا که حیرانی، سرآغاز شناخت و گمان، گذرگاه یقین است!

من همه‌ی کسانی را که ما نمی‌شناسند به صورت عمومی و خصوصی دعوت می‌کنم که مراکز ما را با بازدید کوتاه یا طولانی خویش مفتخر سازند تا خود از نزدیک، تفاوت شنیده‌ها یا تصوّراتشان درباره‌ی جماعت را با واقعیت‌ها درک و لمس کنند و مطمئن باشند که این بازدید نه هزینه‌های مادی نیاز دارد و نه عرفی و تشریفاتی و چه بسا سودی در یکی یا هر دوی این زمینه‌ها نیز در بر داشته باشد! تصوّر من بر این است که کوتاه‌ترین و کاراترین راه شناخت صحیح، همین است؛ زیرا فراتر از این توضیح، بیانی نیست و رساتر از مشاهده، دلیلی نیست.

اشخاصی نیز که در روزنامه‌ها و نشریاتشان درباره‌ی اخوان مطالبی می‌نویسند و سیمایی غیرواقعی از آنان ترسیم می‌کنند و در معرفی یا ارزیابی جماعت ما از مرزهای انصاف می‌گذرند، بدانند که اخوان از این بابت، نه خشمناک و برافروخته می‌شوند، نه کینه‌ی آن نویسندگان را به دل می‌گیرند و نه خصومت را با خصومت پاسخ می‌دهند؛ نه بدین سبب که توان پاسخ‌گویی و رویارویی ندارند؛ زیرا گمان نمی‌کنم کسی، مخصوصاً در مصر کنونی (مصر ۱۹۳۹م)، توان کشاکش تخریبی و تبادل انگ و دشنام نداشته باشد؛ بلکه از این جهت که اخوان هم علاقه‌مندند الگویی از بزرگ‌منشی و

چشمپوشی کریمانه از جفاها و صرف وقت در عرصه‌ای غیر از جدال لفظی به مردم ارائه کنند و هم نمی‌خواهند شکافهای میان خود و دیگران را گسترده‌تر سازند؛ چون معتقدند که آینده رازی از اسرار خدای متعال است و کسی چه می‌داند شاید خصم امروز، دوست فردا و دوست امروز، دشمن فردا باشد و خدا را با خلق خویش، کارهاست! و چه سنجیده است فرموده‌ی حضرت رسول (ص) که: «أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضًا يَوْمًا مَا؛ وَ ابْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبًا يَوْمًا مَا» یعنی: با دوستت به اندازه دوستی کن، ای بسا که روزی دشمنت شود؛ و با دشمنت، به اندازه دشمنی کن، ای بسا که روزی دوستت شود!

وظیفه‌ی ما این است که خدمت این دوستان عرض کنیم: چه خوب است شما نیز این بلندنظری را قسدر بدانید و البته حساب کار با خود شماست و در تصمیم‌گیری کاملاً آزادید!

ای کسانی که هنوز اخوان را نمی‌شناسید، بکشید آنان را بشناسید و بدانید که اخوان معماً و ناشناختنی نیستند؛ جلوتر که بیایید در میانشان آرمانی رفیع تا آخرین حد بلندی، ایمانی عمیق تا ژرف‌ترین لایه‌های روح و جان و شور و حماسه‌ای به بلندای اوج صداقت خواهید یافت و به درستی درخواهید یافت که به برکت عنایت خداوندی و نه کوشش شخصی، شایسته‌ی اعتماد و امیدند؛ آری ما را چنین خواهید دانست و البته کسی را در برابر آفریدگار، معصوم و بی‌عیب نمی‌شماریم و از او می‌طلبیم که ما را به خویش وا نگذارد.

عنوان نوشته‌ای از امام بنّاء با عنوان «إلى الذين لم يعرفونا...» در مجله‌ی النذير، شماره‌ی سوم، سال دوم، ۱۵ محرم ۱۳۵۸ق، ۷ مارس ۱۹۳۹م، صص ۳ تا ۵.

\*\*\*

## مواعنی که بر سر راه ما قرار دارد



امام شهید حسن البنا

می‌خواهم به صراحت بگویم که هنوز پیام شما بر بسیاری از افراد، مجهول و ناشناخته مانده است و زمانی که آنان پیام شما را بفهمند و دریابند، سخت‌ترین مخالفت‌ها و دشمنی‌ها را بر شما روا خواهند داشت؛ و آنگاه شما ناچار خواهید شد با مشکلات و سختی‌های عدیده‌ای رو به رو شوید و سپس زمانی خواهد رسید که در جاده مشقت‌ها و رنج‌های پیام‌آوران گام برخواهید داشت... جهل توده مردم نسبت به حقیقت اسلام همچون سدی بر سر راه شما خواهد ایستاد. باید بدانید که مردمان مذهبی و علمای رسمی، برداشت شما را از اسلام، بسیار عجیب خواهند یافت و تلاش شما را در حمایت از ارزش‌هایی که به آنان معتقدید، مورد انکار و سؤال قرار خواهند داد. رؤسا و رهبران شما از هر مقام و مرتبه‌ای که باشند بر شما حسد خواهند برد. حکومت‌ها یکی پس از دیگری بر سر راه شما خواهند ایستاد و تمامی آنان سعی خواهند کرد که فعالیت‌های شما را خنثی نموده و جلوی پیشرفت شما را بگیرند.

ستمگران آنچه را که در حد توان دارند برای بستن راه شما و فرونشاندن شعله پیام شما به کار خواهند گرفت. آن‌ها از کمک‌های حکومت‌های ضعیف و افکار ضعیف و دست‌هایی که به سوی ایشان برای گدایی دراز شده‌اند، کمک خواهند گرفت تا به شرارت و تجاوز خود ادامه دهند. با تمامی این تلاش‌ها علیه شما سوءظن برخواهد انگیخت و به پیام و رسالت شما اتهام ناروا خواهند زد. آن‌ها تلاش خواهند کرد که نمایی زشت و ناقص از پیام شما عرضه بدارند.

شما را به پای میز محاکمه، زندان، شکنجه و ترور خواهند کشاند. اموال شما را مصادره خواهند کرد. جلوی فعالیت‌های شما را خواهند گرفت و خانه‌هایتان را بازرسی و زیوررو خواهند نمود. مبارزه شما ممکن است طولانی شود، اما خداوند وعده کرده است کسانی که در راه او جهاد کرده و اعمال نیک انجام می‌دهند، یاری دهد.

برادران من! آیا شایستگی آن را که از دین حق دفاع کنید، دارید؟ آری. برادران مسلمان گوش فرا دهید: من با این سخنان کوشیده‌ام اهمیت رسالت شما را برایتان روشن سازم. شاید اینک زمان سخت‌جدايي فرا رسیده باشد و ما ناچار باشیم با یکدیگر وداع کنیم. در چنین وضعی، من قادر به سخن گفتن یا نامه نوشتن به شما نخواهم بود، لذا به شما نصیحت می‌کنم که قرآن را به دقت بخوانید و گرد یکدیگر جمع شوید و بر سر هر یک از کلمات آن بحث و تفکر نمایید، زیرا هر کلمه‌ی آن دارای معانی بسیاری است.

برادران من، شما یک جمعیت خیریه یا یک حزب سیاسی و سازمان محلی با اهداف محدود نیستید. شما روح تازه‌ای در دل این ملت هستید؛ روحی که می‌بایست با تمسک به قرآن، حیاتی نو به کالبد جامعه بدمد. شما نوری هستید که می‌بایست در دل ظلمت مادی‌گرایی بتابید و با توسل بر خدا این جهل مجسم را نابود سازید. شما آن صدای قدرتمندی هستید که همگان را به سوی پیام‌بر اسلام فرا می‌خوانید... شما باید خود را حاملان رنج‌ها و مشقاتی بدانید که دیگران از زیر بار آن شانه خالی کردند.

هنگامی که از شما سؤال می‌کنند آن‌ها را به سوی چه چیز فرا می‌خوانید؟ به آن‌ها پاسخ دهید: به سوی اسلام، به سوی پیام محمد، به سوی دینی که در خود حکومت و سیاست دارد و بشریت را از بندها و قیدهای غیر انسانی آزاد خواهد ساخت. اگر به شما گفتند که این سیاست است! به ایشان پاسخ دهید: اسلام این است و ما این تقسیم‌بندی‌ها را نمی‌شناسیم. اگر تهمت انقلابی‌گری به شما زدند به ایشان بگویید: ما صدای حق و صلحیم، آرمانی که سخت به آن پایبندیم و بدان افتخار می‌کنیم. اگر شما علیه ما قیام کنید یا سر راه ما بایستید به حکم خداوند در مقابل ظلم شما به دفاع از خود خواهیم پرداخت و اگر به شما گفتند: ما تنها به خدای یگانه ایمان آورده‌ایم و شرک شما را نمی‌پذیریم و چنانچه در مخالفت شما پافشاری کردند به ایشان بگویید: سلام بر شما، ما را با جاهلان کاری نیست.

منبع:

کتاب تاریخ جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز نویسنده: ریچارد میشل ترجمه: سید هادی خسرو شاهی



## خاطره‌هایی از دعوت (۶)؛ دعوتگری دلسوز و فداکار



عباس عباسی

مسجد آماده بهره‌برداری بود به آقای احمد شریفی به آدرس پایه تلگراف زدم. چند روزی بیشتر به آغاز ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۶ نمانده بود که جوانی را در گنبد ملاقات کردم، حدود ۲۵ بهار از زندگی اش سپری شده بود. خودش را فاروق معرفتی کرد پس از گفتگوی کوتاهی معلوم شد که برای چه امر مبارکی پا به شهرمان گذاشته و راهی دیار غربت شده.

از سیما و صحبت‌هایش دریافتیم که نه تنها بسیار جدی است، بلکه صرفاً برای رضای خالق هستی و خدمت به هموعانش رنج سفر را تحمل کرده است.

بهره‌برداری از مسجد امام محمد شافعی با اقامه‌ی اولین نماز، در اولین روز از ماه مبارک رمضان به امامت اولین ماموستا آغاز شد و کردهای گنبد کاوس برای اولین بار بعد از هجرت از کردستان در سال گرانی ۱۲۹۷ شمسی (=۱۹۱۹ م) در مسجدی که خود احداث نموده بودند، ماموستای هم‌زبان خود را تجربه می‌کردند.

مردم در ماه مبارک رمضان از ماموستا فاروق فیض بردند و ایشان به دیار خود یعنی شهر روانسر واقع در استان کرمانشاه مراجعت و چندی بعد همراه همسر صبورش به گنبد تشریف آوردند و در کلبه‌ی محقر مسجد اسکان یافتند.

در ابتدا دورنمای کار چندان روشن نبود؛ زیرا از یک طرف، وجود حداقل امکانات زندگی برای نوعروس و تازه داماد و اولین

تجربه‌ی امامت برای ماموستای جوان آن هم برای مردمی که برای اولین بار ماموستای هم‌زبان خود را می‌دیدند و حتی با ساده‌ترین احکام عبادی بیگانه و برخی نیز نماز خواندن را نمی‌دانستند و همچنین استقرار در شهری با اقوام و ملیت‌های مختلف و فرهنگ‌های متفاوت که با اکراد زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند.

از طرف دیگر، ارتباط و تعامل با علمای اهل سنت منطقه، یا ویژگی‌های فکری متفاوت که بعضاً با کردها وصلت و مراودت داشتند، کار را برای دعوتگر جوان ما مشکل می‌نمود.

ولی عنایت خداوندی، تلاش و فداکاری، صبر و بردباری، دلسوزی و تسامح و ملاحظت همراه با ایمان راستین این دعوتگر جوان، همه چیز را فوق تصور ما رقم زد. کاک فاروق عزیز از سوئی با برخورد بسیار گرم و صمیمی همراه با ملایمت و گذشت خود همه‌ی کردها را اعم از پیر و جوان، زن و مرد، کوچک و بزرگ جذب خود نمود و با اغلب خانواده‌ها ارتباط خانوادگی پیدا کرد و روابط آنقدر صمیمی شد که غالباً افراد را با اسم کوچک و پسوند جان صدا می‌زد.

خونگرمی، احساس مسئولیت، دلسوزی و فداکاری، تسامح و گذشت که از ویژگی‌های بارز ایشان بود کار خودش را کرد و همه شیفته‌ی او شده بودند، به طوری که همسایگان غیر کرد مسجد و اهالی محل اعم از فارس، ترک و ترکمن نیز به او به دیده‌ی احترام می‌نگریستند.

از سوی دیگر ارتباط بسیار خوبی با سایر برادران اهل سنت ترکمن صحرا داشت. همیشه به دیدار علمای بزرگ منطقه با ویژگی‌های فکری متفاوت می‌رفتیم همه او را دوست داشتند و او را «فاروق جان» صدا می‌زدند و این نشان از نهایت محبت و ارادت متقابل بود.

علیرغم اینکه فاقد بضاعت مالی بود و از امکانات بسیار کمی برخوردار بود نه تنها لب به شکایت نگشود، بلکه همیشه در خانه‌ی محقرش به روی همه، بخصوص مهمانان و مسافران راه دور و به ویژه علمای سایر مناطق باز بود و یکی از مکان‌های مورد بازدید، مسجد امام

شافعی گنبد و ملاقات با ماموستا فاروق قاضی (حفظه الله) بود. او بود که با دید و بازدیدهایش و برگزاری مراسم‌ها با شکوه نام امام شافعی را در ترکمن صحرا زنده کرد و دوران شکوفایی مسجد ما را رقم زد. کاک فاروق مهربان به عنوان یک دعوتگر دلسوز و فداکار، سنگ صبور خانواده‌های کرد بود و در مراسم‌های مختلف اعم از عزا و شادی او را پیش قدم می‌دیدیم و چقدر کلامش آرام‌بخش دل‌های عزادار و مایه‌ی تحبیب قلوب عروس و دامادهای جوان بود. نه تنها خستگی با سیمای او بیگانه بود، بلکه بشاشیت و خونگرمی و ضرب‌المثل‌ها و لبخندهای ملیحش ما را به وجد می‌آورد و قوت می‌بخشید.

نگارنده خود را مدیون فداکاری و تلاش صادقانه‌ی ایشان می‌داند و کاک فاروق بود که افراد بسیاری همچو حقیر را با نهضت جهانی بیداری اسلامی آشنا نمود و دستان کوچک ما را در دستان بزرگ و مبارکی قرار داد.

عاقبت پس از حدود هفت سال خدمت صادقانه در شهریورماه ۱۳۷۳، درحالی‌که زمین و زمان بر زحمات شبانه‌روزی او شهادت می‌دادند، گنبد را به مقصد ولایت خود یعنی شهر روانسر ترک نمود. با اینکه حدود ۲۰ سال از آن سال‌ها می‌گذرد ولی هنوز هم، نه تنها کردهای گنبد در حسرت آن دوران هستند، بلکه سایر برادران دینی نیز که با ایشان حشر و نشری داشته‌اند، از او به نیکی یاد می‌نمایند.

یادش گرامی و روزگارش با عزت و رضوان الهی نصیبش باد. آمین!

\*\*\*

## مهاباد در یک نگاه



گردآورنده: کمال مولودپوری و کریم حمزه

### الف) معرفی مهاباد

#### موقعیت شهرستان مهاباد

شهرستان مهاباد یکی از شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی است که از شمال به شهرستان میاندوآب، از جنوب به سردشت، از غرب به پیرانشهر و نقده و از شرق به بوکان محدود می‌شود. این شهرستان در موقعیت طول جغرافیایی ۴۵ درجه و ۴۳ دقیقه شرقی و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۴۶ دقیقه شمالی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده است. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، شهرستان مهاباد، دارای دو بخش (مرکزی و خلیفان) با ۵ دهستان و ۲۰۶ روستا است. مساحت تقریبی شهرستان مهاباد، حدود ۲۵۹۲ کیلو متر مربع است. فاصله آن تا مرکز استان ۱۲۰ کیلومتر و تا تهران ۸۳۵ کیلومتر است.

#### تاریخچه شهر مهاباد

تاریخ تاسیس شهر مهاباد، چهار صده قبل و مقارن با اوایل قدرت یافتن سلسله‌ی صفوی در ایران است. پس از ویران شدن «دریاس» به دست قزلباش، «صارم بیگ» (از اولاد سیف‌الدین) مرکز حکومت خود را به سمت جنوب و به کنار سرچشمه‌ای

که به «سوق بلاق» مشهور بوده، آورده و آنجا به «ساوجبلاغ مکری» اشتهار یافته است (سال ۱۰۳۸ هجری قمری). در سال ۱۰۸۱ هجری قمری و در اواخر سلطنت شاه سلیمان صفوی (شاه عباس اول)، «بلاق سلطان»، حکومت منطقه‌ی مکری را در اختیار گرفت و مهاباد کنونی را مرکز حکمرانی خویش قرار داد و اقدامات اساسی و شایسته‌ای در جهت عمران و آبادانی منطقه به عمل آورد. از جمله می‌توان به احداث «پل سرخ» یا پردی سور (۱۰۷۹ هجری قمری) و «مسجد سرخ» یا مزگه وتی سور (۱۰۸۹ هجری قمری) در آن زمان اشاره کرد. در سال ۱۳۱۵ شمسی، سیلی بزرگ آمد و خسارات زیادی به مهاباد وارد شد. پس از این سیل رضاشاه به شهر آمد و از خرابی‌ها بازدید نمود و به مسوولان دستور داد که خسارات مردم را جبران نمایند. وقتی رضا شاه به تهران بازگشت، دستور داد که از طریق فرهنگستان نام این شهر، همچون بسیاری از جاهایی که نام عربی یا مغولی داشتند، تغییر یابد. بنا بر پیشنهاد روانشاد غلامرضا رشید یاسمی، نام این شهر به «مهاباد» تغییر یافت.

#### وجه تسمیه

نام شهرستان مهاباد در گذشته به دلیل

حاکمیت ترکان قاجار به زبان ترکی ابتدا «سوق بلاق» (سوخ بلاق به معنی سرد چشمه) بعدها «ساوج بلاغ» و در دوره قاجاریه «ساوج بلاغ مکری» (در لهجه مهابادی ساابلغ) بود که در زمان حکومت رضاخان به نام «مهاباد» تغییر داده شد.

درباره واژه «مهاباد» تاکنون تعبیرات و معناهای گوناگونی گفته شده است. این شهر را «مه‌آباد» نیز گفته‌اند که به معنای جایی است که همیشه مه آلود است، ولی این تعبیر با واقعیت وفق نمی‌کند. بعضی نیز بر این اعتقاد هستند که «مه‌آباد» به معنای جایی است که بزرگان آنجا را آباد کرده‌اند. مهاباد را «ماد آباد» نیز گفته‌اند. به احتمال زیاد «مهاباد» یا «ماه آباد» شکل دیگری از «ماد آباد» باشد که به معنی سرزمینی است که توسط مادها آباد شده است (نظر به اینکه در بسیاری از متون قدیمی «ماد» و «ماه» به هم تبدیل شده‌اند و نمونه‌های زیادی در این زمینه وجود دارد). در فرهنگ فارسی برهان قاطع، «مهاباد» نام اولین پیغمبری است که به عجم مبعوث شد و کتاب «دساتیر» آورد.

#### جمعیت

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵ جمعیت شهرستان مهاباد ۲۰۱۰۰۰ نفر بوده است که از این



تعداد حدود ۱۳۷۰۰۰ نفر در شهر مهاباد و ۶۴۰۰۰ نفر در مناطق روستایی ساکن بوده‌اند. این شهرستان از لحاظ جمعیت شهری در رتبه‌ی چهارم، بعد از ارومیه، خوی و بوکان قرار می‌گیرد. بر اساس آمار جدید ۱۳۹۰ جمعیت این شهرستان حدود ۲۱۲۰۰۰ نفر است (حدود ۱۴۷۰۰۰ نفر در شهر و حدود ۶۵۰۰۰ نفر در مناطق روستایی).

**ب) ویژگی‌های ملی-مذهبی**

**ویژگی‌های قومی و زبانی**

گویش اکثر مردم به زبان کردی سورانی با لهجه مکریانی است و مردم می‌توانند به زبان‌های فارسی و ترکی نیز تکلم کنند.

**ویژگی‌های دینی**

مذهب ۹۵ درصد مردم این شهرستان سنی (شافعی) می‌باشد. تنها دو درصد از کل جمعیت این شهرستان را شیعیان تشکیل می‌دهند که مهاجر هستند و اکثراً کارمند اداره‌جات می‌باشند. در این شهرستان اقلیتی از کلیمی‌ها و ارمنی‌ها نیز زندگی می‌کنند.

**مساجد و ائمه جماعت**

شهرستان مهاباد ۲۵۷ مسجد دارد که از این تعداد ۷۲ مسجد در شهر و ۱۸۵ مسجد در روستاها قرار دارد. تقریباً در ۱۰ مسجد نماز جمعه برگزار می‌شود. در این شهرستان حدود ۴۰۰ نفر روحانی و طلبه علوم دینی زندگی می‌کنند که اکثر آن‌ها در شهر سکونت دارند. در این شهر تصوف و شیوخت نیز تا اندازه‌ای وجود دارد. دراویش و صوفیان در خانقاه و تکیه‌های این شهر، شب‌های پنجشنبه گرد هم می‌آیند و به مراسم ذکر و دف نوازی می‌پردازند.

**ج) ویژگی‌های طبیعی**

**آب و هوا**

متوسط بارندگی در شهرستان مهاباد حدود ۴۰۰ میلی متر است. میانگین سالانه‌ی دما ۱۲/۵ درجه سانتی‌گراد است. دارای زمستان‌های نسبتاً سرد و تابستان‌های گرم می‌باشد.

**ناهمواری‌ها**

شهرستان مهاباد در یک منطقه‌ی نسبتاً کوهستانی واقع شده است. سلسله ارتفاعات بلندی مانند کوه «می‌دان استر» با ارتفاع ۲۸۲۵ متر در جنوب شرق (بلندترین نقطه ارتفاعی شهرستان) و کوه‌های «لندی شیخان» با ارتفاع ۲۸۰۳ متر در جنوب غربی در این شهرستان وجود دارد. مهاباد

در ارتفاع ۱۳۲۰ متری از سطح دریا قرار دارد.

**دشت‌ها**

علاوه بر واحد کوهستانی، دشت نسبتاً وسیعی در شمال مهاباد که پوشیده از آبرفت بوده مشاهده می‌گردد. این دشت (دشت مهاباد یا شار ویران) در ارتفاع ۱۳۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد که از ابتدای شمال مهاباد شروع شده و به شوره زارهای اطراف دریاچه ارومیه ختم شده و در سمت شمال شرق به دشت شامات می‌اندوآب منتهی می‌شود.

**منابع آب**

رود مهاباد از ارتفاعات جنوب و جنوب غربی مهاباد (کوه‌های لند شیخان، میدان استر و ارتفاعات جانداران) سرچشمه گرفته و دارای دو شاخه‌ی اصلی به نام‌های «بیطاس» و «کوتر» است. این دو رود در غرب مهاباد به همدیگر متصل شده و پس از عبور از شهر مهاباد در بستری آرام پس از عبور از دشت مهاباد، وارد دریاچه‌ی ارومیه می‌شوند. اکنون یک سد مخزنی بر روی این رودخانه زده شده است.

**د) جاذبه‌های گردشگری (جاذبه‌های تاریخی، فرهنگی)**

**فقره‌ها (فخریگاه: فرهادگاه)**



این اثر تاریخی در هشت کیلومتری شمال شهر مهاباد، در روستای اگریقاش در مسیر جاده مهاباد- میاندوآب واقع شده است و در دامنه جنوبی بر دشت وسیع شهر ویران مهاباد مشرف است. این دخمه سنگی دو طبقه، در ارتفاع ۲۰ متری در بالای دیواره‌ای کاملاً صاف و به صورت دخمه‌ای مصنوعی به وجود آمده است که داخل آن چهار ستون سنگی تراشیده شده وجود دارد که به فاصله‌ی ۴ متر از هم قرار گرفته‌اند. داخل این دخمه سنگی ۳۶ متر مربع است که بخش شمالی آن متشکل از دو پله ورودی و دو ستون با ارتفاع ۲ متر و ۱۰ سانتی متر و داخل آن یک مقبره بزرگ و دو مقبره کوچک قرار دارد. طول قبر بزرگ ۲ متر و ۶۵ سانتی متر و عرض آن ۱۴۰ سانتی متر و طول قبرهای کوچک ۱۴۰ سانتی متر و عرض هر یک از آن‌ها

۹۰ سانتی متر است. ارتفاع این دخمه سنگی از لب ایوان تا پایین‌ترین قسمت دامنه کوه پنج متر و سسی سانتی متر است. قدمت آن به هزاره‌ی اول پیش از میلاد بین سال‌های ۵۵۰ تا ۷۰۸ قبل از میلاد می‌رسد. بنا به نوشته‌ی مورخین، این مکان از مقابر مهم دوره مادها به شمار می‌رود و گویا آرامگاه فراورتیس (فرورتیش) پدر دیاکو، پادشاه ماد می‌باشد.

**مسجد سرخ (مزگه‌وتی سور)**



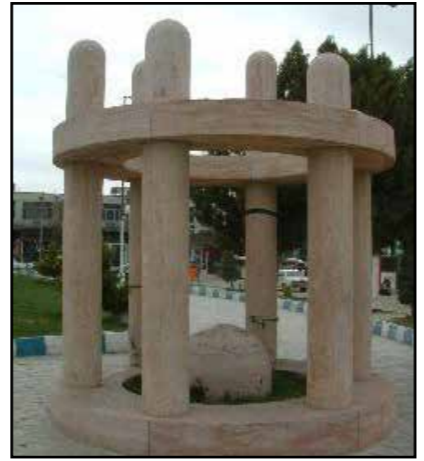
مسجد جامع شهر که به «مدرسه شاه سلیمان» نیز معروف است، در مرکز شهر (بافت قدیمی) در خیابان حافظ و شمال چهار راه میدان آرد واقع شده است. قدیمی‌ترین بنای دوره‌ی اسلامی شهر مهاباد می‌باشد که در زمان حکومت شاه عباس اول صفوی و در موقع حکمرانی بداق سلطان ساخته شده است. در ضلع شرقی مسجد، مدرسه‌ای جهت تحصیل طلاب علوم دینی احداث شده که تاریخ اتمام آن طبق کتیبه‌ی موجود که بر سردر ورودی مسجد نصب شده، ۱۰۸۹ هجری قمری ذکر گردیده است. این بنا فاقد تزئینات خاص بوده و تزئینات آن محدود به تراش ستون‌های سنگی و دقت در آجر چینی بنا می‌باشد. مساحت آن ۱۲۵۹ متر مربع می‌باشد. دارای ده ستون سنگی تراش‌دار نخودی رنگ است که ارتفاع هر یک از آن‌ها ۲ متر و ۶۰ سانتی متر است و سقف سر ستون‌ها مربع شکل که طول هر ضلع آن ۷۰ سانتی متر است. غیر از پایه‌های مسجد و ستون‌ها و کف حجره‌های بیرونی که از این نوع سنگ‌ها پی ریزی شده‌اند، بقیه بنا کلاً از آجر قرمز چهار گوش، گچ، ملات و شن است. پشت بام اصلی مسجد را ۱۸ گنبد آجری نیم کره‌ای پوشانده است. طول مسجد ۳۷ متر و عرض آن ۳۵ متر است. دیواره‌های غربی و شرقی آن مجموعاً ۱۲ پایه دارند که هر دیواره آن مشتمل بر شش طاق است و دیواره‌های شمالی و جنوبی ۶ پایه دارند که هر دیواره مشتمل بر ۳ طاق است. طبقه دوم آنکه بخشی جزئی را شامل می‌شود،

ویژه نمازگزاران زن است که با بخش اصلی تفاوت کلی دارد. بخش‌های شرقی و غربی آن هر کدام دارای چهار اطاق حجره‌ای هستند که در قسمت شرقی، حجره‌های بخش‌های شمالی و جنوبی نیز هر کدام دارای دو طاق و یک درب بزرگ است. فواصل طاق‌ها ۳ متر است. طول حیاط ۱۹ و عرض آن ۱۲ متر است.

**مقبره بداق سلطان (گنبدان، گومبه‌زان)**

این مقبره در جنوب غربی شهر مهاباد و در داخل قبرستان عمومی شهر قرار گرفته و در محلی مرتفع‌تر از شهر واقع شده است. این آرامگاه با زیر بنای ۱۳۵ متر در ابعاد ۷/۹۰ x ۱۷/۱۵ با پی سنگی و گنبد آجری ساخته شده است که مجموعاً دارای هفت پایه تزئینی روی ایوان شمالی و جنوبی است و حدود ۶ متر ارتفاع دارد. گنبد اصلی به فاصله یک متر و بیست سانتی متر مازاد بر بام آرامگاه تقریباً در مرکز بنا قرار گرفته است. داخل آرامگاه سه مقبره وجود دارد که مقبره وسط متعلق به بداق سلطان است. بازسازی این بنا از سال ۱۳۷۰ آغاز و در سال‌های اخیر به پایان رسیده است. این مقبره متعلق به یکی از سرداران شاه عباس صفوی است به نام بداق سلطان یا بوداغ سلطان (فرزند شیر خان از نوادگان صارم بیگ مکری) که در سال‌های ۱۰۶۲ تا ۱۱۱۱ هجری قمری، منطقه‌ی ساوجبلاغ مکری (مهاباد) را برای حکمرانی خود انتخاب کرد. بداق سلطان در سال ۱۱۱۱ هجری قمری در یکی از جنگ‌های شاه عباس با بیگانگان در نزدیکی ایروان به قتل رسید. قبر وی به خاطر خدماتی که در عمران و آبادانی منطقه انجام داده، مورد احترام اهالی بوده است.

**آرامگاه ملا جامی**



ملا جامی ابن ملا عبدالکریم ابن مولانا ملا ابوبکر مصنف از علمای برجسته عصر خود بوده و تعلیقات نفیسی بر کتب درسی دارد. بداق سلطان مکری حاکم ساوجبلاغ مکری

**ه) جاذبه‌های گردشگری (جاذبه‌های طبیعی)**

**غار آبی سهولان**



غار آبی سهولان در ۴۳ کیلومتری جاده‌ی مهاباد-بوکان، بعد از روستای «عیسی کند»، در دامنه‌ی کوه «کونه کوتر» (لانه کبوتر) و نرسیده به روستای سهولان، در کنار جاده واقع شده است. کلمه «سهول» در زبان محلی کردی به معنای «بیخ» است که شاید وجه تسمیه این غار مربوط به یخبندان‌های طولانی زمستانی و خنکی تابستانی آن باشد. این غار دو دهنه، بعد از غار علیصدر همدان، دومین غار آبی کشور است و از نظر آغاز پیدایش، به دوره دوم زمین‌شناسی (کرتاسه) بر می‌گردد. غار دارای سفره‌های آبی به صورت دریاچه‌ای صاف و زلال است و از چند حوضچه بزرگ که به وسیله دالان‌های آبی به هم متصل شده‌اند، تشکیل یافته است.

حداکثر عمق آب آن ۵۰ متر بوده و موجوداتی مثل خفاش و کبوتر چاهی دارد. غار سهولان دارای دو در اصلی است که به هم راه دارند و می‌توان از هر یک از آن‌ها وارد غار و از در دیگر خارج شد. بعد از ورود به غار و پس از طی مسیر پیاده، سوار قایق خواهید شد و به دیدن غار خواهید پرداخت. هم اکنون به لطف نورپردازی محیط درونی غار که با انواع لامپ‌ها و نورافکن‌ها چراغانی شده، مناظر شگفت انگیزی را می‌توان مشاهده کرد. رسوبات داخل غار (قندیل‌های آهکی) به اشکال زیبایی مثل پای فیل، عروس دریایی، خفاش، شیر، مار ماهی، لاک پشت، خوشه انگور، دلفین و... دیده می‌شوند.

**پارک ملت**

پارک ملت که در بین عموم شهر مهاباد، به «باغ میکایل» شهرت دارد، در پایین دست سد مهاباد و در کنار رودخانه‌ی مهاباد واقع شده است. این پارک با برخورداری از آب رودخانه‌ی مهاباد و شهر بازی و فضای سبز آن، محیط مناسبی برای استراحت و گذراندن اوقات فراغت مردم شهر و مسافران وارد به شهر می‌باشد. نورپردازی زیبا در پارک، رودخانه و اطراف آن،

(مهاباد) در سال ۱۰۸۹ قمری مسجد جامع را بنا نهاد. وی از ملاجمی دعوت کرد تا در این مکان به تدریس بپردازد و ملاجمی نیز از دیار مریوان (روستای چور) با جان و دل، قبول کرده و عازم مهاباد شدند. مقبره ملا جامی در میدان ملا جامی مهاباد واقع شده است که در سال‌های اخیر با چند ستون سنگی مزین گردیده است. در مرکز میدان هم چنانکه در تصویر نیز مشاهده می‌شود، تندیس بزرگی از خود نویس با سنگ و خشت و... بنا شده است.

**موزه مردم‌شناسی حمام میرزا رسول**



این حمام در مرکز شهر مهاباد واقع شده است و محل آن یکی از پسر تردترین خیابان‌های شهر می‌باشد. این بنا در کنار یکی از گذرگاه‌های قدیم بازار، معروف به میدان آرد و کاروانسرای هم‌جوار آن در ضلع شرقی خیابان سید نظام واقع شده، و ارتباط آن را به بازارچه‌ی یهودی‌ها (جولکان) و سرای کریم خان میسر می‌سازد. ورودی اصلی حمام از سمت خیابان سید نظام می‌باشد. پس از طی کردن پله‌های ورودی به سمت پایین و رسیدن به یک فضای مکث، از یک گوشه وارد فضای سربینه می‌شویم نکته جالب توجه در پلان این بنا رعایت سلسله مراتب در ارتباط با فضاهای داخلی است، چرا که از یک گوشه که وارد فضای سربینه می‌شویم، از گوشه مقابل وارد یک فضای مکث شده و پس از طی کردن یک دالان، به فضای گرمخانه می‌رسیم. دو فضای گرمخانه و سربینه دارای پلان‌های مربع نابرابر بوده و فضاهای پشت بند در اطراف آن‌ها واقع شده‌اند. هر کدام از گنبد‌های گرمخانه و سربینه دارای چهار نورگیر در بغل و یک نورگیر در مرکز گنبد هستند. تفاوت اندازه و ارتفاع گنبد‌ها به فضاهای بنا تنوع خاصی بخشیده است. ورودی قدیم و اولیه حمام از راسته بازار بوده است. حمام در حال حاضر تعطیل می‌باشد و از آن استفاده نمی‌شود.



موسیقی کردی زیبایی که بی‌وقفه در پارک پخش می‌شود، رودخانه زیبایی که از دل این پارک می‌گذرد، با سنگ‌های بزرگ و جالب داخل آب و منطقه تفریحی و گردشگری که در روبروی پارک و در دل کوه ایجاد شده است، همه و همه پارک ملت مهاباد را به مکانی دیدنی تبدیل کرده است.

سد مهاباد



دریاچه‌ی سد مهاباد در فصل گرم سال، محیط مناسبی را برای شنا کردن و تفریح برای عموم مردم و مسافران، فراهم نموده است. در سال ۱۳۴۶ توسط شرکت الکتروپروجکت یوگوسلاوی ساختمان این سد مخزنی بر روی رودخانه مهاباد، در حدود ۲ کیلومتری بالا دست شهر مهاباد آغاز و در سال ۱۳۵۰ (و به ارتفاع ۴۶/۵ متر) به پایان رسید. سد مهاباد در فاصله بسیار نزدیکی به شهر قرار دارد و همین امر زیبایی و جلوه خاصی را به شهر بخشیده است.

این سد، جزو ۱۰ سد پرآب کشور است و از لحاظ اقتصادی به ویژه در بخش کشاورزی کمک قابل توجهی به مردم منطقه می‌نماید. هر سال در فصل‌های بهار و تابستان مسافران زیادی برای دیدن این سد زیبا به شهرستان مهاباد سفر می‌کنند. جاده‌های ارتباطی مهاباد به سردشت و پیرانشهر از کنار این دریاچه زیبا عبور می‌کند. از نواحی دیدنی اطراف این دریاچه می‌توان به جزیره، سر میدان و تاقه‌دار (تک درخت) اشاره کرد. این دریاچه محل مناسبی برای تفریحاتی همچون شنا و ماهیگیری می‌باشد. از جمله ماهی‌های این دریاچه می‌توان به ماهی کپور و سوف اشاره کرد.

**تالاب کانی برازان**

در حوزه استحفاظی شهرستان مهاباد و در سواحل جنوبی پارک ملی دریاچه ارومیه، تالاب‌های زیبایی همچون تالاب قویی باباعلی، کانی برازان، گروس، داشخانه، قره قشلاق، تالاب حسنخان، چنگیز گل، و دریاچه مخزنی سد مهاباد واقع گردیده است که مامن و ماوای هزاران پرنده مهاجر

آبزی و کنار آبزی و بومی منطقه می‌باشد. از بین این تالاب‌ها تالاب قویی باباعلی در کنوانسیون بین‌المللی تالاب‌ها به عنوان تالاب بین‌المللی ثبت گردیده است. تالاب کانی برازان به دلیل موقعیت خاص و وجود گونه‌های در حال انقراض همچون اردک سر سفید و گونه‌های حمایت شده اردک مرمری، پلیکان سفید و ... جهت ارتقای سطح حفاظتی معرفی و پیشنهاد گردیده تا به عنوان یکی از مناطق چهارگانه سازمان حفاظت محیط زیست، تحت مدیریت قرار گیرد.

این تالاب در ۴۰ کیلومتری شمال شهرستان مهاباد و ما بین روستاهای بفرون، قره داغ و خورخوره واقع گردیده است. مساحت کل آن حدود ۹۰۰ هکتار و عمق متوسط آب در آن ۶۰ سانتی متر و حداکثر عمق آن ۱۲۰ سانتی متر می‌باشد. ارتفاع آب از سطح دریای آزاد ۱۶۲۵ متر می‌باشد. دایک ساحلی احداثی توسط وزارت نیرو، تالاب را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرده است. آب تالاب از چشمه آب شیرین روستای قره داغ و شاخه انحرافی رودخانه مهاباد در پایین دست روستای خورخوره تأمین می‌گردد. بخش جنوبی تالاب در دامنه کوه قره داغ (سیاه کوه) واقع گردیده و کوه مذکور و تپه باباحیدر بر آن مشرف هستند. به دلیل موقعیت توپوگرافی و وجود توده‌های نی‌زار، پذیرای بیشترین جمعیت پرندگانی همچون میش مرغ، پلیکان، قو، فلامینگو، حواصیل، عقاب تالابی و انواع غاز، انواع مرغابی، آنقوت و ... می‌باشد. غیر از پرندگان موجود در تالاب یک نوع وزغ سبز معمولی و یک نوع قورباغه مردابی و همچنین ماهی کپور در این تالاب زیست می‌نمایند.

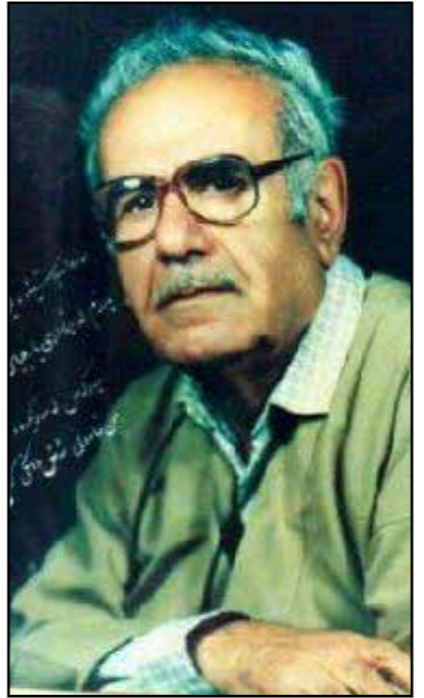
**(و ویژگی‌های اقتصادی)**

اکثر ساکنان شهرستان مهاباد به کار کشاورزی، دامداری، تجارت، خدمات و مشغولند. طی چند سال اخیر قاچاق نیز به عنوان یکی از مشاغل اصلی مردم این شهر مطرح شده است. بازارچه‌ی فروش کالاهای خارجی دست دوم (تاناکورا) و بازارچه‌های فروش لوازم لوکس مثل بازارچه‌ی اصغری، نوین، نور و ... حدود هزاران شغل در این شهر ایجاد کرده است. وجود دانشگاه‌های آزاد اسلامی و پیام نور، وجود مجتمع کشت و صنعت و هم‌جواری با کشورهای ترکیه و عراق برای صادرات و واردات کالا و خدمات، امتیازات اقتصادی ویژه‌ای برای شهر محسوب می‌شوند. همچنین دو طرح راه آهن میان‌دوآب- مهاباد و پتروشیمی مهاباد که در آینده‌ای

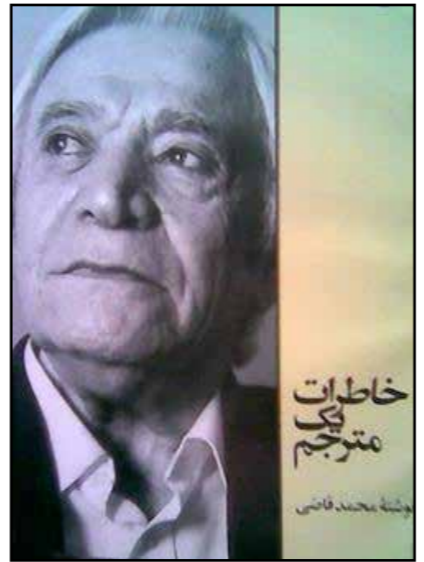
نزدیک به بهره برداری خواهند رسید؛ موجب شکوفایی اقتصادی منطقه خواهند شد.

**(ز) مشاهیر مهاباد**

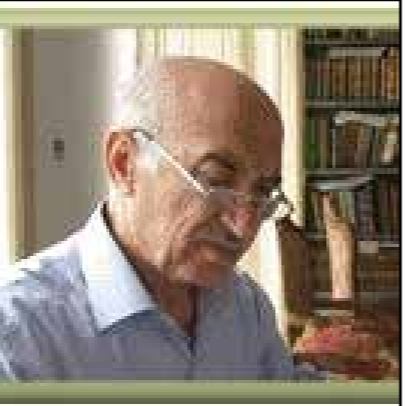
از لحاظ فرهنگی نیز از قدیم نام مهاباد به دارالعلماء و شهر ادبا و شعرا مشهور بوده



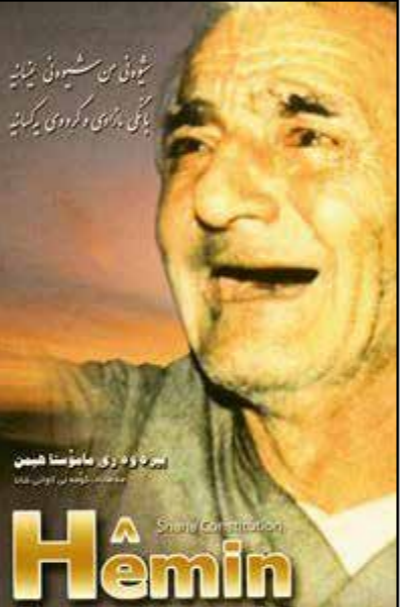
است. این شهر مرکز پرورش نجبگان بوده است. به عبارتی ساده مهاباد مرکز علم و تجارت و تعامل بین قومیت‌های مختلف بوده است. شخصیت‌های تاریخ ساز شهر



عبارت بودند از سیف‌الدین خان مکرری، صارم بیگ مکرری، شیخ حیدر مکرری، عزیز خان سردار کل، بداغ سلطان، قاضی محمد و... از بزرگان دین و علم می‌توان به ملا جامی (مدرس مسجد سور)، ملا عبدالله پیره باب، ملا محمد یایی، علامه ملاعبدالله احمدیان (نویسنده کتب دینی و قرآنی)، دکتر مصطفی خرم دل (صاحب



تفسیر نور) اشاره کرد. در حوزه فرهنگ و شعر و ادب، نجبگانی چون وفایی، عبدالرحمن شرفکندی متخلص به هزار (مترجم قرآن به کردی، مترجم قانون ابن سینا، مؤلف فرهنگ کردی به فارسی هه‌نبانه بورینه و...)، سید محمدامین شیخ الاسلامی مکرری معروف به هیمین (شاعر تاریخ و روون، ناله‌ی جدایی)، خالد حسامی (هیدی)، سید محمد صمدی



(نویسنده نگاهی به تاریخ مهاباد)، شیخ بابا سعید برزنجی (صدرالسادات)، استاد محمد قاضی (مترجم دن کیشوت، سازده کوچولو، آدم‌ها و خرچنگ‌ها و شصت اثر دیگر) و... نام مهاباد را زنده نگه داشته‌اند. روحشان شاد باد.

- فهرست منابع
۱. سازمان جغرافیایی ارتش، نقشه توپوگرافی مهاباد، مقیاس
  ۲. سازمان هواشناسی ایران، سالنامه هواشناسی، آمار سال‌های ۱۳۷۹، ۱۳۶۵
  ۳. صمدی، سید محمد، نگاهی به تاریخ مهاباد، انتشارات رهرو، ۱۳۷۳
  ۴. مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی و نفوس و مسکن
  ۵. وزارت نیرو، سازمان آب منطقه‌ای استان آذربایجان غربی، آمار منابع آب شهرستان مهاباد
  ۶. نقشه گردشگری شهرستان مهاباد، اداره روابط عمومی شورای اسلامی شهر و شهرداری مهاباد ۱۳۹۰
  ۷. www.mahabadinfo.com
  ۸. www.mahabadcity.ir
  ۹. www.iau-mahabad.ac.ir
  ۱۰. www.mahpnu.ac.ir
  ۱۱. www.mahabad.irib.ir
  ۱۲. www.m-jalal.com
  ۱۳. www.anobanini.ir/travel/fa/azarbaei-jan-gh/cat-86/index.php
  ۱۴. www.mahabad\_sablagh.mihanblog.com
  ۱۵. www.fa.wikipedia.org
  ۱۶. www.mahabadhotel.mihanblog.com/post/31
  ۱۷. www.wuria.mihanblog.com/post/29
  ۱۸. www.mahabadsafar.blogspot.com/1391/04/05/post-78
  ۱۹. www.choarayazady.blogfa.com/page/hmahabad.aspx
  ۲۰. www.mihabad.blogfa.com/post-76.aspx
  ۲۱. www.bistore.blogfa.com
  ۲۲. www.negah.irib.ir
  ۲۳. www.payamsara.com
  ۲۴. www.mahabad-kurd.blogfa.com
  ۲۵. www.behrah.com
  ۲۶. www.panoramio.com
  ۲۷. www.mahabadgallery.blogspot.com



## سئالات فقهی

**۳۹۲-** آیا ممکن است نماز را به زبان فارسی خواند؟ آیا از علمای اهل سنت کسی بوده که حکم داده باشد خواندن نماز به فارسی جایز است؟

**جواب:** برخی از علما از جمله شافعیه خواندن نماز به زبان غیرعربی را جایز نمی‌دانند، اگر کسی سوره‌ی فاتحه را نداند، آیات دیگری به جای آن بخواند و اگر به طور کلی چیزی نداند، به اندازه‌ی خواندن سوره فاتحه سکوت کند و بیندیشد. اما باید تلاش کند که در اولین فرصت ممکن آنچه را که خواندن آن‌ها در نماز رکن است، یاد بگیرد.

برخی دیگر از علما از جمله حنفیه، خواندن نماز به غیر زبان عربی را برای کسی که از خواندن آن با زبان عربی ناتوان باشد، جایز می‌دانند.

**۳۹۳-** آیا خانمی که در عادت ماهیانه است می‌تواند قرآن گوش کند؟ و یا در کلاس‌های دوره‌ی قرآن شرکت نماید؟

**جواب:** گوش دادن به قرآن برای زن قاعده اشکالی ندارد، اما برای حضور زن قاعده در کلاس‌های دوره‌ی قرآن، میان علما دو دیدگاه وجود دارد: برخی از علما گفته‌اند جایز نیست که زن قاعده در دوره‌ی کلاس‌های قرآن حضور یابد و برخی دیگر از علما گفته‌اند حضور زن قاعده در دوره کلاس‌های قرآن با رعایت آداب، جایز است. دیدگاه دوم ترجیح داده می‌شود.

به پاسخ سؤال ۱۸۹ در همین بخش نیز مراجعه شود.

**۳۹۴-** آیا زن‌ها نسبت به یکدیگر محرم بشمار می‌آیند؟ تا چه حد؟

**جواب:** زن‌های مسلمان نسبت به یکدیگر محرم هستند و عورت آنان نسبت به یکدیگر مابین ناف و زانو است، اما اگر زنی ناشناس باشد و اعتقاد او مشخص نباشد، اصل احتیاط است.

توضیح: هرگاه زن‌ها زیبایی زن دیگری را دیدند، نباید آن را برای مردان دیگر

از جمله شوهر و برادر و... توصیف کنند.

**۳۹۵-** من واقعا دوست دارم کاملاً به سمت خدا بروم ولی هر چه سعی می‌کنم حجاب را کامل رعایت کنم نمی‌توانم. این خیلی بده؟ چرا باید همه چیز را که خودمان راحت هستیم، بخاطر اینکه گناه دارد کنار بگذاریم؟ چرا پوشش ما خانم‌ها باید آنقدر سخت باشد؟ مخصوصاً در این گرما چرا باید لباس‌هایمان را به میزان ایمان مردان تنظیم کنیم؟

**جواب:** مسلمان باید باور باشد که در راستای اصلاح جامعه و پاک نگه داشتن آن از انحراف اخلاقی، هزینه‌هایی را بپردازد و چارچوب‌هایی را که در نصوص شریعت بیان شده‌اند، رعایت کند، و نباید توقع داشته باشد که در هر کاری از جمله شیوه‌ی پوشیدن لباس، مطابق میل خود رفتار کند. خداوند حکیم که از ظاهر و باطن بندگان آگاهی کامل دارد، در قرآن امر نموده که خانم‌ها باید لباس خود را آنگونه که در سوره‌ی نور آیه ۳۱ و سوره‌ی احزاب آیه ۵۳، بیان نموده بپوشند.

پوشش زنان اگرچه در مقایسه با پوشش مردان دشوار و محدود است، اما این کار برای حفظ شخصیت زنان در برابر بیمارزدلان و پاک‌جامعه از مفاسد و انحراف لازم و ضروری است. به شما خواهر گرامی توصیه می‌شود که پیرامون حجاب و فلسفه‌ی آن قدری بیشتر مطالعه کنید، از جمله کتاب «حجاب» اثر امام مودودی چاپ نشر احسان و کتاب «نقش ایمان در زندگی» اثر دکتر قرضاوی.

باید مسلمان مطیع امر خداوند باشد و ایمانش را تقویت نماید.

**۳۹۶-** نظر خود را درباره‌ی اعتقادات و آرای دکتر عبدالکریم سروش در زمینه‌ی مباحثی که مربوط به پیامبر و قرآن کریم و... است بیان فرمایید، آیا خواندن و متأثر شدن از این آرا جایز است؟

**جواب:** سؤال بسیار کلی است و پاسخ

کلی عموماً مفید نیست، لذا به صورت موردی اگر بپرسید، علمی‌تر و نتیجه بخش‌تر است، چون شبهات و چالش‌ها متفاوتند، پس پاسخ‌ها هم متفاوت خواهد بود. این را باید مد نظر داشت که همه‌ی نوشته‌های یک فرد به طور کلی پذیرفته یا رد نمی‌شود.

**۳۹۷- الف-** برنامه پیشنهادی برای زندگی یک مسلمان یا چگونگی گذراندن اوقات یک مسلمان از منظر قرآن و سنت چه می‌باشد؟ ب- نماز مسافر تا چند روز در شهر مقصد امکان پذیر می‌باشد؟ ج- از منظر قرآن و سنت تعداد رابطه زناشویی برای زن و شوهر چه اندازه است؟

**جواب:** الف- هر فردی دارای روحیات متفاوت است و نمی‌توان یک برنامه برای همه‌ی مسلمانان تنظیم نمود، اما به طور کلی هر فرد مسلمان باید مقداری از وقت خود را برای کسب روزی حلال اختصاص دهد و مقداری از آن را برای انجام عبادت، نظیر: نمازهای پنجگانه، تلاوت قرآن، مطالعه کتاب‌های دینی، برای مطالعه در زمینه‌ی تکالیف و وظایف در زندگی قرار دهد و به اندازه‌ی نیاز به استراحت و تفریح و سرگرمی‌های مباح بپردازد.

ب- در مذهب شافعی به غیر از روز رفت و برگشت، مسافر چهار روز دیگر در آنجا که مسافر است و می‌تواند نمازش را قصر و جمع بگذارد و گاهی شاید تا هجده روز نیز ادامه داشته باشد.

ج- تعداد رابطه‌ی زناشویی براساس نیاز طرفین است. بهتر است زوجین مقدار نیازهای یکدیگر را رعایت کنند و در حد معمول هفته‌ای دو یا سه‌بار رابطه‌ی زناشویی انجام گیرد. برای آگاهی بیشتر به کتاب نکاح در احیاء علوم الدین امام غزالی مراجعه شود.

**۳۹۸-** بعضی می‌گویند که قرآن دست نوشته بشر است چون می‌گویند که در سوره‌ی واقعه آیه ۸۵ بجای اینکه تقرب بیاید أقرب آمده است چون این یک قاعده عربی است. لطفاً با شرح قاعده عربی و توضیحی کامل

راهنمایی کنید؟

**جواب:** «أقرب» که در سوره‌ی واقعه، فعل متکلم وحده نیست تا بگوییم چرا با «نحن» هماهنگی ندارد، بلکه افعال تفضیل بوده و به معنای نزدیکتر است و برای مفرد و تثنیه و جمع با همان صیغه به کار می‌رود.

**۳۹۹-** از ابوهریره روایت است که: پیامبر فرمود: خداوند بزرگ می‌فرماید: «کل عمل ابن آدم له إلا الصیام، فانه لی، وأنا أجری به، والصیام جنة، فإذا كان يوم صوم أحدكم فلا یفرث، ولا یصخب، ولا یجهل، فإن شاتمه أحد، أو قاتله، فلیقل: إنی صائم، مرتین، والذی نفس محمد یدیه لخلوف فم الصائم، أطیب عند الله یوم القیامة من ریح المسک، وللصائم فرحتان یفرحهما: إذا أفطر فرح بفطره، وإذا لقی ربه فرح بصومه» [هر عمل و رفتاری که انسان انجام می‌دهد، برای خودش می‌باشد، مگر روزه، که آن برای من می‌باشد و من خود بدان پاداش می‌دهم. روزه از معاصی و گناهان جلوگیری می‌کند. پس هرگاه یکی از شما روزه باشد، از بدگوئی و سخن ناشایست و از فریاد کشیدن و رفتار سفیهانه، اجتناب ورزد. اگر کسی به وی فحش و ناسزا گفت یا با وی به نزاع برخاست، به وی پاسخ ندهد. بلکه دوبار بگوید: من روزه هستم. سوگند بدان‌کس که جان محمد در دست او است، بوی دهان روزه‌دار، در روز رستاخیز نزد خداوند، خوش‌تر از رایحه مشک است.

روزه‌دار، دو شادی دارد: یکی به هنگام افطار، که بسیار شادمان است و دیگری وقتی که خدای خویش را ملاقات می‌کند از نتیجه روزه‌اش شادمان است]. به روایت احمد و مسلم و نسائی. حال سوال من این است که در حدیث فوق خداوند فرموده است روزه برای من است و من خودم به آن پاداش می‌دهم این جمله با قرآن در تضاد می‌باشد. به دلیل اینکه خداوند بی‌نیاز است و نیازی به روزه گرفتن ما نیست این جمله به این معنی است که خداوند بدان نیاز دارد و باید برای او روزه باشیم لطفاً راهنمایی کنید؟

**جواب:** فهم این حدیث نیازمند تأمل و دقت بیشتر است. این که خداوند

فرموده است: «الصوم لی» اشاره به جایگاه رفیع روزه است که معدن تولید اخلاص است، و تنها عبادتی است که ریا در آن راه ندارد، بنابراین روزه به طور کامل متعلق به خدا و از آن او و خالصانه برای او است. این به معنای نیازمند بودن خداوند به روزه‌ی بندگان نیست، بلکه به مفهوم اثبات جایگاه روزه است که عبادتی مملو از اخلاص است.

**۴۰۰-** نظر اجماع علمای اهل سنت در باره وام‌های بانکی مانند مسکن، خرید خودرو، جهیزیه و وام ازدواج چیست؟

**جواب:** حکم وام‌های بانکی نسبت به وضعیت افراد متفاوت است.

**۴۰۱-** سؤال من در مورد مراحل نطفه و علقه و مضغه است مبنی بر اینکه از دید علمی این مراحل تا چهل روزی وجود دارد و بعد از آن دیگر هیچ شباهتی به مراحل نامبرده ندارد، ولی من حدیثی را در کتاب اربعین نووی دیدم که گفته چهل روز نطفه و چهل روز علقه و چهل روز مضغه که کلاً می‌شود ۱۲۰ روز و بعد ملائکه‌ای می‌آید و جنسیت و شقی و سعید و... را مشخص می‌کند در حالی که جنسیت در ۴۰ روزگی مشخص می‌شود. می‌خواستم در مورد این حدیث برام توضیح بدید؟ **جواب:** دوست گرامی در حدیث به تعیین جنسیت جنین اشاره‌ی نشده است بلکه حدیث به چهار چیز اشاره می‌کند: رزق، اجل، عمل، شقاوت‌مندی یا سعادت‌مندی او.

**۴۰۲-** آیا قرائت قرآن به شیوه قاریان مصری حرام است؟ آیا محفل قرآنی جزو بدعت‌هاست؟

**جواب:** خواندن قرآن با صدای زیبا و دلنشین اشکالی ندارد. در حدیث آمده است: «قال رسول الله (ص) لأبی موسی لو رأیتنی استمع الی قرائتک البارحة، لقد أوتیت مزاراً من مزامیر آل داود» [مسلم و بخاری نیز روایتی نزدیک به این لفظ دارد]

پیامبر خدا(ص) به ابوموسی [اشعری] رضی الله عنه فرمود: اگر می‌دید که دیشب به قرائت قرآن تو گوش می‌دادم، همانا نوایی از نوای آل داود به تو داده شده است [و صدای بسیار نیکو

و دلنشین داری].

پیامبر(ص) ابوموسی (رض) را از خواندن قرآن با نوای خوش نهی ننمود، بلکه به نوعی او را به چنین کاری تشویق کرد.

در حدیث دیگری آمده است: «ما اذن الله لشیء، ما اذن للنبی ان یتغنی بالقرآن» [متفق علیه]

خداوند اجازه‌ی می‌دهد که به پیامبرش برای خواندن قرآن با نوای نیکو داده است، به هیچ چیز دیگری اجازه نداده است.

در حدیث دیگری آمده است: «زینوا القرآن باصواتکم» [نسائی، ابوداود، احمد و ابن‌ماجه]

قرآن را با نواهایتان بیارایید.

آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

جمع شدن برای تلاوت قرآن به دور از تظاهر و تفاخر یکی از راه‌های جلب رحمت خداوند است و بر آن بسیار تشویق شده و پیامبر(ص) به انجام آن توصیه نموده است.

**۴۰۳-** ۱- رد یا قبول نداشتن یک آیه از قرآن کریم چه حکمی دارد؟ **۲-** آیا خداوند در آیات قرآن تأکید نفرموده است که (ای کسانی که ایمان آورده‌اید مبادا بمانند یهودیان دین را تکه تکه و گروه گروه کرده و هر یک خود را حق بدانید)؟ **۳-** با توجه به بیانات صریح خداوند در این آیات مذاهب و عقاید مختلف چه حکمی دارند؟

**جواب:** اگر فردی بگوید فلان آیه‌ی قرآن، کلام خدا نیست، این سخن کفر است. اختلاف در اصول اساسی و ثابت اسلام جایز نیست. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارند که مسلمانان را از تفرقه و دسته دسته شدن باز می‌دارند، اما این به معنای مذموم بودن اختلاف نظر علما در معنای بعضی آیات و احادیث و استنباط متفاوت مجتهدان در احکام دینی نیست و موجب تکه تکه شدن دین خدا نمی‌شود؟

**جواب:** عدم قبول یک آیه از قرآن انسان را کافر می‌کند. مذاهب برداشت‌ها و تفسیرهای بشری از آیات در زمینه‌ی احکام هستند و به هیچ وجه مصداق آیه مورد نظر و استشهاد شما نمی‌باشد، اختلاف علما اگر منجر به کشف حقایق گردد، مطلوب و اگر منجر به دور شدن دل‌ها از هم گردد،



نکوهیده است. وجود آرا و دیدگاه‌های متفاوت در میان دانشمندان نظیر مذاهب فقهی از مصادیق تفرق در دین نیست و ناگزیر این تفاوت دیدگاه‌ها در میان علما و فقها وجود دارد و باید آن تفاوت دیدگاه‌ها سبب ایجاد بغض و کینه نسبت به یکدیگر و تفرق میان مسلمانان نشود، این دو موضوع مانع الجمع نیستند، می‌توان تفاوت دیدگاه و نظرات را پذیرفت و در عین حال اخوت و برادری دینی را نیز حفظ نمود. تعصب خشک مذهبی نوعی بیماری است. اما پایبندی به یک مذهب برای فرد عامی لازم است، مگر زمانی که خود به درجه‌ی اجتهاد و استنباط برسد.

۴۰۴- پدری وفات نموده و در زمان حیات خود کل مال و دارایی خود را بین وراثت تقسیم نکرده است فقط بعضی از فرزندان خود را در قید حیات خود منزل یا زمین داده است و ما بقی مال و دارایی تقسیم نشده است. الان در تقسیم ارث وراثت چکار بکنند آیا ارث باقی مانده به بعضی از بچه‌ها که در قید حیات متوفی، زمین یا منزل دریافت کرده‌اند به آنها تعلق می‌گیرد یا خیر؟ و مادر بچه‌ها الان نسبت به بچه‌ها در ارتباط با سرپرستی آنها چکار کند؟

جواب: آنچه را که پدر در زمان قید حیاتش به فرزندانش داده، هبه است. ارث عبارت است از مالی که بعد از مرگ مورث (میت) باقی می‌ماند و براساس ضوابط شریعت و قوانین اسلام میان وارثان تقسیم می‌گردد.

۴۰۵- پدری که ۶۵ سال سن دارد و کاملاً هوشیار است و دارای فرزند دختر و پسر می‌باشد و املاکی از زمین کشاورزی و منزل مسکونی دارد. ۱- آیا می‌تواند بدون هیچ دلیلی تمام املاک خود را فروخته و پولش را هرگونه که دوست دارد (خلاف نه) خرج کند؟ ۲- (اگر جواب بله است) می‌تواند به یکی از فرزندان یا پسران یا دخترانش ببخشد یا بفروشد یا مصالحه کند به شریعی (البته عاقل بالغ هوشیار و غیر سفیه است) ۳- (اگر جواب منفی است و نمی‌تواند) پس اولاد می‌تواند در زمان زنده بودن پدرش خود را مالک بدانند؟ و یا اصلاً مالک

بودن در این حال به چه معنا است وقتی حقی جهت هبه (بذل) و بیع نداشته باشد؟ تعریف ارث یا ماترک بعد از فوت معنا دارد یا قبل از آن که این سوالات مطرح می‌گردد؟ ۴- بحث‌های مفصل دیگری اگر لازم است لطفاً توضیح داده شود تا قیامتان از امروزان تاریکتر؟

جواب: تا زمانی که انسان در قید حیات است، مالک اموال خودش است و در کمال عقل می‌تواند هر نوع تصرفی را در اموالش داشته باشد و آن را به وارث یا غیر وارث بفروشد یا به کسی ببخشد، اما اگر عقل کامل نداشته باشد و دچار اختلال حواس گردد، منع تصرف می‌شود.

۴۰۶- الف: آیا از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت خوردن گوشت ذبح شده توسط یهودیان حلال است یا نه؟ ب: از نظر اهل سنت رفتار یک مسلمان با یهودیان چگونه باید باشد آیا باید به آنها نیکی کند یا می‌تواند به آنها ستم کند؟ ج: آیا از نظر اهل سنت یک مسلمان باید یهودستیز باشد؟ اگر جواب منفی است پس آیات و روایاتی که به مذمت یهودیان می‌پردازد چه می‌شود؟

جواب: الف- ذبیحه‌ی اهل کتاب برای مسلمان حلال است، برای آگاهی بیشتر به کتاب حلال و حرام دکتر قرضوی مراجعه شود.

ب- یهودیان و اهل کتاب تا زمانی که بر علیه مسلمانان توطئه نمی‌چینند و با مسلمانان سر جنگ ندارند. رابطه با آنان باید مسالمت‌آمیز باشد و حقوق آنان رعایت گردد. خداوند متعال می‌فرماید: (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) [ممتحنه: ۸] «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این‌که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

بیشتر روایات و احادیث درباره‌ی قتال مربوط به زمانی است که آنان بر علیه مسلمانان بجنگند و مسلمانان را آزار دهند، ولی روایات و آیات مسلمانان را توصیه می‌کنند که در ارتباط با آنان هوشیار باشند، و جانب احتیاط را رعایت کنند.

برای آگاهی بیشتر به کتاب اقلیت‌های غیرمسلمان در جامعه مسلمانان مراجعه شود.

۴۰۷- می‌خواهم بدانم آیا از لحاظ فقهی نظر خاصی در مورد همجنس‌گرایی هست؟ چه چیزی باعث می‌شود که این گروه از افراد دچار چنین چیزی شوند؟

جواب: همجنس‌گرایی عمل زشت قوم لوط بود. هرگاه فردی به نوعی دچار انحراف در فطرت می‌گردد، به این بیماری مبتلا می‌شود و این کار حرام است و بر فاعل و مفعول آن حد جاری می‌گردد.

علت گرفتار شدن به همجنس‌گرایی، زیاده‌روی در کامجویی از لذایذ مادی و به فراموشی سپردن لذت‌های معنوی انسان است.

۴۰۸- آیا استفاده از رنگ موی سیاه برای مردان و زنان حرام است؟

جواب: استفاده از رنگ سیاه برای زنان اشکالی ندارد و برای مردان برخی از علما گفته‌اند: حرام و برخی دیگر گفته‌اند: مکروه است، برای آگاهی بیشتر به کتاب حلال و حرام مراجعه شود.

۴۰۹- طبق حدیثی از پیامبر مسلمانان باید در ظاهر با یهودیان متفاوت باشند مثلاً اگر آن‌ها رنگ مویشان سپید است مسلمانان باید موها را سیاه کنند. آیا این حدیث در این زمان نیز صدق می‌کند یا مخصوص به آن دوران حساس بود؟

جواب: مخالفت با یهودیان شامل خلقت و آفرینش آنان نمی‌شود، بلکه مراد حدیث، رفتار و اعمالی است که از آنان صادر می‌شود.

برای آگاهی بیشتر به کتاب یهود شناسی، عقیف طباره مراجعه شود.

۴۱۰- شما در جواب سوال ۵۶ درباره ارتداد آوردید: رأی دوم: یعنی نکشتن او، ترجیح دارد، و لازم است به چنین افرادی آگاهی بیشتری داده شود. (الله اعلم) اما در جواب سوال ۳۵۶ درباره تارک الصلاة آوردید که او مرتد است و باید او را کشت اولاً: مگر شما نگفتید که به نظر شما کشتن را به نکشتن مرتدین ترجیح دارد اما پس چگونه

می‌گویید فرد تارک الصلاة مرتد است و باید او را کشت؟

جواب: در پاسخ به حکم تارک الصلاة، دو دیدگاه متفاوت میان علما و فقها بیان شده‌اند و هیچ‌کدام از آن دیدگاه‌ها ترجیح داده نشده است. حکم تارک الصلاة با توجه به آگاهی داشتن یا نداشتن او و منکر بودن و جوب نماز یا نگزاردن آن از روی تنبلی، متفاوت است.

۴۱۱- آیا پولی که بعنوان رهن (مثلاً ۷ میلیون تومان) به صاحب خانه داده شده، زکات به آن تعلق می‌گیرد و مبلغ زکات آن چقدر است؟

جواب: چون آن پول برای تهیه‌ی مسکن هزینه شده است، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

۴۱۲- شما عزیزان که در جواب سوال ۵۶ گفتید نکشتن مرتد قول درست‌تری است چگونه در جواب سوال ۳۵۶ گفتید که فرد تارک الصلاة مرتد است و باید او را کشت؟ دوم شما که خودتان فرمودید لایحل دم امری مسلم الا باحدی ثلاث، النفس بالنفس، و الثیب الزانی، و... [بخاری و مسلم]. چگونه حکم به کشتن تارک الصلاة می‌دهید اما اگر بگویید که التارک لدینه المفارق للجماعة همان تارک الصلاة است اصلاً درست نیست چون که وفای به عهد طبق قرآن جزو واجبات است پس با این تفسیر شما کسی که وفای به عهد نکند همالتارک لدینه المفارق للجماعة است و می‌توان او را کشت؟ (که اگر اینگونه باشد مسلمان کشی می‌شود) سوم: خداوند در قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره حجرات افراد را از جستجو در کار هم بازداشته آن وقت حاکم شرع به چه حقی باید در نماز خواندن افراد تجسس کند؟ چهارم: با عرض معذرت و ضمن احترام به شما و کارشناسان بزرگوارتان باز هم با عرض معذرت آیا این برداشت از اسلام باعث فرار جوانان از اسلام نمی‌شود باز هم معذرت می‌خواهم اگر بی‌ادبی کردم من اصلاً سوادی نداشتم اما با این بی‌سوادی‌ام ذکر این نکات را ضروری دانستم لطفاً پاسخ دهید.

جواب: فقها اگر نظر به کشتن تارک الصلاة دارند، برای آن است که فرد مسلمان باید اسلام را ناقص نکند و ارکان آن را پذیرا باشد و به آن عمل کند، بنابراین مسلمان نباید یکی از ارکان مهم اسلام مانند شهادتین، نماز و زکات را ترک کند، حکم فردی که شهادتین را می‌گوید با کسی که از اصلاً مسلمان نیست، متفاوت است.

حاکم اسلامی در احوال دیگران تجسس نمی‌کند، بلکه اگر کسی نماز نگذارد و برای حاکم تارک الصلاة بودن او ثابت شود، وی حکم اسلام را بر وی اجرا می‌کند.

در ضمن یکی از دلایل‌هایی که فقها فتوای کشتن تارک الصلاة را داده‌اند، جهاد ابوبکر صدیق (رض) با مانعین زکات بود که آنان می‌گفتند: ما اسلام را قبول داریم، ولی زکات نمی‌پردازیم و از پرداختن زکات اموالشان امتناع ورزیدند.

ابوبکر (رض) گفت: «سوگند به خدا، با کسی که میان نماز و زکات تفاوت قایل شود می‌جنگم.» [حیة الصحابة: ج ۱، ص ۴۶۴]

۴۱۳- آیا در موقع دفع ادرار اگر به صورت طبیعی بدون هیچ‌گونه وسوسه‌ای، منی خارج شود نیاز به غسل هست یا نه؟

جواب: هرگونه انزال منی در خواب و بیداری عمداً و سهواً موجب غسل است، اما باید فرد منی را از ودی و مذی تشخیص دهد، ودی آب سفید شبیه منی است که گاهی بعد از ادرار بیرون می‌آید و دیگر ویژگی‌های منی را ندارد. منی با جهش و لذت بیرون می‌آید و بعد از بیرون آمدنش شهوت فروکش می‌کند، اگر این ویژگی را داشته باشد، غسل واجب است.

۴۱۴- طبق مذهب امام شافعی عقیقه برای پسر دو برابر عقیقه دختر است. آیا این تبعیض نیست؟

جواب: این تبعیض نیست، بلکه در سنت آمده و دستور پیامبر است و حکمت آن برای ما معلوم نیست.

۴۱۵- اگر زنی از عادت ماهیانه پاک شده باشد، اما غسل نکرده باشد و در صورت نزدیکی با شوهر آیا مرتکب گناه شده است؟ کفاره آن چیست؟

جواب: در مذهب شافعی باید بعد از

پاک شدن از حیض غسل کند، سپس نزدیکی صورت گیرد، اما اگر بعد از پاک شدن و پیش از غسل نزدیکی کند، مرتکب گناه شده و توبه و استغفار کند. در مذهب حنفی زن بعد از پاک شدن از حیض و پیش از غسل می‌تواند با شوهرش نزدیکی کند.

۴۱۶- آیا پوشیدن لباسهایی که بر روی آن مارک کمپانی درج شده است حرام است؟ در صورت حرام بودن آیا نماز خواندن با آن باعث باطل شدن نماز می‌شود؟

جواب: پوشیدن این نوع از لباس حرام نیست به شرطی که تبلیغ برای دشمن و تبلیغ برای مسایل غیرشرعی نباشد.

۴۱۷- برگزاری عید نوروز و سایر اعیاد ملی به عنوان یک جشن ملی از نظر عزیزان اهل سنت چه حکمی دارد؟ و قول راجح از نظر شما چیست؟

جواب: این‌گونه اعیاد باستانی و ملی اگر از روی اعتقاد نباشد و جنبه‌ی تقدس نداشته باشد و در مراسم آن‌ها کارهای خلاف شرع انجام نگیرد، شرکت در آن‌ها اشکالی ندارد، گرچه برخی از علما شرکت در اعیاد باستانی و ملی را جایز نمی‌دانند.

۴۱۸- در سؤال ۱۲۲ آرزوی مرگ را جایز ندانسته‌اید. چرا در قرآن حضرت مریم آرزوی مرگ کرده است آیا گناه است؟

جواب: حضرت مریم آرزوی مرگ را در حال یا آینده نکرد، بلکه از شدت ابتلای به دنیا آوردن فرزند، بدون آنکه ازدواج کرده باشد و برای روبرو شدن با مردم و بیم بهتان زده شدن به او، گفت: ای کاش پیش از این می‌مردم و وجود نداشتم، و این به معنای آرزوی مرگ نیست.

۴۱۹- زنی بارها به فرزندان دخترش شیر داده است، آیا عقد دامادش با دخترش اشکال شرعی پیدا نکرده است؟

جواب: مادرزن به وسیله‌ی عقد، محرمیت سببی و به وسیله‌ی رضاع (شیر دادن) محرمیت رضاعی با داماد پیدا می‌کند و تأثیری بر عقد دختر ندارد.



۴۲۰- شافعی مذهب و در محلهام در مسجد برادران حنفی به امام حنفی اقتدای می‌کنم: ۱- در نماز رفع یدین نمی‌کنم ۲- در نماز جهریه سوره حمد نمی‌خوانم ولی در نمازهای خفیه می‌خوانم. ۳- در نماز صبح سنت را در خانه می‌خوانم و فرض را اقتدا می‌کنم و تحیت‌المسجد نمی‌خوانم زیرا برادران حنفی می‌گویند قبل از نماز فرض صبح فقط می‌توانی سنت را بخوانی و خواندن تحیت‌المسجد درست نیست. آیا اعمالی که انجام می‌دهم درست است؟

**جواب:** مانع جدی برای اقتدای شما به برادران احناف وجود ندارد، اشکالی از لحاظ مذهب برای شما ایجاد نمی‌شود.

۴۲۱- حکم جشن تولد برای مقدسات و افراد معمولی چیست؟ **جواب:** اگر کودک تازه متولد شده باشد و اطرافیانش به شکرانه‌ی بچه‌دار شدن، سور برپا کنند و عقیقه بدهند، این سنت است، اما دیدگاه علما درباره‌ی جشن تولد در سال‌های بعدی و برای مقدسات، متفاوت است. برخی از علما آن را به سبب شباهت به کار مسیحیان، حرام دانسته‌اند، برخی آن را مکروه می‌دانند و برخی نیز آن را جایز می‌دانند.

اگر در مراسم‌های جشن تولد برای مقدسات، آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص) تفسیر و تبیین شوند و جنبه‌ی تبلیغ و دعوت دینی داشته باشد، اشکالی ندارد و جایز است؛ زیرا آن جشن تولد نیست، بلکه شیوه‌یی از دعوت دینی به شمار می‌آید.

۴۲۲- خداوند در سوره‌ی نور آیه‌ی ۲۶ فرموده است: زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک، از آن زنان ناپاکند، و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند، و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند. چطور می‌شود که زن فرعون زن پاکدامنی باشد و متعلق به مرد ناپاکی مانند فرعون باشد؟

**جواب:** مفسران چند معنا برای آیه‌ی فوق بیان نموده‌اند، از جمله گفته‌اند: اوصاف مذکور در آیه برای مردان و زنان نیست و آن را به اعمال و اقوال نسبت داده‌اند، مفسران گفته‌اند: یعنی اعمال و اقوال پاک از آن مردان و زنان پاک و اعمال و اقوال ناپاک از آن زنان و

مردان ناپاک است.

از سوی دیگر اگر این اوصاف به زنان و مردان نسبت داده شود، این از احکام دین اسلام است، در حالی که زن فرعون، پیش از اسلام بود و در زمان شریعت موسی(ع) می‌زیست.

۴۲۳- چرا اهل سنت صیغه را حرام می‌دانند؟

**جواب:** دلیل تحریم صیغه از سوی اهل سنت، منافات داشتن آن با اصول کلی ازدواج است که عبارتند از سکونت، مودت و رحمت.

خداوند ویژگی مؤمنان را چنین بیان می‌کند: (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) [مؤمنون: ۶-۵]

زوجه وظایفی بر عهده شوهر دارد و از او ارث می‌برد، ولی زن صیغه‌ای زوجه به شمار نمی‌آید و از شوهر صیغه‌ای ارث نمی‌برد.

۴۲۴- اوقات شرعی نماز پنجگانه اهل سنت به وقت شهر قزوین را می‌خواهم، برایم تهیه فرمایید؟

**جواب:** می‌توانید از اوقات شرعی تهران که در همین سایت قابل مشاهده است، استفاده نمایید، و با رعایت احتیاط هفت تا ۱۰ دقیقه دیرتر از اوقات شرعی تهران از آن استفاده کنید.

۴۲۵- نظر اجماع علمای اهل سنت درباره‌ی وام‌های بانکی مانند مسکن، خرید خودرو، جهیزیه و وام ازدواج چیست؟

**جواب:** درباه‌ی وام‌های بانکی میان علما اجماعی وجود ندارد، بلکه دیدگاه علما درباره‌ی وام‌ها متفاوت است و پیش‌تر در همین بخش به دیدگاه آنان اشاره شده است.

۴۲۶- آیا مدیر عامل شرکت‌های تعاونی می‌توانند در پایان معاملات مبلغی را تحت عنوان ۱ درصد پورسانت فروشندگان برخی کالاها دریافت کنند؟ در صورت حرام بودن این پول یا جنس، برای پول‌ها و جنس‌های گرفته شده‌ی قبلی (پورسانت‌های گذشته) چه توبه‌ای وجود دارد؟

**جواب:** اگر دریافت پورسانت در برابر انجام کاری و با رضایت صاحب مال باشد، اشکالی ندارد، در غیر این صورت

دریافت چنین پول‌ها و جنس‌هایی جایز نیست و مصداق این آیه است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ... [آنساء: ۲۹].

اگر تا به حال چنین کاری بدون رضایت صاحب مال انجام داده باشد، در صورت امکان آن مال را به صاحبش بازگرداند و اگر امکان آن نباشد، آن را به اسم آن افراد صدقه بدهد و صادقانه توبه کند، انشاءالله خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.

۴۲۷- فطریه که در دو سال قبلی پرداخت نشده است، چه حکمی دارد؟

**جواب:** اگر فرد مالی نداشته که فطریه پرداخت کند، چیزی بر او لازم نیست، اما اگر مالی داشته و فطریه پرداخت نکرده است، باید برای هر سالی، به ازاء هر فرد یک صاع (حدود دو کیلو و نیم) از غذای متوسط محل یا بهای آن را به نیازمندان بپردازد.

۴۲۸- حکم قرائت فاتحه برای مردگان چیست؟ آیا بدعت ممنوعه است؟ آیا موجب ایصال ثواب می‌گردد؟ لطفاً براساس مذهب حنفی پاسخ داده شود.

**جواب:** درباره‌ی خواندن فاتحه در میان علمای حنفی اختلاف نظر وجود دارد.

ابوحنیفه می‌گوید: خواندن آن مکروه است، و محمد (که از علمای مشهور حنفی است) می‌گوید: خواندن آن مکروه نیست. بیشتر علمای حنفی به قول محمد عمل نموده و گفته‌اند: خواندن فاتحه و سوره‌ی اخلاص برای مرده اشکالی ندارد.

۴۲۹- آیا استفاده از زیورآلات بر روی لباس و آشکار کردن آن برای زن جایز است یا نه؟

**جواب:** در اصل استفاده از زیورآلات برای خانم‌ها جایز است، اما اگر زن با زیورآلات در بیرون از خانه در معرض دید مردان بیگانه قرار گیرد، به منظور خودداری از تحریک مردان و جلب توجه آنان، و محفوظ شدن و در امان ماندن شخصیت زن از فتنه بهتر است مراعات کند و آن را آشکار نسازد.

۴۳۰- اگر خانمی در نمازهای جهریه

نمازش را آهسته بخواند یا بالعکس حکمش چیست؟ آیا سجده سهو دارد؟ یا کلاً باید آهسته بخواند؟ **جواب:** اصل آن است که اگر مرد بیگانه حضور نداشته باشد، خانم‌ها نیز نمازهای جهری را جهری و نمازهای خفیه را خفیه بخوانند، اما اگر آن را رعایت ننمود، کار مکروهی انجام داده است و نیازی به سجده‌ی سهو نیست. ولی زن در حضور مرد بیگانه نمازش را آهسته می‌خواند.

۴۳۱- در صورتی که غسل جنابت ممکن نباشد (مهمان کسی بودن یا...) می‌شود تیمم کرد و نماز خواند؟ آیا باید وضو هم گرفت؟ **جواب:** در چنین حالتی فرد می‌تواند به جای غسل، تیمم کند و وضو بگیرد و نماز را بگذارد.

۴۳۲- در موقع قاعدگی آیا می‌توان اذان را با مؤذن تکرار کرد؟ **جواب:** ذکر گفتن و تکرار اذان در زمان قاعدگی هیچ اشکالی ندارد، بلکه پاداش هم دارد.

۴۳۳- نماز واجب است و ترک آن حرام پس نمازی که قضا می‌شود انجامش لزومی دارد یا نه؟

**جواب:** بله، لازم است که قضای نماز به جای آورده شود، اما اگر فردی قضای فراوانی داشته باشد و به جای آوردن قضای آن نمازها برای فرد عسر و حرج داشته باشد، لازم نیست که قضای آن‌ها را به جای آورد، بلکه خالصانه توبه کند و پایبند به فرایض و احکام اسلام گردد. برخی از علما گفته‌اند: به جای آوردن قضای نمازها لازم نیست.

۴۳۴- در سوال ۳۵۴ در پاسخ به سوالی که استفاده از وام برای اشتغال‌زایی را پرسیده بودند فرمودید اشکال ندارد در حالی که در سوال ۳۳۸ فردی در رابطه با گرفتن وام برای رهایی از ورشکستگی و شروع دوباره کار به نوعی اشاره به غیرمشروع بودن آن کردید آیا وام اشتغال‌زایی با وام مضاربه یا خرید کالا فرق می‌کند؟

**جواب:** مراد از وام اشتغال‌زایی، وامی است که به وسیله‌ی آن کار تولیدی راه‌اندازی شود و سبب مشغول شدن چند یا چندین نفر به کار گردد، برخی

از علمای معاصر این وام را جایز دانسته‌اند؛ زیرا سبب تقویت اقتصاد و تولید و رفع معضل بیکاری در جامعه می‌گردد، و راه‌اندازی چنین کاری از حمایت دولت برخوردار است و معمولاً درصد بهره آن کم است.

۴۳۵- آیا پرداخت زکات پول و سرمایه از مبلغ معینی شروع می‌شود؟ یا داشتن حداقل چه مقدار پول مشمول پرداخت زکات می‌شود؟

**جواب:** بله، حد نصاب معینی دارد، هرگاه مبلغ پول به بهای بیست مثقال طلا (۹۰ گرم) برسد و یک‌سال از آن بگذرد و آن پول نزد فرد همچنان باقی باشد، دو و نیم درصد [یک چهارم] زکات داده می‌شود.

اگر آن پول را در کالای تجاری سرمایه‌گذاری کند، بعد از گذشت یک‌سال، بهای آن را محاسبه می‌کند و در صورت رسیدن آن به حد نصاب زکات، (بهای بیست مثقال طلا) دو و نیم درصد آن را زکات می‌دهد.

۴۳۶- بنده متأهلم و به یک خانم مجردی علاقه‌مندم، یعنی از نوجوانی عاشقش بوده‌ام، اما قدر الهی اینگونه بود که در ایام تجرد، بهم نرسیم. حال سؤال بنده این است آیا وی می‌تواند خود را بدون حضور شاهدان به بنده هبه کند و خود را نذر بنده نماید؟ با توجه به اینکه این مسأله برای پیامبر(ص) نیز بوده است و کسانی خود را به ایشان هبه نموده‌اند و وی نیز قبول فرموده است. شنیده‌ام و خوانده‌ام از دیدگاه حنفیه بلا اشکال است، نظر شما چیست؟ لطفاً مستند جواب دهید؟

**جواب:** این نوع هبه ویژه‌ی پیامبر(ص) است. خداوند در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۰ می‌فرماید: (وَأَمْرًا مِّنْهُ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی «و زنی مؤمن را (حلال کردیم)، اگر او خود را به پیامبر هبه کرد (و) اگر پیامبر خداست که با او ازدواج کند. این ویژه‌ی توست نه (سایر) مؤمنان.» در این آیه تحریم شده که این حکم ویژه‌ی پیامبر(ص) است. در حالی که سایر مذاهب عقد ازدواج را با لفظ هبه درست نمی‌دانند، مذهب حنفی آن را با این لفظ درست می‌داند،

ولی اگر مهریه تعیین نکردند، مهرالمثل واجب می‌شود و حضور و شاهد نیز لازم است. آنچه در سؤال به مذهب حنفی نسبت داده شده، درست نیست و مذهب حنفی «انعقاد ازدواج با لفظ هبه با سایر مذاهب فرق دارد و در عین حال دو شرط دیگر، یعنی مهریه و حضور دو شاهد را لازم می‌داند. البته رضایت ولی زن را شرط نمی‌داند.»

۴۳۷- بنده با تعدادی از دوستان همکار شب‌ها به سالن فوتبال می‌رویم و بازی می‌کنیم برای اینکه بازی جذاب بشود معمولاً اول بازی با هم قرار می‌گذاریم که هر تیمی که بازنده شد هم برای تیم خودش و هم برای تیم برنده یک نوشیدنی بخرد. با وجود اینکه تمام این بازیکنان نسبت به این کار رضایت کامل دارند آیا این کار حرام محسوب می‌شود؟

**جواب:** رضایت بازیکنان برای حلال کردن حرام قابل قبول نیست. بی‌شک انجام چنین کاری جایز نیست، مگر شخص سومی که ارتباطی با تیم‌ها نداشته باشد، می‌تواند چنین پاداشی را از سوی خودش برای برنده تعیین کند و بپردازد یا می‌توان هر بار بدون ارتباط با برد و باخت دو نفر شیرینی تهیه کند و به نوبت دیگران نیز این کار را انجام دهند.

۴۳۸- می‌خواستم بدونم شما وابسته به جریان سیاسی یا حزبی داخل ایران یا خارج از ایران هستید یا نه؟ **جواب:** این سایت مربوط به جماعت دعوت و اصلاح ایران است و پاسخ‌دهندگان به سئوالات فقهی از علما و فقهای منتسب به این جماعت هستند.

۴۳۹- نخواندن قنوت در نماز صبح سجده‌ی سهو می‌خواهد؟ **جواب:** در مذهب امام شافعی در صورت ترک قنوت در نماز صبح، سنت است سجده‌ی سهو به جای آورده شود، اما در مذاهب دیگر خواندن قنوت در نماز صبح سنت نیست که ترک آن نیاز به سجده‌ی سهو داشته باشد.

۴۴۰- با اینکه خیلی نماز و قرآن خواندن را دوست دارم ولی در نماز اصلاً تمرکز ندارم با اینکه سعی می‌کنم ولی نمی‌توانم. لطفاً



راهنمایی فرمایید؟

**جواب:** سعی کنید به هنگام برگزاری نمازتان است، ان شاء الله تمرکز پیدا می کنید، در ضمن دوری از گناه و صحنه های گناه آلود نقش مؤثری در ایجاد تمرکز دارد. برای آگاهی بیشتر به پاسخ سؤال شماره ۲۴۲ در همین بخش مراجعه شود.

۴۴۱- تفاوت اجتهاد در اهل سنت با اهل تشیع در چیست؟

**جواب:** به کتاب اجتهاد و سیر تاریخی آن، تألیف دکتر نعمتی انتشارات احسان مراجعه شود.

۴۴۲- اگر دیر به نماز جماعت برسیم و جماعت در تشهد باشد باید نیت بیاوریم و همراه جماعت بشویم در آن صورت آیا تشهد یک رکعت حساب می شود؟

**جواب:** رسیدن به تشهد، ثواب نماز را بیشتر می کند، اما برای فردی که مسبوق است رکعت به شمار نمی آید، بلکه هنگامی که فرد به رکوع برسد و نیت نماز بیاورد و پیش از بلند شدن امام از رکوع آن مأموم به رکوع برود، آن رکوع برایش یک رکعت به شمار می آید.

۴۴۳- حکم بازی با پلی استیشن و انجام بازی های کامپیوتری چیست؟

**جواب:** اصل بر مباح بودن است، به شرطی که در آن زیاده روی نشود و آن بازی ها برای انسان زیان نداشته باشد.

۴۴۴- آیا برای امام جایز است که با سه نفر در روستا نماز جمعه بخواند؟

**جواب:** در مذهب شافعی تعداد نمازگزاران جمعه باید حداقل چهل نفر باشند و در مذاهب دیگر با تعداد کمتری از آن نماز جمعه برگزار می شود. البته در صورت نیاز افراد می توانند از آرای مذاهب دیگر برای نماز جمعه بهره ببرند و از فضیلت نماز جمعه محروم نشوند.

۴۴۵- آیا هنگام غسل دست زدن به عورت غسل را باطل می کند؟

**جواب:** خیر، غسل را باطل نمی کند، اما در مذهب شافعی برخورد کف دست، بدون مانع، به شرمگاه وضو را باطل می کند.

۴۴۶- حکم باریک کردن ابرو، محدوده ابرو و آیا باریک کردن به اندازه و قصد اصلاح، تغییر خلق حساب می شود؟ لطفاً از دیدگاه فقهای معاصر پاسخ داده شود.

**جواب:** اشکالی ندارد و جزو معاملات ربوی به شمار نمی آید، گرچه برخی از علما آن را جایز نمی دانند.

۴۴۷- حکم باریک کردن ابرو، محدوده ابرو و آیا باریک کردن به اندازه و قصد اصلاح، تغییر خلق حساب می شود؟ لطفاً از دیدگاه فقهای معاصر پاسخ داده شود.

**جواب:** به پاسخ سؤال ۹۳ در همین بخش و به کتاب حلال و حرام دکتر قرضاوی مراجعه شود.

۴۴۸- زمان نماز عشاء تا نماز صبح روز بعد است یا مدت خاص کمتری دارد؟

**جواب:** وقت نماز عشاء تا طلوع فجر صادق است.

۴۴۹- آیا اگر شخصی زن خود را طلاق باین بدهد و بعدا پشیمان شود و زنش را دوباره عقد کند از این به بعد صاحب چند طلاق است؟

**جواب:** اگر یک طلاق بائن داده باشد، بعد از ازدواج دوباره با او، دو طلاق باقی می ماند، البته بعد از طلاق سوم دیگر نمی تواند با او ازدواج کند، مگر آن که آن زن با مردی دیگر ازدواج صحیح شرعی بنماید و در صورت مطلقه شدن از آن شوهر دوم، شوهر قبلی می تواند با او ازدواج کند.

۴۵۰- الف- من و همسرم هر دو کارمند هستیم اعلام فرمایید هر ساله زکات مال خود را چگونه حساب کنیم و به طور کلی زکات به چه مواردی از زندگی ما تعلق می گیرد؟

**ب-** در بعضی مواقع که امکان نماز خواندن در سر وعده خود وجود ندارد آیا می توان نیت جمع آورد؟

**ج-** در اداره هر روزه نماز جماعت به امامت فردی که شیعه است برگزار می شود، تکلیف نماز خواندن ما اهل سنت در این گونه نمازها چه می باشد؟

**جواب:** الف- اگر مبلغ پول هر کدام از شما به قیمت بیست مثقال طلا برسد و یک سال بر آن بگذرد، دو و نیم درصد بر آن زکات تعلق می گیرد.

**ب-** زکات به نقدینگی و کالای تجاری

تعلق می گیرد، اما به خانه و کالایی که فرد برای استفاده خصوصی خود فراهم نموده، زکات تعلق نمی گیرد.

ج- به نظر جمهور علمای اهل سنت شما نمازتان را انفرادی برگزار نکن، اما برای جلوگیری از ایجاد اختلاف، برگزاری نماز شما با نماز آن برادران همزمان نباشد.

۴۵۱- آیا محاسبه زکات باید با سال قمری باشد؟ و با سال شمسی و میلادی محاسبه نمی گردد؟ چرا؟ آیا زکات را حتماً باید در ماه مبارک رمضان پرداخت نمود؟ چرا؟

**جواب:** تفاوتی ندارد که محاسبه ی زکات با ماه قمری باشد یا شمسی یا میلادی، مهم گذشت یک سال بر ملکیت آن مال است. حتماً لازم نیست که زکات در ماه رمضان پرداخت شود، اما چون بخشش و انجام کارهای خیر در رمضان پاداش فراوانی دارد، از این رو پرداختن زکات در ماه رمضان بهتر است.

۴۵۲- آیا زنی که در ماه مبارک رمضان سال های قبل روزه قضا دارد می تواند قبل از انجام دادن قضا فدیهای خود را پرداخت نماید؟

**جواب:** اگر به قضای روزه ی او فدیة تعلق بگیرد، می تواند پیش یا بعد از به جای آوردن قضای روزه، فدیة را بپردازد.

۴۵۳- فرد گاهی اوقات به چیزهایی فکر می کند یا اینکه نگاه می کند؛ بعد از پنج شش دقیقه متوجه می شود که از خود دو سه قطره آب خارج شده است بدون آنکه هنگام خارج شدن آب متوجه شود؛ آیا در این صورت برای انسان غسل واجب می شود؟

**جواب:** اگر آب خارج شده منی باشد، غسل واجب می شود، اما با توجه به مفهوم پرسش، این آب منی نیست، بلکه مذی است و غسل را واجب نمی کند، بلکه همان بخشش از بدن و لباس که آن آب به آن اصابت کرده است، باید شسته شود.

۴۵۴- می خواهم وام چهار درصدی را بگیرم اما به شرط آنکه پیش از آن باید در بانک یا موسسه سپرده داشته باشم. بعضی از علما می گویند این وام در قالب حدیث (کل قرض

جر منفعه حرام) است؟ آیا این وام چهار درصد کارمزد براساس این حدیث حرام است؟

**جواب:** علما معمولاً چهار درصد را در حد کارمزد می دانند و آن بهره به شمار نمی آید و دریافت چنین وامی حرام نیست.

۴۵۵- سؤال من راجع به یکجا شدن با همسر عقب (مقعد) چه حکمی دارد؟

**جواب:** نزدیکی با همسر از راه مقعد حرام است. به پاسخ سؤال شماره ۲۸۵ در همین بخش مراجعه شود.

۴۵۶- الف- موهای روی گوش و بینی و درون بینی چگونه باید اصلاح شود تا از نظر شرعی اشکالی نداشته باشد؟ (برای آقایان) ب- من وقتی شب جنب می شوم به حمام نمی روم چون در خانه ما عرف نیست کسی نصف شب به حمام برود و به دنبال آن نماز صبح من قضا می شود. آیا این کار اشکالی دارد؟ (برای آقایان) ۳- آیا موهای روی گونه (موهای حق النساء) اگر با بند یا شیره اصلاح شود اشکالی دارد؟ (برای آقایان)

**جواب:** الف- اصلاح آن ها با هر وسیله ی ممکن از لحاظ شرعی اشکالی ندارد.

ب- بله اشکال دارد. عرف های غلط نباید مانع انجام فرایض باشد، شما بعد از اذان صبح می توانید غسل کنید و نماز صبح را بگذارید، جنب شدن برای هر انسانی امری طبیعی است و آن نباید برای فرد به عنوان عیب و نقص به شمار آید.

ج- از نظر برخی از علما آن کار جایز است و از نظر برخی دیگر از علما آن کار جایز نیست.

۴۵۷- نظر علمای اهل سنت درباره حفظ آثار باستانی چیست؟ آیا به نظر شما اگر اسلام در کشور حاکم شود باید آثار باستانی را نابود کند؟ آیا با توجه به اینکه خود شما گفتید که اگر مجسمه حالت تقدس نداشته باشد نگهداری آن بلا مانع است و با توجه به آیه قرآن در سوره یونس که آمده خدا جنازه فرعون را برای عبرت خلق نگه داشت نمی توان به این نتیجه رسید که نگهداری آثار باستانی برای تحقیق و پژوهش

و عبرت آموزی بدون تقدس نگه داشت؟

**جواب:** مطابق آموزه های دینی باید بت پرستی را از دل افراد زدود و از بین برد، تا آنان یکتاپرست گردند، در غیر این صورت اگر تمامی مجسمه از بین برده شود، باز فرد به دنبال مجسمه های دیگری می گردد.

وجود آثار باستانی در کشور اشکالی ندارد و آن سندی بر قدمت فرهنگ و تمدن هر ملتی است و بیانگر تاریخ آن ملت می باشد؛ از این رو از بین بردن اگر شریک قرار داده نمی شود، آن جایز نیست.

۴۵۸- الف- آیا ممکن است هنگام ادای نماز، در سجده و قبل از سلام دادن به زبان خودمان دعا کنیم؟ ب- ممکن است مثلاً شافعی بود ولی همانند امامان حرمین بسم الله را آهسته بگوییم یا بعد از رکوع دست هایمان را ببندیم؟

**جواب:** الف- در نماز فرض دعاها به زبان عربی باشد و اگر فرد نتواند، جایز است که دعاها را به زبان خودش در دلش مرور کند و آن ها را با زبان تلفظ ننماید یا بعد از پایان نماز دعا کند. اما در نمازهای سنت اشکالی ندارد که نمازگزار دعاها را به زبان خودش بخواند.

ب- چنان کاری اشکالی ندارد.

۴۵۹- کارهای پزشکی پوست از دیدگاه شرعی چه حکمی دارد؟ (از قبیل رفع چین و چروک صورت و پاک سازی پوست و...)

**جواب:** اگر از لحاظ پزشکی چنین کاری برای فرد زبانی نداشته باشد، از لحاظ شرعی اشکالی ندارد.

۴۶۰- حکم تراشیدن موی پا برای دختران چیست؟

**جواب:** مانعی شرعی برای تراشیدن آن وجود ندارد.

۴۶۱- حکم انگشتر طلا برای مرد چیست؟

**جواب:** استفاده از انگشتر طلا برای مرد مسلمان حرام است. روایت شده است: «پیامبر (ص) مردی را دید که انگشتر طلا در دست دارد، آن را از دستش بیرون آورد و به دور انداخت و فرمود: بعضی از شما عمداً به پاره آتش تمایل

پیدا می کنید و آن را در دست خود قرار می دهید.» [روایت از امام مسلم]

۴۶۲- می خواستم بدانم آیا در صورتی که زن کاملاً راضی باشد می توان از راه مقعد نزدیکی داشته باشد. البته در حالیکه که آن دو نامزد بوده و طبق شریعت نکاح نموده اند، ولی هنوز طبق رسم جامعه مراسم عروسی سپری نشده است. جز این فکر کنم راه دیگری موجود نیست تا ارضا شوند. در ضمن رد کردن خواهش شوهر در چنین حالتی گناه پنداشته می شود یا اینکه اجازه دخول از مقعد داده شود؟

**جواب:** رضایت طرفین نمی تواند حرام را حلال کند، دخول از راه مقعد حرام است.

توضیح: شوهر باید چنین درخواست زشت و غیرشرعی را نداشته باشد و اگر چنین درخواستی نمود، زن نباید تسلیم خواسته ی او گردد و خودش را در اختیار او قرار دهد.

۴۶۳- کسی در محل کارش قسمتی از زمین بایر را شخم زده، علف های هرز را می کند و زمین را آباد می کند و در آن سبزیجات و صیفی جات کشت می کند اما با آب محل کارش آن را آبیاری می کند حال سؤال اینجاست آیا محصولی که برداشت شده حلال است یا نه؟

**جواب:** اگر صاحب آب به این کار راضی باشد، آن محصول اشکالی ندارد، در غیر این صورت آن کار جایز نیست.

۴۶۴- آیا اقتدا کردن به امامی که زیارت قبر پیامبر را جایز می داند و علمایی هم چون ابن باز و شیخ عثیمین و محمد ابن عبدالوهاب را تکفیر نماید و معتقد است که بعد از ائمه اربعه کسی حق اجتهاد ندارد صحیح می باشد؟

**جواب:** نماز گزاردن پشت سر کسی که شهادتین را می گوید و ویژگی های امامت را دارد، جایز است. اگر عالمی نظرات خطایی داشته باشد، این دلیل بر جایز نبودن اقتدا به او در نمازها نمی شود.

۴۶۵- موسیقی از دیدگاه اسلام چیست؟



**جواب:** به پاسخ سؤال شماره ۱۵۸ در همین بخش مراجعه شود.

۶۶- ما در شهر سنندج یک خانه کلنگی داشتیم و چون خانه دیگر محل زندگی به شمار نمی آمد مجبور به تخریب و نوسازی شدیم. در ابتدا هر چه در توان داشتیم صرف کردیم تا از وام بانکی استفاده نکرده و مجبور به پرداخت بهره نشویم ولی متأسفانه پولمان کفاف نداد.. و پدرم برای یکی از واحدهای ساختمان دو طبقه خود وام مسکن مهر گرفت و برای طبقه دیگر به او وام نداند. دلیلش هم این بود که چون طبقه دیگر را به نام من کرده بود و من هم مجرد هستم وام مسکن مهر به من تعلق نمی گرفت. تا به حال بیشتر از ۲۰ میلیون خرج کرده ایم و با ۲۰ میلیون وامی که قرار است بانک به ما بدهد فقط می توانیم اسکلت ساختمان را تمام کنیم و برای تعمیرات داخلی حداقل ۲۰ میلیون دیگر نیاز است. ما برای تأمین این پول چند راه پیش پایمان است که از شما در انتخاب راه صحیح تر تقاضای کمک دارم: ۱- از وام مضاربه ای استفاده کنیم که مجبوریم برای هر سال حدود ۴,۵ میلیون تومان بهره پرداخت کنیم ۲- یکی از طبقات را به میزان ۲۰ میلیون رهن دهیم ۳- بی خیال ساخت طبقه دوم شویم که در این صورت شهرداری پایان کار به ما نمی دهد و بانک هم وام پدرم را قسط بندی نمی کند و او را جریمه می کند؟

**جواب:** به نظر ما راه دوم نسبت به راه های دیگر بهتر و برای شما مفیدتر است.

۶۷- اگر کسی مرتکب لواط با همسرش می شود جزای آن چیست؟ آیا نکاح از بین می رود شلاق زده می شوند زیر دیوار می شوند و چه باید با این ها کرد؟

**جواب:** عمل زشت لواط از گناهان کبیره است، این کار زشت انحراف از فطرت است و سبب نابودی فضایل اخلاقی می گردد، فقها درباره ی حد آن نظرات متفاوتی دارند.

اما آن سبب از بین رفتن نکاح نمی گردد. مردی که با همسرش مرتکب چنان کار زشتی شده است، خالصانه توبه کند

و تصمیم قاطعانه بگیرد، که دوباره به سوی آن کار زشت باز نگردد.

۶۸- کارمندی را در نظر بگیرید که ماهیانه نهصد هزار تومان دریافت می کند و هر ماه چهارصد هزار تومان خرج دارد حال برای رسیدن به حد نصاب زکات باید کل حقوقش را در نظر بگیرد یا پول پس انداز شده اش؟ اگر وام داشته باشد قسط های آن را باید به همراه مخارج زندگی در نظر بگیرد یا باید زکات آن را هم بدهد؟

**جواب:** به حقوق ماهیانه زکات تعلق نمی گیرد، بلکه به مال انباشته که به مبلغ بیست مثقال طلا رسیده باشد و یک سال بر آن بگذرد زکات تعلق می گیرد و باید دو و نیم درصد آن را زکات بدهد.

۶۹- در مناطق ما (کردستان) مردم نیت نماز را با این لفظ شروع می کنند (حتی بسم الله نمی گویند) جل جلاله ماشاءالله از عظمت و دوست داشتن خداوند. آیا صحیح می باشد؟

**جواب:** نیت آن است که نماز گزار در دلش نیت کند، مثلاً نیت دارم چهار رکعت نماز ظهر را می گزارم لله تعالی، الله اکبر. گرچه نیت را بر زبان هم نیاورد، نمازش درست است. آنچه در سؤال بیان شده، نیت به شمار نمی آید.

۷۰- اگر روزه داری در هنگام حمام کردن احساس کرد که آب در گوشش رفته باشد (و احتیاط لازم را هم رعایت نکرده منظور اینکه مانند حالت عادی حمام کرده و بعد متوجه می شود) روزه اش باطل می شود یا خیر؟

**جواب:** ان شاءالله سبب باطل شدن روزه نمی شود.

۷۱- این سه مورد چیست و چه فرقی با هم دارند: ۱- ارکان اسلام (دین) ۲- اصول اسلام ۳- فروع اسلام؛ و آیا باید بگوییم ارکان دین، اصول دین و فروع دین یا ارکان اسلام و اصول اسلام و فروع اسلام؟ **جواب:** ارکان دین و اصول دین یکی هستند و عبارتند از: توحید، نبوت، معاد [یا به تعبیری ذات و صفات (توحید) نبوت، مبدأ و معاد (معاد)].

فروع دین عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج و... البته شاید هر یکی از علما تعریفی از این اصطلاحات داشته باشد، و بنا بر دیدگاه خود مصادیق دیگری برای آن ها در نظر بگیرد.

۷۲- الف: در جریان راه مسافرت نذر گرفته بودم که قربانی به نام خدا نمایم و حال در کشوری که زندگی دارم کار نمی کنم و پول که از دولت اخذ می نمایم خودم زحمت در آن نمی کشم آیا از همین پول اگر قربانی کنم نذر که گرفته بودم ادا می شود یا خیر. ب: در کشوری که زیست دارم اذان عشاء به وقت اینجا ۱۲:۳۹ است و اذان نماز فجر ۱:۰۶ و شروق هم ۵:۲۹ است. آیا می شود که روزه خود را ساعت ۳ یا ۴ بچه بسته نمایم. لطفاً جواب خیلی برایم ضروری است؟

**جواب:** الف- پولی را که دولت به شما می دهد و آن به ملکیت شما درمی آید و حق شماست، شما مجاز هستید که آن پول را هر طوری که می خواهید خرج کنید، اگر با آن پول حیوان بخرید و به عنوان نذر قربانی کنید، نذر شما به جای آورده می شود.

ب- با افق نزدیک ترین شهر به شما که اوقات شرعی آن معمولی است، زمان روزه گرفتن را تنظیم کن و روزه بگیر.

۷۳- آیا طلائی که برای عروس در نظر گرفته می شود وقتی به ۲۰ مثقال می رسد زکات بر آن واجب می شود؟ ولو اینکه یک سال از آن گذشته باشد یا نه؟ و در هیچ کاری نیز سرمایه گذاری نشده باشد؟

**جواب:** اگر آن طلا به عنوان مهریه باشد و هنوز شوهر آن را به زوجه نداده باشد، علماً درباره ی وجوب زکات در آن، دیدگاه متفاوتی دارند، برخی از علما گفته اند: زن باید هر ساله زکات آن را بدهد، برخی دیگر گفته اند، زمانی که آن مهریه را دریافت نمود، زکات آن را می دهد. اما اگر آن طلا که برای عروس در نظر گرفته شده، برای استفاده شخص او به عنوان زیورات باشد، در مذهب شافعی به آن زکات تعلق نمی گیرد، مگر آن که به دو بیست مثقال برسد، اما در مذهب حنفی اگر به بیست مثقال برسد، زکات به آن تعلق می گیرد.

۷۴- نظر شرعی درباره کارهای تخصصی پوست همچون رفع چین و چروک و پاک سازی پوست چیست؟

**جواب:** اگر از لحاظ پزشکی برای فرد زبانی نداشته باشد، از لحاظ شرعی اشکالی ندارد.

۷۵- خواندن قنوت در نماز صبح چه حکمی دارد؟ نماز تراویح را چند رکعت باید خواند؟ بعضی ها می گویند که چهار سلام باید باشد و بعضی ده سلام؟

**جواب:** الف- خواندن قنوت در نماز صبح در مذهب شافعی سنت است، اما در مذاهب دیگر در نماز صبح قنوت خوانده نمی شود.

ب- نماز تراویح سنت است که در ماه رمضان گزارده می شود. عایشه رضی الله عنها روایت نموده که پیامبر خدا(ص) در رمضان و غیر آن بیش از یازده رکعت نماز شب نمی گزارد (هشت رکعت نماز شب (تراویح) و سه رکعت نماز وتر). در اخبار آمده است که صحابه بیست رکعت نماز تراویح می گزاردند.

بنابراین هم می توان نماز تراویح را هشت رکعت و هم بیست رکعت گزارد.

تعداد رکعت های نماز تراویح نباید موجب اختلاف در میان نماز گزاران باشد، اگر در منطقه ای بیست رکعت گزارده می شود، اشکالی ندارد و عبادت در ماه رمضان هر چقدر بیشتر باشد پاداش بیشتری دارد و اگر در مناطقی هشت رکعت گزارده می شود، اشکالی ندارد، کسی که می خواهد بیش از هشت رکعت بگزارد، می تواند انفرادی آن را بگزارد.

باید توجه داشت که در انجام عبادت به ویژه نماز کیفیت رعایت شود و ارکان نماز، رکوع و سجود آن به طور کامل رعایت شوند، شتاب در نماز، روح نماز را می کاهد و نماز نمی تواند آن تأثیر لازم را در نماز گزار بر جای بگذارد.

۷۶- الله تعالی در چند آیه مبارکه فرموده: که ما بر دل های ایشان مهر نهادیم و بر گوش هایشان قفل نهادیم که آنان سخن حق را هرگز قبول نخواهند کرد و به تمسخر به تو (ای محمد) خواهند گفت این قرآن جز افسانه ی پیشینیان چیز دیگری

نیست [سوره انعام: ۲۴] اگر الله تعالی خود می گوید که ما به گوش ها و دل هایشان مهر نهادیم پس تقصیر بنده در این مسأله چیست؟ آیاتی که حکم آنها منسوخ شده است چرا الله آن ها را نازل کرد و دوباره حکم آن ها را منسوخ کرد. با معذرت بنده در یکی از ممالک اروپایی زندگی می کنم با سؤالات مشابه و خیلی زیادی هم روبه رو هستم! البته با کسانی مواجه هستم که همه عیسوی شده اند امید که مرا راهنمایی کنید تا حق بر باطل پیروز گردد.

**جواب:** این سنت الهی بر روی زمین است که هر کس از راهی زیاد دور شود و لجاجت ورزد، سرانجام به جایی می رسد که امید بازگشت او به راه راست قطع می گردد؛ زیرا چنین افرادی آنقدر حق را پوشانده اند و به دنبال خواسته های نفسشان رفته اند که حق پوشی در درونشان تثبیت شده و دیگر نمی توانند آن کار زشت خود را ترک کنند. خداوند چنین افرادی را مرده می نامد و به پیامبرش(ص) می فرماید: (وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمَوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ) [فاطر: ۲۲]

طبق آیه ۵۵ سوره ی نساء، به سبب کفر و حق پوشی بیش از حد چنین افرادی؛ بر شنوایی و قلبشان مهر غفلت نهاده می شود. این به معنای آن نیست که خداوند تبعیض قائل شود و مانع هدایت آنان گردد، بلکه خودشان چنین بستری را برای خود فراهم نموده اند.

از سوی دیگر بنا بر توحید افعال، تنها در این موارد نیست که انجام دهنده ی آن کار خداوند باشد. بلکه فاعل حقیقی تمامی کارهای روی زمین خداوند است. که خداوند بندگان را بنا برخواست درونی و تلاش خودشان هدایت می کند یا گمراه می گرداند.

خداوند در سوره ی شمس [۱۰-۹] می فرماید: «کسی رستگار و کامیاب می شود که نفس خویش را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می گردد که نفس خویش را پنهان دارد و بپوشاند و بیالاید.»

در سوره ی رعد [۱۱] می فرماید: «خداوند حال و وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند»

بنابراین خداوند انسان ها را از بدبختی به خوشبختی و از نادانی به دانایی، از

ذلت به عزت، از نوکری به سروری و بالعکس نمی کشاند، مگر آن که خود انسان ها زمینه و بستر آن را فراهم نمایند.

۷۷- اگر کسی عمداً نماز بامداد خویش را قضا نماید حکم آن چیست؟

**جواب:** ترک نمودن نماز فرض صبح از روی عمد گناه کبیره است و فردی که مرتکب آن کار می شود، باید توبه کند و قاطعانه تصمیم بگیرد که دیگر آن کار بد را تکرار نکند.

در حدیث آمده است که «سنگین ترین نمازها بر منافقان، نماز صبح و نماز عشا است». عبارت «قرآن الفجر» که در قرآن آمده، بیشتر مفسران گفته اند که مراد از آن نماز صبح است. که نماز صبح مورد گواهی فرشتگان قرار می گیرد.

خداوند درباره ی نماز گزاردن منافقان می فرماید: (وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي...) [نساء: ۱۴۲]

«منافقان هر گاه برای نماز برمی خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.»

باز می فرماید: (وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالِي) [توبه: ۵۴]

«و جز با سستی و تنبلی به نماز نمی آیند.»

۷۸- اگر یک زن ابروی خود را بچیند در صورتی که با اجازه ی شوهر باشد چه حکمی دارد؟

**جواب:** اگر ابرو پر پشت و نامنظم باشد و زن اندکی از آن را بچیند تا منظم و مرتبش کند، از لحاظ شرعی -ان شاءالله- اشکالی ندارد، اما نباید آن را باریک نماید. گر چه شوهر هم اجازه بدهد؛ چون اجازه ی شوهر و هر فرد دیگری نمی تواند آنچه را که در شریعت از آن نهی شده، مباح گرداند.

۷۹- شخصی در حدود ۳۵ روز قبل همسرش را طلاق داده است. دارای دو فرزند پسر ۵ و ۱۴ ساله است. بر اثر سانحه تصادف فوت کرده آیا همسر که ۳۵ روز پیش قبلاً طلاق داده شده آیا ارث می برد؟ این شخص دارای یک ساختمان با عرصه و اعیان است و دیه هم گرفتند؟

**جواب:** اگر طلاق رجعی باشد، در



زمان عده، زن از شوهرش که فوت کرده باشد، ارث می‌برد، اما اگر طلاق بائن باشد، ارث نمی‌برد.

**توضیح:** طلاق بائن، یعنی مرد زنش را سه طلاق دهد که دیگر نمی‌تواند با او ازدواج کند، مگر با وجود شرایطی طلاق رجعی، یعنی مرد زنش را یک یا دو بار طلاق داده باشد و دوباره بتواند پیش از پایان عده او را به همسری خودش بازگرداند یا بعد از پایان عده با عقد جدید او را به همسری خودش دربیارد.

**۴۸۰- مصرف قرص‌های جلوگیری در ماه مبارک رمضان جهت اینکه پیروی نشویم و روزه‌های خود را کامل بگیریم جایز است؟**  
**جواب:** خوردن قرص‌های جلوگیری از قاعدگی در ماه رمضان، اگر به تندرستی زن آسیبی نرساند، خوردن آن‌ها از لحاظ شرعی اشکالی ندارد. گرچه بهتر است زن، برای این کار از قرص استفاده نکند تا قاعدگی حالت طبیعی خودش را سپری کند.

**۴۸۱- علت استرس و کمرویی و ترس‌های ناخواسته چیست که به شدت ارزش متفرد و بعضی وقت‌ها آزارم می‌دهد و بهترین راهکار جلوگیری از آن چیست؟**  
**جواب:** عوامل متعددی می‌توانند در این مشکل تأثیر داشته باشند.

لازم است به روانپزشک یا روانشناس مراجعه کنید و مشاوره بگیرید تا مشکل شما حل شود. همچنین می‌توانید در بخش زنان سایت قسمت مشاوره خانواده سؤال خود را مطرح فرمایید.

**۴۸۲- خودارضایی حق النفس یا حق الناس یا حق الله است؟ برای توبه از آن باید چه کار کرد؟ منظورم این است که با استناد به نص الأعمال بالنیات به نظرم آن وقت فاجعه می‌شود نزدیک‌ترین راه برای میرا جستن از آثار روحی و معنوی آن چیست؟ ۲- دلم نسبت به بعضی‌ها سیاه شده است نمی‌توانم با آن‌ها مهربان باشم در حالی که این حق آن‌ها نیست راه حل چیست؟**

**جواب:** الف- حق الله است، باید کسی که مرتکب آن کار شد، خالصانه توبه کند و از آن کار دست بکشد و دل بکند، و تصمیم بگیرد که دوباره آن

کار زشت را تکرار نکند و به عبادت و راز و نیاز با خداوند پردازد و امید به آمرزش خداوند داشته باشد، انشاءالله آثار بد روحی وی از بین می‌رود.

**ب-** مسلمان باید با همگی مهربان باشد و هیچگونه بغض و کینه نسبت به دیگران در دل نداشته باشد، از ویژگی مؤمنان آن است که از خطای دیگران در می‌گذرند و آنان را می‌بخشند.

یکی از دعاهاهی مؤمنان این است که می‌گویند: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) [حشر: ۱۰]

«پروردگارا ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده.»

در حدیث آمده است: پیامبر(ص) فردی را بهشتی معرفی نمود و بعد از جستجو از سبب آن، گفت: من نسبت به مؤمنان هیچ بغض و کینه‌ای در دل ندارم.

یکی از ویژگی‌های بهشتیان آن است که خداوند می‌فرماید: از دل‌هایشان بغض و کینه را بیرون می‌آوریم. [اعراف: ۴۳؛ حجر: ۴۷]

**۴۸۳- شرایط صورت گرفتن طلاق چیست؟ آیا اگر مرد با تهدید و اجبار پدر زنش. زنش را طلاق دهد در حالی که مرد و زن هیچ کدام به طلاق راضی نباشند آیا طلاق صورت گرفته و زن مطلقه می‌شود؟**  
**جواب:** بله، در چنین صورتی طلاق واقع می‌شود؛ زیرا حکم اجبار و اکراه در اینجا صدق نمی‌کند.

**۴۸۴- بنده معلم مقطع ابتدایی هستم و در مدارس چند پایه و مختلط روستایی تدریس می‌کنم. با توجه به این که بعضی اوقات در کلاس با تمام بچه‌ها دست می‌دهم یا اینکه موقع خداحافظی بچه‌ها با من دست می‌دهند و بعضاً نیز ممکن است دستی از روی محبت و نوازش بر سر این دانش‌آموزان (دختر و پسر) کشیده شود. با توجه به جایگاه بنده، آیا دست دادن و دست کشیدن روی سر بچه‌ها مشکل شرعی ایجاد می‌کند؟**

**جواب:** دست دادن با دختران کلاس سوم به بالا، که احتمال رسیدن به سن

بلوغ را دارند، جایز نیست، به ویژه اگر دست دادن و دست کشیدن بر سر آنان، موجب تحریک شهوت شود، که در این صورت، این کار حرام است.

اما دست دادن و دست نوازش بر سر کشیدن غیر از این افراد، اشکالی ندارد.

**۴۸۵- آیا در صحیح بخاری آمده است که پیامبر(ص) شراب می‌خورده است؟**

**جواب:** پیامبر(ص) هرگز لب به شراب نزده است، نه پیش از رسیدن به پیامبری و نه بعد از برانگیخته شدن به پیامبری. چنین مطلبی که پرسیده شده است، در صحیح بخاری وجود ندارد.

**۴۸۶- اگر در ماه رمضان بالای یک جوان مجرد در نیمه روز غسل واجب شود (جنب شود) آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟**

**جواب:** غسل می‌کند و روزه‌اش را ادامه می‌دهد، جنب شدن در خواب روزه را باطل نمی‌کند.

**۴۸۷- من در شهری زندگی می‌کنم که نماز تراویح خوانده نمی‌شود، آیا می‌توانم به تنهایی نماز تراویح را در خانه بخوانم؟**

**جواب:** بله، می‌توانید در خانه به تنهایی نماز تراویح را بگزایید، حتی می‌توانید همراه همسرت یا دیگر اعضای خانواده، نماز تراویح را در خانه به طور جماعت بگزایید.

**۴۸۸- من فرزند سه ماهه دارم که فقط با شیر مادر تغذیه می‌کند، تکلیف من در این ماه مبارک رمضان چیست؟**

**جواب:** شما رخصت دارید که در ماه رمضان روزه نگیرید و بعداً قضای آن را به جای آورید.

**۴۸۹- من در ماه اول بارداری می‌باشم، می‌خواستم بدانم که می‌توانم روزه خویش را قضا گرفته و ادای فریضه را به بعد از بارداری خویش به تعویق بیندازم؟**

**جواب:** زن باردار بمانند زن شیرده، رخصت دارد که در ماه رمضان روزه نگیرد و بعداً باید قضای آن را به جای آورد.

**۴۹۰- آیا وقتی خانواده‌ها برای**

**استراحت هفتگی به بیرون از شهر می‌روند با توجه به اینکه در بیرون از شهر آب و امکانات کم است به خصوص خانم‌ها می‌توانند نمازها را جمع بخوانند؟**

**جواب:** اگر مسافت آنان تا شهرستان محل سکونتشان به مسافت قصر برسد، می‌توانند از رخصت سفر استفاده کنند. اما اگر به مسافت قصر نرسد و گزاردن نمازها در وقت خودشان همراه با مشقت و دشواری باشد، می‌توانند نمازها را جمع بگذارند، اما دقت شود که این به عادت همیشگی آنان تبدیل نشود.

**۴۹۱- وظیفه مرد نسبت به همسرش که پوششی اسلامی ندارد و بارها نیز به او متذکر شده است، چیست؟**  
**جواب:** با مطالعه‌ی کتاب‌هایی که درباره‌ی حجاب نوشته شده‌اند و با راهنمایی‌های لازم به وسیله‌ی خود شوهر یا توسط فردی دیگر و با دلیل و برهان روشن، آگاهی‌های لازم درباره‌ی حجاب به زن داده شود و با افراد متدین معاشرت داشته باشد، در صورت امکان به مراسم‌هایی که شئونات اسلامی رعایت نمی‌شود، مانند عروسی‌ها و... نرود.

**۴۹۲- در ماه مبارک رمضان و در زمان برگزاری نماز تراویح اگر شخصی به جای رفتن به نماز تراویح، در همان فرصت زمانی به خواندن قرآن مشغول شود، امتیاز کدامیک برتر و بیشتر است؟**

**جواب:** حضور در نماز تراویح فضیلتش بیشتر است؛ زیرا در نماز تراویح قرآن نیز تلاوت می‌شود و نماز هم به شکل جماعت برگزار می‌شود و حضور در نماز جماعت پاداش فراوانی دارد. از سوی دیگر حاضر شدن در جمع مسلمانان فضیلت دارد. در حدیث آمده است: «من قام رمضان ایماناً و احتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه»

کسی که در (شب‌های) ماه رمضان از روی ایمان و طلب اجر از خداوند، شب‌زنده‌داری کند (و نماز شب بگذارد) گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شوند.

**۴۹۳- آیا استفاده از اسپری ضد حساسیت و کلا اسپری‌ها روزه را باطل می‌کند؟**

**جواب:** چون اسپری‌ها اکسیژن هستند

و حاوی مواد غذایی نمی‌باشند، در صورت نیاز و ناچاری استفاده از آن‌ها، روزه را باطل نمی‌کند.

**۴۹۴- من در کشور دانمارک زندگی می‌کنم امسال روزه اینچا ۲۱ ساعت طول می‌کشد. می‌خواستم راهنمایی کنید آیا راهی وجود دارد که تعداد این ساعات کم شود یا با توجه به افق کشورهای دیگر روزه بگیرم؟**

**جواب:** با افق نزدیک‌ترین شهر به محل سکونت‌تان که افق آن معتدل است، روزه بگیرید و افطار کنید.

**۴۹۵- آیا نمازهای تراویح که با جماعت برگزار می‌شود اگر کسی که نماز قضا دارد می‌تواند سنت تراویح با امام جماعت بخواند؟ یا نه؟ چون به نظر من نماز تراویح سالی یک بار نورش بر آدم طلوع می‌کند. لطفاً ما را راهنمایی بفرمایید که از شب‌های رمضان و سنت تراویح محروم نشویم؟**  
**جواب:** نماز تراویح گزارده شود بهتر است و گزاردن نماز تراویح، شب‌زنده‌داری در رمضان به شمار می‌آید و پاداش فراوانی دارد.

**۴۹۶- لطفاً متن کامل قنوت در فقه شافعی را برایم بنویسید و آیا اینکه در قنوت ابتدا دست‌ها رو به آسمان بوده سپس آن‌ها را برمی‌گردانند بطوری که پشت دست‌ها رو به آسمان می‌گردد در سنت پیامبر بوده یا بدعت می‌باشد؟**

**جواب:** «اللهم اهدنی فیمین هدیته، و عافنی فیمین عافیت، و تولنی فیمین تولیت وبارک لی فیما أعطیت، و قتی شرّاً ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، و إنّه لا یدل من ولیت و لا یعز من عادیت، تبارکت ربنا و تعالیت، فلک الحمد علی ما قضیت، استغفرک و أتوب إليك»

اصل آن است که به هنگام دعا کف دست‌ها رو به آسمان باشد.

اما به هنگام دعای دفع بلا، به فال نیک گرفتن برای ایجاد دگرگونی، به نظر برخی از علما پشت دست‌ها را رو به آسمان نمودن اشکالی ندارد.

**۴۹۷- من در ماه بهمن امسال کنکور دارم. بسیاری درس‌های سنگین است این دو روز که روزه گرفتم**

اصلاً توانایی درس خواندن ندارم. از طرفی عذاب وجدان دارم که روزه نگیرم. درس با روزه گرفتم تناقض پیدا می‌کند. شما راهنمایی کنید. آیا راهی هست که من بعداً روزه‌ام را بگیرم و الآن به درس‌هایم برسم؟

**جواب:** بهترین راهکار برای شما این است که روزها بیشتر استراحت کنید و بخوابید و شب‌ها به مطالعه بپردازید تا بتوانید روزه ماه رمضان را بگیرید و از فضیلت رمضان محروم نمانید؛ زیرا پاداش عبادت در ماه رمضان، چندین برابر می‌شود؛ و از سوی دیگر عمرها پوشیده هستند، و زمان فرا رسیدن مرگ نامعلوم است. بنابراین مؤمن انجام کار نیک را نباید به تأخیر اندازد.

**۴۹۸- ماه رمضان برای مسلمان فرض است یا واجب؟**  
**جواب:** در مذهب شافعی فرض و واجب به یک معنا و با هم مترادف هستند، اما در مذهب حنفی فرض و واجب با هم تفاوت دارند. روزه رمضان فرض است.

**۴۹۹- آیا خارج شدن منی در خواب روزه را باطل می‌کند یا خیر؟**  
**جواب:** بیرون آمدن منی در خواب روزه را باطل نمی‌کند.

**۵۰۰- آیا کسانی که هنگام ازدواج مهریه‌های سنگین تعیین می‌کنند و معادل آن بیشتر از بیست مثقال می‌شود آیا چنین ازدواجی حرام است؟ و نیز مشمول پرداخت زکات می‌شوند؟ در صورت شمول پرداخت زکات بر عهده مرد است یا زن مادامی که هنوز مهریه به زن داده نشده است؟**

**جواب:** در اسلام حداقل و حداکثری برای مهریه تعیین نشده است، اما تشویق شده است که مهریه‌ها کم باشند. بنابراین ازدواجی که مهریه در آن فراوان باشد، حرام نیست.

علما درباره‌ی پرداخت زکات در مهریه، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. برخی از آنان می‌گویند: زن باید هر ساله زکات مهریه‌اش را بپردازد و برخی دیگر از علما گفته‌اند: زمانی که مهریه را دریافت نمود، زکات آن را باید بپردازد. پرداخت زکات مهریه بر عهده‌ی زن است؛ زیرا آن مال زن است.



## مردی که نماد پشتکار و اراده است؛ او را دریابیم



مصطفی ویسمرادی

کسانی باشد که از صبح تا شب ناله و فغان می‌کنند و آیهی یأس ورد زبانشان است. وی می‌گوید: من آرمانهای بزرگی در سر دارم می‌خواهم به جوانان کشورم بگویم که خودشان را باور داشته باشند آنان بسیار مستعدند و می‌توانند به همه جا برسند به شرطی که اراده کنند و در دام اعتیاد و مواد افیونی نیفتند و راه را درست برگزینند.

در ۱۲ خردادماه سال ۹۱ در روستای خانقاه پاوه، لحظاتی همراه وی بودم، از خود، زندگی‌اش و البته مشکلاتی سنگین که آزارش می‌دهد، اینگونه گفت:

«در واپسین روزهای فصل بهار در دوم خرداد ماه سال ۵۷ در یکی از محرومترین روستاهای شهرستان روانسر در استان کرمانشاه به دنیا آمدم و قدم بر عرصه‌ی خاکی نهادم که بعدها فهمیدم که بودن در این دنیا و زندگی کردن چقدر سخت و دشوار است در خانواده‌ای به دنیا آمدم از نظر مالی فقیر و محروم اما از نظر فرهنگی با وجود بیسوادی پدر و مادر بارور و شکوفا.

دست تقدیر چنان بود که دنیای خاکی را با چشم ظاهر نبینم و یا به اصطلاح امروزی‌ها روشنندل و یا نابینا روزگار را بگذرانم سال ۷۲ در یکی از کلاس‌های نهضت سوادآموزی کسب علم و تحصیل را آغاز نمودم و اندک اندک با دنیا و جهان پیرامون خویش آشنا شدم با وجود بی‌امکاناتی، مشکلات عدیده‌ی مادی و مسائل و گرفتاری‌های رفت و آمد به شهر و عدم وجود کتابهای مناسب در طول ۹ سال با کسب نمرات عالی موفق به اخذ مدرک دیپلم شدم سال ۸۱ با کسب رتبه‌ی ۱۰۰۸ موفق به ورود به دانشگاه شده و در طول هفت ترم مدرک کارشناسی علوم در مقطع کارشناسی ارشد در رشته‌ی علوم سیاسی پذیرفته شدم.»

وی درباره‌ی فعالیتهای اجتماعی و محرومیتها می‌گوید: در طول این فرایند همواره فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی نیز داشته‌ام، اما هیچگاه متأسفانه به دلیل بحث معلولیت بینایی برخوردارها برای بحث اشتغال و مسکن و پذیرش بنده در جامعه برای انجام کاری که ممر درآمدی شود به گونه‌ای بوده است که احساس می‌کنم به عنوان یک شهروند درجه‌ی اول پذیرفته نمی‌شوم. هر سال در ایام مناسبی

به گونه‌ای بحث می‌شود که معلولیت محرومیت نیست و یا اینکه یک معلول باید در بطن جامعه پذیرفته و هضم شود اما بحث در همان روزها با اهدای لوح تقدیر به غبار فراموشی سپرده می‌شود. قبل از آنکه به مدرسه بروم و زمانی که در روستا زندگی می‌کردم مثلث نابینایی، فقر فرهنگی و فقر مادی می‌رفت که مرا در خود هضم نماید، اما من آن مثلث به اصطلاح برمودا را شکسته و بیرون آمدم و ثابت کردم که اراده‌ی انسان فراتر از آن است که در یک روستا محصور بماند، اما امروز با وجود دانشجوی کارشناسی ارشد بودن که حدود یک سال است ازدواج نموده و در خانه‌ای استیجاری زندگی می‌کنم، با وجود داشتن مدرک کارشناسی که می‌توانم در بسیاری جاها کار کنم؛ اما با کمال تأسف با وجود فراهم بودن سازو کارهای قانونی ما را در جایی به طور رسمی نمی‌پذیرند.

وی در خصوص توانمندیهایی که دارد، گفت: اکنون قادرم در سازمان آموزش و پرورش بخصوص در حوزه‌ی آموزشهای استثنایی و یا حتی تدریس برخی دروس دانشگاهی مانند تاریخ، علوم اجتماعی و دروس نظری فعالیت کنم و یا کارهای مشاوره و روابط عمومی هم انجام دهم.

وی گفت: برایم کار کردن عیب و عار نیست و حتی حاضریم در ادارات استان هم به‌عنوان «تلفنچی» فعالیت نمایم.

اکنون برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد با محدودیت پرداخت شهریه روبرو هستم که امیدوارم سازمان‌های متولی این امر با احساس مسئولیت بیشتری این قضیه را حل و رفع نمایند.

سال ۸۸ در برنامه‌ی «ماه عسل» شبکه سه سیما شرکت کردم قول دادم که مشکلاتم از جمله مشکل مسکن برطرف شود، اما پس از برنامه قضیه مربوط به همان روز بود و به طور کلی فراموش شد در پایان سخنان خود، به جوانان هم سن و سالم نیز توصیه می‌کنم هیچگاه از یاد خداوند متعال غافل نشوند و هرگاه با مشکلی مواجه می‌شوند به خدا توکل کرده و پیش بروند، علم‌آموزی و علم‌اندوزی را نیز هیچگاه فراموش نکنند تا ملت و کشورمان، همواره پیروز و سربلند باشد.

امیدوارم خداوند متعال کمک نماید تا همه‌ی انسان‌ها به گونه‌ای که شایسته است و شایستگی‌اش را دارند زندگی نمایند.

## تجربه‌ی سی سال فعالیت در طب سنتی در گفتگو با برهان حسینی



جهاندار امینی

اشاره: چندی پیش نخستین جشنواره گیاهان دارویی، فرآورده‌های طبیعی و طب سنتی ایران، در مصالای تهران برگزار شد، که بیش از ۲۰۰ تولیدکننده‌ی داخلی، آخرین تولیدات و فرآورده‌های طبیعی و دارویی خود را به نمایش گذاشتند. تولیدکننده‌ی داروهای گیاهی شفا از سنندج، یکی از شرکت کنندگان این جشنواره بود که ما نیز فرصت را غنیمت شمرده، گفتگویی را با برهان حسینی «بنیانگذار شفای کردستان» تدارک دیدیم. وی متولد ۱۳۳۵ از روستای لون سادات از توابع کامیاران در استان کردستان و مقیم سنندج است.

– مهمترین ویژگی یا ویژگیهای طب سنتی چیست؟  
طبیعی و سازگار با بدن – کم‌عارضه – ارزان – قابل دسترسی آسان

– چند سال است که در عرصه‌ی طب سنتی و گیاهان دارویی مشغول به فعالیت هستید؟  
ایده از ۱۳۴۹ و کار مطالعاتی از ۵۴ و شروع به کار عملی از ۶۶ تاکنون و بی‌وقفه.

– از داروهایی که توسط شما ثبت اختراع شده‌اند، بگویید؟  
عرق مغلظ میخک، عرق مغلظ شقایق، گاوزبان کوهی، با تدوین ما برای اولین بار در کشور در وزارت بهداشت به ثبت رسید و تولید شد. دنبال ثبت اختراع، نرفته‌ایم زیرا مجال نیافته‌ایم. در حالی که دهها مورد

کاری داریم که مستلزم آن است و جزوه‌ی: «معرفی شفا به عنوان نمونه‌ای از احیای طب بومی کشور»، گوشه‌هایی را نمایان می‌سازد.

– در مورد اهمیت طب سنتی و گیاهان دارویی صحبت کنید؟  
در مقدمه و متن رپرتاژ آگهی شفا در سال ۱۳۷۲ در روزنامه‌ی اطلاعات به این مهم، اشاره شده است. تیتروار بگویم:  
ا- درمان نیاز انسان است و درمان طبیعی، طبیعی و سازگار با انسان است.

ب- پیشینه‌ی طب سنتی به قدمت تاریخ بشر است و هر جامعه‌ای که سوابق بیشتر دارد، آثار طب بیشتری داشته و دارد (هرچند ممکن است دستخوش فراموشی شده باشد).

ج- طبیعت سرشار از گیاهان و مواد طبیعی است و غالباً هدر می‌رود و کم استفاده می‌شود. در حالیکه میلیاردها میلیارد، صرف وارد کردن مواد اولیه‌ی شیمیایی تولید داروها در کشور می‌گردد و آثار ۹۷ درصد تولید داخلی دارو، در حقیقت بسته‌بندی داخلی دارو است (!!!).

د- اشتغال سالم، که نقش عظیمی در سلامت جسمی و روانی فرد و جامعه دارد. و در این باب، فراوان است.

ه- مجربات گذشتگان، طبعاً فاقد عوارض داروهای شیمیایی است و مختصر اثرات جانبی هم، در همان منابع، مورد توجه و اصلاح قرار گرفته است.

و- بسیاری روشهای طب سنتی، در زندگی روزمره قابل تحقق است و نیازی به صرف زمان و هزینه‌های دیگر نیست.

ز- تنوع، بی‌حساب است و محدودیت ندارد.

ح- و در یک کلمه، شکر نعمتهای پروردگار است.

– چند توصیه‌ی مهم طب سنتی؟  
ا- از رازی: درمان، اول با غذا، سپس با داروهای گیاهی ساده و بعد با ترکیبات گیاهی و سپس: کانی و در نهایت - در صورت لزوم - اعمال یدوی (جراحی و...) ب- از بوعلی: هرکسی با گیاهان منطقه‌ی خودش بهتر درمان می‌شود.

ج- توجه به مزاج غالب، در بیماریها و تعدیل طبیعت و مزاج با خوراکی‌ها

و گیاهان دارویی و روش زندگی

د- اصول جویدن (با تدوین و تشریح شفا) که اساس آن، از سنت نبوی است.

ه- نظم خواب و حرکات و... (سبزه نکته‌ی مهم اصول تندرستی: تهیه‌شده در شفای کردستان)

– آیا طب سنتی بیشتر برای درمان است یا پیشگیری؟  
هر دو. و ارزیابی اینکه: کدام‌بخش، بیشتر است، کار گروهی و تخصصی است.

– آیا معالجات پزشکی امروز تناقضی با معالجه‌ی طب سنتی دارد؟  
در بعضی موارد، هم‌پوشانی دارند مثلاً در سنگ کلیه یا دیابت و... در بعضی موارد، اکتفا به یکی از آنها کافی است و تداخل، ممکن است زیان‌آور باشد. مثلاً اختلال تیروئید و نارسایی قلبی و... (مگر با احتیاط کامل و نظارت متخصصان در هر دو زمینه).

در بعضی موارد، در تناقض با هم هستند. مثلاً غالب آنتی‌بیوتیک‌های شیمیایی و گیاهی، که آن می‌خشکاند و، این با ادراک و... دفع می‌کند و... و به نظرم، حق بیماران است که از بهترین‌ها - از هر لحاظ - بهره گیرند و لیکن کاسب‌کاریها و انحصارطلبی‌های بشر طمع‌کار و تنگ‌نظر، چنین مجالی نمی‌دهد یا در حذی بسیار کم. و گرنه حق بیمار است که طبیعت، طرق مختلف درمان را به وی عرضه کند تا او هم تصمیم بگیرد. راهنمایی دلسوزانه و دقیق از پزشک، و تصمیم از بیمار، و بایستی، همه به این حقوق طبیعی، واقف باشند که مع‌الأسف در کشور ما نیستند.

نه مردم، حق خود را می‌شناسند، نه پزشکان و اطبای سنتی، نه دولتمردان به خوبی رعایت می‌کنند. و گرنه، چرا طب - که حاصل تجارب بشری و توفیق الهی است - و به همه‌ی بشر، تعلق دارد، وسیله‌ی استثمار بشر، واقع شده است؟! و چرا، همه نمی‌توانند از آن برخوردار باشند؟! و...

– استقبال مردم از طب سنتی و داروهای گیاهی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
در کشور ما، متفاوت است و در کشور هم، در شهرستانها و حتی در میان اقشار جامعه هم متفاوت است. در کشورها، بستر فعلی بسیار ضعیف است هرچند نوید بهبود دارد. و طبق آمارهای مختلف در مجموع از ۱۰ درصد هم کمتر است. در حالی که در هند یا چین یا ژاپن یا آلمان و انگلستان و یا آمریکا و...، کاملاً متفاوت است و آثار استفاده از طب سنتی و گیاه‌درمانی، به



مراتب بیشتر شده است. (و افسوس از این که: ما فقط به نام بزرگان، افتخار جاهلی داریم و مثل «من آنم که رستم جوانمرد بود!» را به یاد می‌آورد. و این درد، تنها در باب درمان جسمی نیست بلکه در مسائل معنوی شدت بیشتری دارد. و بسیار کم‌اند کسانی که عملاً متأسسی و متأثر از بزرگان باشند و کمتر شعار دهند!

داروهایی که توسط شما تجویز می‌شود، فرمول اختصاصی شفاست؟

ما تجارب خاصی را از طب بومی کردستان و پاره‌ای منابع دیگر از طب ایرانی و طب یونانی و آثار سایر دانشمندان اسلامی و غیراسلامی، به دست آورده‌ایم که بیش از ۹۰ درصد عمومی است و به همگان ارائه شده و کمتر از ۱۰ درصد با فرمولهای خاص است که حق مسلم یک مجموعه‌ی کاری است که سه دهه، برای آن، سرمایه‌گذاری کرده‌اند. و در مجموع، نسخ شفا، اختصاصی است و ابتکاری شفا است و در جاهای دیگر، کمتر معمول است مگر در نمایندگی‌های شفا یا با آموزشهای عمومی (تبلیغات، همایش‌ها و رسانه‌های مطبوعاتی و...) و... باشد.

از شفا بگویید: هم‌اکنون چند نوع محصول تولید می‌کند و چه تعداد از این محصولات انحصار تولید آن در اختیار شماست؟

ما، در چند خط تولید بیش از ۱۰۰ قلم محصول داریم: ا- عرقیات مغلظ (با طرح ابتکاری شفا) ب- اسانس‌ها و قطره‌های معطر (بدون واسطه‌ی الکلی) ج- شیرهای گیاهی د- حب گیاهی ه- کرم‌ها و روغن‌های گیاهی و- بسته‌بندیهای کیسه‌ای ساده مانند تی‌بگ و... ز- معاجین (ترکیباتی با عسل) و... حدود ۴۰ فقره از اینها کاملاً اختصاصی است و تولید بقیه هم با روشهای خاص شفا به عمل می‌آید که بعضاً متفاوت با تولیدات دیگر شرکت‌های همکار است.

خط مشی همیشگی شفا: درمان برتر: مؤثرتر، کم‌عارضه‌تر، ارزانتر و آسانتر.

راه رشد و توسعه‌ی طب سنتی و گیاه‌درمانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ا- نهادی مستقل از وزارت بهداشت (و البته با همکاری آن)، کار طب سنتی را به عهده گیرد که طب سنتی ایران، از دست این نامادری بیگانه از این فرهنگ دیرینه، نجات یابد. و ایران ما هم لا اقل - مانند چین و آمریکا و آلمان و ژاپن باشد در حالی که با وجود رازی و بوعلی‌ها و جرجانی و دیگر حکما، حق بسیاری بالاتری دارد.

ب- مجموعه‌های مرتبط به ۷ دسته‌ی کلی

تقسیم می‌شوند:

۱- تولیدگران محصولات درمانی از هر دست و به هر صورت.

۲- درمانگران (اطبا، پزشکان و...) به هر صورت و در هر حد.

۳- محققان درمانی و دارویی (از مراکز علمی و دانشگاهی تا واحدهای تحقیقاتی شرکت‌ها و...)

۴- کشتکاران به هر صورت (طبیعی، گلخانه‌ای، کشت بافت و...)

۵- اهل آموزش: از دانشگاه‌ها گرفته تا مراکز کوچکتر دولتی و غیردولتی و شرکت‌ها و اشخاص

۶- توزیع‌کنندگان  
۷- عرضه‌کنندگان محصولات به مردم (داروخانه‌ها، عطاریها، و ساک‌به‌دستها (دستفروشان))

این مجموعه‌ها، لازم است به شیوه‌ای مطلوب با هم، هماهنگ شوند تا کارهای تکراری و موازی‌کاری و عرضه‌های بی‌پایه و دونمایه و حرکات منفی و آبروبر پیش نیاید و حرمت کار، از دست نرود.

هماهنگی این مجموعه‌ها بایستی توسط نهادی با قدرت اجرایی تام باشد که در عین ارتباط تنگاتنگ با وزارت بهداشت و درمان نظر به یک‌بعدی بودن کار و کارشناسان این وزارتخانه - کاملاً مستقل و، رأیش هم برای وزارت بهداشت، هم مخاطبین فوق، لازم به اجرا باشد.

در زمینه‌ی چه بیماری‌هایی، توفیق بیشتری به دست آورده‌اید؟

ا- بسیاری بیماری‌های گوارشی: زخم‌ها، HP، ورم‌ها، نفخ و سوءهاضمه، اسهال‌ها، یبوست‌ها و...

ب- بسیاری بیماری‌های تنفسی: برونشیت، سرفه، آسم، سرماخوردگی (کاهش درد و شدت و عوارض).

ج- قلب و عروق: گرفتگی عروق، عضلات قلب

د- غدد و متابولیسم: قند خون، چربی خون، چربی شکم، چربی کبد

ه- کلیوی: نارسایی کلیه، سنگ کلیه و مثانه، نقرس، عفونت کلیه و مجاری...

و- مغز و اعصاب: تقویت عمومی اعصاب، افسردگی، وسواس، سردرد و ضعف عمومی، لقوه (کج‌شدن دهان)، لکنت زبان ز- خون: فقر آهن و روی، کم‌خونی حاملگی

ج- استخوان: فقر کلسیم (پوکی، راشیتیزم)، درد مفاصل، خار پاشنه

ط- سیستم ایمنی، بافت همبند و...:

روماتیسم (کاهش درد و درمان طبیعی)، آفت دهان، داء‌اللحمیه (ریزش قطعه‌ای مو)، بورسیت.

ی- عفونی: گرفتگی صدا، کرمک، ژیاوردیا ک- عوامل خارجی: سوختگی سطحی، کوفتگی‌ها، گزش‌ها

ل- مجاری سر: تقویت لثه، کیست دهان، ورم و التهاب لوزه‌ها، رعاف (خون‌دماغ)، خارش و التهاب و قرمزی چشم، انسداد مجرای اشکی.

م- پوست و مو: جوش جوانی (آکنه)، قارچ پوستی، خارش‌ها و حساسیت‌های پوستی، شقاق‌ها، کیست مویی

ن- اختصاصی زنان: درد رگل، متحیره (اختلالات عادت و خونریزی غیرعادی)، افتادگی مثانه و رحم، تهوع حاملگی، اختلال در عملکرد تخمدان، کیست تخمدان و رحم و...

س- اختصاصی مردان: اختلال هورمونی، پسرخواهی، واریکوسل (واریس بیضه)

ع- کودکان: یرقان، نفخ، یبوست، اسهال و استفراغ، سستی کمر و... و دهها مورد دیگر

## گفتگوی اختصاصی پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح با «سیامند رحمان» قوی‌ترین مرد معلول جهان



امیر ارسلان خضری

گفتگوی اختصاصی پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح با «سیامند رحمان» قوی‌ترین مرد معلول جهان

اشاره: «سیامند رحمان» وزنه‌بردار معلول اشنویه‌ای، در حال تدارک سفر به مسابقات پارالمپیک ۲۰۱۲ لندن می‌باشد، در این فاصله‌ی کوتاه آغاز سفرشان فرصت پیدا کردیم تا گفتگویی ویژه با این قهرمان ملی و رکورددار جهانی وزنه‌برداری معلولان داشته باشیم.

لطفاً خودتان را به کاربران و خوانندگان پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح بیشتر معرفی کنید؟

سیامند رحمان هستم، یکم فروردین ماه سال ۱۳۳۷ در شهر اشنویه متولد شده‌ام. در مورد اینکه فرزند چندم خانواده هستم. راستش مشغله‌های تیم ملی گاهی از نام خیابان‌های ساده را هم یادم می‌برد، اما سه خواهر و دو برادر هستیم و فرزند سوم خانواده هستم.

هفت سال است که به عضویت تیم ملی درآمده‌ام و یک سال تمام است که به طور مداوم تهران هستم و در اردوی آمادگی مسابقات پارالمپیک لندن که ۱۰ روز دیگر به آن اعزام می‌شویم، به سر می‌برم و حدود ۱۰ دقیقه است که از تمرین بازگشته‌ام.

نوع معلولیت شما چگونه است؟ آیا مادرزادی بوده است؟ در دوران کودکی از داشتن معلولیت ناراحت نمی‌شدید؟

معلولیت من از قسمت پا بوده و مادرزادی می‌باشد. در دوران کودکی بدون کمک

رفت و آمد می‌کردم و مشکل خاصی نداشتم اما اکنون به علت وزن بالا از چوب دستی استفاده می‌کنم.

به علت اینکه یک زندگی عادی داشتم و محدودیتی نداشتم تقریباً مشکل و ناراحتی چه از نظر روانی و چه از نظر جسمانی مرا ناراحت نمی‌کرد.

سطح تحصیلات و رشته‌ی تحصیلی خود را بیان کنید؟

در حال حاضر دانشجوی رشته‌ی «حقوق قضایی» هستم در دانشگاه آزاد ارومیه و به علت فشردگی تمرینات تیم ملی به طور مداوم نمی‌توانم پیگیر درس و دانشگاهم باشم. دوران ابتدایی و دبیرستان را در رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی در اشنویه تحصیل کرده‌ام.

چرا به ورزش رو آوردید؟ و به طور خاص تر به ورزش وزنه‌برداری؟ آیا به ورزش دیگری هم علاقه‌مند هستید؟

علاقه‌ی ورزشی و شور جوانی که وجود داشت و از سویی استعدادی را که در رشته‌ی ورزشی وزنه برداری در خود می‌دیدم باعث گرایش من به ورزش شد. شنا و خیلی از ورزش‌های دیگر را انجام می‌دهیم اما فقط به وزنه‌برداری علاقه‌مند هستیم.

چند مدت طول کشید تا بتوانید توانمندی خود را در این حوزه، به مربیان و مسئولان ثابت کنید؟

در سال ۸۵ که وارد تیم ملی شدم ۱۵۰ کیلو وزنه می‌زدم و دوستان من افرادی همچون آقای رضوی آن زمان ۲۶۰ کیلو می‌زدند. کمتر از یک سال خودم را به وزنه ۲۸۷ رساندم و پس از آن آقای رضوی که دوست و استاد عزیزم هم می‌باشد از تیم ملی خداحافظی کرد، در مسابقات گوانجو با مهار وزنه‌ی ۲۹۱ کیلوگرمی رکورددار جهان شدم.

خاطره‌ای از نخستین ارتباطتان با وزنه را برایمان تعریف کنید؟ آیا فکر می‌کردید به این مرحله برسید؟

از دوران دبیرستان به باشگاه بدنسازی می‌رفتم و پس از پیشنهاد آقای صیادی مسئول استان، به تیم ملی راه یافتم.

کمتر آدمی به این مراحل فکر می‌کند، خدا اگر دری را به روی انسان ببندد حتماً درهای بیشتری را به رویش خواهد گشود.

میزان توجه مسئولان، مربیان و مردم را به ورزش معلولان در سطوح مختلف شهر تا کشور چگونه می‌بینید؟ انتظاراتان از مسئولان ورزشی ایران چیست؟

توجه مسئولان در کل خوب بوده است اما امیدوارم بهتر، مستمتر و پیگیرتر باشند و سرمایه‌گذاری بیشتری داشته باشند.

تنها تفاوت و فرقی که پارالمپیک با المپیک داشت در نوع و میزان جایزه مدال آوران بود که متأسفانه برابر نبود، که امسال این تفاوت‌ها خوشبختانه حذف شده‌است.

اما در حالت کلی میزان سرمایه‌گذاری بر روی ورزش‌ها و مخصوصاً ورزش‌های المپیکی در مقایسه با مثلاً فوتبال تفاوت چشمگیری دارد، اگر بخشی از سرمایه‌ای را که به فوتبال اختصاص می‌دهند به ورزش‌های المپیکی اختصاص دهند، میزان موفقیت به طور قابل توجهی افزایش میابد و افتخارات ورزش المپیکی اگر بیشتر از بخش‌های دیگر ورزش نباشد، کمتر خواهد بود.

در اردوی تیم آمادگی مسابقات پارالمپیک لندن، روزانه چند ساعت تمرین می‌کردید؟ رقبای خود را چگونه می‌بینید؟

از ابتدا روزانه فقط دو ساعت تمرین می‌کردیم، که با نزدیک شدن به زمان برگزاری مسابقات، برنامه و تمرینات بسیار سنگین‌تر شده است، البته زمان‌بندی مانند سابق است اما برنامه‌های رکوردی تغییر کرده است.

در مورد رقبیان هم باید دید خداوند چه تقدیر کرده است، حساسیت مسابقات خیلی بالا می‌باشد و تا وارد مسابقه نشویم هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست، این حساسیت مخصوصاً در مسابقات المپیک خیلی بیشتر می‌باشد.

طبق اخبار گویا گفته‌اید اگر مسئولان اجازه بدهند وزنه‌ی بالای ۳۰۰ کیلوگرم را مهار خواهید کرد، ماکزیم توانایی شما چقدر است؟ علت عدم موافقت مسئولان با این تصمیم چه می‌تواند باشد؟

چون مربی و رئیس فدراسیون تعیین می‌کنند و صلاح دید آنان را باید مد نظر داشت، اما به حول و قوه‌ی الهی بالای وزن ۳۰۰ را در نظر داریم. رکورد کنونی من ۳۰۵ و ۳۱۰ کیلوگرم می‌باشد.

بزرگترین هدف ورزشی شما کدام است؟



بزرگترین هدف زندگیتان چگونه؟

به عنوان اهداف ورزشی قهرمانی المپیک، کسب مدال طلا و ارتقای رکورد را می‌توانم نام ببرم و بزرگترین آرزوی زندگیم سلامتی مادر، پدر و خانواده‌ام می‌باشد. آخرین بار ۴۵ روز پیش آن‌ها را دیدم و برای آن‌ها بهترین‌ها را آرزو می‌کنم.

پیام شما به مردم ایران به خصوص زادگاهتان چیست؟

دعای خیر و شکرانه‌ی مردم کشورم، مخصوصاً شهر و دیارم کردستان و آشنویه همیشه همراه من بوده و بی‌شک بیشترین تأثیر را در موفقیت‌های من داشته‌اند. از یکایک آنان تشکر و قدردانی می‌کنم و امیدوارم لیاقت دعاها را داشته باشم و با کسب مدال طلا و قهرمانی، مایه‌ی افتخار ایران، کردستان، شهر عزیزم آشنویه و خانواده‌ام باشم که همیشه حامی و پشتیبانم بوده‌اند.

از خداوند می‌خواهم که همه‌ی جوانان مایه‌ی افتخار و سربلندی ملت‌مان و کردستان عزیز باشند، در همه‌ی زمینه‌های ورزشی، هنری، ادبی، علمی و ... انتظار دارم همه‌ی جوانان به ورزش رو بیاورند، نه صرف به ورزش قهرمانی بلکه به عنوان سلامت روح و جسم.

متأسفانه جوانان و مردم در کردستان و مناطق ما وجود استعداد و توانایی‌های ورزشی را جدی نمی‌گیرند و جوانان خیلی سرسری از آن عبور می‌کنند، ما افراد توانایی زیادی داریم افرادی همچون دوست عزیزم آقای احمد احمدی از مهاباد در رشته‌ی قایقرانی و بسیاری دیگر که به علت بی‌توجهی از اردوی تیم ملی دور افتادند.

در همه‌ی مراحل یاد و توکل به خدا داشته باشند و ایمان داشته باشند که اگر دری به روی آنان بسته شده، در عوض درهای بیشتری به رویشان گشوده می‌شود.

در بسیاری از کشورها تعجب می‌کنند من کُرد هستم و همین که توانسته‌ام افتخار آفرین ملت کرد باشم خدا را شاکرم. تشکر ویژه‌ای از آقای علی قادری کارگردان مهابادی دارم که مستندی را در مورد من ساخته‌اند و از شما هم که فرصت آن را ایجاد کردید که برعکس بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی و مصاحبه‌های دیگر حرف دلم را بزنم تشکر را دارم.

سیامند رحمان؛ قوی‌ترین مرد معلول جهان و حسن جانفشان مردان طلایی گوانگ‌ژو به آشنویه بازگشتند

## بررسی پیامدهای احتمالی سفر رییس جمهوری مصر به تهران در گفتگو با سه فعال اهل سنت



یحیی سهرابی

علاقه‌ای ندارند. در این نشست معهود کشورهایی در سطح سران حضور می‌یابند و دستور کار آنان هم مستقیماً ربطی به سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک ندارد. البته نباید از نظر دور داشت که این نشست از نظر جمهوری اسلامی فرصت مناسبی تلقی می‌شود تا از حواشی نشست‌ها برای کم کردن اثرات منفی تحریم استفاده کند. در ارتباط مستقیم با حضور محمد مرسى، رییس جمهور منتخب و جدید مصر نیز به نظر می‌رسد که انتظار چندانی از حضور ایشان در تهران نمی‌رود که یخ‌های موجود در روابط دو کشور را آب کند.

**حقانی:** مصر در طول تاریخ یک کشور مهم بوده است. از نظر تاریخی محل تمدن بوده، در طول تاریخ اسلام یکی از مراکز گردش قدرت چه از نوع خشن و چه از نوع نرم بوده و در دوران جدید یک طرف قابل توجه در منازعات و مصالحه‌های تعیین کننده‌ی جهانی و همچنین از بنیان‌گذاران جنبش عدم تعهد بوده است و به خاطر روابط خوب رییس جمهور وقت مصر (محمد انور سادات) با نظام پادشاهی قبل از انقلاب ایران و همچنین استقبال از شاه ایران پس از فرار، مناسبات دو کشور ایران و مصر دچار تیرگی جدی شد. ترور سادات به وسیله‌ی خالد اسلامبولی و شادمانی نظام سیاسی ایران در آن زمان و نام‌گذاری خیابانی در تهران به نام «خالد اسلامبولی»، این بار از طرف مصر روابط دو کشور را تیره‌تر کرد.

همچنین قرار گرفتن مصر در کنار حامیان رژیم بعثی عراق در جنگ ۸ ساله از یکسو و حمایت ایران از گروه‌های ضد نظام حاکم مصر از سوی دیگر، فضای تیرگی را در روابط دو کشور تشدید نمود.

علاوه بر این قرار گرفتن ایران در کنار حامیان حقوق ملت فلسطین بر اساس رویکرد مقاومت و انتخاب رویکرد مصالحه با رژیم صهیونیستی از سوی مصر، عامل دیگری برای دوری دو کشور در مناسبات بین‌المللی بوده است.

تلاش‌های صورت گرفته برای برقراری روابط بین دو کشور در دوره‌ی مبارک و با ریاست جمهوری آقایان هاشمی رفسنجانی و خاتمی در ایران و همچنین در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد، نتیجه‌ی چندانی در بر نداشت.

حتی با وجود حضور ایران و مصر در اجلاس‌ها و فعالیت‌های گروه دی ۸ (هشت کشور بزرگ در حال توسعه‌ی اسلامی) به منظور توسعه‌ی مناسبات اقتصادی و بازرگانی، نتوانست کمک چندانی به برقراری روابط بنماید.

با این مقدمات می‌توان گفت اولین سفر رییس جمهور یکی از این دو کشور به کشور دیگر پس از ۳۴ سال، اهمیت ویژه‌ای دارد. به همین خاطر، این سفر، بیش از سایر مسایل اجلاس مورد توجه تحلیلگران و رسانه‌ها قرار گرفته است.

علاوه بر این، سفر دکتر مرسى که در امتداد سفرهایش به کشورهای مختلف به نفع استفاده از منافع روابط بین‌الملل به نفع کشورش و از نوع سفرهای خاتمی رییس جمهور دوران اصلاحات در ایران است، می‌تواند حاوی پیام بسیار مهمی باشد و آن اینکه برای تحقق منافع ملی یک کشور در روابط بین‌الملل گاهی اوقات می‌توان فرآیند و نتیجه‌ی یک تصمیم‌گیری را آسان‌تر نمود.

به طور کلی این سفر می‌تواند برای عادی‌سازی روابط مصر با ایران حائز اهمیت فراوان باشد؛ اگرچه بین ایران و مصر، احتمالاً مشکلات حتی جدی‌تر از مشکلات دوران مبارک وجود داشته باشد. از سویی ایران داعیه‌دار رهبری جهان اسلام (البته مبتنی بر تفکر شیعی) است که در این راه هزینه‌های زیادی نموده است و از آن سو، مصر دوران مرسى، داعیه‌دار رهبری جهان اسلام (البته بر تفکر میانه‌روی سنی) است ولی هنوز در دنیای سیاست این ادعای دوم تجربه نشده است.

**بهرامی‌نیا:** وقتی می‌توان اثرگذاری و اهمیت چیزی را معلوم کرد، که هدفی در کار باشد؛ اگر هدف، هم‌سویی این دو کشور باشد ملاحظه وضعیت منطقه نشان می‌دهد که سیاست خارجی مصر و ایران برای همسو شدن راهی طولانی پیش رو دارد و نباید از این سفرهای فاقد مبانی راهبردی انتظار چندانی داشت. البته خاورمیانه، دارای علایق مشترک فرهنگی،

موافقت دکتر مرسى با دعوت ایران به رغم مخالفت قدرت‌هایی مانند آمریکا، نشان از خودباوری دکتر مرسى در تصمیم‌گیری و جدیت او در تصمیم‌گیری بر اساس تدابیر داخلی است.

برای ایران نیز حضور دکتر مرسى و بان کی مون، «دبیرکل سازمان ملل»، نوعی موفقیت در شکستن انزوای مطلوب آمریکا و نیز جلب مشارکت مقامات مهم منطقه‌ای و بین‌المللی و مآلاً نوعی امتیاز محسوب می‌شود.

**ظرفیت‌ها و مشترکات جهت توسعه‌ی روابط ایران و مصر چه می‌باشند؟**

**مولودی:** در مورد ظرفیت‌های قابل توجه در روابط ایران و مصر می‌توان گفت که از نظر فرهنگی و اقتصادی و حتی سیاسی، دو کشور باستانی ایران و مصر مشترکات زیادی داشته و دارند. دو کشور از نظر فرهنگی و اجتماعی دو حوزه‌ی تأثیرگذار اندیشه‌ی سیاسی و اسلامی بوده و هستند. روشنفکران مصری و ایرانی علیرغم اینکه ممکن است چندان از نزدیک با هم رابطه نداشته‌اند، اما هر یک در حوزه‌ی تمدنی اسلامی و عربی فعال بوده و نقش مؤثری در تحولات فکری و فرهنگی مردم بازی کرده‌اند. اگر در هر دو حوزه در ابتدای قرن بیستم تلاش‌های روشنگرانه‌ای برای شکل‌گیری جنبش و بیداری اسلامی با هدف ارتقای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع مسلمان صورت گرفت، دست‌کم در دهه‌ی ۷۰ این قرن در حوزه‌ی فرهنگی ایران انقلابی روی داد که به نظر می‌رسد نتیجه‌ی این تلاش‌ها بوده است که بُعد عملی و واقعی به خود گرفته است. در حالی که در حوزه‌ی مصر علی‌رغم انسجام بیشتر، انقلاب روی نداد و تحولات این کشور با ۴ دهه تأخیر و در قالب بهار عربی شکل گرفت که با یک حرکت تمام‌عیار انقلابی از نوع ایران ماهیتاً متفاوت بود. به نظر می‌رسد که اکنون در غیاب اندیشه‌ای جدی برای انقلاب در کشورهای عربی، الگوهای مصر و ترکیه با تأکید بر اصلاحات سیاسی - اجتماعی بیشتر مورد توجه است. نباید از نظر دور داشت که به اندازه‌ای که در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی مشترکات و ظرفیت‌های مناسبی برای برقراری و توسعه‌ی روابط میان دو کشور وجود دارد، حوزه‌ی سیاسی بحرانی بوده و در کوتاه مدت و با وضعیت موجود در کشور، امکان برقراری و ارتقای روابط وجود ندارد.

**حقانی:** ایران و مصر دو کشور مهم، پُرجمعیت، دارای سابقه‌ی تاریخی، مسلمان، تأثیرگذار در تولید علم در خاورمیانه، دارای علایق مشترک فرهنگی،

برخوردار از ظرفیت‌های گسترده‌ی اقتصادی، علمی و سیاسی برای همکاری هستند.

البته بهبود روابط و مناسبات ایران و مصر متناسب با بهبود شرایط زندگی مردم هر دو کشور، بهبود رعایت حقوق بشر، گسترش و نهادینه شدن دموکراسی در دو کشور قطعاً در راستای منافع ملی دو کشور و دو ملت می‌باشد.

**بهرامی‌نیا:** مصر و ایران به لحاظ همسانی در سابقه‌ی تمدنی، وسعت سرزمین، ثقل جمعیتی و نقش الهام‌گری اهمیت خاص خود را دارند و بسترهای مناسبی نیز برای همکاری در ابعاد فرهنگی-دینی، اقتصادی و اجتماعی دارند؛ حتی در ادبیات کلاسیک ایران، مصر به عنوان «منبع شکر» تعبیر شده است؛ چنانکه مولوی می‌گوید:

هر کجا بوی خدا می‌آید  
خلق بین بی‌سر و پا می‌آید  
کاروان شکر از مصر رسید  
شرفه گام و در می‌آید!

البته در سال‌های اخیر و با رشد حساسیت جهان اسلام نسبت به غلظت شیعی سیاست خارجی ایران، خوش‌بینی سابق مصری‌ها تضعیف شده است؛ اما در مجموع، چون فعال شدن این پتانسیل‌ها مشروط به وجود سطحی مناسب از اعتماد متقابل است، در صورت تداوم مواضع سیاسی موجود، فعال شدن این ظرفیت‌ها و روشنی افق آینده، محل تردید است.

**موانع و بازدارنده‌های از سرگیری روابط ایران و مصر در سطح عالی پس از گذشت بیش از سه دهه روابط سرد دارای چه مؤلفه‌هایی می‌باشد؟**

**مولودی:** موانع قابل توجه عمدتاً در حوزه‌ی سیاسی است. علیرغم تغییراتی که در ساختار سیاسی مصر رخ داده است، به نظر نمی‌رسد که شرایط مناسبی برای برقراری روابط گرم وجود داشته باشد، زیرا دو کشور شرایط خاصی را تجربه می‌کنند. کشور مصر با توجه به الگوی تحول مسالمت‌آمیز بهار عربی و علیرغم وجود چالش‌های داخلی موجود یارای آن را ندارد تا الگوی مورد نظر اقتدارگرایان در ایران را که با بیداری اسلامی و معطوف به انقلاب سیاسی است بپذیرد و در همان ابتدای راه به آن واکنش منفی نشان داد. از سوی دیگر در ایران، اگر اراده‌ای برای برقراری روابط وجود داشته باشد، معطوف به ایجاد تأثیر در کشور مصر - در قالب صدور انقلاب - است نه تأثیرپذیری از بهار عربی. از این رو در نظر دارند که روابط یک‌سویه باشد و این امر در روابط بین‌المللی امر پذیرفته‌ای نیست. تأثیرات در



محیط و روابط بین‌المللی دوطرفه بوده و مبتنی بر حسن تعامل است.

**حقانی:** ایران و مصر، هنوز مشکلات گذشته‌ی خویش را حل نکرده‌اند؛ مصر در رابطه با حمایت از شاه ایران، از ایران عذرخواهی نکرده است و ایران، هنوز در پایتختش، نام خالد اسلامبولی قاتل انور سادات را حفظ کرده است. ایران هنوز خود را مدافع حق مقاومت فلسطینیان می‌داند و مصر در جبهه‌ی مصالحه قرار داشته و خود را پایبند معاهدات بین‌المللی اعلام نموده است.

علاوه بر این‌ها مصر دوران مرسى و ایران فعلی، بر سر تحولات منطقه‌ای اختلاف نظر اصولی دارند. مصر جنبش آزادیخواهی و دموکراسی سوریه را در امتداد تحولات بهار عربی و اصیل می‌داند و از آن حمایت می‌کند، ولی ایران انقلاب سوریه را توطئه دانسته و سرسختانه از رژیم حاکم بر سوریه حمایت می‌کند. به خاطر نقش تأثیرگذار اخوان المسلمین در سوریه، عملاً به نوعی انقلاب سوریه، صحنه‌ی زورآزمایی مصر و ایران نیز می‌باشد (با صرف نظر از تأثیر سایر نیروهای بین‌المللی و داخلی سوریه) از سوی دیگر مصر برای حفظ منافع خود، به دنبال تحکیم روابط خود با کشورهای غربی و از جمله آمریکا است و ایران، هنوز در کشمکش و درگیری با غرب است (بر سر مسایل مختلف، از جمله انرژی هسته‌ای، پرونده‌ی حقوق بشر و ...) لذا به نظر می‌رسد دورنمای برقراری روابط دوستانه بین دو کشور ایران و مصر چندان مناسب نیست.

**بهرامی‌نیا:** اگر بپذیریم سیاست خارجی ادامه‌ی سیاست داخلی و مبتنی بر مفاهیم فکری-فرهنگی پرداخته‌ی داخل است، تشدید واگرایی مذهبی در خاورمیانه و هویت‌محوری فرقه‌ای به جای تمرکز زیر چتر اسلامیت، یکی از موانع عمده‌ی بهبود و ارتقای روابط دو کشور است؛ به رغم آنکه همکاری علمای مصر و ایران در دوران پیش از انقلاب، محصولاتی چون سازمان تقریب و افتتاح کرسی فقه شافعی در دانشگاه تهران و فقه جعفری در دانشگاه اهر داشته است، اما امروزه آن بستر مناسب اولیه تا حد زیادی تضعیف شده است.

در بُعد سیاسی نیز گرچه روی کار آمدن دولت برآمده از جماعت اخوان، متحد و مدافع جمهوری اسلامی در جهان اسلام، می‌توانست نویدبخش گشایش فصلی نوین از روابط ایران و مصر باشد، اما گذشت زمان و بروز حوادثی از نوع مسئله‌ی سوریه نشان داد که تضاد رویکردهای سیاسی در سطح منطقه‌ای، دومین مانع تحول روابط

ایران و مصر است. در نهایت، آنچه اساس بهبود انواع رابطه‌هاست تمایل طرفین است و با وجود اراده‌ی همگرایی، موانع نیز به آسانی به کوره‌ی ذوب سپرده خواهد شد. در پرتو آیه‌ی «ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما» می‌توان گفت فقدان وفاق، نشانه‌ی فقدان یا ضعف تمایل به وفاق است!

**چه انتظاراتی می‌توان از سفر محمد مرسى به تهران داشت؟ آیا ممکن است این سفر، فتح بابی جهت نزدیکی ایران و مصر باشد؟**

**مولودی:** انتظار خاصی نمی‌توان داشت. ممکن است تنها کارکرد این سفر نوعی پرستیژ سیاسی برای تهران ایجاد کند و نه بیشتر. به علت اینکه هیچ تغییری جدی در الگوی سیاست خارجی جمهوری اسلامی به وجود نیامده است و اتفاقاً حتی تغییراتی هم که در مقاطعی در این حوزه به وجود آمده است از نظر بین‌المللی و افکار عمومی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی چندان تلقی نشده است.

**حقانی:** مرسى، در ایام تبلیغات انتخاباتی و پس از انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور مصر، در سخنرانی‌ها، موضع‌گیری‌ها و اقداماتش، هوشمندانه به دنبال تحقق منافع ملت مصر، اخوان المسلمین (پایگاه سیاسی‌اش) و تحکیم جایگاهش به عنوان رئیس جمهوری مقبول و قدرتمند بوده است. به نظر من، اگر مرسى در تهران فرصت سخنرانی بیابد، پیام‌های مهمی در روابط با حقوق ملت‌ها، آزادی و دموکراسی ارائه خواهد داد و به این صورت علاوه بر پیگیری منافع مصر، در زمینه‌ی حمایت و پیگیری حقوق انسانی سایر ملت‌ها نیز امیدزایی خواهد نمود.

**بهرامی‌نیا:** گرچه تعامل همواره مرجح و جای امیدواری است، اما در شرایط کنونی با واگرایی عملی موجود و تداوم عوامل بسترساز آن نمی‌توان انتظار چندانی داشت؛ مخصوصاً که آقای مرسى برای ۴ ساعت به تهران می‌آید و از قبل هم اعلام کرده که این سفر ربطی به روابط دوجانبه ندارد و قرار نیست روابط دو کشور به مسیر عادی باز گردد و تأکید کرده که سفرش فقط برای تحویل ریاست جنبش عدم تعهد به ایران خواهد بود.

**صبغی اخوانی محمد مرسى چه تأثیراتی می‌تواند بر این سفر بگذارد؟**

**مولودی:** این ویژگی فاکتور قابل توجهی در سیاست خارجی ایران نیست اگر هم محلی از اعراب داشته باشد، امر منفی است نه مثبت.

**حقانی:** سخنرانی‌ها، پیام‌ها، رفتارها و به طور کلی گفت‌وگو مرسى برخاسته از اندیشه

و منهج اخوانی است، اما مرسى به عنوان رئیس جمهور مصر به ایران سفر می‌کند و به دنبال منافع ملی مصر است. ایشان از این فرصت برای تأمین منافع ملتش استفاده می‌کند و حتماً علاقه‌مند است به عنوان رهبری مقبول مورد توجه قرار گیرد.

**بهرامی‌نیا:** مرسى در مقام ریاست دولت مصر، علی‌القاعده نماینده و مدافع ملت مصر است و نه جماعت اخوان؛ گرچه خود اخوانی‌ها نیز در خوش‌بینی سابق خود به سیاست خارجی ایران، محتاط‌تر و بلکه شاکی شده‌اند؛ در هر حال اخوانی بودن وی گرچه تأثیر دارد، اما تعیین کننده نیست و از نگاهی دیگر، حتی ممکن است ناخوشایند نیز باشد؛ زیرا تجربه نشان می‌دهد نیروهای سیاسی ایدئولوژیک، غالباً تمایل دارند طرف مقابلشان سکولار باشد تا از جنس خودشان!

**به بهبود روابط ایران و مصر در دوره‌ی ریاست جمهوری محمد مرسى به عنوان اولین رئیس جمهور اسلام‌گرای مصر برخاسته از جماعت اخوان المسلمین، چه تأثیرات عمده‌ای می‌تواند بر جامعه‌ی اهل سنت ایران به صورت عام و جماعت دعوت و اصلاح ایران که دارای اشتراکات فکری فراوانی با اخوان است، داشته باشد؟**

**مولودی:** ممکن است در بُعد سیاسی یعنی در نگاه رسمی جمهوری اسلامی تا اندازه‌ای بااهمیت تلقی شود که در چالش‌های آتی بتواند نقشی بازی کند، اما قدر مسلم در حال حاضر تأثیری بر جامعه‌ی اهل سنت ایران نخواهد داشت. ضمن اینکه باید در نظر داشت، فضای محدود مجازی در ایران و نزد اهل سنت ایران هرگونه تغییری را در کشورهای منطقه به میان مردم کشور آورده و اهل سنت نیز به عنوان بخشی از مردم مدنی ایران از این تغییرات و تحولات متأثر می‌شوند. اهمیت انتخاب پزیدنت مرسى به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم مصر در اینجا خود را نشان می‌دهد که به طور طبیعی انتظارات مردم ایران و اهل سنت را در این میان بالا می‌برد. از این زاویه اگر بنگریم می‌توان گفت آمدن یا نیامدن پزیدنت مرسى هم چندان مهم نیست، ولی به نظر می‌رسد عملکرد فعلی ایشان در نظام جدید مصر اثر خود را گذاشته است.

**بهرامی‌نیا:** بهبود روابط مصر و ایران، اگر محقق شود، طبعاً برای اهل سنت ایران و «جماعت دعوت و اصلاح ایران» دارای پیامد مثبت خواهد بود؛ در آن صورت، یکی از لوازم ترمیم وجهه‌ی ایران در جهان اسلام و یکی از راه‌های جلب و حفظ اعتماد مقامات مصری دارای حساسیت

دینی، اهتمام به حقوق اهل سنت ایران و گشایش نسبی فضای فرهنگی و سیاسی-اداری به روی آنان خواهد بود؛ درک و مراعات این الزامات، به بهبود وضع اهل سنت و جماعت دعوت و اصلاح نیز مدد خواهد رساند.

**حقانی:** بهبود روابط ایران با هر کشور دیگری بر پایه‌ی منافع ملی و رعایت حقوق انسانی شهروندان، در راستای مصالح ملی خواهد بود. آنچه مهم است این است که روابط متقابل بین‌المللی چه منفی برای ملت ایجاد می‌کند. من شخصاً علاقه‌مندم وضعیت کشور ما به گونه‌ای باشد که در مورد منافع نه بر اساس مذهب، ملیت و قومیت، بلکه بر اساس حق شهروندی برابر اظهار نظر کنم. متأسفانه نادیده گرفتن واضح حقوق بخشی از جامعه بر اساس نگاه مذهبی و قومی چنان کرده است که حتی صاحب‌نظران اهل سنت، گرد، بلوچ و ... یک جایی مجبور شوند این مسائل را مطرح کنند. ما علاقه‌مند هستیم که روابط کشورمان با سایر کشورها به گونه‌ای باشد که از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی و ملی همانند قهرمانان ورزشی شادمان شویم و از شکست‌های سیاسی و اقتصادی ملی نیز، همان‌طور.

به نظر من بهبود روابط ایران و مصر علاوه بر حل بسیاری از مسائل گذشته، از دالان حل بخش قابل توجهی از مشکلات شهروندان اهل سنت خواهد گذشت و این به نفع توسعه‌ی حقوق شهروندی در ایران است.

هرچند تلاش‌های نهادهای نیمه‌جان مدنی در ایران ما، می‌تواند زمینه‌ساز دستاوردهای بزرگ‌تری از این روابط برای ملت ایران باشد.

در مورد جماعت دعوت و اصلاح، اگرچه بر اساس اندیشه و منهج اخوان المسلمین شکل گرفته اما به نظر نمی‌رسد این سفر، دستاورد ویژه‌ای داشته باشد، چرا که جماعت دعوت و اصلاح از نظر تشکیلاتی از اخوان المسلمین جهانی مستقل بوده و به دنبال منافع و حقوق شهروندی برابر برای اعضا و سایر مردم در داخل کشور است و برای خود امتیاز ویژه‌ای قائل نیست تا بخواهد از ظرفیت موقعیت‌هایی چون موقعیت مرسى استفاده کند.

آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق برابر شهروندی، بستری است که اگر برای همه‌ی ایرانیان تحقق یابد، جماعت دعوت و اصلاح نیز می‌تواند از آن برای خدمت به کشور استفاده کند.

## بررسی پایگاه جامعه‌شناختی جماعت دعوت و اصلاح ایران در گفتگو با «صلاح‌الدین خدیو»



امیر ارسلان خضری

اشاره: جماعت دعوت و اصلاح ایران یکی از گروه‌های اسلامی فعال در همه‌ی مناطق اهل سنت، به‌ویژه استان‌های گردشین ایران بیش از سه دهه فعالیت فرهنگی، دینی، اجتماعی، آموزشی و... را در کارنامه‌ی خود دارد، جهت بررسی انتقادی پایگاه، عملکرد و نقش این جماعت با دکتر صلاح‌الدین خدیو (۱۳۵۲)، روزنامه‌نگار، مدیر مسؤول سابق نشریه‌ی دانشجویی «روانگه»، عضو شورای سردبیری هفته‌نامه‌های توقیف‌شده‌ی «پیام کردستان» و «رؤیاه‌لات»، یکی از فعالان جنبش دانشجویی در سال‌های ۱۳۷۷-۸۲ و ساکن مهاباد، گفتگو نموده‌ایم که توجه شما را بدان جلب می‌نمایم.

**شناخت شما از «جماعت دعوت و اصلاح» تا چه حدی است و به چه زمانی برمی‌گردد؟**

شناخت من از جماعت به دوران کودکی و سال‌های ۶۴ و ۶۵ به علت حضور چند آشنای نزدیک در آن برمی‌گردد، البته در آن هنگام به این اسم نبود و اگر خاطرم باشد از نظر تشکیلاتی و تنظیمی با جریانی که بعدها در کردستان عراق با عنوان «اتحاد اسلامی کردستان/به‌کرتوی نیسلاپی کوردستان» شروع به فعالیت کردند، یکی بودند. شناخت فعلی من از جماعت البته کلی و اجمالی است، گرچه امور مربوط به آن را پیگیری می‌کنم، ولی نمی‌توانم ادعا کنم از ریز فعالیت‌های آنان اطلاع دارم.

**در تقسیم‌بندی احزاب و گروه‌ها، «جماعت دعوت و اصلاح ایران» را در زمره‌ی کدام دسته قرار می‌دهید؟ آیا شما**

آن را جزو گروه‌های محافظه‌کار منظور می‌کنید، اگر پاسخ مثبت است، منظور شما از مفهوم محافظه‌کاری چیست؟ وجود احزاب محافظه‌کار در جوامع در حال گذار چه ضرورتی دارد؟

بسیاری از واژه‌ها و مفاهیم‌ها مفاهیمی وارداتی و ارمغان دنیای غرب می‌باشند و برای به‌کارگیری آن‌ها در جامعه‌ی خویش نیازمند ابزار و توانمندی‌های مخصوص به خود می‌باشیم. اگر بخواهیم مفهوم محافظه‌کاری را بشکافیم باید گفت که پس از ظهور جریان مدرنیته و عصر روشنگری برخاسته از آن، جریانی در غرب به منظور مقابله با عقل‌گرایی مدرنیته، مدرنیته‌ای که عقل را همچون کلید سحرآمیزی می‌پنداشت که همه‌ی درها را می‌گشاید و مشکلات را حل می‌کند، پدید آمد و از نقطه عزیمت دفاع از اصالت نهادهایی چون خانواده، مالکیت، آداب و سنت‌ها و ارزش‌های اخلاقی و... قوام یافتند. مفهوم محافظه‌کاری دارای این تاریخچه در غرب می‌باشد و در همان جا هم دچار تغییر و تحولات بسیاری شده، برای نمونه محافظه‌کاران اولیه، خیلی مخالف لیبرالیسم و مفهوم فردگرایی مستتر در آن بودند، اما اکنون هیچ محافظه‌کاری را در غرب نمی‌توان یافت که مخالف فردگرایی باشد و در واقع فاصله‌ی محافظه‌کاران و لیبرال‌ها خیلی کم شده است.

اما مراد من از محافظه‌کاری، بیشتر مفهومی بومی و تجربه‌ای قابل پیاده‌سازی همانند الگوی که «حزب عدالت و توسعه» در ترکیه عرضه کرد، است. امروزه بسیاری از منتقدان و تحلیل‌گران معتقدند که



حزب عدالت و توسعه پیش از آنکه حزبی اسلام‌گرا باشد، حزبی محافظه‌کار محسوب می‌شود و شاید بتوان گفت همچون یک حزب راست میانه در نقشه‌ی سیاسی ترکیه ظاهر شده است.

اما سؤال اصلی این است که آنان چگونه توانستند این الگو را پیاده کنند؟ من بر این باورم که برای پاسخ به این سؤال می‌توان دلایل سلبی و ایجابی متعددی در نظر گرفت. علل سلبی «موازن و قوانین کپنهایک» می‌باشند که ترکیه را که خواهان ورود به اتحادیه‌ی اروپا است را وادار به پذیرش آن نموده و «حزب عدالت و توسعه» که حداقل در سال‌های ابتدایی زمامداری خود پرچم‌دار ورود ترکیه به این اتحادیه بود و پیگیر و مجری «موازن کپنهایک»، از جمله علت‌های سلبی می‌باشد که باعث شده «حزب عدالت و توسعه» از یک دیدگاه شریعت‌محور ایدئولوژیک فاصله بگیرد. البته این بازی دو طرفه و برد-برد هم است. بدین گونه که اگر ترکیه وارد اتحادیه‌ی اروپا شود، حزب عدالت و توسعه تضمینی برای ادامه‌ی حضور خود در عرصه‌ی سیاست ترکیه به دست آورده و در آن شرایط نقش نظامیان کم‌رنگ‌تر خواهد شد و همچون بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته‌ی اروپایی به صورت دائمی نظامیان را به پادگان‌ها فرستاده و راه کاخ ریاست جمهوری و پارلمان را به روی آنان می‌بندد. اما دلیل سلبی عمده‌ی دیگر مخالفت نظام و سنت سکولار نیرومند و ارتش که هنوز از قدرت چشم‌گیری در ترکیه برخوردار است، با اسلامی‌سازی مطلق جامعه می‌باشد. منطق دموکراسی هم همین است. اگر رقبا به طور کامل همدیگر را از صحنه حذف کنند، دموکراسی که شکل نمی‌گیرد.

اما از نقطه نظر ایجابی: «حزب عدالت و توسعه» یک حزب عملگرا و پراگماتیست است و از کارنامه‌ی درخشانی از نظر توسعه‌ی اقتصادی برخوردار است، به طوری که در طول ۷۰ یا ۸۰ سال گذشته تنها حزبی بوده که توانسته به این میزان تعداد فقیران را کاهش دهد، طبقه‌ی متوسط را قوی کند و اقتصاد بیمار ترکیه را شکوفا نماید.

همه‌ی این عوامل باعث شده که «حزب عدالت و توسعه» از یک حزب اسلام‌گرا که ریشه و بنیان آن به اخوان باز می‌گردد به یک حزب محافظه‌کار تبدیل شود که با احتیاط تحلیل‌گران پسوند اسلامی به آن می‌افزایند.

به نظر من تجربه‌ی ترکیه می‌تواند،

البته با کمی دستکاری و در نظر گرفتن ویژگی‌های جامعه‌ی ما به صورت الگویی برای «جماعت دعوت و اصلاح» در بیاید، تجربه‌ای که به قول سید مصطفی تاج‌زاده توانسته «نان، دین و آزادی» را سر سفره‌های مردم بیاورد.

پس منظور من از محافظه‌کار، محافظه‌کاری از نوع «حزب عدالت و توسعه» بود. ناگفته نماند است که وجود احزاب محافظه‌کار در کردستان ضرورتی غیرقابل چشم‌پوشی است. جامعه‌ی ما که جامعه‌ای نابسامان از نظر اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... می‌باشد و مفهوم طبقه همچون مفهومی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در آن نهادینه نشده و یا اصلاً شکل نگرفته است، و دوران گذارش هم طولانی و البته دردناک شده با چالش‌های متعدد برخاسته از این مشکلات گریبان‌گیر است. شما توجه کنید هر حزب و دسته و گروهی که می‌آید کمترین توجه را به این مسایل بنیادین مانند چالش سنت و مدرنیته می‌نماید. شما این وضعیت نابسامان را در کنار روند شتابان جهانی شدن و بی‌تفاوتی اربابان قدرت در نظر بگیرید. فرهنگ رسمی و حاکم که به عنوان پادزهر فرهنگ غربی جهانی شده مورد تبلیغ و حمایت قرار می‌گیرد، چندان بازتاب‌دهنده‌ی ویژگی‌ها و سنت‌های بومی ما کردها نیست. خیلی از صاحب‌نظران امروز نگران از بین رفتن تنوعات فرهنگی در اثر روند شتابان جهانی شدن و فقیر شدن میراث فرهنگی جهان هستند. با این وصف چند سال دیگر چه اثری از فرهنگ و آداب و رسوم کردی می‌ماند؟

خوب البته خیلی‌ها هستند که ممکن است مشکلی با وضعیت پیش گفته نداشته باشند. اما هستند اقلشار سنتی و محافظه‌کار و صد البته آموزش‌دیده و جهانی شده که حق دارند حزب خود را داشته و دغدغه‌ها و آمال خود را در آن بجویند.

اگر می‌گویم ما هنوز حزب طبقاتی نداریم و آنچه موجود است جبهه است تا حزب، به این مفهوم می‌گویم. نامشخص بودن و به تعبیری جبهه‌ای بودن مرام و مواضع احزاب نمایانگر زلزله‌ای بودن و قوام نیافتگی جامعه است جامعه‌ای که از همبستگی مکانیکی و سنتی بریده و هنوز همبستگی اندام‌وار پیدا نکرده است. اگر یکی از وظایف احزاب را آموزش سیاسی و مشارکت‌پذیری جامعه بدانیم، اهمیت این موضوع بهتر روشن می‌شود.

به عنوان مثال اگر حزبی مانند «کومله» را مثال بیاوریم که در ابتدا خود را حزب طبقه‌ی کارگر معرفی می‌کرد- البته طبقه‌ی

کارگری که در کردستان موجود نبود- اکنون غیر از یکی از جناح‌های ارتدوکس، بقیه به این مرحله رسیده‌اند که عموم و حتی جریانات مذهبی را به سوی خود جذب کنند. البته این امر در جامعه‌ی ما هم یک تحمیل ساختاری و هم یک ایراد بزرگ محسوب می‌شود. تمامی احزاب موجود تلقی جبهه‌ای از پایگاه اجتماعی خود داشته و در عین حال، تعصبی قبیله‌ای روی هويت خاص سازمان خود دارند. عصر ما عصر فروپاشی ایدئولوژی‌ها و پررنگ شدن هويت‌ها و تعلقات اولیه است. به عنوان مثال امروزه جناح‌های انشعابی کومله چه تفاوت مهم سیاسی و فکری با هم و یا با دو شاخه‌ی دموکرات دارند؟ از نظر مواضع اقتصادی متفاوتند یا موضع‌گیری نسبت به مسائلی چون فدرالیسم و خودمختاری؟ بدیهی است که هیچ‌کدام! اما تا دلت بخواهد با هم اختلاف دارند.

احزاب کردی در غیاب ایدئولوژی‌هایشان و در عصر فروپاشی روایت‌های کلان به شیوه‌ای تراژیک یادآور عصر قبیله‌گرایی جامعه‌ی کردستان هستند. قیابیل کرد هم تعلقات خونی و ایلی خود را بر اشتراکات زبانی، ملی و مذهبی ترجیح می‌دادند.

در جامعه‌ی ما و به طور خاص در کردستان ایران که به شدت در حال تحول در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و... است و دسته و گروه‌های تازه در بین عموم در حال شکل گرفتن است و به‌ویژه طبقه‌ی متوسط در حال گسترش می‌باشند، در این آشفته بازار تحولات البته کسی به یاد ارزش‌ها و سنت‌های گذشته، نه تنها سنت‌های دینی و مذهبی، حتی سنت‌های ملی و قومی، نیست. ضرورت وجود احزاب محافظه‌کار برای دفاع از این ارزش‌ها و به طور خاص‌تر دفاع از نهاد خانواده، نهاد مالکیت و آن ارزش‌های دنیای سنتی کردها که به درد دنیای مدرن هم می‌خورند مانند جوانمردی، اعتماد، مهمان‌نوازی، اخلاق و... در جامعه‌ی در حال گذار که هنوز شکل و مؤلفه‌های مدرن را به خود نگرفته و در حال از دست دادن هنجارهای سنتی می‌باشد و بی‌اخلاقی همچون کالایی عمومی در آمده، جایگاه یک حزب محافظه‌کار خالی است، ما در اعلامیه و شعارهای هیچ یک از احزاب، مخصوصاً احزاب نام‌آشنا که دارای قدمت می‌باشند، هیچ‌گاه چنین چیزی نمی‌بینیم، گویی همه به مسافران قطاری تبدیل شده‌اند که این تحولات آن‌ها را به سوی آینده‌ای نامشخص و ناپیدا می‌برند.

اگر من تعریفی از کردستان ایران داشته باشم، آن را جامعه‌ای بی‌صاحب می‌بینم،

جامعه‌ای که قدرت حاکم، انگیزه‌ای برای به‌کار گرفتن و محافظت از ارزش‌ها و سنت‌های آن در نهاد قدرت ندارد و احزاب آن هم توجهی به حفظ این ارزش‌ها ندارند و اینجاست که جای یک حزب محافظه‌کار خالی دیده می‌شود.

**-آیا «جماعت دعوت و اصلاح ایران» به عنوان یک تشکل اسلامی اهل سنت توانسته در حوزه‌ی روشنفکری و روشنفکری دینی نقش داشته باشد؟ آیا بستر رشد و پرورش روشنفکران دینی در آن مهیاست؟**

نه من معتقدم که در این حوزه کم‌کار بوده است. روشنفکری دینی را در، اصطلاحی است که بیشتر در ایران به کار برده می‌شود و به آثار فکری و دل مشغولی‌های نظری دسته‌ای از علما، صاحبان اندیشه و اندیشمندان دینی گفته می‌شود که شاخص‌ترین چهره‌ی آن «دکتر عبدالکریم سروش» باز می‌گردد یا به عبارتی چهره‌ی شاخص آن «دکتر سروش» می‌باشد و نیز کسانی چون «آرش نراقی»، «محسن کدیور»، «محمد مجتهد شستری»، «مصطفی ملکیان» و... مخصوصاً افرادی که در «حلقه و مجله‌ی کیان» فعالیت داشته‌اند و بعدها «مجله‌ی مدرسه» و «مجله‌ی آئین» را منتشر کردند، که بخشی از آنان از نظر سیاسی به اصلاح‌طلبان «سازمان مجاهدین انقلاب»، «جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی» و... نزدیک‌ترند، مطرح است. «نواندیشان دینی» که خود از این دسته، جدا هستند.

برعکس اصلاح‌طلبان خارج از قدرت مانند «طیف ملی- مذهبی»، «نهضت آزادی» که ریشه‌ی آن‌ها به «مهندس مهدی بازرگان»، «دکتر علی شریعتی»، «محمد نخشب» و... باز می‌گردد، بیشتر مایل هستند به عنوان نواندیشان دینی یا مذهبی شناخته شوند.

من ندیده و نشنیده‌ام که در «جماعت دعوت و اصلاح» اهتمام جدی به خواندن آثار اینان شده باشد، چه برسد به اینکه در این زمینه بخواهند اجتهادی کلامی و فکری کنند. در دنیای عربی هم آثاری مهم‌تر و مؤثرتر و مورد توجه‌تری وجود دارد مانند آثار «نصر حامد ابوزید»، «محمد عابد الجابری»، «محمد ارکون» و... که در ذیل جنبش «اخوان المسلمین» قرار نمی‌گیرند و شاید مخالف آن هم باشند. البته به نظر می‌آید، تلاش‌هایی فردی در این راستا انجام گیرد و طیفی بسیار محدود در داخل جماعت به جریان‌شناسی فرهنگی ایران، دنیای اسلام و جهان اهتمام جدی و عملی داشته باشند، ولی در قیاس با اکثریتی که واقعی به جریان روشنفکری دینی و غیردینی

نمی‌نهند، شیء مذکور و چشم‌گیری نیست. به قول حافظ یا او نشان ندارد یا من خبر ندارم! البته این را خودشان (جماعت) بهتر می‌دانند اما پاسخ من در حالت کلی این است که در این باره، کم‌کاری شده است.

اگر نظر من را بخواهید من بر این باورم که روشنفکری دینی حتی اگر مزیت‌های دینی و کلامی و فکری آن را در نظر نگیریم، می‌توانیم به کارکردهای اجتماعی آن اهمیت بدهیم، روشنفکری دینی می‌تواند پلی باشد در جامعه‌ی ما که طیف‌های سکولار، لیبرال، اسلامی، افراط‌گرای دینی و... به هم نزدیک کند و مرحله‌ی گذار به دموکراسی را تسریع بخشد.

**-در حوزه‌ی فعالیت دانشجویی، آیا جماعت توانایی جذب دانشجوی و جریان‌سازی دارد؟ آیا به عنوان بخشی از جنبش دانشجویی ایرانی و کردی توانسته خود را مطرح کند؟ اگر نه چرا؟**

من معتقدم که «جماعت دعوت و اصلاح» دو گروه اجتماعی را به عنوان هدف در نظر گرفته و در واقع از آن‌ها عضوگیری کرده است، یک دسته طلاب و شاگردان مدارس علوم دینی و دیگری دانشجویان، در این راستا تا حدی موفق عمل کرده، در همه‌ی دانشگاه‌ها فعالیت داشته، دانشجویان و حتی دانشجویان عالی و نخبه را به سمت خود جذب نموده است.

اما اینکه در مورد جریانی که به «جنبش دانشجویی» و یا «جنبش دانشجویی کردی» از آن یاد می‌شود، نفوذ و یا تأثیر داشته باشد و یا در فعالیت و کارنامه‌ی «جماعت دعوت و اصلاح» قرار گرفته باشد یا بازتاب‌دهنده‌ی فکر و اندیشه‌ی جماعت باشد و یا حداقل جماعت یک مجله‌ی دانشجویی منتشر کرده باشد، نه چنین چیزی نبوده است. به نظر من حداقل می‌توانستند در یک نشریه فعالیت داشته باشند و با چاپ و انتشار آن به طور جدی‌تر و بهتر ظاهر شوند و خود را معرفی کنند.

البته ارتباط «جماعت دعوت و اصلاح» با دانشجویان و به خصوص دانشجویان کرد به این منظور نبوده که یک جنبش دانشجویی راه بیندازد، بلکه به این منظور بوده که دانشجویان کرد را در راستای تحقق اهداف خود به کار گیرد و انسجام بخشد.

**-به نظر شما جماعت پیرامون شکل‌دهی و هدایت افکار عمومی تا چه حدی موفق عمل کرده است؟ آیا با توجه به حضور جماعت در انتخابات و گاه‌ها هم‌اندیشی، همیاری و همکاری با برخی کاندیداها، جماعت در دعوت و مهندسی افکار عمومی برای رأی دادن به کاندیدای مورد**

**نظر خویش تا چه حدی موفق بوده است؟** قبل از پاسخ گفتن باید به این نکته اشاره کنم که توجه و اهتمام «جماعت دعوت و اصلاح» به مسئله‌ای همچون انتخابات یا مسائل سیاسی و اجتماعی دیگر و اینکه در جامعه حضوری پویا و زنده دارد و به این‌گونه فعالیت‌ها اهمیت می‌دهد جای تقدیر است. اما ایرادی که باید به آن اشاره شود این است که اینکه فعالیت سیاسی «جماعت دعوت و اصلاح» مخصوصاً در این زمینه‌ها از یک حد بیشتر جلو نرفته و به نظرم هنوز یک اراده‌ی مشخص برای ورود به مسائل سیاسی به وجود نیامده است. گاهی اوقات قدمی برداشته‌اند، اما دیگر ادامه نداده‌اند، گاهی اوقات دو قدم به جلو برداشته و یک قدم به عقب برگشته‌اند. اکنون حضور ذهن ندارم و شاید در این مصاحبه فرصت آن نباشد، اما به نظر من حضور «جماعت دعوت و اصلاح» در انتخابات حضوری گسترده و همه‌گیر نبوده است و این می‌تواند ریشه در این داشته باشد که تحولات فکری و سازمانی پیرامون مسائل سیاسی هنوز به خوبی شکل نگرفته و جماعت در نوسان میان بعد تبلیغی بودن که خاستگاه اولیه‌ی آن است و مقوله‌ی سیاسی شدن که ظاهراً امری تبعی و ثانوی است هنوز به جمع‌بندی استراتژیک نرسیده است. میزان موفقیت در ائتلاف‌ها و انتخابات هم، بسته به شهرها متفاوت بوده و به میزان هوادار و اعضای «جماعت دعوت و اصلاح» در آن شهرها بستگی داشته است.

**-با توجه به ضرورت وجود تشکل‌ها برای توازن قدرت و دفاع از حقوق ملت، جماعت چقدر توانسته در راستای دفاع از حقوق ملی و مذهبی مناطق «اهل سنت نشین» و اجرای صحیح قوانین، نقش داشته باشد؟**

من معتقدم «جماعت دعوت و اصلاح» همچون چراغی روشن ولی کم‌سو و کم‌نور است. «جماعت دعوت و اصلاح» در این امر موفق بوده که نگذاشته تا کتون این چراغ خاموش شود. همان‌گونه که می‌دانید در ایران تابلویی داریم به نام «اهل سنت» که «جماعت دعوت و اصلاح» این تابلو را آویزان نگاه داشته و نگذاشته است که بیفتد. اما چقدر موفق بوده که از مطالبات «اهل سنت» پشتیبانی کند و برای آن تلاش کند، جای بحث است. من معتقدم اگر کارنامه‌اش را منصفانه نگاه کنیم به خاطر اینکه این چراغ روشن بماند و متقبل هزینه‌های سنگین نشود، در این حوزه، رادیکال عمل نکرده و خیلی موفق نبوده است. از نگاه رادیکال‌های جماعت،



جماعت، حزب مبارزه در شرایط سبک و حداکثر نیمه‌سنگین است. بخشی دیگر از دلایل این عدم موفقیت، همان‌طور که اشاره کردم برمی‌گردد به اینکه جماعت از نظر سیاسی هنوز به ثبات فکری و سازمانی نرسیده است و کوشیده که از روش‌های «چانه‌زنی در پشت پرده» و روش‌های اعتدالی، که باید این چنین هم باشد و این امر جای تقدیر است نه جای نقد، حداقلی از مطالبات را برآورده کرده باشد.

خود «جماعت دعوت و اصلاح» هم، چه اسمش و چه رسمش و چه تاریخچه‌اش، در بردارنده‌ی دو رسالت متفاوت از یکدیگر است، یکی دعوت و اصلاح آحاد مردم و تلاش برای رشد و پرورش آنان و دیگری دفاع و حمایت از مطالبات اهل سنت ایران که برای برآورده کردن این دو رسالت باید استراتژی مشخص داشته باشد و در تبیین استراتژی خود طوری عمل کند که در بر گیرنده‌ی این دو رسالت باشد.

برپایی نمازخانه یا مساجد نه‌گانه در تهران یکی از فعالیت‌های موفق و چشمگیر «جماعت دعوت و اصلاح» ایران بوده به طوری که توجه تلویزیون‌ها و رسانه‌های غربی و خارج از کشور را هم به خود جلب کرده است. «جماعت دعوت و اصلاح» پس از عدم موفقیت در اقدام برای دریافت مجوز احداث مسجد برای اهل سنت در تهران، با احداث نمازخانه‌هایی که بعضاً بیشتر از مساجد در آن نمازگزار از هر طیف و ملیتی حضور می‌یابد، این ممنوعیت را دور زده است و این یکی از نقاط قوت روش‌های میانه‌روانه و در عین حال صبورانه‌ی «جماعت دعوت و اصلاح» به حساب می‌آید.

**تأثیر انقلاب‌های موجود در کشورهای اسلامی موسوم به «بهار عربی» بر «جماعت دعوت و اصلاح» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

به طور کلی به نظر من «بهار عربی» با نتایجی که در پی داشت و تقریباً برنده‌ی آن در اکثر کشورهایی که این موج تحولات در آن‌ها جریان گرفت، «اخوان المسلمین» بود - احتمالاً سوریه هم اگر تکلیفش مشخص شود و انتخاباتی آزاد انجام بگیرد ممکن است «اخوان المسلمین» رأی بیاورد - بورس احزاب و تشکل‌هایی مانند «اتحاد اسلامی کردستان» و «جماعت دعوت و اصلاح ایران» را بالا برده است، اما اینکه به صورت مشخص بگویید انتخاب «آقای مرسسی» به عنوان رئیس جمهور مصر چه تأثیری بر «جماعت دعوت و اصلاح» و به

عبارتی پایگاه آن در ایران و به‌ویژه نگاه حاکمیت چگونه خواهد بود، نیازمند تحلیل و بررسی بسیاری است. در مرحله‌ی اول شاید بتوان گفت هیچ تأثیر چشمگیری نداشته باشد. اما چگونگی رابطه‌ی حاکمیت با «جماعت دعوت و اصلاح» به تعامل و روابط دیپلماتیک «پرزیدنت مرسسی» با ایران بستگی دارد، که تاکنون هیچ سیگنال و نشانه‌ای ارسال نکرده است که بخواهد حداقل رابطه‌ی از هم‌گسسته‌ی ایران و مصر را دوباره پیوند دهد و هنوز مشخص نیست که اولویتش ایران، عربستان یا ترکیه خواهد بود که به احتمال زیاد ترکیه به خاطر نزدیکی فکری و عربستان به علت منافع اقتصادی در اولویت دولت مصر که «اخوان المسلمین» ریاست آن را به عهده دارد، باشند. از سویی تنها تعیین‌کننده‌ی این روابط، ریاست جمهوری نیست و ارتش هنوز نقش مهمی در مصر ایفا می‌کند. به فرض اگر مصر و ایران موفق شوند روابط گذشته را هم احیا کنند، باز ده‌ها مسئله‌ی ریز و درشت فی‌مابین خواهند داشت که پرونده‌ی اهل سنت ایران احتمالاً در میان آن‌ها یک مسئله دست‌چندم خواهد بود.

**میزان اهتمام و تلاش جماعت برای برآورده شدن خواست و مطالبات مردم به چه اندازه می‌باشد؟ به عبارتی آیا مطالبات جماعت از حکومت همان مطالبات مردم می‌باشد یا خواهان آن است که مطالبات جماعت به بخشی یا عمده‌ای از مطالبات و خواسته‌های مردم تبدیل شود و به نوعی اقدام به مهندسی افکار عمومی کند؟**

سؤال جالب و قابل توجهی است، بخشی از این مسئله به این باز می‌گردد که چه کسانی «جماعت دعوت و اصلاح» را مدیریت می‌کنند، «جماعت دعوت و اصلاح» در ۱۶ استان کشور با قومیت‌های متفاوت، دارای دفتر یا در حال فعالیت است، این قومیت‌ها اگر در زمینه‌ی تبعیض مذهبی و دینی مطالبات مشترک داشته باشند، در بسیاری موارد دارای خواسته‌های متفاوت هستند، این امر باعث پراکندگی «جماعت دعوت و اصلاح» می‌شود، ۱۶ استانی که از نظر جغرافیایی از هم دور هستند، دارای فرهنگ متفاوت می‌باشند و... در واقع جماعت وظیفه‌ی سنگینی به دوش گرفته است. این امر مستلزم ایجاد یک هویت ایرانی سنی است. چیزی که قبل از سال ۱۵۰۰ م روی کار آمدن صفویه هم زیاد ملموس نبوده است.

برای نمونه اگر بخش کردستان را در نظر بگیریم، خواست و مطالبات جماعت با

خواست و مطالبات مردم دقیقاً منطبق نیست. کاری هم به این نداریم که خواست و مطالبات مردم درست است یا غلط، بحث این است که این خواست و مطالبات چقدر به هم نزدیک یا دور هستند، که این امر مانعی برای مردمی بودن «جماعت دعوت و اصلاح ایران» می‌باشد. من دوباره مثالی از کومله می‌زنم. ایدئولوژی این حزب در دهه‌ی شصت و هفتاد فرسنگ‌ها دور از مطالبات و حتی ذهنیت عمومی مردم کردستان بود. امروزه هم و غم بخش‌هایی از آن این است که تاریخ آن زمان را هم بر اساس مواضع فعلی بازنویسی کنند.

«جماعت دعوت و اصلاح» هنوز هم گروهی نخبه‌محور باقی مانده است و به جماعتی مردمی تبدیل نشده است و اکثر هواداران آن یا دانشجویان هستند یا اساتید دانشگاه یا طلاب و ائمه‌ی جماعت مساجد. توده‌ای نشدن برای یک گروه ۳۰ ساله یک آسیب جدی به حساب می‌آید. شاید این امر به تعریف ایدئولوژیکی که از ساختار خود دارد برمی‌گردد و اگر بخواهد به عنوان یک حزب سیاسی گسترش یابد، باید بازخوانی در این اصول و ساختار داشته باشد. به نظر من در «کردستان ایران» «جماعت دعوت و اصلاح» بخش کوچکی از خواست و مطالبات مردم را مطرح می‌کند و در مورد بقیه‌ی موارد سکوت اختیار کرده است.

«جماعت دعوت و اصلاح» دو راه در پیش دارد، یا خواست مردم را مورد توجه قرار بدهد یا اینکه مطالبات خود را به مردم القا کند، که به نظر من راه اول را کنار گذاشته و درصدد آن است راه دوم را در پیش بگیرد و این خود بحث و گفتگوی زیادی را می‌طلبد.

از کشورهایی که پس از «بهار عربی» در آن‌ها انتخابات برگزار شده مثالی می‌زنم. در همه‌ی کشورها، اخوان یا افراد نزدیک به اخوان رأی آورده‌اند به غیر از لیبی که سکولارها رأی آوردند، یکی به دلیل ضعف سازمانده‌ی اسلام‌گراها و دیگری اینکه «معمر قذافی» که دیکتاتوری مستبد بود، برعکس حکومت‌های دیکتاتوری مانند بشار اسد، حسنی مبارک، صدام حسین و... که جو سکولاری داشتند، «معمر قذافی» ادعای اسلامی بودن داشت و یکی از لقب‌هایش امیرالمؤمنین بود، و در مجالس حتی اگر علمای بزرگ هم حضور داشتند خود پیش‌نماز می‌شد و... در هر حال آن تصویری که مردم از حکومت سقوط کرده‌ی خود داشتند در لیبی، تصویری سکولار و غیر دینی نبود برای همین اسلام‌گرایان نتوانستند در آنجا رأی بیاورند. همین مثال

را در مقایسه با جاهای دیگر در ضریبی نجومی ضرب کنید، تمام ناکارآمدی‌ها و... به نام دین نوشته می‌شود، به درست یا نادرست بودن آن کاری نداریم، ولی برای کسی که در این شرایط برنامه‌ای دینی دارد بستر فراهم نیست. در مصر، ترکیه، تونس، سوریه و... فراهم است اما در ایران، لیبی و... فراهم نیست.

**مشی خدمت‌گزاری و اقدامات خدماتی و خیریه در جامعه که به نوعی الهام گرفته از اندیشه‌ی اسلامی و الگو گرفته از منش اخوانی است چه تأثیری در محبوبیت و تأثیرگذاری جماعت در سطح جامعه‌ی ایرانی داشته است؟**

این یکی از نقطه قوت‌های «جماعت دعوت و اصلاح» محسوب می‌شود، به‌ویژه در «کردستان ایران» که احزاب و تشکل‌ها یاد نگرفته‌اند که در امر اجتماعی کار کنند، انجمن‌های خیریه و تشکل‌های مددکاری راه‌اندازی کنند و... «جماعت دعوت و اصلاح» به خوبی توانسته در این بخش فعالیت کند. مخصوصاً در پاسخ به سؤال قبل که گفتیم مطالباتش با مطالبات مردم یکی نیست یا از آن فاصله دارد با این عملکرد می‌تواند بر بخش قابل توجهی از این نقص فایق آید.

من در کل معتقدم مثلاً اگر در کردستان عراق احزاب اسلامی همچون «اتحاد اسلامی کردستان» ملی‌گراتر از این باشند و این میهن‌پرستی را در عمل نشان دهند، مادامی که احزاب حاکم، تغییر و اصلاحاتی در خود به وجود نیاورند، به خاطر پاکدستی و مبرا بودن از فساد می‌توانند یک آلترناتیو و جایگزین برای اداره‌ی حکومت باشند. به حماس نگاه کنید. هم آلوده به فساد اداری نشده و هم عملاً نماینده‌ی بخش رادیکال ناسیونالیسم فلسطینی است؛ با وجود اینکه ۳۰ سال بعد از فتح به صحنه‌ی سیاسی - اجتماعی آمده اما به راحتی آن را کنار می‌زند.

# شناختن



## دعوتگر زنده

زنان در عرصه دعوت

ترجمه: فریده ویسی

دعوتگر زنده کسی است که در همه جا حضور دارد. در هر لباسی دعوت خود را عالمانه انجام می‌دهد، اگر در خانه باشد بهترین سرپرست است، اگر در بیرون باشد با جامعه هم‌نوا می‌شود و با دعوتش آغوشش را برایشان باز میکند، اگر سوار بر وسیله رفت و آمد باشد، دعوتش را بر مسافران دور و برش پخش می‌کند، اگر وارد اداره‌ای شد آثار دعوتش را هم به آنجا می‌برد و با نصیحتی به یکی از کارمندان هم باشد یا راهنمایی کردن یکی از خانمهایی که حجاب درست ندارد، یا حرف خیریه برای کسانی که با او در صفا ایستاده‌اند.

هیچ ابری مثل او نمی‌بارد و هیچ زمینی مثل او حاصلخیز نیست. دلی آباد، علمی راسخ، زاهدی پرهیزکار، درونی پاک و بزرگ دارد.

کسی نیست که سودش فقط برای خودش باشد، بلکه خیرش به همه می‌رسد. در هر خاکی باشد، دعوتش ریشه دار می‌شود. موج نصیحت‌هایش مثل سیل بهاری است و زنگار را از دل غافلان می‌زداید و اگر حرف می‌زند حرف‌هایش به دل‌ها می‌نشیند، اگر نصیحت می‌کند دل‌ها را تسخیر می‌کند و قدم‌هایش آهسته و مداوم هستند، رفتار و کردارش آشکار است. اگر مشکلی برایش پیش بیاید خیلی عادی به آن می‌نگرد و در مقابل مشکلات، اخلاق محمد، ایمان صدیق، عزت عمر، حیای عثمان، استواری علی و گریه فضیل عیاض، پیشوایی امام حنبل و صبر ابن تیمه را دارد. لباسش تمیز و عادی، چهره‌اش پرهیزکار و بدون تکلف است. اگر کسی او را ببیند یاد خدا می‌افتد.

دعوتگر زنده با هر چیز ساده‌ای عصبانی نمی‌شود، برای برداشتن مانعی از سر راه، خودش را بزرگ نمی‌داند. در برابر همه خنده رو است. احترام خود را در برابر جاهلان و نادانان نگه می‌دارد. در هر میدانی آماده دعوت است. اگر کیفش را نگاه کنی، شکلات و کتابچه‌های کوچک و

هدیه‌های ساده و مفید در آن پیدا می‌شود.

در موبایلش تلاوت قرآن با صدای خوش قاریان سرشناس، سخنرانی دعوتگران، یا موعظ افراد دلسوز موجود است (و مرد دعوتگر بوی خوش و عطر همراه دارد). این‌ها که گفته شد اسلحه دعوتگر زنده است. برای آشنایی با افراد، شیرینی می‌برد و کتابچه‌هایی برای علاقه‌مند شدن به نصیحت و پند و هدیه‌ای با دعوتش برای کسی که می‌خواهد ببیند، می‌برد که عبارتست از موعظه یا خطبه‌ای یا سی دی که جانشین سی دی‌هایی شود که آنکس قانع شود از آنها دست بردارد. بوی خوش هم برای برطرف کردن نگاه بدبینانه کسانی که ترس به سیمای دعوتگران می‌نگرند.

اگر دیدی با رویی خندان و دلی پاک با تو روبرو شد، دل به دام دعوتگر می‌افتد و دل ایمانداران آینه می‌شود و مونس همدیگرند. اگر دعوتگر زنده کلماتی را برای آشنایی و دوست داشتن خدا نثار کرد و با خواست خدا باعث هدایتی شد برای کسی، می‌بینی که در برابر آن سیلاب جوشیده از ایمان و پرهیزکاری، هوی و آرزوها در آن میدان کنار می‌روند و آرزوهای دل و غریزه افول می‌کنند و مثل اینست که شیطان صدایش را بلند کند و بگوید: خانه ویران شد! فلان کس که مرد خوبی بود را از ازم گرفتند!

دعوتگر زنده در خیال زندگی نمی‌کند، آنچه انجام شدنی است انجام می‌دهد و اشتباه غیر عمدی و خطا را جبران می‌کند. اگر نتوانست بهترین وسیله را استفاده کند، به چیزی لعنت نمی‌کند! آنچه در توانایش باشد، در آن کم کاری نمی‌کند، اگر با زبانش و یا با دست‌هایش کمکی باشد آنرا بکار می‌برد و توکل به خدا می‌کند که راهنمایی کننده است به راه راست.

بیگمان دعوتگر زنده به دنبال فرصت می‌گردد، و منتظر نمی‌شود تا فرصت نزد او بیاید، بلکه او تلاش می‌کند و آماده است برای هر فرصتی که برایش پیش بیاید.

از دیگر نشانه‌های دعوتگر زنده این است که بی‌سر و صدا کار خودش را انجام می‌دهد، کار مداوم و همیشگی نزد او از



پرگویی و قیل و قال بهتر است. منت به سر کسی نمی‌گذارد. بعد از گرفتن فرمان، شعارش آنست که به اذن خدا آن را انجام دهد، می‌گوید به اذن خدا انجام می‌دهم و اگر تمام شد بی‌سر و صدا و به آرامی می‌گوید: سپاس برای خدا تمام شد و به انجام رسید. این هم زیباترین نمای سربازی است.

دعوتگر زنده مربی باشد یا متربی، دکتر باشد یا مهندس، عالم باشد یا دانش آموز، مقیم باشد یا مسافر، فرمانده باشد یا فرمانبردار، رئیس باشد یا مرئوس، مجرد باشد یا متأهل، فقیر باشد یا ثروتمند، مریض باشد یا سلامت، بینا باشد یا نابینا، سالم باشد یا ناقص، خانه دار باشد یا شاغل، محصل باشد یا دانشجوی، در ماشین باشد یا در مغازه ...

در هر کجا و در هر حالی باشد با دست و زبان، با مال و جان برای آیینش تلاش می‌کند و از آن محافظت می‌کند و با زبان حالش فریاد می‌زند و می‌گوید: «ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین» (انعام ۱۶۲) یعنی: بیگمان نماز، عبادتم، زندگی و مردنم همه‌اش برای پروردگار جهانیان است. و شعارش این آیه است: «هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیره انا ومن اتبعنی وسبحان الله و ما انا من المشرکین» (یوسف ۱۰۸) یعنی: این راه من است و کسانی که پیرو من هستند با چشمان بینا مردم را به طرف پروردگاران دعوت می‌کنیم پاک و حمد برای خداست و ما از آن‌ها نیستیم که برای خدا شریک قرار می‌دهند.

پیامبر (ص) فرمود: جان‌ها همه سربازهای جمع شده خداوند هستند آنهایی که در آنجا همدیگر را شناختند، در اینجا هم با هم هستند و دوستدار همدیگرند، و آنهایی که آنجا همدیگر را نمی‌شناسند در اینجا هم دور از هم هستند.

«المومن مولف و لآخر فیمن لا یالف و لا یولف» یعنی: ایماندار با مردم می‌جوشد و مردم با او می‌جوشند و کسی که نمی‌جوشد و با او نمی‌جوشند، خیریه در او نیست.

# نقش آفرینی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انقلابی زنان در حرکت پیداری اسلامی

زنان در عرصه دعوت



حنیفه محمودنژاد

چکیده:

زن در جامعه‌ی اسلامی و در نتیجه‌ی تربیت مکتب والای اسلام، ضمن بازیافتن مقام والای خویش در کانون گرم خانواده به تربیت و پرورش انسان‌های متدین و تلاشگر می‌پردازد و در طول تاریخ در عرصه‌های مختلف با شایستگی، ارزش خویش را به اثبات رسانده و ثابت کرده است که هیچ چیزی نمی‌تواند مانعی در برابر او باشد، از جمله در جنبش بیداری اسلامی، که می‌توان حضور زنان در زمینه‌های مختلف را به وضوح شاهد باشیم که همگام با مردان در اعتصابات، انتخابات، تظاهرات، شعارها علیه ظلم و ستم شرکت می‌کنند و با وجود مشکلات عدیده‌ای که با آن روبرو هستند پشتیبان مردان در این جریانات هستند و در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی به طور مستقیم و غیر مستقیم ایفای نقش می‌کنند و باعث و بانی روند روبه رشد بیداری اسلامی هستند، و مردان را با روحیه به کارزار روانه می‌کنند، زیرا به گفته‌ی حافظ ابراهیم:

«الأم مدرسة إذا أعددتها :: أعددت شعباً طيب الأعراق»

مادر(زن) مدرسه‌ای است که اگر آن را خوب آماده کنی در حقیقت ملتی اصیل و پاک را آماده کرده‌ای.

واژگان کلیدی: زن مسلمان، بیداری اسلامی، ایفای نقش سیاسی، اجتماعی و سیاسی خدایی را که پروردگار جهانیان است

سلام و درود بر بهترین بندگان حضرت محمد(صلی الله و علیه و سلم) و خاندان

پاکش

در عصر حاضر منادیان دروغینی پیدا شده‌اند که ندای آزادی زن را سر داده‌اند و می‌خواهند با این شعارهای توخالی و فریبنده، کرامت و شخصیت زن را پایمال کنند و درونی دست بزنند، بی شک آنان در ورای این شعارها اهداف دیگری را دنبال میکنند تنها راه رسیدن به حقیقت و در امان ماندن از فتنه و نیرنگ‌های گوناگون چنگ زدن به قرآن و سنت رسول الله(ص) و فراگیری علم و بدست آوردن آگاهی لازم و کافی است. هدف اسلام ایجاد عدل و قسط میان مردم دنیا است. در نظام حکومتی اسلام، شاه و گدا، امیر و غریب، دارا و ندار، زن و مرد، سیاه و سفید همه و همه یکسان هستند. تمام پیشرفت دنیای قبل از اسلام، مردان دور می‌زد مصر، ایران، یونان و هندوستان مظهر فرهنگ و تمدن‌های بسیار بزرگ دنیا بوده‌اند، که نقش زنان در تمدن و فرهنگ دنیای باستان بسیار کم‌رنگ و بی‌ارزش بوده است. در حالی که بنا بر دیدگاه اسلام زن و مرد دو جزء جدایی‌ناپذیرند و زن و مرد دومی که از یک حقیقتند که در صورت نبود هر یک از آنها دیگری هم نیست و یا کارایی اصلی و ذاتی خود را از دست می‌دهد. به قول مولانا جلال‌الدین:

جفت مایی، جفت باید هم صفت :: تا بر آید کارها با مصلحت

جفت باید بر مثال هم دگر :: در دو جفت کفش و موزه درنگر

گر یکی کفش از دو، تنگ آید به پا :: هر دو جفتش کار ناید مر تو را»

در حقیقت همین است بسیاری از امور و موارد طبیعی و فراطبیعی وجود دارد که در ظاهر دو یا چند جلوه متفاوت و مختلفند، اما در حقیقت در صورت نبود یکی از آنها

، ((هر دو جفتش کار ناید مر تو را)) این همان کاری است که مدت‌ها در میان امت اسلامی به فراموشی سپرده شده است و در غیاب این گونه کارهای ماندگار، شکاف عظیمی میان تعالیم دین و زندگی و عادات دین باوران حاصل شد. اما عده‌ای که دلیل ظرفیت این شکاف را ندیدند یا نخواستند ببینند خطا را برگردن خود دین انداختند و شادکامانه اعلام کردند «خانه از پای بست

ویران است» غافل از اینکه «معمار حرم» باز به «تعمیر» جهانی می‌پردازد که در راه ارائه‌ی الگویی برای اداره و مدیریت آن در سراسر تاریخ پرفراز و فرود کاروان پرزحمت و ابتلای انبیاء و اولیای حقیقی دین، بی‌وقفه در حرکت بوده است. وقتی آئین انسان ساز اسلام قدم در صحنه گیتی نهاد برای سعی و تلاش هر دو قشر(زن و مرد) در ساختار فرهنگ و تمدن ارزش قایل شد و دوشادوش مردان برای زنان نیز زمینه ارزش اجتماعی را فراهم کرد و تمدن اسلامی که بر مسند قدرت نشست رنگ و بوی دیگر به خود گرفت. هر فرد جامعه از ایام کودکی، زیر نظر مادر شخصیتش شکل می‌گیرد و از همان اوان کودکی می‌آموزد که در آینده چه نقشی ایفا کند، زیرا «زن با دست راستش گهواره را تکان می‌دهد و با دست چپش دنیا را» و بر همین اساس جامعه اسلامی شکل می‌گیرد. از دیدگاه اسلام، زنان علاوه بر نقش ارزشمند در خانواده به عنوان همسر و مادر می‌توانند در تمام تحولات اجتماعی کشورهای خود تأثیرگذار باشند یکی از وظایف زنان همانند مردان اصلاح جامعه است. در آیاتی از کلام الله مجید خداوند متعال به طور یکسان به مردان و زنان توصیه می‌کند: تقوا پیشه کنند و از گناه کردن و کارهای اشتباه بر حذر باشند. به منظور احیای جایگاه والا و ارزشمند زنان مسلمان، پیامبر اسلام با زنان نشست علمی برگزار می‌کرد و دیدگاه‌ها و نظرات آنها را در مورد تحولات و موضوعات سیاسی و اجتماعی جامعه مورد ارزیابی قرار می‌داد. احساس مسئولیت زن مسلمان نسبت به اوضاع جامعه و ایفای نقش در اصلاح آن بر خواسته از نگرش قرآن کریم به جایگاه زن است.

جایگاه زن در قرآن کریم

الف- همسان بودن

همسانی در آفرینش (بَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) (نساء: ۱)[۱] زن همتای مرد است و این همتایی در نحوه‌ی تأثیرگذاری بر جامعه، وحدت شرایط را نیز می‌طلبد که در قرآن به آن اشاره شده است. (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ



وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (احزاب ۳۵) [۲]. در این آیه مبانی و شرایط تأثیرگذاری مطلوب برای مرد و زن بطور یکسان بیان شده است: تسلیم احکام خدا بودن، ایمان به خدا، عبادت او، راستی در گفتار و کردار، صبر و مقاومت در سختی‌ها، خداترسی، مشارکت اقتصادی در رسیدگی به نیازمندان، عمران جامعه، روزه داری، احساس همدردی با فقرا و عفت و پاکدامنی و یاد و احساس پایدار و پیوسته ی حضور خدا. و از دیگر شرایط همسان بودن زن و مرد همکاری در سازندگی جامعه از طریق فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر است که بر دوش هر دو جنس نهاده شده و از شاخصه های ایمانی آنان محسوب می گردد (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) توبه/۷۱ [۳]. این فریضه، عامل سازنده ی افراد جامعه و بزرگترین قیام ها و تحولات سیاسی و اجتماعی در طول تاریخ اسلام بوده است و به موجب این فریضه زن موظف است که نقش تربیت و اصلاح جامعه را بر عهده بگیرد.

ب- محور تربیت

اصولا از نگاه قرآن زن نقش محوری را در تربیت افراد خانواده و در نتیجه جامعه دارد اگر خداوند قوام اجتماعی و اقتصادی جامعه را بر عهده ی مرد نهاده، قوام تربیتی را بردوش زن گذاشته است، قرآن کریم از زنانی نام می برد که در جایگاه محور ایمانی و اخلاقی جامعه بشری قرار گرفته اند «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِنِينَ (تحریم ۱۱-۱۲) [۴]

ج- توانمند در مدیریت کلان سیاسی

زن از توانمندی اداره سیاسی جوامع بزرگ و کشورداری نیز برخوردار است. قرآن کریم برای نمونه ملکه سبأ را نام می برد که با ایمان خود به سلیمان نبی (ع)، نمونه ی مدیریت سیاسی برتر گشت، زنی که به جای مقابله با نماینده الهی با اقدام و تصمیم صحیح به او ایمان آورد و خود و کشورش را از هلاکت دنیوی و اخروی نجات داد.

د- زن در سیره ی بزرگان صدر اسلام

نقش کلیدی زن در زمینه های تربیتی، عاطفی، حراست از فضای سیاسی و اجتماعی در سیره زنان بزرگ صدر اسلام کاملا مشهود است، برای نمونه می توان از ام المؤمنین خدیجه (درود خداوند بر او باد) همسر نبی اکرم (ص) نام برد که با حمایت های مالی، عاطفی، سیاسی و از همه مهمتر ایمانی از پیامبر گرامی حمایت کرد و ام سلمه که در عقل و فرزاندگی زبانزد عموم مسلمانان است و زنانی چون سمیه اولین شهید اسلام، اسماء نخستین زن رازدار هجرت پیامبر، نسبیبه که پس از گریختن افراد بسیاری شمشیرکشید و از پیامبر دفاع کرد تا در کالبدش دوازده اثر زخم یافتند، به سان خنساء مادر چهار شهید، یا ام حرمان بنت ملحان که از پیامبر اجازه خواست به جنگ دریایی برود و صفیه دختر عبدالملطوب و جویریة و....

مهمترین نقشی که زنان مسلمان در بیدارگری داشته اند نقش تربیتی در دو حوزه: ۱- ارائه ی الگوی مهدب و آگاه از خود به عنوان زن کامل مسلمان و انسان مبارز و آزاد (خودسازی) ۲- تربیت فرزندان پاک و آگاه و مبارز(جامعه پروری)

هر تحول و یا بیداری، هر انقلابی مستلزم محرک و ابزار و وسایلی است که لازمه آن انقلاب استفاده صحیح از آن ابزار است با نگاهی به انقلاب ها و تحول هایی که از ابتدای تاریخ تا به حال شکل گرفته در می یابیم نقش زن بعنوان یکی از

مهمترین محرک ها و

تأثیرگذارترین عامل در هر انقلاب، انکارنشدنی است؛ زنان نیمی از انسان های این کره خاکی هستند در عرصه فعالیت های اجتماعی، سیاسی، علمی و فعالیت های گوناگون زن مسلمان مانند مرد مسلمان حق دارد آنچه اقتضای زمان است و آن وظیفه ای را که بردوش خود حس می کند انجام دهد. آنچه در این بیداری اسلامی دیده ها را به سوی خود جلب کرده است، حضور

گسترده زنان مسلمان با حجاب اسلامی در تظاهرات اعتراض آمیز است که شعارهای اسلامی سر می دهند و چون مردان مبارز، زندانی و شهید می شوند.

مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان مسلمان

تازگی ندارد بلکه پیشینه ای به قدمت ظهور اسلام داشته و با پیروی از الگوهای زنان مبارز مسلمان و بر مبنای اعتقادی دین مبین اسلام بوده و از معارف قرآن کریم و سنت رسول الله تغذیه می گردد. روند بیدارگری زنان مسلمان در طول تاریخ پر فراز و نشیب ادامه یافت تا به دوران استعمار غرب رسید در این زمان نیز تاریخ اسلام شاهد زنان مبارزی بود که محرک مردان در مبارزه بااستعمارگران بودند در دوره نخست مبارزه بااشغالگران انگلیسی در عراق، مردان از مبارزه خسته و ناامید شدند جمعی از زنان در مجلس مردان حاضر شده و با اشعار حماسی غیرت دینی آنان را تحریک کردند. و آنان را به ادامه ی راه تشویق کردند. می توان از موضع زنان ایرانی در دربار شاه قاجار در حمایت از فتوای تاریخی میرزای شیرازی و تحریم تنباکو و نیز قیام و تحصن زنان در مسجد گوهر شاد مشهد در مخالفت با کشف حجاب نام برد که جمعی از آنان در این واقعه به شهادت رسیدند.(توانا، ص ۱۱۰)

درلیبی حضور چشمگیر زنان در حمایت از عمر مختار و مبارزه با استعمارگران ایتالیا از افتخارات تاریخی این کشور است. و همچنانکه در اندونزی نیز زنان مسلمان حضور چشمگیری در نهضت های فرهنگی و اجتماعی کشورشان داشتند و دوشادوش مردان به مبارزه با استعمارگران هلندی به احیای تفکر اسلامی پرداختند. (نوثر-، صص ۶۶-۵۴)

و امروزه زنان مسلمان دنیا را در برخی از کشورهای خاورمیانه می بینیم که برای تغییرات اساسی در سیستم های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور خود به خواسته و تظاهرات کرده و علیرغم تبلیغات دروغین دولت های غربی مبنی بر بی تفاوتی زنان مسلمان نسبت به تحولات کشورهای خود شرکت آنان در میداين نبرد و تظاهرات نشان دهنده حضور مؤثر آنها و بیداری اسلامی زنان مسلمان منطقه می باشد.

زنان مسلمان منطقه می باشد. مشارکت زنان در انقلاب مصر، تونس، یمن و لیبی و... که یاد آور نقش برجسته و تاریخ ساز بانوان مسلمان ایرانی در جریان انقلاب پنجاه و هفت در سی و سه سال پیش است توجه جهانیان را به خود معطوف

کرده است، حضور زنان مسلمان نشانگر رهایی آنان از قید و بند های عرفی و مادی غرب و قیام برای کسب آزادی از شر خودکامگان سیاسی است، بیداری اسلامی در زنان نشانگر آگاهی آنان درباره ی نقش مؤثر و سرنوشت ساز خود در اصلاح جامعه خویش است، زنان مصری با حضور خود در کنار مردان در تظاهرات ثابت کرده اند که آنچه غربی ها در مورد زنان مسلمان می گویند کذب محض است در اوج اعتراضات بر علیه حسنی مبارک، خیابانهای مصر شاهد خیل عظیم زنان مسلمان با حجابی بود که با فریادهای خود خواهان سرنگونی حکومت مستبد کشورشان بودند. حضور و مشارکت زنان مسلمان در انقلاب های تونس، لیبی و یمن توجه نهادهای مختلف جهانی را به خود جلب کرده و حاکی از آن است که آنها خواهان رهایی از دست حاکمان دیکتاتور مآب و وابسته به غرب هستند، توکل کرمان فعال زن و رهبر زنان شرکت کننده در این بهار عربی و بیداری اسلامی می گوید:

«زنان مسلمان عرب نقش تاریخی، مهم و تأثیرگذاری را ایفا می کنند در حالیکه هدف نخست تمام انقلاب ها، سرنگونی رژیم های سیاسی استبدادی است. زنان در وهله اول در مقابل هنجارها و سنت هایی به پیروزی دست می یابند که عاری از زمینه های مذهبی بوده اند و پس از آن است که نقش خود را در انقلاب سیاسی ایفا می کنند.»

و نیز غادة الغریبی زن مبارز تونس درباره هدف از قیام می گوید:

«قیام اخیر ما نتیجه ی ستم هایی است که حکام سابق تونس به ملت روا داشتند. دین اسلام به نحو احسن زن را تکریم کرده اما انسان از تعالیم دینی خارج شد و در نتیجه ی این خروج ما وارد صحنه ی سیاسی و اجتماعی شدیم تا نقش واقعی زن را نشان دهیم.»

البته این مشارکت به بهای جان و حیثیت زنان تمام شده زیرا بسیاری از زنان کشورهای درحال جنبش زندانی، شهید و در مواردی مورد هتک حرمت قرار گرفته اند که روزنامه ها و سایت های خبری مملو از گزارش چنین حوادثی است. در لیبی نیروهای قذافی، زنان تظاهر کننده را تهدید به بی احترامی و تجاوز کردند، روانپزشک یکی از بیمارستان های شهر بنغازی در این رابطه می گوید: در شهرهای اجدابیا، بریقه، سالوم و بنغازی مشخص شده است که تاکنون بیش از ۲۳۵ زن مورد سوء استفاده و تجاوز نیروهای قذافی قرار گرفته اند.

حتی برخی از گزارش ها نشان می دهد که زنان در این تحولات سخت ترین شکنجه ها را تحمل می کنند مطابق گزارش هایی که به حقوق بشر رسیده است موارد زیادی سقط جنین به سبب حمله نیروهای امنیتی با استفاده از گاز اشک آور رخ داده است، به کارگیری بی رویه خشونت و زور علاوه بر اینکه کشته و زخمی های بسیاری برجای گذاشته، سبب ایجاد معلولیت شده و صدمات جبران ناپذیری به ویژه به زنان وارد کرده است.

خلاصه اینکه نقش زنان در رهبری گروههای انقلابی به عنوان یکی از پرچم داران عرصه مقاومت و نقش زنان در الگو سازی و یا الگو شدن برای دیگر اقشار، نقش زنان بعنوان بستر سازان جریان بیداری اسلامی، نقش زنان در تربیت اسلامی و به عنوان تکیه گاه مبارزه برای یک خانواده مبارز از جمله مسائلی است که بوضوح می توان مشاهده کرد. زنان در طول این حرکت بیداری، به روشنی بیان کردند که زن مسلمان در تمام عرصه های اجتماعی، سیاسی و... حضور دارد و اعتقادات دینی او مانع از شرکتش در فعالیتهای اجتماعی نخواهد شد و ثابت کرد که در عین حفظ دیانت و پاکدامنی می تواند تاریخ ساز باشد.

به فضل خداوند کریم موج بیداری اسلامی و به تبع آن مشارکت زنان در کاروان حرکت اسلامی در عصر ما امیدوار کننده و راه نورانی را دنبال کرده و دور از غبارهای مقطعی و گذرا، راه رهایی امت از بند و بلای اتهام و ابهام را نه در دور دست ها بلکه در همین نزدیکی نشان داده و نمایان ساخت، که شمعی را که یزدان بر فرزند با بادهای گذرا خاموشی نمی پذیرد و زنان می توانند عامل بسیاری از پیشرفت های قابل توجه در جوامع اسلامی باشند.

منابع:

قرآن کریم  
قطب، محمد، ۱۳۷۴، بیداری اسلامی، ترجمه: صباح زنگنه، نشر اطلاعات  
پیشگامی فرد زهرا، ۱۳۸۴، جغرافیای مجامع زنان در جهان اسلام،  
نوثر، دلپار، ۱۳۷۰، نهضت های نوین اسلامی در اندونزی، ترجمه ایرج رزاقی، محمدمهدی حیدرپور  
توانا، مرادعلی، زنان شیعه در عصر قاجاریه، فصلنامه بانوان شیعه شماره ۶ و ۷ زمستان ۱۳۷۴ او بهار ۱۳۷۵  
زیدان عبدالکریم ۱۹۱۷م، حقوق و تکالیف زن در اسلام، ترجمه سهیلارستمی، چاپخانه مهارت

،نوبت چاپ اول ۱۳۸۷  
انصاری ندوی مولانا سعید و عبدالسلام، بانوان نمونه عصر پیامبر و صحابه، سلامی ندیر احمد، چاپ بهار ۷۷  
سایت برناتیوز

پاورقی:  
-----

[۱] ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید . پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید.

[۲] مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان بالیمان و زنان بالیمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکبیا و زنان شکبیا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.

[۳] مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند.

[۴] خدا از میان مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا! برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش، و از این مردمان سست‌کاره نجات بده \* همچنین خداوند (از میان مؤمنان، دومین الگو) مریم دختر عمران را مثل زده است که دامن به گناه نیالود و خود را پاک نگاه داشت، و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم، و او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد، و از زمره مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

\*\*\*



# آداب مهمانی

## پیامبر ﷺ

زنان در عرصه دعوت



گردآورنده: رزا

قال تعالى: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ. الذَّارِيَاتُ / ۲۴

قال رسول الله (ص): (من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت)

آداب مهمانی

۱- قبول کردن دعوت: احادیث زیادی در ایجاب و قبول کردن دعوت، از پیامبر (ص) وارد شده است. برخی از این احادیث عبارتند از: (حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیاده المریض و اتباع الجنائز و أصابه الدعوه و تسمیت العاطس) شیخ محمد بن صالح العثیمین شروطی را برای قبول کردن دعوت در نظر گرفته‌اند من جمله:

الف) اینکه در آن مجلس منکر نباشد و اگر منکر باشد و امکان از بین بردن آن توسط دعوت شونده باشد واجب است حضور در آن مکان به دو سبب:

اجابه دعوت

تغییر منکر

و اگر امکان از بین بردن منکر نیست حرام است حضور در آن مکان.

ب) اینکه دعوت کننده مسلمان باشد.

ج) اینکه کسب دعوت کننده حرام نباشد برای اینکه پاسخ به دعوت این گونه شخص مستلزم خوردن حرام می‌شود و این جایز نیست. البته این قول بعضی از اهل علم است و بعضی هم گفته‌اند گناهش

بر عهده دعوت کننده است و ربطی به دعوت شونده ندارد.

د) اینکه قبول کردن دعوت باعث ساقط شدن فرض یا آنچه که موجب ساقط شدن فرضی می‌شود، نباشد و گرنه قبول کردن دعوت حرام است.

ه) اینکه قبول دعوت ضرری برای اجابت کننده نداشته باشد یا گونه ای که احتیاج به سفر کردن باشد یا باعث جدایی او از خانواده‌اش باشد در حالی که خانواده‌اش به وجود او نیازمندند.

و) اینکه دعوت برای افراد خاص نباشد.

۲- اکرام مهمان واجب است: احادیث زیادی در این مورد وارد شد از جمله: (من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليصل رحمه و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت)

احترام به مهمان از جمله سنن مبارکه است که اسلام بر آن تاکید بسیار نموده است، شکی نیست که جوانمردی و کرم مسلمان در مهمان‌نوازی او آشکار می‌شود و ادای مهمانی تنها در تقدیم نیازهای مهمان و چیزهای خوردنی و آشامیدنی نیست بلکه بایستی از مهمانش دفاع نموده و از رسیدن به آزار به وی ممانعت کند.

\* پیوسته داشتن صله رحم از واجبات است، که متأسفانه قطع صله رحم در میان مردم بسیار مشاهده می‌شود، و هم سکوت از غیبت و خاموشی از واجبات است که امروزه رعایت آن بسیار دشوار است و نفاق و شقاق و سخن چینی نقل محافل مردم شده در حالی که باید از آن بر حذر بود.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: (الضيفه ثلاثة أيام و جائزته يوم و ليله و لا يحل لرجل مسلم أن يقيم عند أخیر حتى يُؤثمه) قالوا یا رسول الله و کیف یؤثمه؟ قال: (یقیم عنده و لاشیئی له یقریه به)

باید جایز مهمان خود را اکرام کند. گفتند: جایزه چیست؟ فرمودند: همان روز و شبش را و مهمان‌داری سه روز است و آنچه زائد از این باشد صدقه است. و در روایتی از مسلم آمده است: برای هیچ مسلمانی جایز نیست که نزد برادرش اقامت کند تا اینکه او را گناهکار کند. گفته شد یا رسول الله چگونه او را گناهکار می‌سازد؟ فرمود: نزدش می‌ماند در حالی که نزد او چیزی وجود ندارد که بدان مهمان‌داری او را به جا آورد.

حدیث نهدی از ماندن در نزد میزبان بیشتر از سه روز را می‌رساند.

این جوزی می‌گویند: منظور از (حتی یؤثمه) برای میزبان سنگین می‌آید و زشت می‌داند ماندن مهمان در نزد او و یا اینکه به راه های غیر شرعی کسب زرق و روزی می‌کند تا بر مهمان اتفاق کند اما استثناء می‌شود از این کسانی که حال مهمانی و میزبان را می‌دانند پس اقامت بیشتر از سه روز مشکلی ندارد.

۳) دعای خیر و خوش آمد گویی به مهمان: شکی در این نیست که استقبال از مهمان با عبارات خیر و خوش و ترحیب باعث داخل شدن سرور و شادی و انس بر آن‌ها می‌شود و این در واقع صدقه است.

از ابن عباس روایت است که: [لما قدم وفد عبدالقین علی النبی صلی الله علیه و سلم قال مرحباً بالوفد الذین جاؤا غیر خزایا و لانه ابی ...] الحدیث.

۴) آنچه که مهمان به میزبان می‌گوید زمانی که کسی همراه اوست در حالیکه دعوت نشده است: در چنین مواقعی مهمان باید از صاحب خانه اجازه بگیرد که آیا این شخص را همراه خود بیاورد یا نه اگر صاحبخانه اجازه داد ایشان را می‌برد و گرنه نمی‌تواند.

۵) تکلف برای مهمان: شایسته نیست تکلف زیادی برای مهمان به گونه ای که از حد معقول خارج شود چرا که تکلف عموماً منهدمی عنه است. از انس (رض) روایت است که می‌فرماید: ما نزد عمر بن خطاب (رض) بودیم پس ما را از تکلف نهی کردند.

البته تکلف به عرف بر می‌گردد که مردم تکلف را در چه بدانند؟!

آماده کردن طعام برای مهمان باید به اندازه ای باشد که لازم است، بدون اسراف و زیاده روی چرا که (خیر الامور اوسطها) در حدیث جابر هم داریم می‌فرمایند: (از رسول الله (ص) شنیدم که فرمودند: غذای یک نفر برای دو نفر کفایت می‌کند و غذای دو نفر برای چهار نفر کفایت می‌کند و غذای چهار نفر برای هشت نفر کفایت می‌کند.)

اما امروزه مشاهده می‌شود که خیلی از مردم در ولیمه هایشان (دعوتی دادن هایشان) اسراف می‌کنند و تکلف به خرج می‌دهند و خارج از حد مشروع است و بدعت و گناه می‌باشد و دیده می‌شود که افراد در چشم و هم چشمی و اسراف و تبذیر، سبقت می‌گیرند و گفته می‌شود فلانی، فلان کار را انجام داده است. و این فعل مذموم است و خوردن این گونه طعام ها جایز نیست.

۶) دخول با اجازه به خانه ها و رفتن بعد

از صرف غذا: این آدابی است که قرآن آن را بیان کرده است در سوره نور: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» نور/ ۲۷

بدین گونه خدا مؤمنین را نهی کرد از اینکه بدون اجازه داخل خانه رسول الله (ص) شوند و مؤمنین همین طور باید بدون اجازه وارد خانه همدیگر نشوند، پس نهی در جمیع مؤمنین داخل می‌شود. پس منع شدن از دخول بدون اجازه هنگام خوردن نه قبل از آن برای انتظار پخته شدن غذا می‌باشد چرا که عادت جاهلیت این بود که می‌آمدند برای خوردن ولیمه در حالی که گریه می‌کردند بصورت جدی و منتظر پختن غذا بودند پس نهی کرد خداوند آن‌ها را از این کار (غیر ناظرین اناه)

سپس خداوند بیان می‌کند اینکه: کسانی که غذا را خوردند فوراً مرخص شوند از حضور صاحبخانه و نشینند به صورت طولانی برای صحبت کردن برای اینکه در آن ادبیتی بود برای رسول الله (ص) و همچنین برای بقیه مردم و لازم نیست ماندن در نزد میزبان مگر اینکه خود میزبان به نشستن آن‌ها راغب باشد.

۷) مقدمه کردن بزرگتر و تقدیم دست راست: شایسته است کسانی که مهمان هستند اینکه از بزرگتر آن‌ها شروع شود، در پذیرایی و سایر موارد و توجه خاصی شود به بزرگ ترها و از کسانی که دست راست هستند شروع کنیم.

۸) دعای مهمان برای میزبان بعد از صرف غذا: از سنت رسول الله (ص) است هنگامی که نزد قومی غذایی می‌خورد برای آن‌ها دعا می‌کرد. به این شکل (اللهم أطعم من أضعمنی و أسق من أسقانی اللهم اغفر لهم و ارحمهم و بارک لهم فیها رزقتهم.)

۹) استحباب خروج همراه مهمان تا دم درب منزل: و این از کمال مهمان‌داری و حسن رعایت برای مهمان و انس و الفت اوست و ثابت نشده در این مورد خبری مرفوع و صحیح و همانا این از آثار سلف و ائمه آنهاست.

منبع:

کتاب آداب الشریعة، تالیف: فؤاد بن عبدالعزیز الشلهوب

# آیا تو زن مسؤولی هستی؟

زنان در عرصه دعوت

جنت نصری

رمضان ماه تقوا است و یکی از معانی تقوا که ما از آن غفلت کرده ایم، مسؤولیت پذیری ست. انسان متقی انسانی است که در سایه ترس و خوف از خدا خود را از گناه و بدی حفظ می‌کند و انسانی مسوول و مسوولیت پذیری باشد که از رسالت و وظیفه خویش در برابر خود و خانواده و جامعه اش آگاه است واحساس مسوولیت می‌نماید، اما امروز این بخش از معنای تقوا یعنی احساس مسوولیت و مسوولیت پذیری در میان ما کم رنگ است و باید این بخش از تقوا را در خود به کمال برسانیم و بر جمال تقوایمان بیفزاییم. سخن خود را با احادیث روایات بزرگان و نمونه های زنده ای از زمان پیامبر (ص) آغاز و به انجام می‌رسانم.

تقوا یعنی احساس مسوولیت و مسوولیت پذیر در میان ما کم رنگ است و باید این بخش از تقوا را در خود به کمال برسانیم و بر جمال تقوایمان بیفزاییم. سخن خود را با احادیث روایات بزرگان و نمونه های زنده ای از زمان پیامبر (ص) آغاز و به انجام می‌رسانم. آیا تا به حال فکر کرده ایم ما تا چه حد مسوولیم؟

در روایت آمده است که خداوند به جبرئیل دستور داد که شهری را با فرو بردن زمین نابود کند جبرئیل عرض کرد: خدایا فلان بنده تو که همواره در رکوع و سجود است در آن شهر زندگی می‌کند، خداوند فرمود: ای جبرئیل! از او شروع کن جبرئیل فرمود: پروردگارا چرا؟ خداوند تعال فرمود: چرا که او روزی صورتش را از گناهکاران در هم نکشید؛ یعنی حتی یکبار هم بخاطر من از اعمال گناهکاران خشمگین نشد.

سبحان الله ما چه مسوولیم و بی خبر!

پیامبر (ص) می‌فرماید: قسم به آنکس که جانم در دست اوست یا امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهد یا بزودی خداوند بر شما کیفری نازل خواهد کرد که اگر برای دفع آن هم دعا کنید اجابت نخواهد شد. (ترمذی ۲۱۶۹)

احساس مسوولیت را از هدد سلیمان (ع) بیاموز، آن هنگام که هدد از شرک قومی به غیرت و تعصب آمد و با دادن خبر آن به حضرت سلیمان ملتی را به سوی خدا هدایت کرد. در نگاهی به آیات ۱۹ و ۱۸ سوره نمل نیز گونه ای دیگر از احساس مسوولیت را می‌بینیم هنگامی که یکی از مورچه ها با شنیدن خبر ورود لشکر سلیمان به شهر، به سایر مورچه ها خبر می‌دهد که مواظب باشند در زیر پاهای لشکریان سلیمان له نشوند.



آی عزیزان این موجود کوچک اینگونه در برابرهموعانش احساس مسوولیت می‌کند اما من و توچی؟

اما بشنو از ابوبکر صدیق از آن یار غار که پیامبر (ص) ایمانش را به اندازه ایمان تمام امتش به تصویر می‌کشید که او چگونه خواب هایش هم توأم با احساس مسوولیت است و می‌فرماید: هرگز آنقدر نخواهید ام تا خوابی بینم وغفلت نکرده ام تا مرتکب اشتباه شوم.

به عمر (رض) مسوول و مسوولیت پذیرنیز نگاه کن که چگونه خواب را شب و روز بر خود حرام می‌دارد و می‌گوید: چه وقت بخوابم؟ اگر شب هنگام بخوابم، حق پروردگار را ضایع کرده ام و اگر در روز بخوابم، حق رعیت را مراعات نکرده ام. در جایی دیگر از او روایت شده که بخدا سوگند اگر قاطری در سرزمین عراق بخاطر ناهمواری راه پایش بلغزد من خودم را مسوول می‌دانم که چرا راه را برایش هموار نکرده ام. آری عمر فاروق بزرگمردی مسوولیت پذیر بود حتی آنگاه که جوانی را در بازار مشاهده می‌کند و می‌بیند که با ناز و کرشمه راه می‌رود خطابش می‌کند و از او می‌پرسد آیا مریض هستی جوان می‌گوید نه و این فاروق است که جوان را متوجه اشتباه و مسوولیت واقعیست در زندگی می‌کند و می‌گوید من دوست ندارم جوانان امت محمد (ص) اینگونه راه بروند. سبحان الله چقدر دنیای ما زیبا می‌شد اگر تمام کسانی که در رأس مسوولیتند همچون ایشان احساس مسوولیت می‌کردند.

بشنو از این راد مرد، صلاح الدین، که احساس مسوولیتش چه سان جلوه می‌نماید زمانی که می‌گوید چگونه بخندم در حالیکه مسجد الأقصی در اسارت دشمنان است، من از اینکه در این شرایط خداوند



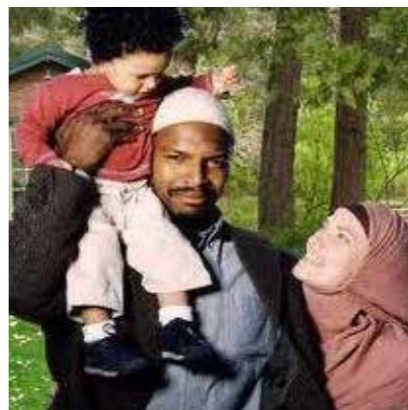
مرا در حال خنده ببیند شرم دارم! بیا گوشه ای از فیلم زندگی اسماء دختر ابوبکر صدیق را به نمایش بگذاریم که چگونه احساس مسئولیت را در دل پسرش زنده می کند و او را روانه میدان جهاد می سازد.

اسماء دختر ابوبکر صدیق در سن هشتاد سالگی پسرش را به جنگ با حجاج بن یوسف تشویق می کند، آن زمان که پسرش عبدالله بن زبیر به مادرش پناه می برد و می گوید مادر جان شنیده ام حجاج بن یوسف آدم بسیار خشنی است و هرکس به چنگالش گرفتار آید مثله خواهد شد؛ آری! بشنو از این مادر در جواب چه می گوید: ای عبدالله! آیا وقتی حیوانی را سر می برند و جان در بدنش نمی ماند دیگر مهم است که بعد از آن تکه تکه شود؟ و زبیر می گوید: نه مادرم. مادر می گوید: ای پسر! پس نهراس و به جنگ با حجاج برو وقتی شهید راه خدا شوی و روح تو به سوی او باز گردد، دیگر چه بیم از مثله و تکه تکه شدن جسمت. آمده است در جریان این جنگ هنگامی که عبدالله به شهادت رسید جسد گرمی وی را سه روز در مکه به دار آویخته بودند و مردم منتظر بودند که اسماء (رض) نزد حجاج رفته و از او بخواهد جسد فرزندش را پایین آورد و اجازه دفنش را صادر نماید اما عزت و سرافرازی این شیر زن همگان را غافلگیر کرد و زمانی که حجاج از صبر این زن به ستوه می آید نزد اسماء می رود و به او می گوید: مگر نمی بینی که با پسر تو چه کرده ام؟ اسماء در نهایت حکمت و درایت جواب می دهد: من می بینم که تو دنیای او را ضایع کرده ای لیکن او آخرت تورا تباہ کرده است.

الله اکبر الله اکبر الله اکبر این مادر و فرزند چه صحنه ی پرشکوهی را به نمایش گذاشتند.

راستی من و تو نیز می توانیم این چنین با عزت و سربلندی در خود و فرزندانمان در قبال عزتمندی دین خدا احساس مسوولیت نماییم، در دنیای من و تو، دیگر از شکنجه و تعدیت و مثله کردن خبری نیست و دینداری بسی سهل است ما امروز بر سر سفره کسانی نشسته ایم که خون پاکشان را بخاطر ما ریخته شد و آنچه امروز باید من و تو در برابر آن احساس مسوولیت کنیم پاسداری از این امانتی است که به دستمان رسیده و قدرش را بدانیم و خود و فرزندانمان را در قبال تمام دلسوزی ها و فداکاری ها مسوول بدانیم و نگذاریم دین و ایمانمان را به بهایی اندک از دست دهیم و با تقویت ایمان و عقیده امان خود و دیگران را از شر نفس خود و هوا و هوس هایمان محفوظ داریم. انشاءالله

## تولد دی دوباره! داستان اسلام آوردن زنی به نام سهیلا جمهور یعقوب از عراق



گردآورنده: کلثوم تلاف

اسلام، دین ارزش ها و شناخت و آگاهی است و همواره با تابش نور فراگیر خویش، قلب های پاک در جستجوی حقیقت را با کشتی فوق العاده به سوی سعادت سوق می دهد.

«سهیلا جمهور یعقوب» زنی عراقی است که که قبلا پیرو دین مسیحیت بوده است. او مسیحیت را از آباء و اجدادش به ارث برده و پایند به باورهایش بود ولی اکنون مزین به زینت اسلام است و به یک زن مسلمان تبدیل شده است. وی داستان زندگی اش را چنین روایت می کند:

من در تاریخ ۱۹۴۴ میلادی در شهر اعظمیه عراق در خانواده ای پیرو دین مسیحیت به دنیا آمدم. قبل از تشریف به اسلام نام سهیلا بود اما پس از آن به ملک خاتون (از اسم های رایج بلوچ در آن دوران) تغییر یافت. دارای چهار خواهر و سه برادر به نام های: أمل، نهی، حنا، صباح، صلاح و رفعت بودم. صباح و صلاح در لبنان در رشته الهیات مسیحی درس می خواندند، أمل خواهر بزرگم در آلمان غربی، رشته داروسازی تحصیل می کرد، خواهر سوم نهی که از بیماری رماتیسم رنج می برد با همین حال در دانشگاه علوم عراق مشغول به تحصیل بود و هدی در لندن مهندسی برق می خواند و حنا و رفعت هنوز خیلی کوچک بودند. میزان تحصیلات خودم تا سوم راهنمایی بود مادرم پرستار بود و پدرم در اداره آب و فاضلاب کار می کرد. اسم مادرم مریم و پدرم جمهور یعقوب بود. از لحاظ مالی در رفاه کامل بودیم تا

جایی که حمل کیف و کتاب هایمان بر عهده خدمتکاران بود. در زندگی هیچ گاه کمبودی نداشتیم و در بهترین مدارس شهر درس می خواندیم. خانه ما یک ساختمان بود دارای دو طبقه؛ حیاط پر از گل و گیاه داشتیم یک طرف خانه امان درختانی مانند زردآلو و آلبالو و پرتقال بود که خدمتکاران زیادی از آنها مواظبت می کردند. پدرم همیشه ما را برای رفتن به کلیسا تشویق می کرد و همواره از ما می خواست که پایبند به باورهای دینی باشیم. به یاد دارم زمان کودکی در زیر آن درخت ها می دویدم و این قصیده را زیر لب زمزمه می کردم: ای مریم! تو چه صبری داری که فرزندت به دار آویخته اند (نصرانیان معتقدند حضرت عیسی علیه السلام توسط جهودیان به دار آویخته شده و وفات یافته است).

مشقت های دوران کودکی:

دوران کودکی را با درد و رنج بسیار سپری کردم فقط ده سال داشتم که مادرم را از دست دادم، فراغ مادر مقدمه سختی های زندگی ام بود هر روز به مدرسه می رفتم و خود را با دوستان سرگرم می کردم تا سختی این خلاء بزرگ را کمتر احساس کنم. یکی از واحدهای درسی ما در مدرسه واحد تعلیمات دینی بود تا با مبادی دین مسیحیت آشنا شویم و ارتباط ناگستنی با آن پیدا کنیم. اما من هیچ وقت در آن کلاس شرکت نمی کردم.

دوران نوجوانی و ازدواج:

در سن شانزده سالگی یک ازدواج ناموفق با مردی مسیحی به نام عازم بن عزیز بن تومه داشتم با اینکه به من و زندگیمان عشق می ورزید اما زندگی ما چند سال بیش تر دوام نداشت، حاصل این زندگی دو فرزند به نام های: ویسام و مهنا بود. اختلاف و مشاجرات در زندگیمان از زمانی شروع شدند که...

عمه من با یک مرد مسلمان ازدواج کرده بود. روز یکشنبه که به همراه خانواده برای عبادت به کلیسا رفته بودیم، پس از آن شوهرم با دوستانش که آنها هم به کلیسا آمده بودند، ملاقاتی داشت در این گفتگو

آنها به خاطر ازدواج عمه ام با یک مسلمان که آنرا باعث ننگ و عار قبیله و خاندان و نسل های آینده مان می دانستند، شوهرم را از تأثیر بد این عمل در تنزل رتبه و اصالت خانوادگی اش و آینده فرزندانش بیم دادند تا جایی که شوهرم اصرار داشت هر چه زودتر از هم جدا شویم و در نهایت درس بیست سالگی از هم جدا شدیم.

جدال بر سر حضانت فرزندان:

عازم بچه هایمان را از من گرفت گرچه قانون این حق را به من داده بود که فرزندانم تا سن قانونی پیش من بمانند اما پدرم به خاطر اینکه دلبستگی من به فرزندانم بیشتر نشود اجازه نداد که آنها بیشتر از این پیشم بمانند. باران سختی ها پشت سر هم بر من می بارید...

سفر پدر و مادر بزرگم به بیت المقدس برای حج:

بعد از وفات مادرم، پدر و مادر بزرگم پس از سه سال برای حج به بیت المقدس سفر کردند، در آنجا پدرم با زنی از اهل سوریه به نام جوزفین آشنا شد و در همانجا با هم ازدواج کردند و بعد از آن به عراق باز گشتند. بعد از مادرم، مادر بزرگم ساره سرپرستی ما را بر عهده داشت و بعدها جوزفین بود که در همان خانه به جمع ما پیوست. جوزفین یک زن خودخواه و مغرور بود با ما رفتار خوبی نداشت هرگز مهر مادرانه را از او تجربه نکردیم همیشه با من سر جنگ و دعوا داشت.

آغاز آشنایی با یک جوان مسلمان

با مرد مسلمان ایرانی از یک خانواده سرشناس آشنا شدم که آشپز وزیر ... عراق بود، درست زمانی با او آشنا شدم که با جوزفین نامادرم دعویمان شده بود. او به طور بی رحمانه مرا از خانه بیرون کرد، پس از ساعت ها پرسه زدن در کوچه و خیابان برای استراحت به خانه یکی از همسایه هایمان رفتم همسایه ما اهل ایران بود این جوان مسلمان با همسایه امان خیلی رفت و آمد داشت آنجا بود که با او آشنا شدم. تا پانزده روز منتظر بودیم که از طرف خانواده ام خبری برسد و پدرم به دنبال برگردد اما هرگز کسی به دنبالم برنگشت...

در نهایت سفر به ایران و سختی های شیرین آن

زندگی پر فراز و نشیب دوران مسیحیت با همه رفاه و همه سختی هایش اما هرگز در آن احساس آرامش و خوشبختی نکردم به دنبال سعادت واقعی می گشتم به دنبال مأمنی که برای اولین بار در آن احساس امنیت کنم اگر چه در مورد اسلام چیزهای

زیادی نمی دانستم اما برای اولین بار بود که اسلام را به صورت عملی از یک مرد مسلمان می دیدم، پس از آشنایی با او در مورد مسایل زیادی با یکدیگر گفتگو کردیم و این آشنایی باعث شد که به یکدیگر علاقه مند شویم، پس از آن از بغداد به مقصد ایران خرمشهر حرکت کردیم وقتی به خرمشهر رسیدیم در خانه یکی از آشنایان مسلمان عرب زبان با یکدیگر ازدواج کردیم. بعد از چند ماه به بلوچستان آمدیم و پس از آن با اطمینان خاطر شهادتین را از برادر شوهرم تلقین کردم او آنرا بر روی تکه کاغذی می نوشت و من با دقت آنرا نگاه می کردم و به یاد می سپردم پس از ادای شهادتین آرامش بی نظیری در بدنم احساس کردم، دست به دعا برداشتم و گفتم: الهی من فقط به تو ایمان دارم و باید بگویم آن روز، روزی است که در دریای معرفت شناور شدم و به سلامت به ساحل امن نجات رسیدم، آن روز روزی است که دوباره متولد شده ام!...

پس از آن بر خود لازم دانستم که کلام الهی را فرا بگیرم و بر معانی آن تدبر کنم. بعد از اسلام آوردنم دیگر می دانستم باید خیلی چیزها را از زندگی حذف کنم، خانواده و تمام تعلقات زندگی گذشته را، از خوردنی ها و نوشیدنی ها گرفته تا پوشیدنی ها، گرچه در ابتدا بسیار سخت بود خود را وفق دادن با شرایط محیط، فرهنگ و آداب و قوانین جدید اما همیشه در سختی ها به وعده های الهی پناه می بردم که: «فاصبر إن العاقبة للمتقين». هر قدر با اسلام تماس بیشتری پیدا می کردم آن را بیشتر درک می کردم و اعتقاد به آن راسخ تر می شد از زندگی با مسلمانان احساس امنیت و آرامش می کردم زیرا آنها نه اهل دزدی بودند و نه اعمال خلاف و منافی عفت. آن ها برای نظام خانواده و شرف و پاکی و دوری از آلودگی ها اهمیت والایی قایل بودند و همچنین می دانستم اسلام تمام ارزشهایی را که حضرت مسیح علیه السلام به پیروانش دستور داده اند حمایت می کند و حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) را نه پسر خدا بلکه پیامبری بزرگ از جانب خدا می داند درست همانند حضرت محمد (صلی الله و علیه وسلم) که او را نیز از پیامبران اولوالعزم می شمارد. همانطور که خداوند تعال در کلام پاکش می فرماید: «لقد خلقنا الإنسان فی کبد» که البته آفریدیم انسان را در مشقت و تکلیف. میدان زندگی سرتاسر میدان آزمایش و ابتلاست اگر چه در زندگی دوم نیز خداوند عزیزترین ثمره های زندگی ام را، از من گرفت هر دو فرزندم را در سن جوانی بر اثر تصادف از

دست دادم اما هرگز در برابر سختی های روزگار سر خم نکردم و تسلیم آن نشدم و همیشه با این مژده الهی روحم را تسکین می بخشیدم: «سیجعل الله بعد عسر یسرا». پند و اندرز

خداوند بزرگ را بسیار شاکرم که نعمت اسلام را به من ارزانی داشت و باعث شد که با تمام وجود با دین اسلام آشنا شوم و از ظلمت و گمراهی رهایی یابم. در آخر نصیحت خود را متوجه زنان و دختران مسلمان می کنم: خواهر عزیزم! بدان هر چه در راه خدا به تو می رسد به اذن خداوند واحد و بخشنده رسیده است. مژده بده که در حدیثی از رسول الله (صلی الله و علیه وسلم) آمده است: «زنی که از دستورات پروردگارش اطاعت کند و نمازهای پنج گانه را بخواند و عفت و پاکدامنیش را حفظ نماید وارد بهشت می شود.» هر جا که شریعت توقف کرد، بایست. خودت را به کتاب و سنت رسولش بیارای؛ چون تو مسلمان هستی، این شرف بزرگ و افتخاری مهم برای توست هر مسلمانی باید شکر خداوند را به خاطر نعمت اسلام به جای بیاورد و بر او لازم است که بر هویت اسلامیش تأکید و تمسک بورزد و بداند ایمان قلعه ای است که خود را باید در پناه آن حفظ کند. زنان بسیاری هستند که در سرزمین کفر به دنیا می آیند که یا مسیحی هستند یا یهودی یا کمونیست یا ملت های دیگری که با اسلام مخالف و مغایر است، اما الله تورا به عنوان زنی مسلمان انتخاب کرده است و از پیروان محمد (صلی الله و علیه وسلم) و مقتدیان عایشه، خدیجه و فاطمه (رضی الله و عنهن) گردانده است. خوشا به حالت که نمازهای پنجگانه را می خوانی، روزه رمضان را می گیری، بیت الله را زیارت می کنی، حجاب شرعی را رعایت می نمایی، خوشا به حالت که خوشنودی از اینکه الله پروردگارت، اسلام دین و محمد (صلی الله و علیه وسلم) پیامبر توست! و از غیر مسلمانان هم می خواهی از شرک و عقاید باطل دست بردارند و همواره در جستجوی حقیقت باشند و از هیچ سؤالی در راه رسیدن به حق و حقیقت دریغ نوزندند.

تهیه و تنظیم: کلثوم تلاف؛ طبله سطح سه



## توصیه‌های اساسی برای عدم سهل‌انگاری در ادای نماز در اول وقت

زنان در عرصه دعوت



رزا

موضوع سهل‌انگاری در نماز ممکن است دل هر کسی را به درد آورد و شکی نیست که برای آن عواملی باشد، چرا که ایمان با طاعت خدا زیاد و با معصیت الله کم می‌شود و هر چه از محدوده‌ی سنت خارج شد، در جایگاه بدعت قرار می‌گیرد و هر جا از طاعت غافل شدیم مسلماً معصیت جای آن را پر می‌کند.

توصیه‌ی اول: انسان باید به اندازه‌ی توانایی و استطاعت از گناهان دوری کند و حتی الامکان بکوشد که در مرحله‌ی انجام گناه واقع نشود و اگر گناه کرد بلافاصله با استغفار فراوان و توبه جبران کند. توصیه‌ی دوم: مشارکت و همکاری در کارهای دسته جمعی؛ حضور در جلسات حفظ قرآن و یا پیگیری برخی جلسات دعوی یا کارهای دینی که تداخلی با برنامه‌های اصلی انسان نداشته باشد، اگر چه یک بار در هفته باشد.

توصیه‌ی سوم: پایبندی و محافظت بر نوافل، چون از مهم‌ترین عواملی که انسان را در ادای نماز در وقتش یاری می‌رساند همین پایبندی و محافظت بر نوافل می‌باشد؛ چرا که اهل علم فرموده‌اند: مقدمه‌ی ترک فرض، ترک سنت‌هاست.

توصیه‌ی چهارم: مطالعه موضوعاتی در مورد اهمیت نماز و اجر کسانی که بر نماز محافظت می‌کنند و عقوبت تارک الصلاة یا کسانی که در ادای نماز سهل‌انگاری می‌کنند.

توصیه‌ی پنجم: اشتیاق و محبت به سوی الله تعالی و رسول گرامی و شناخت اسما و صفات خداوند عزوجل و همچنین شناخت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با مطالعه یا شنیدن، چرا که قلب اگر از

محبت چیزی پر گردد در آن چیز کمکی برای بدن خواهد بود. توصیه‌ی ششم: ذکر فراوان قلب را نرم می‌کند. پس انسان باید حریص باشد بر خواندن اذکار از جمله: تسبیح، تهلیل و صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ولو اندک باشد مهم اینکه به صورت دایم تکرار شود.

توصیه‌ی هفتم: دعا به‌ویژه در دل شب؛ از خداوند می‌خواهیم که ما را به این خیر عظیم توفیق دهد و اینکه دل‌هایمان مشغول اندک باشد مهم اینکه به صورت دایم تکرار شود.

\*\*\*



متین لطفی

در جهان بینی اسلامی، انسان موجودی است که برای رسیدن به کمال و معنویت خلق گردیده؛ اسلام با تنظیم و تعدیل غرایز به ویژه غریزه جنسی و توجه به هر یک از آن‌ها در حد نیاز طبیعی، سبب شکوفایی همه استعدادهای انسان شده و او را به سوی کمال سوق می‌دهد. پوشش مناسب برای زن و مرد عامل مهمی در تعدیل و تنظیم این غریزه است. نوع پوشش زن و تفاوت آن با لباس مرد رابطه‌ی مستقیم با تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد دارد.

در تحقیقات علمی در مورد فیزیولوژی و نیز روان‌شناسی زن و مرد، ثابت شده که مردان نسبت به محرک‌های چشمی شهوت انگیز حساس‌ترند و تأثیر حس بینایی در آنها زیادتر است و چشم از فاصله دور و میدان وسیعی قادر به دیدن است، از سوی دیگر ترشح هورمون‌ها در مرد، صورتی یکنواخت و بدون انقطاع دارد، مردان به صورتی گسترده تحت تأثیر محرک‌های شهوانی قرار می‌گیرند اما زنان نسبت به حس لمس و درد حساس‌ترند و به محرک‌های حسی پاسخ می‌دهند. حس لامسه، بروز زیادی ندارد و فعالیتش محدود به تماس نزدیک است.

از این گذشته چون هورمون‌های جنسی زن به صورت دوره‌ای ترشح می‌شوند و به طور متفاوت عمل می‌کنند، تأثیر محرک‌های شهوانی بر زن، صورتی بسیار محدود دارد و نسبت به مردان بسیار کمتر است.

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت: حجاب در اسلام از یک مسئله کلی و اساسی ریشه گرفته است. اسلام می‌خواهد انواع التذاهای جنسی (چه بصری و لمسی) به محیط خانواده و در چهارچوب شرع و قانون، اختصاص یابد و اجتماع، تنها برای کار و فعالیت باشد، بر خلاف سیستم غربی که حضور در جامعه را با لذت جویی جنسی به هم می‌آمیزد و تعدیل و تنظیم امور جنسی را به هم می‌ریزد.

اسلام قائل به تفکیک میان این دو محیط است و برای تأمین این هدف، پوشش و حجاب را توصیه نموده است، زیرا بی بند و باری در پوششش به معنای عدم ضابطه در تحریک غریزه و عدم محدودیت در رابطه جنسی است که آثار شوم آن بر کسی پوشیده نیست.

تاکنون به سیمهای فاز و نول توجه کرده اید؟! اگر سیمهای فاز و نول، از مبدأ تا مقصد، دچار آسیب دیدگی (مثلاً لخت شدن و از بین رفتن روپوشها) نشده باشند و در کانال مخصوص خود نصب شده باشند، در نهایت، نور تولید می‌کنند؛ نوری که روشنایی بخش زندگی و نماد سعادت و رهایی است؛ اما اگر این دو سیم -بنابر هر دلایلی- دچار آسیب دیدگی شده باشند، ممکن است باعث آتش سوزی شوند؛ آتشی که منجر به بی‌خانمان گشتن و نابودی سرمایه‌ها می‌شود!

زن و مرد نیز با قرار گرفتن در کانال خانواده و محفوظ بودن از آسیبهای ظاهری و ذاتی، در نهایت، نور تولید می‌کنند و فرزندان صالحی بار می‌آورند که جامعه به وجودشان افتخار میکند!

با رواج بی‌حجابی و جلوه‌گری زن، جوانان مجرد، ازدواج را نوعی محدودیت و پایان آزادی‌های جنسی خود تلقی می‌کنند و افراد متأهل هر روز در مقایسه‌ی خطرناک میان آن چه دارند و ندارند، قرار می‌گیرند. این مقایسه‌ها، هوس را دامن زده و ریشه‌ی زندگی را می‌سوزاند.

به عقیده ما، حجاب، بهداشت روانی اجتماع و تعدیل هیجان‌ها و التهابهای جنسی را که سبب کاهش عطش سیری ناپذیری شهوت است، باعث می‌شود. ما معتقدیم حجاب ظاهر و باطن، تحکیم روابط خانوادگی و برقراری صمیمیت کامل زوجین را تضمین

## بررسی اجـ مالی چرایی حدود حجاب ظاهر در اسلام!

میکند.

حیا، عفاف و حجاب زن می‌تواند در نقش عاطفی او و تأثیرگذاری بر مرد مؤثر باشد. لباس زن، سبب تقویت تخیل و عشق در مرد است و حریم نگه داشتن، یکی از وسائل مرموز برای حفظ مقام و موقعیت زن در برابر مرد است.

اسلام، حجاب را برای محدودیت و حبس زن نیاورده، بلکه برای مصونیت او توصیه کرده است، زیرا اسلام راضی به حبس، رکود و سرکوبی استعدادهای زن نیست، بلکه با رعایت عفاف و حفظ حریم، اجازه ی حضور زن را در اجتماع و فعالیت در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی داده اما از سوء استفاده‌ی شهوانی و تجاری منع کرده است.

در واقع حجاب، موجب محدودیت مردان هرزه می‌باشد که در صدد کام جویی‌های آزاد و بی‌حد و حصر هستند و مصونیت زنان از دست این گروه از مردان، منظور است.

هرچند که حجاب تنها مخصوص زنان نیست، و مردان نیز موظف به رعایت حجاب خود هستند، اما غالب بودن حدود حجاب زن نسبت به حجاب مرد، باعث شده که ما مفهوم حجاب را فقط مختص زنان بدانیم!

به هر حال، علت این که در اسلام دستور پوشش، بیشتر متوجه زنان می‌شود، این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها، مرد شکار است و زن شکارچی؛ همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی!!!! میل زن به خودآرایی از حس شکارچیزی او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان، لباس‌های بدن نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد «دلبری» کند و مرد را «دل‌باخته» و در دام علاقه‌ی خود اسیر سازد!! بنابراین انحراف تبرج و برهنگی، از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور بیشترین پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است. به عبارت دیگر: جاذبه و «کشش جنسی» و زیبایی خاص زنانه و «تحریک پذیری» جنس مردانه، یکی از علت‌های این حکم است. توصیه و دستور الهی به

پوشش و حجاب برای زنان، به منظور ایجاد محدودیت و محرومیت و چیزهایی از این قبیل که تنها فریبهای شیطنی اند نمی‌باشد، بلکه در واقع برای آگاهی دادن به گوهر ارزشمند در وجود زنان است که باید از آن مراقبت شده و حفظ شود و به تاراج نرود. این کاملاً معقول است که هر چیزی ارزشمندتر باشد، مراقبت و محافظت بیشتری را می‌طلبد تا از دست رازنان در امان باشد و به شکل یک ابزار برای مطامع سودپرستان در نیاید.

آیا رعایت حجاب ظاهر به تنهایی می‌تواند سلامت اخلاقی مردان را ضمانت کند؟!!

البته رعایت حجاب از جانب زنان، صرفاً به منظور دفع گناه از مردان نیست. یعنی اینگونه نیست که اگر تمامی زنان و دختران دنیا محجب باشند، دیگر مصونیت اخلاقی مردان تضمین می‌شود، و هیچ مردی دیگر مرتکب گناه نمی‌شود. نمی‌خواهم تأثیر حجاب را انکار نمایم، اما یقیناً اگر مردی درونش فاسد باشد، حتی با تصویر سازی زنان محجبه در ذهنش، می‌تواند مرتکب گناه شود؛ چه رسد به اینکه تصاویر نیمه‌عریان و بعضاً عریان زنان را در اختیار داشته باشد!!!! هیچگاه اینگونه نیندازیم که «تنها فلسفه حجاب»، مصونیت اخلاقی مردان است! قطعاً حجاب، دارای اهداف والاتر و عمیق تری است.

باید دانست که حجاب ظاهر به تنهایی نمیتواند طینت آدمی را پاک کند؛ هیچگاه گمان نکنیم آنانکه حجاب ظاهر ندارند، پس خود فروشدند و عزت و احترام برایشان بی‌مفهوم است؛ به صراحت می‌گویم، قطعاً بانوانی وجود دارند که پایبند به حجاب ظاهر نیستند، ولی دل‌هایشان همچون آب پاک، زلال و همچون آسمان وسیع، بی‌کران است، و نباید اینان را صرفاً اینکه بدحجاب یا بی‌حجاب هستند، در رده‌ی زنان بی‌بند و بار طبقه بندی نماییم؛ زنان بی‌بند و بار، درونشان بی‌حجاب و بی‌شرم و حیا است؛ آنانکه باطنشان به نجاست متمایل است، اگر در حجاب هم قایمشان کنی یا چادر و روسری بر سرشان کنی، بازهم آن خلاف و عصیان خود را میکنند؛ چه در زیر سایه‌ی حجاب باشد، چه در زیر سایه‌ی بی‌حجابی و بدحجابی!! چه بسیار زنانی وجود دارند که ظاهرشان سر تا پا، مشکی است و حجاب ظاهر را



کاملاً رعایت می‌کنند، اما دل‌هایشان مملو از نجاست است و با نگاه‌های زهر آگینشان، مردان را در دام گناه می‌اندازند.

اما آن‌ها که ظاهرشان محجوب نیست، ولی روحشان را با زینت حجاب آراسته کرده اند، یقیناً ظاهرشان چه محجوب باشد، چه نباشد، بازهم به اراده‌ی خود مرتکب گناه نمی‌شوند. تنها خطای آنان، نا آگاهی از پیامدهای بدحجابی و بی‌حجابی ظاهر است! قطعاً چنین بانوانی درونشان پاک است و قلب‌هایشان بی‌ریاست؛ و اگر می‌دانستند: آن آرایش‌کردنها و مانتوی تنگ به تن کردنها و موهای خوش‌رنگ خود را بیرون انداختنها و عطرهای خوشبو زدن‌ها و بلند خندیدن‌ها و قوس‌های بدن را نمایان ساختنها، چه تأثیرات منفی و مخربی بر روحیات مردان بیگانه (علی‌الخصوص جوانان) دارد، یقیناً از رعایت کامل حجاب ظاهر اجتناب نمی‌ورزیدند؛ مطمئناً ظاهرشان را نیز همچون باطنشان، محجوب می‌ساختند؛ و تمامی آن خنده‌ها و عشو‌ها را برای تحکیم پیوند زناشویی، نثار مرد‌هایشان میکردند و آن همه لوازم خوشبو کننده و زیبا کننده را برای ارضای نیازهای روانی و عاطفی شوهرانشان بکار می‌بردند.

نکته آن است که رفتار بی‌بند و بارهای محجوب، هیچگاه نباید باعث حمله بردن به «ذات حجاب» شود و عامل سبک شمردن ماهیت حجاب و ترک رعایت آن شود. باید بدانیم تأثیر مثبت حجاب در جامعه، زمانی درک و نمایان و حاصل خواهد شد، که واکنش دهنده‌های لازم، یعنی حجاب ظاهر و حجاب باطن، هر دو در واکنش نقش آفرینی کنند؛ اگر فقط حجاب ظاهر رعایت شود و حجاب باطن رعایت نشود، و یا حجاب باطن رعایت نشود و حجاب ظاهر رعایت نشود، قطعاً انتظار اینکه جامعه‌ای سالم و اخلاقی داشته باشیم، بیهوده است (هرچند که سلامتی و اخلاق در جوامع گوناگون، تعاریف بخصوصی دارند).

خلاصه‌ی کلام این است که: برای داشتن جامعه‌ای سالم (از نگاه اسلام)، هم رعایت حجاب جسم شرط لازم است و هم رعایت حجاب روح؛ و هیچگاه، هرکدام از این دو به تنهایی کافی نیستند و باید روح و جسم در عفت همجهت شوند تا ثمره‌ی حجاب مقصود قرآن، مشهود گردد.

بخدا سوگند، آن‌ها که حجاب را بصورت تمام و کمال رعایت میکنند، ذره‌ای به عظمت و اقتدار خداوند اضافه نکرده اند؛ و آن‌ها که سر تا پا، عریان هستند و نسبت

به فرمان خدا بی‌اعتنا، ذره‌ای از شکوه و هیبت خداوند را کم نکرده اند. رعایت حجاب، سوا از تأثیرات اخلاقی آن بر جامعه که در بالا هم از آنها یاد شد، مقدم بر هر فلسفه‌ای دیگر، جنبه‌ای تبعیدی دارد؛ یعنی فرض کنید شما به یکی از نزدیکان صمیمتان می‌گویید: «فلان کار را انجام بده یا فلان کار را انجام نده»؛ اگر طرفتان آن کار را انجام دهد یا انجام ندهد، هیچ سود یا ضرری برای شما نخواهد داشت، و تنها مقصودتان از این امر یا نهی، این است که بدانید، آیا او برای شما آنقدر اعتبار و احترام قائل است که فرمانتان را اجرا کند! و مطمئناً اگر اجرا کند هیچ سودی عاید شما نخواهد شد، و اگر نکند هیچ شری گریبانتان را نخواهد گرفت؛ فقط پای یک امتحان و آزمایش در میان است!!

هیچ زن یا دختری از مادر، حجاب دوست و حجاب‌گرا بدنیا نمی‌آید؛ در عرصه‌ی زندگی هنر آن نیست که هرچه را به مزاجمان خوش نیامد رها کنیم و آنچه را به مزاجمان خوش آمد، پیشه‌ی خود سازیم و نفس و تمایلاتش را امام خویش گردانیم و سپس بی‌اراده و ناتوان بودن و تنبل و ضعیف بودن در رعایت حجاب را به روشنفکری و خردگرایی و انعطاف و تعادل تفسیر کنیم و حجاب را به ظلم و ستم و فشار تعبیر نماییم.

به یاد داشته باشیم که گزینه جنسی، نیرومند و عمیق است. هر چه بیشتر اطاعت شود، سرکش تر می‌گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر هیزم بدهند، شعله و رتر می‌شود، و شهوت، خود را به صورت یک عطش روحی و خواست اشباع نشدنی در می‌آورد؛ و وضعیت جهان معاصر و کشانده شدن عده‌ای به همجنس‌بازی و سکس‌های متفاوت، نشانه آشکاری از این حالت است.

یقیناً رعایت نکردن پوشش اسلامی توسط زنان، نه تنها از بین رفتن حساسیت مردان را به دنبال ندارد و برای مردان عادی نمی‌شود، بلکه موجب طغیان گزینه‌ی جنسی آنان نیز می‌گردد و پس از مدتی باعث دلزدگی و بی‌معنایی آن خواهد شد و سپس تلاش می‌کنند به دنبال روش‌های متنوع تر و متفاوت تری برای ارضای این نیاز حیوانی باشند.

Gay و Lesbian و Family Sex و Sex Animal ها سایر Porn های دیگر، صدق مدعای فوق را اثبات می‌کنند!!

فمنیست، خادم زنان یا خائن به خانواده! نویسندگان و کارگردانان فیلم‌هایی که سرآغاز حجاب‌گریزی و حجاب‌ستیزی

بودند، همان فمینیسم‌های همجنس‌گرا هستند که اکنون، شبانه با سگ‌ها همبستر میشوند. تا حالا میدانستید چرا زنان و دختران امروزی، سگ‌های خانگی و تربیت شده را به همراه دارند و آنان را با خود حمل میکنند؟؟ بخاطر اینکه بیشتر این زنها با آلت تناسلی سگ‌ها خود را ارضاء میکنند و ترجیح می‌دهند نیاز جنسی خود را با حیوانات برطرف نمایند تا با مردان؛ البته این قضیه برای دختران ایرانی که سگان را در آغوش میگیرند صدق نمیکند، زیرا دختران ایرانی، بیشتر رفتارهایشان تقلیدی است و تابع اصطلاحی به نام مُد هستند و در این مقطع، حمل کردن سگ را نشانه‌ی «باکلاس بودن» میدانند و این رفتار را «مُد» می‌خوانند!!

آری؛ ماجرای «سکس با حیوانات» یا «sex animal» پروژه‌ی جدید آنهاست؛ ابتدا با منفور کردن حجاب، کارشان را آغاز کردند و اکنون در حال ترویج «سکس انیمال» هستند.

فمینیسم‌ها کارشان به جایی رسید که علیه خدا و طبیعت انسان، اعتراض کردند و میگفتند: چرا فقط زنان باید باردار شوند، و چرا مردان در زندگی اصلاً باردار نشوند!!! فمینیست‌ها از ابتدا با دامن زدن به آموزه‌های دروغینی چون بی‌نیازی زنان از مردان در برآوردن نیازهای جنسی خود و ترویج استقلال زنان از طریق اشتغال و تقدم کار بر خانه و خانواده، همواره بر آتش همجنس‌گرایی دمیده‌اند.

فمینیسم که تحت عنوان «حقوق زنان» تعبیر می‌شود، در واقع یک جنبش همجنس‌بازی زنانه است. این جنبش، زنان را به طرف این اعتقاد می‌راند که این جامعه است که غریز زنده را به آنها می‌آموزد و این غریز، شیطانی هستند. این جنبش به آنها می‌آموزد که از مردان بترسند و با آنها رقابت کنند و رضایت را به جای خانواده، در اشتغال بجویند.

زنانی که زندگی‌شان را وقف خانواده‌شان می‌کنند، عالی‌ترین جنبه‌های حیات انسانی هستند. آنها موجوداتی مقدس هستند که عشق و زیبایی را در جهان می‌پراکنند و به برآوردن نیازهای روزمره‌ی واقعی مردان و کودکان تمایل دارند. کوچک شمردن و تحقیر کردن این زنان، تهمت دروغین و شومی است که سزوار خود شیطان است. با این حال، این همان چیزی است که جنبش فمینیستی به خاطر آن به راه افتاده است، اگر چه خودشان آن را انکار کنند.

بتی فریدمن مؤسس فمینیست و «میانه‌روی»، زنان خانه‌دار را با قربانیان اردوگاه‌های کار

مقایسه می‌کند. «سیمون بولیوار» کمونیست، یکی دیگر از مؤسسان فمینیسم می‌گفت، نباید به زنان گفت که مادری و خانهداری را انتخاب کنند، چون آنها حتماً این گزینه را انتخاب خواهند کرد. بر اساس نظر «الن نیلیس» فمینیست، «فمینیسم، غایت یک انقلاب در ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی است... هدف همه‌ی اصلاحات فمینیستی، از سقط جنین قانونی گرفته تا برنامه‌های مراقبت از کودک، تحلیل بردن ارزش‌های سنتی خانوادگی است.»

فمینیست‌ها با کدام بخش از ارزش‌های خانواده‌ی سنتی مخالف هستند؟ عشق؟ فداکاری؟ وفاداری؟ امنیت؟ آماده کردن نسل جدید برای زندگی؟ تبادل احساسات میان زن و شوهر و برقراری روابط عاطفی میان همدیگر؟!

تفاوت نابرابری حقوقی با نابرابری ارزشی! اسلام نخستین باور و اندیشه‌ای نیست که به زنان منزلت بخشیده؛ این منزلت را خداوند از طریق انبیای پیشین از جمله: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... برای انسانها خاطر نشان ساخته بود و هیچگونه تعجیبی ندارد که اکنون از طریق «محمد(ص)»، ارزش زنان را برابریم یادآوری نماید.

در اسلام، حقوق زن و مرد باهم برابر نیست، همانگونه که تکالیف آنها باهم نابرابر است!

مثلاً مردان وظیفه دارند نیازهای اولیه و ثانویه و سایر مخارج خانواده را تأمین، و نفقه‌ی همسر و فرزندان‌شان را پرداخت نمایند؛ اما زنان چنین تکلیفی نداشته و مثلاً تربیت فرزندان، تکلیف آنان است؛ یا مثلاً در دین اسلام، مردان، نه استقلال اقتصادی، بلکه مسئولیت اقتصادی دارند؛ اما زنان، نه مسئولیت اقتصادی، بلکه استقلال اقتصادی دارند!

یعنی مردان حق ندارند، درآمدشان را آنگونه که خود می‌خواهند هزینه کنند و می‌بایست پاسخگوی خانواده باشند؛ اما زنانی که درآمد اقتصادی دارند، هرگونه که دلشان بخواهد می‌توانند اموالشان را هزینه کنند و به هیچ وجه، پاسخگوی شوهر و فرزندان‌شان نیستند.

با این وجود، ارزش زن و مرد نزد خدای اسلام یکی است. خداوند «حقوق و تکالیف» زنان و مردان را به تناسب «امکانات و ویژگیهای فیزیولوژی و روانی» آنها تعیین کرده است. همچنین در اسلام، «حقوق» و «تکالیف» مکمل همدیگرند؛ مثلاً: حق دریافت ارث مضاعف از جانب مردان با تکلیف پرداخت مهریه به زنان،

رابطه‌ای مکمل‌گونه دارد؛ زنان نصف مردان از ارث سهم می‌برند، اما در مقابل از مردان مهریه دریافت میکنند! یا مثلاً دوبرابر بودن دیه‌ی مردان، بخاطر مکلف بودن آنها در تأمین مخارج خانواده! با کشته شدن یک مرد، هم یک انسان کشته میشود و هم یک نان درآور؛ پس می‌بایست هم خسارت انسان بودنش را پرداخت کرد و هم خسارت نان درآور بودنش را؛ اما اگر یک زن کشته شود، فقط خسارت انسان بودنش را باید پرداخت کرد، زیرا در اسلام، زن مکلف به نان درآوردن نیست!

خلاصه آنکه، «نابرابری حقوقی» زن و مرد، هیچگاه به معنای «نابرابری ارزشی» آنان نیست؛ در مسئله‌ی حجاب نیز، نابرابری حدود حجاب ظاهر زن و مرد، هرگز به معنای نابرابری ارزشی آنان نمی‌باشد.

حجاب اجباری را نمی‌پسندیم!

انسانها با هر فکر و ظاهری که باشند، یقیناً برای ما قابل احترام اند؛ هیچ انسانی حق ندارد یقه‌ی دیگران را بابت طرز فکر و ظاهرشان بگیرد و بخاطر چرایی و چگونگی طرز فکر و لباس پوشیدنشان آنها را بازخواست نماید.

تکالیف اسلامی را فقط مسلمانان اجرا میکنند، ما بعنوان یک مسلمان در صورت دیدن خواهران مسلمانان با ظاهری بدحجابانه، شاید از باب امر به معروف و نهی از منکر با روش‌های مستقیم و غیر مستقیم و مشروع، به آنان تذکری بدهیم، اما هیچوقت کاری به کار یک بانوی غیرمسلمان نداریم و هیچگاه رعایت حجاب را بر او اجبار نخواهیم کرد.

پیامبر به ما آموخته آنچه را برای خودمان نمی‌پسندیم برای دیگران نیز نپسندیم.

اگر خواهر من به کشوری اروپایی سفر کند، من هیچگاه دوست ندارم در آن کشور، روسری را به زور از سر خواهرم بردارند؛ بر همین اساس، هیچگاه نمی‌پسندم، اگر بانویی غیرمسلمان وارد کشورم شود، روسری را به زور روی سرش بگذارند و او را ملزم به رعایت حجاب نمایند.

سخن آخر!

به نظر شما «محجوب» بودن همچون «دُر»، نشانه‌ی احترام گزاردن به زنان است، یا آنان را «مُذل» قرار دادن برای تبلیغ لباس و پوشاک؟!!

از خدا بی‌خبران، تصویر زنان را بر روی صابون و شامپو میزنند و کالاهای خود را بوسیله‌ی سیمای زیبای بانوان تبلیغ می‌کنند، سپس به حجاب اسلام می‌تازند و آن را ظلم به زنان میخوانند!

زنان را در هوایماها بعنوان مهماندار و در رسانه‌ها بعنوان مجری و در شرکتها به عنوان منشی، به شرط «خوش سیمایی» استخدام می‌کنند، و سپس ادعا میکنند که اسلام به زنان، نگرش ابزاری دارد.

آیا حقوق زنان به این معناست که آنان هر روز در آغوش مردان بیگانه بغلطند؟!!

یک مادر مسلمان چگونه دلش می‌آید، فرمان‌خدایی را نادیده بگیرد که بهشت را زیر پای مادران معرفی میکند؟

یکی از اصحاب نزد رسول(ص) رفت و عرض کرد: یا رسول الله(ص) چه کسی را بیشتر از همه دوست بدارم؟ رسول(ص) پاسخ داد: مادرت را! آن صحابه دوباره پرسید: پس از مادرم چه کسی را؟ رسول(ص) دوباره فرمود: مادرت را! آن صحابه بازهم پرسید: پس از مادرم چه کسی را؟ رسول(ص) سه باره فرمود: بازهم مادرت را! بار آخر که صحابه پرسید: پس از مادرم چه کسی را؟ رسول(ص) جواب داد: اینبار پدرت را!

کدام مادر دلش می‌آید از آموزه‌های برنامه‌ای رویگردان شود که پیامبرش، فرزندان امت را وصیت میکند که مادرانشان را سه برابر پدران‌شان احترام بگذارند و دوست بدارند.

آن بانوان مسلمان، چگونه دلشان می‌آید نسبت به پیامبری بی‌اعتنا باشند که در اواخر عمرش، مردان امتش را، به رعایت حقوق همسرانشان توصیه میکند...

منبع: در نوشتار فوق، از دیدگاه‌های «مرتضی مطهری» و «هنری مکوو»(یکی از منتقدان فمینیست) نیز استفاده شده است.

\*\*\*



اندیشه



هاجر محمودی

در طول تاریخ، اقوام و گروه‌هایی بودند که برای اعتلای نام خداوند و پیروزی و سربلندی دین اسلام متحمل رنج‌هایی شدند و هر کدام از آنان به نوبه‌ی خود با توجه به توانایی‌هایشان در این راه گام نهادند که قوم کرد نیز به شهادت تاریخ توانسته است یکی از آنان باشد. به عنوان نمونه می‌توان به جابان (گاوان) کرد اشاره کرد که در جوار پیامبر اکرم (ص) به عنوان یک صحابه بزرگوار می‌زیسته‌اند و یا صلاح‌الدین ایوبی که یکی از بزرگ‌ترین رهبران تاریخ بوده که بار دیگر قدس عزیز به دست ایشان آزاد شده است، همچنین ابن تیمیه‌ی حرانی از کردهای سوریه بود که سختی‌های زیادی در طول زندگی پربارش به دوش کشید؛ از دیگر مردان این عرصه می‌توان به «ملا عبدالکریم مدرس» اشاره کرد که خدمات ارزنده‌ای به دین اسلام و ملت کرد ارائه داده‌اند؛ در نوشته‌ی زیر به بررسی زندگی‌نامه‌ی ایشان به صورت مختصر می‌پردازیم.

زندگی‌نامه

علامه عبدالکریم مدرس (متخلص به نامی) عبدالکریم ابن محمد ابن فاتح ابن سلمان ابن مصطفی ابن محمد از عشیره‌ی قاضی در قریه‌ی تکیه (نزدیک مرکز ناحیه‌ی خرمال) در ماه ربیع الاول (فصل بهار) به سال ۱۳۲۳ هـ ق دیده به جهان گشود. عبدالکریم چون به حد تمیز رسید تحصیل مقدمات علوم را آغاز کرد؛ نخست قرآن کریم و معدودی کتاب‌های دینی و آموزشی حوزه‌های آن دوره را فرا گرفت. در دوران کودکی پدرش را از دست داد و تحت نظر مادر و عموهایش به ادامه تحصیل پرداخت. در اول محرم ۱۳۳۱ هـ ق در سن هشت سالگی مطالعه کتاب تصریف زنجانی را در علم صرف آغاز کرد و در مدارس دینی کردستان برای کسب علم و دانش، همواره در تکاپو و سیر و سفر بود. مصادف با جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م) به شهر سلیمانیه رفت و شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک را در آن جا به اتمام رساند. در ایام خشک سالی و قحطی شدید در منطقه‌ی سلیمانیه به هورامان

## استاد عبدالکریم مدرس

بازگشت و در مدرسه‌ی خانقا (دورو) که تحت نظر حضرت شیخ علاءالدین نقشبندی اداره می‌شد، اقامت نمود؛ به گفته‌ی استاد مدرس، ایشان همچون پدری مهربان وی را از لحاظ مادی و معنوی مساعدت نمود. از جمله کسانی که افتخارهای جدیدی را برای کسب علوم و تحقیق و پژوهش و نوشتن حواشی و تعلیقات و تحقیقات ببر وی گشود، علامه شهید شیخ عمر بن قره‌داغی بود. ملا عبدالکریم علاوه بر فراگیری علوم اسلامی و ادبی در محضر شیخ عمر ابن قره‌داغی اخلاق و سلوک عالی، عزت نفس، قناعت و توکل بر خدا را از استادش به عنوان میراثی گران‌بها و ارزشمند از مکتب اخلاقی و عرفان وی آموخت که تأثیرات فراوانی در شخصیت او داشت.

پس از اتمام دروس علمی در سال ۱۳۴۳ هـ ق در سن ۲۰ سالگی به دریافت اجازه و افتای علمی با حضور علما و فضلاء کردستان نایل آمد. وی با تجربه در ادبیات کردی، عربی و فارسی ده‌ها آثار ارزشمند تألیف نمود که همگی آن‌ها در ردیف آثار جاوید ادبیات معاصر کرد و کردستان قرار دارد و میراث گران‌بهایی برای پژوهشگران و محققان خواهد بود از آن چه آثار و نوشته‌های وی را در میان تألیفات ادبای معاصر کرد شاخص و ممتاز می‌سازد می‌توان به دقت نظر و حسن تألیف، انشای روان و ابتکار در موضوعات علمی جدید به زبان کردی و عربی است. موضوع اساسی پژوهش‌های علمی او اسلام‌شناسی و کردشناسی است و به‌ویژه در احیا و معرفی میراث مکتوب کردی اهتمام زیادی به خرج داد.

آثار و تألیفات

بخشی از آثار و نگاه‌شده‌های استاد، بنابر فهرستی که خود در کتاب (علماء) ارائه و گزارش نموده به شرح زیر است:

رساله‌ی شمشیرکاری (فارسی): رساله‌ای فارسی در رد کسانانی که تقلید و اجتهاد را انکار می‌کنند.

رساله‌ی ایمان و اسلام (کردی): منظومه‌ای به زبان کردی در اصول و عقاید.

شریعتی ئیسلام (کردی): این اثر ارزشمند یک دوره‌ی کامل فقه شافعی را گزارش می‌کند.

جواهر الفتاوی (عربی): مشتمل در فتوای علمای کردستان است در سده‌های اخیر در ۳ جلد چاپ و منتشر شده است.

بنه‌ماله‌ی زانیاران (کردی): اثری است پیرامون معرفی خاندان‌های علم و فضیلت کردستان.

رساله‌ی اساس السعادة (کردی): در آداب اسلام و ارکان ایمان.

شمامه‌ی بینی‌دار (کردی): کتاب اخلاق در بند و اندرز.

صرف الواضح (عربی): در علم صرف.

مفتاح الاداب (عربی): علم نحو.

نورالاسلام (عربی): درباره‌ی آداب و امور اعتقادی.

تفسیری نامی: تفسیر قرآن در هفت جلد به زبان کردی.

علماء نسا فی الخدمة العلم و اللدین (عربی): حاوی شرح احوال و آثار ۶۰۵ نفر از مشاهیر کرد.

بهار و گلزار (کردی): به نظم و نثر در مباحث اخلاقی و فلسفی و ادبی همراه با تفسیر برخی آیات و احادیث.

استاد هیمن شاعر مشهور و پرآوازه‌ی کرد با کلام زیبا و دلنشین قدردانی خود از این عالم برجسته را بیان می‌کند و جایگاه علمی او را به تصویر می‌کشد و می‌گوید: «هه‌موو کوردیکی پاک، چاک، دیندار، دلسوز و ئه‌دب دوست ئه‌گه‌ر به‌دل و گیان خوی به‌منه‌ت‌بار و قه‌رزرداری ماموستای هیژاو زانای کورد مه‌لا عه‌بدو‌الکه‌ریم موده‌رس نه‌زانی ناهه‌قی ده‌کا. چونکه ماموستا و کوره کارامه و لی‌زانه‌کانی به هه موو هیز و توانای خویانه‌وه به هیچ باریک له خزمه‌تی کوردی چاره‌ره‌شی، دووره به‌شی هزار درخیان نه کردووه...»

جاریک ده‌گه‌ل چه‌ند ماموستای گه‌وره و ماقول له باره‌گای همه‌زه‌تی غه‌وس له حو‌جره‌ت‌نگ و چکوله‌که‌ی داله خزمه‌تی ماموستا دانیش‌ت‌بو‌وین، من ئه‌و بیرم به میشکدا ده‌هات ئه‌گر هه‌موو نووسینه به‌نرخه‌کانی ئه‌م ماموستا کورته بالا، ره‌زا سووک، خو‌یین شیرین و قسه‌خوشه‌ بینی و له تابه‌کی ترازوی باوی و جست‌هی لاوازی خوشی و له‌تابه‌کی دیکه بخه‌ی نایا سه‌ری وه میچی حو‌جره‌که‌ی نا که‌وی؟»

استاد عبدالکریم مدرس پس از سال‌ها خدمات دینی و علمی و فرهنگی و ادبی در ماه رجب سال ۱۴۲۶ هـ ق در سن ۱۰۳ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به جوار حق پیوست.

اشعار زیر نیز که پیرامون اخلاق می‌باشد از کتاب «به‌هار و گولزار» او انتخاب شده است.

نامه‌ردی سوو که، مه ردی گرانه  
قورسی هه‌ر له‌سه‌ر شانی مه‌ردانه  
سه‌د خووی به‌رزت بی له ماوه‌ی زینا  
به‌خوو به‌کی به‌ست مایه‌ت نو‌قسانه  
تویش وه‌کو مه‌ردان به‌شیوه‌ی فه‌ردی  
لا‌ده له یاسا و شیوه‌ی نامه‌ردی  
هه‌تا ئه‌توانی با سو‌دت زور بی  
چ سو‌دی گشتی و چ سو‌دی فه‌ردی  
کار خو کردوو ده‌رمانی نیه  
خاکی نامه‌ردان سامانی نیه  
له‌پاش هه‌زار سال په‌یمان و ئیمان  
ئینسانی به‌د خوو ئامانی نیه

## فرازی از زندگی زنان صحابی؛ ام ایمن، مادر پیامبر

زنان موفق



ترجمه: نشمین ویسی

شاید در این عصر مملو از وسوسه‌های شیطانی و تبلیغات فریبنده علیه شخصیت و ارزش واقعی زن، و می‌توان گفت گوی سبقت نیز با مبلغان و پیروان آنهاست، خواندن چکیده‌ای از سرگذشت شیرزنان صدر اسلام که به معنای واقعی، رسالت زنانگی خود را انجام داده و فراتر از آن نیز در صحنه‌ی اجتماع حضور سازنده داشتند، خالی از لطف نباشد. در این بخش در نظر داریم هر روز زندگی یک بانوی موفق صحابی را معرفی کنیم.

بانوی صحابی که امروز قصد داریم به معرفی شخصیت و زندگیش بپردازیم، ام ایمن است.

اسمش برکه بنت ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمه بن عمرو بن نعمان بود. زنی حبشی که در جاهلیت کنیز مادر رسول اکرم، آمنه بنت وهب بود و بعد از آن کنیز پیامبر بود.

در زندگی ام ایمن نکته‌هایی وجود دارد که جای بسی تأمل و تفکر بوده و لازم به یادآوری هستند، ایشان زنی بودند که با ایمان و عقیده خود توانستند از کنیزی ساده و خدمتکاری به مقام مادری پیامبر برسند، پیامبر اکرم (ص) در مورد ایشان می‌فرماید: «ام ایمن امی بعد امی» «بعد از مادرم، ام ایمن مادرم بود.»

خدمت ام ایمن در خانه‌ی رسول اکرم (ص) به عنوان کنیزی که در خانه‌ی آقا پیش خدمت می‌کند، نبود، بلکه وی احساس می‌کرد که از مقام و شرف بزرگی برخوردار شده و بایستی تمام توانش را برای رعایت و پرورش وی بکار ببرد و بسیار با مهربانی و عطف با محمد (ص) رفتار می‌کرد. زمانی که حضرت شش سال بیشتر از عمر

به میان اصحاب رفت و فرمود: «من سره آن یتزوج امرأة من اهل الجنة فتلیتزوج ام ایمن...» کسی که می‌خواهد با زنی بهشتی ازدواج کند با ام ایمن ازدواج کند.»

پس زید بن حارثه حاضر شد که با ام ایمن ازدواج کند. پیامبر (ص) خوشحال شد و آن پیوند را مبارک خواند. آن دو زندگی پر از ایمان و صمیمت را آغاز کردند و صاحب فرزندی به نام اسامه بن زید شدند و بعدها وی محبوب پیامبر گشت و او را فرمانده لشکر مسلمین قرار می‌داد. زید نیز در غزوه موتا به شهادت رسید، ام ایمن با ایمان قوی خود توانست این مصیبت را تحمل کند چون همسر ایشان در راه خدا شهید شده بودند، برکه فرزندانش ایمن و اسامه را بر پایه اسلام، تربیت می‌نمود و می‌خواست که آنان نیز خدمتگزار دین اسلام باشند. برکه خود و خانواده‌ی خود را وقف اسلام کرده بود و از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد او در مدینه با اخلاق و منش خود توانست زنان زیادی را جذب آیین اسلام نماید و در خانواده‌های انصار تأثیر بسزایی نهاد. حضرت ابوبکر و حضرت عمر (رض) بعد از فوت پیامبر (ص) طبق عادت آن حضرت به دیدن ام ایمن می‌رفتند، روزی به خانه‌ی ایشان رفتند، دیدند که ام ایمن می‌گریسد، عرض کردند چرا پیامبرش بهتر است، ام ایمن عرض کرد: گریه می‌کنم؛ زیرا وحی آسمانی که هر روز و هر شب تازه به تازه، آیه‌ی جدیدی به زمین می‌آورد، اکنون قطع شده است و آن دو بزرگوار نیز با شنیدن سخن برکه همراه ایشان شروع به گریه کردند. این امر، عمق فهمش از اسلام و شناخت او نسبت به مقام پیامبر را می‌رساند و اینکه معنای دریافت وحی چیست و حمل رسالت به چه معناست. ام ایمن تا خلافت حضرت عثمان در قید حیات بود و سپس با زندگی دنیا که سرشار از حوادث بود، وداع گفت و به جمع مقربین بارگاه الهی پیوست.

«خداوند از ایشان راضی و خشنود باد.»

اما تو ای خواهر مسلمانم!

در هر خطه و سرزمینی که زندگی می‌کنی، سعی کن زندگی ام ایمن را اسوه و چراغ راه خود قرار دهی و چه خوب است همه بدانیم اسلام بود که مقام یک فرد عادی و یک زن را چنان بالا برد که هیچ کس غیر از او نتوانست این مقام را کسب کند، بی گمان اسلام برای ما راه نجات را مشخص کرده است و در غیر اسلام هیچ راه نجاتی وجود ندارد!

مبارکش نمی‌گذشت مادر خود «آمنه» را از دست داد، در این هنگام تنها آغوش گرم «برکه» بود که توانست جای خالی مادر را برای ایشان پر کند. محمد نیز شفقت و دلسوزی برکه را از ته دل احساس می‌کرد و با او انس شدیدی گرفته بود. پیامبر (ص) به پاس خدمت شایسته ام ایمن، او را مورد احترام قرار می‌داد و در جمع به ایشان «مادر» می‌گفت. در میان خدمتگزاران پیامبر تنها ام ایمن بود که به مقام و شرف مادری ایشان نایل گشت. و پیامبر در بیشتر مجالس ایشان را در کنار خود می‌نشاند و نگاه مبارکش را معطوف مادر دوم خود می‌کرد و می‌فرمود: «هذه بقية أهل بيتي» «این بازمانده‌ی خانواده‌ی من است.» حضرت بعد از آنکه با خدیجه ازدواج کرد، ام ایمن را آزاد کرد تا ایشان نیز بتوانند برای خود تشکیل خانواده دهند. پس از مدتی برکه با مردی از اهل یثرب به نام «عبید بن زید» ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام ایمن شد. با مبعوث شدن پیامبر (ص) ام ایمن جزو اولین کسانی بود که پیام وحی الهی را لبیک گفت، مجاهدانه در کنار پیامبر ایستاد و در رساندن پیام الهی به مردم و همچنین شرکت در غزوه‌های مسلمین، نقش بسزایی ایفا کرد، در جنگ‌های احد و خیبر، خالصانه در راه خدا تلاش کرد، مجروحان را مداوا و با مشک پر آب خود، مسلمین را سیراب می‌کرد و آنان را به پیکار علیه کفار تشویق و ترغیب می‌کرد. همراه دیگر زنان صحابه در میدان نبرد حق علیه باطل گامهای سازنده‌ای برداشتند.

روایت است هنگامی که ام ایمن به تنهایی از مکه به طرف مدینه هجرت نمود، در بیابانها و شنزارهای طولانی با زبان روزه، از شدت گرما و تشنگی در حالت بیهوشی به سر می‌برد که ناگاه از آسمان جامی سفید پر از آب آویزان شد، برکه از آن نوشید و نوشید تا اینکه سیراب شد و از قول ایشان روایت کرده اند بعد از آن در طول زندگی، تشنگی، به سراغش نیامده و در روزهای گرم تابستان می‌توانست روزه بگیرد. پس ایشان در همین دنیا از نعمت های آسمانی و بهشتی برخوردار شده‌اند. بعد از فوت همسرش دوباره به خانه‌ی پیامبر بازگشت و پیامبر ایشان را ناراحت و غمگین می‌دید ولی برکه چیزی بروز نمی‌داد. به همین خاطر روزی پیامبر (ص)



## فرازی از زندگی زنان صحابی:

### بانویی که صاحب دو هجرت بود

زنان موفق



ترجمه: نشمین ویسی

جعفر رفت و پیشانی او را بوسید و فرمود: «به خدا سوگند نمی دانم به کدام یک از شادی‌ها مسرور باشم، به فتح خیبر یا آمدن جعفر!»

شادی و خوشحالی اسماء با دیدن پیامبر(ص) قابل وصف نیست، زبان ما قاصر از بیان آن است، این خانواده ی مؤمن در مدینه ساکن شدند و از سرچشمه بیانات پیامبر(ص) سیراب گشتند، روزی اسماء خدمت پیامبر(ص) رسید و عرض کرد: در بین مردم شایع شده که ما جزء مهاجرین محسوب نمی شویم. پیامبر(ص) در پاسخ به وی فرمود: «البته شما صاحب دو هجرت هستید.»

پیامبر(ص) با شنیدن خبر قتل فرستاده ی خود «حارث بن عمیر» در موهه تصمیم گرفت سپاهی را بر انتقام وی به آنجا رهسپار کند که اولین فرمانده این سپاه جعفر بود، جعفر با استقامت و آفری، پیکار با دشمن را شروع کرد و خالصانه جنگید تا آنکه به شهادت رسید. اسماء این بانوی مؤمن بر فقدان همسرش گریست ولی به امید ثواب الهی در این مصیبت شکیبایی می ورزید و شبها را بیدار می ماند و به راز و نیاز با خدا مشغول می شد.

این مادر صالح و صابر به تربیت سه فرزندش پرداخت و آنان را بر سیره ی پدر شهیدشان پرورش می داد و سرشت شان را بر ایمان به خدا استوار ساخت. هنوز مدت طولانی از شهادت جعفر نگذشته بود که ابوبکر صدیق از اسماء خواستگاری کرد؛ چرا که همسرش ام رومان وفات کرده بود. پیامبر عقد آنان را بست و آن را مبارک خواند. اسما از ابوبکر صاحب پسری شد که به میمنت اسم پیامبر(ص)، اسم وی را محمد نهادند. محمد بن ابوبکر در سبایه ی پدر و مادرش پرورش یافت و آن دو مهر و محبت خود را نثار وی می کردند، پس از مدتی حضرت ابوبکر بیمار شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد و این بانوی گرامی دچار مصیبتی دیگر شد و بر خود واجب می دانست که در خانه اش از اولاد جعفر و ابوبکر نگهداری کند و به آنها محبت ورزد و برای اصلاح آنان نهایت تلاش و کوشش خود را به کاربندد. صالح بودن فرزندان، بزرگترین آرزوی اسماء بود.

علی بن ابی طالب، برادر جعفر به خاطر وفاداری به برادر محبوبش جعفر و یار صدیقش، از اسماء خواستگاری کرد، پس از رفت و آمدها و بررسی تمام جوانب، اسماء برای ازدواج با حضرت علی موافقت کرد.

این فرصتی بود که علی(رض) می توانست

به فرزندان برادرش کمک کند. پیوسته مقام اسماء در نظر حضرت علی(رض) بلند مرتبه می گشت تا آنجا که به هر کجا که می رفت، می گفت: «زنانی که از هووی خویش بدگویی می کنند، بی شمارند و تنها کسی که هرگز از کسی بدگویی نمی کند، اسماء بنت عمیس است.»

خداوند به اسماء و علی(رض) فرزندان عطا فرمود؛ به نام های یحیی و عون، روزها می گذشت و اسماء و حضرت علی(رض) ماجراهای شگفت آور و رویدادهای ناگوار را مشاهده می کردند. فرزندان جعفر با محمد بن ابوبکر مشاجره می کردند و هر یک از آنها بر دیگری فخر می فروخت و می گفت: من از تو بزرگترم و پدرم بهتر از پدر تو بوده است. علی(رض) نمی دانست به آنها چه بگوید و چگونه میان آنان سازش برقرار کند به گونه ای که عواطف هر دو را با هم سازگار سازد، بنابراین چاره ای ندید جزء آنکه از مادرشان کمک بجوید و به او گفت: میانشان داوری کن! اسماء با تدبیر و اندیشه ی والايش گفت: جوانی را در عرب بهتر از جعفر و پیرمردی را بهتر از ابوبکر ندیدم، و این چنین مشاجره میان آنان خاتمه یافت.

مسلمانان پس از حضرت عثمان با حضرت علی بیعت کردند و وی را به خلافت برگزیدند، اسماء برای بار دوم همسر خلیفه گشت و مسئولیت همسری خلیفه ی مسلمانان را، آن هم در برابر رخدادهای بزرگ و خطیر پذیرفت و فرزندان عبدالله بن جعفر و محمد بن ابوبکر را برای یاری حق به سوی علی فرستاد، طولی نکشید که در سوگ پسرش محمد بن ابوبکر نشست و این مصیبت برای او بسیار ناگوار آمد. اما این بانوی با ایمان هرگز از آموزه های اسلام سرپیچی نکرد و آه و شیون سرنداد بلکه همواره شکیبایی می کرد و به صبر و نماز روی می آورد. این بانوی گرانقدر در دوره ی حیات خود از همان اول مسلمان شدن تا زمان وفاتش به عنوان یک همسر صالح، مربی و دعوتگر راه اسلام، مجاهد شکیبا و مسلمان راستین محسوب می شد.

اسماء پس از مرگ پسرش هنوز سال به انتها نرسیده بود که احساس کسالت و ضعف در او نمایان گشت و در نهایت زندگی را بدرود گفت و به جوار رحمت الهی پیوست. رفتار و کردار و سرگذشت اسماء الگویی بر مدار تاریخ گشت و او برای همه ی ما به بزرگترین نمونه حکمت و صبر در برابر سختی ها و مصائب بدل شد.

خداوند در تمام لحظه ها و ثانیه ها، رحمت و مغفرت خود را ارزانی حال ایشان و تمام مسلمانان نماید.

ترجمه و تلخیص: من اعلام الصحابیات، محمد علی قطب.

## فرازی از زندگی زنان صحابی:

### اولین شهید نبرد دریایی تاریخ اسلام

زنان موفق



ترجمه: نشمین ویسی

خواهر عزیزم سلام؛ دوست دارم این بار نوشته ی خویش را با طرح سوالی آغاز کنم. آیا مقاله ی زندگی زنان صحابی که چند روز است در صفحه ی زنان گذاشته می شود، اثری بر وجود نازنینان نهاده است و تا چه حد تحت تأثیر روش و شیوه ی زندگی بانوان صحابه قرار گرفته اید؟ آیا ویژگی و برجستگی های این بانوان توانسته جرقه ای به سوی دگرگون شدن در شما ایجاد نماید و آیا با خود عهد بسته اید که حداقل یک ویژگی از این اسوه های راستین را در وجود و یا در زندگی روزانه ی خود به صحنه عمل آورید؟

بگذارید صادقانه به امری اقرار کنم، بارها اتفاق افتاده است که در حین ترجمه و نگارش نوشته ها، ناخودآگاه اشک از چشمانم جاری گشته و خود را در آن زمان تجسم کرده ام و انگشت حسرت به دندان گزیده ام که خداوند! آنان نیز زن بودند و با تمام ویژگی های زنانه ی خویش توانستند چنان خدماتی را به دین مبین اسلام و رسول گرامی اش برسانند و از خود پرسیده ام که در مقایسه با آنان چه جایگاهی دارم و آرزو کرده ام که قطره ای از دریای اخلاق و جان فدایی آنان به کویر دلم می رسید و آن را احیا می کرد و می توانستم سیرت آنان را مشعلی بر فراز حرکتم در مسیر بندگی پروردگار قرار می دادم.

خواهر ایمانی ام؛

در این شماره به زندگی بانویی می پردازیم که خانه اش مأمن و محل آرامش و استراحت پیامبر(ص) بود و بارها افتخار میزبانی ایشان را نصیب خود کرده و از سرچشمه ی بیانات و کلام شیرین رسول گرامی، خود را بهره مند ساخته است. آری! این بانو «ام حرام» دختر ملحان است، اسم ایشان را برخی رمیضاء و برخی دیگر غمضاء ذکر کرده اند. وی

خواهر «ام سلیم» و خاله ی «انس بن مالک» خادم پیامبر(ص) و از قبیله بنی نجار است.

«ام حرام» در اطراف مدینه و در محلی به نام قبا زندگی می کرد جایی که نخل و زراعت و آب فراوان داشت و این بانو با طبیعت انیس گرفته بود و کم کم رشد و پرورش یافت تا به سن جوانی رسید، پس با «عبادة بن صامت» ازدواج کرد. عباده از جوانان برومند یثرب بوده و علم و فضیلت و اخلاقش شهره ی خاص و عام بود و سیادت و رهبری قبیله ی خود را برعهده داشت.

«ام حرام» بانویی بود که در دوره ی آغازین اسلام به این آیین مشرف گردید و با پیامبر(ص) بیعت نمود و بسیار خرسند بود که شریک زندگی اش یکی از داعیان دین بوده و در کنار وی احساس آرامش و امنیت می کرد.

پیامبر(ص) هرگاه به قبا سفر می کرد بدون شک به خانه ی «ام حرام» می رفت و در آنجا به استراحت می پرداخت. روزی پیامبر(ص) در آنجا به خواب رفت، هنگامی که بیدار شد لبخند بر لبان مبارکش نقش بسته بود، «ام حرام» دلیل آن را پرسید، پیامبر(ص) فرمود: «در خوب دیدم گروهی از امت هم چون پادشاهان بر تخت نشسته، سوار بر کشتی در دریا بودند»، «ام حرام» از ایشان خواست دعا کند که وی نیز از زمهره ی آن گروه قرار گیرد پیامبر(ص) فرمود تو همراه اولین گروه آنان هستی.

ام المؤمنین، حضرت عایشه (رض) می فرماید: پیامبر هرگاه خواب می دید تعبیر آن هم چون سپیده دم در واقعیت به وقوع می پیوست و اکثر رویاهای ایشان صادق بوده اند. از این روایت می توان چنان نتیجه گرفت که این رویا نیز روزی به وقوع خواهد پیوست. روزگار سپری می شد و ایسن بانو در کنار عباده، زندگی پر از مودت و رحمت و آرامش داشت و همراه وی به تبلیغ دین و جهاد در راه خدا می پرداخت؛ زمانی که این زوج مؤمن، خیر وفات رسول اکرم را شنیدند، بسیار متأثر گشته و لحظاتی را به یاد آوردند که پیامبر(ص) به دیدار آنان می رفت و در کنارشان غذا می خوردند و با هم صحبت می کردند و از کلام و بیانات شیوایش بهره ها می بردند و درس ها می گرفتند. اما آن دو عزم را بر این جزم کردند که در راه دعوت، بیش از گذشته، حرکت و فعالیت داشته باشند. این بانوی گرانقدر منتظر به وقوع پیوستن بشارت پیامبر(ص) بود و همیشه آرزو می کرد هر چه زودتر

به این افتخار نایل آید، تا این که بالاخره در زمان خلیفه ی سوم حضرت عثمان به عفان غزوه ی قبرس به وقوع پیوست و قرار شد جمعی از مسلمانان از راه دریا به آن سرزمین بروند. «ام حرام» رویای پیامبر(ص) را به یاد آورد و از همسرش عباده درخواست نمود که وی نیز همراه سپاه اسلام در آن جنگ شرکت کند، عباده نیز با توجه به این که پیش بینی کرده بود خانواده اش در آن دیار دچار مشکل و مشقت شده، با رای همسرش مخالفت نمود؛ ولی اصرار و پافشاری این بانو راهی جز اجازة دادن برای عباده نگذاشت. پس مسلمانان سوار بر کشتی شده و به طرف آن دیار حرکت کردند. در طی مسیر «ام حرام» سخنان پیامبر(ص) را زمزمه می کرد و مدام با خود می گفت «صدقت یا رسول الله!» یعنی رویای پیامبر به وقوع پیوست و این صحابه آن را با تمام وجود حس کرد و محبت حضرت هم چنان در جان و دل وی بیشتر می شد. لشکر اسلام کم کم به جزیره ی قبرس نزدیک می شد و «ام حرام» خود را برای مقاومت و خدمت رسانی به مسلمانان آماده می کرد، سپس آنان از کشتی پیاده شده و برای پیکار با دشمن آماده می شدند، ام حرام سوار بر مرکب، آماده ی حرکت به طرف سپاه دشمن بود، در این هنگام حیوان رم کرده و بالا و پایین جهید، سپس این بانو به پایین پرت شد و ضربه ای شدید بر وی وارد گردید و طولی نکشید که آخرین نفس ها را کشید و روح مبارکش به آرامگاه ابدی رهسپار گردید. این امر مایه ی تأثر اصحاب شد و غمی عمیق را در دل عباده نشانید، چرا که همدم و شریک زندگی خود را از دست داده، لکن با توکل بر خداوند و صبر پیشه کردن، خود را تسکین داد و به جهاد در خدا مشغول گردید. پس از تمام شدن جنگ، مسلمانان از جمله عباده، جسد این صحابه ی گرانقدر را در همان جا دفن کردند.

عباده با دلی آکنده از اندوه و چشمانی پر از اشک، برای همیشه با همدم و شریک چندین ساله اش وداع کرد و وی را در آن دیار تنها گذاشت. سوار بر کشتی شده و تا گم شدن جزیره در برابر دیدگان، هم چنان اشک ریخت و چشم از آن برنداشت. این چنین ام حرام به بشارت دیرینه ی رسولش نایل گردید و بار دعوت الهی و جهاد را از مکه و مدینه به آن دیار حمل نمود و سرانجام به منزلگه ابدی خود شتافت.

در پایان خالصانه ندا سر می دهم، پرورگار! ام حرام و تمام داعیان راه خودت را با پیامبرانت محشور بگردان! و در جامعه ی امروز ما که نیازمند واقعی است بر تعداد ام حرام ها بیفزای! «آمین یا رب العالمین»

منبع: من اعلام الصحابیات، محمد قطب



## فرازی از زندگی زنان صحابی

### ذات النطاقین

زنان موفق



ترجمه: نشمین ویسی

عبدالرحمن شد که این دو، خواهر و برادر ناتنی اسما بودند. اسماء خواهرش عایشه را با تمام وجودش دوست می داشت و با مهر مادرانه و عشق خواهرانه از او مراقبت می کرد. مسئولیت سنگین امور منزل و دعوت و تبلیغ دین اسلام باعث شدند اسماء دیرتر از رسم معمول آن زمان ازدواج کند.

زمانی که پیامبر(ص) همراه ابوبکر هجرت کردند و برای چند روزی به غار ثور رفتند، اسماء هر چند کم سن و سال بود ولی با هوشیاری و تیزهوشی خود این راز را مخفی نگه داشت و باعث موفقیت بنیان اصلی هجرت و فراهم ساختن زمینه‌ی مساعد آن شد. و درایت و فهم ایشان در برخورد با فرعون، قریش، ابوجهل، بیش از پیش هویدا است. آن هنگام که صدای کوبنده و بی وقفه ای سکوت در منزل ابوبکر را برهم زد و فریاد خشونت آمیز ابوجهل، قلب کوچک اسماء را کمی نگران کرد، ولی آرامش و استقامت خود را بازیافت و با صلابت تمام در را باز کرد، چهره‌ی عبوس ابوجهل جلوی در، ایشان را غافل گیر نساخت و حتی به چشمان پر از شرارت او توجهی نکرد در حالیکه از اسماء سوال کرد: دختر! پدرت کجاست؟ اسماء با آرامش و اطمینان پاسخ داد و گفت: نمی دانم. در این هنگام ابوجهل سیلی محکمی در گوش اسماء نواخت به طوریکه گوشواره از گوشش افتاد ولی این بانوی شجاع از جلوی در تکان نخورد و مانند سد محکم در جای خود ایستاد و ابوجهل با حالت خوار و شکست رویش را برگرداند و از آنجا رفت. پس از آن ابوقحافه - پدر حضرت ابوبکر(رض) - که سالخورده و نابینا و مشرک و بت پرست بود، در را کوبید، اسماء با او نیز با فهم و درایت تمام برخورد نمود.

ابوقحافه سخنان بیهوده بر زبان جاری کرد، و سعی کرد از محل پیامبر و پسرش ابوبکر، اطلاع یابد و با خشم و عصبانیت گفت: من اطمینان دارم که ابوبکر حتی یک درهم نیز برای شما باقی نگذاشته و خود و خانواده اش را بدبخت کرده است، در اینجا هوش سرشار اسماء دوباره نمایان می شود فوراً به ام رومان و عایشه اشاره کرد که چیزی نگویند و خطاب به ابوقحافه گفت: پدر بزرگ من! تو اشتباه می کنی پدرم پول زیادی برای ما گذاشته است، کیسه ای را

که پر از سنگ ریزه بود آورد و تکان داد، صدای سنگریزه ها شبیه صدای پول بود. با رفتار زیرکانه‌ی اسماء خشم ابوقحافه فرو نشست و آرام شد و از آنجا رفت.

اسماء مدتی قبل از هجرت، با «زبیر بن عوام بن خولید» پسر عموی پیامبر(ص) ازدواج کرد و از او باردار شد و در قبا وضع حمل نمود و اولین کودک مسلمان را به دنیا آورد، پیامبر او را عبدالله نام نهاد و ولادتش را مبارک خواند.

این بانوی عالیقدر در جنگ جمل شرکت نمود و در رکاب حضرت عایشه، طلحه و زبیر حرکت کرد، ولی در دوره تشدید اختلافات حضرت علی و معاویه جانب سکوت و بی طرفی را اتخاذ نمود. غم از دست دادن شوهرش آن هم نه در میدان جنگ، بلکه با خیانت «ابن جرموز» به شدت ایشان را رنجیده خاطر ساخت. همچنین زخمی شدن پسرش در جنگ جمل و خونریزی و بی هوش بودنش، غمی دیگر بر صفحه‌ی قلبش نشاناند. ولی همه‌ی اینها باعث نشدند اسماء رسالت خود را، که همان تلاش همبستگی ایشان در راه تبلیغ آیین اسلام و دعوت به سوی آن بود، فراموش کند.

اسماء در همه‌ی احوال فرزندان را بر پایندی به اسلام و شریعت الهی در نیت و گفتار و انجام همه‌ی امور، سفارش کرد. یکی از زنان مؤمن و پارسا و خدا ترس بود و در تمامی کارها تسلیم قضا و قدر و خواست خداوند بود. زمانی که پسرش عبدالله شهید شد حجاج بن یوسف پیکر او را به دار آویخت تا احساسات اسماء جریحه دار شود و نزد او برود و او را التماس کند، ولی این بانوی قوی و شجاع از این کار خودداری نمود. هر روز زیر آن درخت که پیکر عبدالله به دار آویخته شده بود، می رفت و برای او دعا و طلب مغفرت می کرد. وقتی حجاج دید در مقابل اقتدار و شخصیت ایمانی اسماء چاره ای جز تسلیم ندارد، پیکر عبدالله را پایین آورد و به آرزوی شوم و پلید خود نرسید.

اسماء نیز چند روز بعد، دار فانی را وداع گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. رحمت و مغفرت خدا بر اسماء ذات النطاقین باد که به حق نمونه‌ی مادری است که می توان به او اقتدا کرد و الگوی والا و پاکیزه ای است که برای همیشه زنده می ماند.

منبع: من اعلام الصحابیات، محمد علی قطب

## فرازی از زندگی زنان صحابی

### اسوه استقامت و ایثار

زنان موفق



ترجمه: نشمین ویسی

خدایا در این آیین و دین تو چه چیزی نهفته است که این طور دلربایی می کند. نیاکانی که تمام وجود و هستی و نیستی خود را در راه عشق تو فدا کرده و خود را وقف راه تو نموده بودند. با خود فکر می کنم چرا چنین افرادی در این دوره کم شده اند، یا واقعا کم شده اند یا نمایان نیستند! با خود می گویم چقدر دل آنان بزرگ بود و هر چه از عشق الهی در آن می ریختند، باز هم جا می شد و وسیعتر هم می شد! آیا آنان از جنس همین انسان هایی بودند که اکنون می بینیم؟ یا اینکه واقعا از هر لحاظ متفاوت بودند؟! چرا عشق تو آنچنان سمیه را مجذوب خود کرده بود که علاوه بر شکنجه پر درد جسم نحیف خود، می توانست با افتخار تمام، جان کندن همسر و شکنجه فرزند جگر گوشه اش را ببیند و نظاره کند.

خواهران عزیزم! امروز می خواهیم از زنی برایتان بگویم که از جنس آسمان بود و زمین هم تساب تحمل بزرگی و وسعت روحی او را نداشت و دوباره به جایگاه آرام خود بازگشت، می خواهیم از مادری برایتان بگویم که با همه‌ی مادران متفاوت بود! و هسته‌ی اصلی اولین خانواده‌ی مسلمان صدر اسلام بود. او کسی نبود جز «سمیه بنت خیاط» نخستین زن شهید اسلام! این بانوی گرامی از همان دوران کودکی در خانه‌ی ابوحنیفه بن مغیره رئیس قبیله‌ی بنی مخزوم زندگی می کرد و در آنجا مشغول کار کردن و به عبارت دیگر کنیز ابوحنیفه بود. ایشان دختری متین و در عین حال زیرک و باهوش بود و به صورت اجبار تن به زندگی زیر سلطه‌ی جاهلیت داده بود و از آیین و اعتقادات آنان پیروی می کرد که به خاطر ترس و رعب، این امر را در دل خود پنهان کرده بود و جرأت فاش نمودن آن را نداشت و مجبور بود با حس ناخوشایند حقارت از بردگی، روزها را سپری نماید. تا اینکه بالاخره دست تقدیر

حلقه می زد و هر یک بیشتر به خاطر دیگری عذاب می کشید نه به خاطر خود!

در این میان استقامت و پایداری سمیه از آن دو بیشتر بود و مرتب به آنان قوت قلب می داد تا در برابر شکنجه‌های طاقت فرسا مقاومت داشته باشند. این بانوی گرامی ثابت کرد با اینکه زن است و جسم او ضعیف تر می باشد، از آن دو قوی مرد، نیرومندتر و باثبات تر است. سمیه و همسر و فرزندش به دستور ابوجهل زیر آفتاب سوزان مکه روی ریگزار قرار داده می شدند و زره آهنی به تنشانش می کردند تا اینکه بدنشان بیشتر گداخته و بریان گردد و با این حال زیر آوار شلاق و شکنجه قرار می گرفتند و عرق و خون از بدن پاره پاره شده‌ی آنان جاری می گشت. ولی این خانواده با ایمان همچنان نام خدا و پیامبر(ص) بر زبان شان جاری بود. رسول خدا (ص) گاهی به آن طرف گذر می کرد و شکنجه و اذیت آنان را می دید و اشک در چشمان مبارکش حلقه می زد و برایشان دعا می کرد و می فرمود: «صبرا آل یاسر ... صبرا آل یاسر فإن موعدهم الجنة» و کلام پیامبر بیشتر از همه، قلب عطش زده‌ی سمیه را تسکین می داد و صبر و استقامتش بیشتر می شد.

روزی ابوجهل و قبیله‌اش به گمان خود - با توجه به اینکه قدرت و توان جسمی آل یاسر کاملاً ضعیف و از بین رفته است - در بهترین موقعیت برای رسیدن به آرزوی کاذب خود قرار گرفته اند، به سراغ بانوی گرانقدر اسلام، سمیه رفتند و از او خواستند تا محمد و خدای محمد را ناسزا و دشنام گوید و از آنان بیسزاری جوید تا نجات یابید، اما عکس العمل سمیه چه بود؟!

با تمام توانی که در بدن داشت به صورت ابوجهل تف کرد و او را شتم و ناسزا گفت و از او و تمام مشرکان ابراز انزجار نمود! در این هنگام ابوجهل عقل و تعادل خود را از دست داد و بی شرمی تمام وجود پلیدش را فرا گرفت و نیزه‌ای را که در دست داشت به شرمگاه سمیه فرو کرد، طوری که تن و جسم مبارک ایشان را کاملاً درید و پاره کرد.

در این هنگام سمیه نفس آخر را داشت می کشید و چشمان مهربان او مهربانانه به آسمان خیره شده بود. و بی شک کلام پیامبر(ص) را آهسته زمزمه می کرد: شکبیا باشید ای خاندان یاسر برآستی که وعده گاه شما بهشت است.

به این ترتیب این بانوی عزیز به عنوان اولین شهید راه اسلام نامش برای همیشه جاودانه ماند. خداوند به حق عظمت و جلالش، از این صحابه گرانقدر راضی و خشنود گردد و ایشان را در قسرب و نزدیکی خود و در فردوس اعلی مستقر گرداند و درجات عالی به او عطا فرماید و ما را نیز همراه ایشان در زمهری صالحان محشور گرداند.

منبع: من اعلام الصحابیات، محمد علی قطب



## فرازی از زندگی زنان صحابی

## شاعر شهید پرور

[ زنان موفق ]



ترجمه: نشمین ویسی

بهترین لحظات و زیباترین ثانیه ها در این گرمای تابستان تقدیم به آفتاب پاک وجود مقدسستان.

در این قسمت به حضور شیر زنی دیگر از زنان والا مقام صدر اسلام می رویم، باشد که زندگی ایشان مایه ی روشنائی نقاط غبار گرفته ی زندگی ما گردد، چرا که اسلام زندگی این بانوی ارجمند را نورانی کرد و ایمان، وجود وی را به طور کلی دگرگون ساخت.

او «تماضر دختر عمرو بن الحارث بن الشرید» از قبیله ی بنی سلیم و برخی گفته اند از نوادگان امروالقیس شاعر مشهور است وی ملقب به «خنساء» حدود سال ۵۷۵ میلادی متولد شد و از مشهورترین شاعران زن در میان عرب بود. بشار گفته است: زنی تاکنون بدون نقص ادبی شعر نگفته است مگر این بانو. و روزی به بشار گفتند: اگر زن به مقام سرایندگی بنام، نمی رسد پس نظرت درباره خنساء چیست؟ گفت: «تلك فوق الرجال» او بالاتر از شعرای مرد است.

او دوبار ازدواج کرد نخستین همسرش مردی بنام (عبد العزی) بود و از او صاحب پسری به نام عمرو معروف به ابو شجره شد.

همسر دومش (مرداس سلمی) نام داشت. از او صاحب چند فرزند شد که همگی در دلیری و شاعری اشتهار یافتند. زمانی که دو برادرش معاویه و صخر که از بزرگان بنی سلیم بودند، کشته شدند خنساء برایشان بسیار گریست تا آنجا که نابینا شد و از این دو همه ی سرشک خود را بر صخر فرو باریده است. زیرا صخر به صفات عالیه ی یک عرب بدوی، چون شجاعت و کرم و وفا و علو همت آراسته بود و در ایام حیات بارها محبت و نیکی و دارایی خود را برای خواهرش بذل کرده بود، با توجه به طبع شاعری خنساء در همان حال که به گریه می

پرداخت یک دیوان شعر از نوحه های وی شکل گرفت، دیوانی که محققین و ادیبان آن را بزرگ ترین دیوان شعری زن عرب می دانند.

خنساء عمر دراز کرد و پس از چندی همراه قوش از بنی سلیم خدمت پیامبر(ص) رسیدند و به دین اسلام مشرف گردید و در این امر ثابت و استوار بود، ایمان باعث شد وی به سنبل شجاعت و عزت برای مادران مسلمان بدل گشت. رسول خدا(ص) از او خواست شعری بخواند، پس به شعر سرودن شروع کرد و پیامبر(ص) با آفرین گفتن او را تشویق کرد تا اشعار بیشتری بسراید.

فرازهای درخشان زندگی این بانو سرشار از دفاع از دین و یاری حق است و در جنگ های بسیاری شرکت کرد، چون آتش جنگ میان مسلمانان و ایرانیان در قادسیه شعله ور شد، او و چهار فرزندش لشکر اسلام را همراهی کردند و قبل از شروع جنگ فرزندان خود را فرا خواند و آنان را به استقامت و پایداری در راه خدا ارشاد نمود و جاودانگی زندگی اخروی و فانی بودن دنیا را برای آنان یادآور شد، آنان پس از سفارشات مادر همچون شیرانی جنگاور صف های دشمن را درنوردیدند و آنقدر جنگیدند تا به مقام رفیع شهادت رسیدند.

دیگر خنساء همان زن جاهلی نیست، اسلام به وی شخصیت و مقام والا بخشید. آری! خنسایی که در رسای دو برادرش، جهان را از داد و شیون پر کرده بود، هنگامی که خبر کشته شدن چهار جگر گوشه ی خود را شنید دستان خود را رو به آسمان دراز کرد و گفت: «سپاس خدایی که شرف شهادت آنان را به من ارزانی داشت، پروردگارا مرا همراه آنان در بارگاه رحمت خویش قرار بده» ایمانی که در قلب وی جای گرفته بود او را تسکین می داد و باعث شد نه تنها نوحه و شیون سر ندهد بلکه به شهادت فرزندانش افتخار کند این است ایمان! چنان تأثیری در بعد شخصیتی خنساء گذاشت که هیچ چیزی چنان مجالی برای تحول و دگرگونی نداشت. پس از شهادت فرزندانش حضرت عمر رضی الله عنه سهم و دارایی آنان را به وی می داد تا آنکه در ۶۱۴ م در سن ۸۹ سالگی وفات یافت.

از خنساء دیوانی در مرثیه برادرانش بخصوص (صخر) به سال ۱۸۸۸م در بیروت چاپ شده و ترجمه فرانسوی آن به سال ۱۸۸۹ به طبع رسیده است.

خداوند از این بانوی گرانقدر راضی و خشنود باد.

[ مصاحبه ]



گردآورنده: رزا

لطفا خودتان را معرفی کنید؟

من راضیه سعیدیان هستم، متولد سال ۱۳۷۲، فرزند اول خانواده، یک برادر و یک خواهر دارم، متاهل هستم. سال سوم دبیرستان رو دارم می خونم. اهل بندرعباس هستم و در حال حاضر هم در بندرعباس ساکن هستم.

**حفظ قرآن را کسی و در کجا به انجام رساندی؟**

وقتیکه سال سوم راهنمایی را تمام کردم؛ از تابستون همون سال رفتم به شعبه حفظ، شهر اوز در استان فارس. اونجا کلاس حفظش شبانه روزی بود و خوابگاه داشت.

**چه عاملی شما را تا این حد به حفظ قرآن علاقه مند کرده بود؟**

از بچگی آرزو داشتم که حافظ قرآن بشم و حتی زمانی که مدرسه داشتم، تابستونشو به کلاس حفظ می رفتم.

**مشوقان اصلی ات در حفظ چه کسانی بودند؟**

خانواده ام و بیشتر از همه مادر و پدرم در حافظ شدن من نقش مهمی داشتند و خیلی بهم کمک کردند و از همین جا پیشوونی هردوشون رو می بوسم و عمه ام که معلم من بود خیلی تشویقم می کرد.

**در مسیر حفظ قرآن کریم، کدام آیه رو بیشتر دوست داشتی؟**

من آیه ۲۹ سوره فتح رو خیلی دوست دارم، چون اولین آیه ای بود که دوستانم وقتی قرائت می کردن و من می شنیدم به دلم می نشست و اون موقع من هنوز حفظش نکرده بودم و بعد که به این آیه رسیدم و حفظش کردم خیلی خوشحال شدم که بالاخره من هم این آیه رو حفظ کردم.

**فکر می کنی رمز موفقیت تو در حفظ**

## گفتگو با یک بانوی حافظ قرآن

**قرآن چه چیزی بوده است؟**

توکل بر خدا، صبر، تلاش، کوشش

**علاوه بر حفظ قرآن با چه علوم قرآنی دیگر آشنایی داری؟**

قصص و سیرت پیامبر (ص)

**الان به عنوان یک حافظ قرآن چه احساسی داری؟**

خوشحالم از اینکه حافظ شدم و می دونم که مسئولیت من در برابر کارهام بیشتر شده و خیلی خوشحالم بخاطر اینکه می توئم توی ماه رمضان نماز تراویح رو من اقامه کنم.

**الگوی شما در زندگی چه کسانی هستند؟**

من خیلی دوست دارم که همانند بانوی اسلام، مادر تمامی مؤمنان، همسر پیامبر عزیزمان، ام المؤمنین عایشه باشم و همین طور خیلی دوست دارم همانند دخت نبی اکرم (ص)، حضرت فاطمه(رض) باشم. انشالله که روزی برسه قسمتی کوچک از وجود گهربار این دو عزیز باشم.

**به نظر شما زندگی با قرآن مجید چه تاثیری بر روی زندگی شما گذاشته است؟**

من امتحان کردم روزیکه قرآن می خونم خداوند اون روز بیشتر کمکم می کنه، روحیه شادتری دارم، اون روز احساس می کنم خدا بیشتر به من نزدیک شده و اون روز برکت بیشتری وارد زندگیم می شه.

**برای علاقه مندان به حفظ چه پیشنهادی داری؟**

برای حفظ کردن قرآن نیازی به فکر کردن نداریم، نیازی نداریم که بگیم تو جوانی و می توانی و از من گذشته و برای حفظ قرآن هیچگاه دیر نیست. همون موقع که احساس کردی به حفظ علاقه داری به دنبالش برو! به ندای دلست گوش کن، همونطور که خدا می گه: از تو حرکت، از من برکت. تو خودت شروع کن خدا خودش کمکت می کنه.

**اولین سوره ای که حفظ کردید؟**

اولین سوره ای که من حفظ کردم در سن ۳ سالگی بود و سوره ناس بود. وقتی کوچیک بودم مادرم با من حفظ قرآن رو کار می کرد و همونطور که حفظ می کردم صدامو هم ضبط کرده و هنوز اون کاست رو دارم.

**چند ساله حفظ رو شروع کرده اید؟**

من از تیر ماه سال ۸۶ حفظ قرآن رو شروع کردم و تا خرداد ماه سال ۸۸ در کلاس حفظ بودم، اما در تاریخ ۸۷/۱۲/۶ آخرین صفحه حفظم رو که صفحه آخر جزء ۱۴ بود رو تحویل دادم.

**به نظر شما چه ساعاتی برای حفظ قرآن خوب است؟ نوع مکان هم نقشی در بهتر حفظ کردن دارد؟**

هر زمانیکه آدم احساس راحتی و آرامش کند و بداند که روح و روان او از هر حالتی سبک و آرام است ف نظر شخصی من از یک ساعت قبل از اذان صبح تا یک ساعت بعد از نماز صبح، بهترین زمان برای بهتر یادگیری است. زیرا در طول شب مغز ما استراحت کرده و داده هایی که ما بهش می دیم رو بهتر دریافت می کنه و در مورد مکان هم به نظر من مکانی که از قبل انتخاب کرده ایم و به آن عادت کرده ایم بهتر است زیرا ممکن است مکانمان را که عوض کنیم حواسمان پرت شود، مانند کسی که عادت کرده همیشه یکجا بخوابد و زمانیکه رختخواب و محل خواب خود را تغییر می دهد، احساس ناراحتی می کنه.

**هدف شما از حفظ قرآن چه بود؟**

رسیدن به سعادت و کمال و رسیدن به درجات برتر و اگر انشالله خداوند متعال این توفیق را به من بدهد همنشین با پیامبر اکرم (ص) در بالاترین درجات بهشت. آمین.

**خاطره ای از دوران حفظ تعریف کنید.**

یادمه یک روز صبح موقعی که می خواستم حفظم رو به استادم تحویل بدم، وقتی رفتم و براش خوندم هی استادم می گفت به آیه رو جا می ندازی. اما من مصمم بودم و می گفتم نه، من دارم درست می خونم. بعد که قرآنمو نگاه کردم دیدم من اصلا یک آیه رو حفظ نکردم و بعد برگشتم و حفظ کردم و دوباره تحویل دادم.

**خاطره ای از دوران بچگی دارید که در مورد قرائت یا حفظ قرآن باشد؟**

بله؛ اول باید بگم که من از بچگی یعنی زمانیکه اول دبستانم رو تموم کردم در تابستونش ۳۰ جزء قرآن رو ختم کردم و علاقه زیادی به قرائت قرآن داشتم. یادمه یکبار ۲ تا قرآن دست گرفته بودم و یک ساعت گذاشته بودم کنار خودم، یک جزء از این قرآن می خوندم و به ساعت نگاه می کردم که ببینم در عرض چند دقیقه خوندم و دوباره بسا اون قرآن می خوندم و همون

کارو تکرار می کردم، یعنی می خواستم در کمترین زمان با ۲ تا قرآن، ۲ تا ختم کنم و این کارم اون موقع کار خیلی شیرینی بود برای من!

**آیا همسرتون هم در مسلط شدن شما در حفظتون نقش مهمی داشتند؟**

بله؛ همسر من نقش خیلی بزرگی در مسلط شدن من ایفا کرده و می کنه؛ روی حفظ من خیلی حساسه و خیلی حساسیت نشون می ده و حتی زمانیکه از محل کارش با من تماس می گیره ازم می پرسه، چقدر قرآن خوندی؟ جزء چندی؟ چند صفحه یا چند جزء خوندی؟ و منو خیلی تشویق می کنه و حتی می گه یکی از معیارهایی که منو برای زندگی کردن با خودش انتخاب کرده همین حفظ قرآن من بوده.

**شما چه تجربه ای از حفظ دارید که برای علاقه مندان به حفظ مفید باشد؟**

به نظر من هر کی خودش می دونه که چطور راحت تر می تونه حفظ کنه، اما روش حفظ چهل باری هم هست که به نظر من خوبه و برای مسلط بودن در هنگام حفظ بهتره. روش این حفظ به این گونه است که صفحه ای رو که حفظ کردی زمانیکه اون صفحه رو بدون غلط خوندی بعدش شروع می کنی و ۴۰ بار اون صفحه رو می خونسی و بعد صفحه بعد رو حفظ می کنی.

و روشی هم برای تسلط هست که بعد از اتمام حفظ قرآن روزانه ۵ جزء از قرآن رو طی ۵ سال متوالی بطور مداوم بخونیم. ان شالله که مسلط می شویم.

**چه توصیه ای به هم سن و سال های خودتان داری؟**

می خوام بهشون بگم که همه چیز تو این دنیا تموم و خلاصه نشده، اون دنیا هم هست. بیایم به خدا بیشتر نزدیک بشیم و کلام مقدسش رو که برای ما نازل کرده قدرشو بدونیم، اونو تلاوتش کنیم و درکش کنیم. سعی کنیم با آیه های قرآن زندگیمونو نورانی و روشن کنیم و سعی کنیم به خدا بیشتر نزدیک بشیم و قدر و منزلت خودمون رو هم بیشتر بدونیم چونکه خداوند ما رو خلیفه و جانشین خودش روی زمین آفریده است.

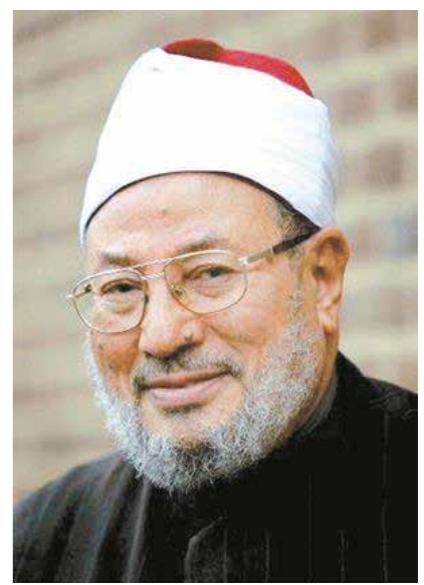
**حرف آخر...**

و در آخر از همه کسانی که منو کمک کردن و تشویقم کردن برای حفظ کمال تشکر را دارم و همینطور از معلمین عزیزم سرکار خانم شراره سعیدیان و سرکار خانم فاطمه فتحی هم کمال تشکر را دارم و از همین جا به خاطر محبت هاشون و کمک هاشون دستشون رو می بوسم.



## مرثیه‌ی دکتر قرضای در سوگ همسرش

دل‌نوشته



ترجمه: چنور فریور

می‌نمودم. در آخر اینکه او بهترین همسر برای من و بهترین مادر برای فرزندانم بود، او از سادات هاشمی و در خانواده‌ای متدین رشد کرده بود و مکمل من بود چرا که من مردی اهل مسایل فکری و نظری هستم و او علاقه‌مند به مسایل فنی بود. من با کارهای فنی و برقی هیچ آشنایی ندارم اما او مانند مهندس همه‌ی وسایل منزل را درست می‌کرد. او درآمدمان را به بهترین شیوه مدیریت می‌کرد، به یاد می‌آورم وقتی اولین حقوقم را به او دادم، او آن را به سه بخش تقسیم کرد، قسمتی برای اجاره بهای مسکن، قسمتی برای خرج‌های روزمره در ماه و بخشی را هم پس انداز کرد. استاد قرضای سخنانش را با سپاس و تشکر از همه‌ی کسانی که در این مصیبت برایش پیام تسلیت فرستادند و از همه درخواست نمود که از خداوند برای همسر مرحومش طلب رحمت کنند. من: اتحاد العالمی لعلماء المسلمین

## به مناسبت روز عفاف و حجاب: از کدام تصویر بگویم؟

دل‌نوشته



سعدا بایزیدی

از چشمان گناه آلود گرگهای هوس بازی که در کوجه‌های این شهر به کمین نشسته‌اند. از زیبارویان خوشبو و عطرآگینی که قلبشان چون مردابی است گندیده. یا از شرم چشمان مجنون سر به زیر انداخته‌ی پاک و لیلی یانی پاکدامن. از دخترکهایی که چون عروس‌کنند، هنگامی که روسریهای چهارقدشان را بر گیسوان طلایی رنگشان می‌افشانند و بر سجاده می‌روند و زیر لب فقط پیچ می‌کنند بی‌معنایی پر از مفهوم... کاش همه بفهمند از ترسی که دختری خردسال دارد، از وحشتی که قلب بزرگمردی را به خاطر زیبایی تارموی دخترش به لرزه می‌اندازد. از غیرت مادری که طفلش را به آغوش کشیده. کاش همه بفهمند که حجاب را باید از ته دل شناخت و باورش داشت. نه فقط هدی باشد در فاصله‌ی زنگ شروع تا پایان کلاس. نه فقط چادری باشد برای مسجد و حریری نازک در خیابان. کاش حجاب را ولگردان نیز بدانند که چشمانشان را درویش کنند. کاش دختران پا برهنه گام بر می‌داشتند به جای اینکه با آهنگ کفششان قلب گرگی را رعد بزنند. کاش مردان شهر ما کور بودند اما روشن دل. ای کاش دانش‌آموزان و دخترکان ما به جای هد مدرسه عظمت وجودی خویش را بر پیشانی خود می‌دیدند و همه می‌فهمیدند که حجاب نه زندانی است و نه زنجیر بلکه نمادی است از بزرگی و آزادی...

## نامه‌ای به کودک فلسطینی

دنیای کودکان



مینو رضوی

سلام دوست من، من کودکی هستم که از ایران برای تو نامه می‌نویسم، می‌خواهم با تو صحبت کنم و بگویم شما تنها نیستید، ما برای شما دعا می‌کنیم، من یک روز رفتم و قلکم را خالی کردم و پول‌هایم را برای شما فرستادم تا بتوانید با پول‌هایم کمی غذا برای بچه‌های دیگر بخرید. من خیلی شما را دوست دارم و امیدوارم یک روز به فلسطین بیایم و از کشور شما دیدن کنم. من می‌دانم که شما خیلی سختی کشیده‌اید، من می‌دانم که شما با سنگ به جنگ اسرائیلی‌ها می‌روید، امیدوارم همیشه زنده و پرتوان باشید. ما بچه‌های ایرانی از شما درس‌های زیادی گرفته‌ایم. من همیشه به یاد شما هستم و مخصوصاً در ماه رمضان برای شما دعا می‌کنم تا هر چه سریع‌تر پیروز شوید. من دوست دارم دکتر بشوم و به فلسطین بیایم تا زخمی‌ها را با کمک دوستانم معالجه کنم تا زودتر خوب بشوند. دوستان خوب من اگر شما را در فلسطین ندیدم امیدوارم همدیگر را در بهشت ملاقات کنیم. مینو رضوی، تربت جام کلاس دوم

## مجموعه اول از داستانه‌های ارسالی به مسابقه پیامبر مهربانی

دنیای کودکان



به نام الله با عرض سلام و درود بر شما پیامبر خدا ای پیامبر مهربان و دلسوز ما، ای پیامبر زحمتکش برای دین ما، ای پیامبر شفاعت گر. من شما را خیلی دوست دارم. تو با بچه‌های کوچولو خیلی مهربان هستی. دوست دارم من را به بهشت ببری. آرزوی من این است که ان شاء الله به بهشت بیایم و شما را زیارت کنم و دست‌هایتان را ببوسم. ان شاء الله که راه شما را ادامه می‌دهم و پیرو راه شما هستم. راه دینی که جنگ‌های زیادی بر آن شده و خونهای زیادی ریخته شده و با زحمت زیادی به دست آمده است. و با تمام وجود در این راه تلاش می‌کنم تا این دین اسلام پایدار بماند. و همه با ایمان و مسلمان باشند... دوستدار شما: کوثر مولودپوری

من حضرت محمد را دوست دارم. او هیچ وقت دروغ نگفته است. گناه نکرده است. او تمیز و مرتب بود. مهربان بود. همه را دوست داشت. راستگو بود.

او با بچه‌ها خیلی مهربان بود. یک بار یک نی نی وقت سجده نماز آمد روی پشتش. پیامبر او را دعوا نکرد. نمازش را هم قطع نکرد. سرش را در سجده پایین نگه داشت تا آن نی نی از روی پشتش کنار رفت. پیامبر نمازش را تمام کرد. اگر من پیامبر را از نزدیک می‌دیدم به او می‌گفتم: دوست دارم. از طرف: سنا ستوده

پیامبر خوب من سلام. من این نامه را زمانی می‌نویسم که شما در قید حیات نیستید. اما برکت حضور مبارکت همه جا را فرا گرفته. به دل خودم می‌گویم که او همیشه زنده است. پس من این چند کلام را که جوشیده از محبت صادق قلبم است برایتان می‌نویسم.





خیلی دلم می‌خواست من در عصری به دنیا می‌آمدم که شما زنده بودید. و من افتخار بودن در کنارتان را داشتم. کودکم خیلی کودکم اما دلی دارم به وسعت تمام آسمان‌ها. دلی سرشار از عشق و محبت به وجود پاک و زیبایی. وقتی تصویر چهره زیبایی شما را روی قطعه عکس دیوارخانه یمان را می‌بینم دلم پر از نور می‌شود. البته همیشه مادرم می‌گه این فقط یک تصویر خیالی از چهره شماست. چون عقیده دارد هیچ قلمی نمی‌تواند چهره زیبایی را روی کاغذ نقاشی کند.

ای رسول خدا پیام آور عشق و دوستی من آسمان و زمین را خیلی دوست دارم چرا که خداوند فرموده ای محمد (ص) قسم به ذاتم اگر به خاطر تو نبود آن‌ها را خلق نمی‌کردم.

دلم می‌خواست تارمویی بودم بر سر کودکان مدینه که دست به سرشان کشیدی. ای کاش ذره خاکی بودم از خاک مکه که قدم‌های نرم و آرامت را بر آن گذاشتی.

حالا من تمام آرزوهایم را جمع می‌کنم برای روزی که به زیارت حرم مطهرت در مدینه بیایم و آن‌ها را در پای قبر مبارکت بکارم با آب دیده گانم آبش دهم تا درختی بزرگ و تنومند شود که سایه شاخ و برگ آن بر گونه‌های زیبایی بیفتد. وای که چقدر آرزو دارم زود بزرگ شوم.

مادرم همیشه می‌گوید اگر خودش نیست ما باید قدر یادگاری‌هایش را بدانیم (قرآن و سنت)

از طرف: نارین امینی آذر (مهاباد)

----

حضرت محمد (ص) در روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول ((عام الفیل)) مطابق با سال ۵۷۰ میلادی دنیا را به قدم خود منور نمود آن روز مبارک‌ترین روز بود که خورشید در آن طلوع کرد. وقتی که حضرت به دنیا آمد آینه پیش عبدالمطلب فرستاد و به او مژده داد که: ۱ نوزاد پسر است عبدالمطلب نزد او رفت حضرت را نگاه کرد و به آغوش گرفت و او را به کعبه برد و خداوند را نیاپیش می‌کرد و ثنا می‌گفت و بعد او را ((محمد)) نام نهاد این اسم در میان عرب تازگی داشت و از شنیدن آن تعجب می‌کردند. عبدالمطلب برای نوه یتیمش - که محبوب‌ترین فرزندانش بود - در صدد بر آمد که طبق معمول بادیه عربستان دایه‌ای برایش بگیرد و این سعادت و برکت نصیب ((حلیمه سعیدی)) شد. زمانی که حضرت در ((بنی سعد)) بود دو فرشته پیش او آمدند و سینه‌اش را شکافتند توی قلبش تکه خون سیاهی را بیرون آوردند و به دور انداختند.

سپس قلبش را شستشو دادند تا کاملا پاک گردید و دوباره به صورت اول برگرداندند. حضرت در سن شش سالگی بود که مادرش در ((ابواء)) (محلی است بین مکه و مدینه) فوت کرد. پس از فوت مادر پیش عبدالمطلب بود. عبدالمطلب نسبت به وی بسیار مهربان و گشاده رو بود او را در سایه دیوار کعبه روی عبایش می‌نشاند و نوازش می‌داد وقتی به سن هشت سالگی رسید پدر بزرگش را نیز از دست داد. حضرت در امان خدای بزرگ دور از ناپاکی‌ها و عادات جاهلیت رشد کرد و بزرگ شد... تا جایی که در میان همه مردم به ((امین)) ملقب گردید از اقوامش دیدن می‌کرد. و درصدد رفع مشکلات مردم بود و بسیار مهمان نواز و برنیکو و تقوی یار و مددکار بود. از دسترنج خود می‌خورد و به بخور و نمیر خود قانع بود. وقتی در سن چهارده پانزده سالگی بود درگیری فجار بین دو طایفه قریش و قیس روی داد که او شاهد قسمتی از جریان بود. حضرت در مقابل دشمن از عموهایش دفاع می‌کرد و تیرهایی که به طرف آنان پرتاب می‌شد به طرف دشمنان باز می‌فرستاد و با این کار فنون جنگ و همچنین اسب سواری و جوان مردی را یاد گرفت. زمانی که حضرت به سن بیست و پنج سالگی رسید با خدیجه دختر خویلد که از زنان بزرگ قریش و برترین آنان از حیث عقل و درایت و کرم و رفتار و فراوانی مال و ثروت بود ازدواج کرد خدیجه بیوه و شوهرش به نام ابوهاله قبلا فوت کرده بود و در حالی که حضرت بیست و پنج سال داشت خدیجه به سن چهل سالگی رسیده بود. خدیجه از حضرت تقاضای ازدواج نمود حضرت هم تقاضای او را قبول نمود حمزه (ع) او را برای حضرت خواستگاری نمود و ابو طالب مراسم عقد را برگزار کرد و بدین صورت ازدواج وقوع پذیرفت. زمانی که حضرت سی و پنج ساله بود قریش برای بنای کعبه و ترمیم آن اجتماع کردند و خواستند که آن را سقف بزنند. وقتی بنای کعبه به محل ((رکن)) (محلی که ((حجر الاسود)) در آنجا نصب شده است) رسید بر سر نصب حجر درگیری پیدا شد و هر طایفه‌ای می‌خواست که آن شرف و بزرگی را نصیب خود گرداند حجر الاسود را در محلس نصب کند تا کار به جنگ کشید... و حتی در مسایلی ساده‌تر از این در دوره جاهلیت به جنگ و نزاع می‌پرداختند. سپس به اتفاق قرار بر این گذاشتند که اولین کسی که وارد مسجد شود در بینشان حکمیت و قضا کند و اولین کسی که داخل مسجد شد حضرت بود وقتی او را دیدند گفتند ما به حکمیت این امین راضی هستیم این

محمد است. حضرت با حسن تدبیر پارچه چهار گوش را خواست و خود شخصا سنگ را بر داشت و توی پارچه گذاشت سپس فرمود: هر یک از قبیله‌ها گوشه‌ای از پارچه را بگیرند و همگی آن را بلند کنند ایشان چنین کردند و سنگ را به مکان مورد نظر رساندند حضرت نیز با دست خود آن را نصب کرد. حضرت محمد (ص) در پیمان حلف الفضول حضور داشت آن پیمان بزرگ‌ترین پیمانی است که تا آن زمان شنیده شده و شرافتمندانه‌ترین پیمان عرب بود. در خانه‌ی عبد الله پسر جدعان جمع شدند عبد الله نیز از ایشان پذیرایی نمود و پیمان بستند و خدا را شاهد گرفتند که عموما یکی باشند و همراه مظلوم علیه ظالم متحد گردند تا حقش را بگیرند و به او باز گردانند. حضرت رسول (ص) به آن پیمان افتخار می‌کرد و سخت پایبند آن بود تا جایی که بعد از بعثت می‌فرمود: ((به راستی در خانه‌ی عبد الله پسر جدعان شاهد پیمانی بودم که اگر در اسلام به آن دعوت شوم آن را می‌پذیرم سوگند یاد کردند که مال غصب شده را به صاحبش باز گردانند و نگذارند که ستمکاری بر ستمدیده‌ای چیره شود.)) چهل سال از عمر حضرت رسول گذشت و مژده صبح و طلوع سعادت نمایان شد و وقت بعثت نزدیک گردید از سنن الهی است که هر وقت تاریکی شدت یابد و بدبختی ادامه پیدا کند مژده سعادت و رهایی می‌رسد. اغلب اوقات در غار حرا خلوت می‌کرد و چندین شب متوالی در آنجا می‌ماند و برای آن مدت ذخیره بر می‌داشت و طبق روش و برنامه حنیف ابراهیم و فطرت سالم بازگشت به سوی الله عبادت می‌کرد و دعا می‌خواند. در یکی از دفعات که به غار حرا می‌رفت روز ((بعثت)) فرا رسید روز موعود (روز بعثت و رسالت) در هفدهم ماه رمضان چهل و یکمین سال از میلاد با سعادت خود حضرت مطابق با ششم اغسطس سال ۶۱۰ میلادی بود جبرئیل در غار به حضورش آمد و خطاب به او گفت ((بخوان)) حضرت گفت: من قادر به خواندن نیستم. حضرت رسول می‌فرماید: آنگاه جبرئیل مرا در بر گرفت تا حدی که بر وجود فشار آمد سپس مرا رها کرد دوباره گفت: ((بخوان)) گفتم من قادر به خواندن نیستم یعنی بی‌سوادم. باز مر مانند اول در بر گرفت و فشار داد و رهایم کرد و گفت: ((بخوان)) دوباره همان جمله را تکرار کردم او نیز مرا گرفت و فشار داد و رهایم نمود و گفت: ((بخوان)) که پروردگارت بزرگوارترین است اوست که بواسطه‌ی قلم آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت.

گردآورنده: زانا عزیززاده (مهاباد)

----

زندگی پیامبر اسلام (ص) پُر از نکات آموزنده برای مسلمانان است. آن حضرت با همسایگانش بسیار مهربان بود و حقوق آنان را بخوبی رعایت می‌کرد. در همسایگی پیامبر (ص) زنی یهودی زندگی می‌کرد این زن هر روز بر سر راه حضرت محمد (ص) قرار می‌گرفت و او را اذیت می‌کرد. خار و خاشاک در مسیر راه او قرار می‌داد. پیامبر اکرم (ص) بی‌تفاوت از کنار او می‌گذشت. اتفاقاً روزی پیامبر (ص) از کوچه عبور کرد. و آن زن یهودی را ندید و از همسایگانش پرسید که امروز آن زن را ندیدم. گفتند که زن یهودی مریض شده است و در خانه‌اش استراحت می‌کند. پیامبر (ص) به عیادت زن یهودی رفت. زن یهودی تا چشمش به پیامبر (ص) افتاد. کلمه شهادتین را به زبانش جاری کرد و مسلمان شد. در واقع پیامبر به ما درس گذشت و صبر و مقاومت را آموخت.

از طرف: نیما حمزه (مهاباد)

----

نامه‌ای به پیامبر عزیزم. سلام پیامبر عزیزم. من اسمم ایمان است. بابا و مادرم می‌گویند ایمان یعنی اینکه به خدا و پیامبر ایمان داشته باشی. من اسمم را خیلی دوست دارم چون تو را خیلی دوست دارم.

وقتی شنیدم تو در کودکی پدر و مادرت را از دست دادی خیلی ناراحت شدم. می‌گویند تو باهمه مهربان بوده‌ای. می‌گویند تو با بچه‌ها خیلی مهربان بوده‌ای و حتی با آن‌ها بازی کرده‌ای.

من تو را از همه بیشتر دوست دارم. وقتی اسم تو را می‌شنوم از پدر و مادرم یاد گرفته‌ام تا برتو درود بفرستم. می‌خواهم از تو تشکر کنم چون شیطان از تو می‌ترسد و من اصلا شیطان را دوست ندارم. شیطان به ما می‌گوید کارهای بد بکنید ولی تو به ما می‌گویی کار خوب بکنید. نماز بخوانید. به پدر و مادرت احترام بگذار و درس بخوان.

در پایان نامه‌ام می‌گویم پیامبر جان دوست دارم. خیلی خیلی دوستت دارم. به اندازه همه کوه‌ها و به اندازه چشم‌هایم دوستت دارم.

من چون کلاس اول هستم حرف‌هایم را باتو زدم و مادرم آن را نوشت اگر بزرگ شدم یک نامه خیلی بزرگ و زیاد برایت می‌نویسم.

ایمان قهرمانی (بوکان)

----

نامه‌ای به پیامبر بسیار عزیز اسلام (ص)

ای پیامبر جان سلام، می‌دانم پیش از اینکه به دنیا بیایی پدرت از دنیا رفت، در شش سالگی مادرت را از دست دادی، از دوازده سالگی پدر بزرگت مرد. عمویت ابوطالب تو را بزرگ کرد. زندگی خیلی سخت و ناراحتی داشتی با این حال به بهترین شکل بزرگ شدی. انسانی بسیار خوب و مهربان شدی. در مقابل رفتار بد بعضی آدم‌ها با مهربانی و گذشت رفتاری می‌کردی. مشکلات زندگی تو را بسیار محکم و قوی کرد.

در چهل سالگی فرشته‌ای به نام جبرئیل خبر پیامبر شدنت را از سوی خدا برای آورد تو مأمور شدی با همه خوب باشی، همه را دوست داشته باشی وقتی کودکی کبوترش مرد چندین ساعت در کنارش نشستی و در جواب بعضی از یاران که پرسیدند ای پیامبر خدا چرا نزد این کودک نشسته‌ای، فرمودی من مأمورم غم و غصه را از دل آدم‌ها دور کنم و دل این کودک را شاد کنم. اگر زنده بودی پیشت می‌آمدم و حالا کتاب آسمانی قرآن که از سوی خدا بر ایمان آورده‌ای و چیزهایی را که فرموده‌ای، می‌خوانم و آن‌ها را در زندگی انجام می‌دهم.

دوستت دارم، خیلی دوستت دارم.

فاروق دانش آموز کلاس اول ابتدایی (بوکان)

----

رسالة إلی نبینا محمد (ص) السلام علیک ایها النبئ الحبيب . أنا أحبک لأنک شارکت فی إرشاد الناس لکی یدهبوا إلی باب الرحمة أنا لا أحبک فقط لأنک أرشدت الناس، بل أحبک أيضا لأنک نبی من أنبیاء الله. کما قال الله تعالی فی کتابه الکریم: و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین. أحد أمنیاتی هی أن أری وجهک الکریم و أعیش معک فی الجنة. کل المسلمین یحبونک و لکن أنا من أكثر الذین یحبونک و یحترمونک . أنت من أعظم الأنبیاء

أنا فعلا أريد أن أراک شخصیا و أن لا أکتب لک رسالة و لکن للأسف الشديد أنت لم تعد بینی و بین المسلمین. شکرا لأنک فعلت الكثير لأجل المسلمین. شکرا لکل ما فعلت. إلی اللقاء أيها السيد الأمين. از طرف مریم روشنی مقدم (تهران)

## نامه ای به پیامبر مهربان و دلسوز زمان حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم)

دنیای کودکان



بیبا کیانی

به نام خدای آسمان‌ها و زمین درود بر پیامبر خدا ایمان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

ای پیامبر خدا از شما خیلی ممنون هستم که اسلام را آوردی و پایدار نگه داشتی و باعث شدی که مسلمانان به اشتباهشان پی ببرند مانند این که از بت پرستی دست برداشتند و خدای یکتا را پرستش کنند.

و ما هم از کمک کردن شما به انسان‌هایی که فقیر هستند درس گرفتیم و به آنها کمک کنیم مخصوصا بچه‌های بی سرپرست و فقیر و این یک درس اخلاقی در راه دین اسلام و شما ما مسلمانان را به راه راست هدایت کردید و از راه غلط پرهیز کردید یعنی به بهشت هدایت کردید چون برخی از ما انسان‌ها وقتی به کار غلط خودمان پی می‌بریم که داستان‌های شما و زندگی مردمانی که قبل از ما بوده‌اند را بخوانیم هم به کار غلط و هم به کار خوب پی می‌بریم.

شما به ما راه غلط را که راهش جهنم است را به ما آموختید و حتی راه خوب را که درش به بهشت باز می‌شود نشان دادید و از تمام درس‌های شما ما انسان‌ها برای هر یک از آن‌ها پندی آموزنده گرفتیم.

ای پیامبر اکرم شما کسی بودید که راست و دروغ را به ما آموختید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



# ISLAH

